ایران در عصر پهلوی

جلد دهم

آریامهر

در اوج اقتدار

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی امیر

گناه من این بود که برای میهنم بلند پروازی می کردم . آرزوی من این بود که وحدت و تمامیت واستقلال ایران تضمین گردیده وایرانیان مرفه باشند . من میدانستم که هدف های بلند پایه من با منافع بیگانگان هم آهنگ نیست ، زیرا آنان ایران را ذلیل وناتوان می خواستند . تاریخ قضاوت خواهد کرد که می خواستم ملت ایران را باشتابی که بیش از توانش بود پیش ببرم . شاید اشتباه اصلی من همین بود . اشتباهات خود را پذیرفتم ودر مقام جبران آن بر آمدم . ولی همه شاهد بودند با رئیس مملکتی که به آینده ملتش دلبسته بود چگونه رفتار شد ؟

محمد رضا پهلوی

جنگ قدرت درایران

وخاطراتی از دوران نخست وزیری

دکتراقبال،مهندس شریف امامی،دکترامینی وامیراسدالله علم

جلد یازدهم (ایران درعصر پهلوی) به دوران حکومت چهارتن از نخست وزیرانی اختصاص داده شده که سه تن از آنان از نزدیك ترین افراد به محمدرضاشاه پهلوی بودند ولی علی امینی با اینکه مورد اعتماد شاه نبود به نخست وزیری رسید.

دراین جلد از کتاب درباره تأسیس احزاب ملیون و مردم و اجرای برنامه اصلاحات ارضی و اعتصاب و تحصن دردانشگاه و بازداشت گروهی از رجال و صاحبان مقامات دردولت امینی و چگونکی واقعه ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ و پیداشدن خمینی درصحنه سیاست ایران مطالبی تنظیم گردیده که پرده از روی خیلی از وقایع تاریخی برداشته می شود.

برای تهیه هرجلد از کتاب با ارسال ۱۰ پوند درانگلستان به اضافه هزینه پست درخارج ازانگلستان (هرجلد ۲ پوند) به سهولت می توانید کتاب را بامکاتبه به زبان فارسی به نشانی زیرتهیه فرمائید.

BOOK PRESS
(PAKA PRINT)
4 MACLISE ROAD, LONDON W14 OPR

وضع پادشاهان و امپراطوران

من وقتی تازه به سلطنت رسیدم پادشاهی پاك و خوب بودم ولی اطرافیانم گمراهم کردند. هرسخن نابجائی که گفتم به به و آفرین تحویلم دادند و هرعمل لغوی که کردم احسنت و مرحبا گفتند. حتی خواهران و برادران هم با من راست نبودند.

از بس دروغ و تملق شنیدم و نادرستی دیدم به جان آمدم. با هر فرد درباری که مشورت کردم برایم محسوس بود که تامزه دهانم را نمی چشیدند دهان باز نمی کردند و تا فکر باطنی مرا نمی خواندند اظهار نظر نمی کردند. آنهائیکه قصد تقرب داشتند هرکاری می کردند. عقلا و فهمیدگان هم انتظار داشتند که من سراغ آنها بفرستم. فراموش نکنید که منهم بشر هستم و قابل اشتباه...

ازبس تملق شنیده ام ازکلمه (بله) بیزار شده ام. از تمجید دروغی به تنگ آمده ام. اطرافیان من حالت سنگ را پیدا کرده اند که ازبدترین دشنامها خم به ابرو نمی آورند. حسرت مردم کوچه و بازار را می خورم. چنان درمیان امواج دروغ و تملق و چاپلوسی و نفاق و تعارف ساختگی گیرافتاده ام که براستی آرزوی تنهائی می کنم. چون هروقت کسی دستم را می بوسد منتظرم از آستینش دشنه ای درآورد و سینه ام را بشکافد. هرکس جام بدستم می دهد می ترسم زهرآلود باشد. از آینده نگران وبخودی و بیگانه بدگمان هستم تا چشمم به خواب می رود خواب توطئه می بینم و از فرط وحشت از خواب برمی خیزم. این است وضع پادشاهان و امپراطوران.

از گفته های (گالیگولا) امپراطور مقتدر رم

ایران در عصر پهلوی

جلد دهم

آریامهر

دراوج اقتدار

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی امیر

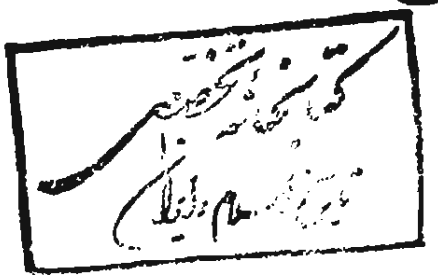

آسمان بین چه ترکتازی کرد

باچنان خسروی چه بازی کرد

جلددهم ایران در عصر پهلوی
آریامهر در اوج اقتدار
تاریخ انتشار - مهر ماه ۱۳۷۰ - اکتبر ۱۹۹۱
لندن - چاپ پکا
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است .

بگرفته دلم سخت ز اوضاع کنونی بیچارگی و محنت و ویرانی ایران
از وضع کنونی وزبد بختی ملت زین فقر و پریشانی و رنجوری ایران

میرزاده عشقی

فهرست مندرجات

پیشگفتار	صفحه
نامه ای ازاستاد جمال زاده	
۱ ـ بنیاد پهلوی و شایعات فراوان	از۱ تا ۳۵
۲ ـ فساد و مبارزه با فساد درکشور	از۳۶ تا ۹۳
۳ ـ ثروت خاندان پهلوی	از۹٤ تا ۱۰۹
٤ ـ سپرده بانکی مقامات دربانکهای خارجی	از۱۱۰ تا ۱۱۵
۵ ـ رولزرویس شاه دراختیار جمهوری اسلامی	از۱۱٦ تا ۱۲۱
٦ ـ عمران کیش و هیاهوی بسیار	از۱۲۲ تا ۱۲۸
۷ ـ جشن های شاهنشاهی و تاجگذاری	از۱۲۹ تا ۱۵۹
۸ ـ جنجال نمایش جشن هنر شیراز	از۱٦۰ تا ۱٦٦
۹ ـ ساواك و سرنوشت شوم رؤسای آن	از۱٦۷ تا ۱۸۹
۱۰ ـ زندانیان سیاسی وساواك	از۱۹۰ تا ۲۱۱
۱۱ ـ اسناد ساواك دردست مخالفین	از۲۱۲ تا ۲۱۹

۱۲ ـ اولین رئیس ساواك میخواست رئیس کشورشود	از۲۲۰ تا ۲۳۹
۱۳ ـ چرا حظیرة القدس را ویران کردند ؟	از۲٤۰ تا ۲٤۷
۱٤ ـ پاکروان یافیلسوفی که رئیس ساواك شد	از۲٤۸ تا ۲۵۹
۱۵ ـ زندگی پرماجرای ارتشبد نصیری	از۲٦۰ تا ۲۸۲
۱٦ ـ سپهبد مقدم و بازیهای چند جانبه او	از۲۸۳ تا ۳۰۳
۱۷ ـ ثابتی یامقام امنیتی میخواست نخست وزیرشود	از۳۰٤ تا ۳۱۰
۱۸ ـ معمای ارتشبد (فردوست)	از۳۱۱ تا ۳۳۹
۱۹ ـ اعترافات ارتشبد فردوست	از۳٤۰ تا ۳۵۳
۲۰ ـ خاطرات ارتشبد فردوست	از۳۵٤ تا ۳٦٦
۲۱ ـ فردوست وهمکاری باجمهوری اسلامی	از۳٦۷ تا ۳۷۵
۲۲ ـ اظهارنظردرباره گفته هاونوشته های فردوست	از۳۷٦ تا ٤۰۱
۲۳ ـ اظهارنظردرباره اخلاق ورفتار پهلوی دوم	از٤۰۲ تا ٤٤۵
۲٤ ـ نکته هائی از زندگی محمدرضا شاه پهلوی	از٤٤٦ تا ٤۹۲
۲۵ ـ اعتقادات مذهبی شاه	از٤۹۳ تا ٤۹۸
۲٦ ـ ضمیمه کتاب	از٤۹۹ تا ۵۲٤
۲۷ ـ نامه هائی از خوانندگان	از۵۲۵ تا ۵۳۳
۲۸ ـ منابع و مآخذ	از۵۳٤ تا ۵۳٦

پیشگفتار

جلددهم (ایران درعصر پهلوی) اختصاص به اقدامات محمدرضاشاه پهلوی در روزهائی داده شده که شاه درکمال اقتدار بود. هرکار بزرگ و کوچکی که درکشورما صورت می گرفت به (اراده شاه) بستگی داشت و مقامات مملکتی مجری افکار و اندیشه های رهبرمملکت بودند. نخست وزیران شرط اصلی دوام حکومت را دراین می دانستند که بهتر از دیگران توانسته اند (مجری افکار بلند و اندیشه های شاه) باشند بنا براین لازم است دراین باره هرچه می دانیم صادقانه بی حب و بغض به تاریخ بسپاریم تا مورخین از این گفته ها و نوشته ها الهام گرفته خمیر مایه تاریخ معاصر را فراهم سازند.

ذکر حقایق هیچگاه موجب نفی خدمات پر ارزش و گرانبهای شاهان پهلوی نخواهد بود بلکه نشانه آن است که با بیطرفی مسائل مورد بحث قرار گرفته است و بقول صائب:

به عیب خویش بپرداز تا شوی بی عیب
مباش آینه عیب دیگران زنهار

بعد از مرداد ۱۳۳۲ که شاه با پیروزی از رم بازگشت و خود را از آن پس شاه انتخابی نامید با تمام قوا کوشید که کلیه اختیارات مملکت را داشته باشد. چون نسبت به خیلی از مقامات

مملکتی بی اعتماد شده بود، تلاش فراوان داشت که شخصاً سکان کشتی وطن را به دست گیرد. بهمین جهت از یکسو می کوشید که وضع مالی و اقتصادی مملکت بهبود حاصل کند و با افزایش درآمد نفت به توسعه اقدامات عمرانی در سراسر کشور بپردازد تا مردم از رفاه و آسایش بیشتر بهره مند گردند. ازسوی دیگر سازمانهای نظامی و امنیتی مملکت به صورت فوق العاده ای مجهز گردیدند تا جلوی نا امنی ها و هرج و مرج را درداخل کشور بگیرند و درخارج از کشور هم ایران توانست نقش مهمی درتأمین امنیت خلیج فارس و صلح و آرامش منطقه برعهده داشته باشد. از طرف دیگر وجود کشف سازمان نظامی حزب توده و پی بردن به اسرار گروههای خرابکار که می خواستند موجبات سقوط رژیم را فراهم سازند موجب گردید که قدرت ساواك درکشور افزایش فوق العاده ای یافته و به موازات مبارزه با نا امنی و هرج و مرج جلوی آزادیهای فردی و اجتماعی گرفته شود و بالنتیجه کشوری که قانون اساسی مدون داشت و باید بارژیم مشروطه سلطنتی و براساس آن اداره شود با اصول فردی اداره می گردید.

تمام دولت های بعد از مرداد ۱۳۳۲ منصوب شاه بودند و نخست وزیران به اراده شاه می آمدند و می رفتند به همین جهت همه آنها خودرا مجری صدیق افکار ملوکانه می دانستند. تنها سه مورد استثناء بود (سپهبد زاهدی ـ دکتر امینی ـ دکتر شاپور بختیار) که اسناد و مدارك تاریخی نشان می دهد اینها نیز درشرایطی روی کار آمده بودند که کم و بیش می توانستند قدرت زیاد تری داشته باشند. زاهدی دروقایع ۲۸ مرداد نقش مهمی داشت و درحقیقت خودرا دربازگشت شاه به سلطنت موثر می دانست. دکتر علی امینی انتشار داشت که با فشار کندی و آمریکائیها روی کار آمده معهذا این دونخست وزیر نیز سعی داشتند تا حدودی نظرات شاه را درکارهای مملکت رعایت کنند.

دکتر شاپوربختیار که درسال ۱۳۵۷ با اشاره شاه ورأی تمایل و

اعتماد مجلسین روی کارآمد چون شاه قصد اقامت در کشور را نداشت و می خواست با تشکیل یك دولت قانونی، درخارج از کشور به معالجه بیماری خطرناك خود بپردازد کارخودرا مستقلاً شروع کرد به همین جهت کابینه ای بدون نظرشاه تشکیل داد و تنها وزیر جنگ بود که با موافقت شاه منصوب گردید.

اما درمورد بقیه دولتها نه تنها شاه درباره ورزاء نظر می داد بلکه حتی معاونین و استانداران و سفرا و سایر مقامات مهم با تأیید شاه به کار منصوب می شدند.

دراین مدت طولانی که شاه قدرت را دردست داشت مصوبات هیئت دولت به اطلاع او می رسید. هرقانونی که از مجلسین می گذشت قبل از تقدیم به پارلمان مورد موافقت شاه قرار می گرفت ولی هنگام طرح دراحزاب سیاسی وقت ومجلسین تغییراتی در لوایح مزبور داده می شد که گاهگاهی منجر به اختلاف بین دولت ومجلسین می شد. دراکثر مواقع وزراء با استفاده ازقدرت و نفوذ شاه، پارلمان را درفشار می گذاردند تا لوایح مورد نظر آنان از تصویب مجلسین بگذرد.

بی تردیددراین ایام که شاه قدرت کامل را دردست داشت از نظر توسعه اقتصادی دوران شکوفائی ایران بود و پیشرفتهای سریعی از نظر اجرای برنامه های عمرانی نصیب کشور گردید و روز به روز بررفاه مردم افزوده می شد و درآمد سرانه با سرعت افزایش می یافت و شاه با قدرتی که یافته بود رهبری (اوپك) را دراختیار گرفته درآمد ایران و کشورهای نفتی را به طرز فوق العاده ای بالابرد و ایران توانست مبالغ قابل توجهی منابع مالی خودرا تقویت کند که مقدار زیادی ازآن صرف خرید اسلحه می شد. ولی بهرحال توسعه عمران و آبادی درسراسر کشور به چشم می خورد و ایران از نظربین المللی کشوری با آرامش و ثبات شهرت یافته بود و چهره جهانی کشور ما از هرجهت مورد توجه خاص همه ممالك جهان بود ولی درمقابل مخالفین رژیم می کوشیدند با شایعات مربوط به

شکنجه ساواك و زندانیان سیاسی و اتهامات سوءاستفاده به هر شخص و مقامی خصوصاً بستگان و اطرافیان شاه، وجههٔ جهانی ایران را خدشه دار کرده باساختن چهره ای ازدیکتاتوری و شکنجه و سوءاستفاده، توسعه اقتصادی و ثبات ایران را تحت الشعاع قراردهند.

اگرکاروان توسعه و ترقی ایران با تمام اشتباهات و افراطها و سوءاستفاده ها با همان سرعت به جلو می رفت بی تردید امروز کشورما آن چنان چهره ای داشت که خیلی ازممالك امروز به خصوص همسایگان نمی توانستند حتی جرأت رقابت با ایران را داشته باشند.

متأسفانه باید گفت بی پروائی های ناشی ازقدرت مطلقه و حکومت فردی موجب گردید که عده ای دانسته وخیلی ها ندانسته وگروهی هم بالجاجت و عصبانیت درراه سقوط رژیم گام بردارند و کار کشور بجائی رسید که زمام امور کشور به دست کسانی بیفتد که هم با دیکتاتوری و قلدری به مراتب بیشتر و هم با تعدیات فراوان تر کار کشورِ درحالِ پیشرفت ایران را به جائی برسانند که اکنون شاهد میلیونها تلفات و اعدام و فرار از کشور وبی خانمانی ایرانیان درداخل و خارج و از هم گسیختن شیرازه امور مملکت و خرابی شهرها و هرج و مرج و شهرت نامطلوب میهن مترقی خود درجهان باشیم که حاکمان فعلی نیز خود نمی دانند سرانجام این بی سروسامانی کشور را به کجا می کشاند.

خدا چو طره لیلی کند پریشانش
کسی که مملکت و ملتی پریشان کرد.

باید بابی طرفی و بی نظری پیشرفتهای سریع و اشتباهات و نابسامانیهای رژیم گذشته را جداجدا بررسی کرد و حقایق رابی پرده و بی تعصب بیان داشت تاراه قضاوت عادلانه باز باشد. باید اشتباهات گذشته را از ناحیه هرکس و هرمقامی که صورت گرفته بیان کرد تا از آن پند گرفته شود زیرا سرنوشت ملتی کهنسال و

کشوری بزرگ و مترقی و درحال پیشرفت و توسعه مطرح است که درتاریخ جهان مقام بزرگی داشته و با بیان آن از هرگونه لغزش و اشتباه برای ساختن (ایران آینده) پیشگیری شود.

بپوش گربه خطائی و طعنه مزن
که هیچ نقش بشر خالی از خطا نبود.

دراین دوران طولانی که همه اختیارات با شاه بود و دوران حاکمیت محمدرضاشاه پهلوی به شمار می رفت حرف اول و آخر درباره هرتصمیم باشاه بود. جملاتی از قبیل (بعرض رسید چنین امر و مقرر فرمودند) روی هزاران نامه رسمی مندرج است. (دراجرای اوامر ملوکانه) درهر نطق و بیانی شنیده می شود. بهمین جهت درآن روزگاران سازمانهائی از قبیل (دربار - ساواك - بنیاد پهلوی - ارتش - بازرسی شاهنشاهی) از هرسازمانی که طبق قانون اساسی اختیاراتی داشتند قدرتشان زیادتر بود.

قوای سه گانه مملکت (مقننه - مجریه - قضائیه) که درمشروطه سلطنتی مخصوصاً درکشورما باید به تبعیت از (اصل تفکیك قوا) وظایف خودرا به طور مجزا و جداگانه انجام دهند همه تحت الشعاع قدرت شاه قرار گرفته بودند که طبق قانون اساسی ریاست فائقه برقوای سه گانه را داشت و درکشورهای مشابه این ریاست تشریفاتی است درحالی که درکشور ما درآن ایام بدون موافقت شاه هیچ کاری انجام نمیشد. مقامات مملکتی و متصدیان قوای سه گانه به دیدار شاه می رفتند و با گزارشات کتبی و شفاهی خود شاه را با پیشنهادات و نظریات خود موافق ساخته و صریحاً می گفتند (این اقدام باکسب اجازه ازپیشگاه همایونی) بوده و به هرصورت بازهم (حرف آخر) باشاه بود.

درسالهائی هم که شهبانو فرح در کارهای مملکت دخالتی داشت و سازمانهائی را سرپرستی می کرد که بیشتر جنبه هنری، فرهنگی و خیریه داشت او هم به تبعیت از همسر تاجدار خود حرف آخر را می زد. متأسفانه این روش چنان تسری یافته بود که

برخی از اعضای خاندان سلطنت و حتی نزدیکان شاه و سازمانهائی که ارتباط مستقیم باشاه داشتند از قول شاه (حرف آخر) را میزدند که درمواردی این کارها به نفع کشور و درمواردی هم به زیان مملکت بود.

چه خسروی که دراین دوره حکم ها داده است
که روزگار ستمگر نموده اش خاموش

با قبول این واقعیتها باید پذیرفت که دراین دوره ازتاریخ ایران شاهد ترقیات شگرفی بوده ایم. مطالب غرض آلود زیاد گفته و نوشته شده و مخصوصاً پس از سقوط رژیم آن چنان غرض ورزی شده که مطالب دور ازواقعیت زیاد بیان گردیده ولی کسانی که درآن ایام مسئولیتهائی داشته اند باید بی پرده و بدون تعصب حقایق را بگویند و بنویسند تا زوایای تاریخ ایران روشن گردد. امیدوارم آنهائی که مطالبی می دانند و به روشنی تاریخ ایران کمك خواهد کرد به حقیقت گوئی بپردازند تا خدای ناکرده اشتباهاً مطالبی به تاریخ سپرده نشود. به آنهائی هم که می گویند انتشار چنین مطالبی دراین موقع که رژیم فعلی کشوررا به (بن بست) کشیده مصلحت نیست باید گفت این هم اشتباه است. بیلان (عصر پهلوی) بیلان درخشانی است،چرا ازبیان واقعیت ها بترسیم. وقتی مردم می بینند که خوب و بد به تاریخ سپرده می شود آنوقت با انصاف و بی نظری به داوری می نشینند.

من سخن راست نوشتم تو اگر راست بخوانی
جرم حلاج نباشد چو تو شطرنج ندانی

پرده پوشی و دفاع بی مورد یا حملات غرض آلود بعد از آنهمه مصیبت ها که برملت ایران واردشده دیگر سزاوار نیست. اگر عیبها را گفتید و خدمات را هم درکنار آن گذاردید دیگر همه خواهند گفت درتمام موارد رعایت کامل بی طرفی شده و این همان مطلبی است که هزاران نفر کتباً و شفاهاً از نویسنده خواسته اند و درواقع (حقیقت و راستگوئی و بی طرفی) پشتوانه معنوی کتابهای

(ایران درعصر پهلوی) است.

مردم کشور ما از وضع ایران دردوران قبل از پهلویها اطلاع کامل دارند و ایام بعد ازسقوط رژیم راهم شاهدند. اگر درایام قدرت آنها خدماتشان برشمرده می شد ناشی از تملق و چاپلوسی تلقی می گردید ولی امروز که دست آنها از دنیا کوتاه است و حتی اشاره به (خدمات پهلویها) درداخل کشور حبس و اعدام و مصادره اموال درپی دارد مردم ایران درگوش هم زمزمه می کنند (آن خداییامرز خیلی زحمت کشید) یا (روحش شاد. خیلی خدمت کرد).

بودیم و کسی پاس نمی داشت که هستیم
باشد که نباشیم و بدانند که بودیم

با این که درایام سلطنت رضاشاه خیلی از خانواده ها صدماتی دیده و املاکشان ازدست رفته و تعدادی هم در زندانها جان باخته اند و ایران رنگ و بوئی از دموکراسی و حکومت مردم برمردم را نداشت ولی همه قبول دارند که درآن سالها با تلاش فراوان به دوران هرج و مرج و ملوك الطوایفی خاتمه داده شد. ولی وقتی امروز همه شاهد هرج و مرج و گسیختگی اوضاع کشور و زور و قلدری و حکومت های فردی ومحلی درسراسر کشور هستند، با اینکه ندای آزادی و دموکراسی در همه جای جهان بلند است و دیگر اندیشه های حکومت فردی به زباله دان تاریخ سپرده شده، هستند کسانی که باز هم آرزو دارند دست مقتدری از آستین یك مرد بلند همت بیرون آید تا به این هرج و مرج و نابسامانی پایان داده و دوران آرامش و نظم و مقررات را برکشور حاکم نماید. با اینکه مردم تشنه آزادی و دموکراسی و حکومت مردم برمردم هستند می خواهند لااقل درکوتاه مدت قدرتی پیدا شود که به تعدیات زورگویان و (حکام شرع) که مردم را گله گله به جوخه اعدام می سپارند خاتمه داده شده و نظامی متمدن برکشور حاکم گردد.

نویسنده از کسانی نیستم که بخواهم همه گناهان و مسئولیت های گذشته را به گردن شاهان پهلوی و گروهی از مقامات انداخته

بقیه را معصوم و بی گناه و مجری دستورات بدانم. معتقدم هرکس درآن زمان سمت و مسئولیتی داشته اگر خدمتی شده یا پیشرفتی نصیب گردیده درافتخار آن سهیم است و اگر اشتباهی شده و قصوری روی داده مسلماً درحد کار خود مسئول می باشد. منتها این خصیصه حکومت های فردی است کسی که دررأس هرم قرار گرفته و همه سرنخها را به انگشتان خود متصل ساخته تصمیماتش آن چنان موثراست که همه را بدنبال خود می کشد. طبیعی است که هم درافتخارات سهم زیادتر داشته و هم دراشتباهات مسئولیت بیشتر خواهدداشت. علت اینکه درکشورهای مترقی و پیشرو می کوشند از تمرکز قدرت به دست یك یا چند نفر جلوگیری شود همین است که به علت وجود شوراها و مجالس قانونگذاری و وجود مطبوعات آزاد و رسانه های گروهی مستقل، اراده فردی حاکم برکشور نگردد و یکباره کشور به راهی نرود که دچار سقوط یا هرج و مرج شود.

بی تردید اگردرایران دولت های متکی به احزاب واقعی و مطبوعات مستقل و آزاد و پارلمان قوی وجود داشت از خیلی از اشتباهات جلوگیری می شد. با وجود دادگستری مقتدر و قضات مستقل و نشریات نیرومند وبی نیاز ومقامات متکی به رأی مردم مگر می شد قبول کرد افرادی بی صلاحیت درکنار قدرتهای کشور سربدر آورند و دست بکارهائی بزنند که امروز وقتی پرونده های آن گشوده می شود همه دچار تعجب و حیرت گردند. دیکتاتورها چه نظامی و چه سیاسی و چه مذهبی و بهر شکل دیگر برای کشورها و ملت ها خطرناکند. هیتلر و موسولینی و استالین و چائوشسکو نمونه بارز آن هستند که می بینیم ملت و کشور خود و مردم منطقه و حتی ساکنان دنیارا به چه روزی انداختند. نمونه جدید آنهم صدام حسین میباشد که می بینیم ملت شریف عراق را چگونه از هستی ساقط کرده و دنیا را به اضطراب و منطقه ای را به آشوب کشیده است. دیکتاتوری با هرشکل و صورتی محکوم و

مطرود است. بزرگترین اشتباه هرسیاست پیشه ای این است که از صاحبان مقامی حمایت کند که بخواهد پایه های حکومت فردی را محکم سازد. دنیا درگذشته دیکتاتورهای نظامی زیاد دیده بود و همانگونه که درقرون وسطی طعم تلخ دیکتاتورهای مذهبی را چشیده اکنون نیز شاهد دیکتاتوری (نعلین) دریك کشور باستانی با پشتوانه غنی تاریخی میباشد.

تامسند کار مستبد است این قافله تا به حشر لنگ است

دراین مدت ۱۲ سالی که دور از وطن به سر میبرم از بعضی افراد می شنوم و یا دوستانی از قول برخیها مطالبی می گویند و یا درخاطرات منتشره به نکاتی برمیخورم که می بینم افرادی برای برائت خود می گویند ما به شاه چنین و چنان گفته ایم و راه حل هارا تذکر داده ایم. نویسنده کتاب هیچگاه در دفتر شاه حضورنداشته ام که بخواهم این مطالب را تأیید و یا تکذیب کنم ولی تا آن حدی که از نزدیك شاهد بوده ام هیچوقت ندیده ام که این صاحبان مقام درمقابل شخص شاه کلمه ای به صورت نفی بکاربرند. آنچه اطلاع دارم اکثرکسانی که درآن ایام درسایه قدرت شاه مقاماتی داشته اند کلمه (نه) را فراموش کرده و با تأیید افکار و اندیشه های شاه می کوشیدند خودرابیشتر از دیگران مجری صدیق آن افکار و اندیشه ها بدانند و همین روش پشتوانه ادامه حکومت آنها بود. بعضی از صاحبان مقام اقدامات خودرا (الهام از نیات شاهانه) می گفتند و می نوشتند و برخی نیز قفل خموشی برلب زده ولی عملاً سعی داشتند که بهترین مجری برای دستورات شاه باشند.

تعجب این است که بعضی از این (بله قربان گوها) که دررأس آنها افرادی نظیر حسین فردوست قرار داشت حال که آن شاه عاشق ایران جهان را ترك گفته خاطراتی را منتشر ساخته و یا بهرصورت به نقل از قول او مطالبی را به روی کاغذ آورده اند که خواسته هم خودرا قهرمان مبارزه با فساد معرفی کرده و هم لکه

جاسوسی و نوکری اجانب به دامان خیلی از صاحبان مقامات رژیم گذشته بچسباند درحالی که همه می دانیم فردوست یکی از مهمترین کسانی بود که درزمان سلطنت پهلوی دوم رل مهم و بزرگی درایران داشته است. تاروزی که شاه درایران بود او مرد مقتدر ایران به شمار می رفت و وقتی هم شاه ایران را ترك می کرد به فرماندهان نظامی گفت درمواقع لزوم از فردوست کسب نظرکنند که او هم می نویسد صریحاً به فرماندهان نظامی گفته ام که اعلامیه بی طرفی ارتش را امضا کنند.

دستنوشته های فردوست نشان میدهد نه تنها منکرنیست که نقش مهمی درسقوط رژیم داشته بلکه کمکهای زیادی هم به بازرگان و سرلشگر قرنی کرده و حتی هنگامی که شاه آماده سفر بدون بازگشت بود او به همه می گفته که کارشاه دیگر تمام است.

این بدترین نتیجه حکومت فردی است که شخصی مثل فردوست همه جا درکنارشاه چون سایه ای قرار بگیرد و همه اختیارات مملکت را در روزهای قدرت در دست داشته باشد و در روزهای بحرانی موجبات سقوط رژیم را فراهم سازد و آنوقت باکمال افتخار هم بگوید این من بودم که به رهبران رژیم جدید کمك کرده ام.

از روزگارعاطفه هرگز طمع مدار
اصلاً نشان عاطفه در روزگار نیست

افرادی نظیر فردوست و امیرهوشنگ دولو و امثالهم موجب گردیدند که کشورما دچار چنین وضعی گردد که اکنون نسبت به رویدادهای آن متأسف و متأثر هستیم.

درباره فساد و سوءاستفاده درعصر پهلوی مخالفین داستانها گفته و نوشته اند. بهرصورت هرگونه فسادی از طرف هرکس ناپسند است ولی واقعاً باید دید آیا این فساد منحصر به ایران و محدود به اطرافیان شاه بوده است؟ یا در همه ممالك حتی درکشورهای سوسیالیستی که با اقتصاد دولتی اداره می شده و

سرمایه داران درآن نقشی نداشته اند فساد وجود داشته است، از همه مهمتر اینکه دست اندرکاران رژیم تازه نیز خود از سوءاستفاده ها داستانها می گویند و روزی هم که پرده برداشته شود معلوم خواهدشد دراین مدت مدعیان اصلاحات جامعه چه به روز کشور ایران آورده اند ؟

روزگاری مردم ما انتظار داشتند که درسایه شایستگی و لیاقت ملت شریف ایران و با همکاری و همبستگی ملی و تلاش و کوشش رهبران مملکت، ایران بتواند درکارتوسعه اقتصادی خود موفق گردیده (ژاپن دوم) درقاره آسیا شود و اگر گذارده بودند شاید این آرزو تحقق می یافت و یا لااقل درآن جهت گامهای سریعی برداشته می شد ولی حال متأسفیم که بگوئیم عدم لیاقتها و ناتوانی مسئولان کشور کاررا به جائی رسانیده که داریم به سوئی می رویم که ایران شبیه (بنگلادش دوم) می گردد. خیلی از کسانی که خود در پیدایش چنین وضعی نقشی داشته اند حال که شاهد و ناظر این وضع رقت بارهستند با نویسنده و شاعر گرامی رشید یاسمی همصدا شده چنین زمزمه می کنند:

گذشت فرصت و از کار خود پشیمانم
دریغ و درد که تدبیر خود نمی دانیم

لندن ـ مرداد ماه ۱۳۷۰ ـ مصطفی الموتی

نامه تازه ای از استاد جمال زاده

استاد محمدعلی جمال زاده نویسنده و دانشمند سرشناش ایرانی که اکنون سنش از یك صد سال گذشته است با وجود کهولت بازهم مطلب می نویسد و خیلی خوب و روان می نویسد. خط و ربط او بسیار خوب است و شب و روز کتاب می خواند و دقیقه ای هم خواندن و مطالعه را ترك نمی کند. خدا حفظش کند. باید طرزکار ونویسندگی را از او فراگرفت.

پس از انتشار جلد هشتم کتاب ایران درعصر پهلوی که ظرف چند روز تمام کتاب را خوانده بود بطور مفصل نامه ای به نویسنده کتاب نوشت که ضمن اظهار تشکر از این نویسنده گرانمایه قسمتی از آن نقل می گردد:

جناب آقای دکتر الموتی

با یك دنیا سلام و دعا و ارادتمندی خالصانه به عرض حضورعالی میرساند: جلد هشتم کتاب بسیار آموزنده و سودمندتان چشم و دلم را روشن ساخت. خدا به وجود عزیزتان توفیق هرچه بیشتر عطا فرماید که این کار کم نظیر را با همین طرز بسیار پسندیده بطوری که دلخواه خودتان و آن همه خوانندگان است بپایان برسانید. اکنون یقین دارم و داریم که دعایم مستجاب می

شود و این کتاب مستطاب انشاءالله تا نوروز آینده بهترین هدیه برای ما ایرانیان وبیگانگان ازآن دوست محترم خواهد بود.

میتوان گفت و قبول کرد که وضع و احوال مملکت ما میدان وسیع تحول عظیمی گردیده و این تحول هنوز ادامه دارد. کار آسانی نیست که بتوانیم پیش بینی کنیم که بچه صورتی درخواهد آمد و بدیهی است که این وضع و احوال منحصر به مملکت ما نیست و نخواهد بود و شکی نیست که دنیای امروز با دنیای نیم قرن پیش از این مقداری تفاوت پیداکرده است و غیبگوئی و غیب بینی هم برای ما آدمیان جایز الخطا بقدر کافی امکان پذیر نیست.

اکنون از قرار معلوم چند کرور افغانی ازجانب مشرق خاك ایران و شاید یکی دوکرور عرب و کرد ازجانب جنوب غربی و غرب وارد خاك ایران شده اند و ضمناً میتوان احتمال داد که ازجانب شمال شرقی وغربی هم افراد بالنسبه زیادی ازاقوام دیگر روسی و ترك و ترکمن و غیره نیز برتعداد عناصر بیگانه افزوده شده است و این وضع غیر منتظره ممکن است بازهم ادامه پیداکند. این درحالی است که تعداد نفوس مملکت ما بیشتر از ۵۵ میلییون شده و طولی نخواهدکشید که به ۶۰ میلیون هم خواهدرسید. خدا را باید شاکرباشیم که اولیای امور ما ازهمین امروز سخت متوجه این مسئله هستند که حلش ابداً کار آسانی نیست.

وقتی ۸۵ سال پیش از این اینجانب از ایران خارج شدم نفوس ایران ۱۱ تا ۱۲ میلیون بود. درحالیکه درفهرست کتاب ناچیزم که (گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران) عنوان دارد آمده حتی بعضی از بیگانگان تعداد نفوس ایران را خیلی کمتر قلمداد کرده اند.

جناب آقای الموتی هم ازهمان افرادی بشمار می آید که هرچند تعدادشان زیادنیست درفکر شناساندن کشور و تاریخ ایران هستند درحالی که جادارد بگویم خیلی ها فقط به فکر خویشند و حتی

افرادی را که ما آنها روشنفکر می دانیم و تعداد زیادی از آنها امروز از وطن دورافتاده اند ساکت هستند. هرچند همه با شاعر بسیار شیرین ما سمندر مقیم لوس آنجلس همزبانند که گفت (این خانه قشنگ است ولی خانه من نیست ـ من خانه بدوشم).

خدا سمندررا هرکجا هست به سلامت و مرضی المرام و آسوده بدارد که این مردشیرازی هرچه گفته و سروده زبان حال بسیاری یا لااقل جماعتی از هموطنانش می باشد.

اما اگر درست تدقیق و تفحص درحال و روزگاران آن گروه ازهم وطنانمان بجا آوریم خواهیم دید که آنها پس از ده دوازده سال جدا افتادن از وطن و زندگی درخارج از ایران به آسانی مراجعت آنها به خاك اجدادی کار سهل و آسانی نیست. پولی که با خود آورده بودند و شاید دربانکهای خارجی داشتند ته کشیده و چه بسا گاهی برذخیرهٔ آنها چیزی هم افزوده شده باشد یعنی اتفاقاً دارای کارو کسبی شده و توانسته اند فرزندان خودرا به دانشگاهها بفرستند و در رشته های طب وعلوم وفنون دیگر تحصیل خودرا پایان داده با کارمناسبی زندگی فردای آنها نیز تأمین شده باشد.

بدبختانه چه بسا اتفاق می افتد که همین پیش آمدها وسیله می شود بعضی از این جوانان برای تسهیل کار و رعایت قانون و نظامات صلاح کار خودرا هم درآن می بینند که با وجود حساسیت وجدانی تبعیت مملکتی را که درآنجا باپدر و مادر و بستگان خود ساکنند بپذیرند و رفته رفته به حکم ضرورت زمان و ناچاریهای دوران حتی به وطن و آب و خاك خود بیگانه و یا لااقل تا اندازه ای بیگانه گردند.

بیاد دارم که در زمان گذشته روزی یك تن از دوستان ایرانی که شغل و منصب دولتی داشت نزد من آمده می گفت مشکلی دارم و می خواهم با شما درمیان بگذارم. گفت من و عیالم پسرکی داریم که تنها فرزندماست و طبق قانون کانتون ژنو چون به سن مدرسه رفتن اجباری رسیده است اورا به مدرسه ابتدائی گذاشته و از وضع

تحصیل اوهم رضایت داشتیم. پس از چند ماه مادر که زبان فرانسه نمیداند با او به زبان فارسی صحبت میکند ولی او ونگ ونگ کنان به زبان فرانسه جواب می دهد که این مشکل برای مادرش موجب زحمت شده است. ازمن راه حل می خواست گفتم من اطلاع صحیحی ندارم ولی بین استادان علم تربیت افرادی را می شناسم و ممکن است با آنها مشورت کنم و به شما جواب بدهم. با پروفسور پیاژه مدیرسازمان بین المللی تعلیم و تربیت صحبت کردم گفت امروزه یقین حاصل شده که طفل درهرمحیطی که زندگی و تحصیل می کند رفته رفته با محیط سروکار پیدا کرده بطور طبیعی با زبان آنها صحبت می کند و قطعی است که به پدرو مادرش به همان زبان جواب می دهد که فرا گرفته است. این موضوع ساده و طبیعی است.

درخاطر دارم که علی اصغر حکمت دانشمند معروف شیرازی وقتی وزیر بود به ژنو آمد و حکایت می کرد که وقتی درهندوستان سفیر بود روزی یك تن از معاریف مرا به ناهار دعوت کرد. افراد خانواده اش درسرمیز ناهار قرار گرفتند. او به زبان انگلیسی گفت پدربزرگ من که پهلوی دست شما نشسته زبان فارسی خوب حرف می زند و می خواند و می نویسد. مردی که پهلوی او قرارگرفته پسراو می باشد فقط می تواند زبان فارسی رابخواند. ولی پسرمن زبان فارسی را نه حرف می زند و نه می خواند و نه می نویسد ولی من بسیار خوشحال هستم و مفتخر خواهم بود که با ایرانیان فارسی زبان بتوانم دوستی داشته باشم تا به زبان فارسی صحبت کنم.

مقصود از این پرگوئی این است که ما نباید منتظرباشیم چند میلیون هموطنان ما که ازوطنشان بدور افتاده اند به این آسانیها به وطنشان برگردند و هرچند بطوریقین با عشق و علاقه ای که به ایران دارند برای فداکاری درراه وطن حاضرند و علی الخصوص اگردرکارها و بازسازی کشور و آبادی وطن و رفاه مردم دارای تجربه و سابقه باشند. البته متأسف هستند که بعللی خودرا ناچار می

بینند که از افتخار ولذت کمك رسانیدن به میهن محروم باشند ولی گمان میرود که صلاح کار خود و زندگی خود و خانواده خود را درماندن درجایی که قسمتی ازعمر خودرا درآنجا گذرانده اند بدانند و خود را با خدمت بسیار خالصانه ای که نسبت به میهن و آب وخاك خود وهموطنان خود از دستشان رفته است تسلیت بدهند.

باید دعا کرد که روزی برسد که هیچ مرد و زن ایرانی دراین وضع رویهم رفته دشوار قرار نگیرد. البته جای غم خوردن بسیار هم نیست. درکتابی خواندم تعداد ایتالیائی هایی که درآمریکا ساکن هستند و همه مهاجر می باشند از تعداد ساکنان رم پایتخت ایتالیا بیشتر است و بدیهی است که رفته رفته روزی هم خواهد رسید که بعضی از آنها سفیر آمریکا خواهندشد و ازقرارمعلوم قانون دنیا هم همین است. مگر تعداد زیادی ازساکنین خود آمریکا از انگلستان به دنیای جدید با آن کشتی مشهور نرفته اند و امروز انگلیسها چشمداشت و امیدشان به همان برادران و پسرعموهای چندقرن قبل آنهاست که دیگر انگلیسی خوانده نمیشوند و خود را بالاتر و مستقل تر ازاین میدانند.

اخلاصمند همت عالی شما ـ محمدعلی جمالزاده

ژنو ـ ۷ آپریل ۱۹۹۱

نامه دیگری هم از استاد جمالزاده رسیده که بعداً چاپ خواهدشد.

بنیاد پهلوی وشایعات فراوان

امیدوارم بنیادپهلوی به یکی ازسازمانهای بزرگ خیریه تبدیل شود. درحالیکه این بنیاد، از بنیادهای بزرگ اروپائی و آمریکائی کمتر ثروتمنداست ولی مقیاس و دامنهٔ فعالیتش مرتباً افزایش می یابد.

محمدرضا پهلوی

ازجمله مؤسساتی که درتمام دوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی مورد بحث و گفتگو بود بنیاد پهلوی می باشد که بانیت خیرخواهانه تشکیل گردید ولی متأسفانه در معرض فعل و انفعالاتی قرار گرفت و مخالفین هم برای سرنگونی رژیم شایعات زیادی دربارهٔ این مؤسسهٔ خیریه منتشر ساختند و رسانه های گروهی اروپا و آمریکا نیز دراین باره مطالبی انتشار دادند که صحت خیلی ازآنها مورد تردید می باشد. شخص محمدرضاشاه خیلی اهل مال اندوزی نبود ولی متأسفانه اکثر افراد خاندان پهلوی به جمع آوری مال اشتغال داشتند و بعضی از آنها هم در اینکار افراط می کردند.

محمدرضاشاه به اندازه ای که دربارهٔ عظمت کشور و رفاه مردم و تحکیم اساس سلطنت پهلوی و حاکمیت خود و اعتلای نام ایران می کوشید ، خودراشخصاً به مسائل مالی آ لوده نمی کرد . تا قبل از۲۸ مرداد۳۲ که اساساً به فکر مال نبود . در آن ایام افرادی درصدد برآمدند که به او کمك مالی کنند که نپذیرفت. ولی بعداز ۲۸ مرداد اوقطعاً به این فکرافتاد که بالاخره باید درخارج ازکشور اندوخته ای داشت و برای روزمبادا چاره اندیشی کرد . حال این چه مبلغ بوده و ازکجا تأمین شده و درچه حسابها و به چه صورت ریخته شده هنوز روشن نشده است. مطالبی درداخل و خارج انتشار یافته که با توجه به اسناد و مدارك شاید بتوان به این امرواقف شد .

ثروت اندوزی خاندان پهلوی از زمانی شروع شد که رضاشاه به گرفتن املاك گروهی ازمردم پرداخت و همین امر موجب گردید که مخالفین ، خدمات رضاشاه را نادیده انگارند و خاطرات تلخی را که ازادارهٔ املاك اختصاصی وجودداشت وسیلهٔ فراموشی زحمات و خدمات او قرار دهند . بنیادپهلوی هم که کارهای خیریهٔ باارزشی نظیر بورس تحصیلی محصلین درداخل و خارج کشور و چاپ کتب باارزش و غیره انجام می داد ، به علت شرکت بعضی ازمؤسسات و سازمانهای خصوصی که وسیلهٔ تجاوز آنها به حقوق عمومی می شد ، خوشنامی خودرا ازدست داد و درآخرین روزهای سقوط رژیم صورت مؤسساتی که بااین بنیاد شرکت داشتند انتشاریافت که بعضیها خوشنام و برخی بدنام بودند و نام بنیاد وسیله ای شده بود که مدیران مؤسسات بتوانند اعمال نفوذکنند . درنتیجه زیان این امر متوجه شخص محمدرضاشاه پهلوی می شد که شاید اساساً روحش ازآن همه جریانات مطلع نبوده است.

یکی ازورزاء سابق می گفت: وقتی دربارهٔ کارهای شهرام مطالبی به عرضشان رساندم، گفتند اورا بخواهید و بگوئید اگر به سرعت درصدد تصفیهٔ کارها برنیاید و به این روش ادامه دهد ازکشوراخراجش خواهم کرد وباشدت و قاطعیت جلوی اورا بگیرید

و همین امر موجب شد که شهرام ازمداخله درکارچند مؤسسه صرفنظرکرد تا ازاخراج او جلوگیری شود.

وقتی محمدرضاشاه پهلوی به سلطنت رسید کلیه اموال پدری خودرا وقف امورخیریه کردکه درآن ایام خبرهائی درمطبوعات منتشر می شد که ازمحل (عطیهٔ ملوکانه) برای لوله کشی آب فلان شهرستان مبلغی کمك شد.

شاه جوان سعی داشت با کارهای خیریه و بذل و بخشش املاك موروثی، مردم را راضی نگه دارد. به هرجهت دربارهٔ واگذاری املاك رضاشاه چندبارتصمیم گرفته شد که آن را به دولت واگذارکند و یکبار هم اعلام داشت که چون دولت نتوانسته آنرا خوب اداره کند به صورت موقوفه درآید به همین صورت هراقدامی که دربارهٔ این املاك می کرد بامخالفت هائی روبرو می شد.

* * *

دکترجلال عبده که درسال ۱۳۲۷ نمایندهٔ مجلس بود دربارهٔ لایحهٔ دولت راجع به املاك پهلوی چنین می نویسد: اواخر سال ۱۳۲۷ تعدادی از نمایندگان مجلس پانزدهم از جمله دکتر امینی - عبدالحسین نیکپور - امیر تیمور کلالی - افخمی و نگارنده به اقامتگاه اشرف پهلوی دعوت شدیم. هژیر که به تازگی از نخست وزیری کناره گیری کرده بود حضورداشت. اشرف پهلوی با یوزپلنگی واردسالن گردید، یوزپلنگ برای خود می خرامید. هژیر طرح بازگشت املاك اختصاصی را به عنوان وقف خاندان پهلوی به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی مطرح کرد و گفت: چون دولت در ادارهٔ املاك موفق نبوده و درآمد رو به کاهش رفته درنظر است درآمد املاك صرف امورخیریه شود و سازمان شاهنشاهی می تواند ازحیف و میل جلوگیری کند. نگارنده خاطرنشان کردم چنین طرحی به نفع کشور و مصلحت شاه نیست و چنین تعبیرخواهدشد که منظور برگرداندن املاك به دربار می باشد. چنین عملی دون شأن مقام سلطنت می باشد. صراحت لهجهٔ نگارنده موجب خشم

اشرف و هژیرشد و هژیرگفت: شما باهرکارمثبتی مخالفت می ورزید. علی امینی هم نظرمراتأییدکرد. اشرف گفت: طرح را به عرض شاه برسانید و بگوئید (عبده و امینی) مخالفند. امینی گفت: من مطلبی نگفته ام. نگارنده گفتم درعالم صداقت عقیدهٔ خودراگفته ام. جلسه به سردی گرائید و ازخانه خارج شدیم. هنگام طرح لایحه درمجلس نبودم که باوجود مخالفت چندتن ازنمایندگان لایحه ای به عنوان (ماده واحده واگذاری املاك اعلیحضرت فقید به اعلیحضرت همایونی) تصویب شد.

❁ ❁ ❁

هنگام طرح لایحه درمجلس، صاحبدیوانی گفت: همه می دانیم که اعلیحضرت فقید این املاك را برای آبادی می خریدند و تا آخرین نفس برای عمران آن می کوشیدند ولی متأسفانه بعدازشهریور ۲۰ رو به خرابی گذاشت و به صورت امروزی درآمد. امروز دیگر یك شاهی به نام شاه فقیدنیست و اعلیحضرت محمدرضا شاه همه را به مصرف امورخیریه رسانیده اند.

حسین مکی گفت: درمجلس آزادی نیست تا اقلیت فجایع املاك واگذاری را به سمع ملت ایران برساند. مقداری ازاین املاك خالصه متعلق به دولت هستند و باید دراین باره توضیح داده شود. قبادیان گفت: این املاك ازطرف عمال شاه سابق به زور ورایگان ازمردم گرفته شده و خود من را به زندان انداختند واملاك ۵۰۰ سالهٔ مرا تصرف کردند. حال چگونه می خواهید این املاك را وقف کنید. مردم شاه رادوست دارند وراضی نیستند املاك غصبی به ملکیت ایشان درآید.

گلشائیان وزیردارائی گفت: نظراعلیحضرت این است که از حیف و میل این املاك جلوگیری شود و تولیت آن باخودشان ودرآمدآن کلاً صرف امورخیریه گردد.

❁ ❁ ❁

پس ازتصویب قانون دوفرمان ازطرف محمدرضاشاه پهلوی دربارهٔ

چگونگی املاك پهلوی صادرشد که چنین است:

(باتأییدات خداوند متعال ـ ما ـ محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران ـ نظر به علاقه وتوجه خاصی که از بدوعهده دارشدن مقام سلطنت به پیشرفت امور خیریه کشور وسعادت و رفاه ملت ایران داشته وداریم علیهذا ازکلیه املاکی که تاکنون طبق قانون بیستم تیرماه ۱۳۲۸ به ملکیت ما مستقرگردیده و یابعداً بنا به قانون استقرارخواهدیافت به دولت واگذار می نمائیم که دولت آنرا اداره کند و درعوض سالیانه مبلغ ۶۰ میلیون ریال به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی بدهد که با نظارت دولت برای امور خیریه مصرف گردد. برای اینکه نظرما درتقسیم اراضی تا حدودی ملحوظ گردد معتقدیم دولت املاك مزبوررا طبق مقررات متعارف ملکداری به زارعین به اجارهٔ ۹۹ ساله واگذارنماید تا کشاورزان به آب و ملك بستگی پیداکنند و تحول کشاورزی ایران درحدودی تحقق یابد.

درتاریخ ۷ بهمن ۱۳۲۹ فرمان تقسیم املاك پهلوی به شرح زیرصادرگردید:

(نظر به علاقهٔ خاص و عقیدهٔ راسخی که همواره به تأمین آسایش و رفاه حال زارعین داشته و داریم و میل قلبی ما این بوده است که املاك مزروعی اعلیحضرت فقید پدربزرگوارمان که برطبق قانون به ما منتقل شده است به ملکیت خودزارعین هرحوزه درآید وهرچندعوایداملاك مزبورتااین تاریخ مطابق فرمان ۳ اسفند۱۳۲۸ به مصرف امورخیریه می رسید و ازاین جهت رضایت خاطرمانیزفراهم بوده است لیکن چون واگذاری این املاك به اقساط طویل المدت ومالك بودن زارعین بیشتر به خیروصلاح کشور تشخیص داده می شود به موجب این دستخط مقررمی داریم که املاك مزروعی که به ما انتقال یافته به اقساط طویل المدت به زارعین واگذار شود وبرای اجرای این منظورهیئتی از اشخاص بصیر و مطلع دعوت

نمائید که وسایل اجرای آنرا فراهم سازند. وجوه حاصله ازفروش این املاك به ایجاد منابع تولیدی وتأسیس شرکتهای مفید به حال کشاورزان اختصاص خواهدیافت. این منابع تولیدی وقف ودرآمد آن طبق فرمان مورخ سوم اسفند۱۳۲۸ به مصرف خواهدرسید.)

باروی کارآمدن دولت دکترمصدق این کار دچاروقفه گردید. زیرانخست وزیراعتقادی به این کارنداشت ودراین موردبین شاه و نخست وزیرهم اختلاف بود که شاه درکتاب انقلاب سفیدچنین می نویسد:

(دراوایل سلطنت خود به موجب فرمانی تمام املاك مزروعی متعلق به خودم را به دولت واگذارکردم بدین منظور که دولت عواید این املاك را درراه بهبود وضع کشاورزانِ آن مصرف کند. ولی درعمل دولت عایدات این املاك را فقط صرف پرداخت حقوق کارمندان همان املاك می کرد. بدین جهت پس از مدتی مصمم شدم املاك راازدولت پس بگیرم وآنهارا با شرایط ساده به کشاورزانی که درهمان املاك به زراعت مشغول بودند به فروشم و درعین حال با وجوهی که از فروش این املاك اختصاصی گردآوری می شد بانکی تأسیس گردید که بتواند به روستائیان که صاحب زمین شده اند وام وسایر کمکهای لازم را بدهد. درعواید این بانك خودمن کمترین سهمی ندارم و هرچه عایدبانك می گردد طبق اساسنامهٔ آن مجدداً دربارهٔ ایجاد منابع تولیدی و شرکتهای تعاونی وسایر امورمفید به حال کشاورزان و درعین حال برطبق اساسنامهٔ بنیادپهلوی ودرراه تأمین هدفهای این بنیاد یعنی کمك به بهداشت عمومی و توسعهٔ فرهنگ و پیشرفت اموراجتماعی وکمك به مستمندان به مصرف برسد. درسال ۱۳۲۹ فرمانی مبنی برتقسیم و فروش املاك اختصاصی خودصادرکردم. امیدمن این بود که ازاین راه نه فقط کشاورزان املاك خودم ازصورت رعیت بیرون آیند و بدل به مردمی آزاد بشوند، بلکه این اقدام سرمشقی برای سایرمالکین

کشوربشود . متأسفانه نه فقط این امید من برآورده نشد بلکه اندکی بعد ، نخست وزیر وقت با تظاهرات ضدانگلیسی روی کارآمد درحالیکه خوداو قبلاً به توصیهٔ سفیرانگلیس درتهران به ولایت فارس منصوب شده بود . با تمام قوا از اجرای تقسیم املاك من جلوگیری کرد و آنرا متوقف گذاشت. این وضع در همه مدتی که وی سرِکاربود ادامه یافت و فقط بعدازسقوط او بود که مجدداً کارتقسیم اراضی آغازگردید . درسال ۳۸ دولت وقت به دستور من لایحه ای به مجلس تقدیم کرد که میزان اراضی مزروعی که یکنفر یایکدسته مشترکاً درمالکیت خود داشتند محدود می شد و می بایست هرچه اضافه داشتند به دولت بفروشند تا دولت به نوبهٔ خود آن را به قطعات کوچك و با شرایط آسان به کشاورزان خرده مالك بفروشد ولی این قانون درمجلس مسخ شد و به صورتی درآمد که به هیچوجه با منظور اصلی مطابقت نداشت و بامداخلهٔ مقام غیرمسئولی که از ترقیات دنیا بی اطلاع بود ، مجلس که طبعاً بیشتر افراد آنرا نمایندگان هیئت حاکمه یعنی همان ملاکین و سرمایه داران تشکیل می دادند آن لایحه اصلاحات ارضی را به کلی بی معنی و بی اثرکرد .

* * *

احمدخلیل الله مقدم می نویسد: یکی ازموارد اختلاف دکترمصدق با شاه مسئلهٔ املاك پهلوی بود که پس از انتقال از رضاشاه به محمدرضاشاه درسال ۳۲ به دولت واگذارگردید که سالیانه بابت عواید آن مبلغ ۶۰ میلیون ریال به سازمان شاهنشاهی داده شود که با نظارت دولت به مصرف امور خیریه برسد .

محمدرضاشاه نوشته وقتی پدرم واردسربازی شد سوادنداشت و سیدضیاءهم هنگام کودتا دوهزارتومان دراختیار سردارسپه گذارده بود وشاه هم نوشته که درخانهٔ کوچکی درسنگلج به دنیا آمده است. ولی پس از۱۶ سال سلطنت رضاشاه دارای املاك بی حساب شد که مؤیداحمدی درمجلس گفت: ٤٤ هزار سندمالکیت به نام او

صادرشده که روزنامهٔ مردامروزهم دارائی رضاشاه راهفت میلیارد تومان نوشته بود. دراعلام جرم دکترمصدق علیه محمود بدر وزیردارائی وقت معلوم شد دهی که ۸۸۹۵۱ تومان ارزیابی شده به قیمت ۱۹۹۹۹ تومان و ۷ریال تقدیم شاه شده است.

کل مساحت املاك پهلوی ۱۷۸۷۳۰ هکتار معادل لوکزامبورك بود که درسال ۱۳۲۸ درآمد آن معادل ۱۲میلیون تومان درسال بوده است. روزنامهٔ اطلاعات نوشت که وجوه حاصله ازفروش این زمینهای بیکران، به خارج ازکشورمنتقل می شد. نکته قابل توجه اینکه پس از ۲۸ مرداد۳۲ باردیگر این املاك ازدولت گرفته شد.

* * *

به هرصورت بعداز این کشمکش ها و گفتگوهای فراوان بنیادپهلوی تشکیل گردید و با تأسیساتی درداخل و خارج یك مؤسسهٔ معتبربین المللی شد که کارهای خیریهٔ او جلب توجه می کرد.

مدیران عامل بنیاد پهلوی واداره کنندگان آن همه ازنزدیکان شاه بودند. نخستین مدیرعامل بنیادپهلوی امیراسدالله علم از محارم نزدیك شاه بود. دومین مدیرعامل مهندس جعفر شریف امامی بود که سالیان دراز درمقامات نخست وزیری وریاست مجلس سنا درکنارشاه قرارداشت. دربحران سال ۱۳۵۷ احمدامامی دادستان سابق دیوان کشورکه از قضات خوشنام کشور می باشد، به این مقام برگزیده شد که طوفان ناشی از انقلاب به او مهلت نداد که کاری انجام دهد.

* * *

درگاهنامهٔ شاهنشاهی چنین آمده است:

روز۱۲ مهر۱۳٤۰ اعلیحضرت همایونی به موجب فرمانی باقیماندهٔ املاك ششدانگ مزروعی خودرا که بالغ بر۵۸۹ قریه و مزرعه می شد به رایگان به بنیادپهلوی اعطاء نمودند. به موجب این فرمان یادآور شدند که درتعقیب فرمان ۷بهمن ۱۳۲۹ که براساس آن ۸۳۳ مزرعه و ۲۸۵ هزارهکتار به اقساط طولانی به

زارعین و ساکنین املاك واگذارشد نسبت به باقیمانده چنین املاکی نظیر فوق عمل خواهدشد. به موجب این فرمان کلیه اموال و املاك و رقبات منقول و غیرمنقول فوق برای همیشه به عنوان موقوفات خاندان پهلوی وقف ملت ایران گردید. امیراسدالله علم مدیرعامل جدید بنیاد پهلوی نیز متن فرمان را دراختیار روزنامه نگاران گذاشت.

❁ ❁ ❁

محمدرضاشاه هم درمصاحبه ای به خبرنگار اخبارالیوم گفت: منافع املاك پدرم قبل از واگذاری به دولت ۷۶ میلیون تومان درسال بود ولی دراثر سوء ادارهٔ دولت به شش میلیون تومان درسال تنزل یافت. از این رو به مجلس پیشنهاد کردم که با انتقال املاك موافقت کند و برای اداره اش از نزدیك خودم مراقبت کنم. این روزنامه می افزاید: به این ترتیب ۲۴۰۰ پارچه املاك غصبی رضاشاه مجدداً به مالکیت محمدرضا شاه پهلوی درآمد و عنوان (موقوفهٔ خاندان پهلوی) به آن داده شد تا وسیلهٔ سازمان شاهنشاهی موردبهره برداری قرارگرفته وصرف امورخیریه شود. این املاك بافشار ازمردم گرفته شده بود. یکی ازرؤسای ستمکار املاك افشارطوس بود که بعداً رئیس شهربانی دکترمصدق شد.

❁ ❁ ❁

دکتر شاپور رواسانی می نویسد: درجریان اصلاحات ارضی، شاه ۱۱۰۶ ده رافروخت و تاسال ۱۳۴۷ ازبابت قسط زمین های فروخته شده ۱/۲ میلیاردریال پول گرفت. بهای کل این زمین ها درآن زمان تقریباً به ده میلیارد ریال تخمین زده شد. ۱۰۹۲ ده فروخته شده همچنان به عنوان املاك اختصاصی شاه باقی ماند. طبق گزارش روزنامهٔ اطلاعات ارزش میهمانخانه هائی که به شاه تعلق داشت با اشیاء داخل آن جمعاً به ۵/۶ میلیارد ریال می رسید.

❁ ❁ ❁

درنشریات مختلف دیده می شود که املاك سلطنتی ۱۲۷۷ ده بوده که ۷۰۶ ده آن متعلق به شاه بوده است. به اضافهٔ ۱۹۷۵ مرتع و مشاعاً ۲۳۸۱ قطعه مستغلات که قسمتی در مازندران و کرمانشاهان و خراسان قرارداشتند و درآمد سالیانه آن حدود ۸۸ میلیون ریال تخمین زده می شد.

سازمان اصلاحات ارضی دریکی ازگزارشات خود اشاره کرده که ۵۱۷ ده و مزرعه ازاملاك سلطنتی به اصلاحات ارضی برای فروش واگذارشده که مقررگردید بابت بهای آن زارعین ۱۲۰ میلیون تومان به بانك عمران بپردازند. از اراضی واگذاری حدود ۳۷۰۰ هکتار به شاپور عبدالرضا پهلوی درساری واگذارشد که به منطقهٔ (دشت ناز) شهرت یافت.

شاپورعبدالرضا که دردانشگاه هاروارد تحصیل کرده باذوق و پشتکار توانست این منطقه را که مخروبه و تیغزار بود به صورت مزرعهٔ مدرنی درآورد. هیچکس از او خاطرهٔ بدی ندارد. اهل علم و تحقیق و مطالعه بود. نویسنده کتاب یکبار به عنوان روزنامه نگار همسفر او به بندرعباس بودم که سرپرستی سازمان برنامه را عهده داربود. چندبار به دیدارش رفتم خیلی مطلع و فهمیده بود. ملاقات کننده را تا کنار دربدرقه می کرد. اکثراً ازاوضاع انتقاد داشت. یکبار وقتی به دیدارش رفتم می گفت: درروزنامه ها خواندم منصورالملك نخست وزیر شده درحالیکه او درزمان پدرم کارش به دادگاه کشید ودرشهریور ۲۰ هم خاطره بدی از او به جای مانده است، اعلیحضرت هم از او به خوبی یاد نمی کنند وجای تعجب است که با فرمان اعلیحضرت نخست وزیرشده است. سالها انتشار داشت که او وپری سیمازند همسرش موردعنایت نیستند و درمیهمانیهای شاه و ملکه شرکت ندارند. ولی درسالهای آخر روابط خوب شده بود. شایع بود که از اعتبارات و امکانات سازمانهای کشوری برای کارهای دشت ناز استفاده می کند ولی موضوع قابل

انتقاد دیگری نداشت.

درتمام مدتی که رئیس بازرسی نخست وزیری بودم و ازبعضی از افراد خاندان سلطنت شکایت هائی می شد و برخی از مؤسسات دولتی هم به اقدامات و تجاوزات تنی چند از آنان اشاره می کردند، از شاپورعبدالرضا شکایتی ندیدم.

یکبار هم وقتی رئیس فراکسیون پارلمانی بودم به من تلفن کرد و خواهش کرد که (قانون شکار) سریع‌تر و زودتر ازمجلس بگذرد. حتی پرسیدم: که والاحضرت دربارهٔ قانون نظری هم دارید؟ او گفت: هرطورصلاح مملکت است تصمیم بگیرید، فقط زودتر این کار انجام شود که کارها به عهدهٔ تعویق نیفتد.

شاپورعبدالرضا نظیر سایر افراد خاندان پهلوی به موقع از کشورخارج شد. بعداز سقوط رژیم کمترافرادی اورا دیده اند و کاری به کارایران و ایرانیان و سلسلهٔ پهلوی ندارد. حتی مخالفین انتشاردادند که نام خودرا هم عوض کرده است. با افراد خانوادهٔ خود زندگی آرامی را درخارج کشور می گذراند.

رابرت گراهام خبرنگار روزنامهٔ معروف فاینشال تایمز — انگلستان که مدتی درایران اقامت داشت، کتابی با ارقام و — مدارك به نام (سراب قدرت) منتشرساخته است. ازجمله دربارهٔ بنیادپهلوی چنین می نویسد:

میان دارائی مملکت و ثروت شخص شاه ابهامی وجود داشت. تمایز بین دارائی شاه و مملکت درروی کاغذ روشن بود ولی شاه به عنوان فرمانده عالی کشور درکلیه امور مالی دخالت داشت. این ابهام درشرکت ملی نفت ازهمه جا زیادتربود که همواره مدیرعامل شرکت ازمحارم نزدیك شاه بود. قسمتی از درآمد نفت برای سرمایه گذاری و ذخیره های استراتژیکی به کار می رفت و شرکت نفت یك بودجه محرمانه داشت. طبق سندی که درسال ۱۳۵۵ منتشر شد ۱۲میلیون دلار ازشرکت نفت دریکی ازبانکهای سویس به حساب بنیاد پهلوی

واریزشد . بنیادپهلوی به طوررسمی یك سازمان خیریه بود که ظاهراً ازثروت شاه تغذیه می شد ولی عملاً از سه طریق برای کمك به رژیم مورد استفاده قرار می گرفت. یکی برای مستمریها ـ دیگری وسیلهٔ کنترل از طریق سرمایه گذاری دربخشهای معینی از اقتصاد مملکت ـ سومی یك منبع سرمایه ای برای شرکتهای وابسته به شاه. این بنیاد پرقدرت ترین نیروی اقتصادی مملکت بود . شاه می گفت: این بنیاد غیرانتفاعی است و دست به فعالیتهای اجتماعی می زند . این بنیاد درسال ۱۳۳۰ برای به جریان انداختن پولهای حاصل از فروش املاك سلطنتی تأسیس شد . در سال ۱۳٤۰ شاه تصمیم گرفت دارائیهای عمدهٔ خودرا به بنیاد منتقل کند . درآن موقع ارزش دارائیها ۱۳۰ میلیون دلاربود . شاه می گفت: این ۹۰ درصد ثروت است که با این طرز حدود ۱۵ میلیون دلار دیگر ثروت شخصی داشت. شاه سمت تولیت بنیاد را داشت که دو ونیم درصد ازدرآمد بنیاد متعلق به اوبود . اما این درآمدرا نپذیرفت و ده نفری را به عنوان هیئت امنای بنیاد تعیین کرد که محق دریافت این ۲/۵ درصد بودند که به طورمساوی بین شان تقسیم می شد . مدیرعامل بنیاد از محارم نزدیك شاه بود . این بنیاد تامارس ۱۹۷۷ به ۱۲هزار دانشجو بورس تحصیلی یا وام داد . فقط یك چهارم وامها بازپس گرفته می شد . به هردانشجو حداقل ماهانه ۵۰۰ دلار کمك هزینه داده می شد . به محتاجان و یتیمان و خیلی افراد و بستگانشان که درراه شاه فداکاری می کردند کمك می کرد . بنیاد یك شرکت ترجمه و نشرکتاب داشت. ازطریق دیگر بنیاد باسازمان خیریهٔ فرح وسازمان شاهنشاهی و بنیاد ملکهٔ پهلوی همکاری داشت که قسمتی از هزینه ها توسط دولت تأمین می شد که مبلغ آن حدود یك صدمیلیون دلاردرسال بود . دارائی بنیاد را می توان حدود سه میلیارد دلار تخمین زد که مهمترین آن صددرصد سهام بانك عمران بود که پنجمین بانك تجارتی ایران به شمار می رفت. درمرداد۱۳۵٦ دارائی بانك عمران یك میلیارد و ۵۰ میلیون دلار بود . درهمین سال

سود بانك حدود چهارميليون و دويست هزاردلار بود كه به بنيادتعلق داشت. بانك عمران ۲۰ درصد سهام طرح عمران كيش را داشت كه حدود يكصد ميليون دلارخرج آن شده بود. ساواك درزمان سپهبدبختيار جزيره كيش را به مبلغ دوميليون دلار به زور خريداری كرد. بنياد پهلوی ۱۵درصدسهام بانكهای تجاری را داشت ازقبيل بانكهای ايرانشهر - اعتبارات - ايران و انگليس - توسعه صنعتی و معدنی - همچنين ۸۰ درصد سهام بيمهٔ ملی... بنياد دردوكارخانه از ده كارخانهٔ سيمان كشور سهم داشت. دركارخانجات اتومبيل سازی - لاستيك و صنايع چرم - داروسازی و غيره صاحب سهم بود. در٦ كارخانهٔ قند سهم داشت. بنياد مالكيت زنجيره هتل های كشورراداشت. هتلهای هيلتن - ونك - اوين - دربند درتهران متعلق به بنياد بود. دربحرخزر هتل و كازينو داشت. درسال ۵۲ ساختمانی را درخيابان پنجم نيويورك خريد و بنياد خيريه پهلوی در آمريكا به ثبت رسيد تا درآمدهای ساختمان صرف تحصيل محصلين ايرانی بشود. درسال ٥٤ اين ساختمان ١٤/٥ ميليون دلار قيمت داشت. اين بنياد سالی ۵۰۰ هزار دلار به دانشگاه پرينستون و ۱۸ هزاردلار به دانشگاه كلمبيا كمك می كرد. بنياد منبع مهمی برای اعطای پاداش و مزايا به گروهی از مقامات دولتی و ارتشی بود كه اين پاداشها اسماً ازجيب شاه پرداخت می شد. حساب بانكهای سويس پرداختهائی را به ده نفر از پهلويها و دونفر ديگرنشان می دهد كه نمونهٔ آن خيبر خان است. حتی به اعضای دور خانواده پهلوی كمك هائی می شد. خانوادهٔ پهلوی درامرتجارت دخالت زيادی داشتند كه نمونهٔ آن شهرام بود.

بدواً سرمايهٔ بانك عمران حدود دوميليون دلاربود كه پانصدهزاردلاركمك اصل ٤ و دويست وپنجاه هزار دلاركمك بنياد فورد و دويست و پنجاه هزاردلار هم از طرف ادارهٔ املاك تأمين گرديد تا به زارعين وام لازم را بدهد كه بهای املاك هم از همان محل تأمين گردد. ولی عملاً بانك عمران درطول سال های فعاليت

خود کارهای مختلفی انجام داد. درحقیقت کاری که نمی کرد توجه به زارعین بود.

❁ ❁ ❁

دربارهٔ شرکت بنیاد پهلوی با مؤسسات مختلف گفتگو وشایعات زیادبود.

درچهارم آذر ۱۳٤۰ اعلام شد که بنیادپهلوی در۱۸ مؤسسهٔ اقتصادی صاحب سهم است که جمع سهام آن بالغ بر یك میلیارد ریال می باشد و سال گذشته بیش از۹۵ میلیون ریال درآمد داشته است.

❁ ❁ ❁

روزنامه ایرانشهر که درلندن چاپ می شد دربارهٔ بنیاد پهلوی چنین نوشت:

مقدارزیادی از اراضی بنیاد پهلوی درچالوس که حدود۱۰ تا۱۲ هکتارمیباشد به قطعات مناسب خانه سازی تقسیم و ازقرارمتری ۹۰ تومان فروخته شده است. درمورد پروژهٔ شهرسازی (صاحبقرانیه) که بانك عمران درآنجا خانه ساخته ویلاهابه قیمت گران فروخته شد. دولت ۵۰ هکتار ازاراضی جنگل (سی سنگان) را از مردم گرفت و به بانك عمران فروخت. همچنین بنیادپهلوی باغ ارم شیراز را که با ۲۵ هزارمتر مساحت میلیونها تومان ارزش دارد به مبلغ یك میلیون تومان خرید. شهرام پهلوی بامشارکت شرکت آلمانی (دوما) شروع به خانه سازی درتپه های الهیه کرد و چون مبتکر اصلی هم امانپور بود نام آن را امانیه گذارد ولی به علت سوءاستفاده هائی، مدیران شرکت توقیف شدند ولی شهرام خودرا کنارکشید. برای عمران کیش مبالغ هنگفتی خرج شد و سرانجام مبلغ ۲/۷ میلیارد ریال به شرکت ملی نفت فروخته شد. مجلات خارجی نوشتند درخرید ماشینهای الکترونیکی مبالغی رشوه پرداخت شده و درسنای آمریکا نام شهرام و ارتشبد خاتم به میان کشیده شد وهرالدتریبون در ٤ مارس ۱۹۷۸ نوشت که مبلغ ۲/۹ میلیون دلار شرکت (نکسترون)

امریکائی به خاتم داده است. درمعاملات شکرصحبت از رشوه های زیاد بود که سرانجام دونفر از معاونین وزارت بازرگانی به دادگاه کشیده شدند. درمنطقهٔ گرگان و گنبداراضی وسیعی دراختیار (سازمان کشاورزی علی پهلوی) متعلق به شاپورعلیرضا گذارده شده بود. شاپورغلامرضا و محمودرضا در منطقهٔ آذربایجان و سیرجان مناطق وسیعی را دراختیار می گیرند.

روزنامهٔ ایرانشهر صورتی ازدریافتها و پرداختهای بنیادپهلوی را چنین منتشر می سازد: (دریافتها. ازشرکت نفت ۲۰ میلیون - سازمان برنامه ۱۰ میلیون - وزارت دارائی ۲۵ میلیون - وزارت جنگ ۶ میلیون - سازمان ورزشی شاهنشاهی ۹ میلیون - بانك مرکزی ۱۲ میلیون - پرداختهای بنیاد به فرح پهلوی ۳۳ میلیون - محمودرضا ۵/۵ - اشرف ۶ - دیگر پهلویها ۱۵ - چندخارجی ۱۷/۶ - دروجه حامل ۸ میلیون دلار).

روزنامهٔ ایرانشهر اسامی بانکها و مؤسساتی را که با بنیاد پهلوی شرکت داشته اند به شرح زیر انتشار داده است:

بانك ها، شرکت های بیمه و مؤسسات سرمایه داری

---

۱ - بانك عمران: سرمایه ٤ میلیارد ریال، دارائی ۱۱۰۱۱۲ میلیون ریال (اسفند۵۶)، بنیاد پهلوی کلیه سهام.

۲ - بانك ایرانشهر: سرمایه ۳ میلیاردریال، دارائی ۳۶۷٤۷ میلیون ریال (اسفند۵۵)، بنیادپهلوی ۲۰٪ سهام.

۳ - بانك داریوش: سرمایه ۲ میلیارد ریال، دارائی ۲٤۱٤۶ میلیون ریال (اسفند۵۵)،بنیادپهلوی سهام دارعمده.

٤ - بانك توسعه و سرمایه گذاری ایران: سرمایه ۳۰٤۰ میلیون ریال، دارائی ۲۱۶٤۲ میلیون ریال (اسفند۵۵)-بنیاد پهلوی جزءسهامداران.

۵ - بانك اعتبارات ایران : سرمایه ۷ میلیارد ریال، دارائی ۱۱۳٤۵۸میلیون ریال - شفیق ها (فرزندان اشرف) سهام داران عمده.

۶ ـ بیمهٔ ملی ایران: سرمایه ۱۵۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی کلیه سهام.

۷ ـ شرکت عمران ترانسوال ایران، بنیاد پهلوی و سه شرکت خارجی سهام داران عمده.

۸ ـ شرکت سرمایه گذاری عمران ـ بنیادپهلوی سهامداران عمده.

۹ ـ شرکت ایرانشهر فینانس، بنیادپهلوی جزء سهام داران.

۱۰ ـ شرکت آریا لیزنگ: ایضاً

۱۱ ـ بانك شهریار: سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی جزء سهام داران.

۱۲ ـ شرکت بین المللی توسعه وعمران: سرمایه ۷۰ میلیون ریال، بنیاد اشرف پهلوی و دوشرکت خارجی سهام داران.

۱۳ ـ شرکت خدمات بیمه ای خاورمیانه: بنیاد اشرف پهلوی کلیه سهام.

۱٤ ـ مرکز بین المللی پروژه های ایران: روزاپهلوی (زن احمدرضا) و یك شرکت خارجی سهام داران.

۱۵ ـ شرکت پس انداز وام مسکن کوروش: بنیادپهلوی و خیریه فرح پهلوی جزء سهام داران.

۱٦ ـ شرکت وام و مسکن اکباتان ـ بنیاد پهلوی جزء سهام داران.

۱۷ ـ شرکت ایران فینانسیه مرکز درژنو برای سرمایه گذاری درخارج از کشور. بنیادپهلوی سهامدار عمده.

۱۸ـ فرست ویسکانسین کرپوریشن: بنیاد پهلوی ۵۰٪ سهام.

۱۹ ـ بانك توسعه صنعتی و معادن ایران، ریاست هیئت مدیره شریف امامی.بنیاد پهلوی اکثریت سهام.

معادن

---

۱ ـ شرکت معدنی سنگواره: بنیاد پهلوی ٤۰٪ سهام.

۲ ـ شرکت آب سنگ: خیریه فرح پهلوی جزء سهامداران.
۳ ـ شرکت فیروزه مشهد: محمود رضا پهلوی سهام دار.
٤ ـ شرکت صنعتی شهوند: محمودرضا پهلوی سهام دار عمده.
٥ ـ شرکت معدنی دونا: ایضاً.
٦ ـ شرکت معدنی ایران و رومانی: محمود رضا پهلوی جزء سهام داران.
۷ ـ شرکت دونا سنگ: بنیادپهلوی و محمود رضا جزء سهام داران.
۸ ـ شرکت معادن نورگان: محمودرضا پهلوی سهام دار عمده.

صنایع فلزی

---

۱ ـ شرکت جنرال موتورزایران: سرمایه ۹۰۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
۲ ـ شرکت جیپ: سرمایه ٦۰۰ میلیون ریال. بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
۳ ـ شرکت مکو: مونتاژ ماشینهای راه سازی و دیگرخودروهای سنگین، سرمایه ۷۰۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی سرمایه دارعمده.
٤ ـ شرکت تولیدشاسی و بدنه اتومبیل درایران: سرمایه ٦۰۰ میلیون ریال، بنیادپهلوی ویك شرکت آلمانی کلیه سهام.
٥ ـ شرکت پیشتازان: مونتاژ موتورسیکلت و دوچرخه، شهنازپهلوی با مشارکت شرکت هوندای ژاپن، کلیه سهام.
٦ ـ شرکت تولیدی تیزرو: ایضاً.
۷ ـ شرکت پرنیان متال فورمز: تولید پروفیل فلزی و جراثقال سقفی، سرمایه ۱۰۸ میلیون ریال. پهلبدها، سهام دارعمده.
۸ ـ گروه کارخانه های نورد آ لومنیوم: عبدالرضا پهلوی، سهام دار عمده.
۹ ـ شرکت ایران، جان دیر، مونتاژ تراکتور: سرمایه اولیه ۷۰۰ میلیون ریال، عبدالرضا پهلوی سهام دار عمده.

۱۰ ـ شرکت کارخانجات نورد و پروفیل ساوه: منیژه پهلوی، همسرغلامرضا، سهام دار عمده.

۱۱ ـ شرکت نوردولولهٔ اهواز: سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.

۱۲ ـ شرکت صنعتی ایر تراکسون: ساختن جراثقال، اهرم و غیره، بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.

۱۳ ـ شرکت ابزفو: قالب سازی و ریخته گری، بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.

۱٤ ـ شرکت داك تهران: تولید لوله های چدنی، بنیادپهلوی جزء سهام داران.

۱۵ ـ شرکت آذرپارس: تولید وسایل آ لومینیومی، شمس پهلوی، جزء سهام داران.

صنایع متفرقه

---

۱ ـ شرکت بریجستون ایران: سرمایه ۱۸۵۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی با مشارکت دوشرکت ژاپنی، سهام داران عمده.

۲ ـ شرکت تولیدی کیان تایر (بی. اف. گودریج سابق) بنیادپهلوی سهام دار عمده.

۳ ـ شرکت زکالتیش: ساخت آند، کاتدالکترود، بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.

٤ ـ شرکت تارابکین: ساخت انواع عایق های حرارتی و صوتی، بنیادپهلوی جزء سهام داران.

۵ ـ شرکت کارخانه های مدادایران: موقوفهٔ آرامگاه پهلوی کلیهٔ سهام.

٦ ـ شرکت لادال: تولید موادشیمیائی، بنیاد پهلوی، اکثریت سهام.

۷ ـ گروه صنایع کاغذپارس: سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، سهام دار عمده.

۸ ـ شرکت حریر پارس: ایضاً.
۹ ـ شرکت داروپخش: سرمایهٔ اولیه ۱۲۰۰ میلیون ریال ـ داروسازی، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی کلیه سهام.
۱۰ ـ شرکت تولیدی و صنعتی آبگینه: تولید شیشهٔ جام با مشارکت شرکت گلاوریل بلژیك، خیریه فرح پهلوی جزء سهام داران.
۱۱ ـ شرکت شل شیمیائی ایران: تولیدمواد شیمیائی و سموم دفع آفات نباتی با مشارکت شرکت شل هلند. شهرام پهلوی نیا، سهام دارعمده.
۱۲ ـ کارخانجات ایران ناسیونال، اردشیر زاهدی سهام دار.
۱۳ ـ کارخانجات آزمایش، غلامرضا پهلوی ۵۰٪ سهام.

صنایع نساجی

۱ ـ شرکت شه باف: سرمایه ۴۸۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی سهام دارعمده.
۲ ـ شرکت ایران پوبلن: سرمایه ۲۰۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی جزء سهامداران.
۳ ـ ریسندگی و بافندگی آذراصفهان: شهرام پهلوی، جزء سهام داران.
۴ ـ شرکت ریسندگی و بافندگی کرج ـ غلامرضا پهلوی و خانواده اکثریت سهام.

صنایع ساختمانی

۱ ـ شرکت سیمان فارس خوزستان ـ سرمایه ۷ میلیاردریال، بنیادپهلوی، اکثریت سهام.
۲ ـ شرکت سیمان آبیك قزوین: بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
۳ ـ شرکت سیمان تهران: بنیاد پهلوی، سهام دارعمده.
۴ ـ شرکت صنایع سیمان غرب: بنیاد پهلوی جزء سهام داران.
۵ ـ شرکت پارس سوئد: ایجادقطعات پیش ساخته ساختمانی،

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی جزء سهام داران.
۶ ـ شرکت آجرجنوب: محمودرضا پهلوی اکثریت سهام.
۷ ـ شرکت گچ تهران: بنیاد پهلوی و شهرام پهلوی نیا سهامداران عمده.
۸ ـ شرکت ایرانیت: بنیاد پهلوی جزء سهام داران.
۹ ـ شرکت پلاست ایران: تولیدلوازم ساختمانی ـ بنیاد پهلوی جزء سهام داران.
۱۰ ـ شرکت پریفاب: بنیاد پهلوی جزء سهام داران.
۱۱ ـ شرکت آهك چالوس: مهدی بوشهری جزء سهام داران.
۱۲ ـ شرکت سامان ایران: شهرام پهلوی نیا جزء سهام داران.
۱۳ ـ شرکت تمیشان: غلامرضا پهلوی جزء سهام داران.
۱۴ ـ شرکت ایندااستریال هومز اینترنشنال: غلامرضاو منیژه پهلوی کلیه سهام.

شرکت های ساختمانی

---

۱ ـ شرکت نوسازی و عمران اراضی غرب تهران: بنیادپهلوی ، کلیهٔ سهام.
۲ ـ شرکت عمران کیش: باسرمایه گذاری حدود ۲۰۰ میلیون دلار. بنیادپهلوی سهام دار.
۳ ـ شرکت عمران و آپارتمان سازی خوردین: بنیادپهلوی کلیه سهام.
۴ ـ شرکت ساختمانی عمرانی تکلار: بنیادپهلوی و دوشرکت یونانی و دانمارکی کلیه سهام.
۵ ـ شرکت عمرانی و شهرسازی شمیران نو: بنیادپهلوی سهام دارعمده.
۶ ـ شرکت ساختمانی آرمیتا: بنیاد پهلوی، کلیه سهام.
۷ ـ شرکت ساختمانی فرانکو ایرانین ایضاً.
۸ ـ شرکت مونتکس ایران: بنیادپهلوی ویك شرکت آلمانی کلیه سهام.

۹ ـ شرکت آتی سا: بنیادپهلوی جزء سهام داران.
۱۰ـ شرکت خانه سازی اسکان ایران: بنیادپهلوی و شرکت آمریکائی رینولدزکنستراکشن سهام دار.
۱۱ ـ شرکت آ لتسالکن: بنیادپهلوی، اکثریت سهام.
۱۲ ـ شرکت نوکار: بنیادپهلوی جزء سهام داران.
۱۳ ـ شرکت ساختمانی گلزار: بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
۱٤ ـ شرکت ساختمانی کلید: (پاکلبه)، محمود رضا پهلوی سهام دار عمده.
۱۵ ـ شرکت میم جیم میم: محمودرضا پهلوی اکثریت سهام.
۱٦ ـ شرکت عمران ملك شهر: ساختمان یك شهرك درنزدیکی اصفهان ایضاً.
۱۷ ـ شرکت خانه سازی و توسعه تهران بزرگ ایضاً.
۱۸ ـ شرکت شهرسازی و ساختمانی فرح آباد ایضاً.
۱۹ ـ شرکت نشیران: کیوان پهلوی نیا، پسر فاطمه اکثریت سهام.
۲۰ ـ گروه مهندس مشاور لوترگ ایضاً.
۲۱ ـ شرکت سهامی مهندسی و نوسازی موند: شهرام پهلوی نیا با مشارکت یك گروه فرانسوی کلیه سهام.
۲۲ ـ شرکت گایداسمیت انترناسیونال: شهرام پهلوی نیابا مشارکت یك گروه خارجی کلیه سهام.
۲۳ ـ شرکت خانه سازی الهیه: شهرام پهلوی نیا اکثریت سهام.
۲٤ ـ شرکت مهندسی و ساختمانی ایران نیهون، شهرام پهلوی نیا.
۲۵ ـ شرکت مهستان: بنیاد اشرف پهلوی کلیه سهام.
۲٦ ـ شرکت گسترش شمال شهیاد: سرمایه ۱۰۰۰ میلیون ریال ایضاً.
۲۷ ـ شرکت سازانکو: بنیاد اشرف ویك شرکت خارجی کلیه سهام.

۲۸ ـ شرکت ث. ژ. آ: مهدی بوشهری یك گروه خارجی کلیه سهام.
۲۹ ـ شرکت عمرانی شهرصنعتی ساوه: شهبازپهلبد پسر شمس پهلوی اکثریت سهام.
۳۰ ـ شرکت فیاتك، شهرآزاد پهلبد، دخترشمس و یك شرکت ایتالیائی ـ اکثریت سهام.
۳۱ ـ شرکت آناهیتا: شهبازپهلبد ـ اکثریت سهام.
۳۲ ـ شرکت ایران موبیل هرمز: شهباز پهلبد پسر شمس اکثریت سهام.
۳۳ ـ شرکت ساختمانی فرامین: شهباز پهلبد پسر شمس اکثریت سهام.
۳٤ ـ شرکت شهر صنعتی کورش: ایضاً.
۳۵ ـ شرکت کورش بنا: شهباز پهلبد جزء سهام داران.
۳٦ ـ شرکت ساختمانی و مهندسی مهرشهر: شهباز پهلبد، اکثریت سهام.
۳۷ ـ شرکت مهندسی و ساختمانی ایرا: پهلبدها، کلیه سهام.
۳۸ ـ شرکت ایراسر: ایضاً.
۳۹ ـ شرکت سازگان: شهبازپهلبد جزء سهام داران.
٤۰ ـ شرکت ایرا، اسپی گاپکا: پهلبدها و یك شرکت فرانسوی، کلیهٔ سهام.
٤۱ ـ شرکت ساختمانی خطوط لولهٔ ایرا: پهلبدها، کلیهٔ سهام.
٤۲ ـ شرکت سودتك ایران: شفیق ها، سهام داران عمده.
٤۳ ـ شرکت حفاری سدایران: عملیات حفاری و تعمیرچاه های نفت و گاز، بنیادپهلوی بامشارکت سدکراتیك.

صنایع غذایی وواحدهای کشاورزی و دامداری

---

۱ ـ شرکت تولیدی قندکرج: بنیاد پهلوی، اکثریت سهام.
۲ ـ شرکت قندپارس: ایضاً.

۳ ـ شرکت قند مرودشت؛ ایضاً.
٤ ـ شرکت تولیدی کارخانه قند و تصفیهٔ شکراهواز: بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
۵ ـ شرکت قند دزفول: ایضاً.
٦ ـ شرکت قندشاه آباد: ایضاً.
۷ ـ شرکت قندفسا: ایضاً.
۸ ـ شرکت قندکرمانشاه: بنیاد پهلوی، سهام عمده.
۹ ـ شرکت قندلرستان: ایضاً.
۱۰ ـ شرکت زرنوش: ایضاً.
۱۱ ـ شرکت کشت و صنعت جیرفت: بنیاد پهلوی، ۲۰٪ سهام.
۱۲ ـ شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا: بنیاد پهلوی سهام دار عمده.
۱۳ ـ شرکت ایران شل ـ کات: بنیاد پهلوی، سهام دار.
۱٤ ـ شرکت دامداری و کشاورزی ایران اسکاتیش: بنیاد پهلوی و شمس پهلوی، اکثریت سهام.
۱۵ ـ شرکت تولید و بسته بندی گوشت ایران: ببنیادپهلوی جزء سهامداران.
۱٦ ـ شرکت تولید وردا: کارخانجات سرکه سازی و تولید موادغذائی، نیلوفر پهلوی نیا دخترحمیدرضا، سهامدارعمده.
۱۷ ـ شرکت کشت و صنعت شهیاران: محمودرضا پهلوی، اکثریت سهام.
۱۸ ـ شرکت کشاورزی کیان شهر: ایضاً.
۱۹ ـ شرکت کشاورزی ودامپروری ایران: ایضاً.
۲۰ ـ شرکت کشت و صنعت و مجتمع گوشت فدك خشك رود: محمودرضا پهلوی، سهام دار عمده.
۲۱ ـ شرکت صنایع و کشاورزی گل تپه، ایضاً.
۲۲ ـ شرکت عمران روستائی ایران: شهرام پهلوی نیا، سهام دارعمده.

۲۳ ـ کارخانهٔ کشمش تاکستان: ببنیاد پهلوی، کلیه سهام.
۲٤ ـ شرکت تولیدی عمران دشت: تولید خوراك دام و طیور و تولید الکل. بنیاد پهلوی، اکثریت سهام.
۲۵ ـ شرکت کشاورزی و آبیاری تیولا: کیوان پهلوی نیا، اکثریت سهام.
۲٦ ـ شرکت صنایع روغن نباتی شکوفهٔ آریا: بنیاد پهلوی و فاطمه پهلوی، اکثریت سهام.
۲۷ ـ شرکت جهان موزا: شهنازپهلوی وشوهرش خسرو جهانبانی، اکثریت سهام.
۲۸ ـ شرکت تولیدابریشم ایران: شهرام پهلوی نیا و یك گروه ژاپنی، کلیه سهام.
۲۹ ـ مجتمع دامپروری و شیر پاستوریزه شهفر: شهرام پهلوی نیا جزء، سهام داران.
۳۰ ـ شرکت گله و ایجاد واحدهای کشت و صنعت: اشرف پهلوی، کلیه سهام.
۳۱ ـ شرکت بذر پیشرو: عبدالرضا پهلوی، سهام دارعمده.
۳۲ ـ سازمان کشاورزی دشت ناز: عبدالرضا پهلوی، کلیه سهام.
۳۳ ـ شرکت تهران پوره: واردات گوشت و غلات ـ احمدرضا و روزا پهلوی، اکثریت سهام.
۳٤ ـ سازمان کشت دانه های روغنی پهلوی: علی پهلوی، پسرعلیرضا، کلیه سهام.
۳۵ ـ شرکت کی دشت: شهناز پهلوی و شوهرش خسرو جهانبانی، اکثریت سهام.
۳٦ ـ شرکت شهمیری: احمدرضا و روزا پهلوی، کلیه سهام.
۳۷ ـ کشت و صنعت تمیشان: غلامرضا پهلوی، ٤۰٪ سهام.
۳۸ ـ شرکت کشاورزی پارسی شهر: غلامرضا پهلوی، کلیه سهام.
۳۹ ـ کشت و صنعت دشت آجی: ایضاً.

۴۰ ـ شرکت کشاورزی و عمرانی سبز دشت، ایضاً.
۴۱ ـ شرکت کشت و صنعت کارون: بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.
۴۲ شرکت لبنیات پاستوریزه پاك: مهدی بوشهری جزء سهام داران.
۴۳ ـ شرکت تولیدی سیاك: غلامرضا پهلوی، سهام دارعمده.

شرکت های بازرگانی

---

۱ ـ شرکت بهداشتی عمران وواردات مواد داروئی و لوازم آرایش: بنیادپهلوی، سهام دارعمده.
۲ ـ شرکت ماشین آلات عمرانی وواردات ماشین آلات راه سازی ساختمانی: محمود رضا پهلوی، سهام دار عمده.
۳ ـ شرکت تیبلو ایران ـ واردات و حق العمل کاری: مهدی بوشهری، سهام دارعمده.
۴ ـ شرکت آپریل موزیك پخش نوار و صفحه: مهدی بوشهری، اکثریت سهام.
۵ ـ شرکت ایران ـ واردات و حق العمل کاری: ایضاً.
۶ ـ شرکت تولیدی و بازرگانی مهرآفرین: شهبازپهلبد، اکثریت سهام.
۷ ـ شرکت سهامی دیرپخش ـ پخش واردات و فروش ماشین آلات کشاورزی جاندیر: عبدالرضا پهلوی، سهام دارعمده.
۸ ـ شرکت توسعه تجارت شهاوران: احمدرضا پهلوی، سهام دار عمده.
۹ ـ شرکت خدمات دریائی ایران: بنیاد پهلوی، کلیهٔ سهام.
۱۰ ـ شرکت افست (چاپخانهٔ ۲۵ شهریور) سرمایه ۱۰۰۰ میلیون ریال: سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، کلیه سهام.
۱۱ ـ بخت آزمائی ملی ایضاً.
۱۲ ـ شرکت فوتبال ایران: بنیاد پهلوی، سهام دارعمده.

۱۳ ـ شرکت تدارکات و خدمات دریائی باسکو: محمودرضا پهلوی، سهام دارعمده.
۱٤ ـ شرکت سی. آر. سی ـ فاطمهٔ پهلوی، سهام دار عمده.
۱۵ ـ شرکت هواپیمائی ارتاکسی: شفیق ها، اکثریت سهام.
۱٦ ـ شرکت خدمات هواپیمائی ژاپن: شهرام پهلوی نیا، سهام دارعمده.
۱۷ ـ شرکت هواپیمائی خدمات ویژه: شفیق ها، جزء سهام داران.
۱۸ ـ سازمان آموزشی نومرز (انتشارات فرانکلین سابق) سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، کلیه سهام.
۱۹ ـ س. ر. ی: بنیاد اشرف، کلیه سهام.
۲۰ ـ انجمن قایقرانی بادبانی: شهریار شفیق.
۲۱ ـ شرکت خدمات سینمائی ایران: مهدی بوشهری، اکثریت سهام.
۲۲ ـ شرکت گسترش صنایع سینمائی ایران: مهدی بوشهری، سهام دار عمده.
۲۳ ـ شرکت ایرساکو: مهدی بوشهری و یك شرکت خارجی، کلیه سهام.
۲٤ ـ شرکت آبهای معدنی دماوند: مهدی بوشهری و یك شرکت فرانسوی.
۲۵ ـ شرکت نان شهر: کارخانجات نان ماشینی، بنیاد شمس پهلوی، کلیه سهام.
۲٦ ـ شرکت کشتیرانی درایوند: شهباز پهلبد، اکثریت سهام.
۲۷ ـ کانون ورزشی مهر: مهرداد پهلبد.
۲۸ ـ شرکت کانوش، کارخانجات نان ماشینی: احمدرضا پهلوی، اکثریت سهام.
۲۹ ـ کلوپ ورزشی دریاکنار: غلامرضا پهلوی و بنیاد پهلوی، کلیهٔ سهام.

۳۰ ـ شرکت مزون و دکور: سیمین دخت آتابای، کلیه سهام.
۳۱ ـ شرکت ایران شکار: کامران آتابای.
۳۲ ـ شرکت ایران ـ جهانگردی ایران و ژاپن: بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.
۳۳ ـ شرکت هشداد؛ ایضاً.
۳٤ شرکت آریا لیزینگ: اجاره و فروش ماشین آلات، ایضاً.
۳۵ ـ شرکت انبارهای عمومی، ایضاً.
۳٦ ـ شرکت ایران ساسر (کامینیون برنارد) مقاطعه کاری و ادارهٔ اموال: شفیق ها، جزء سهام داران.
۳۷ ـ شرکت لیزینگ ایران: عملیات لیزینگ، ایضاً.
۳۸ شرکت سافریران: معاملات رهن، ایضاً.
۳۹ ـ شرکت سافریناس: ایضاً.
٤۰ ـ شرکت خانهٔ ایران: امور حمل و نقل، مهدی بوشهری، سهامدارعمده.
٤۱ ـ شرکت تبلیغاتی فاکوپا: سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، سهام دار.
٤۲ ـ شرکت هتل شهسواران: محمودرضا پهلوی، اکثریت سهام.
٤۳ ـ شرکت هتل های لوکس ایران: بنیاد پهلوی، کلیهٔ سهام.
٤٤ ـ سازمان عمرانی و توریستی نمك آبرود: بنیاد پهلوی، سهام دار عمده.
٤۵ ـ شرکت تکنیسا واردات شیشه و لوازم برقی، مهدی بوشهری، اکثریت سهام.
٤٦ ـ شرکت تی. آر. اف. واردات ونمایندگی: بهمن پهلوی پسر غلامرضا، اکثریت سهام.
٤۷ ـ شرکت ام. سی. آر. ایران، پخش مواد الکترونیکی درایران: بنیاد پهلوی ۳۸/۱٪ سهام بامشارکت نشنال کس، رجز آمریکا.
٤۸ ـ شرکت هتل های ایران: بنیاد پهلوی، سهام دار عمده.

هتل هائی که بنیاد پهلوی با کلیه سهام آن را دردست دارد و یا درآنها سهیم است از جمله عبارتند از هتل های بابلسر، ونك، رامسر، جدیدرامسر، آریاشرایتون، کورش، اینترکنتینانتال، شیراز، قدیم چالوس، جدیدچالوس، کامرون بندرعباس، داریوش، کوی میران، تخت جمشید، متل پرسپولیس، نوشهر، هایت، خزر، هایت مشهد، هایت تهران، هیلتون تهران، شاهی، سخت مهر، هتل آبعلی، آمل، بوعلی همدان، ورزیدانس...)

❁ ❁ ❁

دربارهٔ اسامی شرکتها و مشارکت آنها با بنیاد پهلوی که بعدازسقوط رژیم موجب سروصدا و گرفتاریهای فراوان برای عده ای از مقامات بخش خصوصی شده بود نباید آن را فقط به حساب بندو بست گذاشت. بنیاد پهلوی یك مؤسسهٔ خیریه بود که سرمایه ای دراختیار داشت و سهامی را از بورس یا از اشخاص می خرید و یا درشرکتهائی صاحب سهم می شدتا درآمدی داشته باشد و پرداخت های خودرابه امورخیریه توسعه دهد. وقتی کشوری دارای بورس شد وسهام دربورس فروش می رفت قسمتی از سهام شرکت ها توسط اشخاص و مؤسسات خریداری میشد که اساساً مدیران شرکت ازنام خریداران اطلاعی نداشته اند. صرفنظر از بعضی ازمؤسسات و شرکتهائی که با بنیاد روابط خاصی داشته اند، عدهٔ زیادی از شرکتها صرفاً سهامی دراختیار بنیاد گذارده یا مشارکتی بابنیاد داشته اند؛ ولی باکارهای بنیاد درارتباط نبوده اند. اساساً شرکت با بنیاد پهلوی یا داشتن سهام شرکتها، بهیچوجه جرم و کارغلطی نبوده و اگرشرکتها و مؤسسات وظایف و تعهدات قانونی خودرا انجام می داده اند، نمی توان دراین کار به آنها ایرادی گرفت یا همه را درفعل و انفعال ها مداخله داد. چون صورت مزبور درچند روزنامه و نشریه چاپ شده بود عیناً نقل گردید.

شرکت اعضای خاندان سلطنت پهلوی هم دراین شرکتها و داشتن سهام نمی تواند مورد ایرادباشد زیرا آنها هم می توانستند

سرمایهٔ خودرا درامورتجاری به کاراندازند. چون دراین شرکت ها هیچگونه معافیت یا امتیازی نداشته اند وباید مثل افراد معمولی مالیات سهام خودرا می پرداختند.

علاوه برآن چون این صورتها درنخستین روزهای سقوط رژیم انتشار یافته و معلوم نیست که همهٔ مطالب آن صحیح باشد، به هرصورت با مصادرهٔ خیلی ازاین شرکت ها و تصرف املاك و هتل ها و مؤسسات مزبور توسط رژیم جمهوری اسلامی می توان گفت سرمایهٔ زیادی از افراد واعضای خاندان سلطنتت هم ازبین رفته است.

از نظر ثبت درتاریخ لازم بود که این صورت منتشر گردد و اگر کسانی اطلاعاتی داشته باشند که بتواند موجب اصلاح این صورت گردد و ارسال دارند درجلدهای بعدی چاپ خواهد شد.

محمدرضاشاه پهلوی دربارهٔ بنیاد پهلوی چنین می نویسد:

درسال ۱۹۵۸ بنیادپهلوی را تأسیس کردم. سرمایهٔ اصلی آن ساختمانهای شخصی زمین و هتل ها و سهام کمپانیهای مختلف نظیر بانك عمران و بیمهٔ ملی بود. بنیاد، صاحب ساختمان بزرگی درنیویورك است که درآمدسرشاری از اجاره دارد. برای بنیاد مدیرعاملی و یك شورا تعیین کرده ام. همچنین کمسیونی مرکب از نخست وزیر - رؤسای مجلسین - رئیس دیوانعالی کشور - چهار شخصیت مهم مملکتی برکارهای بنیاد نظارت دارند و گزارشات مالی و اقتصادی بنیاد درمطبوعات منتشرمی گردد. از سال ۱۹۷۷ حدود ۱۳ هزارشاگرد ازفامیل های مختلف از بنیاد وام شرافتی گرفته اند. همچنین تعدادی بورس تحصیلی به دانشجویان داده شده است. دربنیاد سازمان نشر کتاب وجود دارد که تاسال ۱۹۷۷-۵۰۰ جلد کتاب منتشر ساخته است. هرسال به بهترین کتاب از طرف بنیاد جایزه داده می شود. به تعمیرات مساجد و نصب چراغ های الکتریکی و همچنین به دانشجویان مذهبی درقم و انتشار کتب

مذهبی کمك های زیادی شده است. بنیاد تا سال ۱۹۷۷ حدود ٦ هزارخانه ارزان قیمت ساخته و از طرف مؤسسات خیریه دراختیار افراد کم بضاعت گذارده شده است. نه تنها از بنیاد پهلوی دیناری نمی گرفتم بلکه کمك هائی هم می کردم وخیال نمی کنم رژیم فعلی دیناری به محصلین بدهد. در همان سال فرمانی صادر کردم که هرگونه شکایت علیه خاندان سلطنت و بستگانم به کمیسیون مخصوص سه نفری که از طرف وزیر دادگستری تعیین می گردد ارجاع شود. من همیشه از مردم درراه تأمین سلامت عمومی حمایت می کردم. به همین جهت سازمان های مختلف برای این کار ایجاد کردم که عبارتند از شیرو خورشید سرخ از زمان پدرم - انجمن حمایت مادران و کودکان - سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی - انجمن حمایت از معلولین - انجمن خیریهٔ فرح - انجمن خیریهٔ ملکه مادر و شمس و اشرف پهلوی - انجمن حمایت از نابینایان - انجمن حمایت از کودکان یتیم - انجمن حمایت از مسلولین و انجمن مبارزه باسرطان - سازمان خون و امثالهم که مخصوصاً انجمن های موردعلاقهٔ فرح پهلوی درداخل و خارج کارهای مهم اجتماعی انجام می دادند.

* * *

خبرگزاری آسوشیدپرس روزاول بهمن ۵۷ از تهران چنین گزارش داد:

خاندان پهلوی مالکیت عمدهٔ ۱۰۵ مؤسسهٔ ایرانی را عهده دار هستند که درآنها از سرکه ونان گرفته تا تراکتور و موتورسیکلت ساخته می شود. گفته شده که دارائی خاندان پهلوی تا ۲۵ میلیارد دلار می رسد. فعال ترین سرمایه گذار خاندان پهلوی محمودرضا می باشد که ۲٤ مؤسسهٔ صنعتی و چند معدن و یك کارخانهٔ آجر و یك کارخانهٔ لاستیك اتومبیل دارد. شمس دارای ۲۰ کارخانه از جمله کشتی سازی وخانه سازی و لوله سازی می باشد. اشرف در۱٦ مؤسسهٔ بزرگ سرمایه گذاری کرده و یك مجتمع خانه سازی

درتهران به ارزش صد میلیون دلار دارد. دیگری مؤسسهٔ ساحلی دریای خزر و یك شرکت عظیم بیمه خاورمیانه است. شهرام با چند مؤسسه خارجی شریك است. ۱۲ مؤسسهٔ خصوصی شامل کارخانه های پارچه بافی دراصفهان - یك کارخانهٔ فرآورد های شیری - مشارکت درخط هوائی ژاپن می باشد. برادران شاه صاحب چندکارخانه و معدن و مجتمع کشت و صنعت می باشند که دربعضی از آنها با آمریکائیها شریك اند. غلامرضا دارای املاك وسیع و سهام عمده در٦ مؤسسهٔ صنعتی از جمله کارخانهٔ پارچه بافی و همچنین صاحب سهم درکارخانهٔ آزمایش می باشد. احمدرضا ٥ کارخانهٔ مواد غذائی دارد. شهناز در دومؤسسهٔ کشت و صنعت شریك است. به علاوه درکارخانه ای که دوچرخه و موتورسیکلت ژاپنی هوندا می سازند، سهم دارد. دوبرادر دیگر شاه، احمدرضا و حمیدرضا کارخانهٔ نان ماشینی و سرکه سازی دارند. برادرزادهٔ شاه (علی) یك مؤسسهٔ صنعتی و کشت پنبه درگرگان دارد. او مسلمانی مؤمن است که پدرش علیرضا در سانحهٔ هوائی درگذشته است. روزاول اسفند ٥٧ کمیتهٔ انقلاب اسلامی شهرك (فردیس) کرج اعلام کرد که ۸ هزارتریلر واقع درخیابان اندیشهٔ همین شهرك موجود بود که متعلق به شرکت (فابابتون) می باشد که متعلق به غلامرضا پهلوی بوده است. همچنین ١٤ جیپ استیشن و مینی بوس ووسایل دیگربه دست آمد.

روز ٢٤ فروردین ۱۳٥٥ اعلام شد که والاحضرت اشرف کلیه دارائی خودرا برای تشکیل بنیاد اشرف پهلوی اختصاص داده و روز ٢٥ فروردین والاحضرت اشرف هیئت امنای بنیادرا به حضور پذیرفته و چنین گفت:

بنیاد اشرف پهلوی یك بنیاد خیریه نیست بلکه هدف از ایجاد آن، کمك به پیشرفت علم و دانش بشری است و افراد بسیاری چه درایران و چه درخارج ازکشور می توانند از امکانات آن برای

دانش بشری و خدمات فرهنگی استفاده کنند.

مهندس شریف امامی به نویسندهٔ کتاب گفت: اکثر مطالبی که دربارهٔ بنیاد پهلوی انتشاریافته صحت ندارد. اساساً به هیچکس اطلاعاتی ازوضع بنیاد داده نمی شد. کتابی که رابرت گراهام نوشته وبنیادرا با هزاران مؤسسه شریك کرده درست نیست. بنیادپهلوی دربعضی شرکتها سهامی داشت ولی نه به اینصورت که اکثر این شرکتها متعلق به بنیاد پهلوی باشد. چرا اگراینها نظری نداشتند دربارهٔ کارهای خیریه و بورس های تحصیلی و اقدامات فرهنگی بنیاد، مطالبی ننوشته اند؟

همچنین دکتر طاهرضیائی معاون بنیاد پهلوی می گفت: متأسفانه دربارهٔ بنیاد مطالب اغراق آمیز زیاد گفته شده است و هیچکس هم توضیح نداده که این بنیاد چه بود و چه کرد؟ بنیاد باسرمایه و اموال اعلیحضرت صرفاً برای امور خیریه تأسیس شد. شخص شاه، دیناری ازاین بنیاد پول نگرفته است و تمام اسناد آنهم موجودبود و تاکنون هیچ سندی هم دراین باره منتشر نشده است. نظر اعلیحضرت این بود که برای کمك به محصلین بی بضاعت و بااستعداد و نشرکتاب و اموربهداشتی وکارهای خیریه درآمد بنیاد اختصاص داده شود. دربارهٔ سهام بنیاد درشرکتها نظرشان این بود که چون مردم درایجاد کارخانه ها تردیددارند وباوجود اعتبارات و کمکها نمی خواهند ریسك سرمایه گذاری را به عهده بگیرند، بنیاد درهرصنعتی که برای کشور مفید می داند مقداری سرمایه گذاری کند تاهم صاحبان صنعت تشویق شوند و هم ازآنها حمایت گردد و اگر درآمدی هم عاید شود به امور خیریه اختصاص یابد. بهیچوجه جنبهٔ سودجوئی دربین نبوده است. اگراقدامات بنیاد نبود اینهمه کارخانهٔ سیمان درکشوریه وجود نمی آمد و همچنین صنایع دیگری که نقش مهمی درتوسعهٔ اقتصادی داشت این سالهای

آخر که کارِ خانه سازی مورد توجه قرارگرفته بود چون یکی ازمشکلات مردم کمبود خانه بود بازهم اعلیحضرت دستور فرمودند بنیاد دراین کار هم اقدام کند و به همین جهت اقداماتی صورت گرفت.

❁ ❁ ❁

دراسفندماه سال ۱۳۵۶ جلسهٔ هیئت نظارت بنیاد پهلوی به دعوت مهندس شریف امامی و باحضوردکتر آموزگار نخست وزیر - مهندس ریاضی رئیس مجلس - دکتریگانه رئیس دیوانعالی کشور - نبوی - دکتر خانلری - محمد سعیدی - عماد تربتی - جلال شادمان تشکیل و ضمن گزارشی اعلام شد:

تاکنون ۱۲۶۸۱ نفر ازکمك های تحصیلی بنیاد استفاده نموده که ٤٤۲٦ نفر آنها بااخذ درجات دکتری و مهندسی ازدانشگاههای داخل و خارج به خدمت مشغول شده اند. حدود۲۱۲۲ جلدکتاب دریافت و ۱۷٦ نفرازفضلاء و نویسندگان برندگان جوائز بنیادشده اند.

❁ ❁ ❁

نویسندهٔ کتاب معتقداست که بنیادپهلوی بانیت خیرتأسیس شد و اگر هم درآمدی نصیبش می گردید، صرف کارهای مفید وعام المنفعه می شد. ولی چون دربارهٔ صاحبان مقامات همواره شایعات زیاد است بهتر این بود که محمدرضاشاه وارد چنین جریاناتی نمی شد که مخالفین آنرا وسیلهٔ تبلیغ علیه رژیم سلطنت درایران قراردهند. به هرحال باصراحت باید گفت که بنیاد پهلوی کارهای مفیدزیادی کرده، ولی نمی توان ازهمهٔ کارهای بنیاد پهلوی دفاع کرد. خوبست همهٔ کارهای این بنیاد دقیقاً موردبررسی قرارگیرد تاخوب و بد اعمالش ازهم تفکیك گردد.

❁ ❁ ❁

دربارهٔ ساختمان عظیم بنیادپهلوی درخیابان پنجم نیویورك، نگارنده دردوسفری که به این شهر کردم شاهدبودم که یك ساختمان

نیمه مخروبه را بنیاد خریداری و ظرف چندسال تبدیل به یك آسمانخراش کرده است. ازمهندس ناصرسیاح که مدیرعامل بنیاد ثبت شده درآمریکاوسازندهٔ ساختمان بود جریان را پرسیدم. اوگفت: بنیادپهلوی برای افزایش کمك به محصلین ایرانی و سایرامورخیریه به فکرافتاد که ساختمانی درآمریکا خریداری کرده ویا تکمیل آن به اجاره اش بدهد و اجارهٔ آن را صرف امورخیریه کند. به همین جهت یك مؤسسهٔ نیکوکاری ازطرف بنیاد درآمریکا تأسیس شد که چندنفر ازجمله (ویلیام راجرز) جزو مدیران آن بودند وچون جنبهٔ خیریه داشت دادستان نیویورك هم برامورآن نظارت می کرد.

ناصرسیاح می گفت: این ساختمان زیرنظر خود من ساخته شده و حدود ٤٠ میلیون دلار تمام شده که اکنون درحدود ٤٥٠ میلیون دلارارزش دارد. اساسنامهٔ بنیاد نظیراساسنامهٔ بنیادخیریه راکفلر است و درآمد آن صرفاً بایدبه مصرفی برسد که واقف ذکر کرده است ازقبیل کمك به محصلین بی بضاعت و نشرکتاب و کمکهای فرهنگی و امثالهم که هیئت مدیره هرگز نمی توانست به مصرف دیگری عواید آنرا برساند. وقتی ساختمان بنا می شدازبانکملی ایران حدود ٣٠ میلیون دلاروام گرفته شد که به تدریج قسمتی از درآمد بنیاد صرف بازپرداخت وام مزبور می گردید. پس ازسقوط رژیم چون اموال بنیادپهلوی ازطرف رژیم جمهوری اسلامی تصرف شد و بنیادعلوی جایگزین آن گردید منهم ازسمت خود استعفا کردم و صورتجلسه واگذاری ساختمان و اموال بنیادرا امضاء کرده و خودراکنارکشیدم ـ درهمان وقت یکی از والاحضرت ها به فکرافتاد که اموال بنیاد درآمریکا به او منتقل گردد. گفتم بنیاد یك مؤسسهٔ خیریه است و اساسنامه دارد و اساساً اموالش قابل انتقال به شخص یا خانواده معینی نیست و هیئت مدیره ای دارد که دادستان نیویورك هم ناظرآن می باشد. من چون قصداستعفادارم باید صورتجلسه را امضا کرده تا هیئت مدیره مدیرعاملی بنیاد را

در آمریکا به دیگری واگذار کند. درحساب بنیاد درآمریکا آن وقت، حدود ۱۲/۵ میلیون دلار وجه نقد موجودبود. ازطرف بنیاد علوی دو نفر به نام مهدوی وشفیعی که قبلاً تظاهراتی علیه رژیم داشته و درکارهای خریدوفروش درآمریکا دخالتی داشتند معرفی شدند وآنها هم ساختمان عظیم بنیادرا که خیلی از طبقات آنها خالی بود از قرار مترمربعی ۴۰ دلار به شرکتی اجاره داده اند که گفته میشد آن شرکت نیز ازقرار مترمربعی ۸۰ دلار به دیگران به اجاره واگذارکرده است. درحالی که آن ۴۰ دلاری که باید به بنیادعلوی پرداخت گردد صرف هزینه های شوفاژ و برق و نگاهداری ساختمان می گردد.

* * *

وقتی (بنیادعلوی) جانشین (بنیاد پهلوی) شد آنهائی که به قصدمبارزه بارژیم سابق به تظاهراتی پرداخته بودند شروع به بهره برداری ازامکانات بنیاد مزبور درداخل و خارج کردند و مطالب مختلفی دربارهٔ چگونگی اموال بنیادعلوی و سوءاستفاده ها منتشر شد که با تکمیل اسناد آن به موقع منتشرخواهدشد.

فساد و مبارزه بافساد درکشور

بدون تردیدبایدگفت دردورهٔ سلطنت پهلوی فسادمالی درکشورما وجود داشته است. مخصوصاً اززمانی که درآمدنفت به طورنجومی بالارفت. ناگهان ثروت اندوزان مانند زنبورهای عسل ازسراسرجهان خودرا به کندو رساندند و مگسان گرد شیرینی ازداخل و خارج به سوی تهران هجوم آوردند. البته باید صریحاً گفت فساد منحصر به کشور مانبوده و نیست. متأسفانه درهمهٔ جا وجود دارد. درکشورهای سرمایه داری که اساس کارشان برمنافع شخصی است افرادفاسد زیاد دیده می شوند که نمونه های مختلف آن هر روز کشف و در روزنامه ها و رسانه های گروهی منتشر می گردد. حتی درکشورهای سوسیالیستی و کمونیستی که نظام سرمایه داری ازبین رفته بود گاهگاهی ازفساد و رسوائیها پرده برداشته می شود که حیرت آوراست. ولی فسادی که فعلاً درایران وجود دارد و سرتاپای کشور را فراگرفته باهیچ دوره ای از تاریخ ایران قابل مقایسه نیست و با انتشاراتی که وجوددارد، حتی قابل مقایسه باهیچ کشورِ دیگری درجهان هم نمی باشد. البته وجود فساد درکشورهای دیگر مجوزی برای افرادفاسدنیست. بایداز هرنوع فسادی پرده برداشته شود تا آیندگان نیزبدانند که فساد مالی بزرگترین خطر سقوط برای هررژیم و کشوری می باشد.

درزمان سلطنت رضاشاه به علت خشونت شخص اوخیلی

هاجرأت سوء استفاده را نداشتند ودرآن ایام دیگر میلیونرهای خودرو هرروز درجامعه پیدا نمی شدند. غیرازتجاوزات مأمورین املاك که متعلق به شاه بود بایدگفت اقلام سوء استفاده سایرین قابل ذکرنبود. ولی دردورهٔ اقتدار محمدرضا شاه پهلوی، هم به علت رونق فراوان مالی و هم به علت مداخلات اعضای خاندان سلطنت و هم به خاطرگذشت فراوان شخص شاه و هم به علت پیداشدن افراد کوچك دراطراف قدرت سلطنت و هم به علت افزایش درآمد نفت درسال های آخر و حرکت شرکتهای مافیائی و چند ملیتی از خارج به سوی ایران و نفوذ دلالان هزارپیشه درصاحبان مقام برای دریافت کمسیونهای کلان ریخت و پاشهائی صورت گرفت و سوءاستفاده هائی شد ومخالفین هم شاخ و برگهای زیادی به آن دادند که درنتیجه ایران، دردنیا به یك کشور باافسانه های سوءاستفاده شهرت یافت. مطبوعات و رسانه های گروهی هم تحت تأثیر مخالفین رژیم از کاه کوهی می ساختند و همین امر موجب شد که همیشه دردوران سلطنت شاه صحبت ازفساد و مبارزه با فساد به گوش می رسید و هرچندوقت به یك صورت ازطرف شاه و دولتها اعلام می شد و قوانینی هم از تصویب می گذشت. ولی وقتی امروز بررسی می شود، معلوم می گردد که با تمام این اقدامات داستان رشاء و ارتشاء ادامه داشته است. درسال های نخستین سلطنت، شاه به این امرخیلی اهمیت می داد و افراد خاندان سلطنت هم اکثراً درخارج بودند و هیچ کدامشان دخالتی درکارها نداشتند. مقررات بندهای (الف ـ ب ـ ج) تصویب شد ولی به علت اعمال نظرهای شخصی درتنظیم اسامی و اینکه گروهی از مقامات مهم را دربند ج گذارده بودند به مرحلهٔ اجراء نرسید. دردولت علاء وپس از مرداد۳۲ که شاه و دولتها قدرت زیادتری یافتند، باردیگر صحبت از مبارزه بافساد مطرح شد. دردولت دکتر اقبال سرانجام قانون (ازکجاآورده ای؟) ازتصویب مجلسین گذشت که کلیه مقامات دولتی مکلف شدند صورت اموال و دارائی

خودرابدهند و وکلای مجلسین هم از انجام کارهای مقاطعه کاری و وکالت دادگستری محروم شدند. ولی هیچگاه به این پرسشنامه ها رسیدگی نشد و هیچ مأموری هم دراین مورد تعقیب نگردید. دردولت دکترامینی که عده ای از مقامات مملکت به اتهام فساد توقیف شدند و دیوان کیفر سروصدای فراوان به راه انداخت وحتی متصدیان شرکت شیلات درمورد فروش خاویار به محاکمه کشیده شدند سرانجام بابرکناری امینی سروصدها خوابید و شخصیت های سرشناسی نظیرابوالحسن ابتهاج - مهندس محسن فروغی - سرلشگر ضرغام - سپهبدعلوی مقدم - مهندس غیائی - سرتیپ نویسی - سرتیپ آجودانی و عدهٔ دیگری که مدتی بازداشت بودند از زندان خارج شدند. غیراز نویسی و پروندهٔ شیلات اساساً دیگران پروندهٔ مهمی نداشتند و یا لااقل جریان به صورتی درآمد که معلوم نشد، اینها چرا بازداشت و زندانی شدند و چرا ناگهان آزادگردیدند. درحالیکه همه روزه مقامات دادگستری و دیوان کیفر صحبت از مجازات شدید متجاوزین به حقوق دولت می کردند، ناگهان متهمین شیلات در دیوان کیفر برائت حاصل نمودند. بازهم چندسال بدون اینکه سروصدائی باشد گاهگاهی پرونده هائی مطرح می شد که یکبار درپروندهٔ شرکت واحد اتوبوسرانی، ازیك نمایندهٔ مجلس به نام (بیات) که قبلاً سمتی در شرکت مزبور داشت سلب مصونیت شد و کاربه محکومیت او کشید. پرونده های متهمین فروشگاه فردوسی و این سال های آخر پروندهٔ خرید شکر و کامیون ووسایلی برای وزارت راه و راه آهن و همچنین پروندهٔ خرید اراضی برای اسکان رانده شدگان از عراق درکرمانشاه و شرکت کشتیرانی آریا مطرح گردید که تعدادی از مسئولین محاکمه شدند و عده ای هم به خارج آمدند و بعضی هم درتهران ماندند که حتی مورد سئوال و بازجوئی هم قرارنگرفتند.

پروندهٔ سوء استفاده کنندگان از تغذیهٔ رایگان به جریان افتاد و مدیر فروشگاه فردوسی به همین اتهام مورد محاکمه قرارگرفت.

سوءاستفاده کنندگان ازطرح عباس آباد و تعدادی از نظامیها محاکمه و محکومیت یافتند. همچنین ۱۵ تن از کارکنان کارخانه قنداصفهان وفرماندارپیشین اصفهان تعقیب شدند.

درایام رونق مالی کشور سالیانه ۷ میلیارد تومان به نان و قند و برنج و روغن نباتی و سایراحتیاجات مردم از بودجهٔ مملکت کمك می شد تا مردم برای مایحتاج اولیهٔ خود بهای کمتری را بپردازند. درنتیجه قیمت نان درتهران از همه جا ارزانتربود و خیلیها می گفتند این کمك دولت که بیشتر صرف مردم تهران می شود، موجب حرکت مردم ازروستاها به پایتخت می گردد که آن وقت کارشناسان می گفتند: تهران فقط می تواند چهارمیلیون جمعیت را تحمل کند و اگر ازاین عده بیشتر شوندبا مشکل کمبود آب و برق و تراکم جمعیت و درنتیجه، بدی هوا مواجه می گردد که غیرقابل تحمل است. وای به وضع امروز تهران با جمعیتی حدود ۱۰ میلیون نفر که از نظر آلودگی هوای شهر، دولت به مردم در روزهائی اعلان می کند که از خانهٔ خود خارج نشوند. دراین خریدها درآن وقت سوءاستفاده هائی می شد و اشخاصی دخالت داشته اند که هروقت به سند معتبری دسترسی پیداشد نامشان منتشر می گردد.

* * *

«یك مقام مطلع شرکت شیلات به نویسندهٔ کتاب درلندن می گفت: فروش خاویار ایران منحصراً دراختیار دونفربود. یکی امیرهوشنگ دولو که حدود۵۰ تن خاویار درسال برای فروش دراروپا دراختیار داشت و دیگری ژرژفیکسون که بازار آمریکادراختیاراوبود. دولو که قراردادهایش به نام (احسانه خانم دولو) بود تقریباً خاویاررا کیلوئی ۵۰ دلارمی خرید و حال آنکه خاویار درآن وقت دراروپا هرکیلو حدود ۲۰۰ دلار قیمت داشت. یکبار هم یك فرد دیگر درمزایدهٔ خاویار شرکت کرد و باقیمت بیشتری برنده شد. هنگامیکه می خواست به آلمان سفرکند تا موجبات کاررا فراهم سازد درفرودگاه بازداشت شد و به او اخطارگردید به شرطی مو

تواند ازایران خارج گردد که انصراف خودرا از انعقادقرارداد باشیلات اعلام دارد. اوهم از ترس نامه ای نوشت و نفردوم مزایده دولو بود که می خواست به قیمت نفردوم قراردادرا منعقدسازد ولی مرتضی خطیبی مدیرعامل شیلات مقاومت کرد و گفت مافقط می توانیم به همان قیمتی که نفراول برنده شده به دولوخاویار بدهیم.

بعدازسقوط رژیم کلیه قراردادها خاوریارهم لغوگردید. ژرژفیکسون ازایران شکایت کرد و شکایت او به دادگاه لاهه رفت و چندین میلیون دلار مطالبه خسارت داشت که سرانجام بین جمهوری اسلامی و ژرژ فیکسون مصالحه شد و مقداری خاویار مورد قرارداد به او تحویل گردید ومثل اینکه هنوزهم مقداری خاویار برای فروش به او می دهند.

* * *

بی تردید یکی از کسانی که درزمان سلطنت محمدرضا شاه کارهایش موجب شایعات زیاد گردید امیرهوشنگ دولو بود. خانه اش مرکز رفت و آمد کسانی بود که یا خواهان شغل و مقام بودند و یا بااعمال نفوذ می خواستند مناقصه ای یا مقاطعه ای را از سازمانهای دولتی بگیرند. او بی پروا قبول می کرد و دخالت می نمود. از همه مهمتر اینکه خانه اش پایگاه منقل و وافور بود و کسانی که به تریاك اعتیادداشتند درآنجا لم می دادند و درکنارمنقل امیرهوشنگ خیلی ازمسائل را حل می کردند. درنتیجه ازاوثروت سرشاری درداخل و خارج باقی ماند و درسال های نخستین پس ازسقوط رژیم درگذشت.

والاحضرت اشرف دربارهٔ اوچنین می نویسد: درسال ۱۳۵۱ برادرم برای یك بازدیدرسمی به اروپارفت. یکی ازهمراهانش امیرهوشنگ دولو ازشاهزادگان قاجار بود که به تریاك اعتیادداشت. درسفرمانند سایرمعتادین به جای کشیدن تریاك، غالباً حب آنرا می خورد. از یکی از دوستانش خواهش کرده بود که هنگام ورود به ژنو به او مقداری تریاك بدهد. این دوست درفرودگاه ژنو به او ۳۵گرم

تریاك داد. پلیس فرودگاه ازاین مطلب آگاه گردید و دولورا درفرودگاه بازداشت کرد. این موضوع سوژهٔ مطبوعات اروپا شد و پای مراهم به میان کشیدند. البته من بایستی انتظار این کاررا می داشتم زیراکسانی هستند که هرجا اسکاندالی می شود پای اشرف را به میان می کشند. درہ مارس ۱۹۷۲ روزنامهٔ لوموند اتهام دیگری به من زد و نوشت (مردم هنوز واقعهٔ مربوط به خواهر همزاد شاه و درگیری اورا بامأمورین فرودگاه ژنو درسال ۱۳٤٦ به خاطردارند. مأمورین دردوچمدان پرنسس اشرف چندکیلو هروئین کشف کردند که پرنسس مالکیت چمدان را تکذیب کرد. شاه به کمك خواهرش شتافت و قضیه بدون سروصدا ختم شد) با وجود اینکه برادرم معتقدبود نباید به مقالهٔ لوموندوقعی نهاد اعلام جرم کرده وکیل گرفتم و گمرگ سویس چنین واقعه راتکذیب کرد و دادگاه سویس روزنامه لوموندرا محکوم کرد و من خسارت گرفتم. دادگاه همچنین از لوموندرخواست کرد که تکذیب نامه مراچاپ کند.

درژانویهٔ ۱۹۷۹ واشنگتن پست مرا متهم کرد که درتجارت موادمخدر هستم ولی درفوریهٔ همان سال تکذیب کرد و اظهارتأسف نمود.

* * *

یکی ازدرباریها می گفت: امیرهوشنگ مورد علاقهٔ خاص شاه بود. ازعلل این نزدیکی هم کسی آگاه نبود. او سعی می کرد ضرب المثل هائی را جمع آوری کرده بالهجه مخصوص برای شاه نقل کند. به خود عنوان (پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت) را داده بود ولی خودرا آجودان شاه می نامید. انحصار صدورخاویارایران با اوبود. درخیلی از معاملات حق دلالی می گرفت و درحمایت چند تن ازدولتمردان که عضودولت بودند یا به مجلس سناراه یافته بودند نقش مهمی داشت. همیشه درسفرها ازگذرنامهٔ سیاسی استفاده می کرد. درآخرین روزهای سقوط رژیم هم گفته شد به شاه وفادارنماند....

بی تردید امیرهوشنگ دولو و کارهایش زیان فراوانی به دربار ایران زد ولی وجود او چه نفعی برای شاه و رژیم سلطنت داشت هیچکس خبرندارد.

❁ ❁ ❁

فردوست درخاطراتش دربارهٔ هوشنگ دولو می نویسد:

امیرهوشنگ دولو (سلطان خاویار) از خانوادهٔ قاجاربود. ازروزی که پیداشد به اتاق خواب شاه باریافت. زیرا دخترهای زیبای ایرانی و فرانسوی را می شناخت. اوباغ بزرگی درنزدیکی تجریش داشت که چندمرتبه مرا دعوت کرد. تریاکی بود و تریاك مجانی به طورفراوان دراختیارش قرارمی گرفت. هرکس که می خواست وزیر یاسفیر شود یادرجهٔ نظامی بگیرد نزد او می رفت. یا اگرکسی می خواست از مجازات معاف گردد به او توسل می جست. اوتمام درخواستها را مستقیماً دراتاق خواب به اطلاع شاه می رساند. ایادی با او خوب بود و حسادتی نداشت چون صبح ها هردو باهم به اتاق خواب شاه می رفتند.

دراتاق دولو یا افراد تریاك می کشیدند یا ازدود آن استشمام می کردند. او درپاریس زندگی مجللی داشت (قبل ازمرگ دربورلی هیلز آمریکا نیز زندگی مجلل دیگری دایرکرده بود)

❁ ❁ ❁

مجلهٔ امیدایران می نویسد: درسپتامبر سال ۱۹۷۱ مقادیری تریاك نزد حسن قریشی پیدامی شود که توسط پلیس سویس دستگیر می گردد. او به پلیس می گوید تریاکها متعلق به امیرهوشنگ دولو آجودان شاه ایران است که همان موقع شاه درسن موریتس بوده است. درتحقیقات بعدی پای سفارت نیز به میان کشیده می شود. درهمان جریان دولو جزو همراهان شاه سویس را ترك می گوید و قریشی نیزباپرداخت ۷۵۰ هزاردلاروجه الضمان آزاد می گردد.

❁ ❁ ❁

روزنامهٔ اطلاعات پس ازسقوط رژیم با نقل مطالبی از مجلهٔ (نیشن) چنین نوشت:

شاه درآوریل ۱۹۶۲ به آمریکا رفت تاشخصاً از کندی تقاضای کمك همه جانبه را بکند. درششم فوریه ۱۹۶۲ مأمورین خیبرخان به آرامی ازدرون سالنهای کاخ سلطنتی به دفترهای اختصاصی شاه رخنه کردند. درآنجا یك گاوصندوق بود که دسته های چك با ارقامی که کشیده شده بود به دست آمد. مأمورین که شمارهٔ رمز قفل را می دانستند با بازکردن گاوصندوق دسته چکهارا برداشته ازچکها فتوکپی کرده و سپس صندوق را بستند و فتوکپی هارا دراختیار خیبرخان گذاشتند. به دنبال آن صورتحساب (یونیون بانك سویس) متعلق به بنیاد پهلوی به تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۶۲ درمطبوعات انتشاریافت که طی آن ارقام دقیق وجوه پرداختی به عده ای از مقامات آمریکائی و ایرانی و اعضای خاندان سلطنت منتشر گردید که سروصدای زیادی ایجادکرد. مأمورین خیبرخان درداخل و خارج مشغول پخش این صورتحسابها بوده و این مدارك را دراختیار کنگرهٔ آمریکا گذاردند. این گزارشات چنین حاکی بود که درسال ۱۹۶۲ مبلغ ۱۵۹ میلیون دلار از کمکهای آمریکا و درآمدهای نفت و سازمان برنامه به حساب بانکی بنیادپهلوی درسویس ریخته شد و در مقابل چکهائی به بعضی از افراد خاندان سلطنت و چندمقام برجستهٔ آمریکائی داده شده است. علت این اقدام خیبرخان که مدتی درایران بود ودردربار نفوذیافته بود، اختلافات مالی با بعضی از افراد خاندان سلطنت بود. (خیبرخان که مدتی عکسش درمطبوعات خارجی چاپ می شد که به نام شاهزاده ایرانی صاحب زندگی افسانه ای بود. همیشه چنددخترخانم زیبا درحمام مشغول ماساژدادن اوبودند و به خصوص صاحب شیك ترین و گران قیمت ترین اتومبیلها بود.) وقتی درایران بود گاهگاهی اتومبیل هایش دراختیار ابتهاج و مقامات درباری قرار می گرفت. حتی وقتی شاه اتومبیل اورا با آن مشخصات دید وسوارشد دچارتعجب گردید که

چطورچنین اتومبیل مجهزی برای یکفرد ساخته شده است. دریکی از آتش سوزیهای عمارتش درنیویورك حدود ۲۹۲کمد لباس او ازبین رفت که او می گفت: این آتش سوزی کارساواك است. او خودرا از رؤسای افتخاری ایل بختیاری معرفی می کرد و می گفت رئیس میهن پرستان متحد عدالتخواه ایران می باشد. خیبرخان وقتی ۸ ساله بود پدرش حاجی خان بختیاری همراه رؤسای ایل بختیاری درسال ۱۹۳۲ به دستور رضاشاه اعدام شد. او چون سرپرستی نداشت توسط یك زن و شوهر انگلیسی که درشرکت نفت کار می کردند به فرزندی پذیرفته شد و او را به اسکاتلند بردند و نام (گودرزیان) به او دادند. درسال ۱۹٤۱ باردیگر همان خانوادهٔ انگلیسی برای انجام کار به ایران بازگشتند و درسال ۱۹٤٤ درسن ۲۰ سالگی با انگلیسها روابطی برقرارنموده به ایران و منطقهٔ بختیاری و خوزستان آمد. وقتی متفقین ایران را دراشغال داشتند، کار حمل و نقل به او سپرده شد که خیلی پردرآمد بود. به نحوی که او به سرعت صاحب ۲۵۰ وسیلهٔ نقلیه شد که برای شرکت نفت کار می کرد. دردولت دکتر مصدق موردفشار قرارگرفت به همین جهت برای واقعهٔ ۲۸ مردادکمکهائی کرد و از این طریق به شاه و دربار نزدیك شد. ولی بعداً با احمد شفیق برسرِ زمینهای باشگاه شاهنشاهی اختلافاتی پیداکرد. یك بار اختلافات فیصله یافت و این گواهی به او داده شد: (گواهی می شود که کلیه مدارك مربوط به پروژه های ورزشی دراختیار خیبرخان که حاوی امضای من است قانونی هستند و من این عمل را به فرمان اعلیحضرت شاهنشاه انجام دادم. طبق دستور جناب آقای حسین علاء من از حساب پروژه های ورزشی ۷ میلیون دلار به بنیاد پهلوی ایران و یك میلیون دلار به والاحضرت محمودرضا پهلوی و یك و نیم میلیون دلار به والاحضرت شاهدخت فاطمه انتقال دادم. شفیق).

سپس ارتشبد خاتم با خیبرخان درافتاد و اقداماتی علیه او انجام داد. مأمورین ایران سعی کردند با پرداخت یك چك ٦ رقمی،

مریم کوشان منشی خیبرخان را تطمیع کنند. اوهم چك را گرفت و نقدنکرد و آن را به خیبرخان داد. خیبرخان یك چك دومیلیون و نیم دلاری از دوتن از والاحضرتها داشت، وقتی خواست آن چك را وصول کند (سیتی ناشنال بانك) بورلی هیلز به اطلاع خیبرخان رسانید که والاحضرتین حساب بانکی شان را در۲۸ مارس، یعنی همان روزی که چك کشیده شد بسته اند. خیبرخان برای وصول چکها و تماس با شاپور محمودرضا به سویس رفت. در آنجا به او خبردادند که علیه اوتوطئه ای هست و مأمورین سویس به اوتوصیه کردندکه از سویس خارج گردد. به همین جهت باعجله به پاریس رفت ولی کیف دستی او برای همیشه مفقودشد. به سرعت به آمریکا رفت و با یکی از وکلای برجسته تماس گرفت و این مدارك درکنگرهٔ آمریکا مورد بررسی واقع گردید. مدارکی دراختیارکنگره گذارده شد که بیش از یکصدمیلیون دلار مورد فعل و انفعال قرار گرفته و این امر به کمك های خارجی آمریکا به ایران لطمهٔ فراوان زد. خیبرخان برای وصول چکهای خود به دادگاه متوسل شد وحکمی به مبلغ یك میلیون و ۲۸۱هزاردلار علیه شاپورمحمودرضا و شاهدخت فاطمه گرفت و درصددتوقیف دارائیهای آنها برآمد.

یك روز ابتهاج ازخیبرخان خواست تا ماشین خودرا به او بدهد تا با آن به قصرشاه برود. ولی فراموش کرده بود که دستگاه ضبط صوت آن را بردارد. وقتی ابتهاج به کاخ رسید شاه به اوگفت: من همیشه دلم می خواسته این ماشین را برانم. امروز من از این ماشین استفاده می کنم و تو می توانی ازماشین من استفاده کنی. ماشین چندساعتی نزد شاه بود که ماشین از کف تا آنتن رادیو موردمعاینه قرارگرفت. خیبرخان که از ماجرا بی اطلاع بود شبی درباشگاه ' کلبه ' داشت با منشی اش شام می خورد. ژنرال دفتری به اوگفت: (اگر می خواهی درامان باشی بهتراست ایران را ترك کنی. از ماشینت فهمیده اندکه چکاره ای؟ شاه جریان را فهمیده و اگرتافردا نروی بازداشت خواهی شد.) خیبرخان توضیح

داد که ژنرال دفتری مدتی بود از نقش او در (اتحادیهٔ وطنپرستان عدالتخواه) اطلاع داشت ولی به شاه خبرنداده بود. با این طرز خیبرخان فهمید که وضع خرابست و همان شب از ایران خارج شد. این اقدام ناظرین غربی را که ازجریان ضبط صوت ماشین خیبرخان خبرنداشتند دچارسرگیجه کرده بود. ژنرال دفتری هم بعداً زندانی شد. از آنجا که این افشای ناگهانی، خیبرخان را مجبور به ترك ایران کرده بود او فعالیت مخفی خودرا افزایش داد. قبل از ترك ایران تعداد زیادی از بختیاریهای باهوش و وفادار درکاخ شاه رخنه کرده بودند. خیبرخان ضمن شهادتش دردیوانعالی نیویورك جریان را چنین تعریف می کند:

ما مهندس، دکتر، باغبان، مستخدم و انباردار درپستهای مختلف گذاشتیم که مشغول کاربودند. تعداد زیادی ازافرادی را که درانگلستان تحصیل کرده بودند به عنوان منشی استخدام کردیم.

خیبرخان مشاهده می کند که هفت میلیون دلار از صندوق مالی ورزش به بنیاد پهلوی انتقال پیداکرده است. می گوید: جریان چیست؟ از مأمورین خود می خواهد که جریان را روشن کنند که جریان به فتوکپی صندوق شاه، منجر می گردد.

* * *

شمس الدین امیرعلائی درکتاب (مجاهدان و شهیدان راه آزادی) با نقل مطالبی از مجلهٔ "نیشن" چنین می نویسد:

صبح روز ششم فوریه مأمورین خیبرخان به آرامی از درون سالن های کاخ سلطنتی به دفترمخصوص شاه رخنه کردند. آنها به موقعیت خوب آشنائی داشتند زیرا قبلاً به طورپنهانی بارها آنجارا زیرپا گذاشته بودند. درکاخ سلطنتی یك گاوصندوق بودکه مأمورین شمارهٔ رمز آن را می دانستند. آنها درصندوق را بازکرده و دسته چك را برداشتند. یك ماشین مدرن فتوکپی دراختیارشان بود که از چکها یکی یکی فتوکپی برداشتند و مجدداً چکهارا جای خود نهاده فتوکپی را دراختیار خیبرخان نهادند.

بسیاری از اسامی دریافت کنندگان چك، مربوط به کودتای ۲۸ مرداد هستند. هندرسن سفیروقت آمریکا درایران - آ لن دالس رئیس سیا - هنری لاس ناشروقت مجلات تایم و لایف و فورچون - جرج آ لن سفیراسبق آمریکا درایران - سلوین چیپن سفیر سابق آمریکا درایران - ویلیام وارن رئیس اصل٤ درایران - دریاسالارگوت انگلیسی که یك ناوگان انگلیسی را درخاورمیانه فرماندهی می کرد - پاپیر معاون فرمانده نیروی هوائی انگلستان درخاورمیانه از۱۹٦۰ - ۱۹٦۲.

امکان دارد چك دوملیون دلاری که به دیوید راکفلر داده شده برای سرمایه گذاری بنیادپهلوی باشد.

خیبرخان درجلسات اجرائی کمیتهٔ مك کلان که برای بررسی عملیات مزبور تشکیل شده بود، گواهی می داد. همچنین افشاگریهای خیبرخان به نظر جانسون رئیس جمهور آمریکا نیزرسید.

* * *

سرهنگ نجاتی که از مخالفین شاه و از طرفداران دکترمصدق است چنین می نویسد:

پس از استقرار رژیم کودتا، همه عاملین نظامی و غیرنظامی منتفع گردیدند. میلیونها دلار از بیت المال ملت به صاحبان مطبوعات غربی پرداخت شد. (مك کلی لاند) رئیس کمیسیون تحقیق سنای آمریکا در۱٦ مه ۱۹٦۳ گفت: که طی یك سال بیش از صدمیلیون دلارازکمکهای آمریکا به ایران حیف و میل شده است.

مجلهٔ 'نیشن' چاپ آمریکا با استناد به مدارکی که به تأییدکمیسیون سنای آمریکا رسیده صورت قسمتی از چکهائی را که از حساب بنیاد پهلوی دریونیون بانك سویس درژنو پرداخت شده زیرعنوان (افسانهٔ یك میلیارددلاری) منتشرساخته که خلاصهٔ آن چنین است:

دراواخر سال ۱۹٦۲ خیبرخان ازدوستان مورد اعتمادشاه اسنادی را از خزانهٔ سلطنتی ایران ربود و به آمریکا گریخت و باراهنمائی

وکیل خود (ولیز) اسنادرا به کمیسیون سنای آمریکا ارائه داد. سوکمیسیون صورت قسمتی از چکهائی را که به دستورشاه توسط بنیاد پهلوی به چندتن از مقامات خارجی و ایران و افرادخانوادهٔ سلطنتی پرداخت، منتشر ساخت. درستون بستانکار مبلغ ۵۶ میلیون دلارقیدشده است. منابع این وجوه پرداختی شرکت نفت و یا پرداختی دولت آمریکا به بانك مرکزی ایران یا سازمان برنامه یاوزارت دارائی ایران بود که هیچکدام جزو اموال خصوصی شاه نیست که از طرف آنها به بنیاد پهلوی و سازمان ورزشی شاهنشاهی پرداخت شده است.

کرومیت روزولت که درسال ۱۹۵۸ از خدمات سیاکناره گیری کرد، به عنوان کمپانی گلف اویل به کارپرداخت که ۸ درصد سهم کنسرسیوم نفت ایران را داشت. همچنین کرومیت روزولت از حقوق بگیران کارخانهٔ هواپیماسازی (نورث رو) بود که سالیانه ۷۵ هزار دلار بابت حق العمل فروش محصولات کمپانی به ایران و عربستان و چندکشور دیگردریافت می داشته است. شرکت متعلق به او طی سال های ۶۷ ـ ۱۹۷۰ بابت خدمات به ایران طی یك سال مبلغ ۱۱۶ هزار دلار به اضافهٔ هزینه های مربوط دریافت کرده است.

* * *

رابرت گراهام می نویسد: پول و ثروت بیشتر از هرعامل دیگری سیمان ساختمان نظام حکومتی شاه بود. افزایش درآمد نفت اعتبار خاصی دراختیار فرمانده عالی کشورقرارداد. درنتیجه از بودجهٔ مملکت کمکهائی به کلوپ شاهنشاهی ـ انجمن سلطنتی اسب ـ هواپیمائی ملی کشور می شد.

توسعهٔ اقتصادی کشور مجموعهٔ گسترده ای از پاداشهای متفاوت را دراختیارشاه قرار می داد. فی المثل درسال ۱۳۵۰ یك حق دلالی یك میلیون لیره ای دراختیار سر شاپور ریپورتر بابت معاملهٔ تانکهای چیفتن قرارداد. مهمترین و مدرنترین بخش صنایع دفاعی به محوی واگذارگردید. او درایجاد صنایع نظامی الکترونیك و نگاهداری

هواپیماها و تعمیرات نیروی دریائی دخالت داشت. شرکت نفت نیز منبع پولی خاص اضافی برای حفظ شاه براریکهٔ قدرت بود. شرکت نفت یك بودجهٔ محرمانه داشت که برای مصارف خاص رژیم کنار گذاشته می شد.

* * *

(آرمانت هامر) ثروتمند معروف آمریکائی که نقش مهمی دررابطه آمریکا و شوروی داشته و از بزرگترین مردان نفتی آمریکا بود، درخاطراتش چنین می نویسد: درسال ۱۹۷۰ پرزیدنت جانسن ازمن به مزرعهٔ خود دعوت کرد - جیمز مك دونل رئیس کمپانی مك دونل دوگلاس هم آنجا بود. اوگفت: شاه ایران می خواهد از ما تعدادی هواپیمای جنگی بخرد که بهای آن چندصدمیلیون دلار می شود که به جای پول نقد می خواهد به ما نفت بدهد. من می خواستم ازشما خواهش کنم که نفت را ازما بگیرید و بهای آن رابه ما نقداً بدهید. منهم نمی خواستم نفت بگیرم زیرا کمپانی ما، اکسیدنتال درنفت لیبی و بازار اروپا مشکلاتی داشت که اینهم برذخایر ما می افزود. همچنین مشکل دیگری درمنطقهٔ نفتی خلیج فارس دراثرقرارداد باشارجه داشتیم که به دیدارشاه ایران به تهران رفتم. شاه ضمن اشاره به خرید هواپیماهای جنگی و بهای آن گفت: می خواهم باانحصارات نفتی ۷ خواهران هم مبارزه کنم. درمورد امتیازنفتی شارجه هم قول مساعد داد که به ماکمك کند. شاه اعتماد مراجلب کرد. درآتن بامشاورینم صحبت کردم و قراردادلازم هم تهیه شد وضمن مذاکره با ایرانیها آنرا امضاکردم ولی مقامات ایرانی گفتند که باید برای امضاء باشاه صحبت کنیم. من گفتم این کاراحمقانه است زیرا شاه قراردادرابه ۷ خواهران نفتی خواهدگفت و امضای مرا هم نشان خواهدداد و آنها هم تلاش خواهند کرد که مارا ازایران دورکنند. بعداً معلوم شد ۷ خواهران نفتی مبلغ بیشتری پرداختند و قیمت نفت بالا رفت و ما چندصدمیلیون ضررکردیم. همچنین بعد ازاینکه شاه ایران جزایرخلیج فارس را با نیروی

نظامی دراختیار گرفت به خصوص جزیرهٔ ابوموسی قرارداد نفتی اکسیدانتال هم باشارجه بهم خورد و ازاین بابت هم دچار زیان شدیم. بعداً شاه ایران به فکر افتاد که سهام اکسیدانتال را بخرد. درپنجم مه۱۹۷٦ تلکسی به دستم رسید که بهرام انصاری برادر هوشنگ انصاری وزیردارائی ایران به ملاقات من می آید. او آمد و گفت: شاه تصمیم گرفته مقداری از سهام کمپانی اکسیدانتال را خریداری کند. من گفتم: سهام اکنون دربورس وجود دارد. اوگفت: شاه می خواهد این سهام را از خود کمپانی یکجا بخرد. الآن فقط ده درصد راخواهدخرید ولی بعداً ممکن است سهام زیادتری خریداری کند. من حساب کردم دیدم قیمت آن حدود۱۲۵میلیون دلارخواهدشد. درحالی که درآنموقع کمپانی به مبلغ نقدی احتیاج نداشت ولی ازنظراینکه به بازار ایران به خصوص به صنایع پتروشیمی ایران راه پیداکنیم موافقت کردم. انصاری گفت: این نظرشاه کاملاًدوستانه است و می خواهد از مدیریت کمپانی استفاده کند ویك نماینده هم درهئیت مدیرهٔ اکسیدانتال داشته باشد. بانظر مشاورین حقوقی متن قرارداد تهیه شد. وقتی قراردادرا برای امضا آوردند یادآورشدم که درآن قیدشود که اگرایران می خواهد سهام را بفروشد اول باید به اکسیدانتال پیشنهادفروش بکند و اگر ما نخواستیم آن وقت به هرکس که خواست بفروشد. ایرانیها نیز پیشنهاد را پذیرفتند.

درآخرین لحظه ای که قراربود امضا شود هوشنگ انصاری ازمن خواست که بدون حضور وکلا و مشاورینش با او ملاقات کنم. درپاریس درسویت وزارتی اش اورا ملاقات کردم. گفت: برای امضای قرارداد آماده است فقط یك اصلاح کوچك دارد. شاه نمی خواهد که هروقت خواست سهام را بفروشد به شما مراجعه کند بهتراست این جمله حذف شود. من ناراحت شدم و گفتم: قرارداد بهم می خورد و باعصبانیت از اوجداشدم و باهمراهانم ازپاریس برگشتم. دیدم شاه برای انجام معاملات خیلی سخت است. برای

من محقق بود که این سهام به دست هفت خواهران نفتی می افتد. حالاکه وضع شاه وایران بهم خورده خوشحال هستم که آن قرارداد امضاء نشد، زیرا من حوصلهٔ مذاکره وچانه زدن با آیت الله را نداشتم.

شاه همواره درجلسات عمومی و درنطق های خودو درشورای اقتصاد، ازشیوع رشاء و ارتشاء ابرازناراحتی می کرد. نویسندهٔ کتاب که مدتی مسئولیت بازرسی نخست وزیری را داشتم درگزارشاتی که برای نخست وزیرمی رسید، می دیدم که دقیقاً وضع همهٔ کارمندان درسراسر کشور موردمراقبت است وتوسط چندسازمانی که گزارش تهیه می کردند از هرگونه ارتباطات و سوء استفاده ها و مداخلات و اعمال نفوذها باخبر می شدند و گزارشات دفتر مخصوص وقتی به بازرسی نخست وزیر می رسید و بررسی می شد اکثراً صحت داشت وکارمندان خاطی برکنار و تعقیب می شدند. حتی درمورد تجاوزات شاپورها و شاهدختها اگربه شاه گزارشاتی داده می شد، دستور رفع تجاوز می داد که نمونهٔ آن را هنگام معاونت نخست وزیری درمورد تصرف اراضی خالصه ازطرف یکی از والاحضرتها به نخست وزیردادند که با اجازهٔ شاه جلوی این کار گرفته شد. بعداً به تفصیل موضوع را خواهم نوشت.

چند جلدنشریه ای که توسط اشرف احمدی و غلامرضا نیك پی وزرای مشاور، ازجلسات هیئت دولت و شورای اقتصاد تهیه شده و تذکرات شاه را به هیئت دولت چاپ کرده اند به خوبی نشان می دهد که شاه مرتب به امر مبارزه با فساد اشاره می کرده که از جمله چنین است: گزارشهائی رسیده که دربعضی از دستگاهها اشخاص ناباب و منحرف به کار ادامه می دهندو شما هم برای تصفیه آنها اقدامی نمی کنید. برای آخرین بارخاطرنشان می سازم که اقداماتی فوری وجدی باید درطرد و برکناری ومجازات اشخاص نادرست معمول گردد. باید مثل بدن آدمی عضوفاسد برای حفظ

بدن قطع شود اینها هم بایدتصفیه گردند. دراین مورد هیچگونه ترحم و اغماض نباید بشود. وزراء بایدعملاً نشان دهند که با اشخاص فاسد مبارزه می کنند. می خواهم صادقانه بگویم عوض اینکه مراتب برای تعقیب اشخاص فاسد تأکیدکنم خودتان صادقانه انجام وظیفه کنید که برای نمونه یکبارهم من بگویم آقایان یواش یواش تر. آیا چنین روزی می رسد؟ تصورش هم برای من مشکل است. درعوض باید اشخاص امین و درستکار تشویق شوند وحقوق آنان را به میزانی رسانید که فکر استفادهٔ نا مشروع از مخیله شان دورشود. زیرا ایرانی ذاتاً پاك و شریف است ولی اگر درصدد تصفیه برنیائید باید صریحاً بگویم یا نمی خواهید یا نمی توانید یا خودتان شریك هستید. چون می دانم شریك نیستید بایدبگویم ناتوان هستید. تصمیم من راجع به برکناری افراد نادرست و فاسد قاطع و راسخ و جدی است. اگر باتمام تقویتی که از شما می کنم اگر نخواستید یانتوانستید وظایف ملی ووجدانی خودرا انجام دهید علاوه براینکه مورد مؤاخذه واقع خواهیدشد درمقابل هموطنان خود شرمنده و شرمسار و سر به زیر خواهیدبود. البته هرگونه تعقیب و مجازاتی باید ازطریق قانون باشد. یك قسمت عدم رضایت ازدادگستری است. مردم معتقدند که اقویا و متنفذین و صاحبان مقام هرعملی مرتکب می شوند تحت تعقیب قرار نمی گیرند ولی حقوق اشخاص ضعیف پایمال می گردد. وزیردادگستری هروقت توانست متجاوزان و متعدیان به حقوق عمومی را ازهرطبقه وصنفی ودرهرلباسی تحت تعقیب قراردهد، من بزرگترین نشان و بالاترین پاداش را به او می دهم.

علت اصلی تجرّی بعضی از مأمورین دولت این است که وقتی دزدی یا اختلاس آنها کشف شد به وسایل مختلف متوسل می شوند و این قدر موضوع را کش می دهند و باعدلیه و دستگاه قضائی بازی می کنند که موضوع از اهمیت اولیه اش می افتد و یواش یواش با هروسیله ای که شده حکم برائت به دست مرتکبین

می افتد. مسخره تر اینکه مدتی بعد نازشستی هم به عنوان حقوق ایام تعلیق یك دفعه دریافت می دارند.

حیف است که عده ای از کارمندان شریف مملکت شب و روز جان بکنند ولی چند نفر لاقید و لاابالی و بی علاقه آنان را بدنام و آلوده سازند. وظیفهٔ دولت وکارمندان درستکار است که با این عده قلیل مبارزه کنند و دست آنهارا ازدستگاهها کوتاه کرده و تسلیم عدالت نموده تا به مجازات برسند. ما همانقدر که نسبت به مجازات گناهکاران تأکید می کنیم، این عقیده را داریم که تاگناه کسی ثابت نشده اورا مقصر نشناسیم. متأسفانه درکشورما قضیه برعکس است. شایدعلت اینست که خیلی از گناهکاران از مجازات فرارکرده اند. بایددستگاههای قضائی سعی کنند که کارهارا کامل تر ومنزه تر انجام دهند وگناهکاران را درهرمقامی که باشند به کیفر اعمالشان برسانند.

ایران عصرتمدن بزرگ بایدایرانی منزه ازفساد باشد. مبارزه بافساد درجامعهٔ انقلابی ما امری دائمی و تعطیل ناپذیر می باشد. منزه و پاکیزه بودن همهٔ دستگاههای مملکت شرط اساسی حسن گردش کارهاست. شاید بتوان فسادرا چه به صورت نادرستی، رشوه خواری، تقلب، اغفال، گرانفروشی و چه درصورتهای دیگر بدترین دشمن هرجامعه و مملکت دانست. درصورت وجودفساد درمراجع حساس اصولاً روی هیچ مملکت و هیچ جامعه ای نمی توان حساب کرد. البته فساد درجامعهٔ ما ازبسیاری جوامع پیشرفته زیادترنیست. با اینهمه حتی راضی به قبول حداقل فساد درجامعه خود نیستم زیرا ما جامعه ای برخوردار از ترقی مالی ولی آلوده به فساد نمی خواهیم.

* * *

دربهمن ماه ۱۳۵۲ ازطرف دفتر مخصوص طی نامه ای دستورات زیر به نخست وزیرابلاغ شد:

۱ ـ مسئولان دولتی اعم از وزیران و کارکنان دولت و شاغلان

مناصب عمومی و شرکت های دولتی مجازنیستند مادام که شاغل می باشند به اموربازرگانی و انتفاعی بپردازند و درهیچ معامله یاشرکت و مؤسسهٔ انتفاعی ذینفع باشند و اگر تا سه ماه وضع خودرا با این دستورتطبیق نسازند از ادامهٔ خدمت محروم خواهندشد.

۲ ـ مقامات دولتی نباید اجازه دهند افراد ذی نفوذ و استفاده جو موجب انتصابات و انجام معاملات توسط دستگاههای دولتی گردند. هرگاه از این پس توصیه یا سفارشی به یك وزیر یا مقام دولتی بشود موظف می باشد مراتب را به نخست وزیرگزارش دهد تا به دفتر مخصوص ارسال گردد.

۳ ـ درانجام مناقصه ها دقیقاً باید مقررات آئین نامه ها رعایت گردد. انجام ترك مناقصه مگردرمواردداستثنائی مجاز نخواهدبود. هردستگاه باید مورد ترك مناقصه را گزارش دهد.

٤ ـ هرگونه کمك مالی به مطبوعات ازطرف وزارتخانه ها و مؤسسات و شرکتهای دولتی حتی از محل اعتبارات سرّی ممنوع است. آگهی های دولتی از طرف وزارت اطلاعات داده می شود. کسانی که رعایت این دستور را ننمایند برکنارخواهندشد.

به دنبال این مطلب رئیس مجلس گفت: نمایندگان هم مشمول همین دستورخواهندبود.

* * *

روزششم بهمن۱۳٥٤ شاه دراجتماع بزرگ نمایندگان کارگران دراستادیوم ورزشی آریامهر چنین گفت:

ماباهرنوع فساددراین کشور مبارزه می کنیم. یك نوع فسادعادی وحقه بازی و دروغگوئی داریم ویك فسادگران فروشی وکم فروشی، یك فساد راشی و مرتشی، یك فساد اداری که دیگر نمی شودتحمل کرد.

ما باتمام قوا می کوشیم که هرنوع فسادرا ریشه کن کنیم. وظیفهٔ هرفردی است که هرنوع فسادرا که دیدمبارزه کند ویگوید،

نه اینکه خودراکناربکشد و اظهارکندربطی به من ندارد. هرفردایرانی وظیفه دارد درمقابل فساد ایستادگی کند و اینقدرپافشاری کندتا آدم فاسد تعقیب شود. این مبارزهٔ بی امانی است که باید روزبروز قویتر و محکمتر صورت گیرد تا اینکه مثل استثمارازفرهنگ ایران زدوده شود.

به دنبال این اظهارات ازطرف هویدا نخست وزیروقت یك کمسیون پنج نفره مرکب ازآموزگار وزیرکشور - انصاری وزیردارائی (رهبران دوجناح حزب رستاخیز) - فردوست رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی - صادق احمدی وزیردادگستری - فلاح رستگاردادستان دیوان کشور، به ریاست نخست وزیر تشکیل تا به اعمال خلاف کارکنان دولت و شهرداریها رسیدگی کند.

در وزارتخانه ها وسازمانها کمسیونهای مبارزه بافساد تشکیل وعده ای تحت تعقیب قرارگرفتند. نخست وزیرگفت: این هیئت وظیفه دارد که به اعمال خلاف وزیران و معاونین واستانداران وشهرداران ومدیران و رؤسای شرکتهای دولتی رسیدگی و هیئت های دیگر به اعمال سایرکارکنان و متخلفین برسد تا متخلفین به مجازات برسند. ولی گزارشات بی امضاء نادیده گرفته خواهدشد. وهرکس ازروی غرض گزارش بدهد طبق قانون مجازات خواهدشد،

به دنبال همین اقدامات بود که عده ای مورد تعقیب قرارگرفته و تغییرات زیادی هم درسازمانها به عمل آمد. بازرسی شاهنشاهی گزارشی دربارهٔ خرید شکر ازانگلستان تهیه کرد ومعاونین وزارت بازرگانی متهم شدند که صدهزارتن شکررا ازبازار انگلستان ازقرارتنی ۹۳۷ دلارخریده اند که ازنرخ روز تنی ۱۴۵ دلارگرانتر بوده و درنتیجه ۴۵ میلیون دلاربه کشورزیان واردشده است. پرونده به دیوان کیفررفت وپس ازمحاکمه گویا متهمین تبرئه شدند. شهرستانی وزیرراه اعلام کرد که درخرید ٤ هزاردستگاه کامیون و۱۲ هزار دستگاه تریلربه ارزش ۲۰٤ میلیون و ۵۰۰ هزاردلار و خریدهای راه آهن دولتی ایران حدود۲۵۰۰ میلیون تومان سوءاستفاده

شده که پرونده به دیوان کیفر فرستاده شد.

* * *

باوجودی که شاه درهرفرصتی صحبت ازمبارزه بافساد می کرد بازهم مرتب گزارشات سوء استفاده ها به دست اومی رسید. به همین جهت مرتب تأکیدمی کردکه باید افرادفاسد تعقیب و مجازات گردند. درحالیکه این فقط بعضی ازمقامات دولتی نبودند که موجبات این نادرستی را فراهم می ساختند بلکه اکثراً کسانی بودندکه درافراد خاندان سلطنت ودربار وبنیادپهلوی وسازمانهای ارتشی نفوذکرده و خود از نزدیکان شاه بودند. چه کسی می توانست مناقصه ها و کارهای نیروی هوائی را که ارتشبدخاتم در رأس آن بود کنترل کند؟ چه کسی می توانست فروش خاویاررا که منحصر به دولو بود، مورد اعتراض قراردهد؟ چه فردی دردستگاه دولت و مطبوعات و پارلمان می توانست به کارهای افراد خاندان پهلوی اعتراضی کند؟ اگرشاه هم می خواست آنها اعمال خلاف انجام ندهند، ولی آنها از گذشت و نزدیکی به شاه سوءاستفاده کرده و خیلی کارها می کردند که نمونه های زیادی از آن انتشاریافته که همه اش به زیان سلطنت پهلوی و شخص محمدرضاشاه بود.

شاه درسالهای آخرسلطنت برای اینکه جلوی سوءاستفاده ها گرفته شود اقدام به تشکیل (کمسیون شاهنشاهی) کرد که جلسات آن به ریاست نصرت الله معینیان رئیس دفتر مخصوص شاه تشکیل می شد و برنامه های آن ازتلویزیون پخش می گردید. معینیان به علت اینکه مردی پاك و بیغرض بود و با تمام نزدیکی به شاه هیچ جا نام او به عنوان نادرستی دیده نشد می توان گفت شخصاً برای مبارزه بافساد صلاحیت داشت ولی دریك کشور دمکراسی ویك مملکتی که قانون اساسی مدون دارد آیا رئیس دفتر شاه صلاحیت دارد که نخست وزیر و وزراء و همهٔ مقامات مملکتی را ردیف کرده مورد سئوال وپرسش و استیضاح قراردهد؟ اگراینکار ازطریق مقامات قانونی از قبیل دادگستری و کمیسیون عرایض مجلس می

شد ، شایدصورت بهتری داشت ولی کسی را یارای تذکرنبود . به تدریج این کارهم به صورت یك (شوتلویزیونی) درآمد وغیراز اینکه چندمأمور ازکاربرکنارشدند ، اثردیگری نداشت وبازهم کسانی که درده های بالا قرار داشتند به کارخود ادامه می دادند .

معینیان دریکی از همین جلسات چنین گفت: (شاهنشاه ایران دقیقه ای از زندگی خود را بدون تفکر دربارهٔ ملت و مملکت صرف نمی فرمایند . عکسی درمطبوعات دیدند و نظرکمیسیون را به آن جلب کردند . پس از رسیدگی معلوم شد که ساختمان بیمارستان نظام آباد وابسته به بنگاه حمایت مادران است که ساختمان آن ۱۸سال طول می کشد . به دولت دستوردادند تمام مسئولین تأخیرکارمعرفی و تعقیب گردند . درمرحلهٔ دوم انقلاب بازیچه انگاشتن سرمایه وعمر مملکت مورداغماض نخواهدبود و این کمیسیون مأموریت دارد مسئولین طرحهارا نسبت به اتهاماتشان مورد تعقیب قانونی قراردهد . بایدمعلوم شود که چراطرحها دیر وگران تمام می شود . چرا بیمارستانی که باید ۳ سال تمام شود ۱۸سال طول می کشد ؟ شبکه آبیاری را که سه ساله می شود ساخت ، پس از ۷ سال به طورناقص باقی می گذارند . یك مجتمع دانشگاهی که باید ۵ ساله ساخته شود ۲۰ ساله بسازیم . به استدعای نخست وزیر و دستورشاهانه از این تاریخ یك نظام نوین برای پیگیری و بازرسی درنظرگرفته شده است .)

معینیان دریکی از جلسات کمیسیون شاهنشاهی چنین گفت: اکنون ده ماه است که از مأموریت حساس این کمیسیون می گذرد . این کمیسیون به موجب فرمان مورخ ۱۶ آبان ماه ۲۵۳۵ تأسیس یافته که به ارزشیابی حدود ۱۰۲۲۲ پروژه پرداخته و ۲۲۳ مأموریت بازرسی انجام داده است . جزئیات کارهای این کمیسیون که پرتوی از آفتاب تابان اندیشه های بلندرهبرخردمند ایران زمین است و مجموعه ای بی همتا از نظارت دولت و ملت ایران برطرح های دوران قبل از وصول به تمدن بزرگ می باشد . درسیستم های

مختلف جهان امروز جزنظام شاهنشاهی کدام نظام را درچه نقطه ای ازعالم می توان سراغ گرفت که با این دقت ودور ازحُب وبغض مسائل را بشکافد و به اطلاع افکارعمومی برساند. هرپروژه که مدیران لایق و تشکیلات کارآمدی داشته پیشرفت معقول نموده و هرسازمانی که دارای مدیریت و نظامات غلط بوده توفیقی نداشته است. باید سازمانها از نتایج زیانبار مدیریت بد برحذرباشند. نتیجهٔ جریانات رسیدگی به پیشگاه شاهانه مرتباً معروض می گردد.

باوجودتأکید معینیان به (این نظام نوین) بازهم معاملات سنگین خریداسلحه و مداخلات درباریان و بنیادها به همان روش گذشته ادامه داشت و هیچکس و هیچ مقامی حق رسیدگی به کار آنها را نداشت. به همین جهت بود که مردم این مانورهارا با خونسردی تلقی کرده ازکنارآن با بی توجهی می گذشتند. زیرا اگراین کمیسیون یکی ازافراد خانوادهٔ پهلوی راکه دستش به فسادآلوده بود تعقیب می کرد و یایکی ازنزدیکان معروف شاه را که شب و روز درتهران (پول پارومی کرد) به دادگستری می سپرد، آن وقت مردم قبول می کردند که مبارزه بافساد جدی است و هیچگونه قصدتظاهری وجودندارد. ولی متأسفانه چنین نشد.

فریدون هویدا که مثل برادرش امیرعباس هویدابه چندزبان خارجی تسلط دارد و مراتب علم و دانش او موردتأیید است و سالها رئیس هیئت نمایندگی ایران درسازمان ملل متحدبود، پس از سقوط رژیم کتابی را منتشر ساخت که قسمتی از آن انتقاد از رژیم شاه بود. با اینکه فریدون هویدا تحصیلکرده و روشنفکر می باشد وشغلی که داشت مناسب بااوبود، ولی بدون شك اگربرادرنخست وزیرایران و درزمرهٔ نزدیکان شاهدخت اشرف پهلوی نبود، هرگز نمی توانست سالیان دراز به این شغل ادامه دهد و این مقام عالی را برای خود حفظ کند. به هرحال اودربارهٔ فساد درکشورچنین می نویسد:

درسال ۱۹۷۶ که سرمایه گذاران و معامله گران بین المللی مثل زنبورهائی که به دورکندوی عسل جمع می شوند، به تهران آمدند ودور دربارصف کشیدند. خوشبختی به اقلیتی روکردکه بیعدالتی و فساد بی حصری را به دنبال داشت. با اینکه دولتها برای مبارزه با فساد برنامه ای درطول ۵۰ سال داشتند، اما باافزایش درآمدنفت فساد ورشوه خواری درسال ۱۹۷٤ حدومرزی نمی شناخت. بعضی افراد خانوادهٔ شاه ارقامی نجومی به عنوان کمیسیون بابت قرارداد با شرکتهائی که خود سهامداران عمدهٔ آن بودند ازخارجیان می گرفتند. درسال ۱۹۷۶ بررسی سنای آمریکا حاکی ازارتشاء بی حد افرادی بود که دربین آنها اعضای خانوادهٔ سلطنتی دیده می شدند. این رسوائی وقتی فاش شد که یك افسر نیروی دریائی دریك قرارداد نظامی بیش ازسه میلیون دلار رشوه گرفته بود واین درست درزمانی بود که درتهران ثروت شخصی ده برادر وخواهرشاه رقمی بین ۱۶ تا۲۰ میلیارد دلاربرآورد می شد. علیرغم یکپارچگی خاندان سلطنتی درخارج دربار، دردوره های فامیلی برای هم می زدند. اغلب شاهدبودم پشت سرهم غیبت می کردند و حالتی رقابت باهم داشتند، که البته این امرنمی توانست برامور مملکت بی تأثیرباشد. هروالاحضرتی برای خود دربارکوچکی داشت که گاه این رقابت ازافرادخاندان سلطنتی به اطرافیان نیزسرایت می کرد. به دنبال بررسی سنای آمریکابرادرم هیئتی رامأمور کرد که پرداختهای شرکتهای خارجی را به مقامات بالابررسی کنند. یکی ازکارکنان عالیرتبهٔ یکی ازشرکتها، برحسب تصادف آن موقع درایران بود. اورابرای ادای توضیحات ممنوع الخروج کردند. امابرای پاسخگوئی حاضرنشد. بالاخره برادرم فهمید که آن شخص با اتومبیل یکی ازدرباریان به پای هواپیمابرده شده و بدون انجام تشریفات ازکشورخارج گردیده است؛ وبرای هیئت اعزامی هم تعطیلات درازمدتی درکشورهای اروپائی درنظرگرفته شده چون هرگز ازاین مأموریت گزارشی منتشرنشد. درپنجم اوت ۱۹۷۷ شاه برادرم را

احضارکرد و به او گفت جایش رابه آموزگاربدهد و به اوپیشنهاد وزارت دربارراداد، جائی که بایدهم کارهای داخلی انجام شود و هم امورخارجی. برادرم فریب نخورد و خوب فهمیدکه شاه دارد اوراکنارمی گذارد. گرچه این پستی بودکه باید به افراد مورداعتماد واگذارشود. وقتی شهبانو رسید، شاه گفت: هویدا ازخودمان است و می تواند آنطورکه می خواهیم دربارراابگرداند. فرح خندید و گفت: برایش جاروئی تهیه دیده اید که این لانه را که مفسدین اشغال کرده اند پاك کند. برادرم احساس آرامش می کرد و به یکی ازدوستانش اوایل همان سال گفته بود: هروقت به رختخواب می روم ازخدامی خواهم همین طور که خواب هستم مراپیش خودببرد، دیگرمرابس است. شاه کشتی مملکت را اضافه بارکرده و می خواهد من آنرا به دنبال خودم بکشم، اما من نمی توانم، خیلی سنگین است. از آن لحظه به بعد اشتباهات زیادی صورت گرفت. دربهار۱۹۸۷ برادرم راباخودم همعقیده یافتم که (چهرهٔ شاه درمقام پدریِ ملت، روبه نقصان و زوال گذاشته است.)

نارضایتی عمومی گسترش داشت و برادرم می گفت: بارسنگین نارضائی بردوش خانوادهٔ سلطنتی است. اگرشاه تاج و تخت را ازدست بدهد به خاطر اطرافیان می باشد. این دربار به (مسابقهٔ موشها و کندوی فسادشبیه شده است) من با رئیس دراین باره صحبت کرده ام و گفته ام هنگامی می تواند یك مبارزهٔ واقعی بافسادراشروع کند که نخست این مبارزه راازدرون خانه آغازنماید.

برادرم می گفت: بعدازآن که سنای آمریکا ازمیلیونها دلارحق کمیسیون دریافت شده وسیلهٔ اطرافیان شاه گزارش داد، شاه به من گفت: آنها هم مثل همهٔ مردم حق دادوستد دارند و دریافت کمیسیون هم درهمه جای دنیارایج است. من به برادرم گفتم: این نمونهٔ روشن ازعدم توانائی شاه دردرك این حقیقت است که درغرب میان پرداخت حق خدمت و حق عمل که قابل اکتساب نیست فرق می گذارند. برادرم گفت: عاقبت شاه دربحث بامن ازپای درآمد و

تسلیم شد. اوبه من اختیارداده است نظامنامه ای برای خانوادهٔ سلطنتی تهیه کنم که به موجب آن حق نخواهندداشت دراموری که با دولت سروکاردارد و معاملات مربوط به آن دخالت کنند. آنها حق ندارند برای اشخاص به وزراء سفارش کنند و یا به سود خودازآنها درخواستی نمایند. همچنین افراد خانوادهٔ سلطنتی حق داشتن پستهای رسمی را ندارند. برادرم می گفت: متأسفانه هربار که ازشاه خواستم این نظامنامه را منتشر کنم او به من جواب می داد صبرکن و من نمی دانم این تأخیر و تعلل ناشی ازچیست؟ سرانجام این نظامنامه تاپایان اکتبر ۱۹۷۸ نشرنیافت. سالی که بسیاری ازآنها به خارج رفته بودند.

من برادرم را درقیاس باسال های قبل بدبین تریافتم. چندروز بعد دریك ضیافت که باحضور چندتن ازافراد خاندان سلطنت تشکیل شد، شنیدم که درگوش یکی از دوستان به نجوا می گفت: (مادرآخرین روزهای پمپی زندگی می کنیم) وقتی شاه اجازهٔ تأسیس کازینورا درایران داد، محرك اصلی او جلب شیخ های خلیج فارس ازنظرسیاسی و اقتصادی بود. قمارخانه ها درچندین شهر و اغلب بامشارکت خانوادهٔ سلطنتی تأسیس شد. تفریحگاهی درجزیرهٔ کیش برای میلیونرها ساخته شد که البته خالی ازفسادنبود. شایع بود که پروازهای ارفرانس به این جزیره حامل زنهای (مادام کلود) بود. این طرح به بهانهٔ جلب توریست انجام شد ولی با موفقیت توأم نبود. درنظرداشتند که شرکت ملی نفت و هواپیمائی ملی آنرا اداره کند که تأسیسات جزیرهٔ کیش را خریدای کنند. رئیس هواپیمائی ملی درخواست کرد که سودآوری این سرمایه گذاری بررسی شود. اماشاه جواب اورا بالحن کنایه آمیزی داد.

برادرم پس ازیکی ازشرفیابی هایش می گفت: نمی دانم چه شده که دیگر، شاه به حرف کسی گوش نمی دهد. طرحهای بزرگش نه مورد توجه کارشناسان قراردارد و نه افکارعمومی از آن استقبال می کند.

* * *

والاحضرت اشرف پهلوی می نویسند: درسالهای اخیر، درروزنامه هاخواندم که اعضای خانوادهٔ سلطنتی ازطریق غیرمشروع ثروتمندشده اند. حقیقت آنست که دراقتصاد فزاینده ای که داشتیم کاملاً این امکان وجودداشت که ازطریق مشروع تر نیزثروتمندشد. شاهداین مدعا وجودچندهزارمیلیونرنوپائی است که پیش ازاین تاریخ کسبهٔ جزء یابازرگانی با سرمایهٔ کوچك بیش نبودند. درآن سالها برای هرکس باسرمایهٔ اندك امکانات نامحدودی وجودداشت. درسالهای پس ازمرگ پدرم من قسمت اعظم ارثیهٔ خودرا درجواهرات به خصوص زمرد روسی، سرمایه گذاری کردم که درظرف چندسال همانند زمینهائی که داشتم سرسام آور بالارفت و درنتیجه امکانات گسترده ای برای سرمایه گذاری درزمینه های دیگر دراختیار من گذاشت. من توانستم ازطریق چندمعامله ملکی ازجمله پروژهٔ خانه سازی به مقیاس هزارویلا برثروت شخصی خود بیفزایم.

شهرام پسرم هم دردورهٔ رونق اقتصادی بسیارموفق بود. بسیاری به او حسادت می کردند ومتهمش می نمودند که درارتباط باخانوادهٔ سلطنتی برای جمع آوری ثروت استفاده می کند. درسال ۵۰ موردسوء قصدنافرجام قرارگرفت. اوحتی امروزهم درلیست دشمنان خمینی قراردارد. اواکنون به فلسفه روی آورده و درجزیرهٔ سی شل وقت می گذراند.

من نیز به عنوان عضوی ازاعضای خاندان سلطنت، ازحملات واتهامات روزنامه ها سهمی داشتم. اتهامات ازنظر کسانی که مرا می شناختند، احمقانه و باورنکردنی بود. ولی همین مطالب مورداستفادهٔ کسانی قرار می گرفت که می خواستند رژیم شاه را بکوبند. مرامتهم کرده اند که درقاچاق تریاك دست داشته ام. این کذب محض است. سازمان شاهنشاهی نزدیك ۳۰۰ مرکز پزشکی برای درمان معتادین تهیه کرد و من درتمام دنیا قاچاق موادمخدررا محکوم نموده ام. به علاوه ایران ازطریق منع کشت تریاك با آمریکا

همکاری داشت و توافق دراین مورد دربازدید نیکسون ازایران به ثمررسید .

درسوءقصد به من درجنوب فرانسه داستانها ساختند و هنوزهم کسی به این اتهام دستگیر نشده است.

متأسفانه حوادث بد ، افتراها ، شایعات و اشاراتی ازاین نوع خبرسازند . درصورتیکه بسیاری ازکارهائی که دردوران سلطنت پهلوی انجام گرفت نتایج اعجاب انگیزی داشت که هرگز مایهٔ داستانهای هیجان انگیز نمی شود .

روزنامه نگاران فرانسوی مرا (پلنگ سیاه) نامیده اند . بایداعتراف کنم چون این نام باپاره ای ازخلقیات من هماهنگی دارد از آن خوشم می آید . مانند پلنگ، طبیعتی برآشفته و سرکش داشته و متکی به خود هستم. به دشواری می توانم درحضوردیگران آرامش خودراحفظ کرده و برخود مسلط شوم. دلم می خواست مثل پلنگ چنگال داشتم و باآن دشمنانِ وطنم راپاره پاره می کردم. دشمنانم مرا بی رحم و بی گذشت و شیطان صفت معرفی کرده و مفتریان مرا به شرکت درقاچاق، جاسوسی، همکاری بامافیا (حتی فروش موادمخدر) و عامل تمام دستگاههای اطلاعاتی و جاسوسی دنیا متهم کرده اند به همین جهت زندگی خصوصی خودرا می نویسم تا حقیقت روشن شود . اکنون تمام اعضای خانوادهٔ ما جز یك نفر درنواحی مختلف دنیا به صورت تبعید زندگی می کنند .

❁ ❁ ❁

چون والاحضرت اشرف مطالبی را منتشرساخته اندکه به تاریخ ایران کمك خواهدکرد لازم به نظر رسید ، مطالبی را که نخواسته اند بازگوکنند برای اینکه قضاوت دربارهٔ خاندان پهلوی به درستی صورت گیرد و مخالفین نگویند که خواسته ام حقایق را پنهان کنم و یك طرفه به قاضی رفته ام، ازاین جهت لازم می دانم نمونه ای را که نویسندهٔ کتاب خود در جریان آن بوده ام یادآورشوم.

این مطلب که خاندان پهلوی مثل سایرین حق داشته اند به

تجارت بپردازند و ثروتمند گردند، مطلب صحیحی نیست. همان امتیاز خاندان سلطنت برای فرزندان و بستگان شاهان پهلوی کافی بود. زیرا طبق قانون، آنها یکفرد عادی نیستند که خودرا ازنظر (پول سازی) بخواهند در ردیف مردم عادی کشور قراردهند. امتیازات فراوان دارند. مگر می شود تجاوزات شهرام را فراموش کرد که درهرمعامله ای دست او واعوان و انصارش درازبود. افراد زیادی را می شناسم که به دفتراودعوت شده و موردتهدید قرارگرفته اند که وقتی اخبار به گوش محمدرضاشاه پهلوی رسید به دولت دستور داد که به شهرام بگویند: دست ازکارهایش بردارد والاتبعیدخواهدشد و سرانجام هم خواسته و یا ناخواسته ازایران به خارج فرستاده شد.

دربارهٔ خانه سازیها که درسالهای آخر رژیم خیلی رونق یافته بود، به خصوص درسواحل بحرخزر و شهرك غرب نیز فعل و انفعالات زیادی صورت می گرفت. وقتی بانك عمران زمینهای شهرك غرب را به قیمت گزاف می فروخت و آپارتمان سازی زیادی درآنجا شروع شد، منهم برای یکی ازفرزندانم (کاوه الموتی) یك آپارتمان به مبلغ ۱۲ میلیون ریال درساختمان (مهستان) خریداری کردم که تاچندماه قبل ازسقوط رژیم کلیه اقساط آنرا ازطریق بانك شهریار پرداخت کردم. مدتی بود که می دیدم ساختمان نیمه تمام مهستان تعطیل شده است. وقتی علت را جویا شدم معلوم شد این ساختمان، توسط بانك عمران و یك مؤسسهٔ ایتالیائی ساخته می شد. مدیرایتالیائی با نام (مارکوس) نامیده می شدکه باخانم مینو دولتشاهی ندیمهٔ والاحضرت ازدواج نموده و خانهٔ مجللی درشمیران اجاره کرده که نزدیك خانهٔ خود من بود، و همه شب درآنجا برنامهٔ مفصل میهمانی رواج داشت. به علت فعل و انفعال همین ایتالیائی که حدود ۴۰۰ میلیون ریال، ازپولهای شرکت را برای خرید لوازم خانه برداشته و اقدامات دیگر شرکت رو به ورشکستگی رفت و به علت ازبین رفتن وجوه، ساختمان تعطیل شد. یك روز به من تلفن

کردند که به شهرك غرب برای تعیین تکلیف آپارتمان خریداری شده برای پسرتان بیائید. وقتی به محل رسیدم دیدم تعدادزیادی ازخانواده های ایرانی اجتماع کرده و به شدت اعتراض می کردند که تکلیف پولهای ماچیست؟ یك استاد دانشگاه که بچهٔ کوچکی دربغل داشت بافریاد و اعتراض می گفت: من و زنم ۲۰ سال زحمت کشیدیم و تمام ذخیرهٔ خودرا از حقوق و پس انداز دادیم و یك آپارتمان خریدیم به امید این که دراین ساختمان بانك عمران و خاندان سلطنت صاحب سهم هستند، حال فهمیدیم که تمام سرمایهٔ شرکت ازبین رفته و ذخیرهٔ ماهم موردسرقت قرارگرفته است. ولی هیچکس نبود که به این متقاضیان دردمند که منهم جزو آنان بودم پاسخی بدهد. روزبعد ازمجلس جریان را کتباً، به دکتراردلان وزیردربارنوشتم ویا تلفن هم با ایشان صحبت کردم. وزیردربارگفت: مطلب کاملاً صحیح است. این ایتالیائی بازدوبندهائی واردجریان شده و کلاه مردم را برداشته و اعضای خاندان سلطنت را هم بدنام کرده است. روزبعد دکتراردلان به من تلفن کرد و گفت: مراتب را به اطلاع اعلیحضرت رسانیده و معظم له نیز از این وضع خیلی ناراحت شده و دستوراتی داده اند که امید می رود حقی ازکسی تضییع نگردد. به دنبال آن چندنفر هم بازداشت شدند، ولی نشان به آن نشانی که هیچ کاری صورت نگرفت. آپارتمان فرزندمن هم مثل سایر متقاضیان ازبین رفت. حال ببینیداین کارها به شاه و خاندان سلطنت چه لطمه ای می زد. شارلاتانهای داخلی وخارجی ازنزدیکی باخاندان سلطنت چه می کردند؟ زیان این کارها متوجه شخص شاه بود و به طور مسلم آن استاددانشگاه و سایر متقاضیان ازکسانی بودندکه درتظاهرات وراه پیمائیها شرکت می کردند و بدترین شعارهارا علیه شاه می دادند. اینها ریشه های عدم رضایت بودکه باید به شدت ازمداخلات افراد خاندان سلطنت درکارهای مالی و تأسیس شرکت وحتی مزرعه داری جلوگیری می شد و باهمان درآمدی که ازدرباریه آنها تعلق می گرفت قانع می بودند،

تااین وضع هم برای آنها وهم برای ملت ایران پیش نمی آمد.

اینهم سندِ آن: درروزنامه ها نوشته شد که درسال ۱۳۵۵ بنیاداشرف پهلوی قرارداد (۵۰ ـ۵۰) باشرکت ایتالیائی (CONDOTI D'AEGUA) منعقدساخت تا درامر خانه سازی برای شرکت مهستان اقدام کند.

آگهی تأسیس شرکت خانهٔ مزبور منتشر می گردد تا اسامی مؤسسین مشخص گردد.

شرکت سهامی . س. ر. ی. (سهامی خاص)

موضوع: استفاده ـ اجاره ـ خریداری تملك ونگاهداری ـ توسعه ـ فروش و اجارهٔ اموال منقول و غیرمنقول ازهر قبیل و به هرشکل ـ تملك ونگاهداری توسعه و بکارانداختن ـ اجاره ـ فروش ساختمان ها جهت خانواده های واحد و ساختمان های دولتی و بازرگانی و سایرموضوعاتی که درمادهٔ ۲ اساسنامه قیدشده است ـ مرکز: تهران خیابان تخت طاووس چهارراه فرح پلاك ۱۱٤ ـ سرمایه مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰ ریال منقسم به ۱۰۰ سهم ده هزارریالی ـ مؤسسین: ۱ ـ شرکت سهامی تکنیساز دارای ۵۱ سهم ۲ ـ آقای استیفن دیوید مارکوس دارای ۲۰ سهم ۳ ـ بانو سیمین آتابای دارای ۹ سهم ٤ ـ بانومینو دولشاهی مارکوس ۲۰ سهم ـ مدیران شرکت تکنیساز با نمایندگی دائمی آقای مهدی بوشهری رئیس هیئت مدیره ـ آقای سرکیس آبرستی صفریان عضو هیئت مدیره ـ آقای تقی امامی عضوهیئت مدیره ـ آقای استیفن دیوید مارکوس نایب رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ـ بانوسیمین آتابای عضو هیئت مدیره ـ بانو مینو دولتشاهی مارکوس عضو هیئت مدیره. دارندگان حق امضاء: کلیه مکاتبات اسنادباید توسط مدیرعامل آقای استیفن دیویدمارکوس یانماینده وی متفقا با احد ازآقایان مهدی بوشهری ـ سرکیس آبرستی صفریان یا تقی امامی یانمایندگان آنها امضاءگردد.

بازرسان آقای سیداحمد وثوق بازرس اصلی ـ آقای عباس پوستی زاده بازرس علی البدل.

* * *

دربارهٔ خانه سازی مزبور، دکترپایدارمی گفت: به علت شکایات فراوانی که دربارهٔ ساختمانهای مهستان رسیده بود، ازهاری نخست وزیر از من که وزیر امور اجرائی بودم خواست، به جریان رسیدگی کنم. گفتم چون خود یکی از این آپارتمانهارا خریداری کرده وشاکی هستم بهتراست رسیدگی به این پرونده به دیگری ارجاع گردد ولی نخست وزیر گفت: به علت اطمینانی که به شما دارم می خواهم خودتان با دقت پرونده را مطالعه و گزارش لازم را به دولت بدهید. به همین جهت درنخست وزیری کمیسیونی تشکیل و معلوم شد برای ساختمان خانه سازی مهستان حدود ۱۲۵ میلیون تومان ازخریداران نقد و سفته دریافت گردیده که سفته ها نیز به بانك شهریار واگذار و وجوه آن نیز وصول شده است. همچنین معادل ۱۲۵ میلیون تومان هم ازبانکها به عنوان وام دریافت گردیده که قسمت اعظم آن وجوه توسط اداره کنندگان شرکت حیف و میل شده و مبلغ کمی از آن به مصرف ساختمان ناتمام مهستان رسیده است. اکثرافرادی که شرکت را اداره می کردند، ازکشورخارج گردیده و چندتن ازآنها درایران مانده بودند که باطی تشریفات قضائی مسئولین بازداشت گردیدند. اگرجریانات ۲۲بهمن پیش نمی آمد این یکی ازپرونده های مهم سوءاستفاده به شمار می رفت که عدم رضایت فراوانی ایجاد کرده بود.

* * *

اکبرجلیلی درکتاب "گام به گام باانقلاب" می نویسد: نمونه ای ازاقدامات خاندان پهلوی تشکیل شرکت مهستان می باشد. طبق اعلام رادیوی تحت اشغال نظامی، شرکت مزبور بامسئولیت محدود بوده که سرمایه اش فقط یکصدهزارتومان بوده است و تا امروز ۴۰۰ میلیون تومان بامردم قراردادبسته که تاکنون ۱۲۷ میلیون تومان آن را وصول کرده است. بقیهٔ اسنادبانکی هم دردست مسئولین فراری شرکت می باشد.

* * *

دردوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی چندین بار افراد خاندان سلطنت از اعمال نفوذ درسازمانهای مملکتی منع شدند. وقتی "قانون ازکجا آورده ای" از مجلس گذشت، هیچ اسمی از افرادخاندان سلطنت درآن نبود. ولی به دستور محمدرضاشاه پهلوی، دفترمخصوص، والاحضرتهارا هم مشمول آن قانون کرد. همچنین درسال ۵۷ هنگامیکه دکتراردلان وزیر دربار شد، دستورات شاه به هویدا، هنگامیکه وزیر دربار بود و انتشارنیافته بود ازطرف دکتر اردلان منتشرگردید که حتی مواردی هم داشت که اگرکسانی ازآنها شکایت هم دارند می توانند به کمیسیونی شکایت خود را به فرستند. درآن ایام تقریباً هیچکدام از والاحضرتها درایران نبودند.

وقتی والاحضرتها درایران بودند باوجود این دستورات نام آنها درشرکتها و مؤسسات مختلف دیده می شد و حتی درروزنامهٔ رسمی شرکتنامهٔ بعضی ازوالاحضرتها منتشر می گردید. کشت تریاك در (سیرجان وجیرفت) که تریاك آنهم به (تریاك شاهپوری) معروف شده بود. شرکتهای خانه سازی که چندوالاحضرت رسماً کارگردان و صاحب اصلی بودند و پیشکارهایشان رسماً به نام والاحضرت دادوستد می کردند.

* * *

دکتر دادبه ازدوستان دورهٔ تحصیلی نویسندهٔ کتاب، که وکیل یك شرکت سویسی بود، می گفت: بعدازانقلاب بین شرکت مزبور و دولت جمهوری اسلامی دربارهٔ ادامهٔ کار خانه سازی ارتش اختلاف درگرفت. قراردادی بین یك شرکت آلمانی کوچك با ارتش منعقد شده بود که بین ۶۰۰ تا هزارمیلیون مارك به شرکت مزبور برای خانهٔ ارتشیها داده شود که شرکت آلمانی که باچندمقام نظامی و اعضای خانوادهٔ سلطنتی ایران بندوبست داشت قرارداد مزبور را به این شرکت سویسی منتقل کرده و دویست میلیون مارك دراین وسط استفاده کرده بودکه بین افرادسرشناسی تقسیم شده بود. با تعقیب

دعوی شرکت سویسی سرانجام به صورت داوری اختلافات حل گردید وقرارشد خوددولت ایران خانه سازی را که ٤٥ درصدآن ساخته شده بود به پایان برساند.

* * *

روز۱۷ ابان ۱۳۵۲ فرمان شاه به هویدا نخست وزیر چنین ابلاغ شد.

وزیران، معاونین وزارتخانه ها، مدیران، اعضای هیئت مدیره و مدیران عامل شرکتها وبانکها و مؤسسات وابسته به دولت نمی توانند درخریدسهام کارخانه ها به مناسبت مسئولیتهای اداری خود شرکت کنند. همچنین نبایدسهام خود را به همسر و فرزندان خود انتقال دهند یا به نام آنها سهامی خریداری کنند. ضمناً درصورتیکه سهامی هم تا این تاریخ به نام خودیاهمسرخود ویا فرزندانشان داشته باشند هرگاه بخواهند ادامهٔ خدمت بدهند بلافاصله اقدام به فروش آن نمایند و درصورت تمایل می توانندسهام خودرا نقداً به قیمت روزبه دولت بفروشند و یا بااوراق قرضهٔ ملی مبادله کنند.

* * *

دکترعلیقلی اردلان پس از انتصاب به وزارت دربار، طی مصاحبه ای چنین گفت:

درآئین نامه ای به نام (آئین رفتاراعضای خاندان شاهنشاهی) به کلیه اعضای خاندان سلطنت ابلاغ شده است: هرنوع توصیه و اعمال نفوذ ویا هرگونه دخالت، معامله، مشارکت درامور مربوط به دولت و مؤسسات عمومی وشرکتهای داخلی وخارجی طرف معامله بادولت به هرصورت وشکلی منع شده است. به امرشاهنشاه وزارت دربارمکلف به نظارت دقیق دراجرای این آئین نامهٔ ۲۰ ماده ای می باشد.

هیئتی از نمایندگان امناء و بنیادها و مؤسسات تحت ریاست یا نیابت ویا زیرنظر اعضای خاندان شاهنشاهی رابررسی کرده و آنچه مربوط به دستگاه اجرائی دولت است به سازمان مربوط محول

گردد .

وزیردربار همچنین گفت: کلیه معاونان دربارشاهنشاهی استعفای خودرا اعلام کرده اندو دربارشاهنشاهی به صورت تشکیلات جدید درحدنیاز درخواهدآمد .

به دنبال این مصاحبه چنین اعلام گردید: به فرمان شاهنشاه دراجرای اعلامیهٔ مورخ ۱۷ آبان ۱۳۵۷ وزارت دربار شاهنشاهی موضوع رسیدگی به کلیه اموال ودارائی های اعضای خاندان سلطنت و نحوهٔ تملك آنها ، آقایان علی اصغرامین و نصیرالدین خواجوی و باقرشهیدی، قضات عالیمقام دیوانعالی کشور به عضویت کمیته مندرج دراعلامیهٔ مذکور تعیین شدند و فرمان همایونی دراین مورد شرفصدور یافت تا هرچه زودتر دراجرای مفاداعلامیه اقدام کنند .

* * *

اولیویه وارن خبرنگار فرانسوی ازشاه می پرسد: می گویند فساد به بخشی از اطرافیان شما نفوذکرده است. شاه می گوید: این فسادنیست. آنها مثل دیگران و اطرافیان من حق دارند درمعاملات مشابه به دیگران قانوناً کارکنند و معاملاتی انجام دهند برای امرارمعاش.

همچنین شاه دریکی از مصاحبه ها باروزنامه نگاران چنین گفتگو می کند:

س ـ اگردر بین کسانی که بایدتعقیب شوند یکی ازاعضای خانوادهٔ شماباشند ، شما با تعقیب او موافقت می کنید ؟

ج ـ من دستوری برای تمام اعضای خانوادهٔ سلطنت صادرکرده ام و به آنهاتذکرداده ام که باید مطابق آن عمل کنند ویقین دارم که آنها طبق آن رفتار خواهندکرد .

شاه درنطقی گفت: جای افسوس است که همه می گویندبایدبافساد مبارزه کرد . ولی وقتی دست به ترکیب یك فاسد زده می شود همانها به صدادرمی آیند و آن فاسدرا موردحمایت قرار می دهند . بااین روح علیل بایدمبارزه کردو به فکر تأمین رفاه

و آسایش مردم بود نه مراعات ملاحظات خصوصی... این وظیفه را هرکس درهرمقامی و موقعیتی که هست بایدانجام دهد.

ازجمله خواهران شاه که به خوشنامی شهرت داشت (شاهدخت شمس پهلوی) بود که باادارهٔ امور شیروخورشیدسرخ به کارهای خیریه مشغول بود و درامور دولتی هیچ دخالتی نمی کرد ولی ازمزایا و امتیازات شیروخورشید سرخ بهره برداری می نمود. یعنی باهواپیمای شیروخورشیدحتی، به سفرخارج می رفت و قسمتی از اعتبارات شیر وخورشید را باسلیقهٔ خود به مصرف می رسانید.

ولی بعدازسقوط رژیم اسنادی منتشرشد که اشاره به آن تاحدی وضع را روشن تر می سازد.

روزنامه گزارشِ مطلبی تحت عنوان (مخارج سالانهٔ شمس پهلوی) چنین نوشته است:

هزینه شاهدخت شمس پهلوی درسال ۱۳۴۹ پانزده میلیون تومان - درسال ۱۳۵۰ بالغ بر۲۰ میلیون تومان - درسال ۱۳۵۱ معادل ۲۵ میلیون تومان بوده است. این سوای مخارج کاخهای اوست. اخیراً ازکاخ او سندی به دست آمده که مخارج سالیانه و صورت جواهرات خودرا درآن ثبت کرده که چنین است:

قصرمروارید۴۰ میلیون تومان شامل: هزینهٔ ساختمان ۱۴ میلیون تومان - هزینهٔ نقشهٔ ساختمان یك میلیون و چهارصدهزارتومان - دکوراسیون هشت میلیون تومان - محوطه سازی ۳ میلیون تومان - اسفالت قرمز و سنگ مرمر یك میلیون تومان - بابت دودستگاه موتور ویك حلقه چاه هشتصدهزارتومان - گل کاری یك میلیون تومان - گلخانه و کتابخانه یك میلیون تومان - پرگولا یك میلیون وپانصدهزار تومان - کرایهٔ حمل اثاثیه یك ملیون تومان - لوازم و اسباب منزل یك میلیون و پانصدهزارتومان - هزینهٔ نقشهٔ دکوراسیون هشتصدهزارتومان - بابت مخارج پیش بینی نشده ٤ میلیون تومان.

مخارج کاخ "نوبهار" درسال از این قرار بوده است: اعتبارتأمین

شده ۲۲۵ ملیون تومان ـ اعتبار تأمین شده قرارداد ۱۶ میلیون تومان ـ بابت لوازم منزل ده میلیون تومان ـ کل پرداختی ۱۷۰ میلیون تومان ـ باقیماندهٔ اعتبار۵۵ میلیون تومان.

هزینهٔ خریدجواهرات: صورت ریز جواهرات شمس پهلوی درسال ۱۳۵۱ مبلغ اعتبار۲۵ میلیون تومان ـ بابت زمرد یك میلیون و دویست و سی و دو هزار تومان ـ بابت برلیان ٦ میلیون ریال ـ بابت انگشتر و گردنبند و گوشواره ۳ میلیون تومان ـ مبلغ کل پرداختی ٤ میلیون و هشتصدوسی ودوهزار تومان. باقیماندهٔ اعتبار۲۰ میلیون و صدو وشصت و هشت هزارتومان.

صورت خلاصهٔ اعتبارات به دست آمده دردفتر مخارج 'شمس پهلوی' بدین شرح است.

بابت جواهرات ۱۱۵ میلیون تومان ـ بابت قصرمروارید ٤۰ میلیون تومان ـ بابت کاخ نوبهار ۲۲/۵ میلیون تومان ـ بابت کاخ جنوب ۲۲/۵ میلیون تومان ـ بابت منزل والاگهرشهباز ۱۵ میلیون تومان ـ بابت منزل آمریکا و پاریس ۱۳/۵ میلیون تومان ـ بابت مخارج متفرقه ۸ میلیون تومان.

اعتبار سالانه وخرج سالانه

صورت ریزجواهرات درسال ۱۳٤۹ بدین شرح است:

مبلغ اعتبار ۱۵ میلیون تومان ـ بابت زمرد دومیلیون و چهارصدوشصت و چهارهزارتومان ـ برلیان رز ششصدهزارتومان ـ گردنبند چهارصدو هشتادهزارتومان ـ انگشتر و گردنبند و گوشواره ۳ میلیون تومان ـ پالتوپوست هفتصدوچهل ونه هزاروششصدتومان ـ پیش پرداخت سفارش ۱٤ میلیونی، شش ملیون وهفتصد هزارتومان ـ مبلغ کل پرداختی چهارده میلیون و نه هزارونهصدوسی وشش هزارتومان ـ باقیماندهٔ اعتبار شش هزارو چهارصدتومان.

صورت ریز خرید جواهرات سال ۱۳۵۰ به این شرح بوده است: مبلغ اعتبار ۲۰ میلیون تومان ـ زمرد بیست و چهار میلیون و ششصدو چهل هزارریال ـ گردنبند ۹ میلیون و ششصد هزارتومان ـ

انگشتر، گردنبند و گوشواره ۳ میلیون تومان - نیمهٔ دوم سفارش ۱٤ میلیون تومانی هفت میلیون و سیصدهزارتومان - مبلغ کل پرداختی پانزده میلیون و پانصدوپنجاه ودوهزارتومان - باقیماندهٔ اعتبار چهارمیلیون ونهصدوچهل و چهارهزارو هشت صدتومان.

* * *

خبرگزاری یونایتدپرس دربارهٔ ویلای شمس پهلوی ازواشنگتن چنین گزارش داده است:

ویلای متعلق به شمس پهلوی، خواهر محمدرضاشاه پهلوی که دربالای تپه ای در'بورلی هیلز' قرارداشت، یك سال بعدازاینکه به مبلغ ۵/۵ میلیون دلار به یك مجری سابق برنامه های تلویزیونی فروخته شد، ازطرف صاحب فعلی آن به مبلغ ۲۵ میلیون دلاربه معرض فروش گذاشته شده است.

'مروگریفین' مجری سابق برنامه تلویزیونی دراکتبر ۱۹۸۷ ویلای شمس پهلوی را خریداری کرد و دراطراف این معامله درآن هنگام تبلیغات زیادی شد.

ملك متعلق به شمس پهلوی ۱۵۷ جریب مساحت داشت. صاحب فعلی ملك ۱٦جریب ازاین ملك راجداکرده ودرنظردارد درآن برای خود قصری بسازد. تاکنون کسانی پیداشده اندکه حاضرندبرای ویلای سابق شمس پهلوی تامبلغ ۱۸ملیون دلاربپردازند.

* * *

داشتن کاخ و ثروت و جواهردرکشوری که بااصول سرمایه داری اداره می شود، جرم نیست. هیچکس نمی تواند به داشتن کاخ وجواهریك صاحب ثروت معترض باشد. شاهدخت شمس چون عضوخاندان سلطنت است مسلماً میراث فراوانی به اورسیده است. ثروت ملکه انگلستان ۷ میلیارد پوند است که همه ساله در روزنامه ها به آن اشاره می شود. دیناری هم مالیات نمیدهد ولی مطلب قابل اعتراض، مداخله درکارهای مملکتی ودریافت وام و اعتبار ازبانکهای کشور است که پس ازسقوط رژیم احمدحاتمی مدیرعامل

شهرورستا سفتهٔ شاهدخت شمس را به مبلغ پنج میلیون ریال منتشر ساخته و ضمن آن چنین توضیح داده است:

حسابرسی هائی که اخیراً انجام شد، تنها درسال قبل از پیروزی انقلاب، مبلغ یك میلیارد و هفتصد ملیون ریال عوامل رژیم گذشته به عناوین مختلف ازجمله به عنوان پیش پرداخت فروش میوه و اجناس دیگر ازشهرورستا گرفته وپس نداده اند. اسامی بعضی ازکسانیکه مدارك بدهی آنها، دراین سازمان موجوداست عبارتند: از ارتشبد نصیری - سپهبدفردوست - سپهبدهاشمی نژاد - جعفرقلی صدری - تیمسارمنصورپور - تیمسارمشاور - شمس پهلوی - حسین امیدوار و عده ای دیگر...

تغذیهٔ رایگان برای مدارس نیزدرسالهای گذشته وسیله ای بود که عده ای ازسودجویان بتوانند ازاین طریق مبالغ هنگفتی سوءاستفاده کنند.

مدارکی که به دست آمده نشان می دهد که چگونه این عوامل تغذیهٔ رایگان را برای خودبهانه برای استفاده های شخصی قرارداده اند. مثلاً موز برای تغذیه واردمی شدولی به بهانهٔ اینکه فاسدشده است آنرا دربازار آزاد باهمدستی باندخود می فروختند ومی نوشتندکه چون خطرفاسدشدن داشت آنرا کیلوئی پنج یاده ریال فروختیم.

این هم نمونه ای ازسفتهٔ شاهدخت شمس پهلوی

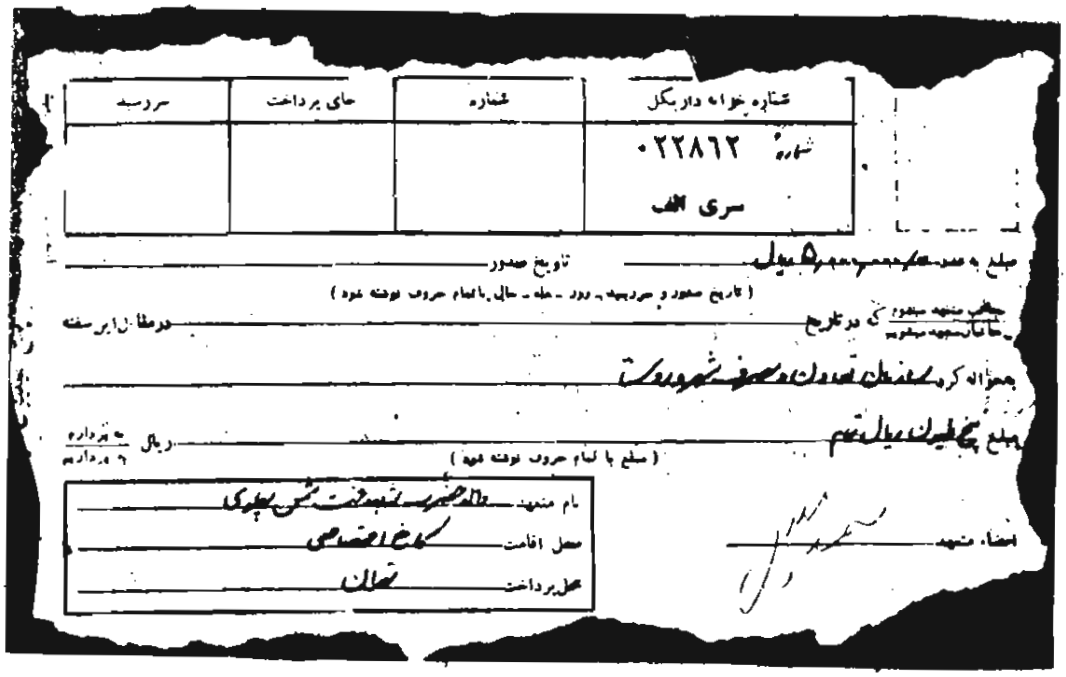

سررسید	جای پرداخت	شماره	شماره حواله دار بکل
			شماره ۰۲۲۸۶۲ سری الف

مبلغ به عدد ۵ میلیون ریال تاریخ صدور

(تاریخ صدور و سررسید - روز - ماه - سال با تمام حروف نوشته شود)

بحساب متعهد صدور که در تاریخ در مطالبه این سفته

بحواله کرده

مبلغ پنج میلیون ریال تمام ریال

(مبلغ با تمام حروف نوشته شود)

نام متعهد شاهدخت شمس پهلوی

محل اقامت کاخ اختصاصی

محل پرداخت تهران

امضاء متعهد

دراوج اقتدارشاه که درآمد نفت افزایش یافته بود ازهمه جای دنیا گروه گروه به ایران می آمدند تا به صُورمختلف، سهمی از آن درآمد ها نصیب شان شود.

برای تأمین نیازمندیهای مردم دستورات خریدفراوان به خارج از کشور داده می شد و سیل کالاها به بنادرایران سرازیرگردید. حتی گفته می شد که حدوددویست کشتی دربندرخرمشهر برای تخلیه کالا ایستاده اند که چون نوبت تخلیه آنها نمی رسید مبالغ هنگفتی بابت هزینهٔ تخلیه پرداخت می گردید. حدود دوهزارکامیون دربندرخرمشهر برای حمل کالاها آماده شده بودند که به علت نداشتن راننده، تعدادی راننده ازکره ای و پاکستانی و هندی استخدام گردیدند.

وضع کالاهادرخرمشهر و بندرعباس به صورتی بود که مقداری ازکالاها فاسد شد و مورد اعتراض قرار گرفت.

حمایت شدید نیکسون و کیسینجر ازشاه ایران وسیاست ایران موجب گردید که قدرت شاه به خصوص درمنطقهٔ خلیج فارس خیلی افزایش یابد. قرارداد ۱۵ میلیارد دلاری که بین ایران و آمریکا درزمان نیکسون امضاءشد، بزرگترین قراردادی بود که درآن زمان بین دوکشور منعقد گشته بود. نیکسون دستورداده بود که شاه هرگونه سلاحی را که تقاضا دارد، آمریکا باید به ایران بدهد. این دستورتازمانی که کارتر به کاخ سفیدرفت اجراء می شد. ولی کارترفروش سلاحهارا محدودساخت. نیکسون دستورداده بود که آمریکا ۱۶۰ هواپیمای اف ۱۶ را به مبلغ ۳/٤ میلیارددلاربه ایران بفروشد. بهای هرهواپیما حدود۲۱ میلیون دلاربود.

دراوج اقتدارشاه صحبت این بود که ایران باید به پای ژاپن درآسیا برسد. مخصوصاً هویدا درنطقهای خودکراراً اشاره می کرد و حتی می گفت: ظرف ۳۰ سال آینده سطح زندگی مردم ایران باید ازمردم ژاپن هم بالاتر برود. تولید فولاد ایران ازاروپا و روسیه زیادترخواهدشد.

شاه کراراً می گفت: تا آخر قرن بیستم ایران جزو پنج قدرت بزرگ دنیا خواهدشد. ایران به آلمان غربی خواهدرسید. وحتی درمواردی از اروپای غربی هم جلو خواهد افتاد. زیرا ملت ایران شایستگی و لیاقت آنرا دارد.

درآن روزها (سن موریتس) محل اقامت شاه برای اسکی مرکز دیدارسران مقامات کشورهای مختلف شده بود تا بادیدارشاه سهمی از درآمدنفت نصیب کشورآنها گردد.

درآن روزها تصمیم گیرنده شاه بود که وقتی موضوعی باشاه حل می شد، مقامات دولتی دنبالهٔ مذاکرات را گرفته و برنامه های اجرائی آن را آماده می کردند. حتی گاهی تصمیمات با مخالفت مطبوعات خارجی روبرومی شد. مثلاً دادن وام به انگلستان برای آب شهرلندن موجب گردید که بعضی ازروزنامه های انگلیسی بنویسند: کارضعف اقتصادی انگلستان به جائی رسیده که محتاج ایران گردیده است درحالی که ثروتمندان زیادی در انگلستان هستند که می توانند بیش از مبلغ وامی که ایران به انگلستان داده در اختیار بگذارند.

* * *

(ا ـ ع تافته) درمجلهٔ روزگارنو چنین می نویسد:

اگر عوامل سیاسی و اقتصادی راکناربگذاریم، مؤثرترین عامل سقوط رژیم سلطنت درایران فساد وسوءاستفاده در۲۰ سال آخرسلطنت شاه بود. دکتراحسان نراقی معتقداست که فساد دوران حکومت هویدا بزرگترین عامل بود وشاه خبرداشت ولی اهمیت نمی داد. در۷ سال آخرسلطنت شاه ٤۲۰۰ پروندهٔ سوءاستفاده دربازرسی شاهنشاهی و۷۲۰ پرونده دردفتر ویژه بود، غیرازپرونده های دیوان کیفر، خیلی از بستگان شاه و شهبانو مورداتهام بودند. دفتر ویژه فقط دربارهٔ والاحضرت اشرف به شاه گزارش نمی داد. شاه به شریف امامی وازهاری دستوراتی برای تعقیب متهمین داد ولی اجراء نشد. سرتیپ انصاری رئیس بازرسی ساواك که اعدام شد، می

گفت: ساواك درتهران ۶۰۰ تلفن راکنترل می کند و با ۲۰۰ دستگاه ضبط صوت مکالمات را ضبط می نماید. تعدادی ازمقامات مملکتی یك تلفن قرمز داشتند که مستقیماً باشاه صحبت می کردند. فردوست معتقدبود که این مکالمات هم توسط ساواك ضبط می گردد. دکتربختیار درنظرداشت بااستفاده ازاین پرونده هایك دادگاه ملی تشکیل داده و متهمین را محاکمه کند، به همین جهت همهٔ آنهاراممنوع الخروج کرده بود.

دکترحسن امامی (امام جمعهٔ تهران) که چهارشنبه ها باشاه نهارمی خورد، می گفت: شاه نسبت به دزدیها حساسیت ندارد ومعتقدبود که هرکس علیه او و تمامیت کشوراقدامی نکند و کمونیست هم نباشد باید دررفاه کامل درایران زندگی کند. دکتراحسان نراقی که پس ازانقلاب زندانی شده بود می گفت: علت آزادی من به خاطر گزارشات ساواك درپروندهٔ من بود. چندسال قبل باشاپورعبدالرضابه شمال می رفتیم، یکی ازمعاونین وزارتخانه ها هم دراتومبیل بود، به برادرشاه گفتم: چراخاندان سلطنت درمعاملات شریك هستند، این جریانات را به شاه بگوئید. گفت: نمی توانم بگویم. گفتم: ازقول من بگو. بازهم گفت: نمی توانم. معلوم شد مذاکرات، توسط ساواك روی نوارضبط شده و درپروندهٔ من هست. وقتی ازشمال برگشتیم، رئیس ساواك مرا خواست و گفت: این حرفها چیست که میزنی؟ گفتم اعتقاددارم جریان را به شاه گزارش دهید. عین همین مطالب را به شاه و شهبانو گفته ام. قاضی شرع که این مطالب رادرپرونده دید مرا تبرئه کرد. حالا یامعاون وزارتخانه ضبط صوت همراه داشته و یا دراتومبیل شاپور ضبط صوت گذاشته بودند که به هرصورت موجب آزادی من شد.

ماهنامهٔ روزگارنو چنین می نویسد:

ژنرال (ایوان پاسه پا) رئیس سابق اطلاعات کشورومانی که

درسال ۱۹۷۸ به آمریکا پناهنده شد، ضمن انتشارخاطرات خودچنین نوشته است:

ازجمله دستورات چائوشسکو به من این بود که ازطریق مأمور دست نشاندهٔ لیبیائی رومانی درلندن که مدیرعامل یك شرکت تجاری بود نمایندگی انحصار شرکت را درسراسر آمریکا دراختیار (بیلی کارتر) برادررئیس جمهور وقت آمریکا بگذارد تا به او پولی برسانیم. بعد به اوحالی کنیم که این ماهستیم که به او دستمزد می دهیم تابرای جلوگیری ازرسوائی آن دراختیار ما قرارگیرد که به آسانی بتوانیم اطلاعات لازم را دربارهٔ برادرش به دست بیاوریم.

چائوشسکو همچنین گفت: دریکی از سفرها به ایران متوجه برادرشاه ایران شدم وازوی خواستم که واسطهٔ فروش نفت ایران به رومانی و همچنین فروش کالاهای رومانی به ایران باشد. بدین ترتیب برادر شاه ایران دراختیارما قرارگرفت و ما هراطلاعی که می خواستیم وسیلهٔ او به دست می آوردیم. ازهمین طریق ما توانستیم امتیاز تأسیس و مونتاژ تراکتوررا درایران به دست آورده و ده درصد کمیسیون بدهیم. وقتی ما ازاین معامله سالی بیست میلیون دلار به دست می آوردیم، چه اشکالی داشت که دو میلیون دلارهم کمسیون می دادیم، با این طرز برادرشاه ایران سالانه مبالغی درآمدداشت که دریکی ازبانکهای سویس به حساب خود واریزمی کرد.

روزنامهٔ ارتباط چاپ لندن نیز دراین زمینه چنین نوشت:

درکنفرانس نفتی لندن که اخیراً تشکیل شده بود دکترمحمد یگانه وزیراسبق دارائی ایران و رئیس بانك مرکزی ضمن طرح این موضوع سرمیز ناهار به طورخصوصی گفت:

یکروز یکی ازچهره های معروف اقتصادی به من گفت: یکی از شاپورها برای انعقاد قراردادکارخانهٔ تراکتورسازی با رومانی خیلی فشار می آورد درحالی که تراکتورهای رومانی اصلاً تراکتورخوبی نیست. موضوع را بادکترعالیخانی وزیراقتصاد درمیان گذاشتم او به من گفت: برادرشاه چند باردربارهٔ قرارداد مزبور ازمن اطلاعاتی

خواسته ولی از ماجرا اطلاعی ندارم. ولی با اینهمه موضوع را به اعلیحضرت خواهم گفت.

ظاهراً وقتی دکترعالیخانی شاه را درجریان می گذارد شاه دچارتعجب شده بود و دستوررسیدگی می دهد که پس ازبررسی معلوم می شود سفارت رومانی هفتصدهزارتومان به شاپور داده که طبق دستورشاه پول هارا شاپور به سفیر رومانی پس می دهد.

قسمتی ازگزارش ساواك دربارهٔ سوء استفاده درشرکت مخابرات. شمارهٔ ۶۲۵۲۹ ـ مورخ ۵۷/۹/۱۳

درشرکت مخابرات قراردادی با شرکت بل آمریکائی بسته شد که تاسال ۱۳۵۶ حدود دومیلیون تلفن نیمه الکترونیك درتهران نصب خواهدشد و تا به حال میلیاردها ریال خرج پروژه شرکت بل شده و نتیجه این شد که هفتهٔ قبل تعداد۵۰۰ شماره تلفن نیمه الکترونیك را به کابل های سابق وصل کردند که هرچه تلاش کردند ارتباطی برقرارنشد. باید توجه شود که شرکت مخابرات با سی سال سابقه تابه حال ششصدهزارتلفن به مردم داده و از اول معلوم بود که نصب دومیلیون تلفن ازسال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ دامی است برای سوء استفاده که عوامل آمریکائی ازجمله دکتر تورزنی رئیس آنها میلیاردها دلار به مملکت خسارت زده بدون اینکه خدمتی انجام دهند.

گزارش دیگر به شمارهٔ ۶۰۶۶۷ خلاصه اش چنین است.

دراوایل سال ۱۳۵۶ به فرمان شاهنشاه درمورد افزایش تلفن های شهری و ایجاد تأسیسات رادار و مخابرات ارتش تحت نظارت مهندس اصفیاء اوامری صادر که برای نخست وزیر و ارتشبدطوفانیان ارسال شد وشرکت بل مأمور اجرای طرح گردید که به تدریج حدود۱۲۰۰ مهندس امریکائی باخانوادهٔ خود وارد ایران شدند. کلیه وسایل زندگی وحتی اتومبیل دراختیارآنها قرارگرفت و ماهیانه حدود ۲۰ میلیون دلار به این مهندسین پرداخت می گردید، درحالی که با۴۰ یا ۵۰ مهندس می توان طرح را اجراء کرد.

درشرکت مخابرات درسه سال اخیر حدود ۲۰۰ میلیارد ریال برای اجرای طرحهای عمرانی و توسعه هزینه شده و شرکت مخابرات نیزگزارشی نداده و باحذف سمت مهندس اصفیاء معلوم نیست چه مقامی برطرح مزبور نظارت دارد.

باتوجه به هزینه های مزبور و مبالغی که از مردم گرفته شده هزینه کردن ۲۰ میلیون دلار درماه برای حقوق آمریکائیها (۱۰ برابرحقوق ایرانیها) تولیدعدم رضایت شدیدنموده و با اینکه شرکت بل معروفترین کارخانهٔ سازنده وسایل مخابراتی است شرکتهای دیگری با مبلغ بسیارکمتر و تأمین هزینهٔ مهندسین و متخصصین وابسته به خود حاضرند درمدت معین طرحهارا اجراء کنند. ولی درانعقاد قراردادباشرکت بل اعمال نفوذسیاسی و حفظ منافع افراد فاسد ایرانی به کارگرفته شده است.

* * *

فردوست دربارهٔ فسادمالی دررژیم پهلوی، درخاطرات خود چنین می نویسد:

طی سالها حضور دردفتر ویژه وبازرسی شاهنشاهی، باهزاران مورداختلاس و ارتشاء درسطح مقامات عالیرتبهٔ کشور آشنا شدم. درزمان ۱۳ سالهٔ نخست وزیری هویدا، فساد گسترده ترشده بود. چون نمی خواست شاه و هیچکس را ازخودناراضی کند. ازسال ۱۳۵۰ تا۱۳۵۷ تنها ۳۷۵۰ پروندهٔ سوءاستفادهٔ کلان تشکیل شد که عموماً به دادگستری ارجاع گردید که پیشرفتی نداشت. یکی پروندهٔ استادیوم صدهزارنفری تهران بود. دیگری دربارهٔ کمبودسیمان، که معلوم شد مقاطعه کارانی نظیر اعلم آنرا احتکارکرده و یا دربازارآزاد به فروش می رفت. یك میلیون تن سیمان هم ازخارج واردبندربوشهر شد و بدون سرپوش ماند و دراثر بارندگی تبدیل به سنگ شد. همچنین دومیلیون تن گندم نیز دربوشهر فاسدگردید. دروزارت راه معاون وزارت راه قراردادی برای ۲۰ هزارکامیون تریلی به مبلغ سه میلیارد تومان باشرکت امریکائی

بست که دربیابانها زیرآفتاب ماند و ازبین رفت و پرونده به دادگستری ارجاع گردید.

موضوع دیگر قمارکلان چندنفر ازوزراء ومقامات بود که منجر به برکناری آنان گردید. همچنین اقدامات چندتن ازافسران ژاندارمری درگرفتن املاك مردم بود که مرتب به شاه گزارش می دادم.

موقعی که عضوکمیسیونی درسازمان برنامه به ریاست نخست وزیربودم، متوجه گردیدم که سازمان مزبور شش هزار پروژهٔ بالاتر ازیکصدمیلیون تومان تحت کنترل دارد و قسمت مهمی ازدرآمدهای نفتی به جیب شرکتهای خارجی می رود.

دربارهٔ ترافیك تهران سوء استفاده های عجیبی شده است. ازجمله طرح متروبود که بی نتیجه به نظر می رسید.

وقتی فرح همسرشاه شد مشیرومشار اولیلی ارجمندبود. هنگامیکه وی درپاریس درس می خواند تمایلات چپی و کمونیستی داشت و نزدیکترین دوست او لیلی ارجمند بود. با این طرزخانواده های دیبا وقطبی درکشور نفوذ پیداکردند. درسال ۵۰ یا ۵۱ شاه دستورداد که از دفتر فرح بازرسی شود. این دفتر حدود۶۰۰ کارمندداشت. هزینهٔ شخصی فرح باجواهرات و بذل و بخشش های اوحساب جداگانه داشت. ریخت و پاش خیلی زیادبود.

چهارنفر ازثروت شاه اطلاع دارند: شریف امامی - بهبهانیان - هوشنگ رام - طوفانیان که می توانند حدود ۹۰ درصد ثروت شاه را مشخص کنند. وقتی طوفانیان دستگیرشد اورا اززندان قصر به لویزان بردند که مدارك اسلحه درآنجا نگهداری می شد. ظاهراً طوفانیان درآنجا مدارك را به یك آمریکائی داده و ازکشور به اتفاق او خارج شده است. (روزنامهٔ کیهان درشماره ۵۸/۱۱/۲۹ نوشت، خلخالی گفت: امام گفته اند چون ارتشبد طوفانیان را گرفته اند و ازاسرارمالی کشورآگاه است اورا درجای امنی نگهداری کن... وقتی به زندان قصررفتم دیدم ورودطوفانیان را ثبت کرده اند. مسئول زندان گفت: خیالتان راحت باشد طوفانیان درجای امنی است و ۵

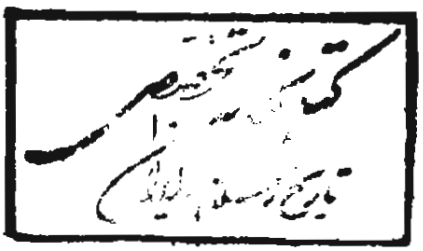

پاسدار مراقب اوهستند. من قانع نشدم و به داخل بندرفتم اما ازطوفانیان اثری نبود.)

درسال ۵۷ دردولت شریف امامی مشاورین خارجی شاه به او اطمینان دادند که اشکال اصلی درتوسعهٔ فسادمالی و سوءاستفاده های کلان است که سبب عدم رضایت مردم شده است. اگرچپاولگران سرشناس سریعاً تعقیب شوند وضع کشور استحکام قبلی خودرا خواهدیافت. شاه به من تلفن کرد که فوراً پرونده های بازرسی و دفترویژه به دادگستری فرستاده شود. گفتم: ازسال ۵۰ کلیه پرونده ها به دادگستری فرستاده شده است. گفتند: مجدداً بفرستید و تلفن را به نخست وزیردادند. شریف امامی گفت: اگرپرونده های سوءاستفاده سریعاً درداگستری رسیدگی شود و نتیجه به اطلاع عموم برسد خیلی ازگرفتاریها رفع خواهدشد، لذا هرچه پرونده دارید به دادگستری بفرستید. ظرف ۴۸ ساعت ۳۵۷۰ پرونده به دادگستری ارسال شد که موجب رضایت شاه گردید. ولی می دانستم دادگستری قادرنیست این همه پرونده رارسیدگی کند.

* * *

یکی ازمطالبی که مخالفین رژیم دربارهٔ آن به شدت انتقاد می کردند، صرف مقداری از پول های مملکت درخارج بود. ازآنجمله ساختن شهر (فرح) درسنگال و کمك به شهر (ونیز) که ازرفتن این شهرتاریخی ایتالیا به زیرآب جلوگیری شود. یا پرداخت مبلغی به عنوان وام برای کمك به تأمین آب شهرلندن که مخالفین می گفتند وقتی درکشور خود میلیونها مردمی داریم که مخصوصاً درروستاها احتیاجات فراوان دارند وحتی درجنوب شهرتهران عده ای ازفقر، درزاغه ها به سر می برند، دیگر این ولخرجیها برای چیست؟ این ایراد بسیار منطقی بود وچرا باید ما هزینهٔ تأسیس شهری را درسنگال بپردازیم؟ و به شهرونیز و یا آب لندن کمك کنیم؟. ملت ایران به خصوص طبقهٔ بی بضاعت بیش ازهرکس استحقاق استفاده ازاین اعتبارات را داشتند زیرا صاحبان حقیقی آن بودند.

درهمانوقت در روزنامه ها خواندم که نخست وزیر و رئیس شرکت ملی نفت و رئیس سازمان برنامه همراه شهبانو به سنگال رفته و طی مراسمی گفته شد که ساختن شهرفرح درسنگال دره مرحله صورت می گیرد. درمرحلهٔ نخست برای سکونت ده هزارنفر و تا مرحلهٔ پنجم برای سکونت دویست هزارنفر آماده می گردد که دارای فضای سبز ومراکز فرهنگی و کتابخانه وتالارنمایش بوده وکلیه تسهیلات شهری راخواهدداشت. البته قسمتی از اعتبارات ازکمکهای ایران پرداخت می شد. دراین سفر شهبانو نخستین سنگ بنای پالایشگاه ایران را درسنگال به زمین زدند که پرزیدنت سنگور چنین گفت: (شهبانوی ایران درمقام نیابت سلطنت یکی ازاستثنائی ترین شخصیت های ممتاز جهان هستند که زنان ودختران سنگالی باید ازروش ایشان پیروی کنند.)

البته نه تنها مخالفین وحتی طرفداران سلطنت هم می گفتند: اگر قراراست چنین شهری باکمك های ایران ساخته شود چرا درایران برای مردم ایران که صاحبان حقیقی این کشور هستند چنین شهری ساخته نشود؟ ایران چه تعهدی درمقابل سنگال داشت که می خواست درساختن چنین شهری کمك کند.

شاه درآبان ماه سال ۱۳۵٤ دربارهٔ کمك به کشورهای خارج چنین گفت:

مادرسال گذشته ۷ درصد درآمدناخالص خودرا درجهان توزیع کردیم. تمام این پول به کشورهای جهان سوم نرفته، به کشورهائی مانند فرانسه و انگلیس نیز وام دادیم. هند بیش از یك میلیارد دلار و مصر درهمین حدود و پاکستان مقداری... ترکیه بیش از یك میلیارد دلاراعتبار گرفته است. سودان و کشورهای آفریقائی هم کمکهائی گرفته اند. ما براثر افزایش هزینه ها دیگرنمی توانیم کاری که درگذشته کرده ایم انجام دهیم. زیرا مجتمع پتروشیمی ژاپن که قراربود یك میلیارددلارباشد حالا یك میلیارد و۷۰۰ میلیون دلار شده است. ما حقیقتاً پول طرحهای صنعتی را که می تواندکالا

تولید کند برنمی داریم جنگ افزار بخریم زیرا به کارگرفتن صنایع پیشرفته درکشوری که آسان به زانو درآید چیست؟ وقتی ضروری باشد بایدتسلیحات لازم را تهیه کرد.

رابت گراهام دراین باره چنین می نویسد: شاه ایران درسال ۱۳۵۳ تصمیم گرفت برنامه های کمك و سرمایه گذاری ایران را درخارج توسعه دهد. درسال ۱۳۵۳ مبلغ دومیلیارد و۳۸۰ میلیون دلار صرف قرض به خارج و کمکهای بلاعوض و سرمایه گذاران خارجی شد. ازاین مبلغ ۸۷ میلیون دلار به صندوق بین الملل وبانك جهانی و۲۸۳ میلیون دلاروام ساده به گروهی ازکشورهای درحال توسعه داده شد. درعین حال ۷۲۸ میلیون دلار یا به صورت وام و یا به صورت سپرده به کشورهای انگلستان و دانمارك و فرانسه داده شد و۱۳۶ میلیون دلارهم سرمایه گذاری به عمل آمد. باوجود این، ایران درپایان سال ۱۳۵۳ حدود ۵ میلیارد دلاراضافه درآمد در ترازمالی خودداشت.

درمورد وام یك میلیارد و دویست میلیون دلاری به انگلستان درسه قسط بابهرهٔ روز موافقت شد. اولین قسط درچهارصدمیلیون دلاربه شورای ملی آب انگلستان پرداخت شد. قسط دوم در۲۰۰ میلیون دلارپرداخت ولی درقسط سوم ایران دچاراشکال مالی شد و مقررگردید ایران بابت همان دوقسط پرداختی ازانگلستان اسلحه بخرد. با افزایش درآمدنفت، بسیاری ازمقامات شرکتهای آمریکائی و اروپائی، شاه ایران را احاطه کرده و سهام و تکنولوژی خودرا عرضه می کردند. ازآنجمله شرکتهای آمریکائی جنرال الکتریك - گرومن - یونیون کاربایـد - پان آمریکن بودند که مذاکرات بجائی نرسید ولی ایران ۲۵ درصد سهام کروپ را خرید و ۳۰۰ میلیون مارك برای سهام (هرتن ورك) عمده ترین بخش ورشکستهٔ گروه صنعتی کروپ پرداخت شد و باپرداخت ۲۵۰ میلیون مارك دیگر قسمتی ازسهام دوشرکت وابسته به کروپ دربرزیل، خریداری شد.

همچنین درسال ۱۳۵۵ باپرداخت ۵۵۰ میلیون مارك حدود ۲۵ درصد ازسهام کروپ خریداری گردید.

موافقتهای اصلی شاه با وزیر دارائی اش انجام می شد و دررابطه بادفتر سرمایه گذاری درواشنگتن توسط سیروس انصاری صورت می گرفت. شرکتهائی که برای ایران بهترین فایده را داشت شرکتهای نفتی بودند. سرمایه گذاری درپالایشگاههای نفتی آفریقای جنوبی - مدرس درهند - کرهٔ جنوبی - خرید سهام نفتی درانگلستان که ۷۰۰ هزارسهم خریداری شده بود وسرمایه گذاری برای دسترسی به مواد خام عاقلانه بود. مثل ۶۳۰ میلیون دلار سرمایه گذاری درتوسعهٔ معادن سنگ آهن هند، که برای ذوب آهن ایران لازم بود ولی سرمایه گذاری در صنایع نساجی و سیمان پاکستان و یا کود شیمیائی درمصر ازنظرسیاست خارجی توصیه می شد. درموردکشاورزی اقداماتی شد. ایران گندم را ازخارج به دوبرابر قیمت داخلی می خرید. درحالی که اگربه همان قیمت اززارعین داخلی می خرید سودمندتر بود. تأسیس شرکتهای کشت و صنعت مفید بود ولی عملاً دچار اشکال گردید. ازمجموع پروژهٔ اجرائی درخوزستان سه تای آن زیانی برابره میلیون دلاربه بارآورد که بانك توسعه کشاورزی مجبورشد مدیریت این سه شرکت را که دوتای آن ورشکسته بود به عهده بگیرد. شرکت (ایران کالیفرنیا) درسال ۱۹۷۵ بیش از صدمیلیون ریال زیان داشت. شرکت (شلکوت) تا اواسط ۱۹۷۶ حدود ۳ تا ٤ میلیون ریال زیان داشت و شرکت (ایران وآمریکا) با٤٦٠ میلیون ریال ازطرف بانك توسعهٔ کشاورزی دومرتبه جان گرفت. ازنظرکشاورزی این برنامه ها باشکست کامل همراه نبود ولی ازنظر مالی وسازمانی مصیبت باربود و نمی توانست نمونهٔ قابل اتکائی برای برنامهٔ ششم باشد.

* * *

مهندس فرخ نجم آبادی وزیرصنایع درسال ۱۳۵۵ درکنفرانس (اسکاپ) وابسته به سازمان ملل گفت: ایران با توجه به

مسئولیتهای جدید خود درجامعهٔ ملل منابع مالی خودرا درجهت توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی کشورهای درحال توسعه و افزایش نقدینگی بین المللی به کارانداخته و طی سه سال گذشته مجموع تعهدات مالی دوجانبه و چند جانبهٔ ایران به بیش از ۱۱ میلیارددلار بالغ شد و به علاوه ایران برای کمك به کشورهای درحال توسعه پیشنهاد کرده صندوق (اوپك) تشکیل شود.

* * *

پس ازسقوط رژیم که مقامات جمهوری اسلامی برای تصرف اموال شاه و دولت ومقامات رژیم سابق و طبقات دیگر مردم دست به اقداماتی زده و به خصوص به تعقیب و استرداد وجوه پرداختی ایران درخارج مشغول شدند، موضوع درمجلس شورای اسلامی مطرح شد. زواره ای نامی ازحسین نمازی وزیردارائی وقت دربارهٔ ۵ میلیون دلاری که دراختیار سیروس انصاری بود سئوال می کند که درپاسخ چنین می گوید:

شرکتی به نام (گلوبال نیکل) با توجه به تصویبنامهٔ مورخ ۵٤/۷/۲۸ تأسیس شد که مرکزآن درایالت مریلند آمریکابود. سرمایهٔ شرکت پنج میلیون دلاربود که ازطریق دریافت و پرداخت وام ومعاملات سهام و اوراق بهاداربه فعالیت بپردازد. چون هیچ گزارشی ازکاراین شرکت نرسیده بود بعد از انقلاب در۵۷/۱۲/۲۰ به سیروس انصاری ابلاغ می شود که درشرکت سمتی ندارد ومکاتباتی هم درموردانحلال شرکت صورت می گیرد. مشارالیه این مبلغ را که متعلق به دولت ایران بوده به حساب خود واریز می کند. درنتیجه علیه سیروس انصاری اقامهٔ دعوی می شود و در۱۸ مهرماه۱۳٦۰ به کریم مکری وکیل دادگستری مأموریت داده می شود که اقدامات حقوقی را انجام دهد. سیروس انصاری هم دعوی متقابلی علیه دولت جمهوری اسلامی حدود ۳۲ میلیون دلار می کند. سپس پیشنهاد می شود که این پیشنهادات متقابل ازطریق مذاکره حل شود. دولت جمهوری اسلامی پیشنهاد می کند که

ادعای انصاری واهی است و اگره میلیون دلار وخسارت تأخیرش را بدهد ازشکایت خود صرفنظر می کند. دراین مورد وکیل آمریکائی او به نام (شك) وارد اقدام می شود و متن تلکسی را به این صورت تهیه می کند که سیروس انصاری حاضراست اصل پول و۸۰۰ هزاردلار هم بابت خسارت بپردازد مشروط براینکه سیروس انصاری و تمام منسوبین او از کلیهٔ دعاوی ممکن تبرئه شده و قرارداد به صورت محرمانه بماند ودولت به تمام سفارتخانه ها و وابستگان خوداعلام کند که کلیه دعاوی علیه سیروس انصاری به نحو احسن فیصله یافته و دیگر مسئله ای وجود ندارد. ما مسئله محرمانه بودن تلکس را نپذیرفتیم و پیشنهادکردیم باید نحوهٔ فرستادن پول به ایران مشخص شود. درتاریخ ٤ بهمن ٦١ نورائی طی تلکسی با خوشحالی اعلام می کند که سبزعلیان موافقتنامه را امضاء می کند بدون اینکه کوچکترین اختیاری ازطرف وزارت دارائی و سازمان سرمایه گزاری داشته باشد. این موافقتنامه موردقبول مانیست. دراین رابطه نورائی اخراج می گردد (نورائی و سبزعلیان نمایندگان جمهوری اسلامی بوده اند که معلوم نیست الآن کجاهستند.)

* * *

یکباردیگر هم در۱۸ تیرماه ۱۳۵۸ دولت جمهوری اسلامی چنین اعلام کرد:

دررژیم سابق مبلغ ۷ میلیون و ٦١٨ هزارو ۹۵۰ دلاردراختیار سیروس انصاری گذارده شد تاسهام کروپ راخریداری کند. همچنین درسال ۵۷ سازمان سرمایه گذاری مبلغ ۱۳ میلیون و ۹۹٦هزارریال بابت خدمات به ایشان پرداخت نمود. به علاوه مبلغ ۱۷۰ هزارمارك ازشرکتهای مربوطه گرفته است. همچنین دولت ایران قبلاً ۲۲۲ میلیون مارك بابت سهام کروپ سرمایه داده بود که درسال اول ۵ میلیون سودبرده است.

همچنین شرکتی به اتفاق کروپ دربرزیل تأسیس نموده که سرمایه گذاری ایران ۱۹٤ میلیون مارك بوده است که دردوسال و نیم

۷ میلیون مارك سودداشته و نیز درسال ۱۹۷۵ مبلغ ۲۹۲ میلیون مارك درشرکت (دویچ بانك) سرمایه گذاری کرده که سود آن ۲۱ میلیون مارك بوده است.

یکبار هم رادیو آلمان دربخش فارسی خودخبر داد که میزان فروش کمپانی کروپ که ۳۰ درصدازسهام آن متعلق به ایران است از۵۷ میلیون مارك به ۱۵۵ میلیون افزایش یافته و سه برابر شده است.

***

روزنامه (هرالدتریبون) نوشت: بانو(ماریاجاویتز) همسرسناتور (یعقوب جاویتز) سناتورامریکائی قراردادی باشرکت هواپیمائی ملی ایران بست تا حقوقی دریافت کند. یك فقره حقوق دریافتی او ۶۷ هزارو پانصد دلاربود. همچنین درشرکتی که او صاحب سهم بود قراردادی به مبلغ ۵۰۷ هزار دلاربا ایران منعقدساخت.

* * *

مجلهٔ (۸ روزدرلندن) نوشت: مخارج تأسیسات کیش توسط یك مؤسسهٔ فرانسوی ۷۶ میلیون دلاربرآوردشده بود درحالی که ۲۲۶ ملیون دلار برای کل تأسیسات آن تصویب شده است.

* * *

درفروردین سال۵۳ یك چك یکصدهزاردلاری ازطرف شهبانوی ایران توسط سفیرایران درحبشه دراختیارهیلاسلاسی امپراطور آنکشور گذاشته شد که به مصرف قحطی زدگان برسد.

* * *

درگاهنامهٔ شاهنشاهی چنین نوشته شده است:

در۳۱ تیرماه ۱۳۵۳ اعلام شد که یادداشت تفاهمی بین دولت ایران و دولت انگلستان درتهران به امضاء رسید که دولت ایران وامی به مبلغ ۱۲۰۰ میلیون دلار دراختیارمؤسسات دولتی انگلستان قرار می دهد.

روزاول شهریور۵۳ سفیرایران درآمریکا عطیهٔ شاه را به مبلغ یك میلیون دلار برای تأسیس موقوفه ای به منظور تحقیقات علمی

دررشته های مهندسی درزمینهٔ مخازن نفتی ایران به رئیس دانشگاه کالیفرنیای جنوبی تسلیم کرد.

روز ۱۰ شهریور ٥٤ به فرمان شاه چکی به مبلغ یکصدهزاردلار به منظورمشارکت درفعالیت های خبری به خبرگزاری اسلامی اهدا شد.

روز٦ اردیبهشت ٥٥ موافقت نامهٔ اعطای وام ٤٠ میلیون دلاری به (سنگال)، دروزارت دارائی ایران به امضا رسید.

❁ ❁ ❁

دکترمنوچهرآزموده، مدیر عامل سابق شرکت معاملات خارجی به نویسنده کتاب گفت: دردومین دفعهٔ انتخابات هندوستان برای انتخاب خانم گاندی، یك شرکت هندی دررابطه با سرشاپور ریپورتر مبلغ ۱٥۰ میلیون دلار ازایران وام گرفت و قسمتی از این وجوه را درانتخابات خرج کرد. وقتی خانم گاندی درانتخابات توفیق حاصل کرد، شرکت مزبور به تدریج قروض خودرامسترد داشت. ازپرداخت این وجه، فقط تعداد کمی ازمقامات ایرانی که دست اندرکار تأمین وجوه مزبور بودند، آگاهی داشته اند.

❁ ❁ ❁

سیدجلال مدنی دربارهٔ (فسادمالی) چنین می نویسد:

اوج فسادمالی دردورهٔ هویداست که آمار و ارقام نشان می دهد باوامهای پرداخت شده، با کمك های بلاعوض، سرمایه گذاریهای زیان آور، بادریافت وامهای غیرضروری، بابهره های سنگین، میلیاردها دلارخسارت واردشده است. این وامها به چند دسته تقسیم می شد:

۱ ـ دستهٔ اول وامهائیکه از خارجیها برای پوشش کسر بودجه دریافت می شد که تاپایان سال٥٧ حجم این وامها برابر با۲۸۸ میلیاردریال گردیده است.

۲ ـ دستهٔ دوم وامهائیکه ازبانکهای چندملیتی دریافت گردیده و تاپایان آذر٥٧ برابر ٤٦٤ میلیارد ریال (٦/٦ میلیارددلار) بوده که

ازمحل عایدات شرکتهای وام گیرنده بازپرداخت می شده است.

۳ ـ وامهائیکه مؤسسات دولتی با تأیید وزارت دارائی گرفتند و جمع آن ۱۳٤ میلیاردریال (معادل ۱/۹ میلیارد دلار) بود.

٤ ـ وامهای وزارت جنگ که ۱۳٦ میلیاردریال (معادل ۱/۸ میلیارد دلار) بود که جهت خریدهای نظامی ازآمریکا و انگلستان و اسرائیل گرفته شده بود.

درمقابل این وامهای دریافتی، ایران معادل ۵۷۰ میلیارد ریال وام داده و ۱٤ میلیارد ریال کمك گرفته و ٦۰ میلیارد ریال کمکهای بلاعوض غیرازسهم تعهدشده درصندوق اوپك و صندوق بین المللی توسعهٔ کشاورزی مبلغ ٦/۷ میلیارد ریال به کشورهای خارجی پرداخته است. مبلغ ٦۳/٤ میلیارد (معادل ۹۰۲/۷ میلیون دلار) جهت خریدسهام شرکتهای خارجی تعهدنموده که قسمت اعظم آن، به سهام کروپ آلمانی اختصاص داشته است.

نکتهٔ مهم اینکه، وجوهی که درایران دریافت می داشته بابهرهٔ زیاد، و وجوهی که وام می داده بابهرهٔ کم بوده است.

دربارهٔ ریخت و پاشها چنین یادآور می گردد:

به فرمان شاه مقررشد، آپارتمان بانواسکندر میرزادرلندن خریداری شود که مبلغ آنهم به تصویب هیئت دولت رسید که۱٤۰ هزارپوند خریداری گردید. مبلغ ۹۵ هزارلیره به کالج سنت آنتونی درانگلستان و یك میلیون دلار به دانشگاه جرج واشنگتن هدیه شده است. طبق گزارش صباغیان بدهی خاندان پهلوی هنگام سقوط رژیم ۲۱٫۷۰۷٫۸۹۱٫۲۹۳ ریال بوده است.

شهبانو به منظور جمع آوری اعانه برای مبارزه با سرطان درشب نشینی هتل والدرف آستوریا نیویورك یك تخته قالی به مبلغ ٤٫۸۰۰٫۰۰۰ ریال و ۲۰ هزاردلار نقد کمك نموده اند.

مبالغی هم برای هزینهٔ تعمیر کاخ ولیعهد و خرید کاردو چنگال و تعمیرات و غیره پرداخت شده است.

❁ ❁ ❁

انتشار مطالبِ مزبور صرفاً برای این است که حقایق روشن شود. صحت واصالت همهٔ نوشته ها روشن نیست و چون افرادی که نامشان برده شده هیچگاه توضیحی نداده اند این قبیل گفته ها و نوشته ها درپردهٔ استتار باقی مانده است. ولی به هرصورت همهٔ کسانی که درآن ایام سِمتهائی داشته اند مسئول هستند. نباید حال که شاه نیست، همهٔ کارها ومسئولیت هارا به عهده شاه گذاشت. شاه و نخست وزیر و وزرای مربوط و مقامات مختلف هریك درسهم خود مسئول هستند. ای کاش اسناد و مدارك اصیل دردسترس گذارده می شد تا بهتر روشن شود چه کسانی دست شان به فساد آلوده بوده و چه افرادی درماجراها دخالت نداشته اند تا ملت ایران بهتر بتواند به داوری بنشیند.

نویسنده باانتشار قسمتی ازمطالب منتشره خواستارآن است که مطلعین توضیحی بدهند که واقعیت ها روشن شود. انتشار این نوشته ها حاکی از اصالت و صحت یا تأیید آن نیست. زیرا تقریباً نوشته ها بعضی، به نقل ازمطبوعات خارجی است که بارژیم شاه نظر موافقتی نداشته اند و یا کسانی آنرا منتشر ساخته اند، نظیر خیبرخان که به علل گوناگون بارژیم درافتاده و قصدداشته اند که به شاه صدمه بزنند بعدها خیبرخان درآمریکا مورد تعقیب قرارگرفت.

هرگونه اطلاعی درموارد یادشده برسد، منتشر خواهدشد تا مورخین، هنگام بررسی تاریخ معاصر ایران، اسناد و مدارك و نوشته هارا دقیقاً بررسی کنند که صحت و سقم شایعات و انتشارات روشن گردد.

سیل متقاضیان به سوی ایران:

وقتی درآمد نفتی ایران افزایش یافت از همه کشورهای جهان از شرق و غرب برای انعقاد قرارداد به ایران آمدند و روزنامه های خارجی با چاپ این کاریکاتور می خواهند بگویند همه برای دیدار شاه ایران درصف ایستاده اند.

ارتشبد فردوست و نصرت‌الله معینیان (گزارش تلویزیونی بازرسی شاهنشاهی)

ثروت خاندان پهلوی

دربارهٔ ثروت خاندان پهلوی درخارج ازکشور، ارقام نجومی انتشار یافته و مقامات جمهوری اسلامی صحبت از ۵۶ یا ۳۶ میلیارد دلار کرده اند. ولی مطلعین ارقام را خیلی اغراق آمیز می دانند و تاکنون هم هیچگونه اطلاعیهٔ رسمی انتشارنیافته و هیچگونه توضیحی هم داده نشده. به همین جهت درپردهٔ ابهام باقی مانده است.

اختلافاتی هم که درسالهای اخیر بین اعضای خاندان پهلوی و کارکنان آنها روی داده نتوانسته روشنگر آن باشد که حدود ثروت خاندان پهلوی درخارج ازکشورچقدراست؟

باوجود شایعات فراوان، حتی وضع مالی بعضی ازاعضای خاندان پهلوی درخارج ازکشورخوب نبوده و نیست که نمونهٔ آن شاپور احمدرضابود که درفرانسه درگذشت و ثروتی هم ازاو به جای نمانده و فرزندانش وضع رضایت بخشی ندارند. یا شهناز پهلوی که وضع مالی خوبی ندارد وحتی انتشار دارد که درمنتروسویس باکمك مالی شوهرسابقش اردشیر زاهدی زندگی می کند. مبلغی هم که به او ارث رسیده بود، توسط گروهی متظاهر به اسلام درآمریکا نفله شد. حتی رضا پهلوی (رضاشاه دوم) هم دردادگاهی درآمریکا گفته وضع مالی خوبی ندارد و باکمك شهبانو فرح و خانواده اش زندگی می کند.

جای تعجب است که ازیکسو صحبت از میلیاردها دلارثروت

است وضمناًبرخی ازاعضای این خاندان وضع مالی درخشانی ندارند.

نویسندهٔ کتاب که ازسالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ تا آخرین روزهای سقوط رژیم، شاهد کارهابودم می دیدم که شاه به راستی سعی دارد ازاموال به ارث رسیدهٔ خود بذل و بخشش کند. کراراً به عنوان روزنامه نگار درمراسم تقسیم اسناد مالکیت درکاخ مرمر شرکت می کردم که شاه اوراق مالکیت را دسته دسته به زارعین می داد. آن وقت علم سرپرستی این سازمان را به عهده داشت. حتی دریکی از این مراسم شنیدم که علم طی نطقی چنین گفت: (به عرض همایونی رساندم که البته جسارت سئوال ازپیشگاه شاهنشاه را نمی کنم. ولی آیا شاهنشاه بابخشش تمام ثروت شخصی خویش فکر زندگی خودشان را هم فرموده اند؟)

کراراً می دیدم شاه می گفت: (سلطنت برملت فقیرافتخارندارد). درسفر به یوگوسلاوی شاهدبودم که وقتی واردجزیرهٔ (بریونی) شدیم و مارشال تیتو قصربزرگی را به شاه نشان داد که برای اقامت شاه درنظر گرفته شده بود و شاه وارد آنجاشد و مارشال تیتو ساختمان را ترك گفت، شاه به همراهان گفت: (معنی کمونیستی را هم فهمیدیم؟) درهمانجا دکترایادی به شاه گفت: (اعلیحضرت یاد بگیرید. وقتی می خواهند برای تان قصر بسازند می گوئید این ملت فقیراست و احتیاجی نیست. کمونیستها هم درقصر زندگی می کنند. مملکت داری خرج دارد.) پس از رفتن شاه ایادی مخصوصاً به روزنامه نگاران می گفت: (این شاه اصلاً اهل تجمل و ثروت نیست. اگر ملکه فرح مراقب نبود حتی به اتاق خواب و اتاق کارخود هم اهمیت نمی دادند. به هیچگونه لوازم تجملی اعتنائی ندارند. چه خوب شد وضع رئیس یك مملکت کمونیستی را دیدند شاید قدری به زندگی شخصی خود که شاه مملکت هستند اهمیت بدهند.)

وقتی شاه درپاناما بود و روزهای بسیارسختی را می گذرانید، رژیم جمهوری اسلامی سعی داشت به هرقیمتی است شاه را به

ایران برگرداند و قطب زاده که بعداً به جوخهٔ اعدام سپرده شد باپرداخت پولهای گزاف به وکلای دادگستری و مقامات مختلف جهانی دراجرای این نقشه می کوشید. دولت پاناما ازدولت جمهوری اسلامی اسناد و مدارك استرداد شاه را خواست که پس از سروصدای فراوان ادعاهای دولت جمهوری اسلامی چنین اعلام شد:

۱ ـ میلیونها دلاربرای تعمیرکاخ و خرید اثاثیه درسال ۱۹۷۵.

۲ ـ یك میلیون دلار برای خرید لابراتوار و زمین ورزش ولیعهد.

۳ ـ درماههای جون و جولای ۱۹۷٤ یك میلیون دلار برای خریدجواهر و ۱۷ کیلوطلا.

٤ ـ هشتادقطعه کلکسیون (که برای هدایا استفاده شد).

۵ ـ پیش پرداخت ۵ میلیون دلار برای خرید هواپیمای بوئینك ۷۲۷ از حساب هواپیمائی کشوری.

٦ ـ پنجاه هزاردلار برای کمك به پادشاه افغانستان و پادشاه یونان ازسال ۱۹۷۳ تا۱۹۷۸ که همه ساله این پول پرداخت شده و مبلغی هم برای خرج نوهٔ پادشاه سابق اتیوپی داده شده است.

۷ ـ بیست و سه برگ چك به مبلغ ۱٫۸۸۰٫۷۷۵ دلار ازسال ۱۹۵۰ تا ۱۹٦۰ از بانکملی ایران به بانکهای خارج انتقال داده شده است.

۸ ـ دستورساختن کاخ برای فرحناز و علیرضا فرزندان خود داده است.

❁ ❁ ❁

دربارهٔ رقم ۵٦ میلیارددلار که مقامات جمهوری اسلامی مدعی بودند شاه و خاندان پهلوی درخارج دارند، نتوانستند اسنادی ارائه دهند ولی روزنامهٔ تایمز لندن نوشت که یکی ازدادگاههای نیویورك ادعای خمینی رادر بارهٔ استرداد ۵٦ میلیارد دلار دارائی شاه و خاندانش ردکرد وگفت اولاًنیویورك ازنظرحقوقی و روابط بین المللی محل صحیحی دربارهٔ قضاوت راجع به اختلافات داخلی ایران

ازهرنوع نیست و ثانیاً برای این ادعا هیچ مدرکی وجودندارد. این ادعا به این علت دردادگاههای نیویورك مطرح شده بود که بعضی از افرادخاندان پهلوی درآنجا زندگی می کنند و دیگراینکه ساختمان بزرگ بنیاد پهلوی درآن بناشده است . دادگاه گفت: جمهوری اسلامی علیه شاه و خاندانش ادعاهائی دارد که صرفاً مربوط به امور داخلی ایران می باشد و این دادگاه صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد.

* * *

وقتی شاه ازایران خارج شد، مطبوعات دربارهٔ دارائی خاندان پهلوی خیلی مطالب نوشتند. ازجمله دکترمبشری وزیردادگستری دولت بازرگان چنین گفت:

دولت انقلابی درنظردارد کلیه اقدامات رابرای بازگشت ثروت ملی که به خارج منتقل شده به عمل آورد. شاه تاچندماه قبل از سقوط خود ۱۵ میلیارد دلار به خارج فرستاد. اشرف پهلوی و عده ای هریك حدود سه میلیارد دلار که جمعاً معادل ۲۱ میلیارددلار می گردد. مقامات سویس گفته اند اگردولت انقلابی بخواهددارائی شاه را پس بگیرد بسیارطول خواهدکشید و بانکها دراجرای آن تردید دارند چون مسئله جنبهٔ سیاسی دارد و بین ایران و سویس دراین زمینه قراردادی وجودندارد.

درهمان وقت مطبوعات سویس این شایعات را تکذیب کرده و نوشتند درتمام بانکهای سویس، جمع پول ایرانیها ۶۵۰ میلیون دلاراست. درجریانات اخیر نه تنها پول قابل توجهی به سویس منتقل نشده، حتی مبلغی هم کم شده است.

این گفتهٔ مبشری که ظرف چندسال ۲۱ میلیارد دلارازایران به نام اشخاص ارز ازمملکت خارج شده به کلی اغراق آمیزمی باشد و باتوانائی مملکت تطبیق نمی کند. با توجه به کلیه درآمدهای ارزی کشور چنین امکانی وجود ندارد. چنانکه به دنبال اوهم صباغیان معاون نخست وزیر گفت: خاندان پهلوی ۲۱ میلیارد ریال به بانکها

بدهی دارند ولی توضیح نداد که این بدهیها ازچه بابت است و املاك و اموالی که از آنها باقیمانده چقدرقیمت دارد وچه مبلغ ازاین بدهی فرضی صرف توسعهٔ منابع تولیدی و کشاورزی و خانه سازی شده است؟ چون مسابقه ای بین مقامات بود هرچه می خواستند می گفتند و دراین بین واقعیت ها روشن نگردید. حتی علیرضا نوبری رئیس بانك مرکزی گفت: شاه مخلوع ۵۶ میلیارد دلار ثروت ایران را برده و آمریکا حق ایران را پذیرفته که به تمام امکانات حقوقی و قضائی بین المللی متوسل شویم.

(پل دویر) که ازجانب ایران وکالت دارد گفت: استرداد ۵۶ میلیارد دلار دارائی شاه به احتمال زیاد ۵ سال طول می کشد. اوگفت: آمریکا حق ایران را به رسمیت شناخته و قوانین آمریکا هیچ مانعی ندارد و رئیس جمهور آمریکاهم درضمن سه شرط استرداد گروگانها قبول کرده که آمریکا هیچ مانعی دراین راه ایجادنکند.

* * *

مجلهٔ امیدایران ثروت خاندان پهلوی را چنین نوشت: غیراز ۱۸ میلیارد دلاری که شاه ازایران خارج کرده، هریك از افرادخاندان سلطنت چندمیلیون دلاربرده اند که تنها سهم اشرف سه میلیارد دلاربوده است. شاه درسن موریتس ویلای (سوورینا) را دارد که دربهترین منطقهٔ اسکی وورزشهای زمستانی قراردارد. درآمریکا شاه وخانواده اش دوهزارهکتار باغ و جنگل درایالت کلورادو دارند که حتی باند فرود هلیکوپتردارد. مادرشاه و شمس پهلوی در(بورلی هیلز) لوس آنجلس باغی دارند که خیلی وسیع است، درمنطقه (بلر) لوس آنجلس مساحت کاخ شاه ۲۰ هکتارمی باشد. اشرف در (ژوان لوپن) درجنوب فرانسه دارای کاخ و پارك عظیمی است که پس از سوء قصد تا مدتی ازاین خانه چشم پوشید. خانوادهٔ پهلوی در (آکاپولکو) مکزیك و (پارك آوینیو) که هردو از مناطق گران قیمت جهان است چندین پارك و آپارتمان دارند. شاه درانگلیس پارك

مشجر ۱٦٦ هکتاری دارد که در (ساری) واقع شده و این غیراز مزرعه ۲۰۰ هکتاری انجمن سلطنتی اسب می باشد. سایر افراد خاندان پهلوی درانگلستان و فرانسه و سویس و آمریکا خانه و آپارتمانهای متعددی دارند.

❁ ❁ ❁

بنی صدردرخاطراتش می نویسد:

بعدازانقلاب هنگامی که من وزیردارائی بودم طی نامه ای ازطریق وزارت امورخارجه ازکارتر رئیس جمهورآمریکا خواستم ثروت شاه را به مبلغ ۱۱ میلیاردو ۷۲۳ ملیون دلار مسدودنماید. ولی کارتر به پیشنهادمن توجهی نکرد. ***

دربارهٔ استردادا‌موال خاندان پهلوی یونایتدپرس ازبرن چنین گزارش داد: دولت سویس مسدود کردن حسابهای بانکی خاندان پهلوی را ردکرد ولی گفت: دولت ایران می تواند به دادگاههای سویس شکایت کند. بانکملی سویس تاپایان سال ۱۹۷۸ کل سپردهٔ ایرانیان درسویس را یك میلیاردو ۱۷۰ میلیون دلاراعلام کرد. ولی گفت از میزان سرمایه گذاریهای ایرانیها درسویس اطلاعی ندارد. همچنین قوانین سویس اجازه نمی دهد که هیچکس از موجودیهای مشتریان مطلع گردد. تنها آن قسمت از پولهائی که ازایران رسیده مشخص است. سخنگوی دولت سویس گفت: تحویل پول شاه ایران و خانواده اش به دولت جدید ایران مستلزم تغییر قوانین سویس است که دولت چنین نیازی را احساس نمی کند. دولت ایران باید ثابت کند پولهای رئیس دولتی که سرنگون شده از اموال دزدی بوده و این امر احتیاج به اسناد و مدارك صحیح دارد. ناظرین آگاه معتقدند که دولت ایران شانس استرداد این وجوه را ندارد و مقامات سویس حاضرنشدند دست به اقدامات استثنائی زده مانع خروج پولها از سویس بشوند.

بنا براین قسمت اعظم این پولها ازسویس خارج شده است.

❁ ❁ ❁

درهمان وقت روزنامهٔ اطلاعات نوشت که شاه ایران به (باربارا والترز) خبرنگارمعروف آمریکائی که ازجمله دوستان نزدیك او به شمار می رفت گفته است: که (ثروت او درخارج بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون دلارمی باشد).

***

روزنامهٔ دیلی تلگراف چنین نوشت: سرمایه هائی که شاه و خانواده اش و ثروتمندان ایرانی به امریکا منتقل ساخته اند جمعاً ۹۹۰ میلیون پوند می باشد. شاه قسمتی ازسرمایه گذاریها را شخصاً اداره می کند و قسمتی توسط بنیادپهلوی اداره می شوند. ارزش ساختمان بنیاد پهلوی درنیویورك ۴۵ میلیون پوند برآورد گردیده است. شمس پهلوی کاخ خودرا در (بورلی هیلز) به مبلغ نهصدو نود هزار پوند خریده است. خاندان پهلوی درنقاط مختلف کاخ و مزرعه دارند.

* * *

ماهنامهٔ روزگارنو می نویسد: روزی که رضاشاه ازایران رفت دارائی او درخارج ۱۲ میلیون پوند بود که انگلیسها این پول را نمی دادند. محمدرضاشاه تصمیم گرفت که این پول را به خرید اتوبوسهای دوطبقه اختصاص بدهد و شرکت اتوبوس هم معادل همین پول را بادلار به حساب شاه دربانك سویس ریخت. شاه درزمان ریاست جمهوری کندی حدودصدمیلیون دلار دراین حساب داشت. وقتی دولت می خواست از آمریکایها قرض بگیرد، آمریکائیها موجودی شاه را دربانك سویس به رخ اوکشیدند. چون شاه نمی توانست، این پول را به دولت ایران قرض بدهد، قرارشد آمریکائیها به ایران قرض بدهند وشاه این پول را دریکی ازچندکشور موردنظرآمریکائیها به کاراندازد. شایعات دربارهٔ ثروت شاه زیاداست و تصورنمی رود حدود ۶۵۰ میلیون دلارثروت داشته است که همهٔ پول را دراختیار وراث نگذاشتند. فقط حدود۴۸ میلیون دلارآنرا دراختیارگذاردند.

* * *

درجلدهای قبلی یادآورشدم که دکترمحمدیگانه رئیس سابق بانك مرکزی گفت: پرونده ای را دربانك مطالعه کردم که ثروت رضاشاه درخارج ازایران ۸ میلیون پوندبود که وقتی نرخ برابری پوند ٤ دلاربود آنراتبدیل به دلارکردند که۳۲ میلیون دلارشده بود.

❁ ❁ ❁

محمدرضاشاه دربارهٔ ثروت خود وبنیادپهلوی چنین گفته است:

من بزرگترین ثروتمندایران نیستم. همدانیان خیلی بیش ازمن دارائی دارد. من همواره درمعاملات بدآورده ام. حتی بیست سال است که ازنظر مالی اشکالات داشته ام. من برای زندگی کردن ازثروت پدرم خرج می کنم. من برای خرج زندگی قطعاتی اززمین هائی را که ازپدرم به من رسیده می فروشم و چون قیمت زمینها دراین سالها ترقی کرده این خودسرمایهٔ فوق العاده ایست که سربه دهها میلیون می زند. ازطرف دیگر من هیچ سهمی درمعاملات کشورندارم و یك متر زمین زراعی هم ندارم. همه را به کشاورزان بخشیده ام. مالك یك قصر در سعدآباد هستم. قصرمزبور را به کشور بخشیده ام. قصرنیاوران متعلق به کشوراست مثل قصرالیزهٔ پاریس... شخص من ازیك ماهیانهٔ بین ۱۰ تا ۱۵ میلیون دلار برای مخارج دربارا استفاده می کنم که حداقل ۱۵۰۰ کارمنددارد. بنیادپهلوی رامن تأسیس کردم و ازمال خودبخشیده ام تا درآمد آن به مصرف امورخیریه و اجتماعی برسد. درآمدبنیاد اجازه می دهد که سالیانه چهار هزار بورس تحصیلی خارج به دانشجویان بدهد. من ناظر این بنیادهستم که حسابرسی آن برای عموم آزاداست. من حتی از دودرصد ازمنافع آن که دراساسنامه آن پیش بینی شده است که سالیانه به من پرداخت شود استفاده نمی کنم. به طوریقین ازدرآمدبنیاد برای مصارف شخصی هرگزبرداشت نمی کنم زیرا این کار بمنزلهٔ دزدی است.

❁ ❁ ❁

دکترمحمدیگانه می گفت: دردولت شریف امامی وزیردارائی بودم

که یك روز نخست وزیر مراخواست و گفت: اعلیحضرت چکی به مبلغ ۱۰ میلیون دلار به من داده و گفته اند بامشورت وزیردارائی ترتیب آن را بدهید. این چکی بود که شیخ زائدحاکم امارات متحده عربی برای شاه فرستاده بود تا به هرمصرفی که می خواهد برساند. شاه هم آنرادراختیار نخست وزیرگذاشت. پس ازمطالعه و بررسی به نخست وزیر گفتم فقط می توان مبلغ مزبوررا به حساب خزانهٔ کشور ریخت و این کارصورت گرفت و مبلغ مزبوربه عنوان شاه بود و به خزانه ریخته شد.

این گفتهٔ وزیردارائی و رئیس بانک مرکزی سابق که مردراستگوئی است و درمقاماتی که داشته ازهرگونه بند و بست مالی و سیاسی برکناربوده، نشان می دهد شخص محمدرضاشاه پهلوی به دنبال جمع آوری مال نبوده است والا درسال ۱۳۵۷ که رژیم رادرخطر می دید به راحتی می توانست این ده میلیون دلاررا درخارج به حساب شخصی خودواریزکند. زیرابه صورت چکی بود که برای او وبه نام او فرستاده شده بود.

* * *

روزنامهٔ نیویورك تایمز درشمارهٔ ۱۰ ژانویهٔ ۱۹۷۹ به گفتهٔ منابع بانکی ادعاکرد (فقط اوراق بهادار متعلق به شخص شاه بیش ازیك میلیارد دلارقیمت دارد. تنها طی دوسال آخربین ۲ تا ٤ میلیارد دلارازسوی خانوادهٔ سلطنتی به آمریکا منتقل شده است.)

* * *

همچنین رضا پهلوی (رضاشاه دوم) دردادگاهی که درآمریکا به علت شکایت حیدرعلی شهبازی محافظ او تشکیل شده بود گفت: من به شهبازی و دیگر کسانی که برایم کار می کردند گفته بودم تاجائی که برای من امکان دارد ازآنها مراقبت مالی خواهم کرد. ولی اختیارات امورمالی خودرا دراختیار یك مشاوراقتصادی گذارده بودم که با کمال تعجب درسال ۱۹۸۹ اطلاع حاصل کردم وجوهی که پدرم دریك حساب امانتی برای من گذارده بود به پایان رسیده و

دیگرچیزی برایم باقی نمانده وفعلاً مادرو سایراعضای خانواده ام ازلحاظ مالی مرا اداره می کنند.

* * *

با تمام کوششی که هنگام گروگان گیری درایران به عمل آمد، سعی می شد که رژیم اسلامی روی اموال شاه و بستگانش دست اندازی کند ولی توفیقی حاصل نشد. بهزاد نبوی امضاکنندهٔ قرارداد الجزیره گفت: با اینکه ماده ای درقرارداد هست که کارتر رئیس جمهورآمریکا بااستفاده از اختیاراتش به دادگاهها دستورداده که هرکجا ثروتی ازشاه و بستگانش به دست آمده و موردادعای رژیم جمهوری اسلامی بود، مورد بررسی قرار دهند، با اینکه میلیونها دلارخرج و کیل و کارشناس کرده ایم تاکنون هیچ نوع اموال و ثروتی ازشاه نیافته ایم و به دست نیاورده ایم و درحقیقت پولهائی را هم که خرج کرده ایم ازجیبمان رفته است. اینها باید خیلی احمق باشند که بعد از دوسال اموال را طوری نگاه دارند که دیده شود. درپایانیه آمده هرمالی که شما نشان دادید ما توقیف می کنیم و تعیین تکلیف با دادگاه می باشد. چندسازمان مافیائی به منظور کلاشی به ما مراجعه کردند و گفتند فلان ساختمان مال شاه است وقتی اقدام کردیم درست نبود.

نوبری رئیس بانك مرکزی گفت: اموال فرح را درسویس مصادره کردیم که دروغ بود ومعلوم شد متعلق به یك بیوه زن آفریقای جنوبی است که شکایت کرد و ضررهائی هم دردادگاه تعیین شد که پرداخت کردیم.

* * *

درحالیکه روزنامهٔ (ایران نیوز) چاپ آمریکا چنین نوشت:

بنا به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی دولت ایران ازسوی دادگاهی درنیویورك برای توقیف ۷ میلیون دلاردارائی اشرف مجازشناخته شده است. احکام دادگاههای مختلف به ایران اجازه داده است که خواستار وصول میلیونها دلاراموال و دارائی خانوادهٔ

سلطنتی ایران گردد. منوچهرمحمدی معاون نخست وزیر و سرپرست حقوقی جمهوری اسلامی گزارش داد که ۷ میلیون دلار ازمایملك اشرف پهلوی ردیابی شده و دادگاهی درنیویورك به دولت ایران اجازه داده اموال مزبوررا توقیف کند. محمدی گفت: ادعای ایران علیه اشرف حدود ۳ میلیارد دلار می باشد. بخشی از اموال درفرانسه و اسپانیا قراردارد و اقدامات قانونی برای استرداد آن شده است. احکامی گرفته شده و مقداری املاك و اموال و چنداتومبیل رولزرویس و یك ویلادر سن موریتس و یك پارك در انگلستان و مقداری مایملك دیگرتوقیف شده است. وکلای جمهوری اسلامی ضمن طرح شکایت علیه خواهران شاه ٤٥ میلیارددلاراقامهٔ دعوی کرده اند. همچنین علیه پهلبد که این دعاوی معادل ٦ میلیارد دلارمی باشد که ۸ میلیون دلارآن توقیف شده است.

روزنامهٔ جمهوری اسلامی درتاریخ سوم اردیبهشت متن اجرائیهٔ شعبه ۷ دادگاه عمومی تهران را که درآن عبدالرضا پهلوی محکوم به پرداخت ۲۸ میلیون و ۵۸۰ هزارتومان بابت اصل (محکوم به) و مبلغ یك میلیون و ٤۲۹ هزارتومان بابت حق اجرا به صندوق دولت شده انتشار داد. درابلاغ اجرائیه آمده: درصورتی که ظرف ده روز ازتاریخ انتشار این ابلاغ حکم را اجرانکند برابر مقررات باوی رفتارخواهدشد.

***

براساس رأی صادره ازیك دادگاه درنیویورك این حق به دولت جمهوری اسلامی داده شده که علیه اشرف مبلغ سه میلیارد دلاراقامهٔ دعوی کند. دردادخواست مذکور محمدرضاشاه پهلوی و خواهرش متهم شده اند که (وجوه مایملك متعلق به دولت و ملت ایران را صرف امورشخصی خود می کردند).

* * *

گزارش نیویورك تایمز حاکیست که اشرف دارای دومنزل لوکس نزدیك ساختمان سازمان ملل می باشد که هنگام ریاست افتخاری

هیئت نمایندگی ایران درسازمان ملل درآن سکونت می کرد.

یك دادگاه آمریکائی درکالیفرنیا، دعوی ۵ میلیون دلاری جمهوری اسلامی علیه والاحضرت شمس پهلوی را رد کرد و خودرا برای رسیدگی به این شکایت صالح ندانست. جمهوری اسلامی مدعی است که شمس پهلوی این مبلغ را برای ایجاد شهرك مهرشهردرکرج وام گرفته است.

* * *

روزنامه کیهان چاپ تهران در تاریخ هشتم اسفند سال ۱۳۶۶ دریافتی های شاه را از آستان قدس رضوی چنین اعلام کرده است:

ارقام زیر که ازدفاتر آستان قدس رضوی استخراج شد، نمودار دریافتی شاه سابق است:

۱ ـ شاه سابق هرماه ده میلیون ریال حقوق رسمی دریافت کرده است.

۲ ـ ظرف سال های ۵۳ تا ۵۷ مبلغ ۴۹۷٫۵۴۷٫۵۳۴ ریال به نام حق تولیت، ازمحل ده درصد کل درآمد (غیرازموقوفات خاص) دریافت کرده است. یعنی به طور متوسط هرماه بیش از هشت میلیون ریال (هشتصدهزارتومان) ازاین بابت دریافت داشته است.

۳ ـ درهنگام سقوط به دستورنامبرده ۴۵۰٫۰۰۰٫۰۰۰ ریال یکجا به نام ایشان برداشت شده است.

۴ ـ مبلغ چهل وپنج میلیون تومان صرف کاخ ملك آباد کرده و بابت هزینهٔ نظارت آن ۲۳ میلیون تومان به مهندسین مشاور فرانسوی که موردتوجه فرح بوده اند پرداخت شده است.

طبسی نایب التولیه استان قدس رضوی چنین گفت:

درباغ ملك آباد یك کاخ اختصاصی به مبلغ ۳۸۴ میلیون ریال برای شاه ساخته شده و هزینهٔ سفر وخرج سالیانه شاه چهارمیلیون و ۳۸۹ هزارریال ازعواید استان قدس پرداخت می شد. شاه ماهی ده میلیون ریال به عنوان تولیت عظمی از استان قدس برداشت می

کرد. برای کتابخانه مبلغ ۴۰۰ میلیون ریال خرج شده که برای دکورسازی به یك شرکت فرانسوی ۲۸۷ میلیون و ۵۹۸ هزار ریال پرداخت گردیده است.

***

دراینجا به دو نکته اشاره می شود. یکی دربارهٔ حق تولیت استان قدس رضوی می باشد که ازیك مقام مسئول سابق جریان را پرسیدم او گفت: ازاستان قدس رضوی به طورمستقیم هرگز به شاه پولی داده نمی شد. چون تولیت آستانه باشاه بود همه ساله پس ازرسیدگی به بیلانها از عواید آن مبلغی به عنوان حق تولیت به حساب دربار ریخته می شد و آنهم رقم خیلی زیادی نبود و دیگر ما ازمصرف آن مطلع نبودیم. پرداخت ماهی ده میلیون ریال به شاه و هزینهٔ سفر وامثالهم که گفته شده بکلی خالی ازحقیقت است. نکتهٔ دوم مشارکت خاندان پهلوی درشرکتها تا حدودی واقعیت دارد وخیلی از مؤسسات برای اینکه بتوانند دردستگاهها اعمال نفوذ کنند سهامی دراختیار آنان می گذاردند و ازاین طریق سوءاستفاده هائی صورت میگرفت.

* * *

مخالفین فرح پهلوی می گویند: چنداقدام او به سلطنت پهلوی صدمه زد. یکی مداخلهٔ بستگان فرح درکارهای مملکتی و دیگری برنامه های جشن و هنر و حمایت او ازهنرمندانی که خیلی به سنتها و افکار عمومی توجهی نداشتند. سوم وجود افرادی درکنار شهبانو، که مورد تنقید بودند.

مسعودبهنود می نویسد: وقتی کارتلویزیون به رضا قطبی (پسردائی فرح) سپرده شد اوسرحلقهٔ گروهی شد که دور و بر فرح جمع می شدند و باند اورا می ساختند. فرح به زودی هنروفرهنگ و صنایع ظریفه و معماری و هرآنچه را که مربوط به (نمای بیرونی) جامعه می شد برعهده گرفت. فرح بابه دنیا آوردن ولیعهد درجائی قرار گرفت که همسران قبلی شاه ازآن محروم بودند. بزودی امکانات مالی ویژه ای خارج از دسترس ضوابط دست و پاگیر دولت

دردسترس اعضای گروه خودگذاشت. اینها کارشان نوآوری و راه یافتن به مظاهر تمدن غربی بود.

رضاقطبی - لیلی امیرارجمند - فرخ غفاری - بیژن صفاری - کامران دیبا - سردارافخمی - نادراردلان و گروه دیگری شروع به فعالیت کردند. جاذبه و امکانات این گروه به سرعت معدودی ازایرانیان را که دراروپا دررشته های مختلف درخشیده بودند جلب می کرد. دکترجهانشاه صالح - دکترفریدون علاء - دکترهمایون گنجی سه پزشك برجسته - فرهاد مشکوة رهبرارکستر، هنرمندی که درموسیقی درخشیده بود و گروهی ازموزیسین ها و بالرین ها و خواننده ها به فعالیت پرداختند.

هویدا نخست وزیر بااین گروه روابط ویژه ای داشت. عبدالمجید مجیدی راکه مطلوب این گروه بود به ریاست دفتر سازمان برنامه منصوب نمود. کریم پاشا بهادری به ریاست دفتر مخصوص فرح رسید. نیك پی شهردار تهران جهت نوسازی شهرتهران انتخاب گردید.

فرح به مقتضای ضرورتهائی ازمحدودهٔ ملکه های قبلی پا بیرون تر گذاشت و وارد فعالیتهای هنری و اجتماعی شد. گیرم که همه جاساواك آدمهای خودرا برای مراقبت اعضای این گروه می گماشت.

امانهادهای زیرسرپرستی فرح هرگزنتوانست درمحدودهٔ اقدامات اشرف خواهرمقتدرشاه رسوخ کند. خواهر دوقلوی شاه سازمان زنان و کمیتهٔ مبارزه بابیسوادی را اضافه برفعالیتهای اجتماعی زیرنظرداشت. او که درچندفرصت تاج و تخت شاه را ازخطرنجات داده بود دراین دوره فرصت می یافت که افرادی ازتربیت شدگان درآمریکارا زیرنظر بگیرد.

تدریجاً دفترشهبانوفرح شکل دربارمستقلی گرفته بود. مکاتبات شهبانو شبیه مکاتبات شاه بود.

* * *

نامه ازدفتر شهبانو فرح را ازکتاب (فرازهائی ازتاریخ انقلاب به

روایت اسناد ساواك و آمریکا) برای نمونه نقل می کنم:

حضرت آقای هژبریزدانی

جعبه سیگارطلا باتاج برلیان زمرد تقدیمی جنابعالی ازلحاظ پیشگاه مبارك علیا حضرت شهبانوی ایران گذشت. حسب الامر مراتب خوشوقتی خاطرمعظم لها ابلاغ می گردد. ضمناً دراجرای اوامر صادره قوطی سیگار تقدیمی مربوط به دورهٔ پهلوی است عیناً به وزارت فرهنگ و هنرفرستاده شد که با ذکرنام اهداء کننده درموزه واقع درکاخ مرمر حفظ و نگهداری شود.

❁ ❁ ❁

شهبانو فرح که به هرحال ملکه ای بافرهنگ و روشنفکربود، خود بی اطلاع ازاین انتقادات نبود چنانکه درمصاحبه ای با فردریك میتران، پاسخ هائی داده که ازجمله چنین است:

س - ماهم مانند بسیارکسان دیگرمعتقدیم درانتقاداتی که از خاندان سلطنت پهلوی بعدازانقلاب شده رعایت انصاف و عدالت نشده، حالا می خواهم خود شما به این انتقادات پاسخ دهید.

ج - غربیها برای انتقام ازشاه و متهم ساختن او به غرور و سرکوبی مخالفین و غیره، ازهراتهامی فروگذاری نکردند. صمیمانه باید گفت نسبت به این پادشاه خدمتگذار خیلی بی عدالتی شده است.

فعالیتهای اصلی من درزمینه های اجتماعی بود. مسائل بهداشتی، آموزشی، معلولین، انجمن های حمایت از جذامیان، مسلولین، نابینایان، کرولالها، مسائل مربوط به کودکان، محیط زیست. فرهنگ برای من اهمیت زیادی داشت. من فرهنگ و هنرایران را ستایش می کنم. فعالیت هائی که برای حفظ میراث فرهنگی ایران کردم خیلی زیاداست. درایران هنرمندان بزرگ درهرزمینه (تئاتر - سینما - نقاشی - مجسمه سازی) زیادبودند، بایدآنهارا تشویق می کردیم و به آنها امکاناتی می دادیم. بعضی ها جشن هنرشیراز راموردانتقادقرارداده اند، اما فراموش کرده اند که

این جشنواره ای بود که هشتاد درصد آثارعرضه شده درآن، آثارسنتی ناب بود. هم آثارسنتی ایرانی وهم آثارسنتی کشورهای دیگر... البته جنبهٔ پیشرو هم داشت که سینما و تئاتر و نقاشی امروزی دنیارا دربرمی گرفت. بسیار چیزها که درمطبوعات خارجی نوشته شده حقیقت نداشت. سعی من این بود که به نویسندگانشان توضیح دهم که درایران فعالیت شدیدی برای پیشرفت وجوددارد.

***

در پرونده ٤٥٠ صفحه ای که دولت جمهوری اسلامی برای استرداد شاه به پاناما فرستاده بود محمدرضا شاه پهلوی چنین معرفی شده است:

محمد رضا پهلوی

تولد ـ ۱۲۹۸ شمسی

شغل ـ بیکار

موارد اتهام ـ سوء استفاده از بیت المال ملت ـ خارج کردن ثروت ملی ایران ـ شکنجه و آزار مردم که منجر به نابودی و یا نقص عضو عده ای شد.

سپرده بانکی مقامات در بانکهای خارجی

ازسالهای قبل جزو شایعات همیشه این مطلب ورد زبانها بودکه فلان مقام قسمت زیادی ازثروت خودرا به بانکهای خارجی به خصوص بانکهای سویسی سپرده که هیچکس ازآن اطلاع ندارد. چون حساب هم حساب (بی نمره) است به طورمحرمانه نگهداری می شود.

مطلعین می گویند جریان این حسابها به این صورت است که دربانك حساب به نام شخص باز می شود ولی شبیه حسابهای معمولی نیست که با اسم و رسم و شمارهٔ مرتب برای صاحبش صورتحساب فرستاده شود. معمولاًرسیدهای بانکی درخود بانك نگهداری می شود، تا با مراجعهٔ مستقیم صاحب حساب یا به آدرس مخصوصی که می دهد ارسال می شود. ولی درصورتحساب ارسالی نام صاحب حساب وجودندارد و اگربه دست کسی بیفتد نمی داند که صاحب حساب کیست؟ معمولاً این قبیل اشخاص شماره حساب را درجای امنی برای اطلاع خود نگه می دارند. اگرصاحب حساب به طورناگهانی ازبین برود ورثه ازموجودی مزبور بی اطلاع هستند، مگرآن شماره را به دست آورند. وقتی درسال ۱۳۵۶ مهندس احمدعلی ابتهاج با راننده اش محمدآقا درجاده هراز

به رودخانه پرت شد وازبین رفت، عملیات برای پیداکردن جنازه او که توسط فرزندش انجام گرفت مدتها غواصان کارکشته دنبالهٔ جنازهٔ او می گشتند. شایعه سازان می گفتند چون او موجودی فراوانی دربانکهای سویس دارد و شماره حساب مخصوص سویس اوهم روی یك ورقهٔ فلزی است که به گردنش بسته علاقهٔ اصلی به یافتن شماره حساب بود و سرانجام هم جنازه به دست نیامد وحقیقت هم روشن نشد.

مهندس احمدعلی ابتهاج

* * *

وقتی هیلاسلاسی امپراطورحبشه سرنگون شد مطبوعات خارجی نوشتند که ۳۰ میلیارد دلار دربانکهای سویس موجودی دارد که دولت جدید درزندان ازاو چك گرفته ولی بانکهای سویس چك را نپرداختند و مدعی شدند که این چك بازور از اوگرفته شده باید شخصاً درمحل حاضرشده و این مبلغ سرشار را وصول کند. مدتهابین دولت اتیوپی و بانك های سویس کشمکش وجودداشت تا سرانجام مقداری ازپول ها وشمش های طلائی که داشت دراختیاردولت اتیوپی گذارده شد و موضوع درز گرفته شد.

مطبوعات خارجی نوشتند که کائوکی رئیس جمهور سابق ویتنام نیز ازمحل کمك های آمریکا مبالغی دربانکهای آمریکا برای خود ذخیره کرده بود و درشرایط بحرانی کشور که چون خطررا احساس کرد یك میلیون و ششصدهزار دلاروجه نقد و مقداری شمش های طلابه ارزش حدوده میلیون دلار را به آمریکا فرستاد ولی وقتی پایش به آمریکا رسید به عنوان غیرقانونی واردکردن شمش طلا به آمریکا بازداشت شد وسرانجام با وساطت هائی آزادگردید ودرآمریکا سوپرمارکت کوچکی دایرکرد و زندگی روزانه را می گذراند.

همچنین مارکوس رئیس جمهور سابق فیلیپین و همسرش ایملا متهم شدند که حدود ۳۰ میلیارد دلار ثروت مردم فیلیپین را خارج ساخته و حتی متهم شدند که همسرش با کمك عدنان قاشوقی سرمایه دارعربستان سعودی، مقادیری ازاشیاء عتیقهٔ موزهٔ ملی فیلیپین را خارج ساخته است. گرچه مارکوس قبل از محاکمه درگذشت، ولی دادگاه نیویورك پس از محاکمهٔ طولانی همسر مارکوس وقاشوقی را تبرئه کرد. با این طرز معلوم می شود شایعات زیادتر ازواقعیات بوده است.

دیوانعالی کشورسویس دراواخرسال ۱۹۹۰ به یك دعوای ۵ ساله

پایان داد و اعلام کرد کلیه وجوه نقدی متعلق به خانوادهٔ مارکوس رئیس جمهور سابق فیلیپین که حدود سیصد میلیون دلار می باشد به ملت فیلیپین تعلق دارد و به آن کشور پس داده می شود. مشروط براینکه دادگاه خانوادهٔ مارکوس را به اتهام فساد محاکمه کند. وکیل دولت فیلیپین گفت: این شرط مشکلی است زیرا بهیچوجه نمی توان خانوادهٔ مارکوس را برای محاکمه به کشور فیلیپین برد. اساساً اسناد و مدارك حاکی است که این پولها به ملت فیلیپین تعلق دارد زیرا سندی ارائه شده که ۷۰ میلیون دلارآن از وجوهی است که پس از جنگ دولت ژاپن به عنوان خسارت جنگی به دولت فیلیپین داده است.

بانکداران سویسی می گویند این اولین باری است که دولت سویس موافقت کرده، وجوهی که درحساب شخصی باشمارهٔ رمز نگهداری می شود برای تحویل به دولت مدعی اعلام شود.

مطبوعات خارجی ضمن انتشار مطالب مزبور، دربارهٔ ثروت سران کشورها درخارج نوشتند که تا پایان سال ۱۹۷۷ وجوه سپرده شدهٔ رهبران آسیا و آفریقا دربانکهای سویس ۳۲۱ میلیارد دلار بوده است.

البته دربارهٔ ارسال پول ازکشورها، همیشه شایعات زیاد است.

در آستانهٔ سقوط رژیم ایران درسال۱۳۵۷ دوصورت ازطرف مخالفین به عنوان خروج ارز انتشار یافت که اکثرمقامات مملکت متهم به خروج چندمیلیون دلارشدند که پس از رسیدگی معلوم شد اساساً صورت مزبورجعلی است و بادفاتر بانك مرکزی مطابقت ندارد که به موقع دراین باره مطالبی منتشر خواهدشد واگرکسانی هم باشند که اطلاعاتی داشته باشند و دراختیار بگذارند برای روشن شدن تاریخ ایران خیلی مفیدخواهدبود.

دراوایل سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) که نیروهای آمریکا و متفقین، سربازان عراقی را ازخاك کویت اخراج کردند و صدام حسین درجنگ شکست خورد، روزنامه های غربی نوشتند که صدام و

بستگانش حدود ۱۰ میلیارددلار دربانکها و مؤسسات خارجی ثروت و سرمایه دارند که ازدرآمد نفت عراق برداشت شده است.

روزنامهٔ تایمز لندن درشمارهٔ مورخ ۲۰ مارچ ۱۹۹۱ چنین نوشت:

صدام حسین حدود ۵/۷ میلیارد دلار ازدرآمد نفتی عراق را برداشت کرده و این پول را درمؤسسات خارجی به کارانداخته که اکنون (۳۳ میلیارد دلار برابر ۱۹ میلیارد پوند) شده است. همچنین حدود ۶۰ میلیارد دلارازخزانهٔ عراق درسالهای بین (۱۹۶۸ - ۱۹۸۹) ازبین رفته و مقامات عراقی نیز آن را تأیید کرده اند. بعدازجنگ ایران و عراق همسر صدام حسین ۳۲۰ میلیون دلار نقد، برای خرید جواهرات همسر شاه ایران پرداخت کرده که درکیف دستی درسویس حمل شده است. این اطلاعات توسط جوادهاشمی وزیرسابق برنامه ریزی عراق که ۱۱ سال همکاری نزدیك باصدام حسین را داشته منتشرشد که اکنون درکانادا به سر می برد. او شیعه است و بعدازجنگ عراق سکوت را شکسته است. وزیرسابق برنامه ریزی عراق می گوید: صدام حسین ۵ درصد ازدرآمد نفتی عراق را برداشت می کرد ووسیلهٔ او وحزب بعث عراق مبالغی خرج می شد. او می گوید: ۵ درصد درآمد نفتی عراق حدود۹/٤ میلیارد دلار می شود که بابهرهٔ ۱۲/۵ درصد باید حدود ۳۳ میلیارد دلار شده باشد. این پولها درچندین حساب مختلف می باشد.

هاشمی که درسال ۱۹۸۲ از عراق خارج شده و تابعیت کانادائی دارد می گوید: این پولها به ملت عراق تعلق دارد و باید به کشورش باز پس داده شود تاصرف نوسازی کشورعراق گردد.

این پول و ثروت توسط شخص صدام حسین و عدنان خیرالله وزیرسابق دفاع و عدنان حمادی از مقامات برجستهٔ حزب بعث کنترل می شد. حمادی درسال ۱۹۷۹ اعدام شد وخیرالله نیز دوسال قبل دراثر سقوط هلیکوپتر ازبین رفت. بنا براین اکنون این پولها و ثروتها توسط صدام و فامیلش کنترل می گردد.

وقتی خیرالله کشته شد. ارزش ساختماهای او حدود سه میلیارد دلاربود. شورای انقلاب بامصوبه ای اورا ازپرداخت مالیات معاف کرد.

حسین کمال دامادصدام حسین که وزیرصنایع و وزیرنفت عراق می باشد، ۶۸ درصد ازمنابع مالی عراق را درکنترل دارد. حدود ۱۰۲ میلیون دلار سرمایه گذاری شخصی کرده و شورای انقلاب به او اختیاراتی برای خریدهای تسلیحاتی نظامی داده است.

هاشمی می گوید این کاردرکشوری صورت می گیرد که برای دریافت کنندگان رشوه مجازات اعدام وجوددارد و داشتن حساب دربانکهای خارجی ممنوع است. او می گوید صدام وقتی جواهرات متعلق به ملکهٔ ایران را خرید که مردم عراق جواهرات خودرا برای کمك به جنگ ایران و عراق می دادند.

کیهان هوائی نیز چنین نوشت: ازطریق فرح پهلوی درازای دریافت ۳۵۰ میلیون پوند، یاقوت ایران به عراق برده شد.

روزنامهٔ کیهان چاپ لندن درشماره پنجشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۷۰ چنین نوشت:

دفترشهبانو باارسال نامه هائی، ادعای جوادهاشم را به شدت تکذیب نموده و تأکید کرد که شهبانوی ایران هرگز مستقیم یا غیرمستقیم جواهری به خانم صدام حسین یا نمایندگان او نفروخته است.

دراین اعلامیه نوشته شده ارقامی که به آن اشاره شده بقدری مبالغه آمیز و دورازمنطق است که نمی تواند هیچ ارتباطی با ارزشهای دارائی امروز یا گذشتهٔ شهبانو فرح داشته باشد و همین امرکافی است که سوء نیت گوینده را آشکارسازد.

(رولزرویس) های شاه دراختیار جمهوری اسلامی

روزنامهٔ کیهان چاپ لندن در۱۵ بهمن ماه۱۳٦٦ دربارهٔ اتومبیل های (رولزرویس) محمدرضاشاه پهلوی چنین نوشت:

بزودی دودستگاه اتومبیل های قدیمی، گران قیمت و کم نظیر رولزرویس که قبلاً متعلق به خاندان پهلوی بوده است دراختیارجمهوری اسلامی قرار می گیرند. هفتهٔ قبل یك دادگاه عالی درلندن باصدور یك حکم، تملك دودستگاه اتومبیل رولزرویس متعلق به خاندان پهلوی رابه جمهوری اسلامی منتقل کرد. دادگاه عالی لندن بعدازهشت سال بحث و تبادل نظر حقوقی حکم نهائی خودرا به نفع جمهوری اسلامی صادرکرد. حکم دادگاه مذکور اولین اتخاذ تصمیم حقوقی دربارهٔ پس دادن بخشی ازدارائیهای شاه فقید به جمهوری اسلامی به شمار می رود. پس ازصدورحکم دادگاه عالی لندن مبنی برسپردن مالکیت دودستگاه اتومبیل قدیمی وگران بهای متعلق به خاندان پهلوی به جمهوری اسلامی، آخوندزاده بسطی کاردار سفارت جمهوری اسلامی درلندن به خبرنگار گاردین گفت: (من امیدوارم که صدور این حکم دادگاه به نفع جمهوری اسلامی راه رابرای صدوراحکام دیگر درجهت بازگرداندن حدود ۲۰ میلیارد دارائیهای شاه به جمهوری اسلامی بازکند)

گاردین درگزارش خود نوشت: (شاه فقید که به اتومبیل علاقهٔ فراوان داشت درهنگام سلطنت خود دارای تعدادی زیاد انواع اتومبیل های اروپائی و آمریکائی بود. دربین این اتومبیلها، مدلهای

مختلف اتومبیل رولز رویس، لامبورجینی و فِراری نیز دیده می شدند. دردههٔ هفتاد شاه فقید با اتومبیل های کورسی خود دراتوبانهای اطراف تهران رانندگی می کرد.)

دو اتومبیل رولزرویسی که به حکم دادگاه به جمهوری اسلامی بازگردانیده می شود برای شاه فقید ارزش عاطفی داشت. این دو اتومبیل درسال ۱۹۷۸ برای انجام بعضی ازتعمیرات لازم به شهر (کرو) مرکز تعمیرات صنایع اتومبیل سازی رولزرویس درانگلیس فرستاده شد. یکی از دواتومبیل مورد بحث که به بدنهٔ ضدگلوله مجهزاست، فانتوم چهارم نام دارد. صنایع اتومبیل سازی رولزرویس ازاین نوع مدل فقط شش دستگاه تولیدکرده است. اتومبیل مذکور درسال ۱۹۶۵ ازسوی شاه فقید خریداری شد. اتومبیل دیگر رولزرویس مدل سال ۱۹۲۲ می باشد که درسال ۱۹۲۲ ازسوی احمد شاه قاجار آخرین پادشاه خاندان قاجار خریداری گردیده است. این اتومبیل بعدها دراختیاررضاشاه پهلوی قرارگرفت. شاه فقید درسال ۱۹۸۰ با ارائه مدارك لازم به یك دادگاه درلندن اعلام کرد که پدرش اتومبیل موردبحث را ازاحمدشاه قاجارخریداری کرده بود. معهذا، دادگاه با صدور حکم نهائی، مالکیت اتومبیل رولزرویس مدل ۱۹۲۲ را به جمهوری اسلامی سپرد.)

روزنامهٔ گاردین درادامهٔ گزارش خود نوشت: (یکی ازوکلایی که ازسوی سفارت جمهوری اسلامی مسایل مربوط به دادگاه را پیگیری می کند اعلام کرد که دو اتومبیل رولزرویس حداقل نیم میلیون دلار ارزش دارند. کاردار سفارت جمهوری اسلامی درلندن گفت: که این دودستگاه اتومبیل احتمالاً به ایران حمل شده و دریك موزه درتهران به نمایش گذاشته خواهندشد.)

انتظار می رود که دودستگاه اتومبیل رولزرویس تا چندهفته دیگر تحویل مقامات جمهوری اسلامی شود. جمهوری اسلامی برای هزینه های مربوط به تعمیرات دواتومبیل می بایستی بین ۲۵ هزارتا ۳۰ هزار لیره به بخش تعمیرات اتومبیل رولزرویس پرداخت نماید.

پس ازانتشار این خبر دفتر شهبانو به روزنامهٔ کیهان چنین نوشت:

اولاً دعوای حقوقی مربوط به این اتومبیل به علت اهمیت عاطفی مالکیت آنها ازطرف خاندان پهلوی پیگیری شده بود و مطلقاً جنبهٔ استفاده عملی یا استفادهٔ مادی ازآنهامطرح نبود. به همین دلیل، پس از هشت سال دعوی پرخرج، مناسب تر تشخیص داده شد که به جای اینکه پول بیشتری ازاین بابت به وکلای خارجی پرداخته شود اصولاً ازادامهٔ این دعوا صرفنظرگردد. مشروط براینکه نظرخاندان پهلوی درمورد نحوهٔ حفظ و نگهداری آنها تضمین شود. دعوا فقط زمانی پایان یافت که درخارج دادگاه به خاندان پهلوی اطمینان داده شد که اتومبیل ها درموزه نگهداری و درمعرض تماشای عموم قرار خواهندگرفت. اگر آن طورکه گاردین نوشته درست باشد و این دو اتومبیل به ایران منتقل و دریکی از موزه های تهران نگهداری و درمعرض نمایش گذارده شوند درآن صورت این انتقال مالکیت مایهٔ خوشوقتی نیز خواهد بود، زیرا که این بار لااقل دربرابر هزاران اشیاء نفیس تاریخی و هنری متعلق به ایران که دراین سالها به صورت غیرقانونی ازکشورخارج شده و دربازارها وحراجهای متعدد اروپایی و آمریکایی به نفع حسابهای شخصی به فروش رسیده است حداقل دویادگارتاریخی مربوط به دوران سلطنت دوپادشاهی که کشور شان را بازسازی و آبادکرده اند، ازخارج به داخل کشور انتقال خواهدیافت و دریکی ازموزه هایی که عموماً دردوران سلطنت خود آنها ساخته شده، درمعرض دیدار مردمی قرارخواهدگرفت که هرروز بهتر به ماهیت واقعی خدمات این دوپادشاه پی برده و می برند. بنا برقوانین و قواعد جاری درانگلستان، اگر دریك دعوای حقوقی یکی ازطرفین بازنده بشود ناچاراست تمام یا بخشی ازهزینه های طرف دعوا را هم بپردازد. کافی است هم میهنان عزیز بدانند که دادگاه مربوطه انگلیسی صریحاً دولت به اصطلاح جمهوری اسلامی را موظف نموده

است که علاوه برهزینه های مربوط به خود ، بخشی ازهزینه های خاندان پهلوی دراین دعوا را نیزبپردازد . اصرار برای ملزم کردن این جمهوری به پرداخت بخشی ازاین هزینه ها صرفاً ازاین جهت بود که درصورت لزوم، همانطورکه اکنون شاهد آن هستیم، بی اساسی ادعای مقامات این جمهوری دربرنده شدن یابازنده شدن به آسانی قابل اثبات باشد . این دعوا صرفاً باخودداری خاندان پهلوی ازادامهٔ آن بنابردلایلی که ذکرشدبه پایان رسیده است.

ثانیاً درمورد گفتهٔ کاردارسفارت جمهوری به اصطلاح اسلامی مبنی براینکه امید می رود حکم دادگاه انگلیسی راه را برای صدور احکام دیگری درجهت باز گرداندن ۲۰ میلیارد دلار دارایی های اعلیحضرت پادشاه فقید ایران به این جمهوری بازکند ، خودمقامات این جمهوری بهتراز هرکس دیگر به واهی بودن ادعاهای بی اساس مربوط به دارایی های اعلیحضرت پادشاه فقید واقف هستند و درضمن اگر هیچ کس نداند ، خودآنها بهتر می دانند که نه تنها دعوایی را که دراین زمینه دریکی ازدادگاههای مورد قبول خودشان درآمریکا طرح کرده بودند بلکه دعوای مشابه دیگری را هم در دادگاههای انگلستان باخته اند . شکست این جمهوری دراین دادگاهها فقط به این دلیل ساده بوده است که ادعاهای آنها واهی ودورازحقیقت وواقعیت است.

شاید برای اثبات بی اساس بودن این گونه ادعاها تذکر این سابقه بی مورد نباشد که درآبان ۱۳۶۱ وزیر مشاوردولت همین جمهوری به اصطلاح اسلامی درمصاحبه ای درالجزایر با خبرنگاران خارجی دربارهٔ چگونگی خلاصی گروگانهای آمریکائی درپاسخ سئوالی مربوط به نحوهٔ تعیین رقم دقیق دارائی های اعلیحضرت پادشاه فقید ایران، اظهارداشته بود که (یکنفر به ما گفت که درروزنامه ای خوانده است که شاه ثروتی درحدود ۲۲ میلیارد دلار درخارج ازکشوردارد و وقتی که این را شنیدیم ماهم رسماً همین مبلغ را به عنوان دارایی شاه مطالبه کردیم ولی البته سند ومدرکی

دردست نداشتیم) و بعداً نیز همین مقام درمصاحبه باماهنامهٔ ارگان نیروهای مسلح جمهوری به اصطلاح اسلامی درتوجیه این موضوع افزوده بود که این کار ماصرفاً هدف سیاسی داشت وآن جلوگیری ازموضع گیری آمریکا به نفع شاه بود. اینك پس از۹ سال، و آشکارشدن راستی ها ازدروغگویی ها، و مشخص شدن حقایق ازشایعات ـ شایعاتی که مغرضانه ساخته می شد، و با دهان به دهان گشتن رقم روی رقم می آمد و بادسیسه گری شیادانی که می خواستند مملکت رابه این روزسیاه بیاندازند به صورت سلاحی برای بی اعتبار کردن نام خدمتگزاران واقعی ایران درمی آمد ـ امروز دیگر کمترایرانی هوشیاری است که قضاوتش را درگرو ارقام ساختگی بگذارد، ارقامی که دربارهٔ اغراق آمیز بودن و بی اساس بودن آنها به توضیح بیشتری نیازنیست و شواهدآن برهمهٔ دنیا آشکاراست.

مضافاً به اینکه این گونه ادعاهای بی پایه واساس ازسوی کسانی مطرح می شود که به استناد مدارکی که خودشان ارائه کرده اند در۸ سال گذشته براثرجنگ خانمانسوزی که دردوران پادشاهی پهلوی اصولاً وقوع آن امکان پذیر نبود، گذشته ازتلفات و ضایعات وحشتناك انسانی، بیش از سیصدمیلیارد دلار وآن هم فقط تاپایان سال ۱۳٦٤ به کشورما خسارت مادی زده اند و با بی کفایتی خودایران را به ویرانه ای تبدیل کرده اند.

آنچه دراین بازاردروغ و فریب اهمیت واقعی دارد لاف وگزاف های کارگردانان و سخنگویان این جمهوری نیست، بلکه داوری تاریخ و داوری ملت ایران دربارهٔ خادمان و خائنان به کشوراست و مسلماً حکم چنین دادگاهی ارزشی بسیار والاترو بالاترازحکم یك دادگاه لندن درمورد برنده شدن یا بازنده شدن برسر مالکیت دواتومبیل دارد.

دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانو فرح

WESTMINSTER BANK LIMITED

FOREIGN BRANCH OFFICE

Telegrams:– Muscovite London
Telephone:– Avenue 0404
Please address reply to
THE MANAGER.

82, Cornhill
London EC3.

لندن ٤ سپتامبر ۱۹۳۱ مطابق ۱۲ شهریور ۱۳۱۰

بشرف عرض خاک پای جواهراسای همایونی اعلاحضرت رضا شاه پهلوی روحی‌فدا ،

بانهایت احترام بعرض ملوکانه میرساند بموجب دستور بانک پهلوی مبلغ یکصد وپنجاه
هزار دولار دریافت‌نمود مبلغ مزبور را بحساب امانی اعلاحضرت همایونی وارد و
قبض امانی بمدت یک سال با نرخ سه در صد در سال صادر گردید قبض مزبور که
مهر و با مهر بانک وستمینستر است تلواً تقدیم میدارد

غلام مطیع رئیس بانک وستمینستر
شعبه خارجه

WESTMINSTER BANK LIMITED

FOREIGN BRANCH OFFICE

Telegrams:– Muscovite London
Telephone:– Avenue 0404
Please address reply to
THE MANAGER.

82, Cornhill
London EC3.

Reference : GAJ/ML. 4th September, 1931.

His Majesty Reza Shah Pahlevi,

Sir,

I have the honour to inform Your Majesty that, in accordance with instructions from the Banque Pehlevi I have received the sum of one hundred fifty thousand dollars with which amount we have opened in the name of Your Majesty a Deposit Account for one year bearing interest fixed at the rate of three per centum per annum.

I enclose herewith the formal receipt sealed with the seal of Westminster Bank Limited.

I have the honour to remain Your Majesty's obedient servant,

MANAGER.

یك سند تاریخی دربارهٔ سپردهٔ رضاشاه پهلوی درلندن

عمران کیش و هیاهوی بسیار

ازجمله اقداماتی که درزمان اقتدار شاه صورت گرفت، اجرای طرح عمران جزیرهٔ کیش بود. گزارش اولیه این بود که چون عده ای ازساکنان شیخ نشین ها و کشورهای اطراف خلیج فارس برای گردش به اروپا و آمریکا می روند وقسمتی از ثروت خودرا درآنجاها درهتلها وکازینوها مصرف می کنند و همچنین عده ای ازثروتمندان ایرانی نیز همین کارهارا انجام می دهند، بهتراست جزیرهٔ کیش به صورت یك جزیرهٔ تفریحی درآید تا هرگونه وسیله ای که لازم است درآنجا آماده باشد که هم پول ایرانیها به خارج نرود و هم خارجیهای منطقه برای گردش به جزیرهٔ کیش بیایند.

وقتی طرح جزیرهٔ کیش آماده شد مهندس محمود منصف پسر منصف نمایندهٔ سابق مجلس که بستگی نزدیك با امیراسدالله خان علم داشت و سالها درآمریکا درس خوانده بود برای مدیریت این طرح درنظر گرفته شد.

نویسندهٔ کتاب محمود منصف را خوب می شناسم. او شرکت مرکوری راداشت که کارهای ساختمانی را انجام می داد و به علت سالها اقامت در آمریکا و داشتن همسر آمریکائی، مثل اینکه تابعیت آمریکائی هم داشت و چون دفترکاراو درکنار دفترمجلهٔ دانشمند، درخیابان قدیم شمیران بود و درحقیقت مستأجر همان ساختمان بود، هربارکه مهندس محمود منصف را می دیدم به کارهای عمرانی و پیشرفتهای کشور خیلی ابراز خوشبینی می کرد.

ناگهان اطلاع یافتم که او مأمور انجام کارهای عمرانی جزیرهٔ کیش شده است که دیگر از اوخبری نداشتم تا اینکه طبق دعوتی به جزیرهٔ کیش رفتم و ازنزدیك برنامه ای راکه پیاده کرده بود دیدم. اتفاقاً درآن سفر امیرعباس هویدا هم برای چندروز استراحت به کیش آمده بود و می گفت: ببینید این جزیرهٔ دورافتاده چگونه به بهشتی تبدیل شده است، حال وظیفهٔ ثروتمندان است که به جای رفتن به خارج به این جزیره بیایند تا درعمران و آبادی کشور خودشریك و سهیم باشند.

به هرحال جزیرهٔ کیش وقتی به بهره برداری نزدیك شد مصادف باسال های آخر سقوط رژیم بود و یکی از موارد مورد حمله کارهای جزیرهٔ کیش به خصوص راه انداختن کازینو بود که حتی گفته می شد تعدادی از دختران خارجی هم به کیش آورده شده تا ثروتمندان برای تفریح به اروپا نروند. البته دقیقاً روشن نشد که چه مبلغ خرج جزیره کیش شده و وضع آن چگونه بوده است؟

* * *

رابرت گراهام درکتاب (سراب قدرت) می نویسد:

بانك عمران بیست درصد سهم طرح عمران کیش را داشت و طرح مزبور حدود یکصد میلیون دلار خرج داشت. طبق طرح مزبور قراربود ۱۲۰۰ ویلا - سه هتل لوکس - یك کازینو - یك میدان بازی گلف - چندین فروشگاه معاف ازگمرك درآن ساخته شود. مقداری ازسهام به ساواك تعلق داشت زیراسپهبد بختیار جزیره کیش را از صاحب آن به مبلغ دومیلیون دلارخریداری کرده بود.

* * *

ویلیام شاکراس دربارهٔ جزیرهٔ کیش چنین نوشته است:

در۱۹۷۸ جزیرهٔ کیش افتتاح شد. سرمایهٔ آن نامعلوم است ولی بعدازانقلاب گفته شد که ۸۰ درصد سرمایهٔ آن را ساواك داده است. به هرحال نام بانك عمران و بنیاد پهلوی برده شده است - کیش درحقیقت (مونت کارلو خاورمیانه) نامیده شده است. مادام

کلود ازپاریس و مؤسسه ای از انگلستان دخترهارا فرستادند. دیلرهای کازینو از آفریقای جنوبی و لباسهای شیك از بوتیك های پاریس و ایتالیا و فرانسه ـ لوازم عکاسی از ژاپن دراین جزیرهٔ آزاد آورده شد. مشتریها از همه جای دنیا باهواپیمای کنگورد می آمدند. ولی بعضی از عربها، از آمدن به جزیرهٔ کیش ناراحت بودند. ترجیح می دادند که به اروپا بروند. زیرا ساواك ناظر بر کارها بود. وقتی تظاهرات درایران شروع شد همهٔ کازینوها از جمله کازینوی کیش بسته شد حتی کازینوهائی که فامیل سلطنت درآن ذینفع بودند. مسئول کارها و هزینه های کیش بادلارهای فراوان از ایران به موقع خارج گردید.

هیچ چیز مثل کیش مظهر زیاده رویهای دربار پهلوی نبود. خانواده سلطنتی برای تفریح اواخر هفته حتی اسبهارا با هواپیما به جزیرهٔ کیش می بردند و برمی گرداندند. کاخ شاه با دیوارهای سفید و پشت بام سراشیب آبی خود، درمقابل دریا قرارداشت. خانوادهٔ سلطنتی بیشتراوقات را دریك پلاژ می گذراندند. هروقت یکی از آنها به شنا می پرداخت مأمورین نجات غریق پیشاپیش می رفتند تا او را از حملهٔ کوسه ها حفظ کنند. سگ های پهلوی درهمه جای کاخ درگردش بودند. پیشخدمتها که از سگها وحشت داشتند یادگرفته بودند با آنها خوشرفتاری کنند. زیرا بخشی از زندگی خصوصی خانواده بود و حال آنکه می دانیم درنظر مسلمانان سگ حیوانی است نجس.

درسال ۱۹۷۸ جزیرهٔ کیش افتتاح شد ولی غرش خشم برعلیه شاه همه چیزرا درهم کوبید. متصدی عمران کیش با کیف مملو از اسکناس های صددلاری و هواپیمای اختصاصی ازکیش گریخت.

درخارج ازکشور نتوانستم مهندس منصف را ببینم. چون شنیده ام درآمریکا، دریکی ازمناطق هاوائی زندگی می کند و چون تبعیت آمریکارا هم دارد درفعالیت های انتخاباتی شرکت داشته و

ازطرفداران سرسخت پرزیدنت بوش درانتخابات بوده و خودنیز داعیهٔ سناتوری و شهرداری منطقه ای را درآمریکادارد.

ولی از یکی از کسانی که از بدو تا ختم درسازمان عمران کیش با مهندس منصف کار کرده سئوالاتی کردم که درپاسخ نویسندهٔ کتاب چنین گفت:

سپهبد بختیار وقتی رئیس سازمان امنیت بود جزیرهٔ کیش را ازمالك آن (فتح الله حیات داودی) خرید تابرنامه های توریستی در جزیرهٔ مزبور پیاده شود. بختیار رابطهٔ نزدیکی با شیخ نشین های منطقه پیداکرده بود و آنها را مرتباً به ایران دعوت می کرد و معتقد بود، حالا که آنها به ایران علاقمند شده اند بهتر است جزیره ای هم برای آنها آماده باشد تا جنوب ایران برای جلب توریست درمنطقهٔ خلیج فارس آماده گردد.

با برکناری بختیار برنامه متوقف گردید. ولی بعداً مالکیت جزیرهٔ کیش به اعلیحضرت انتقال داده شد.

وقتی سازمان عمران کیش تأسیس گردید اعلیحضرت مالکیت جزیره را به شرکت کیش منتقل ساختند.

دربارهٔ پولی که درجزیرهٔ کیش خرج شده باید بگویم که جمعاً یك میلیاردو هفتصد میلیون تومان بوده و آن ارقام نجومی که گفته می شود صحت ندارد.

کارهای عمرانی جزیرهٔ کیش خوب پیش می رفت و پس از افتتاح آن مرتب افرادی از داخل و خارج به جزیره می آمدند و مغازه های کیش هم از طرف بوتیك های معروف خارجی اجاره شد وهرنوع اجناس با مارکهای مرغوب درجزیرهٔ کیش پیدا می شد.

درسال ۱۳۵۷ که هیاهو علیه رژیم زیادشد سازمان عمران کیش هم مورد حملهٔ شدید قرارگرفت و دردولت شریف امامی دستوربازداشت محمودمنصف مدیرعامل شرکت داده شد. برنامه ای تنظیم گردید که منصف توانست بامهارت ازکشورخارج گردد. به این صورت که یکی از هواپیماهای سازمان عمران کیش که درتهران بود

و خلبان و کمك خلبان آن هم خارجی بودند قرارشد ازتهران به شیراز برود. خلبان و کمك خلبان به مقامات فرودگاه گفتند که قصددارند به شیراز بروند و درهواپیما شخص دیگری نیست به همین جهت به هواپیما اجازهٔ پرواز داده شد، وقتی هواپیما به شیراز رسید اعلام کرد که چون بیماری درداخل هواپیما هست که وضع مزاجی اش خطرناك می باشد اجباراً به کیش می رود که به معالجهٔ بیمار بپردازد و با این طرز از فرود درشیراز خودداری کرد. وقتی هواپیما به جزیرهٔ کیش رسید خلبان اعلام داشت دچار نقص فنی شده و برای تعمیر ناچاراست که به دوبی برود و با این طرز هواپیما به سرعت از مرز ایران خارج گردید و خلبان و کمك خلبان که خارجی بودند همراه منصف دردوبی پیاده شدند. پس از چندروز هواپیما به زوریخ برده شد و چون ازقرار معلوم هواپیما به نام مدیرعامل کیش خریداری شده بود درآنجا به مبلغ یك میلیون دلار به فروش رسید. به علت اعتراضاتی که شد مهندس منصف بهای دریافتی بابت فروش هواپیمارا پس داد که محاسبات کارکنان سازمان عمرانی کیش از همین محل تصفیه شد. ولی مقداری از مطالبات منصف و خلبانان و کارکنان شرکت باقی مانده بود که از قرار معلوم هواپیمای دیگری که قبلاً به زوریخ برای تعمیر برده شده بود به مبلغ ۷۵۰ هزار دلاریا کمی بیشتر فروخته شد که بابت مطالبات منصف و شرکتها و کارکنان خارجی شرکت عمران کیش پرداخت گردید و اسناد آنرا هم فرستاد. سپس منصف به آمریکا رفت و چون تبعیت آمریکاراهم داشت درآنجا مقیم گردید. از تصفیه محاسبات فیمابین و اینکه آیا برای دعاوی خود به دادگاه لاهه رفته و تصفیه حساب فیمابین به کجا رسیده خبری ندارم.

* * *

روزنامهٔ کیهان چاپ لندن در تاریخ پنجشنبه ۲۲ آذر ۱۳۶۹ چنین نوشت:

یکی از گناهان نا بخشودنی رژیم پیشین به زعم مخالفان

اجرای طرح کیش بود. رژیم گذشته پروژهٔ عظیمی را درکیش آغازکرده و قصد داشت این جزیرهٔ متروك را به یك مرکز فعال توریستی و تجاری مبدل سازد. قراربود این جزیره با وسایلی مجهز گردد که اجزاء حیاتی بندرآزاد به شمار می آید. همین آخوند ها و مخالفین دست گرفته بودند که رژیم قصد دارد برای شیوخ و ثروتمندان خلیج فارس قمارخانه و فاحشه خانه دایرکند.

با پیروزی انقلاب طبعاً طرح کیش هم مانند بسیاری دیگر از طرح های توسعه و عمران متوقف ماند وچندسالی این جزیرهٔ به صورت شهر ارواح درآمد. مقاطعه کاران تأسیسات بندری و توریستی را نیمه کاره رها کرده و رفتند وفرصت طلبان آنچه ارزش جمع کردن و بردن داشت جمع کردند و بردند.

حالا دوباره به فکر احیای کیش افتاده اند. دربرنامهٔ پنجسالهٔ اول رقمی حدود یك هزارمیلیارد ریال سرمایه گذاری و مبالغی عظیم درآمد توریستی پیش بینی کرده اند.

حاج آقا مهرعلی زاده مدیرعامل جدید سازمان عمران کیش درمصاحبه ای گفت: (با رفع نارسائیهای موجود، کیش به یك بندرآزاد تجاری و صنعتی و توریستی قابل رقابت با دیگربنادر مشابه خارجی تبدیل خواهدشد.)

مجلهٔ امیدایران تحت عنوان (مادام کلود عجیب ترین زن دنیا) چنین نوشت: هنگامی که تصمیم گرفته شد که جزیرهٔ کیش مرکز رفت و آمد ثروتمندان جهان و شیوخ خلیج فارس شود با مادام کلود این زن ٦٠ ساله مشورت شد تا کار صدور (زن) را در جزیرهٔ کیش برعهده بگیرد. زنانی که او به جزیره می فرستاد دوگونه بودند. دستهٔ اول زنان مهم بودند که به انتخاب شخصیت ها و شیوخ عرب فرستاده می شدند و دستهٔ دیگر زنان زیبای معمولی، که درهتلها و کازینوی کیش یکی دوماه اقامت می گزیدند.

شاهزاده خالد سعود یکی از۹۸ پسر محبوب ابن سعود در

گفتگو با مجلهٔ (الکواکب) اظهارداشت که دردنیا هیچ زنی مانند مادام کلود مرا تحت تأثیر قرارنداده است. او ازجیب خود دفتری رادرآورد که اسامی زنان مشهور و هنرپیشه های زیبای دنیا درآن ثبت بود.

هروقت شاهزاده سعودی می خواست با مادام کلود تماس می گرفت و زن مورد علاقه اش را نام می برد که با هواپیما به بیروت می رفت و با لیموزین او ازفرودگاه عازم ویلای شاهزاده سعودی می شد. معمولاً این هوسبازی بین پنجاه تا یکصدهزار فرانك هزینه داشت.

به نوشتهٔ مجلهٔ پاری مارچ تنها درفرانسه بیش از ۳۰۰ واسطه برای مادام کلود کار می کردند. او درقصر مجلل خود درپاریس بزرگترین شب نشینی هارا ترتیب می داد که شخصیت های سرشناس جهان که از مشتریان او بودند دراین شب نشینیها شرکت می کردند. مادام کلود پس از افتتاح جزیرهٔ کیش برای افرادخانوادهٔ سلطنت ایران نیز زنانی را فرستاد و همچنین برای ابراهیم الحمدی رئیس پیشین یمن شمالی دوزن فرستاد که همراه رئیس جمهوری کشته شدند که مدتها مورد بحث مطبوعات اروپا بود.

سرانجام زیاده رویهای مادام کلودموجب شد که حتی در فرانسه تحت تعقیب قرار گیرد. دربارهٔ زندگی او و کارهایش کتابهای متعدد نوشته شده است.

جشن های شاهنشاهی وتاجگذاری

از جمله کارهائی که خیلی به ضرر رژیم پهلوی تمام شد، جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و اجرای مراسم مجلل تاجگذاری و به دنبال آن برنامه های (جشن هنر) بودکه مطبوعات خارجی به آن شاخ و برگ داده و مخالفین هم حداکثربهره برداری را ازاین جریانات نموده و با انعکاس سرمایه گذاریهای ایران درخارج و شهرسازیهای برون مرزی هرچه می توانستند رژیم را متهم به ازبین بردن ثروت ملی کردند.

روز چهارم آبان ماه ۱۳٤٦ مراسم تاجگذاری شاه و شهبانو درکاخ گلستان برگذارشد.

شاه دراین مراسم چنین گفت: (دراین هنگام که تاج سلطنت کهن سال ترین شاهنشاهی جهان را بر سر دارم و برای نخستین بار درتاریخ، شهبانوی ایران نیزتاج برسرنهاده است، خودرا بیشتر درکنارملت عزیز و شرافتمند و میهن دوست خویش احساس می کنم و آرزودارم که همواره لطف و عنایت کاملهٔ الهی شامل حال این ملت و مملکت باشد. برای من این احساس مایهٔ خوشوقتی و مباهات است که امروز من و ملتم باپیوند قلبی ناگسستنی به یکدیگر پیوسته ایم و دست دردست هم درراهی که متضمن ترقی و سعادت ایران است پیش می رویم.)

* * *

دربارهٔ تاجگذاری، مجلهٔ معروف (پاری ما چ) چنین نوشت:

درمراسم تاجگذاری، شاه تاجی راکه ازپدرش به ارث رسیده بود دراختیار داشت که جواهرات شگفت انگیزی درآن به کاررفته بود. ازقبیل ۱۸۰۰ مروارید - ۳۰۰ قطعه زمرد - ۱۵۰۰ قطعه یاقوت - تعدادبیشماری الماس که نمی توان قیمتی برآن گذارد. چون باید فرح هم به عنوان نایب السلطنه تاجی برسر بگذارد، بنابراین طراحان خارجی مأمورتهیهٔ آن شدند. دوطراح فرانسوی به اسامی (وان کلیف) و (اریل) که صاحب بزرگترین مزون جواهرات پاریس هستند مأمورساختن تاج شدند. طبق خواست شهبانو به سه رنگ قرمز و سفید و سبز پرچم ایران با ۱٤٦۹ قطعه الماس - ۳٦ قطعه زمرد - ۱۰۵ قطعه مروارید ساخته شد. اوتوانست گرانبهاترین زمرد جهان به وزن ۱۵۰ قیراط راخریداری کند درحالیکه، زمردِ تاج شاه فقط ۸۰ قیراط وزن داشت. تاجی که محمدرضاشاه برسرگذاشت پدرش درسال ۱۹۲۵ ساخته و اولین کسی بود که از آن استفاده کرد. تاج قبلی سلسلهٔ قاجار که ۱۳٦ سال سربسرگشته و ۷ پادشاه با آن تاجگذاری کردند ۱۸۰۰ مروارید - ۳۰۰ زمرد- ۱۵۰۰ یاقوت داشت که طبیعی است همهٔ این تاجها جزو ذخایرملی ایران هستند.

* * *

گاهنامهٔ پنجاه سال شاهنشاهی مطالب زیر را دربارهٔ جشن های دوهزار وپانصدسالهٔ شاهنشاهی منتشرساخته است:

شاهنشاه روز ۱۷ شهریور ماه ۱۳۵۰ گفت: (مردم ایران به مناسبت بزرگداشت جشن شاهنشاهی نه تنها درایجاد۲۵۰۰ مدرسهٔ یادبود شرکت کردند بلکه رغبت آنها به جائی رسید که هزینهٔ متجاوز از۳۲۰۰ مدرسه را تأمین کردند).

روز۱۷ مهر۱۳۵۰ طی مراسم ویژه ای که درمقابل کاخ سنا باحضوررؤسای مجلسین و سناتورها و نمایندگان مجلس برگزارشد رئیس مجلس سنا پیام ملت را که روی پوست آهو نوشته شده به سوارکاری که لباس دورهٔ هخامنشیان برتن داشت تسلیم کرد تا به تخت جمشید برده و حضورشاه تقدیم کند.

روز۲۰ مهر۱۳۵۰ برابربا ۱۲ اکتبر ۱۹۷۱ پادشاهان ورؤسای جمهور وسران و نمایندگان عالیمقام پنج قارهٔ جهان برای شرکت درآئین جشن دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی واردشیرازشدند و مورداستقبال شاهنشاه و شهبانو و سایرمقامات قرارگرفتند.

مراسم جشن با خطابه شاهنشاه دربرابر آرامگاه کورش کبیر درپاسارگاد آغازشد. شاهنشاه پس از ایراد خطابهٔ تاریخی خود، باشلیك ۱۰۱ تیر تاج گلی نثار آرامگاه کورش نمودند.

به مناسبت جشن شاهنشاهی، سازمان ملل دولوحهٔ کورش کبیر یکی درتالار کمیسیون حقوق بشر در مقر اصلی سازمان ملل در نیویورك و دیگری در ژنو نصب نمود.

جشن تاجگذاری

وقتی درروز ٤ آبان ١٣٤٦ محمد رضاشاه پهلوی تاج را بر سر گذاشت گفت اکنون که تاج کهن سال ترین شاهنشاهی را بر سر دارم بیش از همیشه خود را در کنار ملت شرافتمند ایران حس می کنم و با هم در راه عظمت ترقی و سعادت ایران پیش می رویم.

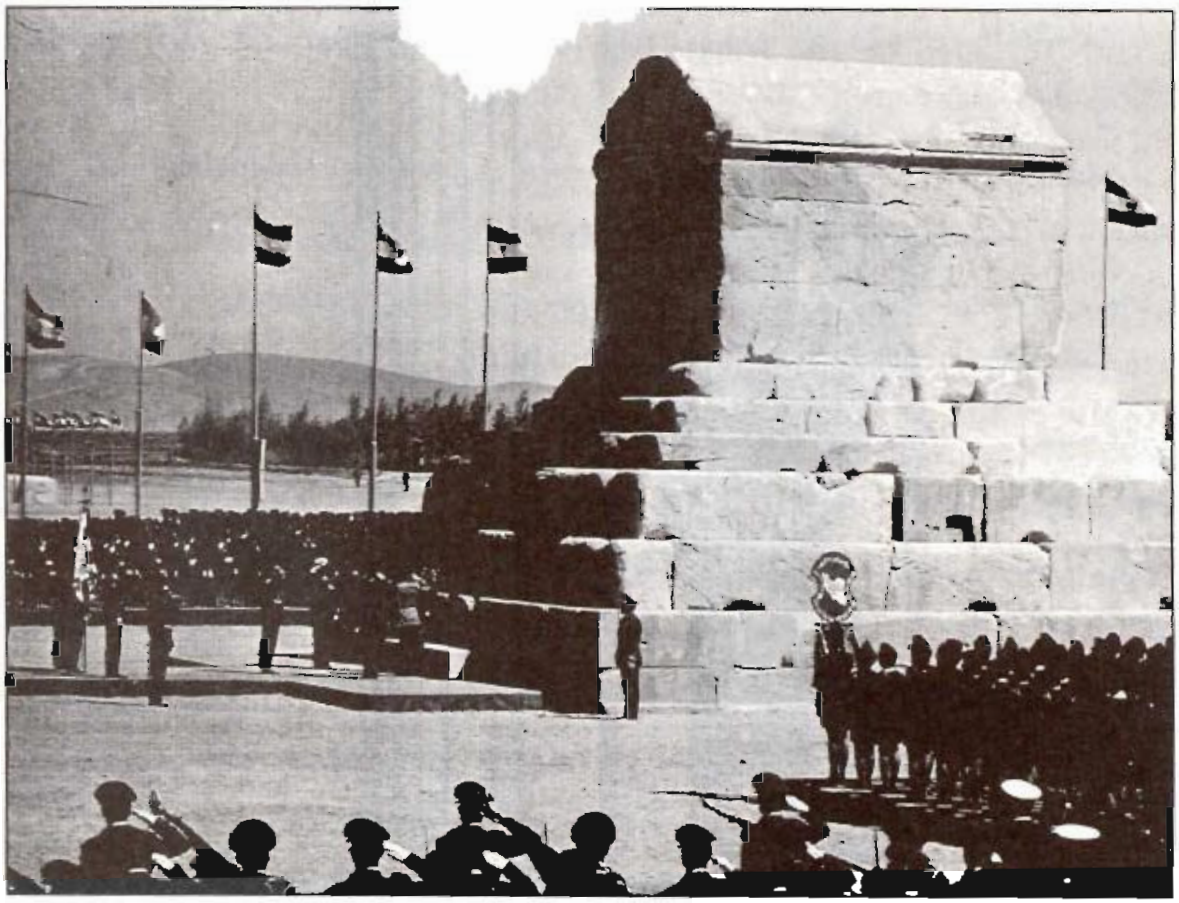

شاهنشاه آریا مهر در برابر آرامگاه کوروش کبیر چنین گفت:
ما امروز در برابر آرامگاه ابدی تو گرد آمده ایم تا بتو بگوئیم آسوده بخواب زیرا ما بیداریم و برای میراث پر افتخار تو همواره بیدار خواهیم بود.

دکتر شاپور بختیار می نویسد: خرابه های تخت جمشید در آخرین سال های سلطنت شاه مورد لطف و عنایت خاص قرار گرفت. سران کشورها همه به سوی تخت جمشید به راه افتادند.

ضمناً درتالاربزرگ دانشگاه پهلوی کنگرهٔ ایران شناسی باپیام

شاهشاه گشایش یافت که شاهنشاه چنین یادآورشدند:

(پرارج ترین سپاهیان ما طی هزاران سال مردان وزنانی بودند که درتمام طول تاریخ کهن ایران مشعل دانش و فرهنگ را در برابر تندباد حوادث فروزان نگاه داشتند و آن را درخشان تر و فروزنده تر به نسل های دیگر سپردند و پیروزی واقعی دراحساس همین حقیقت نهفته است زیرا هراستیلای جغرافیائی و نظامی خواه ناخواه بادوران بازگشت و انحطاطی همراه است ولی این ارزش های معنوی هیچوقت و با هیچ نیروئی ازمیان نمی رود).

دولت آفریقای جنوبی موزهٔ رضاشاه کبیررا در ژوهانسبورك افتتاح کرد.

روز۲۲ مهر۱۳۵۰ ازجانب شاهنشاه و شهبانو ضیافت رسمی به افتخار پادشاهان و رؤسای جمهوری و سران شرکت کننده درجشن، درتخت جمشید ترتیب یافت و شاهنشاه چنین گفتند:

(دوهزارو پانصدسال قبل یکی ازفرزندان این سرزمین، ' کورش هخامنشی ' که به همان اندازه که متعلق به ملت ایران است، متعلق به تاریخ و عالم بشریت می باشد، او کوشید تا با ایجاد تحولی اساسی در اصول حکومت بیرحمانهٔ جهان آن روز، با بنیانگزاری شیوهٔ حکومی تازه براساس احترام به حقوق ومعتقدات افراد، صفحهٔ تازه ای را درتاریخ بگشاید. بسیاری از متفکران و نیك اندیشان دیگر بعداز او به همین راه رفتند که سیر تحول مستمر جامعهٔ بشری به سوی کمال حاصل آن است).

لوحهٔ یادبود جشن های دوهزارو پانصدمین سال شاهنشاهی توسط ۸ کوهنورد درقلهٔ دماوند نصب شد.

والاحضرت اشرف پهلوی با اهداءلوحهٔ کورش کبیربه سازمان ملل گفت:

(این لوحه درواقع اولین اعلامیهٔ حقوق بشراست).

کنگرهٔ بین المللی ایران شناسان که با حضور دانشمندان عالیقدر جهان دردانشگاه پهلوی شیراز تشکیل شده بود،

باصدورقطعنامه ای به کارخود پایان داد.

روز ۲۳ مهرشاهنشاه قبل ازشروع رژهٔ تاریخی سربازان دوران مختلف ایران که درحضورپیشوایان و رهبران کشورهای جهان برگزارشد فرمودند: (امروز پس از ۲۵ قرن باردیگر سربازانی که نمایندگان ادوارقدیم و جدید ارتش ایران هستند دراین دشت پهناور ازبرابرستون هائی که به یادگار جلال و شکوه دیرین درکاخ کهن تخت جمشید سربرافراشته خواهندگذشت، ولی اینان نیز همانند سپاهیان روزگارهخامنشی آرمانی را مقدس می شمارند که استقلال و شرافت ملی را باموازین اخلاقی و بشری درآمیخته است).

روز۲٤ مهرشاهنشاه و شهبانو به تهران آمدند و بنای یادبود شهیاد آریامهررا افتتاح نمودند.

روز ۲۵ مهرورزشگاه یکصدهزارنفری نوبنیاد آریامهرگشایش یافت که ۷۵ تن ازپیشوایان کشورهای جهان درآن شرکت داشتند.

درجلسهٔ فوق العادهٔ سازمان ملل، آدام مالیك رئیس مجمع عمومی سازمان گفت: (جشن های شاهنشاهی ایران هنگامی برگزار می شود که درپرتو دگرگونیهای سریع اقتصادی و اجتماعی چهرهٔ ایران دگرگون شده و این کشور باردیگرامکان یافته تا مقامی راکه سزاوار آن است درمیان خانوادهٔ ملتها احرازکند).

چهارصدنفر ازایران شناسان شرفیاب شدند که شاهنشاه به آنان چنین فرمودند:

(کوشش خواهم کرد درآینده تا آن زمان که خداوند به من زندگی عطافرماید همان ذوق و هوشیاری پیشینیان نیك اندیش خودرا درتعقیب روح آزادمنشی و افکار وعقایدنیاکان خویش به ویژه بنیانگذاران شاهنشاهی ایران، درراه همه مردان و زنان، ازهرعقیده و مذهب و هرنژاد و رنگی که باشند ادامه دهم و این سنت ایرانی به همین ترتیب تا زمانی که ملت ما زنده است ادامه خواهدیافت).

روز۲٦ آذر ۱۳۵۱ شاهنشاه مقرر داشتند که مبلغ ۹۰ میلیون ریال از محل کمك های بخش خصوصی برای شرکت درجشنهای

شاهنشاهی که به صورت صرفه جوئی درحساب جشنها باقی مانده صرف ساختن مسجد بزرگی به نام آریا مهر گردد.

روز٤ اردیبهشت ۱۳۵۲ شاهپورغلامرضا پهلوی موزهٔ رضاشاه کبیر درآقابابای قزوین را گشود.

شاهنشاه و شهبانو به قریهٔ آلاشت رفته اززادگاه رضاشاه و ساختمان مسجد آلاشت دیدارکردند.

درآلاشت، ازمجسمهٔ رضاشاه توسط شاپور محمودرضا پرده برداری شد.

شهبانو درمصاحبهٔ مطبوعاتی چنین گفتند: (من نخستین ملکهٔ ایران هستم که رسماً تاجگذاری کرده ام . کوشش من این است که درهمهٔ زمینه ها نماینده و مدافع مردم باشم). ***

شاه با برگذاری جشن ۲۵۰۰ ساله می خواست عظمت ایران باستان را نشان دهد. چنانکه درهمانوقت درمطبوعات چنین نوشتند:

افلاطون دردفترسوم کتاب نوامیس خود هنگامی که می خواهد طرح سازمان شهر افلاطونی "مدینهٔ فاضله" را نشان دهد آئین ایران را درزمان کورش کبیر به عنوان بهترین نمونهٔ فرمانروائی مثال می زند.

فرمانروایان به زیردستان خود به اندازه ای آزادی می دادند که با آنها برپایهٔ برابری رفتار می کردند. سربازان به فرماندهان خود مهر می ورزیدند و دربرابرخطر، مردانگی نشان می دادند. این بود که پارسی ها به پاس آزادی، دوستی، همداستانی اندیشه ها در راه درست پیشرفت کردند و توانستند بربسیاری از ملتهای دیگرسروری کنند.

یوسف مازندی دربارهٔ جشنهای شاهنشاهی چنین می نویسد:

خیلی آسان است (اکنون که شاه نیست) کسی ادعا کند که نارضائی مردم را به او بازگوکرده بود. به روشنی باید بگویم بیان هرنوع سخن از (عدم رضایت) نزد شاه به ویژه درده سال

آخرسلطنت وی همراه بود باحداقل (دلگیری او) که بدون تردید اثرمنفی دامنگیر (انتقادکننده) می شد.

با این حال من می توانم قویاً ادعا کنم که به عنوان مصاحبه گر بارها درمصاحبه ها و ملاقاتهای مختلف، هنگام طرح سئوال ها به این نکته ها اشاره می کرده ام. یکی از آنها انتقاد صریح از جشنهای پرهزینهٔ شاهنشاهی بود.

مقدمات برپائی این جشن از ۱۳ سال پیش از آن آغازشده بود. روز ۲۹ آذر۱۳۳۷ شجاع الدین شفا رایزن فرهنگی و سخنگوی دربار اعلام کرد که به فرمان شاه مراسم یادبود دوهزاروپانصدسال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران به دست کورش بزرگ درایران برگذارخواهدشد.

شاه درآن زمان توانسته بود بر برخی ازمشکلات فایق آید. مخالفین را تا حدودی سرکوب کند و تز (ناسیونالیست مثبت) خودرا ارائه دهد. چنانچه درسوئد خطاب به دانشجویان ایرانی درهمان سال ها گفت:

(آشنائی با اصول آزادی و دموکراسی، لازمهٔ پیشرفت واقعی هراجتماعی است. ما از ۲۵ قرن پیش با این اصول آشنائی داریم. زیرا شاهنشاهی ماکه درعصر خود بزرگترین امپراطوریهای جهان بود برهمین اساس آزادمنشی و احترام به معتقدات برحقوق افراد و ملل بنیادنهاده شد).

ازچندسال پیش از آغاز جشن از رؤسای ممالك مختلف به اصرار خواسته می شد که (ریاست عالیهٔ کمیتهٔ جشن های شاهنشاهی ایران) را درکشورهای خود بپذیرند. یکی ازدوستان من که عضو وزارت خارجه بود می گفت: بعضی از رهبران جهان غرب ضمن ستایش روحیهٔ ناسیونالیستی شاه، بازبان دیپلماتیك از پذیرفتن این مسئولیت طفره می رفتند و برخی دیگر با دریافت امتیازاتی، سهم کوچکی درآن جشن را برعهده می گرفتند.

روز۱۷ مهر ۱۳۵۰ مراسم ویژه ای درمقابل کاخ سنا برگذار شد

و پیام ملت روی پوست آهو (ازطرف رئیس وقت مجلس سنا) به سوارکاری بالباس دورهٔ هخامنشیان تسلیم گردید تابه تخت جمشید ببرد و به (پیشگاه شاهنشاه آریامهر) تقدیم کند.

سه روزبعد برخی ازپادشاهان و رؤسای جمهور و نمایندگان سران کشورهاوارد شیرازشده مورداستقبال رسمی شاه و مقامات ایرانی قرار می گرفتند. آنچه به نحو چشمگیری مشاهده می شد سازماندهی کم نظیری بود که درطول اجرای برنامه وجود داشت. شاه یکی ازعظیم ترین جشن های تاریخ معاصر جهان را باصرف میلیونها دلار هزینه برگذارکرد. سیل عظیم خبرنگاران که برخی باهزینهٔ دولت ایران به تهران و شیراز سرازیرشده بودند، مرتباً خبرهای این مراسم خیره کننده را مخابره می کردند. من که اکثر خبرنگاران را می دیدم با آنکه بسیاری از آنان درحضورشاه از محتوای جشن تعریف می کردند، درمحافل خصوصی این جشن هارا مسخره می کردند. پس ازبرگذاری رژهٔ پرهزینه آنرا (نمایش درجه ۳ هولیوودی) نامیدند.

روز ۲۶ مهر درجلسه مطبوعاتی درکاخ سعدآباد چنین سئوال کردم:

(اعلیحضرتا دراین هنگام که ایران میلیونها دلار به بانکها و دولتهای خارجی بدهی دارد چطورمبادرت به صرف هزینه ای چنین سنگین برای جشن های شاهنشاهی می کنید؟ آیا به صلاح کشور و شخص اعلیحضرت بود؟)

شاه درسکوت بهت آور خبرنگاران گفت:

(می توان مطمئن بود که درسئوال شما سوءنیت نیست، ما برای بزرگداشت و شناساندن تاریخ درخشان یك ملت به جهان، هزینه هرچه باشد زیادنیست.)

پس ازپایان جشن، تعدادی از خبرنگاران که ازخوان نعمت جشن سودسرشاری برده بودند، از زاغه ها و مناطق جنوبی شهر فیلمهائی تهیه کرده با صحنه های جشنها مونتاژ نموده و دررسانه

های خبری جهان منعکس ساختند. اکثراً هزینه های جشن را غیرضروری و زیانبخش به حال جامعهٔ ایران معرفی کردند.

روزنامهٔ فرانسوی (تریبون دوناسیون) نوشت: حدود ۶۰۰ میلیون دلار ازخزانهٔ کشورصرف هزینهٔ جشن شاهنشاهی شد. میهمانسرائی به هزینهٔ ۳۰ میلیون دلار درتخت جمشید درمنطقهٔ کویری بناگردید. مبلغ ۱۲ میلیون دلار برای مخابرات و پخش جریان جشن وسیلهٔ تلویزیون در دنیا درنظرگرفته شد تا آتش بازیها و چراغانیهائی را که دریك کشور فقیردنیا برپا ساخته اند پخش کنند. قراردادی بایك شرکت فرانسوی بسته شد که با مبلغ زیادی شهری موقتی ازپلاستیك برای پذیرائی ازسران ممالك وهمراهانشان بنانهد. رستوران معروف ماکسیم پاریس مأمور تهیهٔ غذای میهمانان شد. دوخت جامه ها به عهدهٔ دومؤسسهٔ گران قیمت (لانون) و (گاردن) که هردو فرانسوی هستند محول گردید تا هزاران سیاهی لشگر را برای رژه درصحنه ای که به یادآورندهٔ تاریخ چندهزارساله است بیارایند. هزاران میلیون دلار صرف دستگاه امنیتی شد که نظارت آن به سازمانهای وابسته به (سیا) محول گردید تاعیش و نوش شاهنشاهی وسیلهٔ یك سیستم الکترونیکی بسیارجدید محافظت گردد. باوجود تمام این اقدامات گردانندگان جشن آرام نداشتند زیرا زمزمه هائی دربارهٔ سوءقصد شنیده می شد.

جرج بال که از شخصیت های معروف آمریکائی است می نویسد: من و همسرم در مراسم تاجگذاری شاه و ملکه ایران شرکت کردیم. این مراسم هم باشکوه و هم ناراحت کننده بود. شاه نخست تاج را سرخودش گذاشت وبعد تاجی برسر همسرش نهاد. برای اینکه می خواست به سلسلهٔ تازه به دوران رسیدهٔ پهلوی مشروعیتی بدهد. چیزی که مارا ناراحت کرد این بود که هیچ نشانی ازسنن اسلامی درآن دیده نمی شد زیرا شاه نمی خواست

سلسلهٔ خودرا درچهارده قرن تاریخ اسلامی محدودکند بلکه دیدگاه او دوران پادشاهان بزرگش کورش وداریوش بود. جواهراتی که به کاررفته بود، هرکدام ازیك تاج یا زینت یکی از پادشاهان فراموش شدهٔ هند آمده بود.

پسریك قزاق خودرا پادشاه کشوری می شمرد که سالانه مردمش ۲۵۰ دلار درآمد سرانه دارند ولی دم از مدرن کردن کشور خود هم می زد. خیال می کنم اجرای مراسم مشابهی در٤ سال بعدازاین هم نا مطلوبتر بودکه ۱۲۰ میلیون دلار برای انجام مراسم پرشکوه تخت جمشید خرج شد.

❁ ❁ ❁

دکتربختیار دراین باره می نویسد: خرابه های باعظمت تخت جمشید درسال های آخر سلطنت شاه مورد لطف خاص قرارگرفت. نادرترین چیزها از اقصی نقاط عالم به ایران واردشد. صبحانهٔ میهمانان که همه تاج داشتند یا درگذشته تاجداربودند، توسط آشپزان ماکسیم که گران ترین رستوران پاریس است تهیه می شد و هر روز صبح با هواپیما می رسید. برای چادرهای فاخری که درجای خود شاهکارهای هنری به شمار می آیند بهائی گزاف پرداخت شده بود. قصد این بود که گذشته را به کمك خیاطان و به خصوص کلاه گیس سازان فرانسوی که (تُن) ها ریش مصنوعی به ایران صادرکردند، بازسازی نمایند. این سربازان را باریش و پشم مصنوعی برارابه ها سوارکردند؛ یعنی ازریش ایرانیان باستان که یونان را قبل ازشکست (بربر) ها آنچنان مرعوب کرده بود نمایشنامه ای نوین ساختند. درحالی که درهمان زمان زمزمهٔ آشکار ازمیان رفتن سلطنت و نزدیکی فرو ریختن بنای آن به گوش می رسید. درحالی که دبدبه و کوکبهٔ رو به افول عرضه می شد و جوانان کشور بیتابی از خود نشان می دادند و ملائی جنون زده از این مضحکه سازی برای تهییج فقرا و محرومان و کسانی که به ساز شاه نمی رقصیدند سوءاستفاده می کرد. ***

به هرحال در جشن شاهنشاهی سران خیلی از کشورها ، از سلاطین وملکه ها ورؤسای جمهور و نخست وزیران وگروه زیادی از روزنامه نگاران ونمایندگان رادیو ها وتلویزیونها شرکت داشتند ، وشاه ایران در مقابل سران همهٔ کشورها ومدعوین ، درآرامگاه کورش کبیرایستاد و چنین گفت:

(دراین روز بزرگ تاریخ ایران، درتخت جمشید زادگاه کهنسال ایرانی، درحضور سران عالیقدر کشورهای جهان و سایرمیهمانان والامقام که برای شرکت دربزرگداشت شاه بزرگ ایران، شاه شاهان، شاه هخامنشی گردآمده ایم می گویم: شاه بزرگ ـ شاه ایران زمین ـ شاه شاهان ازجانب من، شاهنشاه ایران و ازجانب ملت من، برتو درودباد. دراین لحظهٔ پرشکوه تاریخی ایران، من و همهٔ ایرانیان و همهٔ فرزندان این شاهنشاهی که۲۵۰۰ سال پیش به دست تو بنیان نهاده شده دربرابرآرامگاه تو سرستایش فرودمی آوریم و خاطرهٔ فراموش نشدنی تورا پاس می داریم. همه دراین هنگام که ایران نو باافتخارات کهن پیمان تازه می بندند، به نام قهرمان جاودان تاریخ ایران، به نام بنیان گذارکهنسال ترین شاهنشاهی جهان، به نام آزادی بخش تاریخ، به نام فرزندشایستهٔ بشریت، به تو درود می فرستم. کورش، ما امروز دربرابر آرامگاه ابدی تو گرد آمده ایم تابه تو بگوئیم آسوده بخواب زیرا که ما بیداریم و برای میراث پرافتخارتو همواره بیدارخواهیم بود. سوگند یاد می کنیم پرچمی را که تو ۲۵۰۰ سال پیش برافراشتی ما همچنان دراهتزاز نگاه خواهیم داشت. سوگندیادمی کنیم که بزرگی و سربلندی این سرزمین را که به عنوان ودیعهٔ مقدس ازطرف گذشتگان به ماسپرده شده با ارادهٔ پولادین خودحفظ کنیم. سوگند یاد می کنیم که بشردوستی و نیك اندیشی راکه اساس شاهنشاهی قرارداده بودی پاس بداریم و برای مردم جهان پیام آور دوستی وحقیقت باشیم. دراین ۲۵ سال کشور تو و کشورمن شاهد سهمگین ترین حوادث بوده که درتاریخ جهان برای کمتر ملتی روی داده، ولی با اینهمه ملت در برابر دشواریهای

گران سرتسلیم فرود نیاورده وطی ۲۵۰۰ سال ازهر وجب ازخاك این مرزو بوم دفاع کرده و همچنان جاوید و سربلند باقی مانده است. ما اکنون دراینجا گرد آمده ایم تا باسربلندی به تو بگوئیم: پس از ۲۵ قرن، امروز مانند روزهای پرافتخار تو، پرچم ایران پیروزمندانه دراهتزازاست. امروز مانند زمان تو نام ایران با احترام وستایش بسیار درآمیخته و درعصر پرآشوب کنونی جهان، کشور ما پیام آور آزادی و بشردوستی و پاسداروالاترین آرمانهای انسانی است. مشعلی که طی ۲۵۰۰ سال دربرابر تندبادحوادث خاموش نشد، امروز نیز فروزان تر از همیشه درحال نورافشانی است و فروغ آن از مرزهای ایران فراتررفته است. ما فرهنگ خویش رامبشرصلح و محبت و تفاهم قرارداده و همواره بااین فرهنگ پیام آور دوستی هستیم.ما ترازنامهٔ ۲۵۰۰ سالهٔ خویش را به پیشگاه تاریخ عرضه می کنیم و سربلند هستیم زیرا ترازنامهٔ حیات ملتی است که باسهمگین ترین حوادث جهان روبرو بوده و قربانی داده ورسالت معنوی خویش را دردفاع از ارزشهای بشری ازیادنبرده است. امروز پس از ۲۵ قرن سپاهیان ایرانی ازبرابر ستونهای تخت جمشیدخواهند گذشت. اینان نیز مانند سپاهیان هخامنشی آرمانی را مقدس می شمارند که باموازین اخلاقی و انسانی درآمیخته است. ۲۵ قرن پیش داریوش بزرگ درکتیبه ای نوشت "راستی رادوست دارم و ازبدی بیزارم - نمی خواهم درقلمرو شاهنشاهی توانائی به بینوائی ستم کند یازیان رساند" و امروز نیز همراه سربازانی که نمایندگان دوران قدیم وجدیدایران هستند، ازقبیل سپاهیان دانش - بهداشت - آبادانی - لژیون خدمتگزاران بشر رژه می روند.

به نام ملت ایران به تمام نمایندگان عالیقدر ملتها وکشورهای جهان که دراین بزرگداشت ملی حضوریافته اند درود می فرستم. به ملت بزرگ و جاودان ایران به نام شاهنشاه ایران درود می فرستم و به کورش بزرگ و به شاهنشاهان و پادشاهانی که طی ۲۵ قرن پرچم ایران را برافراشته نگه داشته اند، درود می فرستم. به همهٔ

سربازان و قهرمانان ایران که درکشاکش حوادث از استقلال میهن جاودانی خود دفاع کرده اند، درود می فرستم. به همهٔ خدمتگذاران گمنام این مرزوبوم که طی ۲۵ قرن باکوشش وتلاش مداوم و مستمر، تمدن و فرهنگ ایران راباعث شدند و آن را به صورت جاودان درآورده و زنده نگه داشته اند درود می فرستم. به عنوان شاهنشاه ایران باید بگویم به رسالت معنوی خود وفاداریم وهرگز پیمانی راکه ۲۵۰۰ سال پیش باتاریخ و بشریت بسته ایم ازیادنبرده ایم.

کورش - شاه شاهان - آزادمردجهان - قهرمان تاریخ ایران و جهان - آسوده بخواب که ماییداریم وهمواره بیدارخواهیم بود.

❁ ❁ ❁

این نطق شاه که باصدای بلند وقاطعیت و شمرده شمرده دربرابر آرامگاه کورش کبیر ایرادشد، دربین میهمانان و سران کشورها حسن اثرداشت و نمودار وطن پرستی شاه ایران به شمار می رفت. ولی مخالفین که از هر فرصت و بهانه ای استفاده می کردند به هزینهٔ گزاف این جشنها اشاره کرده و درروزهای سقوط رژیم، این گفتهٔ شاه را که (کورش آسوده بخواب که ماییداریم) به صورت "جوك" درآورده می گفتند کورش به دستور آریامهر بخواب رفت که اوضاع آشفته شد. وقتی چشم بازکرد دید شاه ایران کشوررا ترك کرده وکورش گفت به محض اینکه یك لحظه به خواب رفتم کشور از دست رفت و نظام شاهنشاهی بکلی درهم فروریخت.

❁ ❁ ❁

پیربلانشه فرانسوی می نویسد: روز۱۳ اکتبر ۱۹۷۱ شاهنشاه آریا مهر ازفراز۲۵۰۰ سال تاریخ، کورش را مورد خطاب قرارداد وگفت: (پیوسته آسوده بیارام که ماییداریم)

شاه اونیفورم رسمی به تن دارد و ایران خویشتن را درگذشتهٔ افسانه وارش نظاره می کند.

شاه بابرگذاری جشنهای باشکوه و باپذیرائی شکوهمند، ازده ها رئیس کشور وحکمروایان، آرزومندعظمت و قدرت ایران نو می

باشد .

درپایتخت قدیمی هخامنشیان، مجموعهٔ بزرگی ایجادشده است. درمدتی بیش ازیك سال یك پل هوائی شیرازرابه تهران و از طرفی پایتخت ایران را به پایتخت فرانسه متصل کرده است.

شاه اظهارعلاقه کرده بود که برای پذیرائی ازمیهمانانش دهکده ای با شکوه در٦٤ هکتار پای تپهٔ شهرسابق هخامنشی ایجاد گردد.

این خیمه های شن رنگ، آپارتمان های ازپیش ساخته شده توسط معتبرترین متخصصین که ازپاریس آمده اند آراسته شده اند. اردوگاههای سلطنتی که "چادرطلائی" نام دارد، منحصراً به رؤسای کشورها و سلاطین اعم ازمعزول یا غیرمعزول اختصاص داده شده است.

روز١٣ اکتبر هنگامی که کنستانتین پادشاه یونان و هیلاسیلاسی، مارشال تیتو، پرنسس آن، پرنس فیلیپ، پادگورنی و نمایندگان کشور چین و امیران خلیج فارس قالی گستردهٔ فرودگاه مهرآباد را زیرپا می گذاردند مراسم آغاز می شد.

پس ازضیافت افسانه ای درچادرمخمل سرخ که ٢٢ رشته کریستال آن را روشن می کند پذیرائی باغذای ماکسیم شروع می گردد. غذاهارا خوراك خرچنگ باسُس نانتر، بره کباب باعرق برنج، طاووس انباشته ازجگرو خاویار ایرانی تشکیل می دهند. ظرفها وکاردچنگال ازپاریس رسیده است.

هیلاسیلاسی حسابی به سلامتی میزبانش می نوشد و می گوید: (زمانی فرارسد که تاریخ کشور شما نوشته شود. بدون شك اعلیحضرت خواهنددید که به سبب جان بخشیدن به ملت و ازعهدهٔ توقعات تجدد طلبی مردم برآمدن جای دقیقی برای شما درتاریخ، درنظر گرفته شده است.)

پس ازضیافت، نمایش نور وصدای باشکوهی درحضورمیهمانان خیمهٔ طلائی برگذارگردید.

رژهٔ سپاهیان شاهنشاهی پارس سواربراسب و درلباس زمان خود

عظمتی به جشن ها داده بود.

قسمت اعظمی ازسکنه تاشعاع یکصد کیلومتر، دورشده بودند. عوامل مشکوك همه بازداشت شده بودند. باقدرت، جلوی مخالفین گرفته شده است. حدود سیصدمیلیون دلارخرج جشن ها شد.

ملت حتی غایب درجشن ها، که درنیمهٔ راه قرون وسطی و قرن بیست و یکم قرار گرفته، نسبت به هزینه های گزاف جشن حساسیت دارد.

بعضی از روزنامه نگاران و روحانیون نیز به اعتراض پرداخته اند. ولی صداهای آنها خیلی زود درمیان غرش طبلها و نوای شیپورهای سربازان تخت جمشید خفه می شود.

هرروزگلهای تازه ای ازهلند با هواپیما می رسد. سگ هیلاسیلاسی که قلاده اش ده الماس داشت، به خوبی دیده می شد. برای این امپراطور که درسال ۱۹۷٤ سرنگون شد اسراف گستاخانه ای به این صورت چه اهمیت داشت.

دراین جشن نیکسون هم دعوت شاه را نپذیرفت ولی (اگنیو) را فرستاد. پمپیدو رئیس جمهور فرانسه، شامان دلماس نخست وزیر فرانسه را فرستاد.

کشورایران که روی دریائی از نفت و گاز قراردارد شاهش دراین جشن گفت: (کورش تو بخواب که آیندهٔ پارس تعیین شده است). شاه خبرنداشت که درهمین وقت خمینی باارسال پیام خود می خواست کاخ شاهی راویران کند و ایران را به آتش بکشد.

حسنین هیکل روزنامه نگار مصری می نویسد:

نمونهٔ سمبولیك شکوه و جلال جدید شاه تاجگذاری بود.

رضاشاه همچنان ناپلئون، تاج را خود برسرگذاشت تا برای همه روشن کند که مدیون هیچکس نیست زیرا تاج وتخت را باتلاش و کوشش خود به دست آورده بود. ولی فرزند اوکه تاج و تخت را به ارث برده بود اینگونه توجیه می کرد که تاج و تخت را

دراثر۲٦ سال سختی و فشار حفظ کرده است. شاه هنگام این مراسم گفت: (برای این تاجگذاری کرده ام که مردم ایران درونق و امنیت زندگی می کنند. من مدتها پیش باخود تعهد کردم که هرگز پادشاه مردمی فقیر و تحت ستم نباشم. اما اکنون که همه خوشحال هستند به خود اجازه می دهم که تاجگذاری کنم). بعداز گذاشتن یك تاج بر سرخود، تاج کوچکتری برسرفرح و تاجی هم برسرپسرش گذاشت. شاه قبلاً دستورداده بود که تاجهائی توسط جواهر سازی کارتیه ساخته شود. حدود ۳۳۸۰ جواهر درتاجی که او برسرخودش گذاشت به کاررفته بود. دردوتاج دیگر جواهر کمتری بود.

شاه در سی امین سال سلطنت که اوج حکومت او فرا رسید دوهزارو پانصدمین سال سلطنت را درخرابه های پرس پولیس برگذار کرد. ٦٨ پادشاه - شاهزاده - سران دولتها - پادشاهان نروژ - سوئد - تایلند - دانمارك - بلژیك - یونان دراین مراسم حضور داشتند. پرنس فیلیب و پرنسس آن ازبریتانیا - هیلاسیلاسی از اتیوپی - سدارسنگور رئیس جمهور سنگال - پادگورنی رئیس جمهور شوروی - اگنیو معاون رئیس جمهور آمریکا - فرنجیه و بورقیبه رؤسای جمهور لبنان و تونس - ملك حسین و تمام فرمانروایان خلیج فارس و نخست وزیران فرانسه - ایتالیا - پرتقال - و بسیاری دیگر از جمله روزنامه نگاران و تجار اسلحه به این مراسم دعوت شده بودند.

پرسپولیس تبدیل به شهرچادرها شده بود. کوههائی از خاویار به مصرف رسید. هزینهٔ مراسم به ۱۲۰ میلیون دلاررسید. ارقام رسمی هزینه ٤٠ میلیون دلاربود. ولی باهزینه هائی که به حساب دستگاهها گذاشته بودند به این رقم رسید. شاه درپاریس به یك دوست خانوادهٔ سلطنت باخنده گفت: (فرزندان شارلمانی به پرسپولیس آمدند تا درمقابل فرزند یك نظامی ایرانی سرتعظیم فرود آورند.) شاه دیگر آنطور رفتار می کرد که گوئی ایران کشور

خصوصی او به شمار می رود. این دوره به صورتی بود که همه انگشتهای خود را به داخل نان مربائی فرو می کردند. افراد خانوادهٔ سلطنت وبستگان و نزدیکان همه درامورمالی دخالت داشتند.

* * *

ویلیام شاکر شوکراس درکتاب (آخرین سفرشاه) می نویسد:

دراکتبر ۱۹۷۱ محمدرضا پهلوی ضیافتی ترتیب داد که از همهٔ میهمانیها برتر بود. او از تمام رهبران جهان دعوت کرد، ولی همه نیامدند و بسیاری هم که تشکر کردند بیشتر نمادهای قدرت بودند تا واقعیت. ضیافت درخرابه های تخت جمشید برگذارشد که ساختهٔ داریوش بزرگ و سوختهٔ اسکندر کبیر بود. باگذشت زمان می توان گفت که جشن مزبور نشانهٔ آغاز پایان کاردودمان پهلوی بود که درست پنجاه سال پیش از آن پدرشاه تأسیس کرده بود.

سال ۱۹۷۱ آغاز سربلندکردن ایران به عنوان یك قدرت منطقه ای بود. اوپك به نخستین موفقیت عمدهٔ خود درافزایش بهای نفت نایل شد، که شاه نقش رهبری آنرابرعهده داشت و همچنین با خروج بریتانیا از خلیج فارس شاه عنوان (ژاندارم خلیج فارس) را به دست آورد.

درآن ایام هم درشاه و هم درحکومتش اعتماد به نفس دیده می شد واین احساس کم کم تبدیل به یك غرور غیرواقعی شد. یکی ازشعارهای تبلیغاتی این بود که روز ۲۳ مهر۱۳۵۰ ایران مرکز ثقل جهان شده بود. ازیك نظر این جشن برای شاه پیروزی و ازیك لحاظ تا اندازه ای شکست بود. زیرا دربسیاری از موارد واقعیتها، با تصورات او کاملاً تطبیق نمی کرد.

صرفنظر ازمدعوین، همه چیز جشن را هم ازپاریس آورده بودند. دردشت خشك تخت جمشید خیمه های گرانبها وسیلهٔ ژانسن دکوراتور فرانسوی برپاشده بود. او ازچند دهه پیش تزئینات داخلی کاخهای سلطنتی را انجام می داد. آرایشگران طرازاول ازسالنهای کاریتا و الکساندرا به تخت جمشید پروازکردند. الیزابت

آردن یك نوع کرم صورت تولیدکرد و نام آنرا (فرح) گذاشت تا درجعبه های مخصوص به میهمانان هدیه شود. باکارا یك نوع گیلاس پایه دار کریستال طراحی کرده بود. سرالین جایگاههای میهمانان را ازسفال های قرن پنجم پیش ازمیلاد ساخت. رابرت هاویلند فنجان و نعلبکی هائی ساخت که فقط یکبار مورد مصرف میهمانان قرار می گرفت. پورتور ملافه ها و رومیزیهارا تهیه کرد. لان ون اونیفورمهای جدیدی برای کارمندان دربار تهیه نمود که بابیش از یك کیلومتر ونیم نخ طلا دوخته شده بود که هراونیفورمی پانصد ساعت کارلازم داشت.

رستوران معروف ماکسیم که غذا را تهیه می کرد یك بشقاب جدید و بسیارعالی محتوی خاویار وتخم بلدرچین آب پز اختراع کرد ولی چون شاه خاویار دوست نداشت بنا براین هیچکس هم نمی توانست ازآن بخورد. تنها غذای ایرانی که درصورت غذا وجود داشت (خاویار) بود. مابقی را تقریباً ازفرانسه آورده بودند.

صورت غذای ضیافت شام اصلی روی صفحات پوست آهو نقش شده و با یك ریسمان تابیده طلائی باجلد آبی ابریشمی و طلائی صحافی شده بود. غذای دوم پاته دُم خرچنگ بود. غذای اصلی پشت مازوی بره سرخ شده بود که باشامپانی کهنه فرانسوی می آوردند. آنگاه خوراك طاووس به سبك شاهنشاهی باسالاد مخلوط طبق سلیقهٔ الکساندردوما صرف می شد. دسر بشقاب انجیر به شکل حلقه ای که دردرون آن باتمشك انباشته شده بود. درپایان قهوه موکا...

بعضی ها احساس می کردند که شاه بااین کار بخشی ازتاریخ ایران را که به مراتب متناسب تربا قرن بیستم است نادیده می گیرد و آن تعالیم پیامبر اسلام می باشد.

درتخت جمشید محمدرضاشاه تاریخ ایران را به میل خود تغییر شکل داد. او ازجشن راضی به نظر می رسید و می گفت: این جشن کمك بزرگی به تجدید نظرغربیان دردیدگاهشان نسبت

به ایران خواهدبود. اوج این مراسم وقتی بود که درمقابل گورخالی کوروش ایستاد و به نطق پرداخت.

این رویداد بیشتر سرود پیروزی خانوادهٔ پهلوی بودتا ملت ایران... ره آورد جشنهای تخت جمشید جدائی کامل شاه از واقعیات بود. طی چندسال بعدی هیچکس سعی نکرد این خیالات واهی شاه را تعدیل کند. آمریکائیها کلید زرادخانهٔ خودرادراختیار اوگذاشتند. دولتمردان غربی حریص بودند که ثروت ایران را به جیب بزنند. فرانسویها به خاطرشرکت نکردن پمپیدوتقاضای عفو می کردند. همه کس درچاپلوسی به او ودر به جیب زدن پولهای ایران همچشمی می کردند. این وضع تا ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ ادامه داشت.

فرح کوشیده بود ترتیب جشن های شاهنشاهی راتغییردهد. می گوید از اینکه مراسم بیش ازآنکه متکی به محصولات و مردم ایران باشد جنبهٔ فرانسوی داشت، ناراحت بوده است. می دانست روزنامه ها به غذاهای ماکسیم و چادرهای ژانسن و این قبیل چیزها حمله خواهندکرد. پیش ازشروع جشن ها پیشنهاد کرده بود این مراسم به تعویق افتد. گفته بود "ماکه بیست و پنج قرن صبرکرده ایم چرا دوسه سال دیگر صبرنکنیم که مراسم بیشتر جنبهٔ ایرانی داشته باشد؟ این برای هرکسی جالب تر خواهدبود و ایرانیان راخوشحال خواهدساخت".

درآن هنگام کسی به سخنان او اعتنائی نکرد. بعدها فرح استدلال کرد (جشنی که برگذار گردید یك گردهمائی فوق العاده وبی نظیر ازپادشاهان و کمونیستها ودیکتاتورها و دموکراتهابود و توجهی راکه درسرتاسر جهان به تاریخ و فرهنگ ایران جلب کرد بی نهایت گرانبهابود.) بااین وصف اذعان داشت که پاره ای جزئیات به خصوص جنبهٔ فرانسوی آن همه چیزرا ضایع کرد و مردم ایران ناراضی شدند و عده ای هم بودند که مردم را تحریك می کردند و روزنامه های خارجی نیز جنجال بپا کردند. درجشن های

شاهنشاهی یك شیرینی سازفرانسوی کیك عظیم الجثه ای برای جشن های تخت جمشید ساخته وروی آن تاجی نهاده بود که وقتی کیك را می آوردند ناگهان واژگون ومتلاشی شد و زحمات هنرمند ازبین رفت.

ژرژپمپیدو رئیس جمهورگفته بود: به شرطی درجشن شرکت می کند که مقدم برهیلاسیلاسی و کشورهای فرانسه زبان آفریقاباشد. ولی شاه رد کرد و پمپیدو را نبخشید. ملکهٔ الیزابت در مراسم شرکت نکرد ولی همسر و دخترش پرنسس آن را فرستاد. تعجب آورتر این بود که نیکسون رئیس جمهوری آمریکا در مراسم شرکت نکرد درحالی که خانمش ریاست کمسیون جشنهای شاهنشاهی در آمریکارا قبول کرده بود ولی معاون خود اگنیو را فرستاد.

الیزابت اردن که سلمانی وآرایش میهمانان راعهده داربود نام (فرح) به این کار خودداده بود.

هزینهٔ جشنها ۳۰۰ میلیون دلارتخمین زده شده است درحالی که درآمد سرانهٔ ایرانیها ۵۰۰ دلار درسال می باشد. خمینی به این جریان اعتراض کرد وصدای اوخیلی ضعیف بود وشاه خودرا موفق می دانست. ولی باید گفت شاه کاملاً ازحقیقت به دوربود. میلیونها مردم ازسوءاستفاده ها ناراحت بودند، به خصوص ازنزدیکان شاه و کمپانی های خارجی ... همهٔ کشورها به خاطر قراردادها و استفاده ازدلارهای ایران برنامه های شاه را تأیید می کردند.

* * *

درمطبوعات وقت در این باره چنین نوشته شد:

روز۲۶ مهرماه ۱۳۵۰ نمایندگان خبرگزاریها و رسانه های گروهی خارجی درکاخ سعدآباد که برای تهیهٔ گزارش جشن ها ی۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی به ایران آمده اند، برای مصاحبه درکاخ سعدآباد حضوریافته و به سئوالات آنان پاسخ داده شد.

متن مصاحبه چنین است:

مازندی ـ اعلیحضرتا ـ مطبوعات خارجی نوشته اند ملتی که ۳

هزارمیلیون دلاربدهکاراست چراباید این خرجهارا بکند؟ ممکن است اعلیحضرت نظرخودشان را بیان فرمایند؟

شاه - می خواهیم بدانیم اساس این بحثها برچه مبنائی است. اگرمنظور خرج ساختمان هتل و یاجاده و تأسیسات مخابراتی است که دربرنامهٔ پنجسالهٔ چهارم ایران منظور شده است که برای این برنامه رشد۹/٤ درصد پیش بینی شده بود وحالا به نزدیك ۱۱ درصدرسیده است. شاید دستوربدهم که جزئیات مخارج جشنها منتشر شود. البته می دانید که تمام مخارج جشن هارا افرادایرانی (بیشترشان صاحبان صنایع و تجار) تأمین کرده اند و اسامی آنان معلوم است و منتشر هم شده است. تنها خرجی که می شود جنبهٔ سرمایه گذاری نداشته یابرای توریسم و زیربنای ایران نبوده چندمیهمانی است که به افتخار میهمانان ایران داده شده است. ما اگر می خواستیم هرکدام ازاین میهمانان را علیحده به این مملکت دعوت کنیم مخارج به همان تناسب افزایش می یافت. نمی دانم چه کسی از اول این رقم را به دهانها انداخت. اگر تازه مطلب صحیح هم بود که ایران ۳ میلیارد دلارمقروض بود خیلی ازکشورها که چندصدمیلیارددلارمقروض هستند ضمناً مخارج تبلیغاتی آنها که نه جنبهٔ غرورملی و نه جنبهٔ تاریخ دارد میلیاردها دلار می شود ولی ایران به حداقل قیمت و پرداخت هزینه چندمیهمانی این معروفیت جهانی راپیداکرده است. بدون اینکه بخواهم به این سئوال البته قدری خیرخواهانه شما پاسخ بدهم به دیگران جواب تند بابی اعتنائی باتوضیحات داده خواهدشد.

خبرنگارآلمانی - رژه ای که درتخت جمشید برگزارشد بسیارعالی و باشکوه بود و هرگز فراموش نخواهدشد ولی به نظر می رسید که تدابیر امنیتی بسیارشدیدبود. چرا مردم شیراز نتوانستند مراسم را تماشا کنند؟ دیگر اینکه شنیده ایم وابستهٔ مطبوعاتی ایران درکپنهاك به علت اینکه نمایندهٔ مطبوعات دانمارك نتوانسته به ایران بیاید خودکشی کرده است.

شاه ـ برای حفظ خارجیها کارهای امنیتی لازم است. شما هم مطالعه کنید و هرطور می خواهید بنویسید. دربارهٔ خودکشی کارمند مطبوعات باید بگویم کاملاً موضوع برعکس است. نمایندهٔ ما براثر انزجار مطالبی که دربارهٔ کشورش نوشته بودند، خودکشی کرد. زیرا به عقیدهٔ وی بهتراست خودرابکشد تا اینکه توهین نابجا به کشورش را قبول کند.

خبرنگار دیگری پرسید برای تشویق توریسم بین المللی نسبت به سازمان و تجهیزاتی که درمحل جشن برپاشده پس ازپایان مراسم چه برنامه ای دارید؟

شاه ـ آنچه ما شنیده ایم میلیونها نفردرسراسر جهان ازطریق تلویزیون ناظرمراسم باشکوه جشن ها بوده اند و یقین دارم که این امر تأثیر بسیار مساعدی درجلب توریست دارد.

خبرنگار دیگری سئوال کرد که واکنش مطبوعات کشورهای سرمایه داری وکشورهای کمونیستی دربارهٔ جشن ها چه بوده است؟

شاه ـ درکشورهای کمونیستی ما چیزی غیراز تمجید ندیدیم و اکثریت آنهامی گویند این جشن گرفتن همانقدر که به ما تعلق دارد، چون درضمن مربوط به تاریخ جهان است وایران سهم مهمی درتمام تمدن جهان دارد، آن را تجلیل کرده اند. اما مطبوعات کشورهای سرمایه داری نمی دانم چرا پس ازپیروزی اخیر دراوپك نظرنامساعدی پیداکرده اند. شاید این خصیصهٔ سرمایه داری باشد. گفته های غرض آلود نمی تواندبرای ما ارزشی داشته باشد.

خبرنگارکانادائی ـ آیااعلیحضرت ازبرگذاری جشن ها راضی هستید؟ عواقب این جشن ها چه خواهدبود؟

شاه ـ من ازتمام جزئیات جشن ها راضی هستم باید ازملت من بپرسید که تصورمی کنم مردم کشورما هم به آن افتخار می کنند ولی باید از شما بپرسم که نظرشماچیست؟ ولی امیدوارم که عواقب این جشن ها بسیارخوب باشد. این مراسم تماس خوبی برای

مقامات بین المللی بود که درمحیطی خارج ازهرگونه تشنج و تکلف موجبات ملاقاتهائی را فراهم کردیم به خاطر تفاهم که نمایندگان کلیه ملتها درآن شرکت داشته اند. درمورد ایران نیز روابط ما با همهٔ شرکت کنندگان توسعه یافت و هم ما مصروف ایجادمحیط دوستانه تری بین ایران و سایر ممالك گردید و سران کشورها حرفهای مهمی داشتند که با هم زدند. اگر ما موفق شده ایم چنین تسهیلاتی فراهم کنیم حقیقتاً می توانیم ازخودمان راضی باشیم.

خبرنگارسوئدی ـ ممکن است شاهنشاه هزینهٔ جشن هارا به ما بفرمایید. ما ارقامی از ۲۰۰ میلیون تا دومیلیارد دلارشنیده ایم؟

شاه ـ ارقام منتشرخواهدشد. فکرنمی کنم دومیهمانی که داده شده دومیلیارددلار خرج داشته باشد.

خبرنگارانگلیسی ـ چه ارزش پردوامی این جشن ها می تواند برای مردم ایران داشته باشد؟

شاه ـ ازنظرعلاقه ای که به تاریخ دارم می توانم بگویم که ایدهٔ ما این است که ارزش پردوام این جشن آن باشد که کشوری مثل ایران که گذشتهٔ پرافتخاری دارد چگونه توانسته برمشکلات فائق آید. درسیصدسال گذشته کشور و ملت ما بدبختیهای زیادی راتحمل کرده است. دردوجنگ جهانی کشورما اشغال شد ولی این جشن نشان داد که اگر کشوری ازپا افتاد باهمت مردمش می تواند باردیگر روی پای خود بایستد و برمشکلات فائق آید.

خبرنگاردیگری پرسید اکنون که ایران به سرعت صنعتی می شود آیاامکان دارد که روزی اختیارت سلطنت درایران مثل انگلیس شود؟

شاه ـ ایران وقتی وارد تمدن بزرگ شد مردم ازامکانات زیادی برخوردار خواهندشد و بیسوادی دراین کشور بکلی ریشه کن می گردد و درهمه شئون کشور شوراهای انتخابی و مشورتی تشکیل می گردد و احزاب سیاسی ریشه می دوانند و همهٔ قدرتها به دست مردم می افتد وامورودولت و کشوررا خودمردم اداره خواهندکرد ولی

این بدان معنا نیست که شاه دراین کشور موقعیت رهبری و پدری و پرستیژ خودرا ازدست بدهد، چون تازه ما دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی را جشن گرفته ایم و کلمهٔ شاه دراینجا دارای معنی خاصی می باشد به همین جهت است که چون شاه ایران بوده ام توانسته ام دربارهٔ حفظ استقلال برنامه های انقلاب اقدام کنم. درغیر این صورت یك صدم کارهائی را که من انجام داده ام یك دیکتاتور دست راستی یا دست چپی نمی توانست انجام دهد.

صریحاً بایدبگویم، کارهائی که انجام داده ایم صورت نمی گرفت اگرمن شاه این سرزمین نبودم.

نمایندهٔ خبرگزاری فرانسه ـ روزنامهٔ لوموند نوشته اعلیحضرت درنظردارند وقتی ولیعهد به سن بلوغ رسید و تحصیلات را به پایان رسانید سلطنت را به ولیعهد واگذار کنند. آیا صحت دارد؟

شاه ـ این یك اندیشهٔ جدیدی نیست، پدرم درسال ۱۹٤۱ قبل ازاین که حوادثی در کشور ما رخ دهد می خواست مرا برروی تاج وتخت ببیند ومی خواست شاهدباشد که چگونه کشوررا اداره خواهم کرد و به طورغیرمستقیم برکارها ازپشت پرده نظارت کند، این امرطبیعی است که من نیز چنین قصدی داشته باشم چون ترتیب جانشینی بانرمش انجام می گیرد و من فکر می کنم اندیشهٔ خوبی است که چنین کاری را بکنم.

خبرنگارآمریکائی نظراعلیحضرت رادربارهٔ کنگرهٔ ایرانشناسان پرسید.

شاه ـ تشکیل کنگرهٔ ایرانشناسان درکنارجشن ها کارمهمی است و برای شناسائی ایران به جهانیان قدم باارزشی می باشد.

یکی دیگر ازخبرنگاران خارجی گفت: ازطرف رسانه های گروهی خارجی تشکر می کنم، کیفیت جشن ها خیلی عالی بود، هیچکس نمی تواند ادعا کند که این جشن ها ماهیت ناسیونالیزم محدود و تنگ نظرانه ای دارد، همهٔ ما تحت تأثیر عمیق برنامهٔ این جشن قرارگرفته ایم و وظیفهٔ ما این است که به شناسائی بیشتر

ایران کمك کنیم.

* * *

در همان وقت آیت الله خمینی درنجف طی اعلامیه ای چنین متذکر شد:

شنیده شده که دربارهٔ جشن شاهنشاهی میلیونها تومان خرج شده که فقط هزینهٔ تزئین و چراغانی تهران ۸۰ میلیون تومان برآوردگردیده است. گویا متخصصین اسرائیلی هم عهده دار کارهای آن شدند. چگونه ملت می تواند برای کسی که به اسلام خیانت می کند جشن برپا کند. جنایات پادشاهان تمام تاریخ راسیاه کرده است. ازنظر پیغمبر اسلام کلمهٔ شاهنشاه نفرت انگیزترین کلمه است. اصول اسلامی باسلطنت مخالف است. کاخهای استبداد شاهنشاهی راویران کنید. سلطنت ازشرم آورترین و زشت ترین نوع ارتجاع است. ایران ۱۵۰ هزارطلبه دارد. اگریك صدا سکوت را می شکستند و این رژیم فروخته شده را تأیید نمی کردند آن وقت پیروز می شدند. بیدارشوید.

* * *

حالا تاریخ قضاوت می کند که برای مقبرهٔ همین خمینی، چقدر از ثروت ملت ایران خرج شده و با پول کلانی که ازکیسهٔ ملت ایران رفته حتی با هزینهٔ جشنهای شاهنشاهی قابل مقایسه نیست. اگرجشن های شاهنشاهی عظمت ایران را به جهانیان نشان می داد، ولی پولی که صرف مقبره خمینی شده هیچ اثری درزندگی ملت ایران ندارد. صمیمانه می توان گفت هردوکار قابل ایراد و انتقاد است. این ملت ها هستند که باید تصیم بگیرند تاثروت و سرمایهٔ آنها صرف چه کارهائی شود.

وقتی فرانکو رهبر اسپانیا درگذشت او را در دره شهیدان دفن کردند و روی سنگ کوچك مقبره اش چنین نوشته شده است (فرانسیسکو فرانکو)

رژه سربازان درتخت جمشید
بالباس هائی از ۲۴۰۰ سال ـ ۱۳۰۰ سال ـ ۹۰۰ سال ـ۲۰۰
سال قبل درکنار سپاهیان دانش و بهداشت

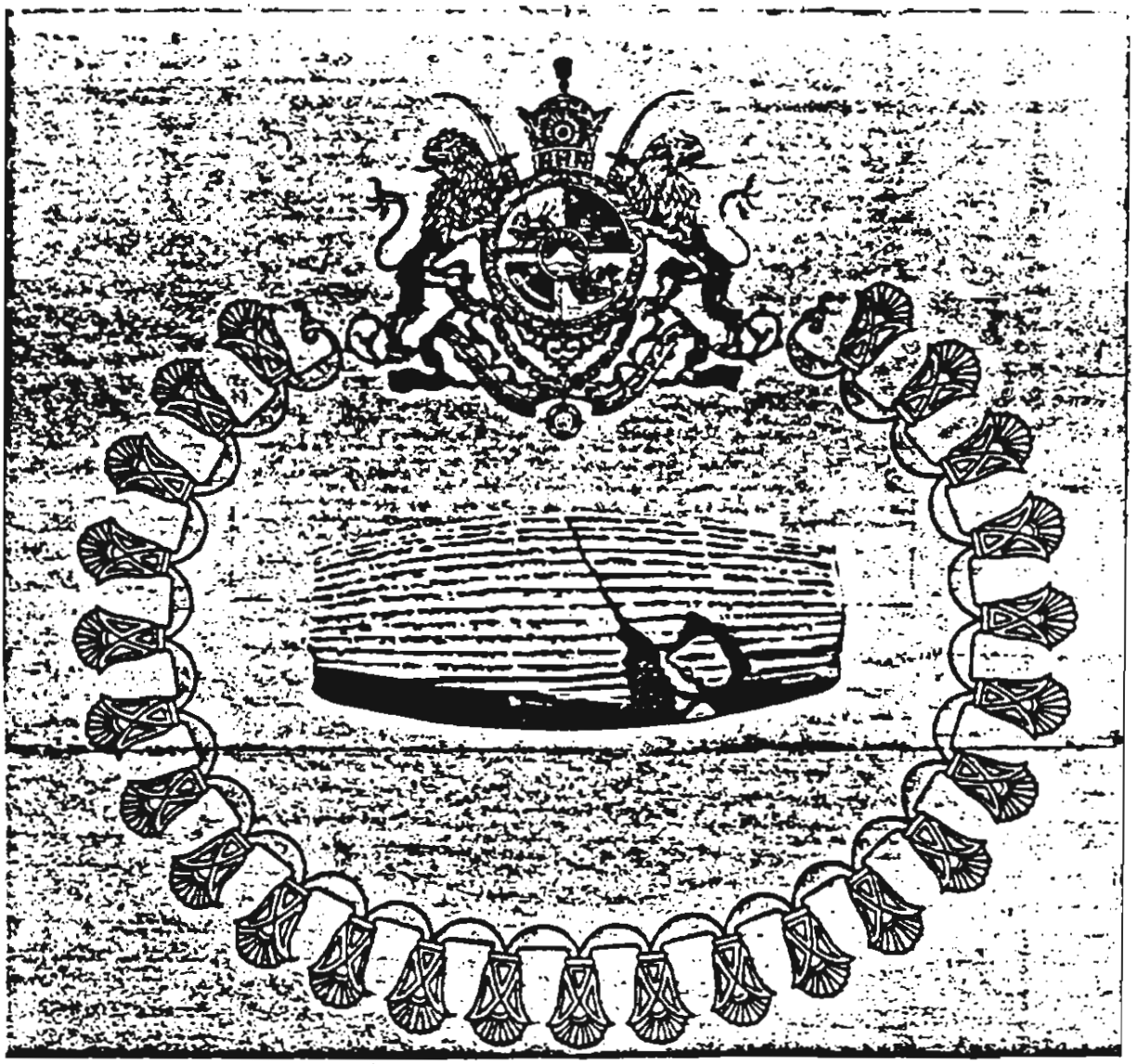

«سنگ نبشته بنیاد شاهنشاهی ایران»

من پرچم شاهنشاهی ایران را افراشته و پرافتخارتر از همیشه به شاهنشاه آینده ایران خواهم سپرد.

ما با اتکاء به میراث پرشکوه کهن آینده ای باز هم درخشان تر از گذشته خواهیم ساخت.

ازبیانات شاهنشاه آریامهر

تصویر بالا از نشریه ای است بنام شاهنامه که از طرف ایرانیان وفادار به نظام شاهنشاهی درآمریکا منتشر شده است.

یاد بود شهیاد آریا مهر

روز ۲٤ مهرماه ۱۳۵۰ بنای یادبود شهیاد آریامهر که به مناسبت جشن دوهزارو پانصدمین سال شاهنشاهی ایران ساخته شده بود با حضور ۷۵ تن از رهبران جهان افتتاح شد. استادیوم صدهزار نفری آریا مهر و ۳۵۰۰ مدرسه و هزاران کارعمرانی دیگر از یادبودهای جشن مزبور میباشد.

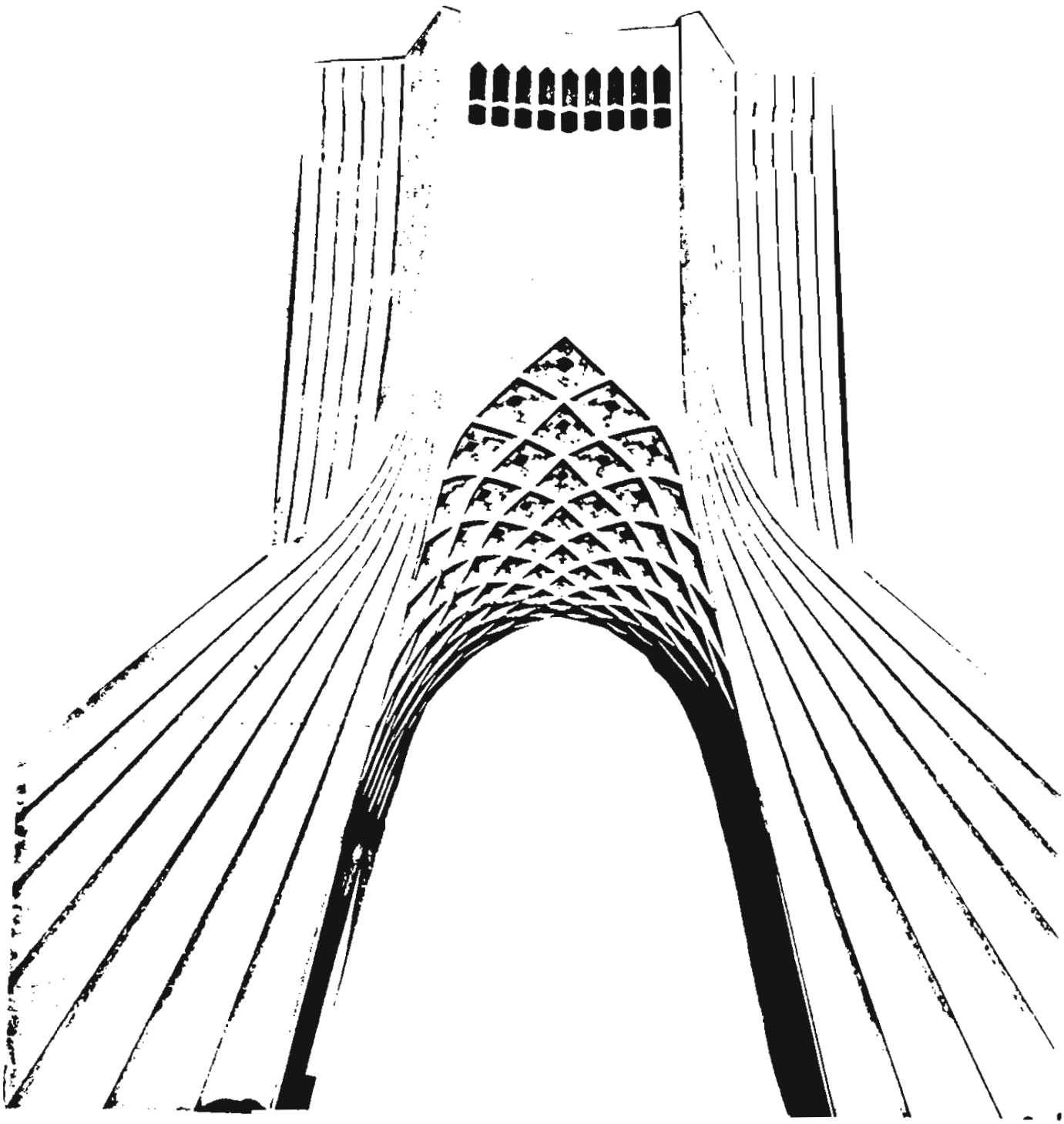

جنجال نمایش جشن هنر شیراز

یکی ازسازمانهائی که بااجرای برنامه های خود موجبات عدم رضایت مردم رافراهم می کرد ، سازمان جشنِ هنر بود که اعتبارات زیادی هم در اختیارداشت وچون خودرا وابسته به شهبانو فرح می دانست دست به کارهائی می زد که موجب شد مخالفین رژیم شایعات گوناگونی بسازند. عجیب ترین این کارها اجرای برنامه هائی درشیراز بود که موجب سروصدای فراوان درمجلس ومطبوعات شد .

❁ ❁ ❁

پارسون سفیر سابق انگلیس درایران دراین باره می نویسد:

فستیوال بین المللی شیراز که سالانه برگذار می شد ، ازآغاز به علت نوآوریها ونمایشاتی که با روحیهٔ جامعهٔ سنتی و اسلامی ایران تطبیق نمی کرد ، موجب تضادها و مباحثاتی شده بود . ازجمله نمایشات مسخره ای که من ازاین جشن به یاددارم صحنه ای ازنمایش رقاصان برزیلی بود که درحین رقص سرمرغهای زنده را بادندان جدا می کردند . یا نمایشی ازهیجان و ازخود بیخود شدن مردم درحال عزاداری که بی شباهت به مراسم تعزیه نبود ونشان دادن آن دریك کشورمسلمان به هیچ وجه تناسبی نداشت. جشن هنر شیراز درسال ۱۹۷۷ ازنظرکثرت صحنه های اهانت آمیز به ارزشهای اخلاقی ایرانیان از جشنهای پیشین فراتر رفته بود . به طورمثال یك شاهدعینی صحنه هائی ازنمایشی راکه موضوع آن آثارشوم اشغال بیگانه بود ، برای من تعریف کرد . گروه تئاتری که این نمایش را

ترتیب داده بودند ، یك مغازه را دریکی ازخیابانهای پررفت و آمد شیراز اجاره کرده و ظاهرا می خواستند برنامه رابه طورطبیعی درکنارخیابان اجراء کنند . صحنهٔ نمایش نیمی درداخل مغازه و نیمی درپیاده رو مقابل آن بود . یکی ازصحنه هائی که درپیاده رو اجرا می شد تجاوز به عنف بود که به طور کامل' نه به طور نمایشی و وانمودسازی' به وسیلهٔ یك مرد 'کاملاً عریان یابدون شلوار ، درست به خاطرندارم' با یك زن که پیراهنش به وسیلهٔ مرد متجاوز چاك داده می شد و درمقابل چشم همه صورت می گرفت. صحنهٔ مسخرهٔ دیگر پایان نمایش هم این بود که یکی از هنرپیشگان اصلی بازهم درپیاده رو شلوارخودراکنده هفت تیری درپشت خود می گذاشت و به این ترتیب تظاهر به انتحار می کرد . واکنش مردم عادی شیراز که باچنین صحنه مسخره و تنفرانگیزی روبرو می شدند معلوم است ولی طوفان اعتراض به شیراز محدود نشد به مطبوعات و تلویزیون هم کشید . من این موضوع را باشاه درمیان گذاشتم و به او گفتم اگرچنین نمایشی به طور مثال درشهر (منچستر) انگلیس هم اجرا می شد کارگردانان و هنرپیشگان آن جان سالم به درنمی بردند . شاه مدتی خندید و چیزی نگفت. بازتاب چنین واقعه ای درهرزمان بد بود چه رسد به شرایط آن روز ایران که درکنارهیجانات سیاسی نشانه هائی ازاوج گرفتن احساسات مذهبی مردم و گرایش به مذهب درسراسر کشور به چشم می خورد . دردانشگاه تهران تشنجاتی برسرعدم مراعات شعائر مذهبی روی داد که واکنشی دربرابرجشن هنرشیراز بود .

مسعود بهنود دربارهٔ (جشن هنر شیراز) چنین می نویسد:

درسال ۱۳۵۶ جشن هنر شیراز دریازدهمین سال برگذاری خود ازگروههای مختلف هنری دعوت کرده بود . علمای شیراز ازفرح پهلوی خواستند که تاریخ جشن از ماه رمضان به ماه دیگری موکول گردد ولی پاسخ داده شد که چون گروههای هنری ازخارج دعوت

شده اند امکان ندارد. دربارهٔ تعزیه نمایشی حُر تبلیغاتی نشد.

ولی مسئولان جشن دردومین شب جشن هنر دریکی از مغازه های شیراز یکی از تجربه های تئاتری رابه اجراء گذاشتند. جریان چنین بود که کارگردان نمایش (خوك و بچه و آتش) می خواست تماشاگران از ویترین مغازه شاهد باشند.

دراین نمایش سربازی به یك روسپی دلمرده که عروسکی دربغل داشت تجاوز می کند. می بایست این عمل درخیابان صورت پذیرد. کارگردان زیرفشار مسئولان رادیو تلویزیون، تنها امتیازی که داد این بود که بازیگران کاملاً برهنه نشوند.

کارگردان درمصاحبهٔ تلویزیونی خود گفت: درنیویورك فقط توانسته بود یك شب این نمایش رابه اجراء بگذارد. درشب دوم نمایش از ساختمان روبرو پاره آجری به سوی مغازه پرتاب گردید که تماشاچیان را به وحشت انداخت.

ازروز بعد اعتراضات روحانیون شروع شد. ازجمله آیت الله خمینی مسئولان جشن هنر را به شدت مورد حمله قرار داد.

شهبانو فرح دربارهٔ جشنِ هنر به فردریك میتران چنین گفته است:

بعضی گروهها جشنِ هنر شیراز را مورد انتقاد قرارداده اند. اما فراموش کرده اند که جشنِ هنر شیراز جشنواره ای بود که هشتاددرصد آثارعرضه شده درآن، آثارسنتی ناب بود. هم آثارسنتی ایرانی، هم آثار سنتی کشورهای دیگر. البته جنبهٔ پیشرو هم داشت که سینما و تئاتر یا نقاشی امروزرا دربر می گرفت. باید نتایج مثبت فعالیت و همچنین نتایج منفی را درترازو گذاشت و نسبت بهم سنجید. تصور می کنم بسیاری از چیزهائی که درمورد ایران درمطبوعات غربی نوشته می شد درست نبود.

* * *

فرخ غفاری مسئول برنامهٔ جشن هنر در مصاحبه با خبرنگار روزنامهٔ کیهان چاپ لندن دربارهٔ جشن هنر شیراز چنین توضیحاتی

داده است.

س - گروهی سازمان رادیو تلویزیون و جشن هنر و این گونه سازمان هارا درسقوط رژیم شاه و روی کارآمدن رژیم فعلی مقصر می دانند. این افراد می گویند بعضی ازبرنامه های رادیو تلویزیون و جشن هنر، مردم را علیه سیستم موجود درمملکت تحریك می کرد و عدهٔ دیگری که ازآن گروه اول، دردفاع از رژیم گذشته متعصب ترند، معتقدند که دربسیاری ازاین برنامه ها، بذر قیام علیه حکومت و فکر "ارتجاعی" بودن نظامی که بر سر کار است، با حمله های مستقیم یا غیرمستقیم به شاه و نظام و نهادهای مملکت وجود داشت. بعضی ها هم معتقدند آدمهایی دررادیو تلویزیون و جشن هنر امکان فعالیت پیدا می کردند که مخالفان رژیم بودند و درآستانهٔ انقلاب هم، به انقلاب پیوستند. ازاین دیدگاه، چه پاسخی می توان به این ایرادات داد؟

غفاری - تمام گردانندگان رادیوتلویزیون و جشن هنر، مثل همه کسانی که می خواهند دردنیاکاری مثبت و فعالیتی سازنده بکنند، چوب دوسرطلاشده اند! این دوانتقادی را که الآن گفتید، یعنی اینکه ما برضدسیستم موجودتحریك می کردیم، دردوکلام خلاصه می شود: عده ای می گفتند "آزادی" و شعارهای "غیرلازم" در وضع ایران آن زمان را ما مطرح می کردیم. عده ای دیگر هم می گویند که ما "اسلام" غیرلازم و تحریك به سوی مذهب (آن که آن زمان خطرناك بود) را به جامعه تلقین می کردیم. مثلاً می گویند اگراینها بساط تعزیه و ازاین حرف هارا در تلویزیون و جشن هنر پهن نکرده بودند، مردم به این فکرها نمی افتادند. اجازه بدهید اول ازاینجا شروع کنیم. خیلی مضحك است، مملکتی که مردمش مسلمان شیعه هستند چطور ممکن است آنها را تحریك کرده باشیم که مثلاً شیعه تربشوند؟ ما که عده ای بودیم، اعتقادداشتیم که تعزیه را نباید گذاشت بمیرد و ازبین برود. کما اینکه همین الآن، بافیلم های موجود که ازتعزیه درجشن هنر، و تعزیه های نواحی

گوناگون مملکت گرفته ایم، می توانیم بگویم که هنوز که هنوز است هم ایرانیها و هم فرنگیها درمقابل این گونه نمایش، انگشت به دهان می مانند. زیرا تعزیه اعلاترین فرم نمایشی دنیاست. با وجود تمام حقارت و کمبود وسائلی که این جور نمایش ها دارند این، برای پاسخ به دوستانی که می گویند شما اسلامی را که درایران وجودنداشت ـ ایرانی که شاید پشت مغزشان فکر می کنند که ایران زرتشتی است، یاایران میترائی است ـ تحریك کردید و به وجودآوردید.

ولی آنانی که می گویند بانمایش های حاوی "بی عفتی" و "بی عصمتی" مسلمین را تحریك کردید، عده شان ظاهراً بیشتراست.

وقتی گروه (نان وعروسك) می آمد درجشن هنر، و می گفت ما می خواهیم توی کوچه راه بیفتیم و تظاهرات بکنیم، می گفتیم بفرمائید بروید توی کوچه. رفتند توی کوچه، هرکاری که می خواستند کردند و اتفاقی هم نیفتاد به هزارو یك دلیل: یکی اینکه مطالبی که آنها می گفتند اثری دردل و فکرمردم شیرازنداشت، برای اینکه حتی وقتی حرف هایشان ترجمه می شد، رابطه ای میان آنها و مردم آن شهر وجودنداشت. دیگری به آن دلیل خیال می کردند شیرازجای دیگری است جزآنکه واقعاًبود.

اما گفتید که ما احساسات و عقاید ملت مسلمان را بانمایش های جشن هنر جریحه دارکردیم. ببینید، این اتفاق یك بارافتاد. من هیچ جا قبل ازسال ۱۳۵۶ کلامی نشنیدم و قرینه ای ندیدم که کسانی چنین ایرادی به ما بگیرند. برعکس دیده بودم آدمهای مؤمن مسلمان به خود من می گویند که دستتان دردنکند که شماها در تلویزیون و جشن هنر به تعزیه توجه دارید. سال آخر جشن هنر، نمایشی اجراء شد که به وسیلهٔ یك عده مهاجر مجارستانی (که به امریکا مهاجرت کرده بودند) روی صحنه آمد. این نمایش که اسمش "خوك، بچه، آتش" بود میبایستی که دراصل دریك مغازه یایك فروشگاه انجام می شد، به طوری که کسانی که به عنوان

تماشاگر توی مغازه نشسته بودند، بازی ها و نمایش را می دیدند. اما گهگاهی پرده هایی که جلوی شیشهٔ مغازه کشیده می شد، اندکی کنارزده می شدو رهگذران و کسانیکه ازجلوی مغازه رد می شدند متوجه می شدند که ویترین این مغازه شبیه مغازه های دیگر نیست ودرآن دارد اتفاقاتی می افتد. دوتامرد ویك زن دارند آنجابازی می کنند ونمایش می دهند. اصلاً میزانسن نمایش این طوربود ونمایش ساخته شده بود برای اینکه این طور اجراءشود یك تکه خیلی کوتاه نمایش هم باید توی کوچه اتفاق می افتاد.

موضوع نمایش را هم برایتان بگویم. برای اینکه خیلی عجیب است و داستان های باورنکردنی درمورد این نمایش می گویند. البته این قضیه رابرای کسانی می گویم که نمایش را ندیده اند و فقط درباره اش چیزهائی شنیده اند. چون این نمایش، فقط جای صدواندی تماشاگرداشت، سه شب هم بیشتر داده نشد و به این ترتیب تقریباً ۳۰۶ نفرآن را دیدند. حالا این سیصدو چندنفرشده است چندین میلیون که می گویند ما آن را دیده ایم و حکایت هایی تعریف می کنند. موضوع این نمایش، سربازی است که لباس نظامیان شوروی را برتن دارد. توجه کنید که گفتم (اجراکنندگان گروهی مهاجر مجارهستند). این سرباز وارد شهری می شود دراین شهر فرماندارنظامی حکمی صادرمی کند که کلیه بچه های مذکر یعنی پسرها را نابودکنید. اشارهٔ نمایش هم به مسئلهٔ تولدحضرت و آن قضایا است. می خواهند بچه هارا بکشند. زنی درآن شهر، از ترس اینکه پسرش را نابود کنند اورا به شکل دختری در می آورد و لباس دختران به اومی پوشاند، سربازی می رسد، بچه رانگاه می کند؛ (این تکه که برایتان می گویم درست جلومغازه وتوی کوچه اتفاق می افتد) و نوعی وانمود می کندکه من فهمیدم که این بچه پسراست و تو لباسش راعوض کرده ای و خواسته ای که اورا دختر وانمودکنی و زن را درآغوش می گیرد. یعنی این که من قضیه رافهمیدم ولی برای اینکه به بچه ات صدمه نزدم توباید مطیع من

باشی و زن را درآغوش می گیرد...

این، همه داستان بود. آن وقت، این تبدیل شد به اینکه "درملاءعام ودرکوچه های شیراز، جماع اتفاق افتاده است!"

ازاین موضوع ساده، داستان ها ساختند که اینها کنارخیابان چه کارها کرده اند ومرتکب چه اعمال شنیعی شده اند. البته، من نمی خواهم وارد این مسائل شوم که شکی نیست که توطئه ای درکاربودو دراین توطئه بدون کوچکترین تردیدی دو عامل دخالت داشت، یکی، گروه هایی ازدستگاه انتظامی (نمی دانم کدام گروه) که خبرچین و آتش بیار و محرك قضیه شده و عده ای از آخوندها و روحانیون شیراز را تحریك کردند که آنهابالای منبرهابگویند این چه وضعی است که درکوچه وجلوی چشم مردم "جماع" می کنند.

اگرچنین توطئه ای نبود و چنین خبرچین ها و محرکانی نبودند، این برنامه هم مثل خیلی ازبرنامه های دیگر که درآنها مردم هجوم می آوردند و مأموران هم مردم راپس می زدند وگاهی هم ازدحام این قدر زیاد می شد که درهارا باز می کردیم تا جمعیت بیایند تو و تماشاکنند، برگذار می شد و هیچ مسئله ای هم پیش نمی آمد. بعدگفتند این نمایش "لختی" بوده. اولاً که دراین نمایش چیزی که وجودنداشت عریانی بازیگران بود. ازاین گذشته، ما دوبرنامهٔ دیگر داشتیم که درآن اجراکنندگان نیمه برهنه بودند، ولی هیچکس صدایش درنیامد. یکی گروه بالهٔ سنگال بود که زن هایشان باسینه های عریان می رقصیدند وکسی هم اعتراضی نکرد و دربالهٔ "هلیوگابال" (بالهٔ دوم موریس بژار) هم بعضی ازرقاصان زن سینه شان عریان بود و هیچ اتفاقی نیفتاد و کسی هم تحریك نشد. نخیر، مسئله، مسئلهٔ آن نمایش نبود. یك محیط مساعدی برای آشوب درآنجا به وجود آوردند که اگر هم تاریخ رانگاه کنید، مصادف باآغاز جشن بود برای مقداری ازکارهائی که دربهار وتابستان همان سال ۱۳۵۶ اتفاق افتاده بود و اتفاقات دیگری که درتهران افتاد.

(ساواك) و سرنوشت شوم رؤسای آن

یکی ازسازمانهائی که درطول سلطنت محمدرضاشاه پهلوی درباره اش مطالب زیادی نوشته شده سازمان امنیت بود که مخالفین دربارهٔ آن مطالب عجیبی منتشر می ساختند و به خصوص دربارهٔ شکنجه زندانیان و آزار و اذیت مخالفین داستانها می گفتند. دراکثرمصاحبه های مطبوعاتی شاه درخارج ازکشور، یکی ازسئوالات همیشه دربارهٔ روش ساواك در برابر مخالفین بود که همواره شاه می گفت همان وظایفی که سازمانهای مشابه درآمریکا و انگلستان و فرانسه و شوروی و سایرکشورها انجام می دهند، به عهدهٔ ساواك محول شده است.

بعضی از تندرویهای تنی چند از مأمورین ساواك، موجب می شد که سازمان های عفو بین الملل و حقوق بشر به اقدامات ساواك

اعتراض نمایند. دخالت مأمورین ساواك درکارها و انتصابات و اعزام مأمورینی به سفارتخانه ها موجب شده بود که سازمان دانشجویان کارهای این سازمان را خیلی وحشتناك و غیرانسانی جلوه دهند. من بعضی از مقامات ساواك را می شناسم که انسان های شریفی بودند و کراراً درمسافرت به استانها و شهرستانها، وقتی دربارهٔ ساواك تحقیق می شد همهٔ آنهارا از افسران خوب و درستکار می شناختند غیر ازتنی چند که شهرت خوبی نداشتند.

مخالفین دکترمصدق می گویند (ساواك) توسط این نخست وزیر آزادیخواه تشکیل گردید و لایحهٔ نخستینِ ساواك به موجب قانون اختیارات تصویب شده است. درحالی که طرفداران دکترمصدق می گویند ساواك درسال ۱۳۳۵ تأسیس گردیده است.

برای توضیح دراین باره بایدگفت (قانون امنیت اجتماعی) درزمان نخست وزیری دکترمصدق به تصویب رسید که قسمتی ازوظایف ساواك را به عهده داشت. ولی قانون تأسیس ساواك درسال ۱۳۳۵ ازتصویب مجلسین گذشته است.

* * *

فردریك میتران گزارشگر فرانسوی دریك برنامهٔ تلویزیونی مربوط به زندگی شاه تحت عنوان 'سرنوشت' چنین گفت:

محمدرضاشاه این عقل راکرد که مصدق رانکشت و مصدق این زرنگی را به خرج داد که آخرین مخلوق دوران حکومتش، یعنی پلیس مخفی موسوم به ساواك، را برای او به ارث گذاشت.

* * *

سیاوش بشیری درکتاب قصهٔ ساواك چنین می نویسد:

درسال ۱۳۳۱ دکترمصدق به موجب قانون اختیاراتی که با حضور مجلس به او اجازه قانونگذاری داده بود، قانون امنیت اجتماعی را تصویب کرد و مورد اجرا قرارداد.

دکتربقائی دربارهٔ این قانون درجلسهٔ ۲۵ دیماه۱۳۳۱ درمجلس شورایملی چنین گفت: (آقا، ازبرای خدا بروید یزیدرا زنده کنید و

فرماندار نظامیش کنید و شمررا هم دادستان حکومت نظامی کنید ولی این قانون را نیاورید)

همچنین دکتر بقائی ضمن محاکمهٔ خود درسال ۱۳۴۰ دردادگاه نظامی گفت: (نکتهٔ حساس و دردناك این است که قانون امنیت اجتماعی دکترمصدق را تیمسارزاهدی نظامی تعدیل نموده و ملایمترش کرد).

قانون امنیت اجتماعی دکترمصدق ۹ ماده داشت که چندمادهٔ آن می تواند ماهیت این قانون را روشن سازد.

مادهٔ اول ـ دربارهٔ تعقیب کسانی است که تحریك به اعتصاب و عصیان و نافرمانی و تمرد و اخلال درنظم و آرامش می کنند. به موجب این قانون چنین افرادی باید دستگیر و به مدت سه ماه تا یکسال تبعید شوند.

مادهٔ دوم می گوید: هرکس، کارمندان ادارات دولتی و مؤسسات عمومی را وادار به اعتصاب و یا تحریك به اخلال درنظم و آرامش و یا تمرد و عصیان نماید و همچنین کسانی که درادارات و مؤسسات عمومی و دادگاهها و دادسراها برخلاف نظم و آرامش و انتظامات داخلی رفتار و یا باجنجال و دادو فریاد ویا به منظور توهین و ارعاب و تحت تأثیرقراردادن مراجع اداری و قضائی ویابرای جلوگیری ازاجرای قانون و مقررات، ازدحام و یا تحصن و یا هرگونه تظاهری نمایند، فوراً بازداشت و مجازات درمادهٔ قبل یعنی محکومیت ازسه ماه تایك سال تبعید برای آنها تعیین می گردد و همین مجازات دربارهٔ توطئه و مواضعه کنندگان برای اعمال مزبوره دراین ماده و مادهٔ فوق معمول خواهدشد و هرگاه کارمنددولت باشد درمدت محکومیت به تبعید و اقامت اجباری ازاخذ مزدیاحقوق نیزمحروم خواهدبود.

مادهٔ پنجم می گوید: گزارش مسئولین مؤسسات عمومی و رؤسای ادارات دولتی و مراجع قضائی وهم چنین مأمورین انتظامی معتبراست مگراینکه خلافش ثابت شود.

صرفنظر ازاین که درقانون مزبور حق اعتراض و استیناف برای متهمین قائل نشده بود مادهٔ ۵ آن تصریح داشت که عموم متصدیان دولتی درردیف ضابطین دادگستری قرارگرفته اند.

ولی قانون تشکیل (ساواك) دراسفندماه سال ۱۳۳۵ به تصویب مجلسین رسید که دارای ۵ ماده بود. به این مضمون: (برای حفظ امنیت کشور و جلوگیری ازهرگونه توطئه که مضربه مصالح عمومی است سازمانی به نام اطلاعات و امنیت کشور وابسته به نخست وزیری تشکیل می گردد که رئیس سازمان سمت معاونت نخست وزیررا دارد.

وظایف سازمان جمع آوری اطلاعات لازم برای حفظ امنیت کشور وتعقیب اعمالی که متضمن جاسوسی بوده و عملیات برضد استقلال و تمامیت کشور به نفع اجنبی باشد. جلوگیری ازفعالیت جمعیت هائی که غیرقانونی است یا ممانعت ازتشکیل جمعیت هائی که رویهٔ آنها برخلاف قانون اساسی است ـ جلوگیری از توطئه برضدامنیت کشور.

مأمورین سازمان امنیت ازحیث تعقیب بزه های مذکور در این قانون و انجام وظایف در زمرهٔ ضابطین دادگستری محسوب می گردند و رسیدگی به بزه های مذکور دراین قانون درصلاحیت دادگاههای نظامی است)

سیاوش بشیری می افزاید: برخلاف آنچه گفته می شود قانون سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواك) مولود قانون امنیت اجتماعی دکترمصدق نیست. ساواك به منظور جمع آوری و استفاده لازم ازاطلاعات خارجی تأسیس شد و قسمت امنیت داخلی این سازمان درارتباط با عوامل مستقیم و غیرمستقیم اجنبی فعالیت می کرد و حال آنکه قانون امنیت اجتماعی دکترمصدق برای اعمال حاکمیت و نظرات دولت تنظیم و اجراشد.

درجریان گفتگو درمجلس دکترشایگان ـ دکترسنجابی ـ دکترصدیقی گفتند این خواستهٔ شخص نخست وزیر می باشد و

نظرات آنها نه تنها به عنوان استادان دانشگاه، بلکه به عنوان وزرائی که دارای مسئولیت مشترك بوده اند و یا همکاران سیاسی، به کارگرفته نشده است.

نخستین رئیس ساواك، تیمور بختیار (سپهبدبعدی) بود که در آن زمان فرماندار نظامی تهران بود. وی جمعی از همکاران خود را از فرمانداری نظامی به ساواك منتقل ساخت. و عده ای رانیز ازرکن ۲ ستادارتش که دارای اطلاعات تخصصی بودند به ساواك منتقل نمود که می توان از سرتیپ علوی کیا - سرهنگ زیبائی - سرهنگ غفوری - سرهنگ مرادی - سرهنگ منوچهرهاشمی - سرهنگ نعمانی - سرهنگ عمید - سرهنگ مولوی - سرهنگ مبصر - سرهنگ ماهوتیان - سرهنگ زالتاش و عده ای دیگر نام برد (بعداً درجات آنها تغییر یافت که برخی تا سپهبدی ارتقاء یافتند).

ساواك از اواخر سال ۳۶ از همکاران غیرنظامی هم به کاردعوت کرد و ازهمان آغاز کار ۹ اداره و یك ادارهٔ بهداری پیش بینی شده بود و به این ترتیب طی عمر ۲۲ سالهٔ ساواك هرتغییری درمحدودهٔ همین سازمان بندی صورت گرفت. به عنوان نمونه اداره کل هفتم ساواك که مسئولیت تجزیه و تحلیل اطلاعات خارجی را داشت با ٦ کارمندعالیرتبه آغاز به کارکرد درحالی که درسال های آخر حدود سیصدنفر عضوداشت که دقت و مطالعهٔ خاصی درکارخود داشتند.

غیر ازدورهٔ ریاست سپهبدبختیار همواره (ارتشبدفردوست) وظایف قائم مقامی ساواك را تا هنگام انتصاب به ریاست بازرسی شاهنشاهی برعهده داشت که درنشریات مختلف نوشته شده که نقش فردوست این بود که خبرهای ساواك را مستقیماً به شاه بدهد. ادارهٔ دوم ساواك عهده دار کسب اطلاعات خارجی درجهت منافع ایران بود که حوزهٔ فعالیت این اداره درخارج ازمرزهای کشور گسترده شده بود.

پس ازکودتای عبدالکریم قاسم درعراق و جنگ سرد ایران و

عراق یکی ازمأموران ساواك به نام لواسانی که درپوشش دبیر سفارت دربغداد به سر می برد، دربغداد از رئیس سازمان امنیت عراق تقاضای ملاقات می کند. در ساعت معین وقتی به دیدار او می رود پس از تشریفات مقدماتی از کیف خود پاکت سربسته ای را روی میز رئیس سازمان امنیت عراق می گذارد. وقتی اوپاکت را می گشاید عکسی ازهمخوابی خود باخواهر عبدالکریم قاسم مشاهده می کند که درنخستین نگاه اسلحه خودرا ازکشوی میزخارج ساخته که اورا به قتل برساند. لواسانی می گوید کشتن من فایده ای ندارد من ازسوی سازمان امنیت ایران شمارا به همکاری دعوت می کنم و حقوق ماهیانهٔ شما یکصدهزار تومان می باشد. وقتی رئیس سازمان امنیت عراق ضبط صوت راکه مکالمات را ضبط می کرد وحقوق یکصدهزار تومانی را بررسی می کند دعوت به همکاری را می پذیرد واطلاعات جالبی در اختیار ایران می گذارد.

* * *

شاه چون می خواست ایران درسطح جهانی چهرهٔ خوبی داشته باشد، از گفته ها و نوشته های خارجیها دربارهٔ ساواك، خیلی ناراحت می شد و کراراً ازمقامات بین المللی و مخصوصاً ازصلیب سرخ و حقوق بشرخواسته بود که اززندان های ایران بازدید کرده و وضع حقوق بشررا در ایران مورد بررسی قراردهند.

در آخرین روزهای اقامت شاه در ایران، سازمان عفوبین المللی گزارش زیر را منتشرساخت: سازمان عفو بین المللی روز ۲۰ آذرماه ۵۷ اعلام کرد که برخلاف ادعای شاه مبنی براینکه شکنجه در زندانهای ایران متوقف شده، هنوز زندانیان سیاسی به دست مأمورین پلیس و ساواك شکنجه می شوند. اعضای هیئت که طی دوهفته از ۶ شهرایران دیدن کردند، گزارش زیادی از ناپدید شدن اشخاص و مرگ زیرشکنجه دریافت کرده اند. (دیوید امیل وکیل دادگستری نیویورك) از پژوهشگران عضوهیئت، بابیش از ۶۰ زندانی آزاد شده و خانواده ها و وکلایشان مصاحبه کرد. آنها ادعاهای شکنجه در

۱۵ سال اخیر را تأیید کردند. از شکنجه به عنوان مجازات فعالیتهای سیاسی مخالف و ممانعت از ادامهٔ آن استفاده می شده است. این روشها عبارت بود از شلاق زدن باکابل وچوب فلك و سوزاندن نقاطی ازبدن با آتش سیگار، به حال ایستاده بیخوابی کشیدن، گذاشتن گزنه روی قسمتهای حساس بدن و زندان انفرادی طولانی. درمشهد سه نفررا که درتظاهرات زخمی شده بودند سربازان درمقابل اعتراض پزشکان ازبیمارستان بردند وبعداً معلوم شد که درگذشته اند.

(مارتین انالز) دبیرکل عفو بین الملل که در۱۹۷۷ باشاه ملاقات کرد گفت: شاه به او اطمینان داده که شکنجه درایران موقوف شده است. دوسال قبل هم درسازمان ملل قطعنامه ای دربارهٔ جلوگیری از شکنجه درسراسرجهان تصویب شد که ایران هم از پیشنهاددهندگان اصلی بود ولی اطلاعات ما نشان می دهد که شکنجه درایران وجود داشته ودارد. بعضی از بازداشت شدگان مفقودشده اند که عبارتنداز سیدابراهیم وسیدجلیل مهری آدریانی - مهدی وفاطمه جعفری دهنادی - طاهره و مرتضی واعظی دهنادی.

درآوریل ۱۹۷۹ پرویز همتی گرجی - سیدمحمد کمالی - غلامرضا شاهمرادی - خیرالله خادم لو - رستم کلائی - سیدعلاءالدین - نادرخوئینی - رئوف اسدپور درآمل بازداشت ودرزندان بهشهر شکنجه شدند. عباسعلی سماکار یکی از سخنگویان اعتصاب غذای زندانیان قصربود که به کرمانشاه منتقل شد که اورا به شدت کتك زدند. یاچندتن دیگر که دست به اعتصاب غذا زدند و به مقامات عفوبین الملل نامه نوشتند ولی سرانجام سماکار آزاد شد.

***

در بولتن کمیتهٔ دفاع ازحقوق زندانیان سیاسی به نقل از هرالدتریبون گزارشی از (ریچارد ساوین) فروشندهٔ اسلحه اهل انگلستان که سی ماه در زندان وکیل آباد مشهدبوده چنین نقل شده است:

در وکیل آباد منظرهٔ کتك زدنها و بدنهای شکنجه شده زندانیان به حدی بود که دیگر جلب توجه نمی کرد. گاهی زندانیان را سه ماه درزندان مجرد که یك متر مساحت داشت نگه می داشتند. ازجمله شکنجه ها واردکردن شوك الکتریکی به شقیقه ها و سوزن های داغ زیر ناخن انگشتان بود. شکنجهٔ دیگر، استعمال باتوم بود. روزانه ۷۰ الی ۸۰ نفر وارد زندان می شدند وتعداد به پنجهزار نفر رسیده بود. در زندان جوانان ۱۵ ـ ۱۶ ساله به قیمت هزارتومان برای هربار ازطرف افسران فروخته می شدند. وقتی نمایندگان صلیب سرخ برای تحقیق به زندان آمدند، تصویر مثبتی نسبت به وضع زندانیان پیداکردند. همچنین بایك زندانی اروپائی صحبت کردند که گفته بود وضع عالی است. درحالی که همسرهمان زندانی را گروگان گرفته بودند تا درمصاحبه خطا نکند.

* * *

وقتی این قبیل گزارشات به شاه می رسید که صحت و سقم آن روشن نبود، شاه دستور می داد که مقامات جهانی وضع زندان های ایران را روشن سازند و همچنین جلوی شکنجهٔ زندانیان گرفته شود.

* * *

پرویزراجی سفیرسابق ایران در انگلستان می نویسد: دربارهٔ انتقاد روزنامه های خارجی ازنقض حقوق بشر درایران که جزوبرنامه های انتخاباتی کارتربود گزارشی برای شاه فرستادم که اجازهٔ بحث وگفتگو بامقامات حقوق بشر و دیگران داده شود که حسن اثر داشت و در نتیجه به من و فریدون هویدا که درجریان کارها بودیم (کارت بلانش) داده شد که مطالب را بگوئیم و همهٔ جهانیان را از وضع زندانیان سیاسی و تروریستهائی که دربازداشت هستند روشن کنیم. ابراهیم گلستان نویسنده و تهیه کنندهٔ فیلمهای فارسی میهمان من بود و دربارهٔ بازداشت خودصحبت می کرد. اوگفت: وقتی ژاك شیراك نخست وزیر فرانسه درتهران بود وهویدا ضیافتی به افتخار

او داده بود مرامعرفی کرد و گفت از معروف ترین نویسندگان ایرانی و از مدیران تهیه کنندهٔ فیلمهای فارسی است ولی جلوی کارهای اوگرفته شده و چندشب قبل درخانه اش توقیف گردید و کتابها و کاغذهایش مصادره شد وخود اورا هم به پلیس بردند، روز بعد وقتی خانم گلستان جریان را به ملکهٔ فرح گفت دستور آزادی گلستان صادر شد، بامعذرت خواهی از اشتباهی که صورت گرفته است. گلستان چندروز بعد درسواحل بحرخزر به کاخ شاه دعوت شد. شاه با اشاره به کارهای هنری او درحالی که می خندید گفت: نمی دانستم درجائی که به تازگی ترکش کرده ای اجازهٔ آفتاب گیری درکناردریا را هم می دهند. باوجود اینکه شاه و ملکه تحصیل کرده و روشنفکر و مهربان هستند جای تعجب است که چرا افکار وروش این انسانهای مطلع درکشور تعمیم پیدا نمی کند. فکر درباری برسیستم مملکت تسلط دارد که این کار ازهمه چیزها بدتر است. هرکه با این افکار خودرا تطبیق ندهد می گویند وطن پرست نیست.

به هرحال باید گفت مخالفین شاه از ساواك که گاهی کارهایش با تندی و خشونت و شکنجه توام بوده غولی ساخته و خیلی دربارهٔ آن تبلیغ می کردند. چنانکه اسلام کاظمیه که خود یکی ازاین افراد بود و با نوشتن مقالاتی به شدت ساواك را مورد حمله قرار می داد، در روزنامهٔ نهضت شمارهٔ خرداد ۱۳۶۳ چنین می نویسد:

ازاین ساواك که نام سازمانی بود، من اسلام کاظمیه نیز سالها غولی ساخته بودم که هم می ترسیدم وهم می ترساندم، ولی امروز ازاین (برادران مسلمان) و سران مجاهدین خلق می پرسم این همان ساواك نیست که ما وقتی ازقدیم هم تحمل بحث و گفتگورا نداشتیم، برادران و همسنگران مبارزات مخفی خود، شریف واقفی ها، لباف ها، حنیف نژادها رابی رحمانه کشتیم و اعلامیه دادیم که ساواك آنها را کشته است و ساواك را دستگاه آدمکشی معرفی

کردیم. اگربرادران یوسف، این سفاك ترین و بیرحم ترین آدمکشان افسانه ای برادر خود را برای اینکه پنهان کنند در چاه افکندند، ولی ما انسانهای برگزیده مترقی جسد برادرانمان را در زباله های مسگرآباد ریخیم و آتش زدیم؟ آیا این برادران مسلمان واین نویسندگان جزو خلف های صدیق همان برادر کشان دیروز نیستند؟

دراسناد به دست آمده ازسفارت آمریکا (لانهٔ جاسوسی) ساواك چنین توصیف شده است:

مردم ایران همواره ساواك را قدرتمندترین سازمان امنیتی کشور می پنداشتند و بایدگفت این سازمان اولین و نیرومندترین آنها در میان سازمانهای دولتی می باشد. مسئولیتهای امنیتی کشوربین چندسازمان تقسیم شد که سران آن مستقیماً به شاه گزارش می دهند. مسائل مربوط به حدود اختیارات هریك ازاین سازمانها باسران آنها توسط شاه تهیه می شد.

مهمترین هدف ساواك خنثی سازی فعالیت های ضدرژیم بود. این سازمان دارای شش هزارکارمند است و ریاست کمیتهٔ مشترك پلیس و ساواك درمبارزه با مخالفین را که بازوی دولتی برای کنترل تروریسم است عهده دار می باشد.

ساواك می تواند مستقیماً دستور بازداشت فردی را که مرتکب جنایت امنیتی شده صادر نماید، اما عملاًپلیس عهده دار بازداشت هاست. ساواك مقدمات مربوط به پرونده های امنیت ملی را فراهم می کند و بادادگاههای نظامی که محاکمهٔ امنیتی را عهده داراست همکاری کرده وحتی آن را تحت کنترل دارد.

پلیس ملی ایران با۲٦ هزارعضو مسئول حفظ نظم درمناطق شهری وتحقیقات جنائی وکنترل فعالیت خارجیان می باشد.

ژاندارمری ایران با پنجاه هزار عضو مسئولیت حفظ ونظم و آرامش در نقاط پرآشوب عهده دار است.

رکن ۲ فرماندهی عالی ستاد ارتش مسئولیت فعالیت های

اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی ارتش راعهده داربوده و تمام مسائلِ دارای ماهیتِ نظامی را اداره می کند.

* * *

تلگراف مورخ ۷ نوامبر ۱۹۷۶ هلمزسفیرآمریکا در ایران به واشنگتن:

شاه نگران حفظ مناسبات ایران و ایالات متحدهٔ آمریکا می باشد. او مدعی است که هیچیك از مأموران ساواك اجازه ندارند علیه ایالات متحده و شهروندانش فعالیت کنند. ساواك اجازه ندارد هیچ فعالیتی برخلاف قوانین آمریکا بکند.

هلمز درسوم ژانویه ۱۹۷۷ طی تلگراف دیگری از قول شاه چنین نقل کرد:

اگر هراقدامی علیه مأمورین ساواك درآمریکا صورت گیرد اونخواهد توانست حضور هفتادنفر یابیشتر از مأمورین شما را که به عملیات خلاف قانون در ایران اشتغال دارند یا عده ی دیگر راکه رسماً دربارهٔ آنان اطلاع نداریم نادیده بگیریم.

* * *

وقتی سولیوان هم سفیرآمریکاشد، به کارتر دربارهٔ همکاری باساواك تلگرافی کرد که چنین پاسخ دریافت داشت:

(اطلاعاتی که مادریافت می کنیم به ویژه از ایستگاه استراق سمع که برروی اتحاد شوروی متمرکزشده به قدری حائز اهمیت است که ما باید به همکاری باایران ادامه دهیم) منظور همکاری با ساواك می باشد.

درنشریات مختلف مصاحبه هائی با شهبانو فرح به عمل آمده که ازآن جمله درباره وضع ساواك می باشد که قسمتی از آن چنین آمده است:

س ـ به نظر شما آیا درباره کارهای ساواك خیلی زیاده روی نشده است؟

ج ـ بله مثل موارد دیگر مبالغه شده است. آنقدر داستان های باورنکردنی گفته اند که حدندارد. سازمان امنیت درهمه جای جهان وجوددارد. کسانی که درآنجا کار می کردند هدفشان خدمت به مملکت بوده است. البته ممکن است بین آنها کسانی هم بوده اند که از حدودوظایف خودتخطی کرده و زیاده روی هائی نموده باشند. اما همسر من همیشه می خواست جلوی این قبیل کارهارا بگیرد.

س ـ آیا شاه نمایندگان سازمان عفوبین الملل را به حضورپذیرفته بود؟

ج ـ بله، هم نمایندگان سازمان عفوبین الملل و هم نمایندگان صلیب سرخ را پذیرفته است. نمایندگان آنها هم ارقام منتشر شده را تأیید نکرده اند. یکی ازسخت ترین مخالفین شوهرم اعتراف کرده که تعداد زندانیان راما خودمان درآورده ایم. درحقیقت تعدادشان خیلی کمتر بود.

س ـ چطورساواك نتوانست وقوع انقلاب اسلامی را پیش بینی کند؟

ج ـ دقیقاً مسئله همین است. اینهائی که امروز سلامت هستند و درایران حکومت می کنند، همان دشمنان رژیم گذشته هستند. ساواك هم آنها را می شناخت. اما اینها سالم وزنده هستند و شکنجه هم نشده اند. اگرساواك آنقدر وحشتناك بود چطور نتوانست جلوی آنهارا بگیرد و این مسئله را پیش بینی کند. گاهی انسان ازخودش می پرسد نکند که درخودساواك هم کسانی بوده اند که علیه شاه فعالیت می کرده اند.

س ـ فکرنمی کنید که ساواك به غولی تبدیل شده بود وکنترل آن از دست حکومت خارج شده بود و بالاخره به شما زیانهائی بیش ازسودش رسانده است؟

ج ـ احتمالش هست. شاید درساواك عواملی بودند که با سیاست آزادسازی شاه موافق نبودند. ممکن است آنها سعی کرده باشند که به رژیم آسیب بزنند.

س ـ آیا شما به مواردی اززیرپا گذاشتن حقوق بشر درایران برخورده اید ؟ آیا مردم به شمامراجعه کرده وبرای آزادی فرزندان خود ازشما کمك خواسته اند ؟

ج ـ بله من نامه هائی دریافت کرده ام که گفته اند فرزندما دستگیر شده و تقاضای آزادی آنهارا داشتند . من به ساواك و دستگاههای دیگر نامه می نوشتم تادقیقاً بدانم موضوع چیست. آیا اشتباهی درکاربوده یا خیر. اما نباید فراموش کرد همهٔ کسانی که درزندان بوده اند ، زندانیان سیاسی نبوده اند . بسیاری از آنها که کشته شده اند درزدوخوردهای خیابانی به قتل می رسیدند . بعضی ها آدم دزد و تروریست بوده اند و به مردم حمله می کردند .

* * *

شجاع الدین شفا درکیهان لندن مورخ ۲۸ تیر ۶۹ چنین می نویسد :

اسدالله مبشری مترجم نهج البلاغه و اولین وزیردادگستری دولت انقلابی دربرنامهٔ تلویزیونی خود باآب و تاب حکایت کرد که کلیهٔ ساواکی هاعادت داشتند هرشب با یك سربریده به خانه بروند و آن را کنارکاسه ماست وخیاربگذارند . اگریك شب دراین باره قصور می شد بچه ساواکی ازپدرش می پرسید بابا پس سریریده کو ؟ والبته همهٔ اینها بااجازهٔ شاه انجام می شد .

این قبیل مطالب درتکمیل گفته های بی بی سی و نشریات خارجی بود که درسال ۱۹۷۸ حدود ۱۴۹۹ کتاب و رساله و۱۹۵ روزنامه و نشریه در۴۹ رشتهٔ مختلف علیه شاه به چاپ می رسید وغالباً رایگان توزیع می شد که مسلماً هزینه اش ازمحلی تأمین می گردید .

* * *

معلوم نیست اسدالله مبشری که مدتی کوتاه هم وزیردادگستری بود چگونه به خوداجازه داده که چنین دروغ بزرگی بگوید . گستاخ ترین مخالفین شاه و ساواك هم نظیر چنین مطلبی را نگفته اند .

ولی وزیردادگستری مملکت باصراحت، ازسربریده توسط مأمورین ساواك سخن گفته است.

* * *

ازروزی که دکتربختیار مأمورتشکیل کابینه شد و اظهارداشت که ساواك باید منحل گردد درسراسر کشورعلیه کارمندان ساواك اقدامات شدیدی به عمل آمد. شایعه زیاد بود که حتی می گفتند یکی ازکارمندان ساواك را در بلوار الیزابت سربریده اند.
درهمان روزها بخشنامهٔ شماره ۴۰۴/۱۴۵۹۹ مورخ ۷/۱۱/۷ ازطرف ساواك صادر گردید که مضمون آن چنین بود:

با توجه به رویدادهای اخیر ودادن شعارهای مسموم کننده علیه ساواك پرواضح است که عوامل مخالف باتهاجم تبلیغاتی وسیع، به آتش زدن منازل کارمندان وحتی ترورآنان پرداخته سعی دارند روحیهٔ پرسنل ساواك رابه شدت تضعیف نموده و آنان را ازهدف های عالیه ای که درتحکیم زیربنای امنیت ملی عهده دارمی باشند بازداشته و بالمآل زمینهٔ رابرای اجرای مقاصد ونیات سوء عوامل بیگانه فراهم نمایند.

آنچه مسلم است کارمندان ساواك به وظایف خطیر وحساس خود کاملاً واقف بوده و این قبیل اقدامات کوچکترین خللی درایفای وظایفی که درتحقق به آرمانهای ملی و میهنی دارند ایجاد نخواهدکرد و به حکم وظیفه، کارمندان نیز در خنثی نمودن اقدامات تعرضی عناصر مخالف از هرکوششی فروگذار نخواهند نمود.

* * *

ضمن انتشار اعلامیه ها و گزارشهای مختلف ساواك ازنقاط مختلف کشور مبنی بر بلاتکلیفی کارمندان ساواك و اعزام آنان به نقاط دیگر و نامساعد بودن وضع زندگی آنها و تهدیداتی که ازطرف متعصبین معمول می گردید، اغلب کارمندان تقاضای استعفا می کردند که سپهبد مقدم طی بخشنامه ای چنین اعلام داشت:

بخشنامه: کلیه ادارات کل و سازمان های اطلاعات و امنیت درشهرستانها با آنکه همهٔ کارمندان توجه دارند که درشرایط فعلی ساواك نیاز بیشتری به فداکاری پرسنل دارد، معهذا مشاهده می شود بعضی از آنان بر اثر جبن و ترس، روحیهٔ خدمتی را ازدست داده و برخی دیگر باتقاضای مرخصی، معالجه و غیره موجبات سستی و رخوت درکارهارا ایجاد می نمایند که بهیچوجه اصولی نیست.

بنابراین رؤسای مربوطه باید ظرف ٤٨ ساعت بابررسی وضع کارمندان خود چنانچه تشخیص می دهند کارمندی آمادگی خدمت نداشته و فداکاری بعضی از آنها موردتأیید نباشد و بهرهٔ خدمتی کافی نداشته باشند، تقاضای بازنشستگی یابازخرید خدمت آنان را بنمایند و یا آنهارا معرفی کنند تا مرکز راساً اقدام نماید.

* * *

سیاوش بشیری می نویسد: کتاب (قصهٔ ساواك) برای این نوشته می شود تا معلوم شود قصهٔ ساواك واقعاً به همین سادگیها و سنگدلیها است که گفته اند و نوشته اند و شنیده ایم یا اینکه در ورای این همه قصه که گفته شده، حقیقت دیگری نیز بوده است. این کتاب می کوشد تا به این پرسش و بسیاری از پرسشها پاسخ دهد. نزدیك به یك دهه ازانحلال رسمی ساواك گذشته وهمهٔ اسناد آن دراختیار گردانندگان حکومت جمهوری اسلامی قرارگرفته است.

بایدگفت ساواك چه ازنظر آنها که عمرشان را برسرآن گذاشته و مدعی خدمتند و چه از نظر کسانی که آن را کانون وحشت و آزار می دانستند، جز یك قصه نبود. حتی درچهاردیواری خودِ خانه ساواك هم هنوز همگان نمی دانند که واقعیت قضیهٔ ساواك ازچه قراربوده است.

طی بیست و دوسال عمرساواك همه حرفها ازسوی مخالفین عنوان شده و ازآن سوهرگز بانکی نیامده است.

فردهالیدی نویسندهٔ دست چپی دربارهٔ ساواك می نویسد:

ساواك قبل ازمحاکمه برای گرفتن اعتراف، افرادرا شکنجه می کند به نحوی که شکنجه به بخش معمولی سیستم بازجوئی تبدیل شده است. سازمان عفوبین الملل شکنجه های ساواك را شامل کتك و شلاق زدن و شوك الکتریکی و کشیدن ناخنها و دندانها و تنقیهٔ آب جوش و آویختن وزنه های سنگین به بیضه ها وتجاوزجنسی دانسته است.

مسعود احمدزاده مهندسی که اعدام شد گفته است: بدنش راروی میزفلزی، مانندنان برشته کرده اند. اشرف دهقانی گفته: که شکنجه گران به اوتجاوز کرده اند و مارهای زنده روی بدنش انداخته اند. یك دانشجوی ایرانی گفته که باتوم الکتریکی/با آلت تناسلی او درتماس قرار داده اند.

رضا براهنی نویسندهٔ ایرانی که۱۰۲ روز زندانی بوده گفته باشلاق سیمی به کف دست و پایم زده اند. سپس گفتند اگراعتراف نکنی به زن و دخترم تجاوزخواهندکرد. دکترعضدی شکنجه گر هفت تیررا روی شقیقه ام گذاشت و آمادهٔ شلیك شد که من ازحال رفتم.

بعداز پیروزی انقلاب شنیده بودم که به پدرطالقانی دستبند قپانی زده اند و ساعتها اورا روی صندلی برقی نشانده اوراباکابل فلك کرده اند حتی اورابه (آپولو) بستند و بازهم مقاومت می کرد. سوزنهای تفتیده سرخ به زیرناخن هایش فروبردند و به بیضه هایش وزنه های سنگین آویختند.

آیت الله درد می کشید اما مقاومت می کرد تا اینکه اعظم دخترش را آوردند ویکی ازشکنجه گران به اوتجاوزکرد. پدرپیر تنها کاری که ازاوساخته بود صیغهٔ عقدرا خواند تا این گناه کبیره به (محاسن حمیده) مبدل شود.

یکی ازمقامات ساواك می گفت آیت الله طالقانی به علت حمایت از مجاهدین خلق و اندیشه های آنان به آیت الله سرخ معروف شده بود. آنها اورا (پدرطالقانی) می نامیدند. طالقانی هم

موافقت کرده بود که هواخواهانش وجوه شرعیه را به سازمان مجاهدین بپردازند. طالقانی درتوجیه این مسئله گفت: اگراینها کمونیست هم باشند چون هدفشان مبارزه باشاه و سرنگونی رژیم می باشد باید به آنها کمك شود. این پیام درعراق به خمینی رسید و موردتأیید اوهم قرار گرفت. پس ازاین تأیید، کمکهای مالی زیادی به مجاهدین خلق شد.

یکی از مقامات ساواك می گفت این شایعاتی که دربارهٔ شکنجهٔ آیت الله طالقانی ساخته شده دروغ بود. طالقانی درمحیطی خارج ازمحوطهٔ سلول ها دریك اتاق مبله باداشتن کتاب فراوان به سر می برد. اعظم طالقانی درارتباط با مجاهدین دستگیر می گردد و فریدون توانگری (آرش) که بعداً اعدام گردید، بازجوئی از اعظم طالقانی را برعهده داشت. درجریان بازجوئی اعظم به صورت او تف می اندازد و توانگری هم سیلی محکمی به گوش اعظم می زند. این کل ماجراست وسایر شایعات ساخته و پرداختهٔ مجاهدین خلق می باشد. خود اعظم طالقانی بعداً شایعات را تکذیب کرد و فقط ازمشت ولگد وشلاق صحبت کرد.

روزنامهٔ لوموند مأمورین شاغل ساواك را ٤ هزار نفر وخبرچین حقوق بگیررا پنجاه هزارنفر اعلام کرده است. نیوزویك ادعا کرده که حدود سه میلیون نفر مردم ایران به نحوی از انحاء اطلاعاتی دراختیار ساواك قرارداده اند.

سازمان عفو بین المللی درگزارش نوامبر سال ۱۹۷٦ همهٔ زندانیان سیاسی را۲۵ هزار نفر تا یکصد هزارنفر ذکر کرده است. راست یا دروغ اینهااتهامی است که مخالفان ساواك گفته و نوشته و درسطح بین المللی منتشر ساخته اند. جهان کم و بیش آنراپذیرفته و اعترافات مأمورین ساواك نیز بعضی مطالب را تأیید کرده است.

برای دستیابی به حقیقت ساواك تنها سکوت ساواکی ها کافی نیست. سکوت آنهارا می توان به حوصلهٔ تاریخ گذاشت. ولی در کتاب (قصه ساواك) می کوشم آنچه درطی ده سال به دست آورده ام

به قضاوت نهائی بگذارم.

* * *

گفتگوی محمدرضا شاه پهلوی با دیوید فراست درژانویهٔ ۱۹۸۰ دربارهٔ ساواك چنین است:

س - آیا ساواك درسالهای اخیر به صورت دولتی دردولت درآمده بود؟

شاه - نه فکر نمی کنم. آنها اسراری داشتند ومآلاً آنچه را که به نظرشان به سود مملکت می رسید تحمیل می کردند. ممکن است دچاراشتباه شده باشند.

س - آیا درپایان کار کمك های زیادی درتغییرات نکردند؟

شاه - آنها هیچ کاری نکردند.

س - ساواك هم مثل بقیه پیش بینی نکردند که خطر ازناحیهٔ روحانیون است؟

شاه - نه، آنها ادعا می کردند که پروبال روحانیون را چیده اند. اما فکر می کنم که بی اطلاع بودند.

س - آیا مشاوران تان به شما می گفتند که ساواك تا چه اندازه منفور و موجب ایجاد ترس است؟

شاه - البته، شهبانو هرروز این را به من می گفت.

* * *

دکتربختیار تحت عنوان (ساواك مافوق دولت) چنین می نویسد: ساواك سه سال پس از کودتا تأسیس شد. تمام کشورهای جهان دارای پلیس سیاسی است. اگراین واقعیت را نفی کنیم یاجاهلیم و یا تجاهل می کنیم. وقتی ازلنین پرسیدند برای روسیه چه آرزوئی داری گفت: دولتی بدون ارتش و پلیس و کاغذبازی اداری. ولی اکنون همه می دانیم که آن کشور چه ازآب درآمد؟ نه ارتش دارد و نه پلیس و نه کاغذبازی!!

ساواك با کمك آمریکائیها و متأسفانه وسیلهٔ یکی ازخویشان خود من تیمور بختیار سازمان یافت که خودریاست آن را تا

سال۱۳٤۰ برعهده داشت و ٦ سال بعد به دست یکی از مزدوران ساواك به قتل رسید. ولی این رضایت خاطر را دارم که این تشکیلات منفور به دست بختیاردیگری منحل شد. این ازاقدامات اولیه من بود. هردولتی مایل است، شهروندانِ آزاد داشته باشد واین نیازرا احساس می کند که باید مراقب آنها باشد. ولی سخت زننده است که قدرتی خودسر وخودرأی حاکم شود وبتواندتوسط ساواك هرکه را خواست بازداشت کند و به دادگاه نظامی تحویل دهد. این درست چیزی بود که مصدق ازمیان برداشته بود. اودادگاه نظامی را برای خیانت و درمواردی که خیانت با سوء استفاده توأم بود، صالح می شناخت. آنچه درجمهوری اسلامی می گذرد وحشتناك است. درزمان ساواك روشها ظریف تربود. می توانم بگویم شکنجه تا همین اواخر هم رایج بود. اگربنیاد پهلوی به قطعه زمینی نیازداشت صاحب زمین بازداشت می شد وکافی بود بگویند به شاه توهین کرده است. وقتی من به عنوان توهین به مقام سلطنت به سه سال زندان محکوم شدم خوشبختانه بیش ازدوسال درزندان به سرنبردم. بعدها محکومیت چنین جرمی، زندان مادام العمر بود. ساواك درهمه وحشت ایجادکرده بود. هرقدر نفوذ این تشکیلات بیشتر می شد اعتبار وزرای مسئول پائین می آمد. این اواخر ما صاحب دستگاههای اداری بودیم که همه درمرحلهٔ نهائی به ساواك وابسته بودند. همچنین کمیسیون شاهنشاهی که ازوزراء بازخواست می کرد وهمهٔ این کارهارا به قیمت زیرپا گذاردن قانون اساسی انجام می داد. وقتی رئیس دفتر دربار، ازنخست وزیرتوضیح می خواست این نامش نخست وزیربود یا عروسك خیمه شب بازی؟

بیشترسران ساواك نظامی و آدمهای منفوری بودند غیرازپاکروان، که مزایای مالی و اختیاراتی داشتند که حتی وزراء ازآن محروم بودند. نصیری که۱٤ سال رئیس ساواك بود از نظرشعور و اخلاق بی تشخص، پاکروان انساندوست و شعور وفرهنگش ازسطح متعارف بالاتربود. وقتی دوگل درتهران با اوصحبت کرد گفته بود شماافسر

فرانسوی دراینجا چه می کنید ؟ اوگفت: من افسرفرانسوی نیستم. او هرچه ازدستش برمی آمد برای نرم کردن روش های خشن ساواك انجام می داد. به شاه وفاداربود و نظرش را باادب اظهار می کرد. وقتی انحلال ساواك را به شاه پیشنهادکردم و وجودپلیس سیاسی رابرای نظارت برفعالیت ایرانیان و بیگانگان لازم می دانستم شاه نفی نمی کرد. آنچه می بایست ازبین می رفت استبداد وخفقان بود.

وقتی دولت بختیار، ازمجلس رأی اعتمادگرفت دولایحه به مجلس تقدیم داشت. یکی لایحهٔ انحلال سازمان امنیت بود ودیگری محاکمهٔ نخست وزیران و وزیران ازسال ٤٢ تا٥٧ و مجازات اعدام و حبس ابدبرای آنها که هر دو لایحه باتغییراتی به تصویب مجلسین رسید. منتها مجازات دربارهٔ مقامات از اعدام به حبس ابد تبدیل گردیدکه دیگر عمر رژیم وفا نکرد.

متن مادهٔ واحدهٔ تقدیمی دولت بختیار، دربارهٔ انحلال سازمان امنیت چنین است:

مادهٔ واحده ـ ازتاریخ تصویب این قانون، سازمان اطلاعات و امنیت کشور که به موجب قانون مصوب بیست و سوم اسفند ١٣٣٥ و قانون اصلاحی مصوب چهارم دی ماه ١٣٣٧ تشکیل گردیده، منحل و قوانین مربوطه ملغی می گردد.

تبصره ١ ـ تشکیلات و بودجه و اعتبارات و اسناد و اموال سازمان اطلاعات و امنیت کشور به نخست وزیری تحویل می گردد که به دستور نخست وزیر برحسب اقتضاء ازکارمندان سازمان مذکور درسایر سازمان های دولتی استفاده گردد و یا به خدمت آنان برطبق قوانین و مقررات مربوط به آن سازمان خاتمه داده شود.

تبصره ٢ ـ با الغاء قانون مربوط به تشکیل سازمان اطلاعات وامنیت کشور، رسیدگی به کلیه جرائم ارتکابی کارمندان سازمان مذکور به وزارت دادگستری محول می گردد که برحسب مورد درمراجع قانونی مربوط مورد تعقیب قرارگیرند و چنانچه طبق

مقررات قانون قبلی پرونده ای از این حیث دردادسراهای نظامی تشکیل شده باشد در هر مرحله از رسیدگی که باشد می بایستی باصدور قرارعدم صلاحیت به دادگستری ارسال شود.

تبصره ۳ ـ دولت موظف است که ظرف یك ماه ازتاریخ تصویب این قانون لایحه ای درمورد تأسیس و تشکیل مرکز اطلاعاتِ ملی نوینی که منحصراً درخدمت استقلال وحفظ امنیت داخلی وخارجی کشورباشد، تهیه و برای تصویب به مجلسین تقدیم نماید.

تبصره ٤ ـ ازتاریخ تصویب این قانون کلیه وظایف و تکالیف سازمان اطلاعات و امنیت کشور از حیثی که ضابط نظامی محسوب اند به عهدهٔ مأمورین نظامی و ژاندارمری و شهربانی واگذار وهرگونه وظیفهٔ دیگری درزمینهٔ جمع آوری اطلاعات که به عهدهٔ سازمان مذکور می باشد، به تشخیص نخست وزیر به سایرمراجع مملکتی محول می گردد.

بعداز انحلال ساواك روزنامهٔ دنیا چنین نوشت:

با انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور که نام مخفف آن (ساواك) می باشد، این دستگاه ضدجاسوسی و پلیس خفیه پس از ۲۲ سال عمر و پیداکردن چهاررئیس جزخاطرهٔ ناراحت کننده اثری ازخودباقی نگذاشت. قانون سازمان که درگذشته تهیه شده بود درحقیقت دردورهٔ نوزدهم مجلس به تصویب نهائی رسید و درسال ۱۳۳۵ دردولت علاء رسماً به مرحلهٔ اجراء گذارده شده بود. اولین رئیس ساواك تیموربختیار بود که خودرا دولتی دردولت می دانست. دومین رئیس آن پاکروان بود که دراسفند۱۳۳۹ دردولت شریف امامی به جای بختیار منصوب گردید. در۷ بهمن ۱۳٤۳ دردولت هویدا که پاکروان به سمت وزیراطلاعات منصوب گردید، نصیری رئیس شهربانی وقت جای اورا گرفت و ناصر مقدم پس از یك زمان طولانی به ریاست ساواك منصوب گردید. این سازمان بسیارقدرتمند بود. نظرخواهی محرمانه ازساواك حتی درسرنوشت

وزراء و معاونین موثر بود. تا زمانی که ساواك نظر مثبت نمی داد صدورحکم غیرمقدوربود.

* * *

نویسندهٔ کتاب هرچهارنفر رئیس ساواك را از نزدیك می شناختم. بختیار بسیار مقتدر و بی باك وجاه طلب وخوشگذران بود. از اختیاراتی که داشت حداکثربهره برداری را می کرد. درهیئت دولت دکتراقبال که گاهگاهی شرکت می کرد، قدرت او ازخیلی از وزراء زیادتربود. مال و اموال زیادی به دست آورد و می خواست نخست وزیر و سرانجام رئیس کشور ایران بشود که جانش را ازدست داد.

پاکروان انسانی شریف ووارسته و مطلع بود که هیچگونه صفت لازم برای داشتن ریاست ساواك را نداشت و به علت افراط درصرف مشروب قدرت تصمیم گیری او هم کم بود. برای نجات خمینی ازاعدام خیلی اقدام کرد و سرانجام هم در رژیم خمینی به جوخهٔ اعدام سپرده شد.

نصیری افسری کم هوش ومال پرست وکج سلیقه وبی استعداد، ولی وفادار وصمیمی نسبت به شاه بود. درسازمانهای مختلف خیلی اعمال نفوذ می کرد. تنی چنداز افراد بدسابقه را به سازمانهای مملکتی تحمیل کرده و به شدت از آنها حمایت می کرد. پرویزثابتی دردوران او ازبازیگران اصلی ساواك بود که حتی مداخلاتش درسازمان های اداری به جائی رسیده بود که می توانست افرادی را به صورت وزیر به دولت ها تحمیل کند. نصیری به جمع آوری مال و کسب درآمد مشغول بود و ثابتی چرخ هارا می گرداند.

نصیری بعدازعزل ازسفارت ایران درپاکستان، قصد سفربه آمریکاراداشت. ولی شاه اورابه تهران خواست و به تهران آمد که به زندان افتاد. پس از سقوط رژیم به اسارت درآمد و با اوخیلی بدرفتاری شد و سرانجام هم به جوخهٔ اعدام سپرده شد.

ناصر مقدم ازافسران مطلع وتیزهوشی بود که همیشه ازاوبه نیکی یاد می شد. سوابق سوءسیاسی ومالی نداشت. برای ریاست ساواك از نظرمعلومات و سوابق اطلاعاتی از هرجهت واجد صلاحیت بود. ولی اسنادو مدارك نشان می دهدکه درجریان سقوط رژیم بامخالفین شاه همکاری کرده است و به علت روابطی که باسران جبههٔ ملی داشت تصور می کرد دررژیم بعدی نیز از او استفاده خواهدشد که در نخستین روزهای رژیم جمهوری اسلامی اعلام شد که اعدام گردیده است. ولی افرادی مدعی هستند که درزندان توسط عراقی، از نزدیکان خمینی کشته شده است.

زندانیان سیاسی و ساواک

از مشکلات مهم دوران سلطنت شاه، مسئلهٔ زندانیان ـ سیاسی بود، که مخالفین رژیم درخارج ازکشور دراین باره ارقام نجومی منتشر ساخته و ازشکنجه ها داستانها نقل می کردند. به نظر من درقرن بیستم که اینهمه برای آزادی و دموکراسی وحقوق بشر خون داده شده دیگر اعدام و بازداشت و شکنجه ومجازات اشخاص به خاطرداشتن هرنوع فکر و اندیشه و سلیقه و روش خاص سیاسی و هرگونه دین و مذهب و اعتقادات شخصی بسیار زشت و زننده و نارواست. بی شك هررژیم و حکومت و دولت و سازمانی که درجهان امروز دستش به این کارها آلوده باشد محکوم ومطرود است. دیگر نمی توان افکار و اندیشه و اعتقادات مردم را تحت کنترل قرارداد. بازور اسلحه و مسلسل وتهدید و زندان و اعدام و شکنجه نمی توان عقایدخاص سیاسی و مذهب خودرابه دیگران تحمیل کرد. هرکس آزاداست و به هردین و مذهب و ایده ئولوژی اعتقادداشته باشد و ازمبانی آن به هرطریق که می خواهد دفاع کند. هرکس مختاراست هرروش سیاسی و اجتماعی و هرمسلکی را که می خواهد بپذیرد وبرای ترویج آن تبلیغ کند. مذموم ترین و نادرست ترین اقدام همین است که انسانی را به خاطرمذهبش، به خاطر مسلکش،

به خاطر عقیدهٔ سیاسی اش تعقیب و مجازات کنند. موحش تر و خطرناك تر و عجیب تر آنکه انسانی را به خاطر خواندن کتاب و مجله ونشریه و اصول عقایدی بازداشت و محاکمه و حتی زندانی و اعدام کنند. هرکس درهررژیم و هرمقامی و سازمانی که دست به این کارها بزند، وحشی و بربر وغیر متمدن است.

مابایدقبول کنیم که دردوران پهلوی هم عده ای به خاطر تفکرو اندیشه ای که داشتند ویا به خاطر مخالفت بارژیم زندانی و مجازات شدند و متأسفانه عده ای هم جان خودرا ازدست داده اند. البته کسانی که دست به ترور و آدمکشی و انفجاربمب و نارنجك و تخریب و آتش سوزی زده اند، باید در هر رژیم و حکومتی مجازات شوند. اقدامات ضدامنیتی درهرجامعهٔ متمدنی مجازات دارد. به نظر من باید اقدامات تروریستی را با اشاعهٔ فکرو اندیشه ازطریق مستدل و منطقی، ازهم جداکرد. بی شك محمدرضاشاه پهلوی که انسانی رئوف و مهربان ومتمدن و بشردوست بود، هرگز قصدآدمکشی و شکنجه و اعدام نداشت. او می خواست به هرصورتی است محیط کشوررا آرام نگاهداشته و درسایهٔ ثبات و آرامش و امنیت برنامه های سازندگی رایکی پس ازدیگری پیاده کرده و باسرعت فوق العاده ای کشوررا به جلو ببرد و برکشوری مترقی و پیشرو سلطنت کند. ولی بعضی از کسانی که باشاه همکاری نزدیك داشتند روی سلیقه های خود وبراثر تصویب قوانینی، بعضی ازفعالیتهای سیاسی و کمونیستی را ممنوع ساخته و بعضی از متهمین را به دادگاههای نظامی برده و احکام اعدامی صادر می شد که تعدادی ازاین احکام غیرعادلانه بود. ولی شاه می خواست به هرطریقی است ازاعدام افراد خودداری شود. درموارد متعددی این گذشت را نسبت به کسانی که به خوداو و خانوادهاش قصد سوءداشته اند نشان داد. تعداداعدام شدگان دوران پهلوی درمقایسه بازمان خمینی بسیارکم و انگشت شمار می باشد.

* * *

درسال ۱۳۵۰ شاه ایران مصاحبه ای با مطبوعات آلمان به این صورت داشت:

س - مطبوعات خارجی مطالب تندی دربارهٔ طرزدادرسی متهمین دادگاههای ایران می نویسند. ازشاهنشاه می خواهیم که این متهمان راعفو کنند.

ج - عفو چیزی است که من درزندگی خود به آن خیلی توجه داشته ام. عفوتاجائی که موجب تشویق خیانت نباشد به کاربرده می شود. من سوگند خورده ام که ازقانون اساسی و تمامیت ارضی کشوردفاع کنم. اگرافرادی بخواهند کشوررا به خارجیها بفروشند، اگر کسانی افراد کوچه و بازارو بچه های کوچك و ژاندارمها و مأمورین انتظامی را بکشند و ضدنظم و آرامش باشند، آیا قابل عفو هستند؟ این جنایتکاران می خواهند اعمال خودرا سیاسی جلوه دهند درحالی که تروریستهائی هستند که می خواهند نظام مملکت را بهم بزنند. اینها قابل بخشش نیستند. آیا درکشورشما این قبیل افراد مورد عفو قرار می گیرند؟ هرگز...

* * *

وقتی درآخرین روزهای سقوط رژیم حملات به شاه و ساواك شدت یافت، یکی ازمهمترین مسائل روز وضع زندانیان سیاسی بود. درهمان روزهائی که شاه داشت جامه دانهای خودرا برای سفر بدون بازگشت می بست، خانواده های زندانیان سیاسی درکاخ دادگستری اجتماع کرده که روزنامهٔ کیهان دراین باره چنین نوشت:

بیش از ۲ هزارنفر ازخانواده های زندانیان سیاسی دردادگستری اجتماع کردند. آنها پلاکاردهائی همراه داشتند که روی آن نوشته شده بود (شکنجه گران ساواك باید محاکمه و مجازات شوند. زندانیان سیاسی آزاد باید گردند) اینها عکسهائی ازشهدای وقایع اخیررا همراه داشتند.

دراین اجتماع اعلام شد که عکسهای تظاهرات اخیر و شهداء

درییمارستان جرجانی به معرض نمایش گذارده شده است. سپس اجتماع کنندگان عکس بزرگ خمینی را درسرسرای کاخ دادگستری نصب کردند. عده ای ازمادران زندانیان سیاسی که هنوز فرزندانشان دربندهستند ازدیگر خانواده ها دعوت کردند تا آزادی بدون قیدو شرط همهٔ زندانیان سیاسی درمحل کانون وکلا متحصن شوند و ۹۷ نفرازآنان شب را درمحل کانون وکلا خوابیدند. دکتر هدایت متین دفتری - علی هاشمیان - عبدالمناف موسوی - رضا معتمدی - ابوالقاسم ستاریان - پرویز ثابتیان اصفهانی - دکتر هادی اسمعیل زاده - احمد جاویدتاش از وکلای دادگستری هم شب را باخانوادهٔ زندانیان سیاسی درکانون وکلا به سر بردند. به دنبال این اقدام کمیتهٔ دفاع ازحقوق زندانیان سیاسی اسامی ۱۷۵ نفررا اعلام کرد که به حبس ابد محکوم شده بودند وخواستار آزادی آنها گردید و نامشان چنین است:

حمید رضا اشراقی - محمد احمدیان - سید احمد احمدی - تقی افشانی - عبدالرضا افضل زاده (اهواز) - قاسم ارض پیما - حمیدارض پیما - عبدالله اندوری - غلامرضا اشترانی - جعفر امینی نژاد - مهدی افتخاری - بهمن بازرگانی - محمد بخارائی - اسدالله براتی (اهواز) - کورش برجیان - مهدی برادران خسروشاهی - احمد بیگدلی - محمدعلی بیات - نورالدین پزشکی (اهواز) - محمدعلی پرتوی - اسماعیل پورقاسمی - مهدی تقوائی نجیب - حسین تهرانی کیا - عبدالعلی توسلی - حسن جعفری - احمد جویا فر - فاطمه حریری - محمدرضا جوشن - زین العابدین جنتی جهرمی - علی اکبر جهانگیری - حسین جوانبخت - حسین حسن زاده - محمود حسینی (اهواز) - حمیدحمیدبیگی - محمدحقیقت - بهروزحقی - احمدخانبانها - موسی خیابانی - مهدی خسروشاهی - اسماعیل خاکپور - علی خدائی صفت - علی خاوری - رضوان خرسند خسروشاهی - فتح الله خامنه ای - محمود خواجه نژاد - حسن خوشنویس - عزیز داداش زاده - حسین داعی

السلام ـ محمد دماوندی ـ قربانعلی درزی ـ ابراهیم (اسماعیل) دینخواه ـ هوشنگ دلخواه ـ عبدالحمید درخشنده ـ ابراهیم ذاکری ـ حیدر راشی ـ آصف رزمدیده ـ محمود رحیمخانی ـ مسعود رجوی ـ نظام رشیدیون ـ اشرف ربیعی ـ یحیی رزمجو ـ محمود رضویان ـ علیرضا زمردیان ـ فرخ (خانم) زرین کفش ـ سید محمد سادات دربندی ـ فریبرز سنجری ـ سیدجلیل سیداحمدیان ـ محمدعلی سخاورز (اهواز) ـ حسین سحرخیزان اصفهانی ـ محسن سیاه کلاه ـ رضا خانلار سلحشور ـ محمدرضاستوده ـ علی مظهر سرمدی ـ فاطمه سعیدی ـ علی بدراسماعیل سرداد ـ محمدتقی سیداحمدی ـ محمدسیدی کاشانی ـ محسن (محمد) شریف زاده ـ محمد شیخ بیگ گوهرریزی ـ محمدشیخی ـ کاظم شفیعیها ـ علیرضا شکوهی ـ مجید شیرپی ـ سیدهادی شیخ الاسلامی ـ محمد شیبانی ـ علی شکوهی ـ احمدشوشتری ـ جوادشریفی ـ صمد شکری پور ـ احمدعلی شریعت پناهی ـ حمیده صالحی ـ حمید صیانتی ـ عبدالرحیم صبوری ـ ابوالقاسم صیانتی ـ جلال صمصامی فرد (صمصام) ـ حسن صادق ـ ابوالقاسم طاهرپرور ـ محمود طریقت الاسلام ـ محمدحسن ظریف جلالی رودخانگی ـ عباس عابدی ـ محمود عطائی کاریزی ـ عبدالرسول عابدینی ـ محمدرضا عظیم زادگان ـ علی اکبرعزیزی ـ مرتضی عسگری ـ مهدی غیوران ـ سعید غیوران ـ حسین غبرائی لنگرودی ـ جلال فتاحی ـ سیدمجید فیاضی ـ مصطفی فرهادی ـ حسن فرزانه ـ بیژن فرهنگ آزاد ـ عبدالوهاب فلسفیان (اهواز) ـ علیرضا فرقانی ـ جعفرقوامی ـ میرعبدالله قوامی ـ بهروز قیاسوند ـ بهرام قبادی ـ محسن قدیسی ـ سیدمرتضی قائمی ـ سیف الله کاظمیان ـ اصغر کهوند ـ علیرضا کبیری ـ علیرضا کمره ای ـ روح الله کفیلی ـ حسن گلشاهی ـ انوشیروان لطفی ـ احمدمنصوری ـ جواد منصوری ـ محمدمشرف ـ محمدعلی معتدل مقدم شاقاباجی ـ محمدعلی معتدل ـ علی اکبر معتدل مقدم شاقاباجی (زندان اهواز) ـ حسن

مسگرنتایج (اهواز) - مجید معینی - صابر محمدزاده - مرتضی ملك محمدی - حسن محرابی - حمید معینی - ضرغام محمودی - عبدالحسن مستشارزاده - فاضل مصلحتی - عباس مؤمن زاده (اهواز) - سیدمحمد جواد مولوی - قربانعلی معظمی پور - محمد مسیحی - ایرج نیری - محسن نهاوندی - صادق نوروزی - حسن ناصری - اسماعیل ناصری - مصطفی نیکوحرف - احمد نیاسازنوری - محمود نوابخش - عبدالعلی (حسین) نمدمال زاده - نظام الملکی - محمدعلی واصف - بیژن وهمن - زینت هاشمی - فرامرز یاقلی - محمدتقی هاشمیان (تقی هاشمیان) - عبدالحسین هاشمی - سید محمدتقی هاشمی نجفی - بنی معظمی - محمدرضا دادای زاده - مسعود اسماعیل خانیان - ابراهیم آوخ - علی اکبر حسامی.

درحالیکه دردولت شریف امامی و دولت های بعدی عده ای اززندانیان سیاسی ازجمله طالقانی و منتظری آزادشده بودند، درچهارم آبان ۵۷ هم ۱۱۲۶ نفر از زندانیان سیاسی مرخص گردیدند که این اسامی دربین آنهابود: ویداحاجبی تبریزی - سوسن سرخوش - محسن یلفانی - عزت الله سحابی - غنی بلوریان - حسن حسام - ناصررحمانی نژاد - عباسعلی سماکار - نسیم خاکسار - احمدهوشمند - صادق هاتفی - علی اشرف درویشیان - طاهراحمدزاده - رضا علامه زاده - طیفوربطحائی - شکرالله پاك نژاد - رحمت الله جمشیدی - معادیخواه - رضامقصدی - علی اکبرهاشمی رفسنجانی - احمد نیکوصالح - صالحی نجف آبادی - مسعودرجوی - اسماعیل شفیعی گیلانی - فریدون شایان - مرتضی سیاهپوش - فاطمه شایگان - علی طلوع - آیت الله مهدوی - بهروز حق منیع.

بعضی ازبستگان زندانیان می گفتند افراد زیر به زندان افتاده اند وازآنها خبری نیست:

مصطفی ستوده حقیقی - حسن جعفری - سیمین صالحی -

انوشیروان لطفی - جمال الدین و کمال الدین سعیدی - ناصرکاخساز قاضی دادگستری - محمدعلی جباری - ایرج تیموریان - لطف الله میثمی - اسماعیل اکبریان آذر - سیدحبیب اله وسیدعنایت الله و سیدعزیزالله طبیب غفاری - تقی سلیمانی لواسانی.

بعضی ازخانواده ها مدعی بودند که افراد زیر، شکنجه شده اند: آصف رزم دیده خونریزی داخلی - دکترمیثمی ازدست دادن یك چشم - صابرمحمودزاده سردردهای شدید - سیامك لطف اللهی بیماری شدیدداخلی - صفر خرسند فلج شدن به علت تیرخوردگی - موسی محمدنژاد بیماری داخلی - فریبرز سنجری واصغر یزدی بیماری داخلی - سیداحمد هاشمی فلج به علت خوردن تیر - هجری و شلتوکی و باقرزاده و مهنش و ذوالقدر که هرکدام ۲۰ سال زندان بودند ازنظرجسمی ناتوان شده اند.

چون دربارهٔ ویداحاجبی سازمانهای بین المللی خیلی تلاش می کردندکه آزاد شود، مقامات امنیتی سوابق اورا چنین توضیح دادند: او زن (اسوالدوباتومبلیانی) کمونیست ونزوئلائی بوده که چهارماه درکوبا تعلیمات چریکی دیده و پس ازبازگشت به ایران درسال ۱۹۷۳ شروع به فعالیت تروریستی کرده و پس ازدستگیری محاکمه و به ۷ سال زندان محکوم گردیده است.

***

اینهائی که از زندان آزاد می شدند، بعضی ازآنها زندانی سیاسی نبودند بلکه سابقهٔ قتل و آدمکشی و ترور وانفجار و خرابکاری داشتند که درآن ایام چون بافشارهای مختلفی که صورت می گرفت، همه اززندان آزاد می گردیدند و هریك پس ازآزادی مطالبی می گفتند. صفرقهرمانی (یاقهرمانیان) که می گفت طولانی ترین دوره زندان را داشته، پس از۳۳ سال که از زندان آزادشده گفت: من باگروه دیگری علیه بیدادگریهای فئودالها قیام کردم. ما با کمك اسلحه هائی که ازهمسایهٔ شمالی می آمد ۵ سال علیه فئودالیزم جنگیدیم. درسال ۱۳۲۵ که قراربود هیئتی برای نظارت

درامرانتخابات آذربایجان بیاید ما وسیله نیروهای دولتی محاصره وشکست خورده و از مرز خارج شدیم. من درسال ۱۳۲۷ پس از زحمات زیاد به ایران بازگشتم و دریکی از روستاها دستگیرشدم. دردادگاههای مختلف به اعدام محکوم شده و پس ازتقاضای فرجام محکومیت من تبدیل به حبس ابدشد. من یکبار به زندانیان گفته بودم که خواب دیدم مردم پشت دیوارهای زندان اجتماع کرده قصدآزادی مارادارند و دیدیم که این کارشد. ما آزادی خودرا مرهون مبارزات خواهران و برادران خود می دانیم. اتحادخودراحفظ کنیدتا استبداد به کلی ازبین برود. (هنگام محاکمهٔ او از قرارمعلوم اتهامش این بوده که در واقعهٔ آذربایجان جزو دموکراتها بوده و تعدادی از افسران ارتش وسیلهٔ او و دیگران قطعه قطعه شده اند).
در روز چهارشنبه دهم آبان ۵۷ طی مراسمی که دردانشگاه تهران برای استماع سخنان زندانیان تشکیل شده بود، اعظم طالقانی گفت: بدترین شکنجهٔ من روزی بود که مرا درحضورپدرم با اتهامات زیادی مورد دشنام قرار داده و اعمال توهین آمیزی نسبت به من روا داشتند. در شهریور ومرداد ۵٤ کمیتهٔ تهران سلاخ خانهٔ ما بود. زندانیان را با وضع اسف باری شکنجه می کردند. ازناخن کشیدن تا اعمال وقیحانه و ناشایست همه و همه درمورد زندانیان به اجرا در می آمد.

داریوش طباطبائی گفت: من ازهمه تشکرمی کنم وامیدوارم دراستقرار حکومت اسلامی تا پای جان مقاومت کنم. اگر از اینجا بازهم مرا به زندان ببرند دست از عقیدهٔ و مرام خود برنخواهم داشت.

مهندس اسماعیل ناطق گفت: من به محض مراجعت ازاروپا به زندان افتادم. ولی باید بگویم حالا که آزادشده ایم خواهران و برادران دیگری درزندان داریم که باید آزادشوند. آنچه برما گذشت به خاطر وظیفه ای بود که درمقابل خلق ایران داشتیم. همه را باید تحمل کرد به امید فردا. برای ساختن ایرانی آزاد

ـ براساس وحدت ملی... جواد طباطبائی یکی دیگر از زندانیان آزادشده گفت: زمانی که نهضت آزادی ما از قم شروع شد مأمورین مرا مجروح کردند و بیهوش شدم در زندان سرمرا تراشیدند. خانم جمشیدی دربارهٔ شکنجهٔ جمشیدی و عباس جمشیدی مطالبی گفت. علینقی حکمی ازاعضای حقوقدانان گفت: یادچندتن ازشهیدان، تیمورتاش ـ قشقائی ـ فرخی یزدی را می خواهم زنده کنم.

چندتن دیگر از زندانیان به اسامی مهرداد پاکزاد افسرسابق ارتش ـ سعیدسلطانپور شاعر وکارگردان تئاتر ـ حمزه فرهتی افسرسابق ارتش ـ محمد منیرزاد دانشجوی پزشکی (که هنگام عزیمت به فلسطین درمرزعراق دستگیر شده بود) مطالبی دربارهٔ زندانیان و شکنجه ها بیان کردند

در بین اسامی زندانیان افرادی نظیر مسعود رجوی ـ موسی خیابانی ـ سعید سلطانپور ـ اشرف ربیعی ـ علیرضا تشیّد دیده می شود که پس از آزادی نقش مهمی درروی کارآوردن رژیم خمینی داشته اند که یا به دست مأموران رژیم کشته شده و یا ازترس آنها ازکشورگریخته و تعدادی ازآنها هم درزندان به سر می برند. مسعودرجوی که درخیلی ازفعالیتهای تروریستی درزمان شاه دست داشت محکوم به اعدام شده بود ولی باوساطت شورویها محکومیتش به حبس ابد تبدیل شد که دکتر بختیار دراین مورد چنین می نویسد: وزیرخارجهٔ من (میرفندرسکی) که قبلاً سفیرایران درمسکو بود روزی توسط پادگورنی صدر هیئت رئیسه شورایعالی جماهیر شوروی احضار می گردد. ماجرا چنان نامرسوم بودکه سفیر را دچار تعجب می کند. رئیس کل شوروی از اومی خواهد که فوراً به تهران برود و ازپادشاه تقاضای عفو مسعودرجوی را بنماید. رجوی همراه ٦ تن دیگر از مجاهدین که به آنها مارکسیست اسلامی می گفتند، دردادگاه نظامی به اتهام بمب گذاری و به کاربردن مسلسل محکوم

به اعدام شده بودند. میرفندرسکی به تهران می آید وحضورشاه می رود. وقتی موضوع بیان می گردد، شاه دچار تعجب می شود. واکنش اول شاه این بود که تقاضا را رد کند و بگوید این قضایا به آنها مربوط نیست ولی پس از آنکه مدتی در اتاق قدم می زند جواب می دهد: (به آنها بگوئید بسیارخوب قبول می کنیم). درحالیکه یاران اواعدام شدند و پس ازآنکه من به نخست وزیری رسیدم دراجرای عفو عمومی رجوی راهم مثل دیگر زندانیان سیاسی آزادکردم. خمینی بی شك به تصفیهٔ مجاهدین کمربسته و ازآنها نمی گذرد. درگذشته این افراد درنجف به خدمتش رفتند. به خاطر او آدم کشتند، بانکها را غارت کردند و بسیار اعمال دیگر تروریستی مرتکب شدند. مجاهدین امروز امید اصلی مسکو هستند. حزب توده دیگر کمترین اقبال جذب توده هارا ندارد. روسها درجبههٔ دیگر فعالیت دارند، از جمله رجوی... او حتی درزندگی شخصی اش، مراعات اصول اخلاقی را نکرد. خود از چنگ خمینی فرارکرد ولی زن و فرزندش را درایران گذاشت.

* * *

پس ازکشته شدن اشرف ربیعی همسراو که خود از تروریستها بود، رجوی در پاریس با فیروزه دختر بنی صدر ازدواج کرد و فرزندکوچك رجوی وسیلهٔ لاجوردی، جلاد اوین درتلویزیون نشان داده شد که گفت او فرزند رجوی است و مادرش هم کشته شده ولی ما فرزند اورا اسلامی بار می آوریم.

مسعود رجوی بعد از متارکه با دختر بنی صدر، با همسرمعاون خود ابریشمچی که مریم عضدانلو قاجار نام دارد ازدواج کرد که اکنون در بغداد به سر می برند و هنگام انتشار مطالبی دربارهٔ مجاهدین خلق، بطور تفصیل فعالیت آنها مورد بررسی قرار می گیرد.

* * *

روزنامهٔ اطلاعات در۲۰ دی ماه ۱۳۵۷ اسامی اعضای سازمان

مجاهدین خلق را که مدعی بودند دررژیم شاه کشته شده اند به این شرح اعلام کرد:

سعیدمحسن - محمد حنیف نژاد - اصغربدیع زادگان - علی میهن دوست - احمدرضائی - محمود عسگری زاده - محمد بازرگانی - علی باکری - ناصرصادق - رضا رضائی - عبدالرسول مشکین فام - محمود شامخی - هوشمند خامنه ای - اصغر منتظرحقیقی - جواد ربیعی - مهدی رضائی - علیرضا بهشتی زاده - محمد مفیدی - حبیب رهبری - حوری بازرگان - فاطمی امینی - مجتبی آلادپوش - صدیقه رضائی - حسن آلادپوش - صدیقه (لیلا) مرزبان - محبوبه متحدین.

* * *

در رژیم سابق گاهگاهی درمطبوعات خبرهائی دربارهٔ فعالیتهای تروریستی و فرار و یا کشته شدن زندانیان منتشر می شد که باشایعات فراوان توام بود. ازجمله روزنامهٔ اطلاعات در۳۰ فروردین ۱۳۵٤ چنین نوشت: امروز مقامات انتظامی اعلام کردند که۹ نفر از زندانیانی که قصد فرار داشتند کشته شدند. اینها درداخل زندان مبادرت به تحریك سایرزندانیان می نمودند که تصمیم گرفته شد به زندان دیگری منتقل گردند. هنگامی که زندانیان با اتوبوس می رفتند به طورناگهانی مأمورین مستقر دراتوبوس را مورد حمله قرارداده و با مجروح کردن دومأمور از اتوبوس خارج شده و قصد فرار داشتند. دراین هنگام مأمورین مراقب که درخودروهای دیگر بودند به طرف زندانیان فراری تیراندازی می کنند درنتیجه ۹ زندانی و دومأمور که مورد اصابت گلولهٔ مأمورین قرارگرفته بودند دربیمارستان بستری می شوندکه وضع مزاجی آنها رضایتبخش است ولی ۹ زندانی کشته شده عبارتند از: ۱ - محمد چوپان زاده ۲ - احمد جلیل افشار ۳ - عزیز سرمدی ٤ - بیژن جزنی ۵ - حسین ضیاء ظریفی ٦- کاظم ذوالانوار ۷ - مصطفی جوان خوشدل ۸ - مشعوف کلانتری ۹- عباس سورکی.

* * *

نشریات رژیم جمهوری اسلامی می نویسند که تهرانی، از شکنجه گران ساواك دردادگاه چنین گفته است:

قتل ۹ نفر ازمحکومین سیاسی ازبدترین کارهای ساواك بود که من هم درآن شرکت داشتم. بعداز ترور سرتیپ زندی پور رئیس وقت کمیتهٔ مشترك دراوایل سال ٥٤، محمد ناصری مرا به اتاق خود خواست و گفت در عملیاتی که قرار است تو هم شرکت کنی، مقامات ساواك هم دستور داده اند. روز ۲۹ فروردین بود که رضاعطارپور یا همان حسین زاده به من تلفن کرد وگفت نامهٔ انتقال کاظم ذوالانوار را تهیه کنم تابه زندان اوین منتقل گردد. بعدگفت ساعت ۲ بعدازظهر دررستوران آمریکا برای ناهار حاضرباشم. درسرمیز غذا عطارپور عنوان کرد که امروز روز اجرای عملیات می باشد. مقامات ساواك و زندان اوین درجریان می باشند. قراراست عده ای از مجاهدین به جای رفقای ماکه توسط آنها ترورشده اند ازبین بروند. سرهنگ وزیری رئیس زندان درحالی که لباس فرم ارتشی خودرا پوشیده بود آمد و همراه زندانیان بالای ارتفاعات بازداشتگاه اوین رفتیم. درآنجا زندانیان را ازاتوبوس پیاده کردند درحالیکه چشمهای آنها بسته بود. عطارپور گفت: همانطور که رفقای شما همکاران ما را در دادگاههای خودشان محکوم به مرگ کرده اند و آنهارا کشتند، ما هم تصمیم گرفته ایم شما را که رهبران فکری آنها هستید ازبین ببریم. شماها محکوم به اعدام هستید و ماحکم مزبور را اجراء می کنیم. این عمل مورد اعتراض بیژن جزنی و همکاران او قرار گرفت ولی رگبارمسلسل به سوی آنهاخالی شد. پس ازپایان کار سعدی جلیل اصفهانی بامسلسل بالای سرآنها رفت و هرکدام که نیمه جانی داشتند به زندگیشان خاتمه داد.

مصطفی خوشدل و کاظم ذوالانوار از اعضای مجاهدین خلق و بیژن جزنی و مشعوف کلانتری و سایرین متعلق به گروههای

سیاهکل و چریکها بودند. اغلب اینها مستشاران نظامی راموردحمله قرارداده بودند. بعداز انجام عمل، من و رسولی چشم بندها و دستبند هارا بازکردیم و ازبین بردیم و اجسادرا هم به داخل مینی بوس منتقل نموده، حسین رسولی آنهارا به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل ساخت. تهرانی پس از این که به اعدام محکوم شد به زنش نوشت: (من آدم کشته ام و باید کشته شوم. کارهائی که من کرده ام شمر هم نکرده است باید اعدام شوم تا راحت شوم. من برای تو بد بودم سرت را بالابگیر و بگو شوهرت هرکاری کرد در آخرین لحظات راست گفت)

بهمن نادری پور آخرین رئیس زندان اوین معروف به (تهرانی) قبل از اعدام خود چنین گفته است: ازسال ۵۶ که مسئلهٔ فضای بازسیاسی در ایران مطرح شد ساواك هم تغییر رویه داد. باروش تازه ای ساواك اعضای کادرهای مخفی را باخوراندن سیانور و با اسلحه ای که به صداخفه کن مجهز بود مخفیانه می کشتند. از جمله سعید کراقراچانلو ـ محمود وحیدی و محمدرضا کلانتری دستگیر می گردند. ازغندی گفت فشار بیاورید و ماهم شکنجه کردیم و ازآنها اعتراف گرفتیم. ازغندی گفت باید آنها کشته شوند. من و سعید میرفخرائی معروف به (سعیدی) اعتراض کردیم ولی اوگفت دستور است. بدین ترتیب آنهارا لباس پوشاندیم و سوارآمبولانس کردیم و در آمبولانس به آنها سیانور خوراندیم. بعضی از بازجوها متهمین را به زیرزمین می بردند و بعداز چندروز ازآنها خبری نبود.

چون این مطالب بعدازسقوط رژیم انتشاریافته صحت و سقم آن روشن نمی باشد. باورکردنی نیست که عده ای را بدون صدورحکم محکومیت از زندان خارج کرده با تیراندازی به قتل برسانند. یا اینکه افرادی را باداروهای سمی ازبین ببرند.

به هرصورت مطالب منتشره دراینجا نقل گردید تا مورد بررسی

و تحقیق قرار گیرد وحقیقت روشن شود. متأسفانه در کشور بلادیدهٔ ما همواره از این قبیل اتفاقات در رژیم ها و زمان های مختلف روی می دهد که از هرحیث موجب تأثر و اندوه است وباید کوشید که به این قبیل کارها برای همیشه خاتمه داده شود.

❁ ❁ ❁

روزنامهٔ مجاهد دربارهٔ (مادر رضائیها) که٤ فرزندش در رژیم شاه اعدام شده و همزمان با اولین سری اعدام ها توسط گیلانی مهدورالدم شناخته شده و از کشور گریخته است می نویسد: مادر رضائیها که ٤ فرزندش اعدام و خودش نیز ۳ سال در زندان بوده در مصاحبه ای چنین گفت:

در۱۹ بهمن ۱۳٦۰ پنجمین فرزندم (آذررضائی) و نیز فرزند به دنیانیامده اش همراه موسی خیابانی توسط پاسداران رژیم به شهادت رسیدند. من همیشه راضی به رضای خدا بوده ام و هرروز می بینم تعدادی از بهترین فرزندانم درجنگ بایك موجود ضدبشری به نام خمینی به شهادت می رسند و ثمره اش این است که می بینیم رژیم به سقوط نزدیك شده است. فشارها و جنایات وشکنجه های رژیم اسلامی صدبرابر بیشترازدورهٔ سابق می باشد. کی درآن موقع هرروز بین ۳۵ تا ٤۰ نفررا می کشتند. درتمام دوران فقط ۵۰ تا ۵۷ نفررا کشتند. باوجودی که ما مخالف بودیم همیشه خانهٔ ما شلوغ بود و برای شهدا جلسهٔ بزرگداشت می گذاشتیم. مردم هم آزادانه رفت وآمد می کردند. ولی حالااگرمادرها درمقابل زندان شلوغ کنند آنهارامی برند شلاق می زنند. به خاطر یك اعلامیه آدم را اعدام می کنند. برای ایجاد ترس، بچه هارا درمعابرعمومی به دار می آویزند. بیست هزار اعدام ظرف ۱۵ ماه شوخی نیست. یا ۵۰ هزار زندانی.

❁ ❁ ❁

مادر رضائیها را درلندن دیدم که درمراسم ختم یکی از افرادمجاهد شرکت کرده بود و به مادر داغدیده به جای تسلیت

تبریك می گفت و اظهار می داشت که من فرزندانم را در راه آزادی ازدست داده ام و هنوز هم مشغول مبارزه هستم. او تقریباً امور مجاهدین خلق را درلندن به عهده داشت و از طرف آنها به عنوان مادر قهرمان شناخته شده بود. می گویند با ازدست دادن فرزندانش هنوز از مبارزه دست برنداشته است.

❁ ❁ ❁

وقتی فضای بازسیاسی اعلام شد. جمعیت های متعددی درحمایت زندانیان سیاسی به وجود آمد که ازجمله (کمیتهٔ دفاع اززندانیان سیاسی ایران) بود که ژان پل سارتر فرانسوی دربارهٔ آن چنین نوشت:

کمیتهٔ دفاع اززندانیان سیاسی ایران پشتیبانی کامل و بی دریغ خودراازکمیتهٔ نوبنیاد ایرانی (درایران) برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران ابرازداشته اعتراضات خشمگین خودرا دربارهٔ فشاروسرکوب واعمال خلاف قانونی که حکومت ایران علیه مخالفان زندانی مرتکب شده است تأکید می کند. اکنون بیش از هر زمان دیگر ضرورت دارد که تمامی کوششهای خودرا در راه نجات زندگی زندانیان درحال اعتصاب غذا به طور یکپارچه به کاراندازیم.

کمیتهٔ دفاع از زندانیان سیاسی ایران - رئیس، ژان پل سارتر

به دنبال آن (جمعیت حقوقدانان ایران) تشکیل گردید و حمایت همه جانبه خودرا درحفظ حقوق مصرح درقانون اساسی اعلام داشت. اسامی ۲۱ نفر اعضای شورای جمعیت مزبورچنین بود:

صارم الدین صادق وزیری - هدایت الله متین دفتری - دکتر نورعلی تابنده - دکترعبدالکریم لاهیجی - حسن نزیه - ناصرطاهری - اکبرلاجوردی - دکترعلینقی حکمی - دکتر محمدتقی دامغانی - یحیی صادق وزیری - محمد جواد رضوی - رضا زواره ای - خانم پریوش خواجه نوری - علی شاهنده - دکتر مصطفی رحیمی - سیدمحمد خامنه ای - منوچهر مسعودی - محمدرضا روحانی - دکترفرج الله ناصری - معین الدین غیاثی - احمد جاویدتاش.

از این عده بعضی ها در رژیم اسلامی اعدام و تعدادی زندانی و گروهی متواری وتنی چنددرایران هستند.

در مصاحبه های اعلیحضرت در داخل وخارج، یکی از سئوالات همیشه در بارهٔ زندانیان سیاسی بود. درسال ٥٤ در سفر به امریکا ضمن مصاحبهٔ مطبوعاتی این سئوال و جواب مطرح گردید:

س - در مطبوعات آمریکا می نویسند که شما یك سازمان مخفی پلیسی دارید که بی رحمانه مخالفین سیاسی شمارا سرکوب می کند. درحدود ٤٠ هزار زندانی سیاسی دارید و صدها تن از مخالفین سیاسی ایران به قتل رسیده یا تا سرحد مرگ شکنجه شده اند. پاسخ اعلیحضرت چیست؟

ج - این اتهامات درهمه جا به چشم می خورد. این صرفاً تبلیغات کمونیستی است. ما حتی سه هزار زندانی سیاسی هم نداریم و در واقع اینها تروریست هستند، نه زندانی سیاسی. آنها علناً می گویند مارکسیست هستند و بعضیها مارکسیست اسلامی. آنها بامسلسل و نارنجك دستی به خیابانها می روند و مردم بیگناه را درو می کنند. چه بخواهید و چه نخواهید مانخواهیم گذاشت چنین وضعی درکشورما وجود داشته باشد. مسئلهٔ مخالفین سیاسی درمیان نیست، آنها مارکسیست هائی هستند که می دانند درمیان جامعهٔ ما برای آنان جائی نیست. به همین جهت دست به ترور می زنند. یك تروریست نمی تواند بهترازآنچه درکشورما با او رفتار می شود، انتظارداشته باشد.

درمصاحبه های دیگر چنین گفتند: درایران به هیچکس اجازهٔ خیانت داده نمی شود. بین آزادی و خیانت مرزی هست واگرکسی کاری کند که به نفع اجنبی تمام شود این خیانت است و مجازات دارد. اگرکسانی بخواهند این مملکت (ایرانستان) شود وضمیمهٔ جای دیگر گردد این خیانت می باشد. بعضیها فهمیده و برخی

ندانسته مرتکب این اعمال می شوند که ما می خواهیم آنهارا راهنمائی کنیم. ازآزادی که درایران داده شده طبقاتی سوء استفاده می کنند. یکی کرم های پژمردهٔ ارتجاع که ازاین گرمی هوا و نورآفتاب به حرکت درآمده و دیگری جوجه های پردرنیاورده سرخ که مثل مرغهای پریشان می دوند که هنوز پردرنیاورده ولی می دوند و بطور مسلم این حرکات مذبوحانه فایده ندارد. دشمنان ما درخارج به این تحریکات دل بسته اند. ملت ایران با تمام مظاهر آزادی های ملی و ترقی پیش خواهدرفت. این (ارتجاع سیاه) از افراد بی فرهنگ و باسوءنیت تشکیل شده که افکارشان از هزارسال پیش تحولی پیدا نکرده است. نقشه های خرابکارانهٔ سرخ معلوم است. نفرت من از ارتجاع سیاه خیلی بیشتر می باشد.

شاه درکتاب (پاسخ به تاریخ) چنین می نویسد: دربارهٔ زندانیان سیاسی به معنی خاص کلمه و نه آتش افروزان و خرابکاران باید صراحتاً بگویم که هرگز با آنان بدرفتاری نشد. هیچکس نمی تواند نام یك مرد سیاسی راکه به دست ساواك نابود شده باشد ذکرکند. در طول سلطنت من تعدادکسانی که به جرائم سیاسی بازداشت شدند و بسیاری از آنان تروریست بودند ۳۱٦٤ نفربودند. من با گشاده دستی تقاضای عفو و بخشودگی آنهارا می پذیرفتم.

در زمستان ۵۷ ارتشبدازهاری نخست وزیر وقت دستورداد ارتشبد نصیری و تنی چند از کارکنان ساواك بازداشت شوند. من با این تصمیم مخالفتی نکردم زیرا امیدوار بودم دستگاه دادگستری دقیقاً به اتهامات آنها رسیدگی کند تا اگر بیگناه باشند تبرئه شوند. ولی نمی توانم درمورد رفتار دادگاههای به اصطلاح انقلابی که برخلاف همهٔ اصول عدالت بود سکوت کنم. همهٔ رؤسای ساواك بدون محاکمه و حق دفاع به قتل رسیدند. حتی سرلشگر پاکروان که بیشترفیلسوف بود تا نظامی و دردوران ریاستش هیچکس ازساواك شکایت نداشت.

کجا هستند آن حقوقدانان بین المللی که هر وقت یك

تروریست درمبارزه با مأمورین و مبارزهٔ مسلحانه کشته می شد، فریادشان به آسمان بلندبود و وسایل ارتباط جمعی بین المللی این جنایتکاران را به قهرمانان آزادی و خرابکاران کمونیست را به مدافعان حقوق بشر تبدیل می کردند؟ امروز چه کسی نسبت به فجایع و جنایاتی که در ایران صورت می گیرد اعتراض می کند؟ غیر ازچند نویسنده و روزنامه نگار باشهامت. هیچکس!

❁ ❁ ❁

یکی از وزرای دومین کابینهٔ شریف امامی می گفت روزی که چند تن مارا برای معرفی نزد اعلیحضرت بردند، پس از پایان مراسم اعلیحضرت گفتند:

خوب است دربارهٔ زندانیان سیاسی مطالعه کنید و همه را از زندان آزاد سازید. مهندس شریف امامی با تعجب پرسید همه را؟ گفتند بله همه را، بادادستان و رئیس دادرسی ارتش جلسه تشکیل دهید و همه را آزادکنید که هیچ کس به عنوان زندانی سیاسی و یا امنیتی در زندان نباشد. نخست وزیر باصدای بلند گفت: آخر بعضی از آنها مرتکب قتل و بمب گذاری و آدمکشی شده اند چطور می توان آنهارا آزاد کرد؟ اعلیحضرت گفتند لازم است همهٔ آنها آزاد شوند تا دیگر هیچ کس دراین کشور به نام زندانی سیاسی وجود نداشته باشد.

❁ ❁ ❁

نشریهٔ (ایران برضدشاه) دربارهٔ ساواك می نویسد: این سازمان چشم و گوش شاه بود. ولی چشم کور و گوش کری داشت که واقعیات را خوب تشخیص نمی داد. این سازمان درکارهمهٔ تشکیلات مملکتی دخالت می کرد و درحقیقت دولتی دردولت بود. ساواك ازشاه دستور می گرفت و جزشاه به کسی جوابی نمی داد. عده ای ازافسران ایرانی به آمریکا رفته و تعلیماتی یافته که حدود۲۵۰ نفربودند و تعدادی هم به اسرائیل رفته و پس از فراگرفتن رموز مربوط به مبارزه باشورش وکارهای امنیتی به ایران

بازگشتند و درساواك به کارمشغول گردیدند. با این طرز می توان گفت رابطه ای بین (ساواك ـ سیا ـ موساد) برقرارگردید. شاه هم ضمن مصاحبه ای گفت: ما با اسرائیل همکاری امنیتی و نظامی داریم. گفته می شد که سیا ۵۰ مأمور رسمی درایران داشت. طبق اخبار مطبوعات آمریکا افسران از سرتیپ به بالا یکپارچه معتقد به شاه بودند ولی افسران جوان اعتقادی نداشتند. همه رؤسای ساواك درکن دوم ستاد ارتش سابقهٔ خدمت داشته و درآمریکا هم تعلیمات دیده و هرچهار نفرنیز کشته شده اند.

رژیم شاه بهترین دستگاه کنترل را دراختیار داشت. امیرانتظام گفت: رژیم سابق بهترین و کاملترین سیستم کنترل راداشت. ما وقتی به نخست وزیری آمدیم از متخصصین خواستیم که وسایل کنترل را پیدا کرده وجمع آوری کنند. تنها در اتاق من ۷ دستگاه گیرنده که به کابل برق وصل بودکشف گردید. وسیلهٔ این دستگاهها می توانستند از دورترین نقطهٔ کشور مکالمات مارا کنترل کنند.

پس ازخرداد۴۲ ساواك عده ای ازروشنفکران را که به حزب توده پشت کرده بودند، دراختیار گرفت و با این طرز ساواك، تئوریسین رژیم پهلوی گردید. پس ازتسلط ساواك برتمام طبقات اجتماع ایران اولین طبقه ای که مورد فشار قرار گرفت، روزنامه نگاران بودندکه حتی برای بعضی از روزنامه ها سردبیر فرستاده می شد و عده ای از نویسندگان هم ممنوع القلم شدند و تعدادی ازمطبوعات هم به علت کمی تیراژ تعطیل گردیدند. درمحدوده ای از زمان، ساواك اجازه داد که سانسور ملایم شود، تا تله ای تعبیه شود که روشنفکران جوان را بگیرند. چون اعتقاد براین بود که برای گرفتن ماهیهای ته آب، باید درروی آب امواج مصنوعی ایجاد کرد تا آنها ظاهر شده و دردام گرفتار آیند.

ازجمله کسانی که به جرم خواندن کتابهای کمونیستی دستگیر شدحسن نیك داودی بود که دربیمارستان شهربانی فوت کرد.

سازمانهای بین المللی وحقوق بشر معتقد بودند که حقوق بشر درایران وسیلهٔ ساواك نقض شده و زندانیان درزندانها شکنجه می شوند. رضا رضائی از اعضای مجاهدین خلق توانست اززندان ایران بگریزد و دراروپا اسنادی دربارهٔ شکنجهٔ ساواك منتشرسازد. اوگفت: ساواك اصغر بدیع زادگان را که استاددانشگاه بود شکنجه کرد که معلول گردید. وقتی مطالب رضا رضائی در لوموند منتشر شد دو برادر او کشته شدند. مهدی اعدام و احمد در درگیری خیابانی به قتل رسید. شکرالله پاك نژاد از اعضای جبههٔ ملی که بعداً دردستهٔ چریکهای فدائی خلق قرارگرفت به حبس دائم با اعمال شاقه محکوم گردید.

رضائی می نویسد: مأمورین ساواك به نام عطارپور - بیگلری مرا شکنجه کردند.

اشرف دهقانی ازچریکهای فدائی خلق که به ده سال زندان محکوم و اززندان گریخت، در کتابی نقشهٔ فرارش را فاش کرده و نوشته: که سرگرد نیك بخت مراشکنجه کرده و مرا مورد تجاوز قرار داده است. برادرم بهروز دهقانی را هم بازداشت کردند. خواهرم را گرفتند و بهروز زیرشکنجه درگذشت.

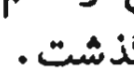

مخالفین همواره در گذشت چهره های سرشناس را که به مبارزه بارژیم پرداخته بودند توطئه ساواك دانسته شایعه سازی می کردند. از جمله درگذشت ناگهانی دکترعلی شریعتی در لندن بود. ولی روزنامه کیهان چاپ لندن درشماره ۵ شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۷۰ نامه فرزند او را چنین منتشر کرده است:

اینجانب احسان شریعتی، فرزند معلم شهید دکترعلی شریعتی، مایلم یك توضیح در مورد شهادت پدرم بدهم، قبل از آنکه، مخالفین تفکر پدرم در جمهوری اسلامی بخواهند سروصدائی در این مورد (چگونگی شهادتش) راه بیندازند و از آن بهره تبلیغاتی ببرند.

آنچه «مرکز اسناد تاریخی» در اختیار دارد، مربوط می شود به خروج پدرم از کشور درسال ۱۳۵۶. نام خانوادگی شناسنامه ای ما مزینانی بوده است اما پدر و پدر بزرگم با عنوان شریعتی مشهور بودند، پس از آزادی دکتر از زندان و... مادرم سعی کرد پاسپورت و اجازه خروج پدرم از کشور را با نام علی مزینانی بگیرد، وی در این راه موفق شد و پدرم توانست در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۶ از ایران خارج شود.

اما سندی که در مرکز اسناد موجود است مربوط می شود به نامه ای که هویدا به نصیری نوشته و از او خواسته است تا چگونگی خروج دکتر را گزارش دهد. نصیری هم طی گزارشی به نخست وزیری اعلام نموده که کسی بنام علی شریعتی از کشور خارج نشده است. اما پس از شهادت دکتر در (۲۹ خرداد۱۳۵۶) نصیری طی گزارشی به هویدا اعلام نموده که علی شریعتی با پاسپورتی بنام علی مزینانی از کشور خارج شده بوده است. یعنی تا بعد از شهادت دکتر، رژیم حاکم برایران از چگونگی خروج دکتر بی خبر بوده است و برخی اینگونه نتیجه گرفته اند که اگر رژیم از خروج دکتر تا هنگام شهادتش بی خبر بوده، پس قاتل او هم نبوده است. من نیز بعنوان فرزند شریعتی صحت این مدعا را امروز تأیید می کنم که شریعتی توسط ساواك کشته نشده است، بلکه توسط کس و کسانی به شهادت رسید که موجبات سقوط شاه و بقدرت رسیدن خمینی را فراهم نمودند، (یعنی سازمان انتلیجنت سرویس انگلیس و سیای امریکا).

لازم بیاد آوریست که پدر بزرگم اجازه کالبدشکافی از دکتر را نداد و رسماً هم اعلام کرد که علی شریعتی کشته نشده اشت بلکه بمرگ طبیعی مرده، اما کسی که مبارز و مجاهد راه حق باشد اگر هم در رختخواب بمیرد شهید است.

امروز هم اگر جمهوری اسلامی بخواهد دوباره شهادت دکتر را مطرح کند، سخنی فراتر ازاینها برای گفتن نخواهدداشت.

* * *

طبق بررسیهای مخالفین رژیم ازسال ۱۹۶۳ تا۱۹۷۷ سه هزارو هفتصدو چهل و پنج نفر به علل سیاسی تحت بازداشت قرار گرفتند که ازاین عده ۱۷٤ نفر دراثر شکنجه ازپای درآمدند و۱۳۷ نفرهم اعدام شدند.

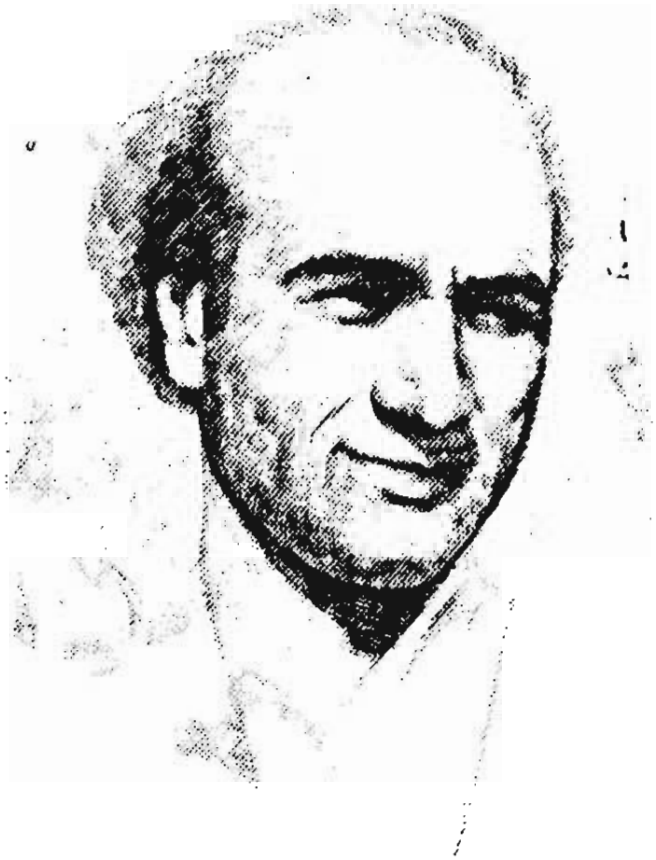

احسان شریعتی پسر دکتر شریعتی می نو یسد :
اینکه می گویند پدر مرا ساواك کشته است صحت ندارد،

اسناد ساواك دردست مخالفین

درگیری مأمورین ساواك با دانشجویان و اعضای کنفدراسیون، یکی ازموارد مهمی بود که درمطبوعات خارجی انعکاس فراوان داشت. درروز اول ژوئن ۱۹۷۶ سیزده نفر ازدانشجویان ایرانی، کنسولگری ایران در ژنو را اشغال کرده و عکس های شاه را پائین کشیده و شعارهائی علیه رژیم داده و به گاوصندوقی دست می یابند که حدود۲۵۰۰ سندساواك درآن بود که آن را برداشته و ازکنسولگری می برند. با انتشار اسناد مزبور قسمتی از فعالیت مأمورین ساواك فاش گردید ولی چون دربعضی از اسنادکلمات رمز به کار برده شده که به شاه عنوان (منصور - نیکنام) داده شده خیلی مفاد آن روشن نیست. ولی چندسندآن چنین است:

بخشنامهٔ سری وزارت خارجه به نمایندگی شاهنشاهی درخارجه

درمدت اقامت موکب ملوکانه درخارجه، ژنو به عنوان مرکز اطلاعاتی شماره ۱ تعیین شده و آقای مالك نمایندهٔ ساواك باهمکاری مأمورین امنیتی مربوطه اطلاعات رسیده را از جنابعالی دریافت خواهندداشت. اطلاعات مذکور را برای بررسی نهائی و اقدام لازم همانطور که سال گذشته عمل می شده، دراختیار فرمانده گاردشاهنشاهی در سنت موریس قرارخواهید داد. وصول

این دستور تلگرافی را اعلام فرمائید. خلعت بری.

* * *

سری - فوری - تلگرافِ ثابتی باامضای مستعار بامداد

با توجه به اینکه چهاردهمین کنفدراسیون درروز ٤ ژانویه ۱۹۷۳ درآلمان غربی (فرانکفورت) تشکیل خواهدشد، خواهشمنداست دستورفرمائید سریعاً نسبت به آموزش و توجیه لازم منابع واعزام آنها اقدام مقتضی معمول و ضمناً اسامی منابعی که ازطریق نمایندگی به کنگره اعزام می گردند تلگرافی به مرکز منعکس شود.

* * *

بخشنامه به کلیه مأمورین شاهنشاهی شماره ۲۳٤۳٤ - تاریخ ۵۲/۸/۲۱ سری

چون اخیراً معدودی ازمأمورین شاهنشاهی بدون توجه به دستورالعمل های صادره ازطرف وزارت امورخارجه مبنی برنظر مقامات امنیتی کشور درمورد عدم تجدید و یاتمدید گذرنامه های اتباع شاهنشاهی ایران درخارج از کشور، اقدام به تمدید و یا تجدیدگذرنامه های افراد موردنظر نموده اند مراتب ازطرف مقامات امنیتی کشور به شرفعرض ملوکانه رسید اوامر مطاع همایونی چنین شرف صدور یافته است (این یك دستور انتظامی و امنیتی است و باید اجراء نمایند. ابلاغ نمائید)

دراجرای اوامر مطاع شاهنشاه آریا مهر خواهشمند است دستورات صادره ازمرکز را دقیقاً رعایت و از همان قرارعمل فرمایند. بدیهی است تخلف از اجرای دستوراتِ صادره موجب مسئولیت شدید خواهدبود. وصول این بخشنامه را اعلام فرمائید.

ازطرف وزیرامورخارجه

شماره ۳۱۵/۵۵/۳۵ به تاریخ ٤۹/۸/۲۸

مراقبت از خودروها

در روز ٤۹/۸/۲۷ وسیلهٔ عناصر ماجراجو و مخالف، دریاك

بنزین خودروی رهبرعملیات شرکت در وین (اطریش) مواد منفجره ریخته شد و درنتیجه هنگام حرکت موتوریکلی منفجر وقطعه قطعه گردید لکن خطرجانی به بار نیامد. باوجود اینکه خطربرای کلیه نمایندگی ها ورهبران عملیات شرکت درخارج از کشور وجوددارد خواهشمنداست دستورفرمائید اقدامات حفاظتی و مراقبت های لازم رابه عمل آورده هنگام پارك اتومبیل محل و امکانات دسترسی مخالفین رادرنظر داشته باشند.

بدینوسیله لیست اسامی ۲۱ نفر از ایرانیان بالخصوص دانشجویان که گذرنامهٔ آنان نبایستی تمدید شود به پیوست ارسال می گردد. چنانکه به نظرآن نمایندگی تمدیدگذرنامه افراد دیگری نیز به مصلحت تشخیص داده نمی شود مراتب را به مرکز منعکس نمایند تاموردبررسی قرارگیرد.

درمسافرت اخیرتیمسارنصیری به ژنو قراربراین شد که پس ازمطالعات کامل درصورتیکه افرادمذکور درنمایندگی های سیاسی شاهنشاهی وفاداری خودرا به سه اصل (نظام شاهنشاهی ـ قانون اساسی ـ انقلاب شاه و مردم) کتباً اعلام و تقاضای عضویت درحزب رستاخیز را نمایند گذرنامهٔ آنان به مدت یك سال تمدید ودرصورتی که طی سال های آینده تغییر در وفاداری خود ندادند طبق رویه گذرنامه هایشان تمدید و تجدید گردد درغیراین صورت همیشه تکلیف مملکت با آنها روشن خواهدبود.

درمورد افراد تحصیلکرده کشورهای پشت پرده که چندسال است دارای گذرنامهٔ معتبر بوده و درصورت وفاداری به اصول سه گانهٔ فوق وعضویت درحزب رستاخیز، گذرنامهٔ آنان مرتب تمدید و نسبت به معاودت آنان به کشور تصمیم مساعدی اتخاذ گردد.

درحالی که اعلام می شود کلیه اعضاء کنفدراسیون درسراسراروپا و آمریکا بیش از دوهزار نفر نیستند چگونه این

تعداد قلیل بادرآمدهای دانشجوئی و احیاناً کمك های خارجی موفق شده اند ۸۵ سازمان دانشجوئی درسراسر جهان ایجاد نمایند درحالی که دولت شاهنشاهی با اینهمه امکان نتوانسته حتی یك سازمان دانشجوئی موافق درخارج تأسیس نماید.

❁ ❁ ❁

با تأسیس یك انجمن دانشجوئی موافق درلندن گزارشات حاکی است که مخارج سالیانهٔ انجمن حدود۹ هزارلیره است که سه هزارلیرهٔ آن درآمد خارج انجمن می باشد و بقیه ٦ هزار لیره باید ازطرف وزارت خارجه و سازمان امنیت پرداخت گردد.

❁ ❁ ❁

شاهنشاه ایران درمصاحبهٔ مطبوعاتی درآمریکا گفته اند ساواك هرایرانی را که درآمریکا با دشمنان ایران وابسته باشد زیرنظرگرفته است. این کار با اطلاع و رضایت دولت آمریکا انجام می شود.

هنری کسینجر وزیرخارجه آمریکا گفت: (این امرکه آمریکا از زیرنظرگرفتن افراد ایرانی مقیم آمریکا وسیلهٔ مأمورین امنیتی ایران آگاه است درست نیست. اگردرست باشد دستورخواهددادکه متوقف گردد). سخنگوی وزارت خارجه ایران گفت ما با آمریکائیها دوست هستیم هرروشی که آنها پیش گیرند ما نیز همان رویه را درمورد مأمورین آنها اتخاذ خواهیم کرد.

❁ ❁ ❁

رفیع زاده می نویسد: مقداری اسنادخصوصی مربوط به ساواك وکارهای دیگر درصندوق محرمانه سفیرایران درآمریکا وجود داشت که سرلشگر مخاطب رفیعی آنهارا به موقع ازبین برد.

ازجمله اینکه اردشیرزاهدی نامه برای شاه فرستاده بود که به جان مورفی عضوکنگره پنجاه هزاردلاربدهد یا معامله ای باایران برای او انجام دهد. شاه به دست خود برای او نوشته بود که به مورفی پول نقد ندهید بلکه با او قراردادی بابانك مادرنیویورك منعقد سازید. همچنین زاهدی پیشنهاد هدیه ای کرده بود برای

تولد یکی ازسناتورهای آمریکائی، که شاه هم یك قالیچهٔ زیبا فرستاد. یا اینکه زاهدی برای تولد همسر یك دیپلمات پیشنهاد هدیه کرده بود، شاه جواهر گرانبهائی فرستاد. یا اینکه کیسینجر دربارهٔ بازداشت مجدد زندانیان سیاسی و آزادی آنها از زندان برای شاه پیغام داده بود که دستخط های شاه همه وجود داشت. اسناددیگری دربارهٔ فرستادن جواهر برای باربارا والترز روزنامه نگار وگزارشگر امریکائی یا حقوق ماریون جاویتس همسر سناتورآمریکائی درشرکت هواپیمائی ملی و...

این قبیل اسناد سوزانده شد. وقتی رژیم اسلامی سفارت را در اختیارگرفت و صندوق را بازکرد، فقط درآن قرآن را یافت.

در۱۹۸۵ ژنرال رفیعی ازاوضاع گله داشت و می گفت: اگرآن اسناد به دست جمهوری اسلامی افتاده بود چه غوغائی علیه خانوادهٔ پهلوی می شد؟ صدها سند به خط شاه بود. من پرسیدم آیا از بدیِ وضع مالی خود به خانوادهٔ پهلوی اطلاع داده ای؟ درجواب گفت نه. برای اینکه آنها هم از وضع بدِ مالی خود حرف می زنند. من با خنده گفتم آنها وهم چنین شهبانو قسمت مهمی از ثروت و جواهرات خودراخارج کرده و مقداری از آن را به مبلغ ۳۰ میلیون دلارفروخته اند.

دکترعباسعلی خلعت بری وزیرخارجه سابق در دادگاه گفت: هنگامی که در روزنامه های خارجی مطالبی دربارهٔ تعداد زندانیان سیاسی انتشار می یافت کمیتهٔ بین المللی صلیب سرخ خواستارگردید که براساس قراردادهای بین المللی از زندانهای ایران بازدید نمایند. وزارت خارجه با این درخواست موافق بود ولی ساواك مخالفت می کرد. بالاخره نظراین جانب مورد تأیید شاه قرار گرفت و درنتیجه سه هیئت به فاصله های زمانی از زندانهای ایران بازدید نمودند.

ساواك سعی داشت نفوذ خودرا از راههای مختلف درقسمت

های مختلف وزارت خارجه بگستراند. به همین جهت ساواك درهمه نمایندگیها دویا سه نوع مأمورداشت. عضورسمی، مأمورمخفی، بعضی ازاعضای محلی.

درمورد کارمندان وزارت خارجه، ساواك اطلاعاتی روی کاغذهای بدون مارك می فرستاد. مأمورین حفاظت در سفارتخانه ها ازطرف ساواك انتخاب می شدند و تعدادی از اعضای وزارت خارجه هم مخفیانه باساواك ارتباط داشتند. همچنین درسازمانهای سرپرستی دانشجویان نیز مأمورین ساواك بودند. مأمورین ساواك مراقب بودند مقامات سفارت وکارمندان محلی و غیرمحلی تحت تأثیر سیاست های منطقه مأموریت قرارنگیرند. به خصوص درکشورهای اروپای شرقی و همچنین دربارهٔ ایرانیان مقیم خارج و دانشجویان به خصوص بورسیه ها. دربعضی مواقع مأمورین ساواك دچار مشکلاتی می شدند ازقبیل مأمورین ساواك درمسکو که به جمع آوری اطلاعات می پرداختندکه ناچار به مراجعت به ایران می شدند. درکشورهای اروپا وآمریکا و کشورهای همجوار، ساواك فعالیت زیادی داشت. دربعضی موارد مأمورین ساواك که باید احتیاط می کردند تا شناخته نشوند، کارهائی می کردند چنانکه درپاریس به نمایندهٔ ساواك تیراندازی شد. نقش ساواك دراروپا و آمریکا بیشتر دربارهٔ شناسائی دانشجویان بود. شعبهٔ ژنو مسئول دانشجویان اروپا وآسیا وآفریقا بود و شعبهٔ آمریکا هم سازمانی داشت که دستوراتی ازشورای هماهنگی درنخست وزیری می گرفتند.

ساواك و روحانیون طرفدار خمینی

یکی از اقدامات ساواك مراقبت دروضع روحانیون بود که با خمینی ارتباط داشتند. به رؤسای ساواك درشهرستانها دراین باره دستوراتی داده می شد. یکی از این روحانیون آیت الله جلیلی درکرمانشاه بود که ازخمینی حمایت می کرد و نامه ساواك در بارهٔ او چنین است:

ازادارهٔ سوم ـ شماره ٦٤١٤٥ /٣١٦ تاریخ ٤٤/١٢/١٠ پیوست ـ به ریاست ساواك کرمانشاه ـ علامت شیروخورشید ـ نخست وزیری ـ سازمان اطلاعات و امنیت کشور ـ س. ا. و. ا. ك. سری

دربارهٔ شیخ عبدالجلیل جلیلی

عطف به شماره های ٤٥١٥/ ه ـ ٤٤/١١/٢٤

و ٤٤٧٦/ ه ـ ـ ٦١١/١٩ ٤٤

با توجه به اینکه اظهارات نامبرده علیه مقامات عالیهٔ مملکتی و مصالح ملی به نحوی است که بایستی تحت تعقیب قانونی قرارگیرد لیکن بدون داشتن مدرك مستند و صرفاً به اتکاء گزارشات منابع، نتیجهٔ مطلوب از تعقیب وی عاید نخواهدشد لذا خواهشمند است دستورفرمائید بابررسی طرق زیر به هر ترتیب که بیشتر به مصلحت می باشد اقدام گردد.

ا ـکلیه اظهارات خلاف مصالح وی را وسیلهٔ منبع نفوذی ضبط نموده و مراتب را به موقع اعلام نمایند.

٢ ـ مدارك مستندی علیه اقدامات بی رویه و غیرقانونی وی به تدریج جمع آوری و پروندهٔ مشارالیه را از هرنظر تکمیل فرمائید.

٣ ـ به منظور تضعیف وی از نظرمادی ومعنوی ترتیبی داده شود که:

الف ـ افراد متنفذ ومتمکنی که ازوی حمایت می کنند به تدریج ازاطراف وی پراکنده شوند.

ب ـ وسایل تضعیف اشخاصی را که موجبات تقویت مالی وی را فراهم می نمایند، به طرق مختلف (ازطریق اخذمالیات و عوارض قانونی وسیلهٔ ادارات دارائی و شهرداری و غیره) فراهم نمائید.

پ ـ به طورغیرمستقیم و به وسیلهٔ ایادی شناخته شده ترتیبی داده شود که به طور کاملاً طبیعی نامبرده ازطرفداران ساواك معرفی گردد.

نباید به طورمستقیم و به وسیلهٔ ساواك به ظاهر تعقیب شود.

به نحوی که عوامل وابسته به وی از پشتیبانی ساواك ازوی مطلع و موجبات بدبینی آنان فراهم گردد.

٤ ـ ارتباط وی باعراق و قم دقیقاً تعیین گردد.

٥ ـ مکاتبات نامبرده کنترل و به طورکلی تمام اعمال و رفتار مشارالیه تحت نظر دقیق قرارگیرد.

٦ ـ نتیجهٔ اقدامات معموله را به موقع اعلام نمایند ـ

ازطرف مدیر کل اداره سوم ـ مقدم

آیت الله جلیلی بعداً به کارهای خمینی سخت معترض شد و بکلی از او فاصله گرفت. او و مخصوصاً پدرش ازجمله روحانیونی بودند که در منطقهٔ کرمانشاه طرفداران زیادی داشتند و همواره مورد احترام بودند.

اولین رئیس ساواك

باحمایت خارجیها می خواست رئیس کشور شود

سپهبد تیموربختیار که درجلد پنجم کتاب دربارهٔ او به تفصیل مطالبی انتشاریافت ازجملهٔ امرای ارتش ایران می باشد که چندبار شانس ریاست کشور پیداکرده بود. یکبار درواقعهٔ ۲۸ مرداد که آمریکائیها بابازگشت شاه مخالفت کرده می گویند اورا نامزد این کارکرده بودند. باردیگر پس ازبازگشت از آمریکا وملاقات باکندی وبارسوم هنگام اقامت در عراق وهمکاری نزدیك با حسن البکر وصدام و معاون او می خواست رژیم سلطنت را ساقط کند که درعراق به قتل رسید. ارتشبد فردوست دربارهٔ او چنین می نویسد:

تیموربختیار را اولین باردرخانه اش دیدم. محمود ارم از افسران ژاندارمری که بعداً به سرلشگری رسید، باخواهش مرا به خانهٔ بختیاربرد. خانهٔ تیمور دریکی از خیابان های فرعی کاخ درطبقهٔ دوم یك ساختمان کهنه ساز قرارداشت که آن را اجاره کرده و با یك زن ازایل بختیاری و دختر کوچکش دروضع فقیرانه ای زندگی می کرد. دواتاق بااثاثیهٔ کهنه وسیلهٔ پرده ازهم جدامی شد که دریك اتاق ازما پذیرائی می کرد و دراتاق دیگر زن و دخترش بودند. تیمور می خواست نشان بدهد که گرچه ازخانوادهٔ بختیاری است ولی وضع مالی خوبی ندارد و با حقوق نایب سرهنگی زندگی می کند. از ارم خواهش کرده بود که مرابه دیدارش ببرد تا وضع فقیرانهٔ اورا

به شاه بگویم تا حداقل خانهٔ بهتری برایش تهیه کند و من هم وضع اورا برای شاه بیان کردم. درواقعهٔ آذربایجان داوطلبانه به ستون اعزامی پیوست و باکمك ذوالفقاریها باجسارت کامل جنگید و تعدادی ازدمکراتهارا کشت وبقیه را فراری داد، به همین جهت به درجهٔ سرهنگی واخذنشان نائل شد.

تیمور درحکومت مصدق فرمانده تیپ زرهی کرمانشاه شد و با توجه به اینکه از خانوادهٔ بختیاری بود انگلیسیها اورا به آمریکائیها وصل کردند و با آن خصوصیات روحی مورد توجه آمریکائیها قرارگرفت. درجریان ۲۸ مرداد شبانه با واحد مسلح، خودرا به تهران رساند که قوی ترین و منظم ترین نیروی نظامی درآن لحظه بود. این که رئیس (ام آی ٦) می گفت آمریکائیها قصدداشتند پس از ۲۸ مرداد یك نظامی قدرت را به دست بگیرد، نظرآمریکائیها تیمور بختیاربود نه زاهدی.

اینهم که انگلیسیها می گفتندهرافسری موفقیت کامل پیداکند مورد قبول همه نخواهد بود اشتباه است زیرا هرافسری که موفقیت پیدا می کرد، همه از او دنباله روی می کردند.

در۲٦ مرداد سرهنگ صمدی ۸ هزار افسررا درآمفی تئاتر دانشکدهٔ افسری جمع کرده و به محمدرضاشاه حمله کرد و افسران هم تأییدکردند ولی بعداز ۲۸ مرداد همه به پابوس اورفتند. وقتی جریان را به شاه گفتم پاسخ داد (وضع همین است، ایرانیها خیلی احساساتی هستند، یك روز فردی را به آسمان می برند و روز دیگر به زمین می زنند).

بی تردید اگربعداز ۲۸ مرداد تیموربختیار قدرت را بدست می گرفت، همهٔ افسران ازاو پیروی می کردند.

بعداز ۲۸ مرداد تیمور بختیار به دستورآمریکائیها فرماندارنظامی تهران شد و قدرت دردست او قرارگرفت. دیگر آن جوان ایلیاتی نبود. مست قدرت شد وبیدادها کرد. توده ایهارا قلع و قمع نمود. فدائیان اسلام را به جوخهٔ اعدام سپرد. به پیشنهاد آمریکائیها

اولین رئیس ساواك شد. شاه اورا رئیس ساواك کرد تا ازفرماندهی واحد نظامی به دور وسرگرم باشد. با ارتشبدهدایت زدوبند خودرا محکم ساخت و به درجهٔ سپهبدی رسید. شاه ازبختیار به وحشت افتاد، درحالیکه بختیار روی ثریا حساب می کرد و امیدداشت رئیس ستاد ارتش یا نخست وزیر شود.

بختیار درساواك به جمع آوری مال پرداخت و ثروت او به میلیاردها تومان رسید. مجموعهٔ جواهرات و اشیاء عتیقهٔ او بی نظیر شد. بختیار پول را برای قدرت می خواست. ده مستشار آمریکائی مشیرو مشار بختیار بودند و آمریکائیها روی او برای روزمبادا حساب می کردند. مدتی باپوران خواننده رابطه برقرارکرد و بعدهمسریمنی راباتهدیدگرفت. یمنی به من شکایت کرد. بختیار اورا به زور سوارهواپیما کرد و به خارج فرستاد. بختیار زن اول خودرا طلاق نداد و دخترش عروس سپهبد یزدان پناه بود. درجلسات شورای امنیت کشوریاحضور پیدا نمی کرد یا اگر می آمد باسپهبدکیا مشاجره می کرد. شاه دستورداد هردورا بازنشسته کنند. تیموربختیار در کاخ سعدآباد میهمانیهای بزرگ می داد و در بلندگوها نام میهمانان رابرای خواستن راننده ها اعلام می کردند.

تا مراتب به گوش شاه برسد. به من محبت می کرد و هدفش این بود که نخست وزیر شود. وقتی امینی نخست وزیرشد هتاکی رابه اوشروع کرد و با اشرف نزدیك شد. اشرف ازشاه خواست که بختیاررا نخست وزیرکند ولی امینی که موردحمایت آمریکائیهابود ازبختیار شکایت کرد وشاه هم دستورداد بختیاررا تحت الحفظ به فرودگاه برده به اروپا بفرستند. بختیار باقدرت همسر و دوبچه اش به ژنو رفت و باشاه به مبارزه پرداخت. رئیس ساواك درژنو سرهنگ حقیقی بود که ازبختیار حمایت می کرد. موقعی که حقیقی فوت کرد ۳۲ میلیون فرانك پول درحسابش بود که معلوم نیست مال اوبود یا بختیار. زیراسرهنگ حقیقی آه دربساط نداشت. ساواك به بانك سویس نامه نوشت که این پول متعلق به ساواك است که بانك

سویس حتی جواب نامهٔ ساواك را هم نداد.

بختیار سرانجام به فرانسه و لبنان وعراق رفت و مقامات امریکائی و انگلیسی اورا مهرهٔ خوبی برای روزمبادا می دانستند. درواقعهٔ ۱۵خرداد مقدم مدعی شد که بختیارباارسال ۲ میلیون تومان واقعه را راه انداخته است.

وقتی بختیار به عراق رفت حزب بعث امکانات وسیعی برای او فراهم ساخت. باوساطت صدام حسین بادکتر رادمنش ملاقات کرد. طرح بختیاراین بود که ازایلام به کوههای بختیاری برسد و درآنجا باجمع آوری نیرو به حرکتهای پارتیزانی علیه دولت دست بزند ومنتظر موضع گیری سیاست خارجی نسبت به خودباشد. ولی سرانجام توسط یکی ازاطرافیانش کشته شد.

وقتی بختیار کشته شد نصیری کلمه ای به من نگفت، چون جزو اسرار ساواك بود ولی ثابتی چنین گفت: ساواك موفق شد ازطریق شهریاری رئیس شبکهٔ مخفی حزب توده که مأمورساواك بود بایك افسرفراری توده ای رابطه برقرارکند. افسر فوق سرگرد سابق نیروی هوائی و مورد علاقهٔ شدید بختیار بود. ساواك با سرگرد توده ای قرارگذاشت که اگرموفق به قتل بختیار شود اورابه پول گزاف به آمریکای جنوبی اعزام کند. اوهم پذیرفت. روزیکه آنها به شکار می روند بختیار اسکورت عراقی خودرا متوقف می کند و تنها باافسر فوق به شکار می رود. به محض اینکه ازاسکورت دور می شوند افسر فوق بختیار را به رگبار می بندد و ازمرز عراق گریخته به ایران می آید. ساواك وعده خودرا وفاکرد و اورا باپول قابل ملاحظه ای به آمریکای جنوبی اعزام داشت.

عامل قتل سپهبدبختیارکیست؟

تاکنون آنچه منتشر شده این بود که سپهبد بختیار توسط عوامل ساواك به قتل رسیده است. ولی اخیراً سرهنگ ستاد عیسی

پژمان کتابی تحت عنوان (اسرار قتل و زندگی شگفت انگیز تیموربختیار) منتشر ساخته که قتل بختیار به صورت دیگری اعلام شده است. با توجه به اینکه سرهنگ پژمان سالها رئیس ساواك درعراق بوده و اطلاعات عمیقی ازوضع داخلی عراق دارد برای تکمیل مطالبی که دربارهٔ سپهبد بختیار دراین سلسله انتشارات به نظرتان رسیده قسمتهائی ازنوشتهٔ سرهنگ پژمان نقل می گردد:

درتابستان سال ۱۳۳۱ درمیهمانی سازمان ورزشی ارتش سرتیپ حسین منوچهری (ارتشبدبهرام آریانا) فرمانده لشگرگارد مرا به رئیس ستادخودسرهنگ تیموربختیار معرفی کرد و گفت: پژمان افسرخوب و میهن پرست و شاهدوست را به شما معرفی می کنم، ازیاران ماست. سرهنگ بختیار که افسری خوش قیافه، بلندقامت، باسبیلی پرپشت بود باگرمی دست مرافشرد.

چندی بعد دکترمصدق نخست وزیر وقت سرهنگ بختیاررا مأمورکرد که به منطقهٔ بختیاری رفته قیام ابوالقاسم خان بختیاری را که ازمنسوبین اوبود و نافرمانی می کرد درهم شکند. دراین مأموریت موفقیت حاصل کرد. علت آشنائی من باتیمسار آریانا براساس قبول عضویت دریك سازمان سری دربین افسران و دانشجویان دانشکدهٔ افسری به نام (نهضت ملی) بود. مسئول بالای آن تیمسار منوچهری (آریانا) بود ولی مبتکر و بانی این سازمان سرلشگر ارفع رئیس ستاد وقت ارتش به شمار می رفت. بعدها فهمیدم که این سازمان به منظورمقابله بااقدامات سرلشگر رزم آرا تشکیل شده است. چون من سرپرست ورزشکاران لشگر فارس بودم درمذاکراتی که باحضور تیمسار منوچهری وسرهنگ بختیار صورت گرفت ازعدم رضایت افسران و درجه داران درارتش، درزمان حکومت مصدق صحبت شد. تیمسار منوچهری گفت: شما درفارس افسران مورداعتماد ووفادار به شاهنشاه را جمع و جورکنید. بختیار می گفت: شما افسران طرفدار مصدق راشناسائی کرده کارهای آنهارا خنثی سازید و درمواقع لزوم به تیمسار فاضلی (سپهبدبعدی)

رئیس ستاد لشگرفارس مراجعه نمائید.

بعداز ۲۸ مرداد به سمت بازجو دررکن ۲ ستادفرمانداری نظامی به کارمشغول شدم.

تیموربختیار متولد ۱۲۹۶ شمسی وپسرارشد سردارمعظم بختیاری بود. پس ازخاتمهٔ تحصیلات متوسطه به اتفاق شاپوربختیار برای ادامه تحصیل به بیروت رفت. بعدازاخذدیپلم یك سال دورهٔ مهندسی دیدو سپس به فرانسه رفته و به دانشکدهٔ نظامی وارد گردید. درسال ۱۳۱٤ به ایران مراجعت کرد و درفروردین ماه ۱۳۱۵ بادرجه ستوان دومی فرمانده اسواران درهنگ مقیم جمشیدآباد گردید. بعد بادرجه سرگردی به فرماندهی هنگ سوار شاپورمنصوب شد که برای سازمان دهی نیروهای پارتیزانی به زنجان اعزام گردید وعلیه دمکراتها اقدامات شجاعانه ای کرد تا درجه سرهنگ دومی ارتقاء یافت و محمود ذوالفقاری نیز به درجهٔ سرهنگ دوم افتخاری نائل شد. سپس برای طی دانشکاه جنگ به تهران منتقل و درسال ۱۳۲۹ بااحراز مقام شاگرد اولی فارغ التحصیل و به سمت رئیس ستاد لشگرگارد به فرماندهی (آریانا) منصوب شد.

بعدازاینکه فرمانده تیپ زرهی کرمانشاه می گردد باسرلشگر زاهدی تماس گرفته روز ۲۸ مرداد تیپ زرهی کرمانشاه را به تهران حرکت می دهد که چون زاهدی موفقیت حاصل می کند ازنیمه راه دستور مراجعت به بختیار داده می شود. بعداز ۲۸ مرداد فرماندار نظامی تهران و فرمانده لشگر ۲ زرهی بادرجهٔ سرتیپی شده و به آجودانی شاه نیز مفتخر گردید. دراوایل سال ۳۵ به ریاست ساواك و معاونت نخست وزیر منصوب شد.

تیموربختیار ازپدرش مقدارزمین موروثی داشت و قبل از تصدی ریاست ساواك مردثروتمندی بود. همسر اولش ایران، دخترعموی خوداوبود که ثمرهٔ این ازدواج یك دختر و یك پسر می باشد. دخترش به عقدپسر سپهبد یزدان پناه درآمد و بعدازفعالیت های ضدشاه آنها ازهم جداشدند. پسرش درآمریکا تحصیل می کرد و

بعدازانقلاب رستورانی درآمریکا تأسیس نمود ولی به اتهام فروش مواد مخدر دستگیرو زندانی شد.

بختیار مدتی قصد ازدواج باپوران شاپوری خواننده را داشت که سپهبدکیا و سپهبدعلوی مقدم گزارشاتی علیه او دادند که ازدواج صورت نگرفت. بعد باقدرت زن مطلقهٔ یکی ازروزنامه نگاران ازدواج کرد و ثمرهٔ آن دو پسر می باشد که یکی دریکی ازدانشگاههای بغداد پزشك شده و دیگری به کارآزاد اشتغال دارد. فرزند پزشك دروقایعی که منجر به قتل تیموربختیار شد حضورداشت و دوگروهبان از تیپ هوانیروزرا به قتل رسانید، ولی موفق به کشتن نفرسوم نشد که به ایران گریخت. اواکنون دریکی از بیمارستان های بغداد طبابت می کند.

درسال ۱۳٤٦ که اموال و دارائیهای منقول و غیرمنقول بختیار مصادره شد خانهٔ مجلل بختیار درخیابان سعدآباد که زمین اوقبلاً ازطرف شاه به او داده شده بود دراختیار نخست وزیری قرارگرفت و میهمانسرای دولت شد.

تیموربختیار افسری تحصیل کرده و فهمیده بود. درمقابل شداید مقاوم و درمقابل جنس لطیف ضعیف و برای به دست آوردن زیبارویان خود را به آب و آتش می زد. به مال و ثروت علاقه داشت و درگردآوری آن می کوشید ودرعین حال سخاوتمند و بخشنده بود. جسارت و شجاعت فراوان داشت. زن و پول و مقام و شکار مورد علاقهٔ کامل اوبود. دوستان فراوان درداخل و خارج داشت و دشمنانش هم خیلی سرسخت بودند.

وقتی سپهبد بختیار رئیس ساواك بود من نمایندهٔ ساواك درعراق بودم. ازکارهای مهم آن روزها یکی اجرای (طرح سبز) بود که اقدامات ما منجر به بازگشت رژیم سلطنت درعراق نشد بلکه سبب تقویت حزب بعث گردید که درخفا مشغول فعالیت برای براندازی عبدالسلام عارف بود. من با سرلشگر حسن البکر و صدام حسین درمحل اختفای شان گفتگو کردم. پادشاه ایران به

همه تعهدات خود وفادارماند ولی آنها بعد ازرسیدن به قدرت نه فقط وفای بعهد نکردند بلکه اقداماتی هم علیه ایران کردند تا اینکه با اجرای (طرح پیروز) که موجب امضای قرارداد۱۹۵۷ شد ساواك نقش حساسی درعراق داشت.

گزارشهای سپهبد کیا رئیس ادارهٔ دوم ستاد ارتش و سپهبد علوی مقدم رئیس شهربانی وقت علیه بختیار موجب شد که شاه قلباً ازبختیار ناراضی شود. درآبان ماه سال ۱۳۳۹ که کندی درانتخابات ریاست جمهوری آمریکا برنده شد شاه ناراحت گردید. اردشیرزاهدی سفیر ایران درآمریکا درانتخابات مبالغی خرج کرده بود و این امرموجب شد که سران حزب دموکرات ازشاه ایران ناراحت شوند. برای رفع کدورت دراواخر سال ۱۳۳۹ سپهبد بختیار به آمریکارفت تاموجبات رفع کدورت رادرملاقات باکندی فراهم کند. مدت سه هفته درواشنگتن منتظر تعیین وقت بود. پس ازسه هفته وقت ملاقات تعیین شد که سپهبد بختیار همراه دکترخسروانی سفیرایران درواشنگتن به کاخ سفیدرفته درانتظاربودند که کندی ازاتاق کنفرانس خارج شده سپهبدبختیاررابا خود به دفترش می برد. بختیار باحضورخسروانی به زبان فرانسه شروع به صحبت می کند و شرحی ازمشکلات ایران درسنتو و تبلیغات عبدالناصر علیه ایران بیان می کند. کندی می گوید ژنرال اینکه گفتی درست نیست ارتشاء و اختناق مشکل اساسی برای شما ایجادکرده و کندی لیستی ازجیب خود درآورده که سی نفر ازوکلای مجلس، مبالغی رشوه داده تاانتخاب شده اند وسپس ازفساد اداری وفساددربار مطالبی گفت که جلسه با سردی پایان یافت وسپس سپهبد بختیار همراه دکترعالیخانی و دکتر تاجبخش به کانادا می روند. رادیو مسکو ضمن پخش خبر مسافرت آنها گفت پذیرائی ازبختیار درشأن یك رئیس دولت بود.

دربازگشت به واشنگتن مقامات آمریکائی بابختیار تماس گرفته و می گویند درمراجعت به ایران ممکن است نخست وزیر شود.

بختیار می گوید من باید به امر پادشاه ایران نخست وزیر شوم و اساساً شاه ایران درکشورکارهای نخست وزیررا انجام می دهد و ازاین کار هم لذت می برد وبااین طرز من نمی توانم اثر مطلوبی داشته باشم. مقام آمریکائی می گوید من به لندن خواهم رفت وباانگلیسها هم مذاکره می کنم که شما نخست وزیر بااختیار باشید وشاه هم هرکاری بخواهدبکند بانظرشما باشد. بختیار می گوید باید به تهران برود تاجواب بدهد. درمراجعت بختیار به تهران شاه نسبت به بختیار خشمگین می گردد زیرا مقامات ایرانی از آمریکا گزارشاتی داده بودند. وقتی بختیار اجازه می خواهد که توضیح بدهد شاه می گوید (مرامرخص می کنید که بروم) وبلافاصله ازدفترش خارج می گردد. بعدازاین جریان وروی کارآمدن دولت امینی سپهبد بختیار ازکاربرکنار می شود.

بختیار درخیابان فیشرآباد دفتری برای دیدوبازدید تهیه می کند و عدهٔ زیادی روزانه به دیدارش می روند. شایعات دربارهٔ نخست وزیری بختیار زیاد می شود. پادشاه توسط سپهبد یزدان پناه پیغام می دهد که امینی مشغول پرونده سازی علیه او می باشد بهتراست برای مدت کوتاهی ازکشور خارج گردد که به ژنو می رود.

بختیار درتمام اعیاد برای شاه تلگراف تبریك می فرستاد وجواب می گرفت. ولی یکبار که دربرلن یك فولکس واگن مواد منفجره موقع عبورشاه درمسیرگذارده بودند منتسب به فعالیت های بختیار درخارج ازایران گردید که به دنبال آن حکم بازنشستگی بختیار صادر وگذرنامهٔ سیاسی اومسترد وگذرنامهٔ عادی به بختیارداده شد.

یکباربختیار همراه ارتشبد هدایت به دیدار سپهبد زاهدی درژنو می روند که زاهدی ازبی مهریها و بی محبتی های شاه گله می کند. موقع ناهار که چندتن دیگرهم حضورداشتند صحبت ازاین می شود که در۲۸ مرداد نباید مجدداً شاه به ایران دعوت می شد. موضوع به گوش شاه می رسد، نتیجه این شدکه هدایت هم

سروکارش به دادگاه می افتد.

به تدریج گزارشاتی دربارهٔ فعالیت سپهبد بختیار علیه شاه منتشرمی گردد. گفته می شود که بختیار باجمعی ازروحانیون ازجمله خمینی وبازاریان طرح سقوط رژیم پهلوی را تهیه کرده اند. پدرخمینی پیشکار بختیاریها بود. پدربزرگ سپهبدبختیار امیرمفخم وسائل رفتن خمینی رابه نجف فراهم کرده بود. تیموربختیار با منتظری روابطی داشت که درزمان ریاست ساواك به اوکمك هائی کرده بود. گزارش می شود که بختیار بامصطفی خمینی وشیخ دعائی ملاقاتهائی داشته و به روایتی برای دیدارعبدالناصر به مصر رفته و مکاتباتی ازطریق سفارت مصر درسویس باعبدالناصر داشته است.

سپهبد بختیار چندروز قبل از ۱۵ خرداد سال ٤۲ سفری به عراق کرد. برای حضوردرمقبرهٔ پدرش وزیارت عازم کربلا ونجف شد و مقامات عراقی هم ازاو استقبال کرده و به اواحترام زیادی می گذاشتند. ضمناً بابعضی ازروحانیون وسران اکراد نیز ملاقاتهائی کرد.

روز۱۵ خرداد ٤۲ درتهران وقایعی روی داد. به دیداربختیار رفتم و گفتم ازجریان دیروز تهران خبردارید؟ گفت نه چه اتفاقی افتاده است؟ جریان را گفتم اظهارداشت باکسانی که امروز مصدرکار هستند وضع کشور به همین جاها خواهدکشید. بختیارهمان روز ازبغدادعازم بیروت شد.

خمینی وسیلهٔ آقااحمد طباطبائی نماینده سابق قم و مصطفی خمینی با بختیار درتماس بود. گفته می شد که روز ۱۵ خرداد ٤۲ مقامات عراقی یك فروند هواپیما درسربازخانه رشید آمادهٔ پرواز داشتند که اگرشورش ۱۵ خرداد به ثمر رسید بختیار به تهران بیاید و رئیس جمهور شود. درهمان روزها، قدرت همسردوم تیموربختیار بامبالغی پول به تهران می آید و سرتیپ بابا امجدی مدیر کل ساواك برای او تسهیلاتی فراهم می کند که بعداً مغضوب

می شود . دستوربازداشت قدرت بختیار هم داده شده بود که روز ۱۶ خرداد ازتهران به سویس رفت ولی سرهنگ صمصام آجودان سابق بختیار توقیف گردید .

سپهبد یزدان پناه و علی دشتی درمورد بختیار نزدشاه وساطت می کنند که پادشاه می گوید: درمورد دخالت بختیاردرواقعهٔ ۱۵ خرداد تحقیق کردیم چیزی نبوده می تواند به تهران بیاید منتها باید صبرکند .

به هرحال تیموربختیار وقتی به ژنو بازگشت مخالفین اوراحاطه کردند . شاپورزندنیا عضوهیئت دائمی نفت ایران درژنو که باساواك هم همکاری داشت به اوپیوست. سپهبد بختیار تصمیم می گیرد که به لبنان برود تا باکامیل شمعون رئیس جمهور سابق لبنان وملك حسین پادشاه اردن ملاقات ودرمورد املاك خود وبختیاریها صحبت کند تا آنها باشاه ایران مذاکره کرده وبرای اوکاری انجام دهند . برای هرکدام ازآنها دوقبضه اسلحهٔ شکاری مجهز به دوربین تهیه و بالندرور عازم لبنان می گردد . زندنیا به بیروت واردشده و جریان را به سرلشگرعباس شقاقی نماینده ساواك درلبنان می گوید . به پلیس لبنان هم گزارش حمل اسلحه داده می شود که موجب توقیف بختیار می گردد . دردنبال همین جریانات ازطریق وزارت دادگستری ایران تقاضای استردادبختیار ازلبنان می شود . امام موسی صدر به سران کشورلبنان می گوید اگراسترداد بختیارصورت گیرد جلوی زندان رفته عبایم راباز می کنم ومانع خروج بختیار اززندان می شوم. ژنرال شهاب رئیس جمهورسابق لبنان از همدوره های بختیار به شارل حلو رئیس جمهور وقت فشارمی آورد ودرنتیجه بختیار به سویس فرستاده می شود . مدت ده روز بختیار در زندان لبنان درحال اعتصاب غذا به سر می برد . دولت عراق هم به دولت لبنان تذکرداده بود که درصورت استرداد بختیار دولت لبنان نیز موظف است افرادعراقی را که پس از انقلاب به لبنان رفته اند به عراق مسترد دارد .

ارتشبدنصیری هم به دنبال این جریان سرلشگرشقاقی را

احضارکرد و سرتیپ منصور قدر به لبنان اعزام که بعد سفیر ایران شد و باامام موسی صدر درافتاد ومراکزعلمی که توسط امام موسی صدربنیان گذاری شده بود مرکز مخالفین رژیم گردید.

بختیار پس ازده ماه از زندان بیروت آزادشد وبه ژنورفت. ظهیرعسیران لبنانی ازهمدوره های تحصیلی بختیار به مقامات عراقی یادآورشد که بختیارعامل مهمی برای سرنگونی رژیم ایران می باشد. بختیار دامنهٔ فعالیتش را افزایش داد. چندنامه دربارهٔ اختیارات شاه وقانون اساسی نوشت. یك جزوه به نام (هفت تکایش) درمورد برنامهٔ انقلابی دولت آیندهٔ خود منتشرساخت. ستادکوچکی برای هم آهنگی مبارزات تشکیل داد. دولت عراق ازبختیاردعوت کرد که به عراق برود. درخرداد سال ۱۳۴۸ به بغدادرفت وکاخ ییلاقی رژیم سلطنتی عراق در اختیار او قرارگرفت. خانهٔ نوری سعید مرکز ستادفعالیت های بختیارشد. ابتداگارد محافظ عراق امنیت اورا عهده داربودند ولی بعداً بختیار افرادی ازایرانیان مقیم عراق را برای حفاظت خود انتخاب کرد. نورالدین بختیاری منتخب برادرکوچك تیمور بختیار رئیس گاردمحافظ اوگردید که باساواك هم ارتباط داشت.

آیت الله زادهٔ اصفهانی وصالح بحرالعلوم ازروحانیونی بودندکه مرتباً به ستاد بختیار می آمدند. کردهای مخالف رژیم ایران با اوتماسهائی برقرارکردند. ساواك نیز افرادی را زندانی و بعدبرای همکاری بابختیارمی فرستاد تادرسازمان اونفوذ کنند. عباسقلی شهریاری کارگرسابق وعضوحزب توده که ازطرف دکتررادمنش برای تجدید تشکیلات حزب توده به تهران اعزام شده بود بازداشت و پس ازتعهد همکاری باساواك آزادگردید و ازطرف دکتررادمنش به بختیار برای همکاری معرفی شد.

سرهنگ پژمان با بررسی اسناد و مدارك چنین می نویسد: اگرچه ممکن است ساواك برای قتل تیموربختیار طرحی داشت ولی روزی که بختیار به قتل رسید طرح ساواك پیاده نشد.

(شهریاری همان مردهزارچهره ایست که درجلدهای قبلی سران حزب توده دربارهٔ او مطالبی گفته واورا عقل منفصل دکتررادمنش دبیرکل حزب توده دانسته اند.) شهریاری عضویت ساواك راداشت وکلیه اطلاعات را (مستقیماً به ساواك می داد).

کلیه سلاح هائی که بختیار ظرف دوسال به ایران فرستاد که حدودشصت هزار اسلحه بود، شهریاری تحویل می گرفت و به ساواك تحویل می داد. حتی یك قبضه ازاین سلاحها به دست کسی نرسید.

شهریاری بعدازترور بختیار توسط چریکهای فدائی خلق ترورشد.

بختیار روابط بسیارنزدیکی باحسن البکر رئیس جمهورعراق و صدام حسین معاونش داشت. اغلب دیدار داشتند. ناگهان انتشار یافت که بختیاررا کشته اند. مطلعین ازجمله عیسی ذبیحی چنین می گوید ژنرال بختیار همراه ۷ نفرکه عبارت بودند ازنورالدین فرمانده گاردش - پسر سپهبدبختیار - شهریاری - دوگروهبان ایرانی و یك گاردعراقی و یك راننده به قصدشکار به منطقهٔ سعدیه در۱۵ کیلومتری خانقین عزیمت می نمایند. به محض پیاده شدن ازاتومبیل بختیار باگلوله کشته میشود.دوگروهبان که ازهوانیروزبه بختیار پیوسته بودندمیخواهندفرارکنندولی‌باتیراندازی پسربختیار کشته می شوند. اما هرچه شهریاری را تعقیب می کند موفق به کشتن او نمی شود. جنازهٔ نیمه جان بختیاررا به هلی کوپتر می برند که دربین راه فوت می کند. عیسی ذبیحی می گفت اینکارساواك است که به عضوخود شهریاری دستورقتل راداده است.

قرارنبود شهریاری همراه بختیار باشد. نورالدین رئیس گاردبختیار به اوگفت: نزدبختیار برو اجازه بگیر تا دراین سفر همراه باشی و ازهمانجا مسافرت خودرا به تهران انجام دهی و بختیار هم پذیرفت که این برنامه پیش آمد. طبق دستورصدام حسین کلیه اطرافیان بختیار دستگیر شدند و دریك دادگاه سری

محاکمه و محکوم به اعدام شدند. گویا ۸ نفرآنها مأمورساواك بودند.

یکی ازمقامات امنیتی بغداد چنین توضیح داده است:

روزحرکت، بختیار پشت رل نشسته و پسرش درکناراوبود. علاءالدین ورانندہ پشت سراو وشهریاری و دودرجه دارنیروی هوائی ورانندہ اش دنبال آنها درحرکت بودند. درچندکیلومتری سعدیه ازتوابع یعقوبیه متوقف شدند تا شهریاری راپیاده کرده خود به سمت دیگر بروند. درهمین موقع ژنرال بختیار باشهریاری مشغول گفتگو می شود ودیگران هم دراطراف آنهابودند که ناگهان صدای تیربلند می شود که ازتفنگ گاردعراقی برای کشتن شهریاری بود ولی اشتباهاً به بختیار می خورد که به زمین می افتد و (شهریاری) فرارمی کند. دوگاردایرانی بختیار به گارد عراقی حمله کرده اورا جابجا می کشند وپسربختیارهم دوگروهبان را می کشد و هرچه می دود شهریاری راپیدانمی کند.

تصمیم به ترورشهریاری ازطرف (کا ـ ژ ـ ب) گرفته شده بود. زیرا شهریاری باساواك ارتباط یافته وکلیه اطلاعات رابه ساواك می داد. رزم آور (رهبری) که عضو کا ـ ژ ـ ب بود وبابختیار هم ارتباط داشته مأمور اجرای برنامه می شود. او به یکی ازافراد گاردکه همراه بختیار بوده دستورتیراندازی به سوی شهریاری را می دهد که اشتباهاً به ژنرال بختیار می خورد.

سرهنگ پژمان می نویسد: من درموقع قتل بختیار رئیس ادارهٔ اطلاعات شهربانی کل کشوربودم. به دستور رئیس شهربانی و به امر اعلیحضرت مأموربررسی موضوع بختیار شدم. عیسی مرادی راکه قبلاً کارمند کنسولگری عراق درکرمانشاه بود وبعداً رانندهٔ تاکسی هتل هیلتون شده بود، به عراق فرستادم. گزارش داد که وقتی شهریاری و بختیار مشغول صحبت بودند، گاردعراقی به سوی آنها تیراندازی کرد که درنتیجه تیر، به بختیار اصابت نمود. سپهبد مبصر رئیس شهربانی گزارش را به اطلاع اعلیحضرت رسانید. رئیس شهربانی گفتند: شاه ازگزارش دچارتعجب شده بود.

سرهنگ پژمان چنین نتیجه می گیرد: باتوجه به بررسیهائی که کردم هدف اصلی قتل شهریاری وسیلهٔ عوامل (کا - ژ - ب) درعراق بود که اشتباهاً منجر به مرگ تیموربختیار شد. دست (کا - ژ - ب) را دراین واقعه آلوده می بینم. شورویها با تیری که به طرف شهریاری خالی کردند به دو هدف می رسیدند. هم شهریاری را ازتماس باساواك بازمی داشتند و هم تیموربختیاررا از قسمتی ازفعالیتش درایران وسیلهٔ شهریاری محروم می کردند ولی تیر به خطارفت. رزم آور و علاءالدین درتحقیقات اعتراف به دستور (کا - ژ - ب) مبنی برقتل شهریاری کردند که آنها نیز جزو ۱٤ نفری بودند که توسط دولت عراق به دستور صدام حسین اعدام شدند. من به این باورهستم که پادشاه ایران درانتظار قتل تیموربختیار نبود واگرساواك هم طرحهائی داشته درموقعی که قتل صورت گرفته برای شاه باورکردنی نبود.

* * *

یکی از کسانی که درسفر آمریکا و کانادا سپهبد بختیاررا همراهی می کرد می گفت من در تمام مذاکرات او بامقامات مختلف (غیراز کندی) شرکت داشتم. صریحاً می گویم هیچ جا سپهبد بختیار درمخالفت باشاه مطالبی نمی گفت ولی خودرا درمقام نخست وزیری ایران می دید و درمذاکرات هم می خواست نشان بدهد که هنگام تصدی نخست وزیری چه کارهائی را انجام خواهد داد. اینکه گفته می شود افرادی ازهمراهان بختیار به شاه گزارش داده اند که بختیار درمذاکرات با کندی علیه شاه صحبت کرده و اظهارداشته که بهتراست شاه را برکنار و اورا رئیس جمهور کنند صحت ندارد. زیرا دراین مذاکرات غیر از خسروانی سفیر ایران درآمریکا شخص دیگری حضورنداشته که بتواند چنان گزارشی بدهد.

۳۰ میلیون دلار کمك شاه به موسی صدر

سرتیپ منصور قدر سفیرسابق ایران درلبنان نامه مفصلی به نویسنده کتاب نوشته که قسمتی ازآن چنین است:

من خوشبختانه کلیه کتابهای شمارا خوانده و آن را چون گنجینه ای درکتابخانه کوچك خود حفظ می کنم. ضمن ستایش از تحقیقات جنابعالی اطلاعات ذیقیمتی پیدا می کنم و ذهن مرا با وجود آنکه ازسال ۱۳۱۸ تا سال ۱۳۵۷ درمشاغل حساسی خدمت می نمودم و قاعدتاً بایستی مطلع تر از این می بودم روشن می کند که بطور قطع برای عموم ایرانیان اطلاعات ذیقمتی ازاین دوران خوب ایران عزیزما فراهم گردیده است.

در صفحه ۳۵۷ جلد پنجم خبری درباره سپهبد بختیار مرقوم داشته اید که (سپهبد بختیار ازبیروت به بغداد رفت و با کارهائی که ازطرف سرتیپ قدر سفیر بعدی ایران در لبنان صورت گرفت موجب گردیدکه رابطه موسی صدر باشاه و دولت ایران تیره گردد) مطالب مندرجه درمجموع صحیح است ولی حقیقت امر غیراز این است که برای روشن شدن حقایق توضیحاتی می دهم چون معتقدم کتابهای (ایران درعصر پهلوی) مانند اسناد تاریخی باقی خواهد ماند و نمی خواهم مطالب نادرستی درآن باقی بماند.

بطور کلی ما شیعیان فقط دارای ۱۲ امام هستیم و استفاده ازکلمه (امام) برای موسی صدر یا خمینی صحیح به نظرنمی رسد. استفاده ازاین نام توسط موسی صدر شروع شد زیرا بعنوان امام مسجد صور ازقم به لبنان اعزام گردید و پس از انتخاب به ریاست مجلس عالی شیعیان لبنان عنوان امام را هم با خود یدك می کشید وبعداً هم خمینی ازاین لقب استفاده کرد.

درسال ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ امام مسجد صور (شریف الدین) فوت نمود. شیعیان جنوب لبنان ازآیت الله بروجودی درخواست نمودند که یك روحانی جوان برای امام مسجد صور اعزام دارند. آیت الله

بروجردی درصدد انتخاب حسین روحانی بودند ولی موسی صدر ازموضوع مطلع گردید وسیله یکی از بستگان خود آقا احمد طباطبائی قمی از سپهبد بختیار درخواست می کند تا از آیت الله بروجردی خواسته شود که سیدموسی صدر به لبنان اعزام گردد. سپهبد بختیار به شرطی موافقت می کند که او دربیروت با ساواك همکاری کند. با این که آیت الله شریعتمداری از او می خواهد که به امور ساواك خودرا درگیر نسازد ولی موسی صدر دربیروت تماس خودرا با سرتیپ ناصری وابسته نظامی ایران که نمایندگی ساواك را هم داشت حفظ می کند. درآن موقع من مدیر کل اطلاعات خارجی ساواك بودم که ازاختلاف سیدموسی صدر و سرتیپ ناصری اطلاع یافتم ولی چون سپهبد بختیار برنامه خاصی برای روحانیون داشت ارتباط اورا مستقیماً با دفتر خود برقرار ساخت و ازنظرمالی درخواستهای سیدموسی صدررا تأمین می نمود. این ارتباط به صورتی بود که وقتی سپهبد بختیار به مخالفت با رژیم پرداخت ارتباط آنان ادامه یافت و ازطریق سیدباقر صدر پایه گذار اصلی حزب الدعوه عراق ارتباط بختیار با عراق برقرارشد. هنگامی هم که بختیار درلبنان زندانی شد با پشتیبانی جدی سیدموسی صدرنجات یافت به همین جهت سیدموسی صدر درصف مخالفین شاه قرار گرفت. درنتیجه همین جریانات بود که رابطه ایران و لبنان قطع شد و سفیرایران دربیروت به تهران احضار گردید.

سیدموسی صدر جاه طلبی زیادی‌داشت، با وساطت مصطفی چمران با سفارت آمریکا دربیروت درارتباط بود. باحافظ اسد نیز رابطه نزدیك داشت. بایاسرعرفات همکاری می کرد. با روحانیون عراق و فالانژهای مسیحی لبنان مربوط بود. فالانژها برای شکست قدرت طرفداران عبدالناصر درلبنان در صدد تشکیل یك مجلس عالی برای شیعیان برآمدند و سیدموسی صدر به ریاست انتخاب شد و برای ملاقات باپاپ به واتیکان اعزام گردید. درحضورپاپ و کاردینالها نطقی ایراد کرد و گفت خداشناسان اعم از مسلمانان و

یهودیان و مسحیان باید بایکدیگر متحد شده علیه کفر و خدا ناشناسی مبارزه کنند.

درسال ۱۹۶۷ با شکست عبدالناصر درجنگ اسرائیل و بالاخره پس ازمرگ عبدالناصر بار دیگر موسی صدر درصدد نزدیکی باشاه ایران برآمد. دراین موقع رابطه ایران و لبنان مجدداً برقرارشد و رکن الدین آشتیانی که نسبتی هم با خاندان صدر داشت به سفارت ایران درلبنان تعیین گردید. او ازطرفداران دکتر مصدق بود که موسی صدر را حاضر می کند به تهران برود و باشاه ملاقات کند. شاه هم این درخواست را پذیرفت. سیدموسی صدر درشرفیابی حضور اعلیحضرت شاه را قانع می کند که برای اعتلای وضع شیعیان سی میلیون دلار کمك کند تا زیر نظر موسی صدر یك مجتمع دانشگاهی و پزشکی برای شیعیان لبنان تاسیس گردد.

درآن موقع درباره سفر سیدموسی صدر به تهران ازمن سئوال شد توضیح دادم که او مبالغی از پادشاه سعودی گرفته و در سفر به ریاض ازخلفای اولیه اسلام تجلیل کرده که عده ای ازشیعیان به گفته های او معترض گردیدند و اصولاً هم او با پادشاه و خاندان پهلوی مخالف است ولی گزارشات دکتر رکن الدین آشتیانی مورد قبول قرارگرفت و با موفقیت ازتهران مراجعت می کند.

درهمان موقع ازسیدموسی صدر برای افتتاح مسجد مسلمانان زوریخ که به خرج قذافی ساخته شده دعوت می شود که او هم به زوریخ رفته ضمن نطقی ازقذافی تجلیل کرده و به شاه و رژیم ایران حمله می کند که شاه ازاین اقدام ناراحت شده و مرا بعنوان سفیرایران از اردن به لبنان فرستادند. هنگام دریافت اوراق اعتبارنامه اعلیحضرت فقید به این مطلب اشاره فرمودند با وجود اینکه ۳۰ میلیون دلار اعتبار تصویب شده و به خلعت بری وزیرخارجه دستورداده اند که ازاین کمك منصرف شده اند و به من دستوردادند که بدون اینکه دربارهٔ پرداخت کمك مزبور صحبتی بکنی با موسی صدر مداراکن... ولی موسی صدر زرنگ ترازآن بود

که بتوان اورا بازی داد. موجبات قهر و آشتی با سفارت ایران درلبنان فراهم گردید حتی دوبار طرح ترور مرا پیاده کردند که توفیقی حاصل ننمودند. یکبار نارنجکی به اتومبیل من پرتاب نمودند که چون از اتومبیلهای ضد گلوله اعلیحضرت فقید بود به من آسیبی نرسید ولی از هروسیله برای حمله به رژیم ایران استفاده می شد و همکاران او بین اروپا و آمریکا به تحریکات مشغول بودند. وقتی علی شریعتی دربیمارستان لندن با بیماری قلبی فوت کرد مدعی شدند که ساواك اورا درلندن به قتل رسانیده است. درنتیجه موسی صدر و مصطفی چمران و صادق قطب زاده با همکاری سازمانهای فلسطینی مجلس یادبود مفصلی برای او برگزار کردند. دراین مجلس موسی صدر و یاسرعرفات حملات شدیدی به شاه کرده و سقوط اورا خواستارشدند.

باید توضیح بدهم که درسال ۱۹۶۰ برحسب پیشنهاد فالانژها شارل حلو رئیس جمهور وقت لبنان که می خواست موسی صدررا به ریاست مجلس عالی شیعیان تعیین کند ابتدا به او تکلیف شد که از تبعیت ایران خارج و تبعیت لبنان را بپذیرد که او هم گذرنامه خودرا به مقامات لبنانی تسلیم نمود که به سفارت ایران دربیروت فرستاده شد ووزارت امور خارجه لبنان نوشت که سیدموسی صدر به درخواست شخصی تبعیت لبنان را قبول کرده و ازتبعیت ایران خارج گردیده است. ولی بلافاصله موسی صدر از سفارت ایران درخواست می کند که مجدداً گذرنامه او داده شود زیرا مدعی شده که قبول تبعیت لبنان صرفاً به خاطر پیشرفت امورشیعیان درلبنان بوده است. این درخواست موردقبول سرلشگر پاکروان قرارگرفت و مقرر می گردد که گذرنامه جدید ایرانی برای سیدموسی صدرصادرشود. ولی پس ازاظهارات او درمجلس ختم علی شریعتی دستورداده می شود که چون موسی صدر شخصاً ازمقامات لبنانی درخواست ترك تابعیت ایران را کرده دیگر گذرنامه ایرانی او تجدید و تمدید نمی شود. درآخرین شرفیابی خود درسپتامبر ۱۹۷۸ اعلیحضرت فقید فرمودند

چرا موسی صدر به فعالیت علیه من پرداخته است. درجواب عرض شد به دو دلیل یکی اینکه آخوندها دراین موقعیت متوجه هستند کفه کجا سنگین تراست به آن طرف تمایل می یابند و دوم آنکه عدم پرداخت ۳۰ میلیون دلار اورا ناراحت کرده است. فرمودند به آموزگار بگوئید پولی دراختیار او بگذارد. درملاقات جمشیدآموزگار اوامر شاهانه را ابلاغ کردم با تلخی پاسخ دادند که به من چنین امری نفرموده اند. چون برای مراجعت به لبنان عجله داشتم و ازطرفی سیدموسی دراوت ۱۹۷۸ ناپدیدشده بود این موضوع دنبال نگردید.

غرض ازذکراین موضوع اینستکه بگویم موسی صدرهیچگاه با شاه نظرموافق نداشت و با سایر مخالفین سیاست مشخصی راعلیه سلطنت پهلوی تعقیب می کرد. کراراً اقدام می شد ازطریق مختلف با او که شدیداً موردحمایت سفارت آمریکا دربیروت بود و با حافظ اسد و یاسرعرفات ارتباط نزدیك داشت اختلافات راحل کنیم ولی با اقدامات خود علیه شاه مانع ازآن بود که این تماسها به نتیجه برسد و گاه تصور می شد که دستهائی اورا درمسیر معینی هدایت می کردند تا این که درلیبی ناپدید گردید.

به امید دیدارشما ـ منصورقدر

چرا حظیرة القدس را ویران کردند؟

سپهبد بختیار دفتر ساواك را به مرکز بهائیها منتقل کرد

یکی ازاقداماتی که دردولت علاء صورت گرفت خراب کردن (حظیرة القدس) مرکزبهائیان درتهران بود که سپهبد باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش کلنگ آن را زد. ولی بازیگر اصلی صحنه تیموربختیار بود که پس از خراب کردن گنبد مرکز بهائیان دفتر مرکزی ساواك را به آنجا منتقل ساخت.

این امر برای راضی ساختن آخوندها بود وشاه و رژیم تصور می کردند بااین کار روحانیون صمیمانه از رژیم حمایت خواهندکرد.

❁ ❁ ❁

سرهنگ مصوررحمانی دراین باره می نویسد:

شاه می خواست ازآیت الله کاشانی دلجوئی بشود. به سرلشگرباتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش دستورداد به ملاقات آیت الله برود واگرتقاضائی درمحور نظرات دولت داشت به انجام برساند تا موجبات رضایت اوفراهم شود. وقتی سرلشگر باتمانقلیچ به دیدن آیت الله می رود سرتیپ خلبان مصطفوی که ازبستگان آیت الله بود حضورداشت. دراین ملاقات باتمانقلیچ گفت: چه خدمتی ازطرف دولت و ارتش برای ترضیهٔ خاطرآیت الله ممکن است انجام شود. آیت الله گفت: (بیت المقدس رابرای دنیای مسلمین خلاص کنید)

یا (بروید عتبات را برای شیعیان آزادکنید) یا لااقل (محل تجمع فرقهٔ ضالهٔ بهائی رادرتهران منهدم نمائید).

به دنبال این گفتگو دستورداده شد عکس هوائی ازمنطقه گرفته شود. همچنین گروهبان سهل علی، امربر ادارهٔ مهندسی ارتش دونردبان ۵ متری آماده کرد. روزبعد تیمسار با یك گردان سرباز ساختمان حظیرة القدس را محاصره و بربام ساختمان رفت و کلنگ به دست گرفت و آن را خراب کرد.

خبرنگاران وعکاسان هم که حاضربودند شروع به عکسبرداری کردند که درروزنامه های داخل و خارج چاپ شد.

* * *

علی کمالوند نمایندهٔ سابق مجلس وشاعر خوش قریحه که درجریان واقعهٔ مزبور به جهاتی قرارگرفته بود دراین باره چنین می نویسد:

درسال ۱۳۳٤ درماه رمضان محمدتقی فلسفی واعظ به دیدارآیت الله بروجردی به قم می رود. بروجردی باعصبانیت به فلسفی می گوید: طبق شکایاتی که مسلمانان به من می کنند مدتی است مبلغین بهائی دست به فعالیت شدیدی زده اند و هیچکس هم ازکار آنها جلوگیری نمی کند، امثال شما هم که اهل منبر هستید سکوت کرده اید. دولت هم نه تنها مخالفتی نمی کند بلکه ازقرائن استنباط می شود که مساعدت و همراهی هم می نماید. درنتیجه بهائیت به سرعت اشاعه یافته تا آنجا که به دربار هم سرایت نموده بعضی ازنزدیکان شاه حتی طبیب مخصوص او بهائی می باشد.

فلسفی می پرسد که اجازه می فرمائید این مطالب به اطلاع شاه برسد؟ بروجردی تأکید می کند که حتماً این کاررا بکنید. فلسفی درمراجعت ازقم نزد دکتر حسن امامی (امام جمعهٔ تهران) رفته تا سخنان بروجردی را به اطلاع شاه برساند. پس ازدیدارشاه، امام جمعه به فلسفی تلفن می کند که اعلیحضرت مایلند مطالب را مستقیماً ازخود شما بشنوند. وقت ملاقات تعیین

و فلسفی مطالب را می گوید. شاه هم علاقه شدید خودرابه حفظ شعائر اسلامی بیان داشته و به فلسفی می گوید: شماهم ساکت نباشید هرطورلازم است تبلیغ کنید، خود من هم اقداماتی کرده دستوراتی خواهم داد.

فلسفی جریان ملاقات باشاه را به اطلاع آیت الله بروجردی می رساند واز آن روز درمنبر خود سخنرانیهائی علیه بهائیها می کند که این مطالب درماه رمضان ازرادیو پخش می شود. ازطرفی شاه هم به سپهبدباتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش دستورمی دهد که به حظیرة القدس رفته وباکلنگ آنجارا خراب کند. سپس باتمانقلیچ همراه سرلشگر بختیار وچند افسردیگر می روند و این کار انجام می شود که عکس آن هم درمطبوعات منتشر می گردد.

این جریان موجب شد که درداخل کشور یك فضای ضدبهائیگری به وجود بیاید و درخارج ازکشور بهائیها دست به اقداماتی زده مجامع بین المللی را متوجه جریان مزبورساخته اعتراضاتی می کنند که درنشریات خارجی مطالبی علیه ایران، دربارهٔ نقض حقوق بشر و نبودن آزادی مذهب و عقیده منتشر می گردد.

شاه که همیشه نسبت به انتقادات مطبوعات خارجی علیه کشور حساسیت داشت فوراً سپهبد باتمانقلیچ را ازریاست ستاد برکنار ساخته و دستور می دهد که سازمان امنیت، فلسفی را ازرفتن به منبر ممنوع ساخته و او را درمنزل تحت نظرقراردهند. همچنین ازسایرآخوندها نیزتعهدگرفته می شود که درمنابربرعلیه بهائیها حرفی نزنند.

وقتی آیت الله بروجردی ازجریان امراطلاع حاصل کرد به عنوان اعتراض به تصمیمات شاه، جلسات حوزهٔ علمیهٔ قم را تعطیل کرد و شایع گردید که ایشان برای همیشه ایران را ترك گفته و به عتبات خواهند رفت. این خبرتوسط شبکهٔ آخوندها به سراسر کشور اشاعه یافت و موجب تحریك توده های متعصب مذهبی شد

که تصمیم گرفتند برای جلوگیری از این مهاجرت از آیت الله کمالوند روحانی متنفذ لرستان که ازمشاوران آیت الله بروجردی بود خواسته شود که درکاردخالت کند. اوهم واسطهٔ ردوبدل نمودن چندپیام بین شاه و بروجردی می گردد. درملاقات اول آیت الله کمالوند ازقول آیت الله بروجردی می گوید: ایران کشور اسلامی است و مردم این مملکت شیعه اثنی عشری هستند ودرقانون اساسی هم که رژیم ایران سلطنتی شناخته شده صراحت دارد که مذهب شیعهٔ اثنی عشری دین رسمی ایران می باشد. اگرقرارباشد دین موردتجاوزقراربگیرد مسلماً رژیم و قانون اساسی مصون نخواهد ماند.

شاه ازاین تهدیدضمنی بروجردی عصبانی می شود ولی سعی می کند براعصاب خود مسلط باشد. درپاسخ می گوید آیت الله درمسائل مذهبی واردهستند ولی ازامورسیاسی و مملکت داری وسیاست بین المللی آگاه نمی باشند. امروزبابودن سازمان ملل و اعلامیهٔ حقوق بشر و مجامع دفاع ازحقوق بشر نمی شود اقلیت های مذهبی را زیرفشار قرارداد. آقای بروجردی باید توجه داشته باشند درموقعیت فعلی که عوامل کمونیست داخلی وخارجی دشمن مذهب و سلطنت هستند، ازهرفرصتی برای پیشبرد مقاصدخود استفاده می کنند و مسلماً هرجنجالی که برپا می شود به نفع کمونیستها خواهدبود. شاه پس ازکمی تأمل درحالی که حلقهٔ انگشتر را از دست خود بیرون می آورد می گوید: آقای بروجردی تصور می کنند سلطنت مانند این حلقهٔ انگشتر است که بشود به این آسانی بیرون آورد، مملکت دارای ارتش نیرومندی است که ازقانون و سلطنت و مصالح عالیهٔ مملکت دفاع می کند. به آقای بروجردی ازقول من سلام برسانید و بگوئید که خودمن یك مسلمان شیعه علاقمند به مذهب می باشم و نظرات مذهبی آقای بروجردی اگر ایجاد محظوراتی نکند حتی المقدور رعایت خواهدشد.

پس ازتهدید و تحبیب متقابل وردوبدل شدن چندپیام قرار می

شود یکی ازنمایندگان مجلس سئوالی ازدولت بکند و دولت وقت پاسخ کلی بدهد وازفلسفی هم رفع ممنوعیت شده و به منبر برود، مشروط براین که ازبهائیت سخنی نگوید.

سرانجام صفائی وکیل معمم قزوین متن سئوالی را به مجلس تقدیم می کند و دولت وقت هم مطالبی راکه روی متن آن قبلاً توافق شده بود، درمجلس به عنوان پاسخ اعلام و تاحدودی محیط آرام می گردد. ولی محل حظیرة القدس تا سال های سال دفتر سپهبد تیموربختیار و محل کارساواك بود.

Senior Iranian military officers attacking the Bahá'í National Centre, Teheran, 1955

Muslim clergyman and army officers taking part in attack on Bahá'í National Centre, Teheran, 1955

* * *

بختیاریها نیز درعصرپهلوی فرازو نشیب فراوان داشته اند. موقعی که سرداراسعد وزیرجنگ رضاشاه بود نزدیك ترین فرد به او شمار می رفت، وقتی به زندان افتاد بعضی از بستگانش باداشتن مصونیت پارلمانی به زندان افتادند و مغضوب شدند. وقتی محمدرضا شاه پهلوی با ملکه ثریا ازدواج کرد باردیگربختیاریها همه کارهٔ مملکت شدند. هنگامی که تیموربختیار دررأس ساواك بود اغلب بختیاریها نقش حساسی درکشور پیدا کردند. وقتی سپهبد بختیار علیه شاه قیام کرد گروهی از بختیاریها موردسوء ظن قرارگرفتند که ناگهان تنی چند ازآنان درروزنامه ها تیموربختیاررا تقبیح کردند وحتی یکی ازکسانی که کارمهم اداری داشت زیرنامه ها به جای بختیار (بخت یار) امضاء می کرد که خودرا ازبختیاریها جدا بداند. آخرین بارهم وقتی شاپوربختیار نخست وزیرشد باردیگر نام بختیاریها به سرزبانها افتاد واگر رژیم سقوط نمی کرد وحکومت دکتربختیار طولانی می شد مسلماً نقش بختیاریها درکشورزیاد می گردید.

دردوران مشروطیت و استبداد صغیرهم بختیاریها کمك مهمی به مشروطیت کردند و عامل مهمی درسقوط محمدعلیشاه بودند. ازمیان بختیاریها دونفر به نخست وزیری رسیدند. (صمصام الملك بختیاری و دکتر شاپور بختیار) تنی چند از بختیاریها هم درمقامات حساس دولتی و نفتی و درباری و پارلمانی قرارداشتند.

متأسفانه وقتی صفحات این کتاب زیرچاپ می رفت دکتر شاپوربختیار به ضرب چاقو درآپارتمان مسکونی خود درپاریس به قتل رسید. این بختیاری تحصیل کرده که درزندگی ۷۶ ساله خود همواره درداخل و خارج ازکشور با رشادت مبارزه می کرد زندگی را ترك گفت . درجلدهای بعدی به تفصیل درباره او مطالبی انتشار خواهدیافت.

دخالت های دکتر ایادی درکارهای مملکت مخصوصاً درارتش و شیلات جنوب و انتصابات عدم رضایت فراوان ایجادکرده بود. روحانیون می گفتند چرا پزشك مخصوص شاه (بهائی است) واین کاررا بهانه مخالفت بارژیم سلطنت قرار داده بودند.

پاکروان یا فیلسوفی که رئیس ساواك شد

هرکس که باسرلشگر پاکروان آشنائی داشته ازعلم و دانش و پاکی و درستی و بشردوستی او تجلیل می کند. دوران کوتاه ریاست ساواك اوهم باهیچ خاطرهٔ تلخی مواجه نبوده است. خیلی ازافسران پاك و شریف با کمك او به ساواك راه یافتند. ازمهمترین اقدام دوران ریاست ساواك او نجات خمینی ازمرگ بود.

* * *

مجلهٔ اخبارایران جریان را چنین نوشت:

پس از وقایع خرداد ۱۳۴۲ تضییقات و فشار برعمامه به سرها شروع شد. آخوندمظهرارتجاع سیاه معرفی گردید ومقررات معافیت آنها ازخدمت وظیفه لغو شد. خمینی که به علت دخالت مستقیم درماجرا، قراربود طبق قوانین محاکمه و مجازات و محکوم به اعدام گردد به وسیلهٔ شاه عفو و تبعید شد. بعضیها معتقدندکه انگلستان عوامل داخلی خودرا به کارگرفت تا آیت الله را از اعدام نجات دهد. سرلشگرپاکروان که مردی وارسته بود درجریان دستگیری خمینی، باعلم نخست وزیر و نصیری رئیس شهربانی درتماس بود. یك شب علم به پاکروان خبر می دهد که حکم اعدام خمینی درجریان صدوراست وبایدجلوی آن را گرفت. پاکروان به سرعت نزدشاه رفته و خودرا روی پای شاه انداخته می گوید: اجازه بدهید

که خمینی ازکشور تبعید گردد. شاه باتبعید موافقت نمی کند و می گوید: بایك درجه تخفیف به حبس ابد محکوم گردد ولی درداخل کشور بماند. اصرار بیش ازحد پاکروان موجب می گردد که شاه باتبعید موافقت کند. شاه می گوید: پس برو برای این کارراه حلی پیداکن. چون درقوانین ایران هست که مرجع تقلید را نمی توان اعدام کرد ولی خمینی که مرجع تقلید نبود به همین جهت با آیت الله شریعتمداری و سیدجلال تهرانی مذاکره کرد، که هردو دارای درجهٔ اجتهاد بودند و با کمك چندتن ازروحانیون حکم مرجعیت صادر می گردد که متفقاً نزدشاه می برند. سیدجلال تهرانی می گوید فقط یکبار دست شاه را بوسیدم و آنهم موقعی بود که شاه ازاعدام خمینی صرفنظرکرد و موافقت نمود که به ترکیه برود. پاکروان وسیلهٔ مسافرت خمینی وبستگانش رابه هزینهٔ ساواك تأمین کرد. پس از چندی خمینی ازشاه کتباً تقاضاکرد که به نجف برود. (این نامه به خط خمینی موجود است) مرتب برنج و روغن و خربزه وسایر احتیاجات خمینی به تبعیدگاه فرستاده می شد. وقتی خمینی به ایران بازگشت سرلشگر پاکروان به علت سه بارسکته قلبی دربیمارستان بود. عمال خمینی به بیمارستان رفته این بیمار درحال نزع را بایك وانت به دادگاه اسلامی می آورند و بعداً اورا اعدام می کنند.

دکترباهری به نویسندهٔ کتاب می گفت: وقتی وزیردادگستری بودم یك روز سرلشگر پاکروان رئیس ساواك به من تلفن کرد و گفت: قراراست به عنوان شاهد درپروندهٔ تصادف رانندهٔ خود امروز به دادگستری بیایم زیرابازپرس مرابه عنوان مطلع احضارکرده است ولی چون اعلیحضرت عازم سفرهستند ومن بایددرفرودگاه باشم نمی توانم امروز به دادگستری بیایم، می خواستم خواهش کنم که اگر ممکن است این کار روز دیگری صورت گیرد. من گفتم هیچ ضرورتی ندارد که شمابه دادگستری بیایید، بازپرس برای جمع

آوری ادله می تواند به خارج ازدادگستری هم برود و به مطلعین مراجعه کند؛ روزی را تعیین بفرمائید بازپرس نزد شما خواهد آمد. ولی این مرد شریف باکمال ادب گفت: شأن و مقام دادگستری بالاتر ازآن است، من باید خودم به دادگستری بیایم و به سئوالات بازپرس پاسخ بگویم. به همین جهت روز دیگری معین شد و پاکروان مثل سایر مراجعین به شعبهٔ بازپرسی رفت و اطلاعات خودرا داد و ازشعبهٔ بازپرسی خارج گردید. این نمونه ای ازطرزکار پاکروان بود. بدین جهت توانست احترام همگان را جلب کند.

❁ ❁ ❁

دکترشاپوربهرامی آخرین سفیر ایران درپاریس درزمان شاه می گفت: بدون شك سرلشگر پاکروان ازبهترین و شایسته ترین سفرای ایران درپاریس بود وباصراحت باید بگویم که ازهمه سفرایی که درفرانسه بوده اند مناسب تربود. علاوه براطلاعات عمیقی که دربارهٔ کشور فرانسه و مقامات وسازمانهای آن کشور داشت روابط نزدیك و صمیمانه او با بسیاری ازمقامات و سازمانهای فرانسوی به صورتی بود که یکبار هنگام معاونت وزارت دربار به پاریس آمد و روی علاقهٔ کاملی که به ایران داشت مرا به خیلی ازمقامات و سازمانهای فرانسوی معرفی کرد که باید بگویم همین امرموجب شد که درهای همه سازمانهای فرانسوی به روی من بازشد. درهایی که به روی هیچ سفیر خارجی باز نبود. به طورناگهانی عضو هیئت مدیرهٔ سازمانی شدم که از سفرای چند کشورتشکیل می شد و همه ساله جایزهٔ بهترین کتاب را می داد. یا عضو هیئت مدیرهٔ یك آکادمی مهم شدم که قبل ازمن سفیر دیگری درآن عضویت نداشت. هرکس درفرانسه سمتی داشت به صورتی باپاکروان مربوط بود که به او احترام زیادی می گذاشتند. به نظر من موجب افتخار ایران و ایرانیان بود.

❁ ❁ ❁

سرهنگ عیسی پژمان دربارهٔ سرلشگر حسن پاکروان چنین می

نویسد :

برای نخستین بار تیمسارپاکروان را دردفتر فرماندارنظامی ملاقات کردم. چون سپهبدبختیار درسفربود، پشت میز اونشسته باکمال ادب ازمن استقبال کرد وگفت: من فعلاً متن مقررات سازمان اطلاعات و امنیت کشوررا که باید تشکیل شود نوشته ام ولی خط فارسی من خوب نیست آن را بنویسید. چند روز پاکنویس قوانین و مقررات مربوطه طول کشید. درضمن پرسیدم که تیمسار فکر می کنید این مقررات درصورت اجراء منافع و مصالح ملی را تأمین می کند ؟

تیمسار پاکروان که افسری پاکدامن و درستکار و خیرخواه ملك و ملت بود گفت: به شرط آنکه افراد خدمتگذار وشریف و علاقمند به کشور مأمور اجرای آن گردند. اوگفت: اعلیحضرت تأکید داشته اند که سازمان امنیت از نظرقوانین و مقررات و انتخاب افراد باید به صورتی درآید که کوچك ترین مشکلی برای مردم به وجود نیاید ویاسازمانهای مشابه خود درجهان برابری کند، اعلیحضرت نمی خواهند کوچك ترین اقدامی که سبب نگرانی وناراحتی مردم شود ازطرف این تشکیلات صورت گیرد.

پس ازتصویب قانون سازمان امنیت و تشکیل آن به ریاست سرلشگر تیمور بختیار طبق توصیهٔ پادشاه ازبین کلیه افسران، اقدام به انتخاب بهترین آنجاشد. سرلشگرحسن علوی کیا - دریابان عظیما - سرلشگر ماهوتیان - سرهنگ صمدیان پور (بعداً سپهبد) و حدود هفتاد و چندنفر دیگر انتخاب شدند که ازبهترین افسران بودند و غیرنظامیان باداشتن تحصیلات عالی شروع به کار کردند. من هم تحت نظر سرهنگ دکتر مجتبی پاشائی که تحصیلات عالی حقوق را درسوربن به پایان رسانیده بود و درمسائل اطلاعاتی و ستادی تجربهٔ زیادی داشت قرارگرفتم. ولی متأسفانه اولین رئیس سازمان امنیت آن چنان ازقدرت خود سوء استفاده کرد که شاه چاره ای جز برکناری او نداشت. سپهبد بختیار جمع اضدادبود. توانا

درمقابل خیلی از گرفتاریها ومشکلات وضعیف در برابر خیلی چیزها و اشخاص بی ارزش و کوچك. بابرکناری بختیار سرانجام سرلشگرپاکروان به ریاست ساواك انتخاب گردید.

هنگامی که تصدی ریاست ساواك را درعراق داشتم، همراه سپهبد بختیار و سرهنگ پاشائی به عمان پایتخت اردن سفرکرده ودرملاقاتی که باحضور وزیردربار اردن صورت گرفت، طرحی دربارهٔ براندازی رژیم عراق به اطلاع ایشان رساندیم که خیلی ازآن ابراز رضایت کرد و وعدهٔ همه گونه مساعدت را داد. صبح روز بعد که می خواستیم اردن را ترك کنیم سپهبد بختیار دستور داد که چهل هزارپوند به فرمانده گارد پادشاهی بدهم که بین افسران گارد تقسیم شود. چون این رقم زیاد بود تصورکردم چهارهزارپوند است ولی معلوم شد که همان رقم ٤٠ هزارپوند می باشد.

سرلشگر پاکروان درسمت های مختلفی که داشت، فرد صادق و وطن پرست بوده است. درسال ۱۳۵۷ یکی ازیاران وفادار پاکروان برای خداحافظی می خواهد نزد ایشان برود ولی پاکروان می گوید من به دیدار شما می آیم. ساعتی بعد باچهره ای رنگ پریده و غمناك نزد او می رود وشروع به تشریح وضع آشفتهٔ کشورکرده اظهارتأسف می کند ازاینکه پادشاه ایران به هیچ وجه قادر به تصمیم گیری نیست، چه بسا حق هم داشته باشد. زیرا دیروز می باید تصمیم می گرفت، امروز دیراست و فردا دیرتر. آنهم فردائی که (نه ازتاك نشان ماند و نه ازتاك نشان).

دوست دیرین پاکروان به او پیشنهاد می کند که هرچه زودتر کشوررا ترك گوید چون همهٔ افراد خانواده اش هم درخارج هستند. ولی پاکروان می گوید: (خیر ـ من ازایران خارج نمی شوم. همین روزهاست که باید درایران بمانم. درایران می مانم و دراینجا خواهم مرد.) همان طور هم شد.

* * *

گلریز بلانشه درکتاب (ایران ـ انقلاب به نام خدا) می نویسد:

ژنرال پاکروان درسال های آخر رژیم می گفت: شاه واقعاً عوض شده است. او عمیقاً تحت تأثیر خان کارلوس پادشاه اسپانیا قرارگرفته است. دلش می خواهد سیاست مشابه اورا درپیش گیرد. نمونهٔ آزادبخشی اسپانیا شاه را تحت تأثیرقرارداده است. آیا امری این چنین مطمئن است. آیا می توان فرانکو بود و به خان کارلوس مبدل شد؟

* * *

یکی ازبستگان سرلشگر پاکروان برای نویسنده کتاب تعریف می کرد که وقتی رژیم خمینی اورا بازداشت و قصداعدامش را داشت من به دیدنش به زندان رفتم. تقریباً آخرین روزهای حیاتش بود. به من گفت: به شماپیغامی می دهم که به خاطر داشته باشید. من درزندگی مرتکب یك اشتباه شده ام و آنهم نجات خمینی ازاعدام بود که بلایی برای مردم ایران و جهان متمدن و دنیای اسلام شده است، به علت همین اشتباه باید اعدام شوم.

* * *

منصوررفیع زاده نمایندهٔ ساواك درآمریکا که درکتاب شاهد خود، ازپاکروان تعریف زیادی کرده و اورا "ارباب" خود می داند می نویسد: وقتی مقدم جانشین نصیری شد نزدپاکروان رفتم. درآرامش کامل بود. اختلاف نصیری و مقدم را برای اوشرح دادم گفت مقدم حق دارد. نصیری اشتباه می کند، اسم ساواك را خراب کرد، آدمهای زیادی را کشته حالا باید تاوان پس بدهد. گفتم فکر می کنید چه بر سرمملکت می آید؟ پاکروان گفت: من جز نابودی خودمان هیچ پیش بینی دیگری نمی توانم بکنم. ترو خشك باهم می سوزیم، راه نجاتی نیست. پرسیدم آیا نمی شود از اعلیحضرت تقاضا کرد که جلوی این کشتارهارا بگیرد؟ زیرلب گفت: نخواهد فهمید. گفتم باشاه ملاقات کنید همه چیز دارد نابود می شود. پاکروان عکسی از شاه و خودش را درفرودگاه تهران نشان داد وگفت: این عکس پیش از تبعید خمینی است. داردشاه

فحشم می دهد. چون من با کشتن آیت الله مخالفت کردم. یك سال است که شاه را ندیده ام. امکان ندارد به حرفم گوش بدهد و دلش نمی خواهد مرابببیند و من هم تمایلی به دیدارش ندارم. چه چیزی وجود دارد که می توانم به او بگویم که قبلاً نگفته باشم. هیچ امیدی نیست، همه دیوانه شده اند، من زندگی ام را کرده ام ولی خیلی ها کشته خواهندشد. آیا با دکتربقائی حرف زده ای؟ گفتم نظرش مثل شماست. پایان کاراست. هیچ کاری ازدست مان برنمی آید.

بعداً دکتربقائی آخرین دیدارخودرابا پاکروان برایم تعریف کرد که می گفت همیشه مخالف دیکتاتوری و طرفداردموکراسی بوده است ولی سرنوشت نگذاشت که دررژیم دموکراسی زندگی کنیم. من دیکتاتوری نظامی را تحمل کردم و می توانستم تاب بیاورم. اما برای آیندهٔ ایران ترکیبی از دیکتاتوری نظامی و مذهبی را پیش بینی می کنم و فکرنمی کنم بتوان با آن کناربیایم. دنبال سمی می گردم و به فکر خودکشی افتاده ام.

درسال ۱۳۵۸ پاکروان دربرابر جوخهٔ اعدام قرارگرفت. شایع شد که برای خمینی پیغام داد که با نقشهٔ شاه برای قتل آیت الله مخالفت کرده و به همین دلیل ازکاربرکنارشده است. حال شما می خواهید مرا بکشید. شایع است خمینی پاسخ داده بود توبایستی همان وقت که فرصت داشتی مرا می کشتی،من مثل تو... نیستم.

* * *

یکی از کسانی که درزندان با سرلشگر پاکروان بوده برای نویسنده کتاب چنین نقل کرده است:

یك روز پاکروان را درکریدور زندان خیلی ناراحت دیدم که قدم می زد و سیگار می کشید. به او گفتم تیمسارچرا این قدر ناراحت هستید شما که می گویند جان خمینی را نجات داده اید حتماً به شما صدمه ای وارد نخواهدشد. پاکروان گفت: اشکال کار همین است. وقتی خمینی بازداشت و درمحل امنی نگه داری می شد

خیلی تلاش کردم که از اعدام او جلوگیری شود. روزی که اعلیحضرت موافقت فرمودند شخصاً به محلی رفتم که خمینی درآنجا تحت نظربود. وقتی وارد اتاقش شدم به او اظهار ادب کرده و حتی سلام نظامی دادم. نه تنها ازجای خودبلند نشد بلکه باچشمان تیز خود فقط نگاهی به من انداخت و یك کلمه هم صحبت نکرد. گفتم برای شما خبرخوبی دارم. بدون اینکه آثارشادی درچهره اش دیده شود به من خیره خیره نگریست. گفتم اعلیحضرت همایونی موافقت فرمودند که از محاکمه و اعدام شما صرفنظر شود. خمینی به جای تشکر گفت: اگر روزی قدرت به دست من بیفتد شماهارا خواهم کشت. ازاین گفتهٔ او بی نهایت ناراحت شده و با عصبانیت اورا ترك گفتم. حال که قدرت به دست او افتاده حتماً مرا خواهدکشت.

* * *

درجلد شمارهٔ ۳۸ اسنادلانهٔ جاسوسی این مطلب به چاپ رسیده است:

تیمسار پاکروان وقتی رئیس ساواك بود، ترتیب تبعید خمینی را به ترکیه داد. وقتی خمینی به قدرت رسید به پاکروان اطمینان داده شد که امنیت جانی او درمخاطره نخواهدبود. ولی پنج روز بعدازدستگیری دریك دادگاه انقلابی محاکمه واعدام شد. هنگامی که می خواستند برای دفن جسد، اورا شستشو دهندپاسداران متوجه شدند که اوختنه کرده نیست، بنا براین مسلمان نمی باشد و نباید دفن شود. آنها بدن اورا پشت وانت بستند و آن را دردایرهٔ بزرگی به حرکت درآوردند تا ازهم پاشید. این وحشیگری ها موجب می گردد خمینی بیش از آنکه مستقر شود باید برود. (این نشریه توسط جمهوری اسلامی چاپ شده است.)

* * *

مطلعی هم می گفت سرلشگر علوی کیا که روابط نزدیکی با سرلشگر پاکروان داشت درروزهای سقوط رژیم با اصرار پاکروان همراه خانواده اش ازایران خارج گردید. پاکروان می گفت: وضع به

صورتی نیست که شما درتهران به اقامت خود ادامه دهید ولی هیچ ازحیات خود بیم نداشت و حتی می گفت ممکن است پس ازسقوط رژیم من هم کشته شوم. معهذا خود او درتهران ماند و به جوخهٔ اعدام سپرده شد.

❁ ❁ ❁

سرلشگر پاکروان درسال ۱۲۹۰ شمسی درتهران متولد شد. تحصیلات نظامی را در آموزشگاه نظامی "پووایته" و دانشکده افسری "سن سیر" دررشتهٔ توپخانه به پایان رسانید. مدتی دردانشکدهٔ افسری ایران به تدریس پرداخت. مشاغل او عبارت بودند از وابستهٔ نظامی ایران درهندوستان، رئیس سازمان امنیت کشور، وزیراطلاعات و جهانگردی، سفیرایران درپاکستان و فرانسه، مشاور ومعاون وزارت دربار.

داشتن شغل ریاست ساواك شغلی است که خواهی نخواهی برای انسان دشمن می تراشد ولی پاکروان دراین شغل بود و اینهمه ازاو ذکر خیر می شود.

آنهایی که پاکروان را خوب می شناسند می گویند برای کاری که ساخته نشده بود، همین ساواك بود. او اصلاً نباید به ریاست ساواك منصوب می شد. بهترین کار برای او سفارت درخارج به خصوص همان کشور فرانسه بود. منتقدین می گویند اعتیاد زیاد به مشروب و سیگار به او لطمه زیادی زد. ولی علم و دانش و ادب وتواضع ومردمداری پاکروان کم نظیر بود.

❁ ❁ ❁

امینهٔ پاکروان مادر سرلشگر پاکروان اجدادش فرانسوی بوده اند. بیوگرافی او که توسط فرزندش درکتاب "کارنامهٔ زنان مشهور ایران" تألیف فخری قویمی چاپ شده چنین است:

امینه پاکروان پدرش ایرانی ومادرش اطریشی بود. فامیل پدری او از دیپلماتها بوده اند. مادرش دختر یك افسر نیروی دریایی و بعضی از اجدادش فرانسوی بوده و ادبیات فرانسه تأثیر و نفوذ به

سزائی درمحیط زندگی آنها داشته است.

چون شوهرش نیز دیپلمات بوده سالها درترکیه، مصر. آلمان، فرانسه به سربرده و به خاطر تحصیل فرزندش سالها دربلژیك و فرانسه اقامت داشته است. خانم امینه پاکروان کتابهای "شاهزادهٔ گمنام، آغا محمدخان، نسل چهارم، عباس میرزا" را پی در پی به رشتهٔ تحریر درآورده است.

درخارج ازکشورکنفرانس هایی به زبان فرانسه و آلمانی و انگلیسی دربارهٔ معرفی مینیاتور ایران می داد. خانم امینه پاکروان همچنین معلم زبان فرانسه محمدرضاشاه پهلوی و چندتن از افراد خاندان سلطنت پهلوی بوده است.

* * *

ده سال بعد ازاعدام پاکروان کیهان لندن مورخ ۱۳۶۸/۸/۷ چنین نوشت:

به دعوت خاندان پاکروان روزیکشنبه ۹ آوریل ۱۹۸۹ به مناسبت یادبود دهمین سالگرد درگذشت سرلشگر حسن پاکروان مراسمی در راك ویل ـ مریلند (آمریکا) برگذار گردید.

دراین مراسم به ترتیب خانم سعیده پاکروان، کریم پاك روان (فرزندان) او، جمشید آموزگار، تیمسار ورهرام و سرلشگر آیرملو صحبت کردند و مطالبی دررابطه با خدمات آن شادروان بیان کردند.

شهرام جاویدپور نیز نوشته ای به این مناسبت بین حاضران توزیع کرد که بخشی از آن چنین است:

امیرارتش ما، سرلشگر حسن پاکروان درساعت ۲ بامداد روز چهارشنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ به ابدیت پیوست و به جان باختن درراه ایران مفتخر گردید.

دفترعمر این امیر دانشمند ارتش ما، که باحکایتی از صفا وپاکی آغازگردیده بود با حماسه ای از دلاوری بسته شد و سوگ او قلب های میهن پرستان را به خون کشید.

* * *

منصوررفیع زاده نمایندهٔ ساواك درآمریکا دربارهٔ برکناری سرلشگر پاکروان از ریاست ساواك چنین می نویسد:

وقتی درآمریکا خبرتغییر پاکروان را شنیدم، خیلی ناراحت شدم. اوارباب من، رفیق من بود. جنتلمنی روشنفکر بود، مردی که می توانست نقش مهمی درایران داشته باشد. درحالی که نصیری جانشین او مردی بود با تحصیلات کم. می دانستم که تغییر پاکروان به خاطراین بود که با اعدام خمینی مخالفت کرده و گفته بود مرگ خمینی موجب خواهدشد که به سقوط رژیم سلطنت منتهی گردد که درنتیجهٔ همین اقدام خمینی تبعیدگردید.

وقتی از آمریکا احضارشدم و به دیدن ژنرال نصیری رفتم اوگفت: من می خواهم افراد خودم را به کارهای حساس بگذارم نه افراد پاکروان را که حتی درآسانسور به خواب می رفت. قبل ازدیدن نصیری به دیدن مقدم رفتم که گزارش کارمن را ارائه داد که خلاصه اش چنین بود: (رفیع زاده ٦ سال هست که نتیجهٔ کارش صفربوده است. دربارهٔ مطبوعات و تظاهرات گزارشاتی می دهد. او ازطرفداران دکتر بقائی است همچنین ازدوستان اردشیر زاهدی می باشد.)

رفتارنصیری درجلسهٔ اول ملاقات بامن بدبود. ولی وقتی توجه یافت که با سیا درارتباط هستم روابطش تغییر یافت و با اینکه گفته می شود جانشین من هم تعیین شده مجدداً مرا به آمریکا فرستاد.

ارتشبد نصیری به من گفته بود که شاه نسبت به خواهران و برادران و همسرش حسادت دارد. یك بارگزارش دادم که نطق یکی از بستگان شاه در سازمان ملل خوب بود. نصیری به من گفت: هرگز ازاین گزارشها به تهران نفرست. اگر هم بفرستی من درگزارشم خیلی به طورخلاصه به آن اشاره می کنم. برای اینکه شاه مثل عقابی است که دوست ندارد هیچ چیزی بالای سراوباشد.

وقتی درقاهره با رضا پهلوی دیدارکردم او می گفت شهبانو

ازمن متنفر است. دلیلش این است که یك بارژنرال نصیری به من تلفن کرد که ٤٧ هزاردلار پول نقد را به کافه ای برده و به مردی که منتظر من است تحویل بدهم و رسید نگیرم. این کاررا کردم. درآنجا یك مرد ریشوی کثیفی را دیدم و پول را دادم. روزبعد وقتی از نصیری پرسیدم این شخص کی بود گفت: او یك موزیسین است. شهبانو دوستان زیادی مثل اودارد. حالا بعداز سالها می فهمم که چرا شهبانو ازمن نفرت دارد.

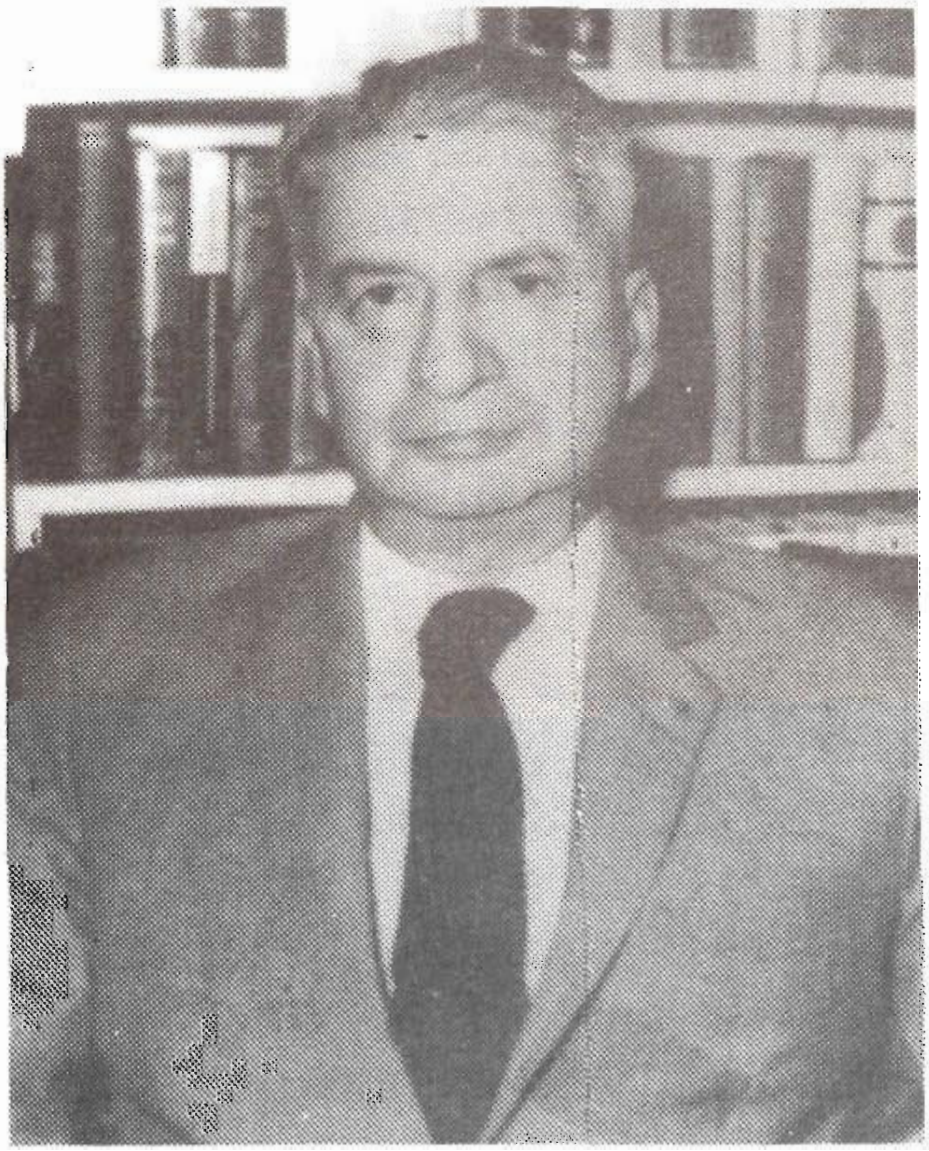

ر حسن پاکروان

زندگی پرماجرای ارتشبد نصیری

ازجمله امرای ارتش که رابطهٔ بسیارنزدیك باشاه داشت (نعمت الله نصیری) بود که امرای ارتش اورا نه تنها ازنظرهوش و ذکاوت درخشان نمی دانستند بلکه یك افسر معمولی وکم اطلاع بود که جانشین سرلشگر پاکروان شد که ازنظردانش وفضل و پاکی نمونه بود. نصیری وقتی فرمان عزل دکترمصدق را ابلاغ کرد و توقیف شد ستارهٔ اقبالش درخشید و باواقعهٔ ۲۸ مرداد توانست مقامات عالی را یکی پس از دیگری طی کند و مشاغلی از قبیل ریاست شهربانی کل کشور، رئیس ساواك، سفیر ایران درپاکستان را به دست آورد. او که ۱۶ سال دررأس ساواك بود قدرت فراوانی کسب کرد. درهمه کارها دخالت می نمود. همواره یك برادرش درسنا و چندتن ازبستگان و وابستگانش درمجلس شورایملی عضویت داشتند. برادرش سناتور نصیری و برادرزاده اش دکترنصیری وهمچنین دکترصفائی پسرخاله اش که ازسمنان وکیل مجلس بودند با آنها ازنزدیك آشنائی داشتم. انسانهای شریفی بودند و درمشکلاتی که بین مردم و ساواك پیش می آمد خیلی کمك می کردند.

شهرکوچکی نظیر سمنان به برکت وجود او تبدیل به استان شد درحالی که منطقهٔ بزرگی مثل گرگان که سال ها مردمش

متقاضی بودند، به علت نداشتن شهروندی نظیر نصیری آرزوی استان شدن هنوز که هنوز است به دل مردمش مانده است.

فردوست درخاطراتش می نویسد:

وقتی محمدرضاشاه به من دستورداد که یك فرمانده گارد به اومعرفی کنم که لااقل توده ای نباشد من حسن اخوی (سرلشگر) را به خانه خود دعوت کردم. قبلاً کتاب لیست افسران را ازستاد ارتش گرفته بودم. اوحافظه ای قوی داشت، تقریباً ۹۰ درصد افسران را می شناخت. سرانجام دونفررا درنظر گرفتیم (برزگر - نصیری) اخوی نوشت که نصیری برای ریاست گارد مناسب تر است. چون افکار کمونیستی ندارد و تحت تأثیر حرفهای دیگران برای براندازی شاه قرارنمی گیرد و فرد وفاداری خواهدبود. اما ازنظر هوش و ذکاوت دردرجهٔ ۲ قراردارد که این ضعف برای این پست مهم نیست بلکه وفاداری مهم است. نزدشاه رفتم و برزگر و نصیری را پیشنهاد کردم. شاه نصیری را ازدورهٔ دانشکده افسری خوب می شناخت و اورا انتخاب نمود. فرمانده هنگ پیاده کرمان بود. وقتی فرمانده گارد شد ازمن تشکر نمود و گفت: (تاعمردارم این محبت شمارا فراموش نمی کنم).

منصور رفیع زاده می نویسد: ساواك مقدار زیادی اعتباربرای دادن هدیه داشت که به شخصیت ها و مقامات و روزنانه نگاران می داد. گاهی روزنامه نگاران هدایای شاه را قبول نمی کردند که شاه می گفت بهتراست به خانهٔ آنها به فرستید. ولی می گفتیم اگربرگردانند صورت خوبی ندارد. باربارا والترز گزارشگر معروف آمریکائی که بادربار ایران روابط نزدیکی داشت حتی بعدازفوت شاه هنگام مصاحبه با فرح گوشواره هدیهٔ ایران را به گوش داشت.

وقتی ارتشبد نصیری برای معالجه به آمریکا آمده بود دربیمارستان به دیدارش رفتم که به تلویزیون آمریکا نگاه می کرد

که خبربرکناری نیکسون را به مناسبت جریان واترگیت منتشر می ساخت. نصیری خیلی ناراحت شده بود و گفت: شاه متأثر خواهدشد، زیرا هیچکس به اندازهٔ نیکسون برای شاه مفید نبود. دوست خیلی خوب شاه بود وشاه هم به او خیلی کمك کرد. سفیرما طرزکمك را می داند.

شایع این بود که شاه ۶۰ میلیون دلار برای مبارزات انتخابات نیکسون اختصاص داده بودکه ۸ میلیون دلارآن توسط ایرانیهای واسطه نقله شد و ۵۲ میلیون دلار دیگر به صورت مختلف اختصاص یافت. مقداری به مکزیك برده شد ونقد برگردانده شد و مقداری هم دربانك های سویس به حساب دوستان نیکسون رفت.

درمذاکرات با نصیری متوجه شدم که رئیس ساواك هم مثل رئیس سابق شهربانی ورئیس سابق گارد نگرانیهائی دارد و ازضبط مکالمات خود نگران است. وقتی از اوعلت را پرسیدم گفت: ثابتی به ملکه وهویدا نخست وزیر که هردوبامن دوست هستند خبرهارا می دهد.

نصیری می گفت خیلی میل داشتم که استعفا می دادم و درآمریکا می ماندم برای اینکه شاه عاشق قدرت است. شاه نسبت به هیچکس بخشش ندارد. قدرت وتمام دنیارا برای خودش و ولیعهد می خواهد. بقیهٔ اعضای فامیلش با او مناسبات حسنه ندارند. سرنوشت بختیار را ببینید. آخرعمر من یازندان است یا توسط او کشته خواهم شد. گفتم چرا استعفا نمی کنی؟ گفت خیلی کاربدی است. امیدوارم به صورت صلح طلبانه ای کناربروم ولی خیال نمی کنم این طور بشود.

وقتی نصیری هم رفت می دیدم مقامات عالی از تلفن و مذاکره و نوار وخانه هیچگونه امنیتی ندارند واز مصونیت برخوردارنیستند.

یکبار درسال ۱۹۷۷ والاحضرت اشرف برای شرکت درمجمع عمومی سازمان ملل واردفرودگاه نیویورك شد. حدود ۲۰ جامه دان همراه داشت که یکسر به منزل یاهتل برده می شد. افسر فرودگاه جلوی والاحضرت را گرفت و چون ویزای ورود او خاتمه یافته بود. به هیچوجه موافقت نمی کرد که والاحضرت وارد نیویورك شود. وقتی سمت و مسئولیت اورا گفتم بازهم قبول نکرد. فقط پذیرفت که با مقامات بالاتر صحبت کند که آنها موافقت کردند و به زحمت اجازهٔ ورود موقت داده شد تا بعد اقدام قانونی بشود. وقتی جریان را به ژنرال نصیری گفتم پرسید آیابازهم پول زیاد همراه داشته یا مقداری آنتیك برای پسرش شهرام آورده؟

وقتی عده ای ازمخالفین شاه هنگام ایراد نطق شاه دردانشگاه هاروارد، تظاهراتی علیه شاه کردند هنگام ترك فرودگاه با عصبانیت به من گفت: شما وظایف خودرا انجام نمی دهید، این کارها خیلی بدبود، وقتی به تهران برگردم بارئیس ساواك صحبت خواهم کرد. باید به این وحشیگریها خاتمه داده شود.

وقتی هم والاحضرت اشرف برای شرکت درجلسهٔ مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورك آمده بود عده ای از تظاهر کنندگان به انتصاب او به ریاست کمیتهٔ حقوق بشراعتراض نمودند. چند صدنفر اتومبیل اورا محاصره کرده فریاد می زدند: (خجالت - خجالت - جنایتکار). چندتن ازآنها روی اتومبیل پریدند و کرم صورت تراشی را روی شیشه های اتومبیل مالیدند. باکمك مأمورین اتومبیل والاحضرت توانست ازمیان جمعیت بگذرد وبه هتل محل اقامت خودبرسد. وقتی نزد والاحضرت رفتم گفت: این تظاهرات به علت اشتباهات شما صورت گرفت زیرا شما مأموریت امنیتی داشتید، چرا مرا به آن خیابان بردید؟ من گفتم راهی برای اینکه گرفتار تظاهرکنندگان نباشیم نبود. آنها همه جا مارا تعقیب می کردند. آنها درهمه جا هستند و محل سازمان ملل هم درجای بدی قراردارد. آنها درمحل های خروجی اجتماع کرده اند. او گفت:

باید راههای مختلف را مطالعه کرد.

به هرحال والاحضرت با خنده گفت: آنها به شیشه های اتومبیل کرم صورت تراشی مالیدند. دربارهٔ ساواك درآمریکا مطالبی هست که کارهارا اینجا خوب انجام نمی دهند. موقع مراجعت به ایران با برادرم صحبت می کنم. کناره گیری و استعفای ازشغلم گوشزد شد. درراهرو هتل به بعضی از مأمورین امنیتی گفتم که والاحضرت خیلی غمناك شد. خیال می کنم شغلم را ازدست داده ام.

جریان را به تهران تلگراف کردم. یادآورشدم که والاحضرت می خواهد باشاه صحبت کند. نصیری به من تلفن کرد وگفت: نگران نباشید. بعداً هم که نصیری باشاه ملاقات کرد به من گفت هیچ صحبتی دراین باره باشاه نشده است.

دکتر سنجابی خاطره ای ازدیدارخود را با سرلشگرنصیری که رئیس شهربانی بود چنین نقل کرده است:

ما اعضای جبههٔ ملی می خواستیم تظاهراتی بکنیم. من به دفتر نصیری رئیس شهربانی رفتم و با او صحبت کردم و پرسیدم به چه جهت با تظاهرات قانونی مامخالفت می کنید؟ او گفت شما دشمن شاه هستید وباید معدوم شوید. من بلافاصله یقه اش را پشت میزش گرفتم و کشیدم و گفتم اگرراست می گوئی بیا و الان هردو به نزدشاه برویم و تو به شاه بگو و من هم به او می گویم. ببینیم شما و امثال شما دشمن شاه هستید یاما؟ چنان جواب تندی به او دادم که ساکت شد. او یکی از افرادی بود که برای نابودی ما به انواع مختلف کوشش می کرد. ولی سرلشگر پاکروان رئیس ساواك حسن ظن داشت ومذاکراتی با ماداشت و قصد داشت کاری کند که به ما درحدودی آزادی فعالیت بدهد. ما می گفتیم مشروطیت ودموکراسی وقتی است که انتخابات آزاد باشد. اگرانتخابات آزادنباشد همه وعده ها بی اساس است. یك روز که پاکروان

نزداللهیارصالح آمده بود من و دکترصدیقی هم حضورداشتیم. به ما گفت: شما تصورنفرمائید این صحبت هائی که شده و نتایجی که دارد به دست می آید، ازروی میل و رغبت بوده و به آسانی صورت گرفته است. شمابرای این کار ومابرای رسیدن به نتیجه، دشمنان خیلی بزرگی داریم ازجمله سرلشگر نصیری است که او ودیگران به شاه می گویند اگر دریچه ای بازشود تمام مردم متوجه جبهه ملی می شوند و ممکن است کنترل ازدست ما خارج گردد. به همین جهت شاه را ترسانده ومردد کرده بودند.

پاکروان درجریان ۱۵ خرداد هم درمصاحبه اش گفت جبههٔ ملی دراین جریان به هیچ وجه دخالتی نداشته است.

جلال آهنچیان می نویسد: وقتی نصیری درواقعهٔ ۲۵ مرداد دستگیر شد بازجوئی او به مبصر محول گردید که دراین بازجوئی او روش ملایم درپیش گرفت که نصیری همواره خودرا اخلاقاً مرهون مبصر می دانست.

وقتی مبصر رئیس شهربانی شد دستورداد که مأمورین شهربانی به خیابان ها و دم مدارس رفته و هرجوانی را که ریش و موی بلند داشت گرفته وبرای اصلاح آنهارا به کلانتریها به فرستند. حتی وقتی یك استاد دانشگاه مقاومت کرد اورابه دفتر رئیس شهربانی بردند و خودتیمسار باقیچی موهای اورا چید و بعد تحویل سلمانی داد. البته آخوندها ازاین دستور مستثنی بودند. اتفاقاً درهمین موقع گروهی هنرمند خارجی به دعوت یکی از سازمانهای تحت ریاست شهبانو به تهران آمده بودند که یکی از هنرمندان نیز توسط مأمورین شهربانی دستگیر که سروصورت و ریش و سبیلش را از ته می تراشند. هنرمند مزبور یکسر نزد قطبی رئیس تلویزیون رفته می گوید: من تصور می کردم شما مرابرای هنرنمائی درصحنهٔ تئاتر به تهران دعوت کرده اید ولی نمی دانستم که مرا به تهران خواسته اید تا هنرسلمانی هایتان را به من نشان بدهید. قطبی به شدت

ناراحت شده و خودرا به کاخ سلطنتی می رساند و وقتی شاه و شهبانو مشغول صرف ناهاربودند جریان را به عرض می رساند، اعلیحضرتین به شدت خشمناك شده شاه دستور میدهد که مبصررا ازکاربرکنار و سپهبد صدری را به ریاست شهربانی بگمارند.

سرهنگ عیسی پژمان دربارهٔ ارتشبد نصیری چنین می نویسد:

نعمت الله نصیری اهل سمنان از خانواده های نسبتاً سرشناس آن شهر بود. پس ازپایان تحصیلات ابتدائی و متوسطه با اصرار برادربزرگش به دانشکدهٔ افسری وارد شد و درسال ۱۳۱۳ به درجهٔ ستوان دومی رسید و به فرماندهی گروهانی که ولیعهدجزو آن بود منصوب شد.

پس از واقعهٔ شهریور ۲۰ سرلشگر یزدان پناه رئیس دانشکده افسری به ریاست ستاد ارتش منصوب شد و سرتیپ سیف الله شهاب به ریاست دانشکده افسری منصوب گردید که افسری تحصیل کرده بود. او دست به تصفیه در دانشکدهٔ افسری زد که ستوان نصیری ازجمله تصفیه شدگان بود.

این امیرشایسته وسیلهٔ یکی ازدانشجویان اخراجی به نام ارونقی که دراخراجش اشتباهی روی داده بود دریکی از تپه های اقدسیه ازپای درآمد. بعداً سروان نصیری و دیگر افسران به دانشکده معاودت و کماکان به خدمت ادامه دادند. سروان نصیری با سمت فرمانده گروهان و خدمت درشعبهٔ دروس دردانشکده افسری تا درجهٔ سرگردی ارتقاء یافت. سپس به کرمان منتقل و فرمانده هنگ پیاده کرمان شد. بعداً بادرجهٔ سرهنگی به سمت فرمانده گاردشاهنشاهی منصوب گردید. قبل ازاو سرتیپ امیرقلی ضرغام فرمانده گارد بود. سرهنگ اویسی نیز رئیس ستاد اوبود که بعداً به درجهٔ ارتشبدی رسید.

نصیری بعداز وقایع ۲۵ و ۲۸ مرداد و آزادی از زندان به درجهٔ سرتیپی رسید. نصیری درلشگر گارد اختلافاتی با سرهنگ عباس

شقاقی پیدا کرد و مورد اتهاماتی قرارگرفت.

دراین سمت بادختر خواجوی که از مادرآلمانی بود ازدواج کرد ومناسبات حسنه ای باهم نداشتند حتی طبق دستورپادشاه همسرش به میهمانیهای دربار دعوت نمی شد. سرانجام همسرش ازاو طلاق گرفت و نصیری با دختر سرهنگ خلوتی نژاد ازدواج کرد که از اوصاحب دوپسر می باشد که بعداز اعدام ارتشبد نصیری، همسر او بافرد دیگری ازدواج کرد که اکنون باثروت سرشاری درپاریس زندگی می کند.

نصیری وقتی درجه سرلشگری داشت به ریاست شهربانی منصوب شد ومنشاء اثر قابل توجهی نبود و سرهنگ بهزادی را به ریاست آگاهی گماردکه دربارهٔ اقداماتش سروصدای زیادی شد.

بعدازواقعهٔ ۱۵ خرداد ۴۲ سرلشگر پاکروان که افسری درستکارو مطلع بود به وزارت اطلاعات و سپهبد نصیری به جای او منصوب شد که افسری مطیع وکم اطلاع و یك نظامی خشك بود.

من معتقدم که ساواك اززمان تصدی نصیری ازمسیراصلی خود که اجرای مقررات و قوانینی بود برای تأمین مصالح ملی انحراف حاصل کرد. اقدامات برخلاف مقررات و دخالتهای بی مورد درکلیه شئون کشور و اتخاذ یك سیاست کینه توزی به جای هدایت و راهنمائی طبقهٔ جوان و روشنفکر نتایج نا مطلوبی درجامعه به بارآورد. موج نارضایتی درطبقات مختلف ازرفتارو کرداری که به عنوان حفظ امنیت و جلوگیری ازخرابکاری افراد ضدرژیم صورت می گرفت، افزایش یافت. یك سازمان امنیتی به همان اندازه که می تواند درتحکیم موقعیت یك کشور و حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی آن ایفای نقش کند وعامل بقا ودوام آن درتمام زمینه ها شود به همان اندازه نیز می تواند وسیلهٔ مناسبی برای نابود ساختن یك نظام سیاسی و سرنگونی و ازهم پاشیدن شیرازهٔ یك کشورگردد.

***

ویلیام شوکراس می نویسد:

دراواسط دههٔ ۷۰ ساواك را اسماً نصیری اداره می کرد که تنها صفت مشخصه اش اطاعت بی چون و چرا ازشاه بود. اوکاری به کارجمع آوری اطلاعات یا زندانیان سیاسی نداشت. اوبیشتر درفکر منافع ساواك از قبیل املاك و مستغلاتی نظیر کیش بود. عملیات اطلاعاتی ساواك را مرد شیك پوشی اداره می کرد که پرویز ثابتی نام داشت. ساواك مسئول جمع آوری اطلاعات دربارهٔ قدرت های خارجی بود و دراین زمینه با سیا همکاری نزدیك داشت. درواقع حکومت های آمریکا اطلاعاتی را که ساواك دربارهٔ شوروی دراختیار شان می گذاشت باارزش و حیاتی می دانستند. درداخل ایران ساواك قادربود وقتی دستورهای وزیران را خطری برای امنیت کشور تلقی می کرد بی اثر سازد. می توانست با کارهای وزارت خارجه مخالفت کند. درامورترخیص فیلم و انتشارات کتاب دخالت مستقیم داشت. اغلب اوقات سرِ پاکتهارا باز کرده باماشین بست می دوخت. ساواك هزاران خبرچین داشت و هیچ کس نمی دانست که آشنایان یا دوستانش ساواکی هستند یانه؟ این افراد دردهلیزهای قدرت به سرعت ترقی می کردند. ساواك درهرسفارت خانه ای مأموری داشت.

پرویزرائین نمایندهٔ آسوشیتدپرس درتهران توقیف شد زیرا مقالهٔ کوتاهی دربارهٔ ریزش برف سنگین که موجب قطع راهها شده بود فرستاد. ولی متصدیان خبر نیز به آن اضافه کردند که درهمان موقع شاه درتپه های اسکی سن موریتس به تفریح اشتغال دارد. این امر توهین به شاه تلقی شد. تا این که اردشیرزاهدی تأکید کرد که این سطرموهن درنیویورك اضافه شده درنتیجه رائین آزاد شد.

درنظرشاه هرکس بارژیم او مخالف بود (مارکسیست) یا (تروریست) بود و آنهارا (اتحاد مقدس سرخ و سیاه) می نامید. شکنجه درزندانها بود. ساواك ارباب خودش بود و فقط به شاه حساب پس می داد. شاه هم درمصاحبه ای گفت: (چرا ما نباید ازروشهائی که شما اروپائیان به کار می برید استفاده کنیم؟ ساواك

شیوه هائی را به کار می برد که هرسرویس مخفی از آن استفاده می کند. کدام کشور هست که پلیس مخفی ندارد؟ اما شایعاتی که دربارهٔ انواع شکنجه گفته می شود مشمئز کننده بوده و این ادعاها مسخره است.)

دربارهٔ شمارهٔ کسانی که ازعملیات پلیس شاه زجر کشیده اند اختلاف نظرزیاداست. خمینی گفته ۳۵۰ هزار نفر را درزندانها نگاه داشته و وبیش ازیکصدهزارنفر از مخالفان را کشته اند درحالی که شاه تعداد زندانیان سیاسی را در۱۹۷۶ حدود سه هزار نفر دانسته که طبق اظهارسازمان عفوبین الملل درفاصلهٔ ۷۲ تا ۱۹۷۶ رژیم به ۶۲ فقره اعدام اعتراف کرده و عفو بین الملل اعدام هارا بیش از۳۰۰ نفر می دانست.

کمیسیون بین المللی حقوقدانان اعلام کرد که درفاصلهٔ ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۶ حدود ٤٢٤ نفر به اتهام اقدام علیه امنیت کشور بازداشت شدند که ازاین عده ۷۵ نفر به اعدام ـ ۵۵ نفر زندان ابد ـ ۳۳ نفر به حبسهای بین ۱۰ تا ۱۵ سال محکوم شده اند وسایرین محکومیت های کمتری داشته اند.

پنجاه تن درزدو خورد با مأمورین پلیس و ۹ نفر ظاهراً هنگام فرار اززندان و ۱۶ نفر طبق اظهار روزنامه های درتبعید زیرشکنجه به قتل رسیده اند.

به تدریج که فاصله شاه ازمردم زیادتر می شد، تنها کانال ارتباط مردم فرح بود که این موضوع بسیاری از نزدیکان شاه و روسای ساواك را خشمگین می ساخت. ازجمله فرح درتبعید درمصاحبه ای در۲۷ مارس ۱۹۸۶ گفت: یکی از صاحبان صنایع به او شکایتی کرد و امیدواربود که به عرض شاه برسد. فردای آن روز خبردارشد که آن شخص بازداشت شده است. به شوهرم گفتم یك ایرانی به خانه شما می آید و دریچهٔ قلبش را به رویم می گشاید و فردا ساواك اورا بازداشت می کند، این کاردرست نیست. من اشخاص را می پذیرم تاشکایت شان را به شما گزارش کنم و

از سنگینی بارتان بکاهم. شاه دستورداد آن شخص را آزادکنند.
ملکه اغلب احساس می کرد که ساواك ازنفوذ اوناراحت است و می کوشد اززیرنابودش سازد. بنا براین شایعاتی می پراکندند که اطرافیان ملکه کمونیست یا تروریست هستند.
فرح می گفت سعی دارم مانند زنی باشوهرم صحبت کنم. گاهی به سخنان من گوش نمی داد. سعی می کردم جانب مردم را بگیرم نه دولت را. شوهرم می گفت درهرموضوعی مسئلهٔ مرگ و زندگی مطرح است. همین طور هم بود. من خیلی دچارهیجان می شدم.

درسال ۱۹۷۸ بسیاری از اطرافیان ملکه ازاعمال شاه انتقاد می کردند وبرخی می گفتند انقلاب شاه مثل هرانقلابی عده ای از ایرانیان بالیاقت و میهن پرست را ازخدمت به کشورشان محروم ساخته است.

یکی ازمقامات بانك صادرات می گفت: درآخرین سالهای رژیم یك روز ارتشبد نصیری مهندس مفرح رئیس بانك صادرات راخواست. وقتی به دفتر اورفت گفت باید مبلغ چهار میلیاردتومان به هژبریزدانی وام بدهی. مفرح گفت جمع سرمایهٔ بانك صادرات حدود ۳ میلیارد تومان می باشد و اساساً بانك صادرات دروضعی نیست که بتواند چنین وامهائی را بدهد. نصیری باتندی گفت باید این وام داده شود وبانك مرکزی هم کمك خواهدکرد که شمابتوانید چنین وامی را بدهید.
مفرح وقتی درجلسهٔ هیئت مدیره بانك شرکت کرد با ناراحتی گفت با این طرز باید فاتحهٔ بانك راخواند چون نه می توان دستور رئیس ساواك را انجام نداد و نه می توان آن را اجرا کرد. زیرا بانك توانائی این کاررا ندارد. سرانجام دراثرفشار ارتشبدنصیری وسپهبد ایادی ومقامات دولتی و بانکی مبلغ هنگفتی در مقابل سفته به

هژبریزدانی داده شد.

بعداً هژبریزدانی که ازسال ها قبل به فکر تأسیس بانکی بود و خوشکیش با این کار مخالفت می کرد شروع به خرید سهام بانك صادرات به قیمت گرانتری ازبهای بورس کرد و درمدتی کوتاه صاحب قسمت اعظم سهام بانك صادرات شد. بعداً هم به فکرخرید سهام بانك ایرانیان افتاد. هادی امین از مقامات سرشناس بانك ملی می گفت هژبریزدانی به من گفت به خوشکیش بگوئید تو با تأسیس بانك ازطرف من مخالفت کردی ولی من سهام بانك صادرات و بانك ایرانیان را خریداری کرده و باوجود مخالفت شما صاحب دوبانك شده ام.

هلاکو رامبد می گفت: هروقت لایحه بودجه دولت هویدا درمجلس مطرح می شد نمایندگان عضو فراکسیون مردم با مطالعات و بررسیهائی نسبت به لایحهٔ بودجه انتقاد می کردند ونخست وزیرهم به اظهارات آنها پاسخ می داد و آخر سر هم می گفت سال آینده که لایحه بودجه را می آورم این نواقص را رفع خواهم کرد.

یکبار نمایندگان حزب مردم تصمیم گرفتند که دربودجه دولت به عنوان مخالف صحبت نکنند، زیرامعتقد بودند تذکراتشان اثری ندارد. مقامات دولتی از چندتن ازوکلای مجلس خواستند که به عنوان مخالف صحبت کنند که دولت بتواند به عنوان پاسخ به آنها مطالبی را دربارهٔ بودجه مطرح سازد. با این طرز لایحه بودجه به مجلس سنا رفت. درآنجا علامهٔ وحیدی عضو فراکسیون مردم به طورماهرانه ای از لایحه بودجه دفاع کرد. زیرا دولت حدود سه میلیون تومان به مسجد سپهسالار کمك کرده بود که علامه نایب التولیهٔ آن بود. هویدادرپاسخ گفت ما ازکارحزب مردم سردرنمی آوریم. درمجلس شورایملی با بودجه به شدت مخالفت می کنند وحتی امسال هم ازصحبت خودرا محروم ساختند ولی درمجلس سنا سناتورعلامه عضو حزب مردم باییان شیوای خود از بودجه دفاع

کرد. این مانور دولت موجب شد که فراکسیون پارلمانی حزب مردم مجبورشد وقتی لایحهٔ بودجه ازمجلس سنا به مجلس شورایملی برگشت مطالبی بیان کند. چون مطابق نظامنامه مجلس دیگر نمی شد مثل هنگام طرح بودجه به طورنامحدود صحبت کرد، تمام مدت یك ساعت وقت نطق قبل ازدستوررا نمایندگان حزب مردم دراختیار گرفتند تا به عنوان مخالف بابودجه صحبت کنند. من به طورخلاصه مخالفت کلی خودرا بابودجه بیان کردم ولی مطالب مفصلی را که کارشناسان حزبی دربارهٔ لایحه بودجه تهیه کرده بودند دراختیار مهندس والا گذاردم که متن مصوبهٔ کمیسیون پارلمانی حزب مردم را قرائت کرد. بعداً اطلاع یافتم که طی گزارشی به عرض اعلیحضرت رسانیده اند که متن نطق مهندس والارا یك سفارت خارجی تهیه کرده است. من که با نصیری زیاد آشنائی نداشتم از اوتقاضای وقت کردم و به دیدنش رفتم و به او گفتم این نطق درداخل حزب مردم تهیه شده و پروفسور عدل دبیرکل حزب مردم هم آن را دیده و بادست خود هم اصلاحاتی کرده است وشایعهٔ تهیه نطق والا توسط سفارت خارجی به کلی بی اساس است. نصیری به طرزتندی گفت: اطلاعات شما صحیح نیست، اعلیحضرت خبر موثق دارند که این نطق توسط خارجیها تهیه شده و دراختیار والا گذارده شده حالا شما اطلاعاتتان از اعلیحضرت هم زیادترشده است؟ حتی اضافه کرد که مهندس والابرای تماس با بعضی ازخارجیها هم به منطقهٔ آذربایجان رفته و ماگزارشات دقیقی داریم. من مأیوس ازطرزکارساواك عازم مجلس شدم و اتفاقاً بین راه مهندس والارادیدم که پیاده عازم مجلس بود. از او پرسیدم مگر شما مسافرت نرفته اید؟ گفت: خیال دارم مدتی بعد ازراه طالش به خلخال بروم و ازشما می خواستم خواهش کنم مرا به سران طالش معرفی کنید که اگر مشکلی بین راه پیش آمد ازآنها کمك بگیرم. معلوم شد موضوع سفر والا به آذربایجان هم صحت ندارد. به هرحال همین جریانات موجب شد که مهندس والا

درآینده از نمایندگی مجلس محروم شد وکارهای مطبوعاتی اش هم با مشکلاتی مواجه گردید.

متأسفانه ساواك به جای اینکه به کارهای مهم دیگربرسد خودرا به مسائلی سرگرم می کرد که بیشتر جنبهٔ خصومتهای شخصی داشت. نمونهٔ آن عملی است که بامهندس والاشد که من شاهد بودم.

مهندس والا که درجمهوری اسلامی اموالش مصادره گردید و با او بدرفتاری شد درآبان ۱۳۶۹ درتهران با سکتهٔ قلبی درسن ٦٤ سالگی درگذشت که درخارج از کشور از خدمات مطبوعاتی او تجلیل شد.

* * *

رفیع زاده چنین می نویسد:

روز۲۱ می ۱۹۷۸ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۷) تیمسارنصیری رئیس ساواك از تهران به من تلفن کرد و گفت: درخدمت اعلیحضرت بودیم باهم اختلاف نظرپیداکردیم و برایم پست دیگری درنظرگرفته است. اصلاً دست ازسرم برنمی دارندو نمی گذارند به حال خود باقی باشم. ۱۳ سال توی ساواك بودم و ۷۱ سال ازعمرم گذشته است ازوضع راضی نیستم توجریان را به سیا خبربده ولی به دیگران حتی به زاهدی نگو... نفربعدی هم سپهبد مقدم است. (من هم از سمت خود استعفا کرده بودم و اسعفانامه را برای نصیری فرستادم.) مقدم روز ۱۷ خرداد کارش را شروع می کند و من هم به عنوان سفیربه پاکستان می روم. مقدم خودش خبر ندارد، خبررا به او بده و بگو بامن دشمنی نکند. برای این شغل، خودم توصیهٔ اورا کرده ام. به مقدم زنگ زدم حال و احوال خانواده اش را که همگی درآمریکا هستند ازمن پرسید. گفتم خبرهای خوبی دارم شما رئیس ساواك شده اید. پرسید از کی شنیدید؟ گفتم از تیمسارنصیری که توصیهٔ شمارا کرده و خواهش می کنم با اوخوب رفتارکنید. گفت اول از همه بازداشتش می کنم بعد ازشرشاه خلاص می شوم، پرسید سیا خبر دارد؟ گفتم بله...

روز۱۷ خرداد نیویورك تایمز نوشت که مقدم رئیس ساواك شده است. به تهران رفتم وارداتاق اوشدم باهم صحبت کردیم. ازرؤیاهایش دربارهٔ آیندهٔ ایران برایم حرف زد.امیدواربود شاه سقوط کند.

سپس به خانه نصیری رفتم خیلی شکسته شده بود. تمام بدنش می لرزید، لقوه گرفته بود. درباره ملاقات با مقدم با او صحبت کردم کوشیدم به اواطمینان بدهم که نباید نگران تهدیدهای تیمسارمقدم باشد. با اینکه وحشت از چهره اش می بارید لقوه اش شدیدتر می شد. می خواستم کمکش کنم ولی می دانستم مقدم قصد نابودی اورا دارد.

به دیداراویسی رفتم. ماجرای اختلاف نصیری ومقدم را شرح دادم. گفت: هردو اشتباه می کنند و هردو باید بازداشت شوند. وقتی جلسات امنیتی داریم همه اش درمدح شاه داد سخن می دهند. گفتم: شما هم همین طور... گفت: شاید بعضی اوقات که به گوش شاه برسد و بامن دشمنی نکند، گفتم: هرقدر مدح شاه را بگوئید ممکن است روزی برسد که همهٔ ارتشیان هم ازپس مشکلات برنیایند. گفت: می خواهی بگوئی که می خواهند جلوی شاه و ارتش قیام کنند، غیرممکن است. موقع شام به من گفت: تو آدمهائی را که اینجا هستند نمی شناسی؟ این طوری جلوی آنها صحبت نکن، من هم باتو موافقم حق باتو است. من مثل نصیری ومقدم نیستم قبل از این که قضیه جدی بشود از اینجا می روم، دم لای تله نمی دهم.

❁ ❁ ❁

درکتاب تاریخ روابط ایران و امریکا این مطلب را خواندم: سازمان سیا با همکاری فرانسویها برای مبارزه بانفوذ کمونیستها درآفریقا و خاورمیانه (باشگاه سافاری) را پایه ریزی کرده و گردانندهٔ اصلی کارهم الکساندردومارانش رئیس سازمان امنیت فرانسه بود. او درطرحش بود که برای جلوگیری از آسیب رساندن به

تانکرها که نفت از خاورمیانه به اروپا می آورند و هم چنین جلوگیری از گسترش کمونیسم درخاورمیانه و آفریقا باید اقداماتی کرد. دولت های فرانسه - ایران - عربستان سعودی - مصر - مراکش طرح را تصویب کردند. رؤسای امنیت این کشور ها از جمله ارتشبد نصیری طرح را امضا کردند. نصیری پس از تشکیل یکی از این جلسات برای پیوستن به همسرش درکان به جنوب فرانسه می رود. اما جامه دانش را که تمام اسناد درآن بود درفرودگاه کازابلانکا ربودند که احتمالاً به دست طرف های ذینفع افتاد. گرچه معلوم شد یکی از همکاران دومارانش مأمورشوروی بوده و اطلاعات را محرمانه دراختیار مسکو می گذاشت. نصیری هم بعداً اعتراف کردکه فعالیت های باشگاه سافاری را دراختیار اسرائیل قرار می داده است.

به گفتهٔ سولیوان ایران همیشه ازنفوذ شورویها درکشورهای نفت خیز و هم چنین فعالیت کمونیستها درشاخ آفریقا و عدن و یمن نگران بود.

* * *

حسنین هیکل دربارهٔ برکناری ژنرال نصیری چنین می نویسد:

برطبق پیشنهاد (الکساندردومارانش) رئیس سازمان اطلاعاتی فرانسه طرحی برای مبارزه با کمونیسم درآفریقا تهیه گردید که دراجلاسی درعربستان سعودی به نام (باشگاه سافاری) مطرح و تصویب شد. نصیری رئیس ساواك این مصوبه را امضا کرد. یکی ازعجایب این باشگاه این بود که تمام اعضایش تظاهر می کردند که فعالیت های خودرا ازسیا مخفی نگاه می دارند ولی درحقیقت تمامشان به طورخصوصی سیارا درجریان می گذاشتند.

نصیری بعداً اعتراف کرد که نه تنها آمریکائیها بلکه اسرائیلیها را هم از آن مطلع می کرده است. مفقودشدن چمدان نصیری موجب فاش شدن اسرار فعالیتهای این باشگاه شد. معلوم شد یکی از همکاران مارانش مأمور شوروی بوده و اطلاعات را دراختیار مسکو

می گذاشته است. بعدا ازاین خرابکاری، نصیری ازریاست ساواك ایران برکنارشد.

رقتی نصیری دراواسط خرداد ماه ۱۳۵۷ از ریاست ساواك برکنار و به سمت سفیرایران درپاکستان منصوب شد کم و بیش شایعاتی درمطبوعات دربارهٔ کارهای او انتشار می یافت. رادیولندن در۱۳ مهر۵۷ چنین گفت: (ارتشبد نصیری به سوءاستفاده متهم و این اتهام نیز پذیرفته شده و بابرکناری او دیگر ساواك دولت دردولت نیست. انتظار می رود نصیری به موقع ازپاکستان احضار و به اتهاماتش رسیدگی شود.) سرانجام در۱۵ مهرماه ۵۷ اعلام گردید که ارتشبد نصیری ازمقام سفارت ایران درپاکستان برکنار و برای رسیدگی به اتهاماتش به تهران احضار شد.

* * *

یکی ازنزدیکان نصیری می گفت درهمان ایام درکراچی نزد نصیری بودم به او یادآورشدم که برنامه شما چیست؟

نصیری گفت: قصد سفر به آمریکارا داشتم ولی از تهران وسیلهٔ تلفن به من گفته شد که اعلیحضرت مرا احضار کرده اند وقصددارم به تهران بروم. به اوگفتم: تیمسار وضع تهران به صورتی نیست که شما اکنون بروید. بهتراست همان برنامهٔ سفرآمریکارا انجام دهید. نصیری گفت چون احضار شده ام می روم. با این طرز به دستور شاه عازم تهران شد. مدتی درتهران بود تا این که دستوربازداشت او صادر گردید.

* * *

یکی ازمقامات وزارت خارجه می گفت ما اطلاع محرمانه ای داشتیم که به دستور شاه قرار است مقامات پاکستانی ژنرال نصیری را به تهران هدایت کنند. به همین طرز هم عمل شد که یك طیاره درفرودگاه آماده کردند و به نصیری گفته شد که هواپیما برای سفرشما به تهران آماده است. اثاثیه اورا به هواپیما منتقل ساختند و به صورت بازداشت محترمانه نصیری را روانه تهران ساختند.

سرانجام زندگی ارتشبد نصیری

ارتشبد نصیری آخرین روزهای زندگی اش خیلی دردناك بود.
روز ۲۲ بهمن وقتی تمام مراکز مملکتی مورد حمله قرار گرفت و پادگان جمشیدیه اشغال شد همه سراغ (نصیری) را می گرفتند. روزنامهٔ اطلاعات نوشت وقتی مردم ارتشبد نصیری را دستگیر کردند طنابی به گردن او انداخته و سر طناب را به یك لندروور بستند و او را درخیابان های تهران در حالت دویدن می آوردند که وقتی خبر به خمینی رسید دستورداد این عمل را با نصیری و اسرا انجام ندهید. چندشب بعد نصیری و چند تن دیگر از سران نظامی به تلویزیون آورده شدند که نوارآن را درلندن دیدم. نصیری درحالی که سرش بانوارسفیدی بسته شده بود وصدایش به سختی درمی آمد که گفته شده بود آب جوش به حلق او ریخته بودند ویادرروز دستگیری اوراحلق آویز کرده بودند موردمصاحبه و گفتگو قرارگرفته بود.

(دراین جلسه علاوه بر روزنامه نگاران داخلی وخارجی افرادی نظیر دکتریزدی ـ احمد صدرحاج سیدجوادی ـ لاهوتی ـ پدررضائیها ـ احمدزاده شرکت داشتند که از نصیری وسایرین سئوالاتی می کردند.)

سئوالات از ارتشبد نصیری چنین بود:

س ـ چگونه گرفتارشدید؟

ج ـ من چهارماه است زندانی هستم. وقتی جمشیدیه به دست نیروهای انقلاب افتاد مراهم به اینجا آوردند.

س ـ نظرتان راجع به وضع موجود چیست؟

ج ـ درست درحال عادی نیستم که بتوانم حرف بزنم.

س ـ دربارهٔ شکنجه های مستقیم و غیر مستقیم ساواك چه فکر می کنید؟

ج - مستقیم را تکذیب می کنم، اگردیگران کاری کرده اند من بی اطلاع هستم. من آدمی هستم دراختیار شما. من کاری نکرده ام. می توانستم اینجا نیایم . من خودم آمدم.

س - خیر مردم شما را آورده اند اینجا.

ج - می توانستم فرار کنم.

دراین موقع پدررضائیها که چهارفرزندش کشته شده اند از نصیری پرسید: مگر بچه های من به تو چه کرده بودندکه آنهاراکشتی ؟ چرا آنهاراشکنجه کردی؟ چرا ناخنهای آنهارا باگازانبر کشیدی؟

ج - من ازهمهٔ این چیزها که می گوئید بی اطلاعم.

لاهوتی از نصیری پرسید: مگر خودت نبودی که درزندان ساواك مرا کتك زدی و چندبار محکم بگوشم کوبیدی؟

نصیری - من نبودم.

س - از کمیته ساواك و پرویز ثابتی که ازشما دستور می گرفت بگوئید ؟

ج - کمیته به من مربوط نبود. یك گروه مستقل ازساواك - شهربانی - ارتش - ژاندارمری تشکیل می شد. ثابتی مسئول امنیت داخلی کشوربود ومعاون من نبود. شنیدم ثابتی درتهران است.

س - خرج ماهانهٔ ساواك چقدر بود ؟

ج - خاطرم نیست پرونده هایش هست.

س - شما که همه چیزرا انکار می کنید پس دراین سازمان چکاره بودید ؟

ج - من سرپرست کل سازمان بودم وبیشتر کارهای اداری و فنی وتأمین احتیاجات بامن بود.

س - هرچند وقت یکبار باشاه ملاقات می کردید ؟ و چه دستوراتی می گرفتید ؟

ج - خاطرم نیست هفته ای دوبار... و گاه به گاه تماس تلفنی می گرفتم .

س ـ غیرازشاه کسان دیگری هم بودند که دستور بدهند و چه دستوراتی می دادند ؟

ج ـ من یك سری وظایف قانونی داشتم.

س ـ درحال حاضر ازگذشته خود پشیمان نیستید ؟

ج ـ نه. من طبق قانون به وظایفی که هیئت دولت آن را تصویب کرده بود عمل می کردم.

س ـ آیا رئیس زندان ـ بازرسها ـ بازجوها ـ به شما گزارش شکنجه هارا نمی دادند ؟

ج ـ درگزارشات چیزی ازشکنجه ها نبود. من هم علم غیب نداشتم. یکسال و نیم پیش به دستور اعلیحضرت سری به زندان ها زدم چیزی ندیدم.

س ـ چرا حالا نمی خواهید صادقانه حرف بزنید یعنی شکنجه نبود ؟

ج ـ من صادقانه حرف می زنم.

س ـ حقوق ماهانه شما چقدربود ؟ آیا درآمد دیگری هم داشتید ؟

ج ـ حقوقم ۱۲ هزارتومان بود. چند قطعه ملك هم بنیاد پهلوی به من داده بود.

س ـ دربارهٔ پولهائی که ازایران خارج کرده اید چه می گوئید ؟

ج ـ من پولی خارج نکرده ام.

س ـ شما همسر و فرزند دارید ؟

ج ـ یك همسر و دوفرزند که سه ماه است ازآنها خبرندارم.

س ـ این مارکسیست های اسلامی که به چریکها وفدائیان ومجاهدین نسبت داده می شد چه کسی اختراع کرده بود ؟

ج ـ من نمی دانم خودم هم فکر می کنم این دو درکنارهم جور درنمی آید.

س ـ شما اسلام را می شناسید ؟

ج - بله من یك مسلمان معتقد هستم.
س - ساواك چقدر مأمورداشت ؟
ج - دوهزارمأمور رسمی و تعدادی مأمور غیررسمی.
س - شما دربارهٔ دریاچهٔ نمك قم چه می دانید ؟
ج - فقط می دانم دریاچه ایست نزدیك قم و دیگر هیچ چیز نمی دانم.
س - ازمرگ دکتر شریعتی وتختی چه می دانید ؟
ج - هیچ چیز.

* * *

یکی از دوستان که ازتهران آمده بود می گفت درتلویزیون شاهد بودم که احمدزاده که بعداً استاندار خراسان شده بود همان شب سیلی محکمی به گوش نصیری زد که همه درتلویزیون دیدند. از همانجا فهمیدم که رژیم دچار چه آشفتگی می باشد.

* * *

سرانجام ارتشبدنصیری همراه سپهبدرحیمی - سرلشگر خسروداد - سرلشگرناجی درهمان شبهای نخستین یعنی ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ روی پشت بام مدرسهٔ رفاه که خمینی درآن اقامت داشت، اعدام شد. حتی شایع بود که خمینی شخصاً شاهد اعدام بوده ودست خودرا به خون آنها آغشته کرده است.

* * *

روزنامهٔ ایران پست تحت عنوان حساب ۲۲۰ میلیون پوندی ارتشبدنصیری چنین نوشت: (مطبوعات سویس می نویسند درشعبهٔ یونیون بانك زوریخ ۲۲۰ میلیون پوند متعلق به دفتر اطلاعات ویژهٔ ایران به نام ارتشبد نصیری وجوددارد که رژیم اسلامی ازاسناد به دست آمده از اوکشف نموده و دونماینده به سویس فرستاده ولی مقامات بانکی گفته اند که چون حساب به نام نصیری است و او هم درقیدحیات نیست رژیم اسلامی نمی تواند آن را مسترد دارد. یکی ازاعضای خاندان پهلوی گفت: این پول متعلق به ملت ایران

است و باید صرف مبارزه بارژیم اسلامی شود. یك مقام بانکی سویس می گوید که اگر ایران ثابت کند این پول ازبودجهٔ کشور بوده ممکن است مسترد سازد. پاول داویر که مشغول تحقیق دربارهٔ ثروت خاندان پهلوی است می گوید: این رقم دربرابر ثروت خانوادهٔ پهلوی رقم مهمی نیست.

❁ ❁ ❁

ازجمله نزدیکان ارتشبد نصیری که همیشه ازاو حمایت می کرد، امیرحسین شیخ بهائی رئیس اصناف بود که درسال ۱۳۶۹ درلندن درگذشت. او خودرا ازمحارم نصیری می دانست که کراراً به نویسندهٔ کتاب می گفت: درتمام جریان زندگی ارتشبد نصیری دخالت داشته ام و درپاکستان هم خودرا به او رسانیده و تقاضا کردم که به ایران نرود.

❁ ❁ ❁

مطلعی می گفت: مقداری از پول های نصیری درخارج ازکشور نزد شیخ بهائی و چندتن دیگر بود که معلوم نشد به چه صورت درآمده است. همسردوم ارتشبد نصیری (دخترسرهنگ خلوتی) با دوفرزند خود درخارج ازکشور به سر می برند و معلوم نیست ازثروت نصیری درخارج ازکشور چه مبلغ به آنها رسیده است.

ارتشبد نصیری درزندان و اسارت

روز ۲۲ بهمن تظاهرکنندگان، ارتشبد نصیری را که در جمشیدیه بازداشت بوده دستگیر کرده و او را مضروب نموده و مورد آزارفراوان قراردادند. وقتی نصیری را به تلویزیون آوردند سرش باندپیچی شده بود. می گفتند به علت ریختن آبجوش به حلقش نمی توانست صحبت کند.

سپهبد مقدم و بازیهای چند جانبهٔ او

درخردادماه ۱۳۵۷ وقتی سپهبد ناصر مقدم به جای ارتشبد نصیری به ریاست ساواك منصوب شد، رویتر گفت: مقدم به ریاست سازمانی که گفته می شود یکی ازجدی ترین و با کفایت ترین نیروهای امنیتی جهان است منصوب گردید. مقدم مدتی تصدی بخش ضدجاسوسی ارتش را به عهده داشت. آسوشیتدپرس مقدم را بعنوان یك حقوقدان اصلاح طلب یادکرده که نقش اصلی را دراجازه دادن به وکلای غیرنظامی برای دفاع اززندانیان دردادگاههای نظامی و حضور یك وکیل مدافع را درجریان بازجوئی اززندانیان ایفاکرده است. مقدم ۵۸ ساله به جای نصیری ۷۱ ساله قرارگرفت و شاهنشاه گفتند: نا آرامی های اخیر بهائی است که باید برای دادن آزادیهای بیشتر پرداخت. منابع سیاسی انتصاب مقدم را آغاز دوران مهمی دراعطای آزادیهای وسیعترتوسط شاه ایران می دانند، این برنامه باوجودمخالفت های زیرزمینی و آشوبهای پنهانی ادامه خواهد داشت.

گفته می شد سپهبدمقدم ازسال ها قبل رابط ساواك باسران جبههٔ ملی بوده و سعی داشته بین آنها و رژیم سلطنت پلی بزند. چون دردانشکدهٔ حقوق شاگرد دکترسنجابی بود، بیش ازهمه سعی داشت که موجبات نخست وزیری سنجابی را فراهم سازد. واسطهٔ

دیداردکتر صدیقی ـ دکترسنجابی ـ دکتربختیار باشاه شده بود. ولی پیش از هرکس می خواست سنجابی نخست وزیر شود. پس ازبازگشت سنجابی ازپاریس و امضای آن سه ماده علیه شخص شاه و مقام سلطنت با اینکه سنجابی زندانی شده بود معهذا ازروش خود دست بردارنبود و موجبات ملاقات سنجابی باشاه رافراهم ساخت.

❁ ❁ ❁

داریوش همایون می نویسد: (شاه دراواخر پادشاهی خود روزی به مقدم گفته بود نمی دانم شما باماهستید یا باآنها؟). مقدم بخشی از اعتبارات ساواك و سوابق همکاری ملایان را به آیت الله طالقانی داد. مقدم پروندهٔ تمام کارمندان و عوامل ساواك را به رژیم تازه تحویل داد که خیلی از آنها اعدام شدند. مقدم که از بی تصمیمی شاه به ستوه آمده بود استراتژی ملی را دنبال می کرد و امید خودرا یکسره به مخالفین بسته بود. ❁ ❁ ❁

سپهبد مقدم گزارشات متعددی به شاه می داد و می خواست موجبات سازش را فراهم سازد. مضمون یکی ازگزارشات منتشر شده چنین است: (تحریکات اخیر روحانیون موجب گردیده که گروههای مختلف، دولت ایران راضد مذهب بدانند. برای خنثی کردن آن لازم است اولاً دولت اعلام کند که مراجعت آیت الله خمینی به ایران مانعی ندارد و سخنگوی دولت اعلام کند که خمینی تبعیدی نبوده و هروقت مایل باشد می تواند به ایران بیاید. ثانیاً طی نامه ای به مراجع تقلید آیات عظام خوئی ـ خونساری ـ شریعتمداری ـ گلپایگانی ـ مرعشی نجفی ازآنان درخواست گردد که با درنظر گرفتن شرایط خاص مملکت و براساس مصلحت دین و ملت نظرات خودرا دراختیار دولت بگذارند تامورد توجه قرار گیرد.) پاسخ دفتر مخصوص این بود که (ملاحظه فرمودند ـ)

نامهٔ سرّی دیگری ازسپهبد مقدم به تاریخ ۲۵ /۸/ ۱۳۵۷

انتشاریافته به این مضمون: (تعداد روحانیون درسراسر کشور زیادبوده و تنها روحانیون سنی مذهب بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفرهستند که با احتساب ماهیانه۵۰۰۰ ریال حداقل به هرنفر حدود ۲۵ میلیون ریال پرداخت شود. درمورد روحانیون شیعه هم دربین آنان کسانی هستند که قبلاً بین پانصدهزارریال تایك میلیون ریال دریافت می کرده اند ومبلغ پنجاه میلیون ریال درخواستی ماهانه تکافوی تأمین نظر مذکوررا خواهدداشت.) ازهاری نخست وزیردستورداد کمیسیونی تشکیل و معلوم شود این پول چگونه به اشخاص مورد نظر داده می شود ؟

❁ ❁ ❁

جمهوری اسلامی اسنادی را منتشر ساخته و اظهار نموده که این اسناد از دفتر مخصوص شاه ـ هیئت مستشاران نظامی آمریکا درایران و سایر سازمان ها به دست آمده که بعضی ازنکات آن چنین است:

مذاکرات فلتمن رابط سیای آمریکا باسپهبد مقدم رئیس ساواك ایران در۱۲ شهریور ۱۳۵۷

فلتمن ـ سفیر آمریکا حضور شاهنشاه شرفیاب شده و ایشان فرموده اند گزارشاتی دریافت داشته اند که پاره ای از دولتهای خارجی درتظاهرات خصمانه گروهها علیه رژیم دخالت داشته اند. سفیرآمریکا گفته ازطرف دولتهائی مثل شوروی و لیبی نمی تواند صحبت کند، ولی آمریکا هرگز دروقایع اخیر دخالتی نداشته است. سفیرآمریکا دستورداده کماکان ازشاهنشاه به عنوان تنها عاملی که ضامن ثبات ایران و رفاه ملت ایران می باشند حمایت کنند. شورویها سعی دارند مناسبات ایران و آمریکا را تیره سازند حتی فلسطینی هاهم دراین مورد نقشی داشته اند. ازطرف سازمان سیا و دولت آمریکا به شما اطمینان می دهیم که دروقایع نامطلوب اخیر ما دخالتی نداشته ایم. ولی ازطرف کنگره آمریکا نمی توانیم صحبت کنیم.

فلتمن (۹ ابان ۵۷) ـ من درواشنگتن به سازمان سیا گفتم که شاه کنترل اوضاع را شخصاً به دست دارند و هروقت بخواهند می توانند تغییرات لازم را بدهند، می خواستم بپرسم این تظاهرات تاکی ادامه خواهدداشت؟

مقدم ـ مشکل تظاهرات فعلی دراین است که کمونیست ها و مذهبیون مخلوط هستند وپای جوانان و کودکان راهم به میان کشیده اند. قرائنی دردست است که مشغول توزیع اسلحه هستند. درتظاهرات پرچم سرخ دردست متظاهرین دیده می شود. شعارهای تجزیه طلبی درمناطقی مثل کردستان داده می شود. مذهبیون فکر می کنند بعدازنیل به هدف می توانند کمونیست هارا کناربگذارند و کمونیست ها فکر می کنند پس ازسرنگونی رژیم نابودی مذهبیون برایشان کارآسانی است. شاهنشاه که اعتقادکامل به فضای بازسیاسی و دموکراسی و اجرای قانون اساسی دارند اجازه عکس العمل شدیدرابه نیروهای انتظامی نمی دهند. این تضعیف تدریجی نیروهای انتظامی موجب توسعهٔ تظاهرات شده است. خمینی تحت تأثیر یزدی و قطب زاده قراردارد واعلام کرده تا سرنگونی رژیم جهادلازم و جنگ فرسایشی وجنگ مسلحانه را ادامه خواهد داد. این امر به تدریج موردقبول روحانیون داخلی که تاکنون مخالف خمینی و طرفدار اجرای قانون اساسی بودند قرارگرفته است.

فلتمن ـ شایع است که برخی ازتظاهرات مخالف وسیلهٔ ساواك و ارتش به راه افتاده تاشاهنشاه رابرای قبول یك دیکتاتوری نظامی زیرفشار بگذارند؟

مقدم ـ تکذیب می کنم. حتی تظاهرات موافق را هم که می گویند به راه انداخته ایم صحت ندارد. متأسفانه دولت هم این مطلب را به سرویسهای اطلاعاتی خارج گفته وماضمن تکذیب تعجب می کنیم. صریحاً اعلام می کنم که شاهنشاه کتف های ما ونیروهای مسلح را بسته اند و کارهارا دراختیار نخست وزیر مملکت گذاشته اند و ما درحیرت هستیم که چرا شاهنشاه این

سیاست هارا اجراء می کنند.

قسمتی ازمذاکرات ژنرال پوجین تای رئیس اطلاعات وزارت دفاع آمریکا باسپهبد مقدم در۸ آذرماه ۵۷ باحضور سفیر آمریکا.

مقدم - ازمدتها پیش کمونیستها دراین کشور زیربنای خودرا آماده کرده اند و دستگاههای تبلیغاتی، ازقبیل مطبوعات و رادیو-تلویزیون وحتی وزارت فرهنگ و هنررا زیرنفوذ خودگرفته اند تا نوع رژیم را عوض کنند که معظم له سلطنت کنند نه حکومت واصول قانون اساسی به طورکامل اجراء گردد. کمونیست ها ازاین وضع حداکثر استفاده را کردند. تنها جائی که نفوذ کمونیستها با مشکلات مواجه بود، ارتش می باشد که به علت دیسیپلین نظامی است. البته حکومت های گذشته اشتباهاتی هم کرده و به عامل مذهب توجه نداشتند. از۳۵ میلیون جمعیت ایران ۳۰ میلیون مذهبی و فناتیك هستند وتلاش کمونستها درجهت جدائی حکومت ازمذهبیون مردم را بدبین نموده است. فضای بازسیاسی به مخالفان کمك کرد و دولت ازچند جهت مورد حمله قرارگرفت و روشنفکران و گروههای ملی ادارهٔ مذهبیون را دردست گرفتند. درنتیجه دوگروه مذهبی به وجود آمد اول گروه طرفدار رژیم اما ناراضی، دوم گروه مخالف رژیم وبازهم ناراضی. کمونیست ها دستهٔ دوم را تقویت کردند. مذهبیون دستهٔ اول مرعوب خمینی و طرفداران او هستند. رهبران طرفداررژیم همه مقیم قم هستد. اما کمونیستها درلباس آخوند دست به یك سلسله عملیات ایذائی علیه این رهبران زدند به نحوی که برای ایمنی جان خود ازما کمك خواستند. فقط پنج تا ده درصد مردم فعال مملکت تهدیدی برای رژیم به وجود می آورند وبقیه سالم هستند ولی همان گروه کم توسط کمونیستها سازمان یافته هستند ودرسازمان های حساس مثل آب و برق ونفت نفوذ کرده و مذهبیون راسپرساخته اند. کمونیستها وقشریون مذهبی طرفدار خمینی اعلام کرده اند که می کشیم و کشته خواهیم شد تاحکومت

سرنگون شود. با این ترتیب هرگونه عکس العمل دولت باعث کشته شدن تعداد بیشتری ازمذهبیون خواهدشد. ارتش کاملاً وفاداراست ولی سربازان وظیفه ای که درآینده به ارتش ملحق می شوند معلوم نیست چه حالتی را به وجودمی آورند. بایدروحانیون طرفداررژیم که اکثریت را تشکیل می دهند تقویت شوند. ساکت کردن خمینی خیلی اهمیت دارد. رادیو بی بی سی سخنگوی نیات خمینی شده واکثریت مردم به آن گوش می کنند، اگر این حرف هارانزند بسیاری از گرفتاریها رفع می شود. دکترسنجابی می گفت اگر می توانستیم در برابر خمینی مقاومت کنیم زحمات ۲۵ سالهٔ ما برای استقرار یك حکومت ملی و دموکراتیك به نتیجه می رسید. سنجابی گفت: امیدوارم حکومت نظامی بتواند امنیت را برقرار کند تابعداً مابتوانیم روی کارییائیم.

ژنرال تای ـ درعصر جدید بارها ائتلاف کمونیستها و پیروان مذاهب مختلف را دیده ایم. تصور می کنم شوروی هم مثل آمریکا نگران اوضاع ایران است. شوروی مایل به نفوذ درایران هست ولی نمی خواهد رژیم شاه را سرنگون کند. رئیس جمهور فرانسه به آسانی می تواند خمینی راساکت کند به خصوص که شمابافرانسوی ها مناسبات ویژه ای دارید. کلیهٔ مقامات آمریکائی و جامعهٔ آمریکا از ارتش شاهنشاهی تحت فرماندهی شاهنشاه حمایت می کنند.

مقدم ـ شوروی ها به مناسبات ما باغرب روی خوش نشان نمی دهند. آخرین تهدید رسمی آنها درمورد مسافرت رهبرچین به ایران بود. یکی از دیپلمات های آنها گفته بود که ما اجازه نمی دهیم این جوجه آمریکائیها پای چین را درخلیج فارس بازکنند.

سفیر آمریکا ـ نمی دانم چرا فرانسه و یا مراکش برای شماکاری انجام نمی دهند. یکی از رهبران فرانسه عقیده داشت که اگر فرانسوی ها بخواهند می توانند خمینی راخاموش کنند. ازوجود سه نفرایرانی الاصل که گویا یکی دونفرآنها تبعهٔ آمریکا باشند، دراطراف خمینی اطلاع داریم. اینها تحریکات زیادی می کنند.

درتعجبم که چرا فرانسویها جلوی اینهارا نمی گیرند.

* * *

مذاکرات دکتر بوئی معاون سیا با سپهبد مقدم در نهم آذرماه ۱۳۵۷

دکتربوئی ـ شکست سیای آمریکا معلول دستورکارتر مبنی برعدم شرکت و نفوذ مأمورین سیا درفعالیت سازمانهای مخالف شاه می باشد. آیا به نظر شما جبههٔ ملی و اعتدالیون مذهبی موافقت خواهند کرد تا یك دولت ائتلافی طبق نظر شاهنشاه تشکیل گردد؟

مقدم ـ با اعتدالیون غیرمذهبی وجبههٔ ملی تماسهائی داریم. جبههٔ ملی به قانون اساسی ونظم و امنیت ومبارزه باکمونیسم معتقد است ولی اعتدالیون مذهبی مرعوب قشریون مذهبی به رهبری خمینی هستند وخیرو صلاح مملکت را درنظر نمی گیرند وحال آنکه جبههٔ ملی احساس مسئولیت می کند. اقدامات قشریون مذهبی هرروز منافع بیشتری عایدکمونیستها می کند. خمینی هم مخالف قانون اساسی است و تفکرات غلط او زمینه را برای کمونیستها آماده می کند.

دکتر بوئی ـ آیا گروههای مذهبی معتدل درتشکیل حکومت جبههٔ ملی همکاری خواهند کرد؟

مقدم ـ اگرخمینی راساکت کنیم واعتدالیون مذهبی مرعوب نباشند مذهبیون باجبههٔ ملی همکاری خواهندکرد. دراین صورت جبههٔ ملی خواهدتوانست حکومت دموکراسی مورد نظر شاهنشاه و مردم را تشکیل داده و نظم را برقرارسازد. اعتدالیون مذهبی و رهبران مذهبی تماماً موافق شاهنشاه هستند و باما ارتباط دوستانه دارند. اما خمینی و کمونیستها تعداد کمی ازاین رهبران را مرعوب کرده و ظاهراً نمی توانند ازدولت حمایت کنند. می خواهم بگویم قدرت واقعی در حال حاضر دردست کمونیستها است که درپناه قشریون مذهبی و به نام خمینی وارد عمل شده اند. خمینی شخصاً بارژیم سلطنتی مخالف است و دراین هدف باکمونیستها وجه مشترك

دارد و حال آنکه اعتدالیون مذهبی مخالف سلطنت نیستند بنابراین کمونیستها ، اعتدالیون مذهبی را تقویت نمی کنند و چون مخالفین رژیم و کمونیستها از نارضائی مردم بهره برداری می کنند کفهٔ ترازو به نفع آنها سنگین ترخواهدشد . اگر وضع عوض شود چیزی نیست که جانشین این سیستم شود . قشریون مذهبی سیستم حکومتی و ایده ئولوژی سیاسی ندارند . در۵۰ سال و به خصوص ۳۰ سال اخیر درایران خیلی کارشده و نابسامانیها وفساد هم بوده است. ما قرن ها خواب بوده و بیدار شده ایم. رسیدن به تمدن آسان نیست. پنجاه سال قبل درایران گردن می زدند ، دست می بریدند ، توی بدن انسان شمع کار می گذاشتند . زنان مابرده بودند . حکومت ایران آزادی زن رابرقرارکرد . یعنی بردگی را لغو نمود . اما مذهبیون مخالف آن هستند . مردم هنوز حرف رهبران مذهبی راگوش می دهند . آنها می خواهند با این تحولات اجتماعی مبارزه کرده مارا به زمان بردگی برگردانند . مقامات روحانی مابضاعت علمی ندارند ونمی توانند درکنار جبههٔ ملی مملکت را اداره کنند . به نظر من اگر مملکت رابه دست یك دیوانه بدهند بهتراست تا دراختیار عناصر مذهبی بگذارند . مشکلات مملکت ازخمینی یك آدم بانفوذ ساخته است .

دکتر بوئی ـ آیا اعلیحضرت می توانند باشرکت جبههٔ ملی دولتی تشکیل دهند ؟ و آیاجبههٔ ملی برای مقابله بااوضاع و مبارزه بامذهبیونِ مخالف که ضدبرنامه های اصلاحی هستند قدرتی دارد ؟

مقدم ـ اگربشود صدای خمینی را خاموش کرد و بی بی سی هم تحریك نکند وبااعتقاد به این که اعلیحضرت متوجه هستند که باید سلطنت کند نه حکومت، با این طرز جبههٔ ملی می تواند باسیاستمدارانِ مستقل، حکومتی تشکیل دهد . اما درشرایط فعلی با توجه به سمپاشیهای خمینی نمی تواند حکومتی تشکیل دهد . چنانکه سنجابی که به قانون اساسی ورژیم سلطنتی و شخص اعلیحضرت اعتقاددارد می گوید: موقعی می شود حکومت کرد که

خمینی ساکت باشد. سنجابی گفت: وقتی اعلیحضرت می خواستند ازما برای تشکیل حکومت استفاده کنند دیدم که خمینی می گوید: باید پادشاه ازیك در برود ومن از درِ دیگر وارد شوم و حکومت اسلامی را تشکیل دهم، با این طرز توجه یافتم هرگونه اقدامی دراین راه سرکوفتن برسنگ است. وقتی علیا حضرت ملکه درنجف به دیدار آیت الله خوئی (ازمراجع تقلید میانه رو وسلطنت طلب) رفتند وعیادت کردند، خمینی وکمونیستها تمام تلاش خودرا برای تضعیف آیت الله خوئی به کاربردند. آنها به قدری عناد دارند که هرگونه تفاهم با آنها غیرممکن است. هیچیك ازآیات عظام ایرانی درداخل یاخارج کشور مانند خمینی دریده و وحشی نیستند. ضمن اینکه کمونیستها هم خمینی رامحاصره کرده و بقیهٔ رهبران مذهبی هم ازخمینی می ترسند. کمونیستها درقم، هرروز جلوی خانهٔ آیت الله شریعتمداری می روند و به او فحش می دهند وخانواده اش را تهدید می کنند. او می گوید من ازخمینی نمی ترسم ولی ازکمونیستهای طرفدار او می ترسم و ازما خواسته جان او وخانواده اش راحراست کنیم. هرچه زمان می گذرد کارهای قشریون مذهبی به نفع کمونیستها تمام می شود. شاید من مدتی دیگرزنده نباشم اما اگر قدرت ملی ما روزی تضعیف شود تنها عامل کمونیستها بوده اند. موقعیت جغرافیائی ایران ومنافع استراتژیکی شوروی را دراین منطقه به یاد داشته باشید. فراموش نکنید که فقط کمونیستها ازاین اوضاع بهره برداری خواهندکرد.

* * *

مهندس جهانگیرکیا ازقول شوهرخواهرش سپهبدبهزادی، دادستان سابق ارتش نقل می کرد که روزی برای مذاکره در بارهٔ آزادی زندانیان سیاسی به دفترنخست وزیر (دکتربختیار) رفته بود. قبل از این که به اتاق نخست وزیر بروند سپهبد مقدم که کیف سیاه رنگ بزرگی داشت و مملو ازاسکناس بود به او نشان داد و پای تلفن رفت و گفت: (حضرت آیت الله آن امانت حاضراست چه

وقت آن را بفرستم ؟) معلوم شد مبلغی حدود چهارمیلیون تومان است که ازبودجهٔ ساواك دراختیار یکی ازآیت الله ها می خواهد بگذارد . سپهبد بهزادی گفت: نام آیت الله فاش نشد .

(درنشریهٔ دیگری خواندم که سپهبد مقدم قسمت مهمی از اعتبارات ساواك را دراختیار آیت الله طالقانی می گذاشته که وقتی از زندان آزادشده بود این وجوه را به مصرف تظاهرات می رسانید)

سپهبد بهزادی می گفت: درجلسه ای که باحضور دکتربختیار نخست وزیر تشکیل شد ، اواصرارزیادی به آزادی همه زندانیان سیاسی داشت. من گفتم: دادستانی کارخودش را انجام داده و دیگر نقشی درکارآنها ندارد . ولی بختیار اصرارداشت که باید همه آزاد شوند .

* * *

علی رضائی سناتورسابق می گفت: درقاهره به دیدارشهبانوی ایران رفتم. درحالی که ازکسالت اعلیحضرت و وضع مملکت ناراحت بودند می گفت: این سپهبدمقدم خیلی بدعمل کرده است. حدود نهصد میلیون تومان پول ازمنابع مختلف به مقدم داده شده بود که دراختیار طرفداران رژیم برای تظاهرات بگذارد ولی متأسفانه او نصف این مبلغ یعنی حدود ٤٥٠ میلیون تومان رادراختیار مخالفین از جمله آخوندها گذارده بود و به هیچ وجه به طرفداران رژیم مبلغی پرداخت نکرد . وقتی بختیار نخست وزیرشد دربارهٔ باقیماندهٔ این وجوه که نزد سپهبدمقدم بود ، مذاکره به عمل آمد و به دستوربختیار به خزانهٔ مملکت ریخته شد .

* * *

دکتراصلان افشار ، آخرین رئیس تشریفات دربار می گفت: دردربار یك صندوق آهنی وجودداشت که حدود یك میلیون دلارپول نقددرآن موجود بود که اعلیحضرت به مناسبت های مختلف اوامری برای پرداخت وجه به افراد و سازمانهائی صادر می فرمودند . مثلاً یکبار وزیرخارجه (بوکاسو) نزد اعلیحضرت آمده و ازوضع بدمالی

خود و خانواده اش خیلی ابراز ناراحتی کرده بود. دستور دادند که مبلغی نقد به اوداده شود. همچنین مقرر فرمودند که به فرزندان او از بنیاد پهلوی بورس داده شود. مبلغ کمی از این وجوه مصرف شده بود ولی بقیه درصندوق ماند که وجوه مزبور هم توسط آخوندها غارت شد.

اصلان افشار می گفت: درآخرین روزهای توقف اعلیحضرت درتهران دستوردادند مبلغ بیست میلیون تومان وجه نقد دراختیار سپهبد مقدم گذارده شود تایین روحانیون طرفداررژیم تقسیم شود. ولی از مراجعهٔ عده ای ازاین روحانیون به دربار معلوم شد مقدم به هیچ وجه پولی دراختیار آنان نگذارده است.

* * *

یکی ازصاحبان صنایع معروف بخش خصوصی می گفت: یك روز سپهبد مقدم مرا خواست و گفت: شما که ازبرکت رژیم صاحب ثروت شده اید باید مبلغی دراختیار بگذارید که به مصرف تظاهرات به نفع رژیم برسد. مقدم به من گفت: تا ٤٨ ساعت باید ٥ میلیون تومان بیاورید. درآن روزهائی که بانکها ازپرداخت پول خودداری می کردند بامراجعه به چندبانك مبلغ مزبوررا که مقداری ازآنها اسکناسهای یك تومانی بود به زحمت تهیه کرده و دریکی ازساختمان های ساواك دراختیار مقدم گذاردم. همچنین می دانم که یکی دیگراز صاحبان صنایع نیز همین کاررا کرده است. اما این وجوه نه تنها بین روحانیون و طرفداران رژیم تقسیم نشد بلکه معتقدند که دراختیار مخالفین ازجمله آخوندهای مخالف قرارگرفت.

* * *

دکترنهاوندی رادرنیس دیدم که ازسپهبد مقدم به نیکی یاد می کرد ومی گفت: اودرمبارزه بافساد خیلی جدی و صادق بود. درزمان نخست وزیری آموزگار یك روز به من تلفن کرد وگفت: می خواهم به طورخصوصی باشما مذاکره کنم. ازاو خواستم که به محل موزهٔ عباسی بیاید تا باهم به صرف ناهار بپردازیم. وقتی مذاکره شروع

شد یك گزارش ۳۲ صفحه ای به من داد وگفت: من وضع مملکت راخیلی خطرناك می دانم زیرافساد بی نهایت افزایش یافته و من وظیفهٔ خود می دانم که اعلیحضرت را درجریان بگذارم تایك فکراساسی برای مملکت بکنند. این گزارش رابخوانید، نظرمن این است که ازطرف شهبانو به عرض برسد. اوگفت: تصور می کنم وقتی اعلیحضرت گزارش را بخوانند یا ازکار برکنار یا بازنشسته و یامغضوب می شوم ولی وظیفهٔ وجدانی خود می دانم درمقام اطلاعاتی که هستم اعلیحضرت وعلیاحضرت را ازجریانات به خوبی آگاه سازم. وقتی گزارش را بادقت خواندم متوجه شدم که مقدم به اعلیحضرت می نویسد که "فساد درکشور خیلی زیادشده و گروههای فساد عبارتند عده ای ازبستگان اعلیحضرت وعلیاحضرت وعده ای از درباریان سرشناس ازقبیل ایادی و دولو و محوی و امثالهم وعده ای ازاطرافیان نخست وزیران سابق ازقبیل هویدا - علم - شریف امامی و تعدادی ازامرای ارتش ازقبیل ارتشبدنصیری که باید بایك اقدام سریع همهٔ آنها کنار گذارده شوند و اسامی تعدادی ازافراد رابامشخصات دقیق ذکرکرده بود" ضمنا یادآورشده بود که "باید کلیهٔ بهائی ها ازمشاغل حساس کنار گذارده شوند" وقتی گزارش راخواندم نظر مراپرسید آن را تأیید کردم و گفتم: بسیارصحیح است وبادقت بدون حب و بغض تهیه شده و علاوه برتأیید روی کاغذهم حضور شهبانو نوشتم که با کلیه مطالب تیمسارمقدم موافق هستم و کاغذرا گرفته برای شهبانو فرستادم.

بعداً شهبانو به من تلفن کرده باعصبانیت گفتند: شماچرا این گزارش راخوانده اید؟ گفتم مقدم ازمن خواست که بخوانم. گفتند چرا تأیید کرده اید؟ گفتم مطالبش کاملاً صحیح است و واقعیت دارد. شهبانو باناراحتی گوشی تلفن را گذارد و معلوم شد ازاین که اسامی بستگان شهبانو درآن گزارش بود، ناراحت شده بودند. وقتی این گزارش به عرض اعلیحضرت رسید نه تنها مقدم را برکنار نکردند بلکه پس ازچندی اورا به ریاست ساواك منصوب نمودند.

مورد دیگرهم ازشهامت مقدم همان مطلبی است که درحضوراعلیحضرت درپاسخ آزمون گفتند: که اگر کسانی باید محاکمه و مجازات شوند شخص آزمون جزو نفرات اولیه است.

دکتر نهاوندی می گفت: دکترآزمون درکابینهٔ شریف امامی نقش بسیار مهمی داشت وهرگام که برمی داشت به نفع انقلاب بود. به همین جهت گروهی فکر می کردند که با (کا ـ ژ ـ ب) مربوط است وراه رابرای آنها صاف می کند که بعداً هم بازداشت شد.

* * *

یکی ازرؤسای ساواك یکی ازاستانها گفته بود که مرتب ازمرزها اسلحه وارد می شد، که این امر مرا خیلی ناراحت کرده بود. نزد ژنرال مقدم رفتم و به اوگفتم که مرتب اسلحه وارد کشور می شود و این کارخطرناك است. مقدم گفت: گاهی مصلحت مملکت اقتضا می کندکه ازبعضی کارها چشم پوشی شود و این هم یکی ازآنها است. من گفتم: من قسم خورده ام که به رژیم و مملکت وفادار باشم و این کار خلاف آن قَسَمی است که من خورده ام وازمقام خود استعفا کردم. مقدم هم استعفای مرا پذیرفت.

* * *

منصوررفیع زاده نمایندهٔ ساواك درآمریکا می نویسد: درسال ۱۹۶۲ بین شاه و سیا موافقت شد که اگرسیا اطلاعاتی ازایران می خواهد ازساواك بگیرد. به همین جهت سیا هیچگونه تماسی با ایرانیها نداشت و ازاوضاع ایران بی اطلاع ماند و درنتیجه سیا درتاریکی ماند وبه همین جهت ازتلاش های مخالفین خبری نیافت و سرانجام منتهی به وقایعی شد که درایران اتفاق افتاد. من ۱۵سال درشغل ساواك درآمریکا قرارداشتم. بعضی ازمقامات ساواك و دولت مرا عضو سیا می دانستند به همین جهت برای زمانی طولانی این شغل را حفظ کردم. دراین مدت من با سه رئیس ساواك و ۸ سفیر درآمریکا کارکردم. این مدت طولانی برای دیگران میسر نبود که درشغلی بمانند.

درسال ۱۹۷۹ ژنرال مقدم درآمریکا خانهٔ من ماند. او ازژنرال نصیری خشمگین بود وازاو تنفرداشت و می گفت: اگرشانس یاری کند نصیری را به جوخهٔ اعدام خواهم سپرد.

من گفتم: تاکنون چنین حرفهائی نشنیده بودم. آیا شاه هم ازماجراها مطلع است؟ مقدم گفت: شاه می داند ولی او را مجازات نمی کند، چون نصیری خوب بلداست خوشرقصی کند.

* * *

سیاوش بشیری درکتاب (قصهٔ ساواك) مطالب زیررا ازقول یکی ازمقامات ساواك نقل می کند:

درزمان نخست وزیری آموزگار وقتی ماجرای منزل آیت الله شریعتمداری پیش می آید و درشهر قم آن را یك توطئه تلقی می کنند، نصیری به پرویز ثابتی دستور می دهد که درجلسه ای درنخست وزیری شرکت کند. وقتی وارد اتاق نخست وزیر می شود داریوش همایون و محمود جعفریان متن اعلامیه را می خوانند. ثابتی می گوید پخش این اعلامیه بدون نتیجه گیری و تأکید برموضع قدرت دولت نه صحیح است و نه صلاح. نخست وزیر می گوید: اعلیحضرت هم تلفنی تصویب فرموده اند و ساعت ۲ بعدازظهر پخش خواهدشد. ثابتی می گوید زیرصورتجسله بنویسید که من مخالفم. دکترآموزگار جریان را تلفنی با اعلیحضرت صحبت می کند و درپاسخ می گویند نظرثابتی را تأمین کنید واین جمله طبق نظر ثابتی اضافه می شود که (بااظهارتأسف از واقعه، دولت و مقامات امنیتی اجازه نخواهند داد که ماجرای مشابهی تکرار شود و گروههای ضدملی به آشوب دامن بزنند.)

پس از این که اعلامیه برای پخش به رادیو داده شد، نخست وزیر می گوید: حالا چه بایدکرد؟ ثابتی می گوید: باید اخلالگرانی که پیشینهٔ آنها درساواك هست، بازداشت شوند. طرحی درسه مرحله پیش بینی شده که حدود۳۵۰۰ نفربایدبازداشت شوند. درفازاول ۱۵۰۰ نفربعداً اگرلازم شد دوهزارنفر... آموزگار وهمایون

مخالفت می کنند و می گویند این کار مخالف سیاست حقوق بشر و فضای باز سیاسی می باشد. چون بانظر او مخالفت می شود یکسر نزد هویدا وزیردربار رفته جریان را می گوید که اعلیحضرت ازاوگزارش می خواهند که پس ازدوروز وقتی گزارش بر می گردد بابازداشت سیصد نفر موافقت می شود. بااین طرز برنامه ای که قراربود در۱۵خردادسال ۵۷ صورت گیرد بلااثر شد و روز۱۷ خرداد سپهبد ناصرمقدم جای نصیری رئیس ساواك می شود. درهمان شب درمجلس عروسی دختر یك امیرارتش، مقدم و ثابتی دراتاقی درباشگاه افسران خلوت می کنند و ثابتی درباره بازداشت و تبعید گروهی از ملاها وتروریستها، نظر خودرا می گوید. ولی مقدم می گوید سیاست تغییرکرده و نباید کسی بازداشت شود بلکه آن سیصدنفرهم باید آزاد گردند وملاها باید ازتبعید برگردند و حتی گروهی از محکومین سابق هم باید آزاد شوند.

درهمان روزها گروه توحید به خانهٔ فریدون زندی ازکارکنان ساواك حمله کرده واورا درمقابل چشم همسر وفرزندانش بامسلسل کشتند. جنازهٔ سوراخ شدهٔ فریدون زندی موجب دردسر شده بود زیرا اجازهٔ دفن نمی دادند. جنازه را باهزار زحمت به پزشکی قانونی سپردند. بعداز۲٤ ساعت گفتند ما نمی توانیم جنازهٔ ساواکی را نگه داریم. باتیمساربدره ای صحبت شد که درلویزان کنار جنازهٔ کسانی که درلویزان کشته شده اند دفن شود، ایشان هم گفتند: اینجا پادگان نظامی است نه گورستان... از توسلی مدیرعامل بهشت زهرا کمك خواسته شد. محلی را نشان دادند که با اتومبیل پیکان جنازهٔ بادکرده را بدانجا برده باکت و شلوار بدون تشریفات مذهبی دفن کردند.

مقدم گفت: یك عمر شما به مردم زورگفتید بگذارید چندروزهم مردم به شما زور بگویند. یك چك صدهزارتومانی با تسلیت برای همسر زندی فرستاد. وقتی همسرداغدیده برای وصول چك به بانك رفته کارکنان بانك چك را گرفته بدون این که پولی

بدهند باناسزا اورا که همسر یك ساواکی بوده بیرون کردند.

سیاوش بشیری گفتگوی خودرا با یك مقام ساواك چنین منتشر می سازد:

ما اطلاعات زیادی دربارهٔ تروریستها داشتیم که دراردوگاههای مختلف تعلیمات دیده بودند. طبق روش معمول بین سازمانهای امنیتی کشورها وقتی سران ممالك ازکشوریکدیگر بازدید می کنند بین دستگاههای امنیتی مذاکراتی صورت می گیرد. هنگام سفر ژنرال دوگل رئیس جمهورفرانسه به ایران، دستگاههای امنیتی فرانسه ازدولت ایران سئوال کردند که شماتاچه حدحفاظت امنیتی رئیس جمهوررا تقبل می کنید؟ مقامات ایرانی گفتند تا ٤٠ درصد. به همین جهت لشگری ازمأمورین امنیتی فرانسه به ایران آمدند و حفاظت دوگل را باکمك مأمورین ایرانی برعهده گرفتند.

درجشن های ۲۵۰۰ ساله که سران کشورها و همراهانشان به ایران آمدند وقتی سران ممالك ازشیراز به تهران می آمدند تعداد زیادی مرسدس بنز ضدگلوله برای نقل و انتقال آنها خریداری شده بود. همه خیال می کردند که رؤسای کشورها بامرسدس بنزها حرکت می کنند درحالی که پیشاپیش دوسه دستگاه اتوبوس مجهز وجودداشت که روی سقف آن نرده کشیده شده بود و خبرنگاران وفیلمبرداران برای تهیهٔ مطالب خود روی سقف اتوبوس ها استقراریافته بودند. هیچ کس به این اتوبوس ها توجه نداشت و هیچ کس خبرنداشت که سران کشورها داخل همین اتوبوس ها هستند ومرسدس بنزها به کارکنان سفارتخانه ها اختصاص یافته بود. ازاجرای این طرح درسراسر دنیا فقط ٥ ایرانی آگاه بودند. درآن وقت چپی ها و تروریستها درهمه جا نفوذکرده بودند.

مثلاً سرهنگ زیبائی معروف که مورد بغض آنهابود عروسی داشت به نام دکتر معصومه شکوه طوافچیان که عضو سازمان انقلابی حزب توده بود و درکوبا و چین آموزش تروریستی دیده بود.

جریان سرهنگ زیبائی چنین بود که بعداز کشف چاپخانه و سازمان نظامی حزب توده در سال ۳۲ حدود ۸ خانه تیمی دراختیار دولت قرارگرفت که آنهارا فروخت و سرهنگ زیبائی خانهٔ خیابان بهاررا خریداری نمود. درسال ۱۳٤٤ که سرهنگ زیبائی بازنشسته و راهی آمریکا گردید هروقت به ایران می آمد در همان خانه اقامت می کرد. سرهنگ زیبائی کتاب (سیرکمونیزم درایران) رانوشت و درلیست سیاه توده ایها قرارگرفت. دربحران سال ۵۷ حزب توده کوشید محل چاپخانه وخانهٔ تیم کیانوری راتصاحب کند. کیانوری ومریم فیروز و احسان طبری ازسیدحسین سبزواری رانندهٔ کیانوری خواستند که باکمك جوانان حزب توده خانه زیبائی راشکنجه گاه ساواك اعلام کنند.

* * *

رفیع زاده درمصاحبه ای با مجله (اسپیوناژ) چنین گفته است:

تشکیلات ساواك درخارج ازکشور بیشتر یك (شوخی) بود. همه آن را مرکز جاسوسی می دانستند. باید بگویم یك محفل دوستانه بود که اعضای آن اغلب وقتشان را برای راهنمائی و خرید رؤسایشان درخارج و یابردن خویشاوندان مأمورین ساواك به بیمارستانها و دکترهای آمریکائی صرف می کردند. ساواك برای خشنودساختن شاه گزارش تهیه می کرد. شاه همیشه این وسواس راداشت که آمریکا چگونه ملاحظهٔ او را داشته باشد. تنهاهدفش این بود که روابطش باجراید دوستانه باشد درحالیکه همواره بخش بزرگی ازمقالات جرایدعلیه اوبود. روزی درسال ۱۹۷۸ درکاخ شاه بودم. درموردمقاله واشنگتن پست ازمن سئوال کرد. دراین مقاله بعضی ازمخالفین شاه را کمونیستهای اسلامی شمرده بودند. شاه گفت این مزخرفات چیه؟ چگونه ممکن است کمونیست، مسلمان هم باشد؟ غیرممکن است. گفتم این نظر واشنگتن پست است کاری هم ازدست ما ساخته نیست. چون قانون اساسی آمریکا آزادی بیان را تضمین می کند. باناراحتی گفت: این کارهارا آزادی بیان می نامید؟

به طورکلی شاه ازاطلاعاتی خوشش می آمد که دوست داشت بشنود. اویك حاکم مطلق بود و هرچه قدرتش بیشتر می شد میل او برای شنیدن حقایق که باب میلش نبود کاهش می یافت. شاه معتقدبود که درپشت تظاهرات ضدشاه درآمریکا دست دولت آمریکا درکاراست و اشاره به پول های اف - بی - آی وکمپانیهای نفتی می کرد که دراین راه خرج می شد. ماهم برای بستن دهان مخالفین راهی نداشتیم. بعضی ازاین دانشجویان فرزندان مقامات عالیرتبهٔ دولت و ساواك بودند. والدینشان ازمن می خواستند که آنهارا نصیحت کنم که کاری به کارسیاست نداشته باشند. ساواك ۷۵۰۰ عضوداشت که دویست تا ۳۰۰ نفرآنها درشکنجه و قتل دست داشتند. من به مقامات سیا می گفتم درایران دارد انقلاب می شود و کارشاه تمام است، باید برای آینده برنامه ریزی کنید ولی سیا درگزارش خودتأیید می کرد که شاه ۱۵ سال دیگر برسرقدرت خواهدبود.

کریستفر خبرنگارتایم که همراه کیسینجر درماه اوت ۱۹۷۶ به تهران آمده بود باشاه مصاحبه کرد. ضمن سئوالاتی شاه به او چنین پاسخ داد:

مادیگرنباید مردم راشکنجه کنیم، ما ازمتدهائی استفاده می کنیم که کشورهای متمدن آنهارا به کار می برند، یعنی متدهای روانی. مثلاً زندانیان را با اعترافات همکارانشان روبرو می کنیم و به این ترتیب همه چیز را لو می دهند. زندانیان ما ۳۵۰۰ نفر هستند که زندانیان سیاسی نیستند بلکه تروریست ها و مارکسیستها و قاتلین هستند که هیچ ارتباطی باکشورماندارند.

مطلعی می گفت: خانم سپهبد ناصرمقدم باما بستگی فامیلی داشت. وقتی دربارهٔ وضع بازداشت آخرین رئیس ساواك صحبت کردیم گفت: مقدم به من می گفت نگران نباشید وضع من طوری

است که وقتی ازیك درخارج شدم ازدرِ دیگر واردخواهم شد. و (لابداشاره به ساواك وساواما می باشد).

او می گفت: خانم گفته است که وقتی سپهبد مقدم درزندان بود برای آزادی او نزد خمینی رفتم. مرابااحترام پذیرفت و گفت نگران نباشید و شرحی هم نوشت که مقدم را اززندان آزادکنند. من هم خیلی خوشحال با اتومبیل عازم تهران بودم. درپین راه ازرادیو شنیدم که سپهبد مقدم هم امروز اعدام شده است.

هیچکس نفهمید که آیادستورکتبی خمینی درست بوده یا اینکه دستورشفاهی دیگری هم داده باشد. یا این که واقعاًعراقی رئیس زندان اوراشخصاً ترور کرده است.

دربارهٔ اعدام سپهبد مقدم گفته می شود به علت ارتباطات پنهانی که بابازگان و بهشتی و سران رژیم اسلامی قبل ازسقوط رژیم داشته است آنها نه تنها خواستاراعدام بلکه بازداشت اوهم نبودند و انتشارداشت که بازرگان دردولت موقت می خواست از وجود او برای کارهای امنیتی استفاده کند. دریکی ازنشریات خواندم که در روزهای اول سقوط رژیم چون افراد مسلح و گروههای مختلف خانهٔ سران رژیم سابق رفته و آنها را بازداشت می کردند باکمك بازرگان و بهشتی برای ده نفر بازوبند سبز گرفته شده بود که به بازوهای خود به عنوان (امان نامه) ببندند تا هیچکس مزاحم آنها نشود، یکی ازآنها سپهبد مقدم بود که وقتی برای او بازوبند را فرستادند دستگیر شده و درزندان به سر می برد. درزندان هم امیدواربود که بزودی آزادشده و شغل مهمی به او داده شود.

یکی دیگر از صاحبان مقام که زندانی شده بود و اکنون درخارج ازکشور است می گفت یك روز سپهبد مقدم به سلول زندانی که من و پاکروان درآنجا بودیم آمد و به پاکروان گفت: تیمسارهیچ ناراحت نباشد تا چندروزدیگر کارها روبه راه خواهدشد وجنابعالی وعده ای دیگر اززندان آزادخواهندشد.

خلخالی طی مصاحبه ای چنین گفته است:

مقدم دربازجوئی چنین اظهارداشت: (درروزهای آخر تلاش های فراوانی صورت گرفت. مستشاران نظامی آمریکا و اسرائیل دسته دسته به دفترمن می آمدند و می خواستند روحیهٔ دولت بختیاررا تقویت کنند. مخصوصاً اسرائیلیها، شکست رژیم را خیلی به ضررخودمی دانستند. درحدود ۲۰ مرتبه باهایزر ملاقات داشتم و ازاوخواستم تا به آمریکائیها فشاربیاورد تادرمنطقه ای درخلیج فارس نیرو پیاده کنند. زیرا درغیراین صورت ایران ازدست می رود.)

خلخالی گفت: جالب این جاست که سپهبد مقدم دربازجوئی پیشنهاد کرده بود که اورابه سمت رئیس رکن دوم ستاد ارتش اسلامی منصوب کنند.

برخلاف گفتهٔ خلخالی که مدعی است سپهبد مقدم را اعدام کرده بعضی از مطلعین که درآن ایام درزندان به سر می بردند واکنون تعدادی از آنها درخارج هستند می گویند درروزهای نخستین سقوط رژیم حاج مهدی عراقی ازنزدیکان خمینی وازهمکاران نزدیك فدائیان اسلام که درترورحسنعلی منصوردخالت مستقیم داشت ومحکوم به اعدام و سرانجام حبس ابد شده بود پس از آزادی اززندان و رفتن به پاریس ومراجعت به تهران به همراه خمینی، ازکسانی بود که زندان را به تصرف درآورد و چون دراثرسالها اقامت درزندان قصر، به وضع آنجا آشنائی دقیق داشت مرتب به سلول ها سرکشی می کرد و به سران رژیم سابق فحش و ناسزا می داد و همه را تهدید به اعدام می کرد. یك روز به طور مسلح وارد سلولی شد که مقدم درآن جا به سر می برد و پس ازاهانت زیاد به او می گوید شنیده ام بازرگان می خواهد کارهای امنیتی رژیم را به تو بسپارد ولی ما نخواهیم گذاشت و درحضوردیگران به سوی او شلیك می کند که همراهان عراقی بدن خون آلود مقدم را همراه می برند و صبح روز بعدنام سپهبد مقدم جزواعدام شدگان منتشر می گردد.

آنچه مسلم است مقدم با نزدیکی به جبههٔ ملی و مذاکرات بابازرگان و طالقانی و بهشتی قدمهائی به نفع رژیم اسلامی برداشته و گروهی ازدست اندرکاران آنروز هم هرگز قصد اعدام اورا نداشتند ولی گروهی از افراطیها ، نظیرعراقی و خلخالی که ارتباط مستقیم با خمینی داشته اند ، دراعدام یاکشتن او اقدام کرده اند وسرانجام چهارمین رئیس ساواك هم به سرنوشت سه رئیس دیگر دچارشدند .

ثابتی یا (مقام امنیتی) هم می خواست نخست وزیر شود

ازجمله کسانی که دردوران ریاست ارتشبد نصیری تشکیلات ساواك را اداره می کرد پرویز ثابتی بود که حتی قدرتش به آنجا رسیده بود که دردولت هویدا چندتن از کسانی را که با ساواك همکاری داشتند به مقام وزارت رسانید. زیرا گزارش او به شاه دروضع نخست وزیر و همهٔ مقامات تأثیرداشت.

❁ ❁ ❁

ارتشبد فردوست دربارهٔ ثابتی چنین می نویسد:

درفروردین سال ۱۳۵۰ باخروج من و مقدم ازساواك، سازمانی که توسط ما ساخته شد دربست دراختیار (نصیری - معتضد - ثابتی) قرارگرفت که این سازمان مرکز بندو بست سیاسی شد که

اوج قدرت و بدنامی ساواك بود. دراین دوره سرلشگر معتضد قائم مقام ساواك شد و ثابتی که عنصری بسیارجاه طلب بود مدیرکل اداره سوم گردید. من وقتی رئیس بازرسی شاهنشاهی شدم مقدم را به جای خود پیشنهاد کردم و شاه هم به معینیان گفت: ترتیب کاررابدهد ولی نصیری به من گفت: (محال است، بامقدم نمی شود کارکرد. معتضدرا پیشنهادکردم که ازاول ساواك دراین سازمان خدمت کرده است) نصیری اقدام کرد و معتضد منصوب شد.

وقتی قائم مقام ساواك شدم ثابتی کمتراز۳۰ سال داشت که شغل او ریاست بخش مربوط به احزاب مخفی بود. من ناصرمقدم را به جای سرلشگر امجدی مدیرکل اداره سوم کردم. مقدم وظیفه داشت که جوانان لایق را بالابکشد. روزی مقدم گفت: دراین سازمان افرادشایسته ای نظیر پرویزثابتی - عطارپور - پرویز فرنژاد (دکترجوان) هستند که مرتب آنهارا می دیدم. ثابتی بسیارمقام پرست و متظاهربود. درمجموع کارمند خوبی به شمار می رفت، ولی به علت قدرت بیان وتظاهر به بیش ازآنچه بود خودرا نشان می داد. مقدم پیشنهاد کرد ثابتی رئیس اداره یکم اداره سوم شود. ولی من که جاه طلبی ثابتی را می دیدم خواستم که اورا درکارسیاسی مشغول کنم. ازهویدا خواستم که پست وزارت به ثابتی بدهد. وقتی به ثابتی گفتم از خوشحالی باورنمی کرد. هویداثابتی راخواست وبه او پیشنهاد وزارت کرد وگفت: دربارهٔ وزارتخانه اش باید مطالعه کند. درهمین موقع منوچهرآزمون کارمند ساواك معاون نخست وزیر و رئیس اوقاف شد. این موضوع به ثابتی برخورد وگفت: وقتی آزمون که درساواك چندرده ازمن پائین تر است معاون نخست وزیر شود دیگر وزارت برای من چه افتخاری دارد. من گفتم: صبرکن نخست وزیرشوی... این حرف دراو اثرکرد و باورش شد وتا زمان انقلاب این مسئله درذهنش بود.

ثابتی باخصوصیات اخلاقی خود توانست نصیری را دراختیار گرفته همه کارهٔ ساواك شود. نصیری فعالیت تیمور بختیار را علیه

رژیم، به ثابتی سپرد و او هم تعدادی را دور بختیار جمع کرد و کلك اورا کند. به تدریج کار (مقام امنیتی) با بیاناتش دررادیو وتلویزیون خیلی بالاگرفت. درجلسات شورای هماهنگی ثابتی فرد شماره یك شده بود. وقتی هم دربازرسی شاهنشاهی بودم ثابتی اخباری ازساواك به من می داد و ازجمله می گفت: نصیری ازطریق راننده ام رفت و آمد مرا درکنترل دارد. هنگام تظاهرات درسال۵۷ گاهگاهی به دفترمن می آمد واخبار تظاهرات را می داد. او مدعی بود پس ازرفتن من ازساواك بی نظم شده و ازنظر فساد به سطح تیمور بختیار سقوط کرده است. ثابتی می خواست وسیلهٔ من نخست وزیر شود.

وقتی ثابتی بامن خداحافظی کرد و می خواست به آمریکا برود گفت: همتای آمریکائی او درسفارت برایش مسجل کرده که درسیا شغلی به او واگذار می گردد.

* * *

رامبد می گفت: وقتی وزیرمشاور دولت آموزگاربودم دربررسی کارهای مختلف و صدور تصویبنامه ها به این نتیجه رسیدم که درصدور بعضی از تصویبنامه هاباید دقت بیشتری کرد. ازجمله دربارهٔ خرید خانه توسط سفارت خانه ها، که وقتی می خواستند محلی را خریداری کنند باید تصویبنامه برای آن صادر می شد. به نخست وزیرپیشنهاد کردم که این طرزپراکنده بودن سفارتخانه ها درشهر وسیع تهران صورت خوبی ندارد و بهتراست نظیر خیلی ازممالك، منطقه ای را به این کار اختصاص دهیم که ازنظرحفاظتی و امنیتی هم به صلاح می باشد. به همین جهت وقتی دو تصویبنامه ازوزارت خارجه رسید که یك سفارتخانه می خواهد منزل ثابتی را حدود دومیلیون دلار ودیگری منزل لوئیز قطبی را حدود چهارمیلیون دلاربخرند طبق نظرقبلی خود بااین دوتصویبنامه مخالفت کردم با مقداری خواهش و تمنا و بعداً با قدری سفارش و حتی اعتراض روبرو شدم که نتوانستم ازتصمیم قبلی خود عدول کنم. ولی باید به

اطلاع شمابرسانم که سرانجام هردو تصویبنامه ازتصویب گذشت و من حالا حس می کنم که ثابتی اززمان دولت آموزگار قصدفروش خانه خود و خروج ازکشوررا داشت که به موقع خانهٔ خودرا فروخت و به موقع هم ازکشور بادریافت گذرنامه به راحتی خارج شده است.

❁ ❁ ❁

وقتی سپهبد مقدم رئیس ساواك شد ثابتی ازکاربرکنار گردید وشایع شد که با گذرنامه ای به نام (علیخانی) ازکشور خارج شده است.

فردمطلعی می گفت: دکترآزمون که آن موقع درکابینهٔ شریف امامی همه کاره بود و ازدوستان ثابتی به شمار می رفت موجبات سفرش را فراهم کرده است.

❁ ❁ ❁

سرلشگر امیرفضلی که مدیریت عامل هواپیمائی ملی را همانوقت عهده داربود می گفت: یك روز مقامات فرودگاه مهرآباد به من خبردادند که پرویزثابتی دارد ازکشور خارج می گردد. با مقامات مختلف از جمله با سپهبد مقدم تماس گرفتم و جریان را پرسیدم باخنده گفت: (تیمسارشتردیدی، ندیدی) متوجه شدم که سفر ثابتی با اجازه مقامات مملکتی می باشد. او مدتی دراسرائیل بود که فعلاً درآمریکا به سرمی برد.

❁ ❁ ❁

ازمهندس شریف امامی که درزمان نخست وزیری او، ثابتی ازکشورخارج شده بود جریان را پرسیدم اوگفت: من درجریان کارها می دیدم که ساواك نیز درتظاهرات و تشنج اوضاع نقشی دارد. هرچه گزارش می رسید به اعلیحضرت می گفتم ولی ایشان قبول نمی کردند. تا این که دکترسجادی گزارش محرمانه ای را که توسط یکی ازبستگانش، درپالایشگاه نفت شهرری به دست آورده بود به من نشان داد که حاکی ازاین بود که نمایندهٔ ساواك کارمندان را به اعتصاب تحریك می کرد. این سند را نزدشاه برده و گفتم ملاحظه

می فرمائید که ساواك هم دراین کارها و تظاهرات دخالت دارد. شاه گفت: هرطور می خواهید اقدام کنید. دستوربرکناری ثابتی رادادم. بعداً خبرشدم که او هنوز به اقدامات خود ادامه می دهد وبا نفوذی که بین گروههای مختلف دارد می تواند نقش مهمی دربرانگیختن مردم داشته باشد. تقاضای مسافرت به خارج کرده بود و مصلحت دیدم که ازکشورخارج گردد. گفتم خروج او اشکالی ندارد. زیرا درآن روزها تمام توجه من این بود که وضع کشوررا آرام کنم.

درروزهای آخرسقوط رژیم اعلام جرم های زیادی علیه نصیری و ثابتی شده بود که ازجمله روزنامه اطلاعات درتاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۷ چنین نوشت: اعلام جرم های رسیده برعلیه نصیری و ثابتی دردادسرای تهران مورد رسیدگی است و به دستور اسدپور بازپرس دادسرای تهران که به این اعلام جرمها رسیدگی می کند، نصیری وثابتی ممنوع الخروج شده اند. یك مقام دادسرای تهران گفت چون نصیری و ثابتی متهم به قتل عمدشده اند رسیدگی به این امر درصلاحیت دادگستری است.

جلیل ظروفچیان در۱۵ آبان ۵۷ چنین گفت: اعلام جرم من به این جهت است که برادرم درروزروشن درداخل یك فروشگاه لباس کشته شد. او همراه عروس به منظور خرید وسایل عروسی واردمغازه شال ژردن می گردد. خانم ثابتی هم آنجابود. پس ازورود گفت کیف پولش گم شده و دستورداد که کرکره مغازه را پائین کشیدند و افراد حاضردرمغازه رابازرسی بدنی کنند. برادرم اعتراض کرد و گفت ماکه دزد نیستیم ولی با پرخاش همسر ثابتی روبروشد. بعداز چنددقیقه ازمنزل ثابتی تلفن کردند که کیف پول درمنزل جامانده است. برادرم به خانم ثابتی گفت بایدعذرخواهی کنید که مورد تعرض خانم ثابتی قرارگرفت و راننده خانم باشلیك گلوله برادرم را کشت. اکنون قاتل پس ازیك سال حبس آزادشده

است .

پس ازسقوط رژیم (کرمعلی شعبانی دماوندی) راننده ثابتی دستگیر و دردادگاه انقلاب محاکمه شد .

سیاوش بشیری می نویسد : دربارهٔ ماجرای همسر پرویز ثابتی یك مقام ساواك گفت:

ماجرابه همان صورتی است که گفته و نوشته اند . بااین تفاوت اول اینکه مقتول همراه راننده که یك استوارارتش بود وارد مغازه می شود ثانیاً پس ازوقوع حادثه ثابتی به همه کارکنان ساواك اطلاع می دهد که به هیچ وجه درقضیه دخالت نکنند . سوم آنکه مقتول ۱۱ روز دربیمارستان بوده و۲۲ هزارتومان مخارج بیمارستان را ثابتی پرداخته است رابعاً راننده تسلیم دادگاه شد که ابتدا به اعدام و سپس به زندان محکوم گردید و تاسال ۵۷ درزندان بود ونظیرسایرزندانیها دربهمن ۵۷ اززندان رفت و دیگر کسی ازسرنوشت او خبرندارد .

بختیاردرکتابش ضمن شرح این واقعه می نویسد :

پس از این که پلیس به محل واقعه می آید و گزارش تهیه می کند کار به دادگستری حواله می شود . فردای آن روز ساواك کاخ دادگستری را محاصره می کند و پرونده را می سوزاند و هیچکس هم پس ازآن مزاحم قاتل نمی شود . وقتی ازاین حوادث باکسانی که بی هیچ قید وشرط ازاعلیحضرت طرفداری می کنند صحبت می شود می گویند پادشاه این چیزهارا نمی خواست ، خودش بااین عمل مخالف بود . من سه ماه قبل از انتصابم به نخست وزیری شهبانورا دیدم به طور محرمانه به من گفت عقایدش به عقاید من بسیار نزدیك است . اگرساواك مزاحم من بود اورا هم آرام نگذاشته است . البته نسبت به موقعیتها این مزاحمت ها شدت و ضعف دارد .

* * *

کارتر هم شاه را ازرفتار غیرقانونی ساواك و شکنجه هایش برحذرداشته بود.

این واقعه درآن ایام سروصدای زیادی تولیدکرد. چگونه امکان دارد که به علت گفتگوی دونفر دریك مغازه، رانندهٔ یك مقام مملکتی به خود اجازه بدهد اسلحه بکشد و درروز روشن جلوی چشم همه آدم بکشد. این کارها بود که به شاه و رژیم سلطنت لطمهٔ فراوان زد.

پرویز ثابتی اکنون درآمریکازندگی می کند. مدتی انتشارداشت که بارضاشاه دوم همکاری دارد. ولی کمترکسی اورا می بیند. مدتی هم شایع بودکه دراسرائیل زندگی می کند. بعدازانقلاب چندتن ازبستگانش که برخی هیچگونه دخالتی درکارها نداشتند موردفشارقرارگرفته وازکشورخارج گردیده اند.

* * *

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی درباره پرویز ثابتی چنین می نویسد:

پرویز ثابتی متولد سال ۱۳۱۵ دربهمن ماه ۱۳۳۷ به استخدام ساواك درآمد. خود او بیوگرافی خودرا چنین می نویسد:

دوره ابتدائی را درسنگسر و دوره متوسطه را در دبیرستان فیروزبهرام گذرانیده و درخرداد ۱۳۳۷ از دانشکده حقوق دررشته قضائی فارغ التحصیل شده و به زبان انگلیسی تسلط دارم. دارای ٤ برادر و یك خواهر هستم. بنده ازبدو تولد دریك خانواده بهائی میزیسته ام و پدر و مادرم بهائی بوده اند لیکن اززمان بلوغ بلکه ازابتدای تحصیلات مسلمان بوده و هستم. مدتی درمدرسه صابر آموزگار بوده و درایام فراغت وتحصیل با پدرم درامور حشم داری و تجارت درتهران کمك می کردم.

معمای ارتشبد (فردوست)

چوازقومی یکی بی دانشی کرد نه (که) رامنزلت ماندنه (مه) را

یکی ازامرای ارتش که خیلی ها معتقدند نقش مهمی درسقوط رژیم درایران داشته ارتشبد حسین فردوست می باشد که از نزدیکترین افراد به محمدرضاشاه پهلوی بود. ازدبستان تا دبیرستان و تا تحصیل در مدرسهٔ (لوروزه) درسویس، ودرتمام مدت دوران خدمت درارتش و ریاست دفتر ویژه و قائم مقامی ساواك و ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی، همه جا زیرسایهٔ شاه قرارداشت. درحقیقت چشم و گوش شاه بود. حتی وقتی شاه ازکشور خارج می شد، به مقامات نظامی توصیه می کرد که بعداز اودربارهٔ کارها بافردوست تماس داشته باشند. اما چرا وچگونه چنین فردی بامخالفین شاه برای سقوط سلطنت پهلوی همکاری کرده، مسئله ای است بسیار مبهم وهنوز که هنوراست وضع فردوست درهاله ای ازابهام قراردارد.

عده ای معتقدند که فردوست اززمان کودکی نسبت به شاه عقده حقارت داشته و هیچگاه فرصت نیافته که خودرانشان دهد.

برخی می گویند ازسالها قبل ازسقوط رژیم، با دستگاههای جاسوسی درارتباط بوده و باگروههای مذهبی به خصوص شخص خمینی روابطی داشته که پس از سقوط رژیم هم ریاست (ساواما) را عهده دار گشته است. حتی بعضی شایع کرده بودند که درترور شهریار شفیق و برخی امرای ارتش دخالتهائی داشته است. ولی تنی چند که برخی نیز بستگی فامیلی بافردوست دارند معتقدند که پس ازسقوط رژیم، فردوست مخفی شد. غیرازبستگان نزدیك او هیچکس از مخفیگاهش آگاهی نداشته است. شاه هم درمصاحبه ای به دیوید فراست گفته است: شکسپیر دیگری لازم است تا این تراژدی را بنویسد.

مجله روزگارنو مطلب زیررا از (کتاب حاشیه ای برتاریخ) نقل کرده است: فردوست برای یکی ازدوستانش چنین تعریف کرده است:

پدرم سربازساده ای بود که بدواً به درجهٔ استواری رسید وبعد ستوان سوم شد. به علت علاقه ای که به نظام داشتم، پدرم نام مرا دردبستان نظام نوشت. هرروز ازانتهای امیریه تا چهارراه یوسف آباد محل مدرسه پیاده می آمدم. ازشاگردان ساعی مدرسه بودم. وقتی ولیعهد درمدرسه تربیت درس می خواند، موقع بازی باتوپ با یکی ازبچه ها گلاویز می شود که رضاشاه دستور می دهد برای ولیعهد و شاپورها درکاخ سلطنتی کلاسی دایر شود. قرار می شود برای کلاس ولیعهد ۱۹ نفرازپسران رجال و افسران انتخاب شوند. سرلشگرنخجوان رئیس کل مدارس نظام بود. همه را به صف کردند. قد من ازهمه کوتاهتر بود. مراهم انتخاب کردند. روزبعد مارا به کلاس ولیعهد بردند. همکلاسیها همه ازفرزندان رجال و افسران عالیمقام بودند. فقط پدرمن ستوان دوم بود. وقتی درس شروع شد من ته کلاس روی آخرین نیمکت نشستم. میزها دونفری بود و پهلوی من هیچکس ننشست. موقع زنگ تفریح ولیعهد نزد من آمد و گفت بیا بامابازی کن ودرکنارمن بنشین. سرهنگ رئیس

کلاس اعتراض کرد که چرا آنجا نشستی؟ ولیعهد گفت: من اجازه داده ام که دیگر سرهنگ حرفی نزد. درکلاس، ولیعهد شاگرد اول ومن شاگرد دوم بودم. یك روز رضاشاه به مدرسه آمد و وقتی مرادید گفت: (فردوست این است.) که رضاشاه به من گفت: توباید هرروز بعدازتعطیل کلاس، به کاخ ولیعهد بیائی. ازآن روز به بعد هرروز به کاخ می رفتم و بااسباب بازیهای ولیعهد بازی می کردم. هرشب دیروقت از چهارراه پهلوی تا خانی آباد پیاده به منزل می رفتم که کفن پوشها مردم را لخت می کردند. آنها کم کم با من آشنا شدند و هروقت مرا می دیدند، می گفتند: (حسین نترس ماهستیم که توی جوی آب خوابیده ایم).

رضاشاه ماهی صدتومان به ولیعهد می داد که اوهم ماهی دوتومان به من می داد. یکروز ولیعهد ازمن پرسید چه می خواهی برایت بخرم؟ گفتم: دوچرخه می خواهم، ۱۵ تومان داد برایم دوچرخه خرید که ازاتومبیل کادیلاك امروز برایم ارزش آن زیاد تربود. یك روز رضاشاه نزد ما آمد و گفت: برای شماها برنامه ای تهیه کرده ام که برای تحصیل به سویس بروید. من زدم به زیرگریه. گفت: چرا گریه می کنی؟ گفتم: نمی خواهم ازپدرومادرم جداشوم. گفت: ترتیبی می دهم که پدرومادرت به سویس بیایند وسالی یکبار ترا ببینند. ازراه بندرپهلوی عازم اروپاشدیم. ولیعهد - شاپورعلیرضا - مهرپور تیمورتاش ومن سوارکشتی شدیم و رضاشاه خیلی متأثرشد که تنها دفعه ای بود که اورا باحال تأثردیدم. پس ازاین که تیمورتاش مغضوب شد مهرپوررا تحت الحفظ ازسویس به تهران آوردند و به کاشمرفرستادند. من می خواستم طبیب شوم ولی به امررضاشاه به دانشکدهٔ افسری رفتم و درمهرماه ۱۳۱۷ فارغ التحصیل شدم وهمیشه درکنار محمدرضاشاه بودم.

یکی از صاحبان دفتراسنادرسمی می گفت کراراً به دفترخانه ای درخیابان حاج عبدالصمد می رفتم در آنجاگروهبانی رامی دیدم

که به دفترخانه مراجعه کرده برای نزول پول مختصری که دراختیارداشت چك و چانه می زد. او لاریجانی نام داشت که بعدها گفته شد پدرفردوست بوده است.

رضاشاه ازنام (لاریجانی) خوشش نیامده بود دستورداده بود فامیلی برای اوانتخاب کنند که (فردوست) را انتخاب کردند.

* * *

دکتر مهدی بهار درکتاب میراث خواراستعمار چنین می نویسد: هنگام تغییر سلطنت رضاشاه، سرریدربولارد، سفیرانگلیس با ادامهٔ سلطنت درخاندان پهلوی مخالف بود. فردوست پیشنهاد می کند که محرمانه با سفیر انگلیس ملاقات کرده و دلائل مخالفت را جویاشود. وسیلهٔ یك دلال یهودی صراف خیابان منوچهری بابولارد ملاقات می کند. اوعدم رضایت دولت انگلیس را ازرضاشاه اعلام و اظهار می دارد که رضاشاه درتمام دوران سلطنت خود با انگلیسها جنگید. دوستان مارا همیشه تحت فشار قرارداده است، اگر موافقت می کرد که ایران به متفقین به پیوندد، مااورا حفظ می کردیم. حالا تحمل یك رضاشاه دیگرراندارایم. فردوست ازطرف محمدرضاشاه اطمینان می دهد که آن دوره گذشته و آماده هستیم که روابط دوستانه را باانگلستان حفظ کنیم. بولارد پیشنهاد می کند که مذاکرات با حضورلرد (ویول) نمایندهٔ عالی مقام انگلستان ادامه یابد. دراین جلسه لرد تضمیناتی می خواست ازجمله این که اولاًیکی ازشخصیت های مورد اعتمادآنها به عنوان سفیرایران به انگلستان برود. ثانیاً زمینه های لازم را برای جلوگیری ازپیشرفت کمونیستها فراهم سازند. ثالثاً به متفقین اجازهٔ حرکات لازم برای برنامه های جنگی داده شود. رابعاً منافع انگلستان درشرکت نفت محفوظ باشد. خامساً روحانیون رادرکارخودآزادبگذارند. این شرایط پذیرفته شد وتقی زاده به عنوان سفیرایران درلندن تعیین گردید. دوروزبعد به فروغی اعلام شد که انگلیسیها با جلوس محمدرضاشاه به سلطنت مخالفتی ندارند. ازهمان وقت بین

فردوست و لرد ویول روابط گرمی به وجود آمد و فردوست به خیل خدمتگذاران انگلیس پیوست.

* * *

حزب توده دریکی ازنشریاتش به قلم (ف - م - جوانشیر) چنین می نویسد: (هنگامی که سرگرد فردوست به فرماندهی گاردجاویدان منصوب گردید مأموریت یافت که افسران مورد اعتماد را درهرواحد نظامی که باشند دستچین کرده و درنقاط مختلف کشور به استخدام سربازان داوطلب بپردازد. این نیرو درآغاز سال۱۳۳۱ آماده به خدمت بود. سازمان افسری حزب توده ازاین فرصت استفاده کرد و ازهمان آغاز افسرانی رامأمور خدمت دراین واحدنمود، که درآینده نقش ارزنده ای به سود جنبش انقلابی ایران ایفانمودند.)

* * *

جلال آهنچیان می نویسد: من ازطریق پدرم که به دربارآهن می فروخت باعلی ایزدی آشناشدم و درخانهٔ ایزدی به فردوست معرفی گردیدم. فردوست خجالتی، اخمو، بدلباس، کم حرف و سیه چرده بود. هیچوقت درمیهمانی دربار شرکت نمی کرد. ازقرار معلوم درواقعهٔ ۱۵ بهمن که دردانشگاه به سوی شاه تیراندازی شد، این فردوست بود که باتیراندازی به حیات فخرآرائی خاتمه داد. بعدها شاه بوئی برده بود که فردوست دراین ماجرا نقشی داشته است. به همین جهت تا مدتی مغضوب بود و دردانشگاه نظامی تدریس می کرد. به ملکه مادر متوسل می گردد و با وساطت او به دربار برمی گردد و به تدریج به ریاست دفترویژه منصوب می گردد که هفته ای یکبار شرفیاب می شود. به تدریج نفوذی بهم می رساند که همه ازاوحساب می بردند. فقط تیموربختیار به فردوست اعتنائی نداشت. اقدام سازمان امنیت علیه بهائیها و رفتن تیموربختیار به آمریکا ودیدارش باکندی موجب می گردد که فردوست و ایادی علیه بختیار اقدام می کنند تاکنارگذارده می شود. ولی بعداز فوت سپهبد

یزدان پناه، به ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی منصوب می گردد. فردوست درخانه ای که ساواك خریداری کرد و توسط سپهبد گیلانشاه مبله شده بود، زندگی می کرد. در دو دوره بازی ورق که داشت مرتب شرکت می نمود ومن هم دردوره هایش شرکت می کردم. دریکی ازدوره هایش جم و فیروزه همسرش و سرتیپ آجودانی و همسرش و قره باغی و همسرش وسپهبد افشائی شرکت می کردند. فردوست مشروب هم نمی خورد. دکتررزم آرا وزیر بهداری بختیارهم درمیهمانیهای فردوست بود. دوست دیگر فردوست به اسم صبائی بود داماد امیرخسروی وزیردارائی رضاشاه که به علت بدهی زیاد به بانکها دچار مشکل شده بود که فردوست برایش حل کرد. علاقهٔ زیاد به ملك و جواهرداشت. ازچندزنی که به همسری گرفته بود یك پسرداشت که درآمریکا به سر می برد که بادانشجویان چپ همکاری می نمود و یك سال پس ازسقوط رژیم به ایران آمد و پدری که قبلاً اوراناخلف می نامید، ازآن پس همواره پدر وپسر درکنارهم بودند. زن دوم فردوست درمیهمانیها با اوبود ولی پس ازمیهمانیها به خانهٔ پدری خود می رفت و فردوست هم به خانهٔ مادرش... روزهای جمعه به کازینوی واریانت می رفت و کمی هم بازی می کرد. گاهی هم به باغ اسلامی نیا می رفت و آش رشته می خورد وازطریق اسلامی نیا باب مذاکره باآخوندهارا افتتاح می نمود. اسلامی نیا مورد غضب نصیری قرارگرفت و به آمریکا رفت. (درآنجا هم به علت اختلافات خانوادگی به قتل رسید و یکی ازفرزندانش، به قتل پدر متهم گردید که باچندتن دیگرپدر را به خارج ازشهر برده و قصد خوردن ثروتش راداشته واورا کشته اند. این پسر اکنون درزندان آمریکا به سر می برد).

ارتشبدجم که بافردوست رابطه ای ازقدیم داشته درجلسهٔ سنتو درکراچی درقبال اظهارت یك ژنرال آمریکائی که می گوید: (مابه تعهدات خود درسنتو وفاداریم وایران را ازمهمات نظامی اشباع کرده

ایم) می گوید: من درمقام ریاست ستادبزرگ ارتشتاران ایران، ازمقوله ای که شما می گوئید چیزی ندیده ام.

این گفتهٔ جم مقامات آمریکائی را ناراضی می کند و به عوامل خود دستورمی دهند که باید موجبات برکناری جم ازستادبزرگ ارتشتاران فراهم شود. فردوست به شاه گزارش می دهد که جم گفته: آمریکا اسلحه و اعتبار دراختیار ایران می گذارد و این اعتبارات با مداخلهٔ غیرمشروع به حساب بانکها می رود و اسلحه و مهمات قابل توجهی به ایران نمی رسد. جم که ازاین گزارش دروغ فردوست آگاه نبود پس ازبرکناری به معاشرت با فردوست ادامه می داد تا روانهٔ سفارت ایران دراسپانیا می گردد.

نزدیکی فردوست به شاه به صورتی بودکه مطلعی می گوید: حتی می توانست بدون اجازه به اتاق شاه واردشود. حتی زمانی هم صحبت بود که احتمال دارد یکی ازشاهدختها به عقداودرآید. ارتشبدجم به مجلهٔ روزگارنو چنین نوشت: (درماهنامهٔ خرداد۶۳ مرقوم فرموده اید که ارتشبدجم می گفت والاحضرت اشرف پهلوی به فردوست علاقه پیداکرده بود ولی فردوست به واسطهٔ دوستی باشاه و شاید هم به واسطهٔ ترس، حاضر به انجام تقاضای اونبود. بدواً بایدبگویم درمورد اَسْرار خانوادهٔ پهلوی مطلبی به کسی بیان نمی دارم چون خلاف اخلاق و جوانمردی است. ولی حال که مطرح شده صرفنظر ازاین که انتساب روایت را به خودتکذیب می کنم. اگردرسالهای جوانی چنین موردی پیش آمده باشد، حقیقت عکس مطلب مندرج می باشد. ووالاحضرت اشرف هیچگاه تقاضائی ازفردوست نداشته است).

دردی ماه ۵۷ هنگامی که شاه ازایران می رفت گفته می شد چون شاه به دکتر بختیار اطمینانی نداشت به کلیه فرماندهان درحضورفردوست گفته بود که درمسافرت من هردستوری را لازم

است ازفردوست بگیرید. باتوجه به این که گفته می شود هنگام اقامت شاه درمراکش چندبار فردوست و قره باغی خواسته اند درریاط باشاه تماس بگیرند و توفیق نمی یابند و سرانجام ملکه فرح به آنها می گوید حال مزاجی شاه خوب نیست هرتصمیمی مقتضی می دانید خودتان بگیرید که همین امر به صدوراعلامیهٔ بی طرفی ارتش منجر می گردد.

* * *

یکی ازمقامات درباری می گفت: نمی دانم چرامدتی است فردوست باشاه ارتباطی ندارد وگزارشات ویژه را باپیك می فرستد. این گزارشات رافقط شاه بارمز مخصوص بازمی کرد ومی خواند و هرگاه لازم بود ارتباط تلفنی برقرار می شد. آخرین بارشاه فردوست را درمراسم سلام روزچهار آبان دید که شاه ازفردوست می پرسد که چرا شما هنوز کارهایتان را درسازمان بازرسی شاهنشاهی کامپیوتریزه نکرده اید؟ که فردوست هم گفت: اوامرشاهنشاه اطاعت می شود. قیافهٔ فردوست نشان می داد که ازوضع ناراضی است.

* * *

آهنچیان می نویسد: وقتی دکترآموزگار دستورداد مقرری آخوندها قطع شود یکی ازآخوندها درمجلس ختم درحضورمقدم به شاه ودربارحمله کرد و معلوم شد که آخوندها درقم جلساتی منظم باهدایت شریعتمداری دارند.

به توصیهٔ قره باغی و فردوست و ایادی، شاه دستور آزادی زندانیان سیاسی را می دهد و هم آنها بودند که به شاه القاء کردندکه اجازهٔ تظاهرات دینی به مردم داده شود و فرمانداری نظامی هم درکارتظاهرات دخالت نکند. درحقیقت می توان این گروه را به نام ستادپنهانی سقوط رژیم نامید. البته دکترامینی هم برای آزادی افرادی نظیر طالقانی به شدت اقدام می کرد. درتظاهرات عاشوراً وقتی جمعیت زیادی، علیه رژیم تظاهرات می کردند، اردشیر زاهدی ـ خسروداد ـ سپهبد وشمگیر و چندتن دیگر دردفتر اویسی بودیم. خسروداد می گفت: باید به سرعت مردم را متفرق و

طالقانی و سنجابی و سایر رهبران تظاهرات را دستگیرکرد. اویسی به شاه زنگ زد و همین نظرراداد ولی با ناراحتی گوشی را زمین گذاشت و گفت اعلیحضرت می گویند: هیچ اقدامی نشود، من راضی نیستم یك قطره خون ازبینی هیچ ایرانی خارج شود و حتی ایرانی مخالف من. سپس اردشیر باشاه صحبت کرد و همین جواب راشنید. دراینموقع اویسی به گریه افتاد و زاهدی وخسروداد هم خیلی ناراحت شدند وهمه درعزای سلطنت ماتمزده نشسته بودند.

دکتربختیار درکتاب یکرنگی می نویسد: یك روز فردوست را درنخست وزیری خواستم. وقتی اورادیدم اثربدی درمن گذاشت. روحاً و جسماً آدم حقیری بود. هیچ چیز ازبزرگواری و دانش و فهم درقیافه و رفتار و منش اوندیدم. گفتم: شما که پنجاه سال باشاه بودید چرا مسائل را به ایشان گوشزد نکردید؟ باخضوع وخشوع گفت: من گزارشهای خودرا دوسال پیش دادم واگراجازه بدهید تادو روزدیگر خدمتتان می فرستم. حالت بهتی به من دست داد که چطور یکی ازمؤثرترین مقامات مملکت چنین آقائی است که نه تربیتی، نه هنری، نه شهامتی، نه بیانی، نه دانشی دارد. فقط ممکن است آدم زرنگی باشد که قابلیت بند وبست کردنش خوب باشد. آن وقت که پیش من آمد روابط خوبی باشاه نداشت. تمام ترقیات قره باغی مرهون فردوست است. به نظر من فردوست و قره باغی و یکعدهٔ دیگر که درمتلاشی کردن ارتش دست داشته اند، دستور خارجی را اجراکرده اند. یك روز شاه ازمراکش با تلفن بامن صحبت کرد که من درشورای امنیت ملی بودم و تمام سران ارتش حضورداشتند. سئوال کردند که آیا سران ارتش آنطور که من دستورداده ام انجام وظیفه می کنند یانه؟ پاسخ دادم تا آنجا که اطلاع دارم استحکام و انسجام قوای انتظامی متزلزل نیست. ولی فعل و انفعالاتی که بعداً به دستورخارجیها شد با قبول مأموریت ازطرف فردوست بود.

شاه فقید به انورسادات گفته بود: که اینها خیلی زیاد ازخارجیها دستور می گیرند.

نویسندهٔ کتاب باید به این نوشتهٔ دکتربختیار اضافه کنم که من هم درتمام مدت روزنامه نگاری و خدمت دولتی و پارلمانی، فردوست را ندیده بودم. یك بارهنگام ریاست فراکسیون پارلمانی، هویدا به من گفت: اعلیحضرت فرموده اند شما به بازرسی شاهنشاهی بروید و فردوست را درجریان کارهای مجلس بگذارید. به دفترفردوست تلفن کردم و منشی او تعیین وقت کرد. هنگامی که به ساختمان بازرسی شاهنشاهی رفتم مرا به اتاقی بردند که پرده های سیاهی داشت. مدتی دراتاق نشستم ناگهان دیدم مردنسبتاً چاقی که لباس تیره ای برتن داشت با یقهٔ چرکین وارداتاق شد که هرگز باورنمی کردم او ارتشبد فردوست است. چون منتظربودم با یك ارتشبدچهار ستاره برخورددداشته باشم، بدواً یکه خوردم. جریان مجلس را ازمن پرسید. وقتی برای او نحوهٔ تصویب قوانین را شرح دادم مثل این که گوشش به حرفهای من بدهکارنبود واساساً ازاین که می گفتم شوراول و شوردوم و کمیسیونها و فوریت و دوفوریت و مخبر کمیسیون و نقش فراکسیون چیست؟ هیچگونه آگاهی نداشت. خود اوگفت: من که ازاین کارها سر درنمی آورم. زنگی زد و سرلشگری بالباس سویل آمد که اکنون نام اورابه خاطر ندارم. هنگام مذاکره، آن افسررا بسیار دقیق ومطلع وهوشیار یافتم و دقیقاً می خواست ازجریان کارمجلسین و کمیسیونهای پارلمانی آگاه باشد، همه رایادداشت کرد. از اوجداشدم. یکسر نزد دکتر اقبال رفتم و گفتم: امروز خیلی دچارتعجب و حیرت شده ام. ازفردوستی که دوست نزدیك شاه است خیلی انتظارداشتم ولی این درست خلاف آن کسی است که تصور می کردم. دکتراقبال گفت: اومورد‌علاقهٔ (بابا) می باشد (منظورش شاه بود) و ازکودکی باشاه بوده و گاهگاهی خودرا این طور بی علاقه به کارها نشان می دهد، ولی

این قدرها هم بی هوش نیست. به هرحال شما کاری به این کارها نداشته باشید.

(اندرودانکن) روزنامه نگارکه برای مصاحبه باشاه به تهران آمده بود، دیدار وگفتگوی خودرا بافردوست چنین منتشر می سازد:

دریکی ازخیابانهای تهران به یکی ازخانه های امن ساواك راهنمائی شدم. به اتاق انتظار اورفتم. ناگهان دربازشد. مردکوتاه قدی که قیافه اش شبیه کارگران خسته و دلمرده بود وارد شد که خیال کردم می خواهد چای بیاورد. معلوم شد اوفردوست است. آمد مثل قورباغه روی صندلی نشست تا مصاحبه را انجام بدهم. خیلی آرام صحبت می کرد و همه اش به زمین می نگریست. اوهمبازی بریج شاه و ازمعتمدترین افرادشاه بود. اگرچه نصیری ریاست ساواك را برعهده داشت، ولی شاه مایل بود همواره آنهارا به جان هم بیاندازد. این رئیس کل کارهای مخفی و عملیات ضداطلاعاتی شاه، قیافهٔ مفلوکی داشت. به نظر نمی رسید که ازامور مختلف اطلاعی داشته باشد. شاید به همین دلیل بود که علاقه نداشت درملاءعام ظاهرشود. او می گفت: شخصاً به تبلیغات وسروصدا علاقه ای ندارد ومن حتی طرفدار این نیستم که مطالبی هم به مطبوعات داده شود. آنچه که خود مردم می بینند بهترین تبلیغات است. من گفتم: تصویرایران درخارج خیلی بداست. اوگفت: ازاین موضوع تعجب می کنم باید ایده ئولوژی کسانی راکه علیه ما مطلب می نویسند درنظرگرفت. افرادازما انتقادمی کنند، نه دولتها وقوانین این کشورها طوری است که مطبوعات هرچه می خواهند می نویسند، بدون این که درمقابل مقام مسئولی مجبور به اثبات باشند.

به فردوست گفتم: درمورد شکنجه چه می گوئید؟ اوگفت: باروشهای مدرن بازجوئی، احتیاجی به شکنجه نیست. اکنون علم همه چیزرا تحت الشعاع قرارداده و ما می توانیم بااستفاده ازروش

های انسانی صحیح اطلاعاتی راکه لازم است کسب کنیم. ما کتابی را تحت عنوان بازجوئی ازانگلیسی ترجمه کرده ایم که مورداستفادهٔ سازمانهائی نظیر سیا درآمریکا وموساد دراسرائیل می باشد. البته شکنجه کاردرستی نیست. زیرا اگرکسی دراثر شکنجه مطلبی را افشا کند حقیقت نخواهدداشت. اززمانی که اطلاعات علمی دربارهٔ روشهای تحقیقات عمل می شود دیگر شکنجه موردندارد.

(ا ـ ع ـ تافته) درمجلهٔ روزگارنو دربارهٔ فردوست چنین می نویسد:

چندسال قبل درهرمحفلی صحبت بود که ارتشبد فردوست رئیس ساوامای خمینی است و اتفاقات ناگواری که درپاریس و آمریکا به وقوع پیوست به اونسبت دادند. اینك که سندواگذاری کلیه اموال او به بنیاد ۱۵ خرداد منتشر شده می توان گفت: شایعات مزبورصحیح نبوده است. دراینکه فردوست و قره باغی بامذهبیون و دولت بازرگان همفکری داشته اند تردیدی نیست. عده ای مطلب راخیانت می دانند، اما دوستان آنها معتقدند که اقدامات آنان باعث شد که وطن ما دچارجنگ خانگی نشده و برنامهٔ تقسیم ایران اجرا نگردد. شاید درآینده و۳۰ سال دیگر پس ازنشر اسناد وزارت خارجهٔ انگلستان وآمریکا معلوم گردد که چراعواملی که درسال ۵۷ (که هرگروه تابع مکتب خاص و مخالف یکدیگر بودند) برعلیه رژیم سلطنتی به حرکت درآمدند و انقلاب ۲۲ بهمن را به وجودآوردند؟

به هرحال ارتشبدفردوست، همبازی زمان کودکی و دوست محرم شاه، ازمعدودکسانی است که ازبسیاری جریانات سیاسی و نظامی و امنیتی ایران در۴۰ سال اخیراطلاعات دقیق و کاملی دارد. علاوه بردوستی باشاه شاغل مقاماتی بوده که بدون تردید پشتکار وذکاوت او بی تأثیر نبوده است.

آجودان شاه ـ فرمانده و تشکیل دهندهٔ گارد جاویدان ـ

استاددانشگاه جنگ - رئیس دفتر ویژهٔ اطلاعات - قائم مقام سازمان امنیت - رئیس بازرسی شاهنشاهی.

زندگی اجتماعی و سیاسی فردوست، حتی برای رجال سیاسی و نظامی ایران نیز همیشه مبهم بوده است. روزنامه ها و مجلات اجازه نداشتند دربارهٔ او مطلبی بنویسند یا عکس اورا چاپ کنند. درسال ۱۹۷۵ برای اولین بار نیوزویك عکس اورا چاپ کرد و اورا جزو چندتن ازنظامیان مهم ایران قلمداد نمود که آن شماره مجله درایران توقیف شد. ناشناس ماندن فردوست بیشتر به خاطر سعی خود اودرگمنام ماندنش بوده است. درامورباازرگانی و تجاری اسمی ازاوبرده نشده است. هیچوقت درمراسم رسمی واجتماعی سازمانهای دولتی حضورنمی یافت. حتی درمیهمانیهای خصوصی دربار و بستگان شاه شرکت نمی کرد. اگرشاه صراحتاً امر نمی کرد درسلام هم حضور نمی یافت. این روش باعث شده بود که به آسانی بتواند درمیان مردم کوچه وبازاررفت وآمدکند بدون این که کسی اورا بشناسد. اوایل شب به کلوپ ایران جوان می رفت وبادوستان معدود خودبریج بازی می کرد. ازدوستان و همبازیهای او ارتشبد قره باغی - صبائی رئیس فدراسیون بریج - دکترشیبانی استاددانشگاه - مهندس امیرمنقح - مهندس خبیری معاون سازمان آب را می توان نام برد.

معمولاً روزهای جمعه به واریان می رفت و درسدکرج قایقرانی می کرد وشام هم دررستوران کازینو می خورد ولی هرگز پشت میزهای قمار کازینو واریان نمی نشست.

درسال۴۱ که فردوست قائم مقام ساواك بود درهردایره ساواك یك مستشار آمریکائی کار می کرد که فردوست باشاه مذاکره می کند که به خدمت آنها خاتمه بدهد ولی برای این که آمریکائیها ناراحت نشوند به آنها می گوئیم هرموقع اطلاعاتی می خواهند دراختیارشان می گذاریم.آمریکائیها هم بااین نظر موافقت می کنند. ژنرال هلمز برادر ریچارد هلمز سفیرسابق آمریکادرایران که باشاه

وفردوست درمدرسهٔ روزه همکلاس بوده، هروقت به ایران می آمد ازطرف شاه، فردوست میهماندارا و می شد. وقتی هلمز سفیر آمریکادرایران می شود هروقت از فردوست برای شام وناهار دعوت می کند، او نمی پذیرد. هلمز نزدعلم گله می کند وعلم جریان را به فردوست می گوید که درپاسخ اظهار می دارد قبول می کنم که اولاً اعلیحضرت اجازه بدهند ثانیاً شماهم درمیهمانی حضورداشته باشید. پس ازاینکه علم جریان رابه هلمز می گوید ازدعوت منصرف می شود.

دراین مطلب که فردوست درطول ۳۷ سال سلطنت به محمدرضاشاه پهلوی خدمت کرده تردیدی نیست. پس ازاین که شاه ازایران رفت و قره باغی جریان مذاکره درفرودگاه را به فردوست اطلاع داد برای او محقق می شود، اطلاعاتی که قبلاً به او دربارهٔ خاتمهٔ رژیم سلطنتی ایران داده شده صحیح است ومحتملاً ازهمین موقع بابازرگان تماس حاصل می کند.

می توان گفت حضور فردوست درجلسهٔ ۲۲ بهمن ۵۷ امراء ارتش و مذاکراتی که بین او وبدره ای و خاتم دربارهٔ فرارسربازان وظیفه وورود بیست هزارچریك به کشورانجام شده، درصدور اعلامیهٔ بیطرفی ارتش بی تأثیر نبوده است. اولین رؤسای نیروهای سه گانه درجمهوری اسلامی، به وسیلهٔ فردوست به قرنی معرفی ومنصوب شدند واین دلیل همفکری اوبادولت بازرگان بوده است.

سولیوان می نویسد: فردوست موجب احترام و ترس دولتمردان ایران بود. زیرا گزارش او موجب عزل و حتی آبروریزی و محاکمهٔ آنها می شد. استمپل دبیراول سابق سفارت آمریکا می نویسد: فردوست محرم شاه، قبل ازاین که خمینی اختیارات مملکت را به دست گیرد به انقلاب پیوست و به عنوان یکی ازشخصیت های مهم دستگاه اطلاعاتی دولت ظاهرشد. امکان دارد به خاطر مصالح کشور این کاررا کرده واین تصمیم او وقتی مسلم شد که دیدرهبر مملکت به کلی ازواقعیات به دوراست. ملاقات با آیت الله ها

وتماس با مقامات مذهبی جزوبرنامهٔ عادی کار فردوست بوده است. شاید جزواولین کسانی باشد که از کسالت وخیم شاه و اثرات آن روی قدرت استقامت وی باخبرشده باشد.

داود شومر می نویسد: فردوست با زیرکی تمام درجهت منفی، مخفیانه با رهبران درجه اول روحانیون و جبههٔ ملی درتماس بود. ویلیام لوئیز می گوید فردوست هروقت اراده می کرد می توانست امیری را ترفیع داده و یا سرنگون سازد. هنوز معلوم نیست چرا فردوست به شاه پشت نمود.

فردوست دربارهٔ اغتشاشات به شاه گزارش می داد که جای نگرانی نیست بزودی سرکوب خواهدشد. شاه به فردوست توصیه می کرد که مایل نیست کسی کشته شود و یادرزندان شکنجه اعمال گردد. فردوست برای اینکه شاه را ازاوضاع دور نگه دارد به رؤسای انتظامی توصیه می کرد هروقت حضورشاه می روند، برای تظاهرات و خرابکاریها اهمیت قائل نشوند. چون مایل نیست خاطراعلیحضرت مشوش شود.

عبدالله انتظام می گفت در اوایل خدمتم درسفارت ایران درسویس، شاهدتحصیل ولیعهد وشاپورعلیرضا و فردوست و مهرپورتیمورتاش درمدرسهٔ روزه بودم. روزهای یکشنبه همراه دکتر مؤدب نفیسی برای صرف ناهار به سفارتخانه می آمدند. بعدازناهار بازی هوش ترتیب می دادیم. درتمام بازیها درمرحلهٔ اول فردوست بود بعدشاپورعلیرضا ولی مهرپورتیمورتاش بکلی عاری ازهوش بود. شاه گاهی ازهوش فوق العاده ولی گاهی ازیك فردعادی کم هوش تربود. بعداً درچندمورد که متخصصین نفتی حضورداشتند می دیدم اطلاعات دقیقی داشتند که باعث تعجب می گردید ولی بعضی مواقع ازیك بچهٔ ١٤ سال کم هوش تربود. مثلاً ساعتها دربارهٔ آبیاری قطره ای اظهار عقیده می کرد و توجه نمی نمود که هدردادن وقت برای این کارکوچك شایستهٔ مقام اونیست.

❁ ❁ ❁

دکترغنی که جزوملتزمین رکاب اعلیحضرت درآمریکا بوده، دربارهٔ همراهان شاه ازجمله فردوست می نویسد:

سرگردفردوست صاحب منصب جوانی است که ازطفولیت درسویس باشاه بوده وحالاهم حکم نوکر وخانه شاگردرا دارد.

سرهنگ ستاد عیسی پژمان یادداشتهای مفصلی برای نویسندهٔ کتاب ارسال داشته که قسمتی ازآن مربوط به زندگی فردوست می باشد وخلاصهٔ اش چنین است:

حسین لاریجانی ملقب به حسین فردوست ازهنگام اشتغال تحصیل درمدرسهٔ نظام افتخار همشاگردی و همدرسی با محمدرضا شاه پهلوی ولیعهد ایران راداشت. هم چنین درسویس درکنارولیعهد ایران بوده وپس از ۷سال اقامت درسویس به ایران مراجعت کرد. درمهرماه سال ۱۳۱۷ به درجهٔ ستوان دومی می رسد. وقتی هم ولیعهد بازرس عالی ارتش می شود ستوان دوم فردوست به فرماندهی دسته درهنگ پیاده مشغول می گردد. بعدازشهریور ۲۰ فردوست به دفترنظامی تازه تأسیس منتقل و سپس محل خدمتی وی دانشکدهٔ افسری - بازرسی ناحیه ۱ مرکز - دادرسی ارتش، دانشگاه جنگ - دفترویژهٔ اطلاعات تعیین و ضمن حفظ شغل جانشین رئیس ساواك، با حفظ سمت به ریاست دفتر ویژهٔ اطلاعات و سرانجام به ریاست بازرسی شاهنشاهی منصوب می گردد که تا وقوع انقلاب درهر دوسمت به خدمت اشتغال داشته است.

برادرفردوست که ناصر (نصرت الله) نام دارد درارتش به خدمت اشتغال داشت و تا درجهٔ سپهبدی ارتقایافت و بعد از انقلاب دستگیرشد، پس ازمدتی از زندان آزاد گردید و اکنون نیز درخارج ازکشور به سر می برد.

رضاشاه دستورداده بود که برای استوارلاریجانی خانه ای درکوچهٔ حاج عبدالصمد خریداری شود که همراه خانواده اش درآن

زندگی کنند. (استوارلاریجانی یك دخترهم داشت که با افراشته کارمندراه آهن ازدواج کرد و درهمان خانه سکنی گزیدند) حسین فردوست هفته ای یك بار به دیدارخانواده اش می رفت و بقیهٔ اوقات را درکنار ولیعهد بود که به درس و بازی می پرداختند.

استوارلاریجانی مردی پاکدامن و درستکار و مذهبی بود که به علت کبر سن بازنشسته شد و با همسرش بعدها درخانه ای که حسین فردوست درخیابان شمالی دانشگاه تهران ساخته بود اقامت داشتند و باپسر کوچکترشان امیر که تحصیلاتش راناتمام گذارده و با کمك افراشته درراه آهن استخدام شده بود زندگی مشترکی داشتند. حسین فردوست برای اولین بار باهایده (قلعه بیگی) ازبستگان شهید معروف ثقة الاسلام ازدواج کرد که درکوتاه مدت این ازدواج بهم خورد. هایده بعدها به ایتالیارفت و بافرزند مظفرفیروزازدواج کرد وصاحب فرزندی هم ازاوشد. برای باردوم فردوست عاشق دختری به نام طلاشد که فرزند یك افسر ارتش بود که این عشق ناکام ماند وازدواج سرنگرفت. فردوست برای سومین بار شانس خودرا برای ازدواج بادختر سرتیپ هوشمندآزمایش کرد که این وصلت هم دوامی نیافت. ولی ثمرهٔ آن تنها پسری است که اکنون دریکی ازبانکهای آمریکادرفلوریدا به کاراشتغال دارد.

خانم طلا بعد از ازدواج بایك افسر ارتش وجدائی از او با دوفرزند، باردیگر درسال های ۵۱ ـ ۱۳۵۰ گذارش به فردوست می افتد و با او ازدواج می کند.

با وقوع انقلاب درسال ۵۷ همسر وفرزند منحصر به فرد فردوست به آمریکا می روند و درفلوریدا اقامت می کنند. فردوست دارای یك حساب بانکی درسویس بود. ولی مال وثروت قابل توجهی درخارج ازکشور نداشت. به همین جهت گفته می شود که خانوادهٔ او درآمریکا دروضع خوبی زندگی نمی کنند. درحالی که این گفته درست نیست. ازطرف ارتشبد فردوست ماهیانه مبلغی برای آنها فرستاده می شد.

ارتشبد حسین فردوست که ازبرکت خاندان پهلوی به همه چیز رسید و دردوران سلطنت محمدرضاشاه از نزدیك ترین افراد به شاه فقید به شمار می رفت نقش مهمی درسقوط رژیم داشته است.

فردوست لطمه بزرگی به کشور و خاندان پهلوی زد، او فردی ناسپاس و نمك نشناس شناخته شد.

حسین فردوست بامتانت و آرامی وکم حرفی وبی آزاری اغلب موردحسادت قرارمیگرفت. با اینهمه چنان مورد اعتمادمحمدرضاشاه پهلوی بود که اغلب علاوه بریك شغل ثابت، شغل دیگری را هم یدك می کشید. شاه آنچه راکه به راحتی به خواهران و برادران خود نمی گفت به راحتی به فردوست می گفت. هیچگاه دیده یا شنیده نشدکه تظاهری به دوستی نزدیك باشاه کند وحتی مطلبی دربارهٔ روابط خودباشاه به نزدیك ترین دوستانش بگوید. یك بارهم مورد رقابت و حسادت ارنست پرون قرارگرفت که دچارمشکلات زیادی شد. پرون ازنفوذ ملکه ثریا استفاده کرد وتوانست فردوست را ازدربار براند. به همین جهت فردوست به پاریس فرستاده شد واوهم ازاین موقعیت استفاده کرده و به تحصیلات خود در رشته حقوق پرداخت و دکترای حقوق ازدانشگاه سوربن گرفت ودربازگشت به ایران مدتی دردادرسی ارتش ودانشگاه جنگ به تدریس پرداخت. بعدازجدائی ملکه ثریا باردیگر فردوست به دربارراه یافت وشاه تصمیم گرفت نظیر دربارانگلستان دفتر ویژه اطلاعات را به ریاست فردوست تشکیل دهد. کلیهٔ گزارشات ازمنابع لشگری و کشوری به این دفترفرستاده می شدکه بانظم خاصی به نظرشاه می رسید و دستورات لازم کتبی ویاحضوری ازاین طریق به مقامات مملکتی ابلاغ می شد.

حسین فردوست انسانی کم تظاهر بود. درجشنها و اعیاد و مراسم رسمی اگراجباریاضرورتی نبود شرکت نمی کرد. دوستان محدودی داشت. کمتر به گردش و تفریح می رفت. غیرازخانهٔ پشت دانشگاه، باغ کوچکی درخیابان میهماندوست درنیاوران داشت که باگلکاری و گل فروشی ایام تعطیل را می گذرانید. باگل فروشی کریستال معامله داشت.

فردوست به ندرت توصیه یاسفارش رامی پذیرفت. به همین جهت ازهیچکس توقعی نداشت. خیلی ازافسران ارتش قبل ازرسیدن به درجهٔ سرتیپی به سمت آجودان مخصوص شاه منصوب

می شدند که امتیاز مخصوصی بود ولی فردوست تادرجهٔ سپهبدی چنین سمتی رانداشت. ارتشبدعظیمی وزیرجنگ وقتی تقاضای چنین امتیازی رابرای فردوست جانشین رئیس ساواك کرد، شاه تعجب می کند و می گوید: (مگرحسین آجودان نیست؟)

وقتی فردوست جانشین رئیس ساواك شد باحوصله کارهای ساواك را غیراز امنیت خارجی وضدجاسوسی و امورمالی که نصیری برعهده داشت اداره می کرد. بانصیری، درحمایت او ازبعضی عناصر سوءاستفاده چی اختلاف پیداکرد که نصیری ازفردوست نزدشاه شکایت کرده اورامخل ساواك قلمداد نمود. دریکی ازشرفیابیها، شاه به فردوست می گوید: (حسین بگذارنصیری کارهایش را آزادانه بکند، سربه سراو نگذار.) سرانجام نصیری زیرپای فردوست رادرساواك سست کرد وبافوت سپهبد یزدان پناه به ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی منصوب شد.

فردوست درلباس پوشیدن به قدری بی قید بود که اغلب نزدیکانش مخصوصاً شاهدختها و شاپورها وگاهی شخص شاه او را به تمسخر می گرفتند ولی فردوست که بی نیازی روحی داشت به این حرفها اهمیتی نمی داد و به پوشیدن لباس های دست دوم پادشاه که حتی اندازه و قواره اش نبوده اکتفا می کرد و به خوداجازه نمی داد آستین های کت کهنهٔ شاه راکه بلندتر ازاندازهٔ دست اوبود کوتاه کند. درنظراو هرچیزی که برخلاف اراده ونظر ولی نعمتش صورت می گرفت، گناه عظیمی شمرده می شد. او هیچوقت خودرا درردیف دوست ولیعهد یاشاه ایران قرار نمی داد وشوخی هائی راکه شاه بااو می کرد با افتخار برای دوستان نزدیك خود نقل می کرد. حتی حرفهای تندرضاشاه را هم دربارهٔ خود بیان می کرد وآن را ناشی ازلطف دوپادشاه نسبت به خود می دانست.

اتاق کار ومحیط زندگی فردوست به صورتی بودکه اگرکسی می دید، تصور می کرد خانه یادفترکار یك ستوان ارتشی است. فردوست تعدادی افسرتحصیل کرده و کاردان ارتش را به ساواك

منتقل ساخت. همچنین عناصر تحصیل کرده خارج را هم درساواك استخدام نمود. درحالی که تعدادی کارمنددیپلمه وکم سابقه که به ساواك راه یافته بودند موجبات عدم رضایت را فراهم می ساختند که تعدادی ازآنها هم درکمیتهٔ مشترك ضدخرابکاری راه پیدا کرده بودند.

این که گفته می شود ازدوسال قبل ازانقلاب فردوست گزارشاتی به عرض نمی رسانید، به هیچ وجه صحت ندارد. همهٔ سازمانها به خصوص سازمان های اطلاعاتی و امنیتی، هرروز مرتباً گزارشاتی به شاه می دادند وخیلی دیگر ازمنابع داخلی وخارجی نیزشاه را درجریان خبرها وکارها می گذاشتند. حتی کنت دومارانش رئیس امنیت فرانسه درکتابش می نویسد: که برای دادن اطلاعاتی به شاه ایران، به تهران می آمده است یا وسیلهٔ پیك مخصوص گزارشاتی ارسال می داشته است.

گفته شده که شاه ازشروع بی نظمی ها، فردوست را نمی پذیرفته است. آنهم صحت ندارد. کسانی که درپای هواپیمای شاه هنگام حرکت ازتهران حضورداشتند شاهدند که وقتی شاه همراه ملکه پاروی پلکان گذاشتند بافردوست درارتباط بوده و روزقبل ازحرکت هم فردوست را پذیرفته وازاو خواسته که درکشوربماند وبانیروهای مسلح وساواك وسایرسازمانها همکاری داشته باشد. چون قرار نبود مثل سفرهای گذشته گزارشاتی برای شاه ارسال گردد فردوست هم ازاین اقدام معاف شده بود و تمام وقت راصرف همکاری باسازمانهای نظامی و اطلاعاتی کشور می کرد.

یك افسرنگهبان مخصوص حفظ جان شاه که به خارج گریخته میگفت: درمدت ایامی که کشوردچار بی نظمی شده بود رؤسای سازمانهای اطلاعاتی نظامی و غیرنظامی گاهی دوبار درروز شرفیاب می شدند. ولی فردوست گاهی دراتاق خواب شاه هم گزارشات فوری را به عرض می رسانید.

سرلشگر پاکروان به دوستانش گفته بود که پادشاه چندبار

ازفردوست خواسته بود دربارهٔ خروج او ازکشور وضع را ازهرجهت بررسی کند. فردوست هم ضمن گزارشی خروج شاه را ازکشور مصلحت ندانسته است. ولی چون شاه یقین داشت که این سفر بازگشتی ندارد از ٦ماه قبل ازانقلاب در وزارت دربار ودفتر مخصوص و هم چنین دفترویژه مقداری ازاسناد محرمانه را محوکردند وخاندان سلطنت نیز تقریباً همه ازکشور خارج شده بودند. حتی ملکه فرح درسفرمراکش به سرلشگر نشاط فرمانده گاردجاویدان دستورداد که مقداری ازاثاثیه و دو اتومبیل متعلق به اورا باهواپیمای ارتشی به رباط منتقل سازند و این کارهم انجام شد.

سرهنگ پژمان دربارهٔ اقدامات فردوست دربهمن ٥٧ وبعدازرفتن شاه مطالبی تنظیم کرده و درخاتمه می نویسد:

فردوست دوسال بعدازانقلاب درزندان بود. خانهٔ مسکونی و باغ میهماندوست خودرابه سازمان مستضعفین بخشید و به خواب ابدی فرورفت. قضاوت دربارهٔ کارهای او باتاریخ است.

والاحضرت اشرف می نویسد: برای من روشن است که یکی ازراههای تضعیف شاه ایران این بود که ازطریق دوستان و مشاورین معتمدش تیشه به ریشه اش بزنند. به عنوان مثال برادرم هرروز بافردوست جلسه داشت. وظیفه اش این بود که اخبارمهم و حیاتی را به شاه گزارش بدهد. گرچه برادرم حاضر نبود خباثت هیچکس، به خصوص فردی راکه مثل برادر بااورفتارکرده بود باورکند ولی مطمئنم که فردوست بسیاری ازاطلاعات حیاتی را ازاو پنهان می کرد ودرسالهای آخر سلطنتِ برادرم، باخمینی درتماس ومعامله بوده است. وقایع پس ازانقلابَ نظرمراتأیید می کند. چه هرکس که دورادور باشاه رابطه داشت بدون محاکمه اعدام گردید، ولی فردوست زنده و موفق به عنوان یکی از رؤسای ساواما به خمینی خدمت کرد. مخفی نگاهداشتن اطلاعات نقش مهمی درتضعیف

قدرت برادرم داشت و باعث شد که درارزیابی قدرت مخالفین اشتباه کند.

بعداً فهمیدم که هویزر مأموریت داشته که بابی طرف ساختن ارتش، شاه را ازاقدام به کودتا بازدارد ودرنتیجه اوراازتخت سلطنت فرودآورد. فردوست و قره باغی ازمشاورین هویزر بودند. من به قره باغی اعتمادنداشتم و ازبرادرم می خواستم که درانتخاب او به ریاست ستاد ارتش تجدیدنظرکند. بسیاری ازسیاستمداران و نظامیان فکر می کردند که آمریکا به شاه پشت کرده و ازآن جمله فردوست و قره باغی بودند که سعی کردند باخمینی تماس برقرارکنند.

❁ ❁ ❁

ویلیام شوکراس می نویسد: درپاناما وقتی خبرترورشهریار شفیق به شاه رسید خیلی ناراحت شد و گفت: اوافسرلایق و وظیفه شناسی بود. شاه زمانی بیشترناراحت شد که به او گفتند ترتیب قتل را حسین فردوست داده است زیرا این صمیمی ترین دوست شاه بود.

فردوست دراوایل سال ۱۹۷۹ تغییر روش داد. اطلاعات و تجربیات خودرا دراختیار رژیم جدید گذاشته بود. شاه رفتار اورا یك خیانت شخصی ولی خیانت به مملکت تلقی می کرد. درآخرین ماههای عمرش قضیهٔ فردوست اورا از هرحادثهٔ دیگری ناراحت ترکرده بود. به هلمزگفته بود او ازبرادر به من نزدیك تربود.

❁ ❁ ❁

بعضی از مطلعین می گویند فردوست که درسال ۵۷ درضیافتهای شاه و دربار دیده نمی شد، محرمانه خیلی از اخبارادر اختیارمقامات مذهبی می گذاشت که برای خمینی می فرستادند. حتی افسری مدعی شده بود که واسطهٔ ارسال اخباربه خمینی بوده ولی نمی دانسته که دردرون پاکت اطلاعات امنیتی مملکت چه می باشد.

❁ ❁ ❁

درکتاب (ازظهورتا سقوط) اسنادلانهٔ جاسوسی درگزارشات سفارت آمریکا فردوست چنین معرفی شده است:

فردوست کار چشمها و گوشهای شاه زمان کورش کبیررا انجام می دهد. او حتی دربارهٔ اعضای خاندان سلطنت هم گزارش می دهد. وی دقیق ترین اطلاعات را دراختیار شاه می گذارد. گزارشات بیوگرافیك سفارت وی را فردی موثر - لایق - متواضع - معتدل - کاملاً وفادار و مورداعتماد شاه و مردی مصمم ودارای طرز فکری سازمان یافته توصیف می نماید.

❁ ❁ ❁

درکتاب محرمانهٔ (نخبگان و توزیع قدرت درایران) که ازطرف سیا منتشرگردید، چنین نوشته شده است:

فردوست ازنفوذ و اقتدار زیادی برخورداربوده است. شاه ازاو ازسال های ۱۹٤۱ به بعد به عنوان رابط خود باسفارت آلمان استفاده می کرد. فردوست بسیار ثروتمند بوده وبه صداقت و امانت مشهور است. فردوست محرم اسراربوده است. بعدازانقلاب گفته می شد که فردوست به عنوان جاسوس شوروی دررأس سازمان امنیت و اطلاعات جمهوری اسلامی قراردارد. آزاده شفیق گفته بود که فردوست موجبات ترور شهریارشفیق رافراهم کرده است. فرح پهلوی فردوست را عامل سقوط سلطنت پهلوی وخائن اعلام کرده بود. پس ازدستگیری سران حزب توده دربهمن سال ۱۳٦۱ حزب توده اعلام داشت که کارگردان این واقعه سرویس جاسوسی انگلستان وعامل آن فردوست می باشد. با این طرز فردوست معمای لاینحلی گردید.

❁ ❁ ❁

ژنرال هویزر می نویسد: جالب این است که دقیق ترین گزارشهای فعالیت روزانهٔ من درایران همیشه توسط خبرگزاری تاس منتشر می شد و بعد روزنامهٔ پراودا و رادیو مسکو به تفسیرآن می

پرداختند. هرروز می نوشتند به کجارفته و باچه کسانی ملاقات کرده ام. به گونه ای که، حتی رسانه های همگانی ایران و آمریکا که طبعاً احاطهٔ بیشتری به رویدادها داشتند گزارشات آنها چنین دقیق نبود. این موضوع سخت مرا به خود مشغول داشته بود. ازپیش می دانستم که دردستگاه ما یك خبرچین وجودداشت زیرا شورویها ساعت دقیق ملاقاتهای مرا با ژنرال ها واشخاص منعکس می کردند. حتی می دانستند که سپهبد مقدم درکدام یك ازجلسات شورایعالی فرماندهی شرکت داشته است یا ازجریان ملاقات من با قره باغی خبرداده بودند. حالا یقین کرده ام که خبرچین مزبور فردوست بوده است که دفتری کنار اتاق قره باغی داشت.

❁ ❁ ❁

ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهور اسلامی، در روزنامهٔ انقلاب اسلامی که در پاریس منتشر می شود می نویسد:

مخالفین فردوست اورا متهم می کنند که به جمهوری اسلامی پیوسته و درتشکیل ساواما شرکت داشته وهم او بوده که افسران طرفدارآمریکارا به دادگاه های انقلاب لوداده است. اما خبرمهمی که به دست مارسیده افسرانی که بااوهمکاری داشته اند سرسپردهٔ انتلیجنت سرویس بوده و سرانجام به هویت فردوست پی برده اند که اوعضو (ك ـ پ ـ او) یعنی سازمان جاسوسی شوروی بوده که اورا به رژیم اسلامی لوداده اند.

روزنامهٔ انقلاب اسلامی می نویسد: با نقل قول ازشخصیت های مختلف می توان گفت که با وجود تأسیس ساواما درزمان دولت موقت بازرگان، ارتباط فردوست بااین سازمان نامعلوم بوده و دردوران ریاست جمهوری بنی صدر تا کودتای ۶۰ وجود فردوست وساواما نامرئی بوده و ارتباطی بارئیس جمهور نداشته و گزارشات خودرا مستقیماً به خمینی می داده است. یکبار بنی صدرازخمینی دربارهٔ فردوست سئوال کرد واودرجواب طفره رفت.

❁ ❁ ❁

طبق اسنادبه دست آمده ازسفارت امریکا ، ویلیام سولیوان سفیر آمریکا درتاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۵۷ به واشنگتن چنین می نویسد:

جورج ناتانسون تاجرآمریکائی و کارچاق کن بین المللی با — (پرت) کارمندسفارت دیدارکرد و ازجانب ارتشبد حسین فردوست پیغام آورد که فردوست درصدد هماهنگی وتوافقی بین خمینی و دولت ایالات متحده و عناصر طرفدارغرب مانندخودش به وجود آورده وعقیده دارد ارتش بایدازصحنهٔ سیاسی کناربرود وآمریکا به موفقیت دولتی که خمینی روی کارمی آورد کمك کند...

سفیرآمریکا درذیل این گزارش، ضمن اعلام نظرخود یادآور می شود: به نظر می رسد که این یك مانورزنده ازطرف یکی از نزدیکترین دوستان شاه باشد ، فردی که درسالهای اخیر سفارت عملاً هیچگونه تماسی باوی نداشته است.

نویسندهٔ کتاب، دکتراصلان افشار را درجنوب فرانسه دیدم او می گفت: درآخرین روزهای اقامت اعلیحضرت درتهران که اوضاع روزبروز بحرانی ترمی شد ، یك روز سرلشگرخسروداد وکامبیزآتابای نزد من آمدندکه ازوضع کشورخیلی ناراحت بودند. آنها می گفتند بایدکاری کرد زیراممکن است رژیم بهم بخورد. گفتم بهتراست نزد فردوست بروید و جریان را به او بگوئید تا اوباشاه صحبت کندکه مقداری برای استقرارنظم و آرامش اقدام قاطع تری صورت گیرد. آنها متفقاً نزد فردوست رفتند وبه شدت ازاوضاع ابرازنگرانی کردند. اما فردوست با کمال خونسردی می گوید: خیلی دیرشده و بادست عکش شاه را نشان داده اضافه می کندکه کارایشان دیگر تمام است. آنها به قدری ازاین گفتهٔ فردوست ناراحت شده بودندکه با عصبانیت ازاتاق خارج شده نزدمن آمدند. وقتی جریان را گفتند ازشدت عصبانیت چشمانی اشکبارداشتند. گفتند می خواهیم نزد اعلیحضرت برویم و جریان را بگوئیم که فردوست چنین می گوید. گفتم فعلاًاعلیحضرت درآستانهٔ سفرهستند و از اوضاع ناراحت و

نباید برناراحتی ایشان افزود ...

یکی دیگرازکسانی که می گفت بافردوست به علل مختلف سابقهٔ دوستی داشته و قبل وبعد ازانقلاب اورا می دیده است به نویسندهٔ کتاب اظهارداشت: فردوست ازسال ۱۳۵۲ روابطش باشاه تیره شده بود و ازشاه ناراحتی داشت که چرا به او مقامات حساس ترو مهمتر نمی دهد وافرادی نظیر نصیری را براو ترجیح می دهد. فردوست رابطهٔ نزدیکی هم باثابتی داشت وثابتی خیلی ازکارهائی را که درساواك انجام می داد با نظرفردوست بود. قره باغی هم ترقیاتش مرهون دوستی با فردوست بود وهیچ کاری بدون نظر فردوست انجام نمی داد. درآخرین روزهای بحران هم دستورات فردوست را اجراء می کرد. حتی درمورد بیطرفی یا تسلیم ارتش هم او به قره باغی گفته بود ارتش نباید با مردم مملکت دربیفتد. وظیفهٔ ارتش دفاع از مرزوبوم مملکت می باشد وبهتر است سربازها به سربازخانه بازگردند. به همین جهت قره باغی هم باهمکاری سایرامرای ارتش اعلامیه را صادر نمودند.

او می گفت: فردوست با سرلشگرقرنی هم رابطهٔ نزدیك داشت وخیلی ازتصمیمات را مشترکاً می گرفتند و قرنی اجرا می کرد. اکثرمقامات و فرماندهان سال اول انقلاب با نظرفردوست انتخاب می شدند و بعضی ازآنها نظیر سرلشگرفربددربازرسی شاهنشاهی ازنزدیکان فردوست بوده اند. فردوست که معمولاً بدلباس و کج سلیقه بود پس ازانقلاب دیگر بدلباستر شده بود که وقتی لباس و پیراهن اورا می دیدم ناراحت می شدم که چرا این امیرارتش خودرا به این روز انداخته است. کراراً اورا درهمان خانهٔ خودش می دیدم که محافظ هم داشت ولی نمی دانم چه شد که ناگهان ورق برگشت و دست فردوست ازکارها کوتاه شد و مدتی هم تحت نظربود و بعد به زندان افتاد. مرگ او تصور می کنم به صورتی بوده است که اورا کشته اند. زیرا ناظرانتقالش به بیمارستان بودم که وقتی اورا

می بردند حالت مسمومیت داشت. گویا درزندان اورا مسموم کرده بودند که وقتی به بیمارستان رسید دیگر جنازه ای بیش نبود.

یکی ازدوستان خانوادگی فردوست، برای نویسندهٔ کتاب نقل می کرد که ازدوسال قبل از انقلاب فردوست خیلی مورد توجه شاه نبود. به این صورت که کمتر می توانست شرفیاب شود وهرگز به میهمانیهای سلطنتی هم دعوت نمی شد. گزارشات او به طورکتبی برای شاه فرستاده می شد و شاه هم کتباً دستور می داد. علت اصلی این که فردوست مغضوب شده بود به علت گزارشاتی بود که دربارهٔ کارهای والاحضرت اشرف می داد وحضوراً هم کراراً ازکارهای خواهر دوقلوی شاه انتقاد می کرد. برادرفردوست هم که ازامرای ارتش بوده است به یکی ازدوستان خود ضمن نقل این مطلب می گفت: حتی من که گاهگاهی فرصت شرفیابی داشتم بیش ازبرادرم می توانستم شاه را ببینم. شاید این مطلب هم درتیرگی روابط شاه و فردوست درتغییر جهت اوموثر بوده که به خیلیها گفته بود: گزارشات من نزد شاه انبارمی شد وبه آن ترتیب اثر نمی داد.

یکی ازدرباریان می گفت وقتی شاه باچشمانی اشکبار ازایران می رفت به امرای ارتش گفت: هروقت با مشکلی روبرو شدید، به فردوست مراجعه کنید.

وقتی درتبعیدشنید که فردوست به اوخیانت کرده است این شعررا زمزمه می کرد:

آن کس که به جملگی ترا تکیه براوست
چون چشم خردبازکنی دشمنت اوست.

مجلهٔ راه وزندگی دربارهٔ فردوست چنین نوشت:

فردوست ازنزدیك ترین دوستان و همکاران شاه فقید ایران بود و از ٦ سالگی تاموقع انقلاب درخانوادهٔ پهلوی بود، به خاطر نزدیکی باشاه هفته ای دوبار با او بریج بازی می کرد و درهمهٔ

میهمانیهای دربار شرکت داشت.

شنیدم شاه فقیددرمکزیك باحضور بعضی ازدوستان، وقتی صحبت ازفردوست شدگفتند: رضاشاه ازفردوست خوشش نمی آمد و هروقت اورا سرگرم بازی می دید می گفت: (این پسره کثیف را ازپیش من دورکنید). آتابای به این امرتوجه داشت وهروقت که قراربود فردوست برای بازی باولیعهد به دربار بیاید ترتیبی می داد که او به حمام برود ولباس تمیز بپوشد ولی بازهم رضاشاه می گفت: (این پسره باطنش کثیف است)

شاه فقید درمکزیك همین خاطرات راتجدید کردو گفت: (خیلی عجیب است. حالامتوجه می شوم که پدرم چه دیدعمیقی داشت. او ازکوچکی فردوست را شناخته بود. ولی من بعدازسال ها دوستی اورا نشناخته بودم.)

اعترافات ارتشبد فردوست

باوجود وضع مبهمی که ارتشبد فردوست پیداکرده هرکس دربارهٔ او به نوعی قضاوت می کند ولی پس ازبازداشت فردوست توسط جمهوری اسلامی وقتی این ژنرال چهارستاره راکه همواره درکنارشاه قرارداشت به رادیو وتلویزیون آوردند ، مطالبی گفت که ازنظرتاریخی اهمیت دارد . باحذف کلمات زننده آن نسبت به رضاشاه و محمدرضاشاه قسمتهائی ازآن نقل می شود .

س - خودرا معرفی کنید .

ج - من ارتشبد رژیم سابق حسین فردوست هستم که دقیقاً پنجاه و دوسال دردربارپهلوی حضورداشتم. من در۱۲۹۶ متولد شده ام. پدرم سیف الله افسرژاندارمری بود که تادرجهٔ سروانی ارتقاءیافت و آخرین شغل او حفاظت انبارهای اسلحه درعباس آبادبود . ازسال ۱۳۰٤ به دبستان نظام واردشدم. خانواده من فقیر بودند. پدرم درمناطق بدآب وهوا خدمت می کرد تا فوق العاده ای بگیرد وهمسر وپنج فرزند خودرا اداره کند . خانوادهٔ هفت نفری ما با ماهی ۳۰ تومان زندگی می کردند . علت حضور من دردربار این بود که دردبستان نظام همواره درامتحانات جزوشاگردان رده بالابودم. چون برای ولیعهد کلاس مخصوصی ترتیب داده بودند ومن هم درس هایم خیلی خوب بود دوست بسیار نزدیك ولیعهدوهمکلاسی

اوشدم. پس می توانم ادعا کنم که از٦ یا٧ سالگی تا پیروزی انقلاب درخانوادهٔ پهلوی بوده ام. وقتی هم کلاس ولیعهد شدم مادرم درقابلمه مقداری برنج می گذاشت که وقتی ظهرقابلمه سایرین را باکالسکه و نوکر می آوردند استوارها ودرجه دارها مرا مسخره می کردند و می گفتند: (نگاه کن ببین درقابلمه اش چی هست؟) یك روز امیر موثق نخجوان رئیس مدرسهٔ نظام وارد دبستان شد ومن و دونفر دیگررا به عنوان همکلاسی ولیعهد انتخاب کرد که با ولیعهد جمعاً٢١ نفر می شدیم. وقتی وارد اتاق درس ولیعهدشدیم سرهنگ باقرخان مارامعرفی کرد. ولیعهد دوسال ازمن کوچکتربود. درزنگ تفریح کنارولیعهد ایستاده بودیم. اودستش را روی قلاب کمربندش گذاشته بود وکمی تکبرآمیز حرکت می کرد. ازمن خوشش آمد، بالحن دوستانه ای بامن صحبت کرد که دیگران با حسادت به من می نگریستند. بعداً ولیعهد به من گفت: تو می خواهی بامن دوست شوی؟ گفتم: خیلی خوشحال می شوم. ازهمانجا دوستی ما آغازشد. درامتحانات شاگرد اول شدم. ولیعهد خارج از رده قرارداشت. بعد به دستورشاه کلاس مابه کاخ گلستان منتقل شد. روزی رضاشاه واردکلاس شد. من ازترس می لرزیدم. پرسید فردوست توئی؟ گفتم بله. گفت تو ازامروز به ساختمان ولیعهد می روی وبااودرس حاضر می کنی. روزهای جمعه هم نزد ولیعهد می آیی. ازآن پس درکلاس درس هم پهلوی هم می نشستیم.

ولیعهدپرستاری داشت فرانسوی به نام خانم ارفع که اززمان تاجگذاری تازمانی که به اروپارفت سرپرستی اورابرعهده داشت. هیچ فردی بدون اجازهٔ او حق ورود به اتاق ولیعهدرانداشت. هفته ای دوبارهم گزارش امررا به رضاشاه می داد. اوهرروز به ولیعهد فرانسه درس می داد. پس ازاین که ولیعهد به سویس رفت خانم ارفع به فرانسه رفت وباپولی که به اوداده شد خانه خوب و دوهتل خریداری کرد. ارفع الدوله نیزمردثروتمندی بود که کاخ مجللی درجنوب فرانسه داشت.

پیشکار ولیعهد چراغعلی امیراکرم پسرعموی رضاشاه بود. دومین مقام را دردرباردا‌شت. نوه ای داشت به نام ناصر بافامیل پهلوی که بعداً پهلوان شد. می خواست ناصر باولیعهد دوست شود. خانم ارفع ازاو بدش می آمد. وقتی امیراکرم ناصر را نزد ولیعهد آورد خانم ارفع رضاشاه را خبرکرد که رضا شاه سررسید و آن بچهٔ ۷ و۸ ساله را تهدیدکرد و گفت اگراین طرفها پیدایت شود باعصا خردت خواهم کرد. پسرك هم فرارکرد. به همین جهت امیراکرم بامن دشمن شد. ولیعهد مرتب مرا (حسین) صدا می کرد. یك روز درفرح آباد امیراکرم مرادید وگفت برو به خانه ات و دیگر دراینجا پیدات نشود. منهم رفتم بعدازیك هفته یك مستخدم دربارآمد و مرانزد ولیعهدبرد. جریان را تعریف کردم. ولیعهد به رضاشاه گفت. اوهم به عنوان تنبیه مدتی امیراکرم را ازکاربرکنارکرد. با این طرز، وضع من دردربار محکم شد. یکبار ولیعهد صاحب موتورسیکلت شد. ولی اجازه نمی داد من ازآن استفاده کنم. من هم بدون اجازه برداشته و آن را به منزل خود بردم و دیگربه دربارنرفتم. رضاخان مراخواست و گفت: کجابودی؟ گفتم: درمنزل. گفت: (رفته بودی پهلوی ننه جونت). گفتم بله. گفت (اینجا بمان و مسئلهٔ موتورسیکلت هم مهم نیست. برای ولیعهد موتورسیکلت نوتهیه می کنم و تو هم ازموتورسیکلت کهنه استفاده کن). ولیعهد درریاضیات و علوم طبیعی ضعیف بود.

موقع سفر به سویس ازولیعهد خواستم که ترتیبی بدهد که پدرم به تهران احضار شودکه سرپرست خانوادهٔ ماباشد واوهم با شاه صحبت کرد، اورا به تهران خواستند و فرمانده یك گروهان ژاندارمری درمیدان اعدام گردید.

وقتی به سویس رفتیم محمدرضا پهلوی خیلی به ورزش علاقه داشت. ازنظرجسمی خیلی قوی شده بود وازاین حیث احساس غرور می کرد. درمدرسه یك مصری بود که قدرت بازوئی داشت. کراراً به جان هم می افتادند که کار به بهداری می کشید. من و

ولیعهد وشاپورعلیرضا و مهرپورتیمورتاش به مدرسهٔ لوروزه رفتیم. هزینه اش خیلی گران بود. تقریباً سالی ۷ هزارتومان می شد. درحالی که حقوق پدرم ماهی ٤٧ تومان بود که ازطرف دربار پرداخت می شد. (خودشاه درمأموریت برای وطنم می نویسد: اقامت چهارسالهٔ من درسویس ازمهمترین ادوارزندگی من بود و محیط دموکراسی وکاملاً غربی سویس درروحیات و اخلاق من پس ازنفوذ معنوی پدرم بیش ازهمه تأثیرداشته است). رئیس دبستان (لوروزه) سویس ازطرفداران خیلی محکم انگلستان بود. درطی ٦ سال درسویس مشاهده می کردم که ارنست پرون درساعات فراغت ولیعهد، همیشه درکناراو ودراتاق او قراردارد. او چندماه قبل از ورود ولیعهد به این مدرسه، به عنوان نظافت کار مدرسه استخدام شده بود. من بااوحسادت نمی کردم، دلیلی هم نداشت به خصوص اینکه پرون احترامات مراهم رعایت می کرد. بعدها همراه ولیعهد به ایران آمد و مشخص شد که ازبدوامر مأمور انگلستان بوده و گماشتن اودرمدرسه ازیکی دوماه قبل ازورود ولیعهد، با برنامه ونقشهٔ قبلی بوده است. زیرا این شخص تأثیر فوق العاده ای درسیاست مملکت داشت که مسلماً باورکردنی نخواهدبود. بعدها درسنین بالاتر ازسیاست انگلیس درایران متعجب شدم.

ارنست پرون هروقت که کارش تمام می شد، به اتاق ولیعهد می رفت. منهم وقتی می دیدم ولیعهد تنها نیست مزاحمشان نمی شدم. بعداً هم ازپدرش خواست وپرون به ایران آمد. اوادیب و شاعر بود ونفهمیدم چرا نظافتچی شده بود. پرون مرموزترین چهرهٔ پشت پرده، دردربارایران بود.

پس ازبازگشت به ایران به دستورشاه برای ولیعهد و من کلاس زبان روسی دایرکردند و سرلشگر نقدی به ما زبان روسی تدریس می کرد. من با ولیعهد تنیس بازی می کردم. شاه ازمن وضع بازی را می پرسید ووقتی می گفتم ولیعهدبرده خوشحال می شد. رضاشاه عادت داشت روزی دوساعت صبح و دوساعت بعدازظهر

زیردرخت کاج قدم می زد ووزرا به او گزارش می دادند. بعدها فهمیدم که درخت کاج دارای مادهٔ مسکنی است که درطب ازآن استفاده می شود.

وقتی درسویس بودم ولیعهد مکلف بود هفته ای یك بار برای پدرش نامه بنویسد وتلاش مستشارالملك این بود که خوش خط بنویسد. به همین جهت خوش خط شد. رضاشاه هفته ای یك بار پاسخ می داد که نامه رابرایش می نوشتند و زیرش می نوشت (رضا)

س - غیرازشما چه کسانی درسویس باولیعهد تحصیل می کردند؟

ج - درموقع حرکت به دستوررضاشاه فقط می بایست من همراه ولیعهد باشم. ولی چون تیمورتاش وزیردربار، مردمقتدری بود مهرپور تیمورتاش فرزند خودرا به همان مدرسه فرستاد. ولی تیمورتاش به علت هوش و ذکاوتی که داشت خودرا از رضاخان کمتر نمی دانست. می خواست علیه شاه اقدام کند که گویا انگلیسها اورا مطلع ساختند. چون تیمورتاش ازسیاست دیگری پیروی می کرد اورا به زندان انداخت که تلگراف کردند پسرتیمورتاش را ازولیعهد دورکنید. زیرا احساس خطر می کرد و با سریع ترین وسیله به تهران فرستاده شد.

وقتی تیمورتاش مغضوب شد و فرزندش به ایران اعزام گردید، شاپورها علیرضا - غلامرضا - عبدالرضا - محمودرضا - احمد رضا آمدند. تنها ایرانی غیرخانوادهٔ پهلوی دراین مدرسه، فقط من بودم.

وقتی وارد دانشکدهٔ افسری شدیم فرماندهی گروهان را (سروان محمود امینی) برادر دکترامینی داشت که درامرنظام بسیار مسلط و خشن بود. درآنجا ولیعهد دارای آجودانی شد به نام صنیعی که بعداً سپهبد گردید. ازبهائیهای طرازاول بود. بعدها هم ایادی با محمدرضاشاه روابط نزدیك داشت که او هم بهائی بود.

وقتی محمدرضا شاه با فوزیه ازدواج کرد، فقط من و ارنست

پرون با آنها شام وناهار می خوردیم. فوزیه خیلی خجالتی و عفیف بود و به زبان فرانسه صحبت می کرد که قدری هم فارسی یادگرفته بود. حتی دیدارش باخواهران شاه سردبود. موضوع روابط امامی و فوزیه را هم پرون به من گفت. ولی من بی عفتی فوزیه را تأیید نمی کنم چون واقعاً چنین خصلت هائی نداشت.

رضاشاه ازارنست پرون بدش می آمد ویك بار به ولیعهد گفت: من اگرپرون راببینم اورا طوری می زنم که جان سالم بدر نبرد. اوهم مراقب بود. یك باراشتباها باشاه برخورد کردکه رضاشاه باعصا به دنبالش دوید و او فرار کرد. ولیعهد گفت ازپدرم پرسیدم چه دشمنی با پرون دارید؟ گفت: او جاسوس انگلیسها است.

س - ارتباط شما پس ازبازگشت ازسویس بادربار چگونه بوده است؟

ج - پس از این که همراه ولیعهد به تهران مراجعت کردم ازاو خواستم که به محبت خود ادامه داده دررشتهٔ پزشکی درپاریس تحصیل کنم. ولیعهد اول راضی بود و چون امکان مالی نداشتم و می بایست آن را تأمین کنند، ولیعهد باشاه صحبت کرد ولی شاه با خشونت بامن مواجه شد وگفت: مگرنمی دانی که دردنیا یك شغل فایده دارد و آن هم سربازی است. ازاین جهت همراه ولیعهد درسال ۱۳۱۵ وارد دانشکدهٔ افسری شده ودرسال ۱۳۱۷ با درجه ستوان دومی افسر شدم. دربارهٔ ازدواج ولیعهد با فوزیه فهمیدم که ازجاهای بالاتر ازرضاشاه، این تصمیم گرفته شده بود. چون رضاخان را انگلیسها روی کارآورده و ازاو استفاده می کردند و وقتی هم که لازمش نداشتند تبعیدش کردند. ازاین ازدواج انگلستان این بهره را می برد که بین ایران و مصر دوکشور مهم خاورمیانه روابط بسیار صمیمانه ای ایجادکند. پس از۷ سال چون علاقهٔ انگلیسها به تحکیم روابط ایران و مصر منتفی شد بلکه از نظر آنها حتی مضر بود، لذا تصمیم گرفتند این ازدواج به طلاق بیانجامد ودراین راه ازعوامل بالای خود استفاده کردند. نقش مهم

را دراین کار ارنست پرون به عهده داشت. قابل توجه اینکه انگلیسها هرطور می خواستند باسیاست ایران و جامعهٔ ایرانی بازی می کردند.

وقتی هم رضاشاه چادر از سرزنها برداشت من به ولیعهد گفتم: حجابِ زن ایرانی، سنت او است و این صحیح نیست که اینگونه باآن برخورد شود، ولی ازولیعهد کاری ساخته نبود.

رضاشاه همه شب دوساعت قبل ازخواب تاریخ می خواند تا بتواند دروقایع تاریخ ایران بسیار چیزها بیاموزد.

از جمله مطالبی که به یاد دارم این بود که سرهنگ احمدپولادین می خواست رضاشاه را بکشد. او رئیس گارد بود باعده ای، جمعیت مخفی تشکیل داده و تصمیم به ترور شاه می گیرد. ماجرا لو می رود ومی گویند فلان روز پولادین برای سوء قصد به ملاقات شما می آید. شاه چندافسررا پشت شمشادها مخفی می کند. به محض این که پولادین نزدیك می شود اورا دستگیر می کنند. او یك سلاح زیرپرونده ها مخفی کرده بود که بازداشت می شود.

رضاشاه خیلی منظم بود. ساعت ۱۲ ناهار می خورد. ساعت ٦ بعدازظهر یك جوجه کباب با یك گیلاس کنیاك. شب بالای سرش یك لیوان شراب قرمز و یك لیوان شراب سفید بود که هرگاه خوابش نمی برد، می نوشید. شراب را یك نفر متخصص درکاخ سعدآباد تهیه می کردکه ٥ سال بعدمصرف می شد. سرمیز شام همه فرزندانش حاضر بودند. اگر دیرمی رسیدند، حق حضورنداشتند. فقط دربارهٔ محمدرضا وشمس رعایت بیشتری می کرد. غذایش پلو وخورشت وکباب بود. همیشه ازقاشقش روغن می چکید. قبل ازخواب دوساعت قدم می زد و مطالعه می کرد وروی تشك روی زمین می خوابید.

زن اول رضاشاه صفیه نام داشت که درهمدان ازدواج کرده بود. همدم السلطنه دختراو می باشد. با اوفقط یکسال زندگی کرد.

وقتی دردربار بودم شاهد هجوم ملکه مادرمحمدرضا به ملکه عصمت بودم. ندیمه های ملکه مادر به خانم عصمت با چوب و چماق هجوم می بردند که وقتی شاه خبرمی شد و می آمد فرار می کردند. شاه ملکه عصمت رادوست داشت وپس از رفتن به جزیرهٔ موریس ازاوخواست که نزدش بماند. ولی او بیوفائی کرد وپس ازیکی دوماه به ایران بازگشت ولی پسران و دخترانش تاهنگام فوت نزدش بودند. یکی ازمحرم ترین فرد به رضاشاه سلیمان بهبودی می باشد که قبلاً استوار بوده است. ازدومیلیون تومان پولی که درتبعید دراختیار داشت، یك میلیون ودویست هزارتومان صرفه جوئی کردکه به محمدرضاشاه پس داد.

عصر روز پنجم شهریور سرلشگر نخجوان وسرتیپ ریاضی تقاضای ملاقات بارضاشاه را داشتند. واقعهٔ شهریور پشت رضاشاه را خم کرده بود. بدون عصا نمی توانست راه برود. به محض این که می ایستاد به درخت تکیه می داد و می گفت صندلی بیاورید. وقتی شاه بااین دوافسر روبروشده بود آنها گفته بودند که متفقین می گویند دولشگر تهران را مرخص کنید. ولیعهد می گفت: پدرم عصبانی شده و ازافسران گارد خواست که درجهٔ آنهارا بکَنند. درسعدآباد هردونفررا دراتاقکی محبوس کردند. من به آنجا رفتم. دیدم هردونفر درجه کنده شده آنجا نشسته اند. به من گفتند: (دستمان به دامنت. دراینجا ما چکارکنیم. خیلی گرسنه هستیم. هیچکس سراغ ما نمی آید. به ولیعهد بگو که مارانجات بدهد. ماکه گناهی نداریم. پیغامی بود و ما نقل کردیم). جریان را به ولیعهد گفتم. دستورداد ازآشپزخانه به آنها غذا بدهند. بعد منصورالملك آمد و گفت روسها گفته اند اگردولشگر مرخص نشوند تهران را تصرف خواهیم کرد که رضاشاه دستورمرخصی سربازان راداد. بعدازاستعفای رضاشاه من به محمدرضا یادآورشدم، دستورداد که نخجوان و ریاضی درجه هایشان را بدوزند و به خانه هایشان بروند.

یکی دوروز بعد انگلیسها گفتند چرا لشگرهارا مرخص کردید؟ دستورجمع آوری آنها داده شد. فقط توانستیم ۳۰ درصدراجمع آوری کنیم.

بعدازظهر یکی ازروزهای نهم یادهم شهریور ولیعهد به من گفت: با ترات رئیس ادارهٔ اطلاعات سفارت انگلیس تماس بگیر ودربارهٔ وضع من بااوصحبت کن... وقت گرفته شد. نزدترات رفتم. ترات گفت محمدرضا طرفدار آلمانیهاست، باید تغییر رویه بدهد. پس ازچنددیدار و گفتگو باترات او گفت: روسها مخالف سلطنت هستند و خواستار جمهوریت درایران می باشند. آمریکائیها برایشان فرقی نمی کند ولی بیشتربه رژیم جمهوری راغبند ولی ما انگلیسها به سلطنت علاقمند هستیم. با آمریکائیها صحبت می کنیم ودوتائی سراغ روسها می رویم... پس ازچندروز ترات به من گفت: نظر آمریکائیها را جلب کرده و چون روسها هم به کمك آمریکائیها نیازمند هستند مجبور به تسلیم هستند. با این طرز انتصاب ولیعهد به سلطنت قطعی گردید. انگلیسها اول فکر می کردند علیرضا ۱۹ ساله برادرشاه به سلطنت برسد که شباهت زیادی به پدرخودداشت. فردی خشن و بی منطق بود، ولی ازنظرشخصیت محمدرضا را برعلیرضا ترجیح می دادند، گاهی هم نام عبدالرضا را می بردند. انگلیسها بااین بازی می خواستند به محمدرضا نشان بدهند که ما اورا شاه کرده ایم وطبعاً انتظاراتی داریم که بایداجراگردد.

نکتهٔ جالب این که وقتی رضاشاه می خواست به اصفهان برود، صادق خان راننده را نزد سرلشگر بوذرجمهری فرستاد که بنزین بگیرد ولی او گفت بنزین نمی دهم. ولیعهد با بوذرجمهری تماس گرفت تا موافقت کرد. چندروز بعد مطلع شدیم که حدود هشتادهزارحلب بنزین راکه درپادگان عباس آباد ذخیره شده بود یك افسر کمونیست آتش زده است.

رضاشاه درژوهانسبورك خیلی رنج کشید. باقد۱/۹۶ متر وزنش

به ۳۵ کیلو رسیده بود. (درحالی که عکسها چنین نیست). ارنست پرون مقداری ازخاك ایران را درجعبه ای ریخت و برایش به تبعید برد. ازاین کار خیلی خوشش آمد و درنامه ای که به محمدرضا نوشت ازاوتعریف کرد.

رضاشاه درجزیرهٔ موریس به سرهنگی که مأموربردن او بود اجازه نداد که درآن محوطه باشد. برای خودخانهٔ جداگانه ای تهیه کرد. وقتی هم مریض شد، ازپذیرش پزشك انگلیسی و خوردن دارو خودداری می کرد و می ترسیدکه مبادا باداروی عوضی اورا بکشند. ولی زندگی اش در ژوهانسبورك مثل ایران بود. اودرژوهانسبورك ازغصه دق کرد.

محمدرضا درآغازسلطنتش طوری بود که ملاقات کننده بارضایت ازاتاقش بیرون آمده و اورا بهتر ازپدرش می دانستند. چون علاوه برآن که آنهارا به گرمی می پذیرفت، دستورچای هم می داد. ولی ازسفیر انگلیس انزجار شدیدی داشت و درحضورمن ازاو به بدی یاد کرد. درجریان تخلیهٔ آذربایجان که آمریکائیها باتهدید روسهارا ازایران خارج ساختند، محمدرضا شاه به آمریکائیها توجه یافت که موجب چرخش سیاست ایران به سوی آمریکاگردید.

س ـ مشاغل عمدهٔ شما چه بوده است؟

ج ـ تادرجهٔ سرهنگی درمراحل پائین و بعداً دردرجات بالاتر... درمرحلهٔ مشاغل اولی همزمان باتجاوز قشون متفقین به ایران رضاشاه برای اینکه اخبار واطلاعات ازجبهه های جنگ داشته باشد مرا تعیین کرد که درحقیقت رئیس ستادخصوصی اوباشم. ازفرماندهان لشگر می پرسیدم وبعدبرای شاه جواب می بردم. بعد این مسئولیت به عهدهٔ ولیعهد محول شدکه اوهم ستاد کوچکی تشکیل داد که من هم عضو آن بودم.

دراوایل سال ۱۳۲۸ محمدرضاشاه مرا احضارکرد و گفت: به اتاق نصیری فرمانده گارد می روی ودرآنجا با (شاپورجی) ملاقات می کنی و هرچه اوگفت انجام بده ونیازی به دستورمن نیست. من

قبلاً اورا درخانهٔ علم دیده بودم. وقتی به اتاق واردشدم نصیری خارج شد. شاپورجی گفت: شاه باملکهٔ انگلستان ملاقات کرده وملکه به اوگفته روزانه ۴۰۰ تا ۵۰۰ برگ گزارش برای اوفرستاده می شود ولی چون وقت مطالعه همهٔ آن را ندارد، سازمانی این مطالب را دردوالی سه صفحه خلاصه می کند وگزارش هارا می سوزاند. شماهم می توانید فردی را بفرستید که آموزش ببیند و چنین سازمانی را درایران به وجودبیاورید. وقتی شاه به ایران بازگشت ازنصیری خواست که دونفررا برای این کار معرفی کند که سرهنگ صمدیانپور و سرهنگ موثقی را معرفی کرد. شاه به من گفت یکی ازاین دونفر را انتخاب کن، ولی من گفتم به درد نمی خورند، من شمارا معرفی کردم و چون شاه هم به شما اعتماددارد، پذیرفت و قرارشد که شمابه این مأموریت بروید.

من به شاپورجی گفتم: چطورشد مراانتخاب کرده اید و شما چکاره هستید و مرا ازکجا می شناسید؟ اوگفت: من کاره ای نیستم فقط به خاطراعتمادی که شاه ایران و ملکهٔ انگلیس به من دارند گاهی برای بعضی ازمسائل اقدام می کنم وخودم دردانشکدهٔ افسری درس می دهم. درآنجا راجع به شما تحقیق کردم و فهمیدم برای این کارمناسب هستید.

من بالاخره نفهمیدم شاپورجی چکاره است؟ فقط می دانستم که درسری ترین جلسات بین شاه و بلند پایگان انگلیس شرکت دارد. اوایرانی بود ولی مسئولان انگلستان به ویژه ملکه به اوخیلی اعتماد داشتند.

دربارهٔ انتخاب من خیال می کنم به خاطر ارتباط باپرون بود و همچنین ارتباطی که قبلاً باسفارت انگلیس داشتم.

وقتی به انگلستان رفتم روزی پنج ساعت درس می خواندم. درسها درارتباط بامسائل امنیتی وساواك بود. درآنجا به طرز کارکاملاً آشنا شدم. پس ازمراجعت به ایران شاه به من دستورداد تا بامسئول سازمان اطلاعات انگلیس در سفارت تهران تماس

بگیرم و هفته ای یك یا دوبارملاقات داشته باشم. بااین طرز من هرهفته بااودرخانه اش ویادرخانهٔ شاپورجی ملاقات می کردم و گزارش وقایع را به وی می دادم. تااینکه روزی شاه به من دستورداد دیگربااو ملاقات نکنم که موضوع را به اوگفتم ودیگر ملاقات نکردم.

وقتی درارتباط باهمان دفتر ویژهٔ به انگلستان رفتم، همان شخص که دیگرمأموریتش درایران تمام شده بود مرابرای شام به منزلش دعوت کرد وبعدرئیس صاحبخانه هم آمد. او به من گفت: (موضوعی را می خواهم با تودرمیان بگذارم و نبایدآن را به شاه بگوئی) ... گفتم ازمن زیبنده نیست که مطلبی راازاو مخفی کنم. وقتی این مطلب را گفتم مراتحسین کرد و فهمیدم که این یك امتحان بود. اوگفت: اینکه می گویند در۲۸ مرداد آمریکائیها شاه را آورده اند صحیح نیست، شاه را مابه ایران بازگردانیدیم. وقتی شاه درخارج بود، آمریکائیها می خواستندحکومت دردست یك نفرنظامی باشد ولی ما گفتیم یك فردنظامی مخالفینی هم دارد و آمریکائیهارا قانع کردیم که شاه بهترین فردبرای حکومت است و آنها موافقت کردند و شاه را بازگردانیدیم. وقتی رئیس دفترویژه بودم احساس کردم که روزبروز قدرتم افزوده می شود و دست پرقدرتی پشتیبان من بود و به قائم مقامی ساواك منصوب شدم. دراوایل سال ۳۹ فردی به نام (یاتسویچ) نماینده سیادرسفارت آمریکا نزدمن آمد و گفت: جبههٔ ملی ایران مورد علاقهٔ ماست وبه عنوان یکی ازارکان حکومت آینده مطرح است. به همین دلیل باشاه تماس گرفته ایم که امکاناتی دراختیار ما بگذارد تا بتوانیم توده ایهارا ازجبههٔ ملی تفکیك کنیم و این کار به شما محول شده است. سپس لیست ۶۰۰ الی ۷۰۰ نفررا به من داد که همه دارای تحصیلات عالی بودند. من باشاه تماس گرفتم و مطلب را گفتم. اظهارداشت من دستورداده ام تمام امکانات را دراختیارشان بگذارید. پس ازبررسی دقیق معلوم شد ۳۰ درصدشان توده ای هستند. یاتسویچ به هیئت رئیسهٔ جبههٔ

ملی نیز دستورداد تا توده ایهارا سریعاً اخراج کنند. یاتسویچ اصلاً اهل یوگوسلاوی است که درجنگ دوم خلبان بوده و به آمریکا پناهنده شده و مدارج را طی کرده و به مقامی عالی رسیده است. برای پیگیری جریان جبههٔ ملی مدالی دریافت کرد که باشوخی به اوگفتم: این نشان ازآن ماست که بیشتر ازهمه زحمت کشیدیم.

وقتی حسنعلی منصور نخست وزیرشد، مقررگردید که انتخابات مجلس انجام شود. ازطرف منصور عبودیتی نسبت به علم وزیردربارنشان داده می شد که ممکن بود ظاهری باشد. کمیسیونی باشرکت سه عضو (علم - منصور - من) هرروز درخانهٔ علم تشکیل می شد و منصور می گفت: دراین کمیسیون افرادی را معرفی کنیم و بعداً مردم همانهارا انتخاب خواهندکرد. علم برای اینکه برتری خودرا نشان بدهد، بالای اتاق می نشست. روزانه لیست ده نفر ازطرف منصور داده می شد. وزیردربار تصویب می کرد و لیستهارابه من می دادند که به عنوان قائم مقام ساواك بررسی کرده وروزبعد جواب بدهم. همه راطی ده روز تحقیق کردیم وکارخاتمه پیداکرد.

(نویسندهٔ کتاب باید توضیح بدهم که این اظهارات فردوست به کلی خالی ازحقیقت است. زیرا درزمان نخست وزیری حسنعلی منصور هیچگونه انتخاباتی صورت نگرفت. منصوردراوایل دورهٔ بیست ویکم وقتی وکیل مجلس بود نخست وزیرشد و مدت نخست وزیری اش هم حتی به یك سال نکشید. شاید نظر فردوست دربارهٔ انتخابات آزادزنان و آزادمردان باشدکه علم نخست وزیر بود وکمیسیونی که شاید درحدود هفت نفر بودند و منصورهم عضوآن بود، دربارهٔ اسامی کاندیداها اظهار نظرمی کردند و فردوست هم درآن جلسات شرکت کرده باشد. والا درزمان نخست وزیری منصور ووزارت دربار علم انتخاباتی صورت نگرفت. ولی درزمان نخست وزیری هویدا ووزارت دربارعلم انتخابات انجام شد).

س - چه زمانی به ریاست بازرسی سازمان شاهنشاهی منصوب شدید؟

ج - در۲۰ فروردین ۱۳۵۰ شاه مرا احضارکرد وگفت: باقائم مقامی ساواك وسایرمشاغل به این سمت منصوب می شوید. دربازرسی برای من همه چیزها کشف شد. مثلاً درقیروکازرین فارس زلزله شد و صدهامیلیون تومان جمع آوری گردید. وقتی بازرسان به محل اعزام گردیدند، حتی یك آجر درمحلی خالی نشده بود. فساد درحداکثر بود به نحوی که من به عنوان رئیس بازرسی دیدم اگربخواهم به همهٔ چپاولگریها رسیدگی کنم ده هزار پرسنل بایدداشته باشم. به همین جهت گفتم از۱۰۰ میلیون تومان به بالاچپاولها رسیدگی بشود که ۳۷۵۰ مورد تاپیروزی انقلاب دربازرسی شاهنشاهی موجودبود. من اجازه نداشتم به پرسم که این پرونده ها چطورشد و کجارفت؟

خاطرات ارتشبد فردوست

دراسفندماه سال ۱۳۶۹ کتابی تحت عنوان (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست) به دستم رسید باعنوان (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی) که درآن همه جا (رضاشاه) را (رضاخان) و (محمدرضاشاه) را (محمدرضا) نوشته که قسمت هائی ازآن دراعترافات فردوست انتشار یافته ولی قسمتهای اضافی دراینجا به طورخلاصه نقل می گردد:

وقتی رضاشاه ازسلطنت استعفا کرد وعازم اصفهان بود، موقعی که خواست سواراتومبیل شود مرا دید و گفت: (حسین ازت خداحافظی می کنم). من هم احترام نظامی گذاشتم و سوار اتومبیل شد و تنها باصادق خان راننده اش رفت. ناصرخان امیرپور فرمانده اسکورت به سایرموتورسوارها گفت: (من میروم ولی شما نیائید چون ممکن است دیده شوید). اوبه من گفت من نمی توانم شاه را تنها بگذارم، تنها می روم ولو ازشاه کتك بخورم. چون شاه گفته بود اگربیائید مجازات می شوید.

فرمانده اسکورت به تنهائی باموتور راه افتاد ودرمراجعت برایم تعریف کرد: بافاصلهٔ چندکیلومتری به طوری می رفتم که دیده نشوم تا اصفهان پشت سراتومبیل شاه بودم. درسه راهی ساوه یك افسر عالیمقام انگلیسی شاه رادید و شناخت و واحدهای نظامی به

شاه احترام گذاشتند.

سرکلارمونت اسکرین که رضاشاه را به تبعیدبرد، سال ها درکنسولگری انگلیس درکرمان کارمی کرد و باشوکت الملك علم دوستی نزدیك داشت و خاطرات خودرا هم به علم تقدیم نموده است.

وقتی روزنامه ها به رضاشاه حمله می کردند و من روزنامه هارا برای محمدرضاشاه می بردم می گفت: (اینکه روزنامه ای توقیف شود یاتذکری داده شود لازم نیست. زمان خودموضوع را حل می کند و مردم ازاین حرفها خسته می شوند. شغل من ایجاب می کند که تحمل همه چیزرا داشته باشم).

وقتی سران متفقین (روزولت - چرچیل - استالین) درتهران بودند به دیدار شاه نرفتند. مورخ الدوله سپهر به من گفت از سفیرروس خواهش کرده ام که به استالین بگوید به دیدارشاه برود که اثرفوق العاده خوبی خواهدداشت. سفیربه استالین گفت و اوهم پذیرفت و شاه هم گفت (این مهمترین ملاقات من است).

یك روز مورخ الدوله سپهرمرابه خانهٔ شیخ حسین لنکرانی برد که ازمن خواست مرتب به دیدارش بروم. مورخ الدوله و شیخ حسین لنکرانی متفقاً به دیدارشاه رفتند. شیخ حسین به محمدرضاشاه گفت بهتراست سپهر واردکابینه قوام شود وبعد قوام را برکنار ساخته سپهررا نخست وزیرکند. وقتی مقدمات کارفراهم شد قوام ازجریان مطلع گردید و مورخ الدوله را برکنار و به کاشان تبعیدنمود. با این طرززندگی سیاسی سپهر ولنکرانی خاتمه یافت و سپهرگاهگاهی به دفتر من می آمد و به تاریخ نویسی مشغول شده بود. سپهر می گفت: باروسها و باانگلیسها روابط نزدیك دارم وفی الواقع واسطه بین دوسفارت هستم.

به دستورمحمدرضاشاه من گارد جاویدان را تشکیل دادم که فرماندهان آن عبارت بودنداز (قره باغی - ضرغام - محوی - نصیری - نشاط - بدره ای) که بعدها به مقامات ارتشبدی و

سپهبدی رسیدند. باتمام دقتی که شد دوتن ازافسران گارد عضو حزب توده بودند. (سرگرد فتح الله ناظر - سرگرد عبدالصمد خیرخواه).

(درحاشیهٔ کتاب توضیح داده شده که خیرخواه بدواً محکوم به اعدام شد و سپس محکومیت او به حبس ابدتخفیف یافت و بعداً آزادگردید. سرگرد ناظر به شوروی گریخت و بعدازانقلاب اسلامی به ایران بازگشت. او ازیك خانوادهٔ مشهدی است که باتاج الملوك مادرشاه مربوط بوده است).

ازجمله احزابی که محمدرضا شاه هزینهٔ آن را تأمین می کرد، حزب سومکابود که داودمنشی زاده با همکاری گروهی ازجمله داریوش همایون آن را اداره می کردند. منشی زاده علاقهٔ زیادی به هیتلرداشت و خودرامانند اودرست می کرد. حزب دیگر (حزب آریا) بود که سرلشگرارفع مبتکرآن بود. گردانندهٔ اصلی آن سرتیپ دیهیمی و مغزمتفکرآن سرلشگرحسن اخوی وگردانندگانش ارتشبد آریانا - سرلشگر امین زاده - سرلشگر محمود ارم - سرلشگر یحیائی بودند. چندبار به دیدن ارفع رفتم. هدف آنها این بود که مشاغل مهم رادراختیار بگیرند. ارفع رقیب رزم آرا بود. هرکدام آنها سه باررئیس ستادشدند. این حزب ضدکمونیست بود.

سرلشگرارفع به زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی تسلط کامل داشت. پدرش ارفع السلطنه درجنوب فرانسه کاخی داشت که به عنوان (پرنس) معروف بود. برادرش ابراهیم درسانحهٔ هوائی کشته شد. ازبیکاری نفرت داشت. پس ازبازنشستگی به کارکشاورزی پرداخت و دراراج (اقدسیه) مزرعهٔ بزرگی دایرکرده بود. زن اولش انگلیسی بود که همسر ودخترش باسفارت انگلیس ارتباط داشتند. بعداً بایك دختر (ازگلی) ازدهات نزدیك اراج ازدواج نمود.

یك روز من دراتاق خواب محمدرضاشاه بودم تلفن زنگ زد گوشی را برداشتم قوام السلطنه نخست وزیربود که می خواست با شاه صحبت کند. گوشی را به شاه دادم گفت: (غیرممکن است.

من چنین کاری نخواهم کرد). وقتی مذاکره تمام شد گفت: (می دانی قوام چه می گفت. می گوید به افسرانی که به پیشه وری پیوسته اند بایددودرجه ترفیع بدهی.) من گفتم غیرممکن است. قوام السلطنه ازجواب شاه خیلی ناراضی شد.

بعد از واقعهٔ آذربایجان و کمك آمریکائی ها دیگر محمدرضاشاه حاضر به تبعیت ازهیچ نخست وزیری نبود. به همین جهت درکارمملکت با قوام و مصدق اختلاف پیداکرد.

درزمان قوام السلطنه ملاقاتهای مخفیانه ای بین شاه وبعضی ازمقامات صورت می گرفت. ازجمله ملاقاتهای دکترسنجابی و دکترکشاورز و دکترمرتضی یزدی بود. شاه به کشاورز علاقهٔ زیادی پیداکرده بود. گفت: به منزلش برو وازاو احوالپرسی کن. رفتم کشاورز می گفت: شاه فردفهمیده ای است، اورا دوست دارم و نفع ایشان درهمکاری باماست و نتیجه اش را خواهنددید.

هژیر ازمهره های مورداعتماد کامل انگلیسها بود. وقتی هژیرترورشد همراه شاه به بیمارستان رفتیم و شاه باهژیرصحبت کرد ولی همان شب اعلام شد که هژیرفوت کرده است. شایع بود که کار رزم آرا است. شاه گفت: ازضارب تحقیق کن... به زندان دژبان رفتم و ضارب را دیدم که مشغول خواندن نمازبود. گفتم مرا می شناسی؟ گفت: آری توفردوست هستی چه می خواهی؟ گفتم: چه کسی دستورداد که هژیررا ترورکنی؟ اگرحقیقت را بگوئی بخشوده خواهی شد و من ضامن می شوم. اوگفت: من وظیفهٔ شرعی خودرا انجام دادم و مجازات اعدام را قبول دارم. گفتم: آیا رزم آرا به تو دستور نداد؟ گفت: همین مانده که من دستور رزم آرا را اجراکنم، این حرفها چیست؟ گفتم: بازهم فردا به ملاقات شما می آیم. گفت: پاسخ همان است که گفته ام. وقتی از زندان خارج شدم رزم آرا رادیدم. پرسید قاتل چه گفت؟ جریان را گفتم. اظهارداشت دیدید من بی تقصیرم. جریان را به شاه بگو و به من تلفن بزنید. نزدشاه رفتم و جریان را گفتم اظهارداشت: این کار رزم آرا نبود،

معلوم است دروغ می باشد. فردا هم سراغ حسن امامی قاتل رفتم بازهم گفت: من وظیفهٔ دینی خود را انجام داده ام و هیچ درخواستی هم ندارم. مدتی بعداعدام شد.

رزم آرا که جاه طلبی زیادی داشت، تمام موانع را ازپیش پای خودبرداشته بود تا به نخست وزیری برسد. تنها مانع هژیربود. با ترور هژیراین مانع هم ازبین رفت.

وقتی شاه دردانشگاه ترورشد، من و پرون درکنارتخت شاه بودیم که رزم آرا آمد. شاه پرسید: چراشما درمراسم دانشگاه نبودید؟ رزم آرا گفت: وقتی شما درمحلی هستید من بایددرمحل کارخود دستورات مراقبتی و حفاظتی بدهم. شاه گفت: این بارکه دستورات شمارا اجرانکردند. وقتی ۵ تیر به شاه شلیك شد، ضارب تیرهایش تمام شدکه اکثر مأمورین خودرا پشت درختان مخفی کرده بودند. سرلشگردفتری که زیراتومبیل مخفی شده بود وقتی فهمید، دیگر ضارب فشنگ ندارد دستورداد ضارب را ازبین ببرند و خوداو چندتیرخالی کرد و مأمورین و فرمانده گارد شفقت هم تیری خالی کردند که بدن ضارب مبدل به یك آبکش شده بود.

وقتی رزم آرا ترورشد مبصر که رئیس اطلاعات رکن ۲ بود دفترخاطرات اورا درخانه اش پیداکرد و گفت: آن را به شاه دادم. من ازشاه نخواستم ولی گفت: (این رزم آرا اعجوبهٔ خطرناکی بوده است).

به هرحال اگرشاه در دانشگاه ترور می شد رزم آرا حاکم بلامنازع ایران می گردید. چون شاه جانشینی نداشت و آمریکا و انگلیس هم جدی حمایتش می کردند.

یك روز (پرون) به من گفت: رابط اودرسفارت انگلیس گفته که رزم آرا باروسها سازش کرده تا نفت ملی نشود. عضوسفارت ازاین مطلب ابرازتأسف کرد. مصدق باسوارشدن برموج ملی شدن صنعت نفت به نخست وزیری رسید. به نظرمن مصدق از جوانی باانگلیسها مربوط بوده است. مصدق مصالح کشوررا درنظرمی

گرفت. دخالت مصدق به جائی رسیده بود که حتی هزینهٔ آشپزخانهٔ درباررا کنترل می کرد. درتمام مدت نخست وزیری مصدق حتی یك مورد هم خلاف دستوراو دردربار عمل نشد. تمام حقوقی که شاه ازطریق حسابداری دربار به بستگانش می داد به دستورمصدق قطع شده بود. کارهای ارتش با سرتیپ ریاحی بود. اودورهٔ پلی تکنیك فرانسه را طی کرده بود که برای فرانسویها بزرگترین افتخاراست. مهندس اصفیاء هم آن را طی کرده است. مصدق ازهیچ فردی به اندازهٔ ریاحی حساب نمی برد زیرا حرف ریاحی برای مصدق دستوربود که جرأت نمی کرد آن را اجرانکند.

درکودتای ۲۸ مرداد نقش اصلی با انگلیسهابود. درسفر به انگلستان رئیس (ام - آی - ٦) شبی مرا به شام دعوت کرد و گفت: برای جانشینی مصدق ما هرچه جستجو کردیم افسری که مورد قبول همه باشد پیدانکردیم. لذادیدیم بهتراین است که شاه به ایران بازگردانیده شود. زیرا هیچ فردی موقعیت اورا بین افسران ندارد و آمریکائیها هم نظرمارا پذیرفتند و ترتیب مراجعت شاه را دادیم. به آمریکائی ها گفته بودیم که اگر دیربجنبیم توده ایها برایران مسلط می شوند. برای نجات ایران بایدمصدق برکنار و شاه برگردد.

برادران رشیدیان که باسفارت انگلیس مربوط بودند، درجریان ۲۸ مرداد نقش مهمی داشتند. ورزشکاران و گاردجاویدان هم موثربودند. وقتی زاهدی نخست وزیرشد او وپسرش اردشیر خودرا (تاج بخش) می دانستند که این موضوع به گوش شاه رسید. علم نقش مهمی درحذف زاهدی به کاربرد که توانست تاموقع مرگش ازنزدیکان شاه باشد.

گفتهٔ انگلیسها به من از این جهت بود که بگویم اگردخالت انگلیسها نبود آمریکائیها امثال زاهدی و تیمور بختیاررا براوترجیح می دادند.

پس ازمرگ (ارنست پرون) دکترایادی دردربارهمان نقشی را

برعهده گرفت که قبلاً پرون عهده داربود وبیش از پرون به لقب (راسپوتین ایران) شهرت یافت. تفاوت اوباپرون این بود که ادب داشت و مثل پرون باخشونت رفتارنمی کرد. ولی درزندگی خصوصی شاه و زنان و اطرافیانش نفوذ داشت وعنصر مطلوبی برای انگلیسها بود. دردوران ایادی، انگلیسها برای اطلاع اززندگی خصوصی شاه، به من نیازنداشتند. به این ترتیب می بینیم درزندگی شاه ازکودکی، خانم ارفع - سپس ارنست پرون و بعد ایادی درجزئیات زندگی شاه حضورداشتند. درزندگی رضاشاه همیشه سلیمان بهبودی حضورداشت.

علیرضابرادرتنی شاه، فردی منزوی بود که درمیهمانیها شرکت نمی کرد. هرلحظه تصور می کرد میکربی به اوحمله می کند. به همین جهت همیشه پزشك درزندگی او حضورداشت. ازارتش پزشکی را خواست که دکترایادی را به او معرفی کردند. وقتی شاه هم ازترس میکرب اظهار ناراحتی می کرد، درحضورمن علیرضاگفت: پزشکی رادرارتش می شناسد که دورهٔ پزشکی را درفرانسه طی کرده است. اودوسال درفرانسه دورهٔ دامپزشکی را خوانده و سپس دورهٔ پزشکی راطی کرده است. ایادی این قدربه علیرضا قرص ویتامین داده بود که جیبهایش پرازویتامین بود. علیرضا فقط یك نفررادوست داشت که اوهم حسن شکارچی ازمأمورین شکارگاه بود.

ایادی شب وروز دردرباربود. به تدریج بانفوذترین فردکشور گردید. حدود۸۰ شغل مهم وپولسازداشت. هیچ پزشك نظامی بدون نظرایادی ازسرهنگی به سرتیپی ارتقاء نمی یافت. ایادی رئیس سازمان اتکاء شد که احتیاجات نیروهای انتظامی راتأمین می کرد. شیلات جنوب دراختیار اوبود. یك بار شاه به اوگفت: هشتاد شغل رابرای چه می خواهی؟ گفت: می خواهم آن را به یك صد شغل برسانم. باکمك اوبهائیها به مقامات حساس می رسیدند.

اشرف پهلوی قدرت زیادی داشت و شاه نمی توانست درمقابلش عرض اندام کند. شاه جبون و اشرف جسور ونترس بود.

درحکومت قوام السلطنه شاه ازقدرت اوناراحت وغمگین بود. یك شب من واشرف وعبدالرضا درکاخ نزدشاه بودیم. شاه گفت: دیگراین سلطنت فایده ای ندارد و تصمیم به استعفا گرفته ام. اشرف عصبانی شد وگفت: این حرفها چیست؟ عبدالرضا متواضعانه گفت: انشاءالله همیشه باشید و سایه تان سر ماباشد ودیگرازاین صحبت ها نفرمائید. شاه گفت: خیرمن تصمیم به استعفا گرفته ام وازاتاق خارج شد و به اتاق خوابش رفت. ماسه نفری ازکاخ خارج شدیم. اشرف با عصبانیت گفت: پدرم بازحمت این سلطنت را به دست آورده و حالا ایشان می خواهد به خاطرهیچ وپوچ آن را ازدست بدهد، من حاضر به تحمل این وضع نیستم. سپس به عبدالرضا گفت: توسلطنت را قبول کن. عبدالرضا با شنیدن اینحرف برخودلرزید وگفت: (این حرفها چیست؟ شمابهتراست به اتاق شاه بروید وبانصیحت اورا منصرف کنید). اشرف گفت: (بارهاست که شاه استعفارا مطرح می کند و نصیحت هم فایده ندارد. چون دربین فرزندان رضاشاه ازهمه باهوش ترتوهستی ترابرای سلطنت انتخاب می کنم و اگرقبول نکنی، غلامرضارا انتخاب می کنم). عبدالرضا گفت: اگر غلامرضا شاه شود من ازایران می روم. اشرف گفت: اگرتحمل غلامرضاراندارى پس سلطنت را قبول کن. سرانجام عبدالرضاگفت: (هرطورشما دستوربدهید).

اشرف سرخود این صحبت هارانمی کرد. اوبه طورمنظم باسفارت انگلیس ارتباط داشت. پس ازچندروز قوام رفت و مشکل شاه حل شد و موضوع استعفا هم منتفی گردید.

فردوست درخاطراتش می نویسد: من باراهنمائی شاپورجی سه دورهٔ آموزشی درانتلیجنت سرویس راطی کرده رموزآن را فراگرفتم. ازمرکزاسنادبایگانی راکدبازدید می کردم و شاپورجی فیلمی اززندگی رضاشاه را درهمان جا ارائه کرد. حتی نمونه های خط او وقراردادهارا که امضا کرده بود. ولی وقتی خواستم که اززندگی

محمدرضاشاه فیلمی نشان دهند خودداری نمودند. درمراجعت به ایران (دفترویژه) راباتعلیماتی که دیده بودم باموافقت شاه ایجادکردم و برنامه هائی را هم درساواك پیاده نمودم. رئیس (ام ـ آی ـ ٦) درلندن می گفت: در۲۸ مرداد مابودیم که پیشنهادکردیم شاه مراجعت کند ولی آمریکائیها می خواستند یك نظامی سرکاربیاید. آخرین دورهٔ آموزشی ماهمراه ماهوتیان و صمدیانپور امرای بعدی ارتش بود که صمدیانپور دورهٔ پلیس را هم دید.

درتمام مدت ۲۰ سال که درخدمت دستگاه اطلاعاتی بودم هیچگاه ازمقامات آمریکائی و انگلیسی نشنیدم که مخالفین شاه را معرفی کنند. تنها سرلشگر قرنی بود که ازطرف دستگاه (ام ـ آی ـ ٦) لورفت.

قرنی درکودتای ۲۸ مرداد به نفع شاه شرکت داشت و به علت اعتماد فوق العاده آمریکائیها به ریاست رکن ۲ ستادارتش منصوب شد. چون ساواك نبود مهمترین مقام اطلاعاتی به شمار می رفت. قرنی طرحی برای کودتا تهیه کرده وموافقت آمریکائیها راهم گرفته بود. چندتن ازافراد مورداعتماد قرنی درطرح شرکت داشتند. وقتی قرنی دستگیرشد آمریکائیها وساطت کردند درنتیجه به سه سال زندان محکوم گردید و به تقاضای من بخشوده شد. قرنی خودرامدیون من می دانست و پس از۲۲ بهمن ۵۷ دین خودرا اداکرد. ماجرای قرنی دوتأثیر داشت. اول این که شاه کوشید اعتمادآمریکائیهاراجلب کند. دوم این که آمریکائیها فهمیدندکه بدون موافقت انگلیسها نمی توانند هیچ کاری درایران انجام دهند.

شاه درتمام دوران سلطنتش بامقامات اطلاعاتی انگلیس وآمریکا تماس داشت. شاپورجی حتی دردیدار ازشاه باملکهٔ انگلیس نیز حضوریافت و هفته ای یکبار باشاه ملاقات می کرد. رضاشاه اجازهٔ تماس باخارجیهارا نمی داد. چنانکه سپهبدامان الله جهانبانی بدون کسب اجازه به سفارت فرانسه رفت وبه همین خاطر زندانی شد ولی زمان محمدرضاشاه تماس زیاد برقرار بود.

دربارمحمدرضاشاه پرازوابستگان آمریکا و انگلیس بود که دکترایادی وعلم آنهارا اداره می کردند.

بولتن به کلی سری آمریکابرای شاه فرستاده می شد که منهم آن را می دیدم که پس ازمطالعه سوزانده می شد. وقایع مهم دنیادرآن دیده می شد. درسال ۵۷ دیگربرای من فرستاده نمی شد.

مقامات سیا به شاه خبرداده بودند مکالمات خصوصی او باتلفن، مطمئن نیست و امکان استراق سمع خیلی زیاداست. به همین جهت یك کابل ده شماره ای کشیدند که به (تلفن قرمز) معروف شد. آمریکائیها آن را کشیدند که فقط چندتن ازمقامات مملکتی ازآن استفاده می کردند. من مطلع شدم که سفارت آمریکا ازاین تلفن ها استراق سمع می کند.

به دستورشاه باشاپور جی و همچنین باسرهنگ یاتسویچ رئیس سیا درایران رابطهٔ نزدیك داشتم. دادن اطلاعات به آمریکائیها و انگلیسیها آزادبود. مفهوم جاسوسی فقط درمورد روسها مصداق داشت که هرنوع تماس درهرمورد با آنها ممنوع بود. روسها هم گله ای نداشتند برای این که ازطریق شاخه های نظامی وغیرنظامی حزب توده اطلاعات را به دست می آوردند.

شبکهٔ مخفی اطلاعاتی انگلیس که تحت نظارت من قرارگرفت، توسط سرتیپ ماهوتیان ایجادشده بود. شبکه ای بوددرشمال کشور که اطلاعات آن به (ام ـ آی ـ ٦) داده می شد. بودجهٔ آن را ساواك تأمین کرده بود. بودجهٔ سری ساواك درسال ۱۳۵۰ حدود۲۰ میلیون تومان بود. همچنین مبلغی هم ازبودجهٔ سری نخست وزیری به ساواك داده می شد.

اسرائیل دارای سه پایگاه برون مرزی درایران بود و سرهنگ یعقوب نیمرودی رابط اسرائیل وساواك بوده است. این پایگاهها درخوزستان ـ ایلام ـ کردستان قرارداشت. دراین سه پایگاه اطلاعات لازم ازعراق وکویت وعربستان و سوریه جمع آوری می شد. درسال ٤٥ یا ۱۳٤٦ پایگاههارا تعطیل کردند و گفتند شبکه

های ساخته شده درایران مستقیماً ازاسرائیل هدایت خواهدشد. ولی شبکه ای را که ۳۰۰ مأمورداشت برای خود حفظ کرده بودند و نیمرودی درهمکاری باساواك به کارش ادامه می داد.

درسال ۱۳۴۳ که روابط عربستان سعودی و آلمان خوب نبود سعودیها به مقداری وسایل نظامی احتیاج داشتند که ازشاه خواستند این وسایل رابه نام ایران ولی برای عربستان سعودی بخرد. من بالیست درخواستها وچك ۳۲ میلیون دلاری باسرلشگر معتضد به سویس رفتم و همراه سرلشگرعلوی کیااقدام گردید. ولی بانك سویس ازمعامله اسلحه خودداری کرد و پول حوالهٔ بانك شعبهٔ کلن آلمان شد. درآنجا دستور قرارداد دره نسخه صادرگردید. وقتی به سویس مراجعت کردم دیدم درحسابم ۸۰۰ هزارفرانك سویس ریخته اند که معلوم شد کمیسیون معامله است. درمراجعت جریان رابه شاه گفتم اظهارداشت پول را به نصیری بدهید که هزینهٔ محصلین بی بضاعت کند. همین کار انجام شد وحساب خودرادربانك سویس بستم.

شاه به دوام سلطنت درخانواده اش اطمینان داشت. درسال ۱۳۴۹ نامه ای به جم به عنوان رئیس ستاد بزرگ و نامهٔ دیگری خطاب به فرح به عنوان نایب السلطنه نوشت که بایدنیروهای مسلح تحت امرفرح، پس از اوباشد چون هنوز ولیعهد به سن قانونی نرسیده بود. به مقامات مملکتی دستورداده شده بود هرروز یکی ازآنها درکاخ حضوریافته و مسئولیتهارا برای فرح ورضاپهلوی تشریح کنند. رضابی علاقه وبی دقت کارمی کرد ولی فرح بادقت کامل مطالب را دنبال می نمود وسئوالاتی می کرد. هدف این بود که آنها برای کارهای مملکتی آماده شوند. وقتی جم ازریاست ستادبرکنارشد، مدتی بعد فرمان فرح هم ابطال گردید. چون شاه اصولاً به مسئلهٔ جانشین باسوءظن می نگریست و به سلطنت خودهم امیدها داشت. بعداً ولیعهد را هم برای تحصیل به آمریکا فرستاد که به ورزش وخلبانی علاقهٔ زیادنشان می داد.

درلحظات سخت همواره برای شاه تنها یك راه قابل تصوربود و آن هم خروج ازایران بود. به کرات دراین باره صحبت و اقدام کرده است.

نزدیکان به شاه ازموقعیت خود سوءاستفاده می کردند. یك باردربارهٔ یکی ازآجودان های شاه گزارشی رسید که دفترویژه مأمورتعقیب شد. جریان چنین بود که یك مرداصفهانی مراجعه کرد که پسرصارم الدوله زنش را که حامله بوده به عنوان اینکه بچه مال اونیست به اتفاق یك نفر دیگر شلاق زده و درصندوق عقب اتومبیل گذاشته و به اصفهان برده وبه پزشك آمریکائی دستورداده که زن راسقط جنین کنند. دوافسر دفترویژه به اصفهان رفتند و پزشك آمریکائی گفت: سقط جنین انجام شده و زن هم موردشکنجه قرارگرفته است. باغبان هم ماجرارا به افسران گفته بود که جریان به شاه گزارش شد. زیرگزارش نوشت: (به وزیردربار بگوئید اوراازدرباراخراج و پرونده امر هم به دادگستری فرستاده شود).

درطول سلطنت شاه یکی ازکانونهای قدرت، تاج الملوك مادراوبود. درزمان ثریا، تاج الملوك دسته بندی شدیدی علیه او راه انداخت. درحالی که دردوران فرح حسن رابطه برقراربود. زیرافرح هرروز به اوتلفن می کرد و یاشخصاً احوالپرسی می نمود. به طوری که تاج الملوك فرح رابیشترازدخترانش دوست داشت.

شمس وهمسر وفرزندانش همه مسیحی شده بودند. شاه ازاین کارخوشش نیامد و آن را نقطهٔ ضعفی برای سلطنت می دانست. شمس با همهٔ دسته های دربار خوب بود و درسیاست دخالت نمی کرد.

یکی ازمهمترین افراد خانوادهٔ پهلوی عبدالرضابود که ازهاروارد فارغ التحصیل شده وچندبارهم صحبت بود که شاه شود.

وقتی شاه ازسدکوهرنگ بازدید می کرد، هواپیمایش دچارحادثه شد. مکانیسین هواپیما گفت: مقداری اجسام نرم درکاربوراتور هواپیما ریخته شده که پس ازتحقیق معلوم شد کارسرهنگ خلبان

موسوی است که توده ای بوده است.

ارتشبد فریدون جم وقتی رئیس ستاد ارتش شد ازهاری را جانشین خودکرد. او درموارد متعدد با نظرات شاه مخالفت می کرد، ازجمله خریدتانکهای چیفتن را مصلحت نمی دانست. دریك جلسهٔ میهمانی که امرای ارتش شرکت داشتند یکی ازامرای ارتش به من گفت: که درنزدیکی جم و سپهبد ناظم نشسته بودم که ناظم به جم می گفت: (اجازه دهید من کودتاکنم و شماهمه کاره خواهیدشد و من تحت امرشما خواهم بود. ولی جم گفت: اینجا که جای اینگونه حرفهانیست باشدبرای بعد). من موضوع راجدی نگرفته و به شاه نگفتم. ولی قطعاً امیرفوق به رکن دوم گزارش داده که ناظم بازنشسته شد و ارتشبدجم هم ازریاست ستادبرکنارگردید. ازشاه خواستم که اورا سفیرکند، موافقت کرد.

جم دراسپانیا موردعلاقهٔ ژنرال فرانکو قرارگرفت و با او بحثهای نظامی می کرد. جم و فیروزه مجازبودند که هروقت می خواهند به کاخ سلطنتی بروند و باکارلوس پادشاه اسپانیا وملکه و اعضای خانوادهٔ سلطنتی ملاقات کنند. موقع ترك اسپانیا هم کارلوس ازاو خواست که دراسپانیا بماند. ولی جم زندگی درانگلستان را ترجیح داد. کارلوس به اویك گذرنامهٔ سیاسی داد و درآن نوشت تبعهٔ افتخاری اسپانیا می باشد.

دکتراقبال که از جوانی واردگودسیاست شد، ازهمان سال۱۳۲۱ یا۲۲ شاه مرا برای ملاقات نزد اومی فرستاد. وقتی ازنخست وزیری برکنار شد و به فرانسه رفت درآنجا باوضع بدمالی زندگی می کرد و بعدشغلی به اوداده شد که هم سرگرم باشد وهم پولی به اوبرسد.

تعدادی ازرجال که پستهای کلیدی را دراختیار داشتند با انگلیسها وآمریکائیها مربوط بودند. فقط دکتراقبال درمیان آنهاغلط اندازبود که شرکت نفت را به اوسپردند و ازشرش راحت شدند.

فردوست و همکاری با جمهوری اسلامی

معمای فردوست از آنجا دراذهان جلوه گرشد که نزدیك ترین همکار محمدرضاشاه پهلوی درروزهای آخرسقوط رژیم حرفهائی می زد که احتمال داده می شد دیگرباشاه نظرموافقی ندارد. خیلیهاکه بافردوست درهمان روزها مذاکراتی کرده اند و ازاوشنیده اندکه می گفت: (دیگرکارشاه تمام است) درحالی که شاه هنوزدرتهران بود وروزی هم که ازتهران خارج می شد به قره باغی گفت: دیگر گزارشی ندهید و هرکاری لازم بود ازفردوست بپرسید.

فردوست درخاطراتش چنین می نویسد: بعدازواقعهٔ لویزان شاه قدرت تصمیم گیری خودرا ازدست داد. شاه بادولتهای ازهاری و شریف امامی شانس خودرا آزمایش کرد و به کمك طلبی ازآمریکا ادامه می داد. ولی زمانی که به این نتیجه رسید دیگر جای ماندن نیست مصمم به رفتن شد ودولت بختیاررا تشکیل داد. شرط بختیار این بودکه شاه به خارج برود. امرسهلی بود. زیراشاه ازمدتها قبل این طرح راپذیرفته بود. سرتیپ خاتمی فرمانده ضداطلاعات گارد به من می گفت: شاه به تدریج تمام افرادخانواده خودرا ازایران خارج کرده و فقط خود ماند و فرح. اوگفت: روزی شاپورغلامرضا و زنش وارد فرودگاه شدند ولی شاه دستورداد که غلامرضا ازفرودگاه مراجعت کند و زنش می تواند۴۸ ساعت درتهران بماند. غلامرضا

رفت و زنش هم جواهرات و اشیاء قیمتی رابرداشت ودوروزبعدرفت.

باقطعی شدن سفرشاه آخرین امیدها ازمیان رفت وزمام امور به دست شاپوربختیار سپرده شد. اردشیرزاهدی هم که امید خودرابه صدارت ازدست داده بود، زودترازشاه ازکشور خارج گردید. شورای سلطنت تشکیل شد. وقتی هم شورای انقلاب ازطرف خمینی تشکیل گردید و ساواك اسامی آنهارا گزارش داد، شاه زیرآن نوشت: (کاری به کارآنها نداشته باشید). وقتی هواپیمای شاه می خواست پروازکند شاه به قره باغی گفت: (نیروهای انتظامی دراختیارشماست. هرطورمنطق حکم می کند عمل کنید ولی اگراشتباه هم باشد عدم رضایتی درمن ایجادنخواهدشد. به شما حق می دهم چون وضع مشکل است و من هم غیرازمنطق ازشما انتظاری ندارم. به علاوه دوستی مانند فردوست هم دارید ومی توانید بااو مشورت کنید).

من قلباً ازرفتن شاه خوشحال شدم. هم ازلحاظ نجات او ازخشم ملت و هم اینکه عاقل بود ومی توانست زندگی خوشی رادراروپا و آمریکا داشته باشد. شاه تصورمی کرد بعدازاوکشور ازهم خواهدپاشید و بازبه اواحتیاج پیداخواهدشد ویااینکه افسران وفاداربه او کودتا خواهندکرد و او مراجعت می کند. به همین جهت به مصررفت که به خاك ایران نزدیك باشد.

چون جبههٔ ملی راعامل آمریکائیها می دانستم نخست وزیری بختیار برایم عجیب نبود. بختیار نقشه هائی داشت و ازجمله می خواست رئیس جمهور شود.

باارتشبدقره باغی ازسال ۱۳۱۵ دردانشکدهٔ افسری هم دوره بوده و جزو دستهٔ محمدرضا پهلوی بودیم و دوستی داشتم. طرح بختیار این بود که گفته می شد بختیار رئیس جمهور و قره باغی جانشین رئیس جمهور می شود. اظهار می شد درجلسه ای که بختیار طرح خودرا مطرح کرد، بدره ای عصبانی شد و خواست بابختیار گلاویز شود که دیگران نگذاشتند و بدره ای ازجلسه

خارج شد.

فردوست می نویسد: قره باغی از۲۲ بهمن ۵۷ مخفی شد. من هم درخانهٔ دکترامیدمخفی بودم. قره باغی روزی چندبار تلفن می کرد ولی شمارهٔ تلفن خودرا نداد. قبل ازاین که ازکشورخارج شود به منزل توران خواهرم تلفن کرد وگفت: بگوئید فردوست بامن صحبت کند برایش مفیداست. من هم که جای خودرا عوض می کردم مصلحت ندیدم بااوصحبت کنم. بعداً فهمیدم درمنزل دانشفرکارمندشرکت نفت مخفی بوده است.

من درروزهای قبل ازانقلاب مواضعی داشتم که سبب شایعاتی گردیدکه به محمدرضاشاه خیانت کرده ام ولی واقعیت این بود که من ازروز روی کارآمدن ازهاری سقوط رژیم را می دیدم. وقتی شاه تصمیم به سفرگرفت، می دانستم که مراجعتی درکارنیست. نارضایتی به حداعلارسیده بود. ارتش به تدریج ضعیف می شد و سربازان فرار می کردند. دیگر شاه نمی توانست روی ارتش حساب کند. تنها نیروی وفادار، گارد شاهنشاهی بودکه آنهم درحادثهٔ لویزان اعتمادشاه را ازبین برد. تصمیم شاه به خروج ازکشور عاقلانه بود که حداقل توانست جان خودرانجات دهد. احساس کردم که دوران محمدرضاشاه خاتمه یافته و اواهل مقاومت نیست و درموقع خطر کشورراترك خواهدکرد. در۲۸ مرداد این کارراکرد و سرویس های غربی زمینهٔ بازگشت اورا فراهم ساختند.

پروفسورجمشیداعلم رادرکلوب ایران جوان دیدم. نظرم را پرسید گفتم: (ایشان رفتنی هستند). گفت: این مزخرفات چیست؟ دفعهٔ بعدآمد وگفت: (ازشاه وضعشان را پرسیدم گفتند خیلی خوب ومحکم است، حال چه می گوئی؟) گفتم: جواب من همان است که قبلاً گفته ام.

تاخروج شاه وظایف را انجام می دادم ولی بارفتن شاه وضعم عوض شد ومجبوربودم طبق عقیدهٔ خود عمل کنم که نظرشخصی من این بود که کارمحمدرضا شاه پایان گرفته و هرکس هم ازمن می

پرسید نظرم را می گفتم که شاه وخانواده اش دیگربرنمی گردند. هرکس ازمن دربارهٔ خارج شدن خود ازکشور می پرسید تأیید می کردم ولی دربارهٔ خودهیچ نگرانی نداشتم. فکر می کردم دورهٔ بازنشستگی راباپول و خانه و زمینی که دارم به کشاورزی می پردازم ولی به همسرم طلاگفتم ازکشورخارج گردد زیرا به شدت ازاورنج می بردم که پس ازکار روزانه مرا آزار می داد.

درمراجعه به هرکس، وقتی کار محمدرضاشاه راتمام شده اعلام می کردم موجب حیرت دیگران می شد.

پس ازرفتن شاه کنفرانسی از۳۵ نفرازمقاماتی که بامن همکاری داشتند تشکیل شد. دراین جلسه ریشهٔ انقلاب را دردوچیزاعلام کردم. اول بهم ریختن بافت و سنت های جامعه و دوم حیف و میل اموال دولتی و فساد. یك جرقه کافی بود که همه چیزرامشتعل سازد. با این طرز بازگشت شاه غیرممکن است. دونفر یعنی سپهبد شکیبی و سپهبد عمیدی بانظرمن مخالف بودند. روزی ازنخست وزیری تلفن کردند که کلیه کارمندان دولت ازنظامی و غیرنظامی باخانوادهٔ خود درمیدان بهارستان برای دفاع ازقانون اساسی شرکت می کنند. دستوردادم که هیچ فردی ازسازمانهای ما دراین تظاهرات شرکت نکند که بختیار آن را کارشکنی تلقی کرد.

پس ازاین که دانشی نمایندهٔ مجلس ترورشد ده نفر ازنمایندگان مجلس نزدمن آمدند و کسب تکلیف کردند. گفتم: یك راه بیشتر ندارید و آنهم این است که استعفای خودرا به امام بدهید. بعدازظهر همان روز یکی ازنمایندگان گفت: نظرشمارا به دکترسعید رئیس مجلس گفتم پذیرفت و به پاریس تلگراف کرد. بعداً تلفن کرد و گفت: ازپاریس جوابی نرسیده گفتم: مجدداً تلگراف کنید که چندبار تلگراف کردند وباز جواب نیامد.

قره باغی رامرتب می دیدم. افرادی مانند بدره ای ـ نشاط ـ خسروداد ـ ربیعی که سخت به بازگشت شاه امیدداشتند دیگر به سراغ من نیامدند.

سپهبد مقدم به دیدن من آمد و احساس کردم که ازرفتن شاه راضی نیست. گفتم سیاست شما بادرنظرگرفتن اینکه شاه مراجعت نخواهد کرد چیست؟ گفت: (من قسم خورده ام و روی قسم می ایستم). گفتم : این احساس شماست ولی منطق طور دیگری حکم می کند. مقدم گفت: (شما هرکاری بکنید از ارادتم کم نخواهدشد ولی من هم همین هستم که گفتم). بعدازظهر ۲۰ بهمن محمدعلی افراشته شوهرخواهرم (توران) گفت: مهندس بازرگان مایل است باشماملاقات کند. اوبابازرگان نسبت فامیلی دارد. سالها قبل بازرگان توسط افراشته ازمن خواسته بود که همراه ۲۵ نفر دیگر به حج بروند و این کاررا انجام داده بودم.

بعداز ظهر۲۱ بهمن قره باغی بامن تماس گرفت و گفت درلویزان درخانه ای هستم که دوشخصیت محترم (بازرگان - سحابی) هم حضوردارند. آقایان ازمن خواسته اند که فرداصبح درکمیسیونی که درستاد ارتش وباشرکت افسران عالیمقام تشکیل می شود اعلام گردد که ارتش ازبختیارپشتیبانی نمی کند. من هم گفتم کاملاً موافقم فردا کمیسیون را تشکیل وعدم پشتیبانی ازدولت بختیاررا اعلام دارید. آقایان هم تشکرکردند.

صبح روز۲۲ بهمن قره باغی وسیلهٔ تلفن مرابه ستادارتش دعوت کرد. درجلسه شرکت کردم. حدودسی تن ازامرای ارتش حضور داشتند. قره باغی گفت: موضوع پشتیبانی ازدولت بختیار مطرح است. نظرشماچیست؟ گفتم: قانون وظیفهٔ ارتش را معین کرده که حفاظت ازمرزوبوم کشورمی باشد و دروظیفه ارتش نوشته نشده که ازنخست وزیر هم باید پشتیبانی کند. لذا تیمسارانی که موافقند دست بلندکنند. همه دست بلندکردند. این سخن من درست نبود زیرادرقانون به استفادهٔ ارتش علیه دشمنان داخلی و نیز به حکومت نظامی اشاره شده است. به سپهبدخاتم گفتم مطلبی بنویسید که متن را تهیه کرد وهمه امضا کردند فقط شفقت امضای خودرا پس گرفت. سپهبدطباطبائی نزد من آمد و گفت: اگراعلیحضرت

مراجعت کردند و ما که این صورتجلسه را امضاکرده ایم چه خواهدشد ؟ گفتم بگوئید من مسئولم.

قره باغی به بختیارتلفن کرد و جریان را گفت ومراجعت کرد و اظهارداشت (اگرصورتجلسه امضا شود بختیار گفته می رود). گفتم: علیه نخست وزیر مطلبی نیست. دوباره تلفن کرد و گفت: (بختیاررفت).

تاساعت ٤ بعدازظهر روز۲۲ بهمن درساختمان (ویژهٔ اطلاعات بودم). به علت تظاهرات ازساختمان خارج شدم. پس ازقدری پیاده روی نامجو قهرمان وزنه برداری مرادید وسواراتومبیل کرد و به منزل دکتر امیدرفتم. درلحظه ورودم مهندس بازرگان تلفن کرد و ازسلامتی ام جویاشد و گفت: بازهم تلفن خواهدکرد. قره باغی تلفن کرد ولی تلفن خودرانداد وگفت: (صاحبخانه همشهری است گفته اگربدانند کجاهستی بایدخانه راترك کنی).

عصرروز ۲۲ بهمن بازمهندس بازرگان تلفن کرد و گفت: با تیمسار قرنی صحبت کنید. قرنی گفت: الساعه خانهٔ من بیائید. نزد قرنی رفتم گفت: اول تلفن کنید به بدره ای و خسروداد و ربیعی که ازبچه بازی دست بردارند زیرا می خواهند درلویزان کودتاکنند. گفتم: حتماً این کارراخواهم کرد، عجب آدمهای بی شعوری هستند. دوم اینکه ٤ نفررابرای فرماندهی زمینی - دریائی - هوائی - ساواك معرفی کنید. سپهبد هوشنگ حاتم را برای نیروی زمینی - سپهبد آذربرزین را برای نیروی هوائی - دریادارمدنی را برای نیروی دریائی - سپهبد مقدم را برای ساواك معرفی کردم.

شب ۲٤ بهمن بازرگان بامن تماس گرفت و گفت: فردا ساعت ۸ صبح به نخست وزیری بیائید. وقتی رفتم، نخست وزیر برای کارفوری رفته بود. به منزل دکتر امیدبازگشتم و پنج روز آنجاماندم. خبرمرگ و تیرباران ربیعی - بدره ای - خسروداد - نصیری - امینی افشار رسید. فهمیدم که بازرگان وقره نی تسلطی براوضاع ندارند و اگر به چنگ انقلابیون بیفتم خطرمرگ تهدیدم می کند.

خبردستگیری مقدم که برای ریاست ساواك درنظرگرفته شده بودمضطربم ساخت. ازمنزل دکترامید به منزل افراشته رفته سپس خودرا به منزل قرنی رساندم. شام ماندم. قرنی گفت: اینجا برای شما اتاق هست. وقتی رفتم گفت: هروقت ناراحت شدید اینجا بیائید. درخانه های مختلف مخفی شدم. ازمخفی گاه بابازرگان تماس گرفتم و گفتم مطلبی دردفاع ازخود یادداشت کرده ام و برای اوقرائت کردم. بازرگان گفت: خوب است برایم بفرستید. دراین نامه مواضع خودرادرطول ماههای انقلاب برشمردم و این که درمفاسد رژیم شریك نبوده طلب عفو کردم. برادرم نصرت الله گفت: تقاضای عفو اوراهم بنویسم، قبول نکردم و خودرا معرفی کرد و زندانی شد.

درآخرین روزهای حکومت بازرگان نامه نوشتم که ازطریقی به من کمك مالی شود. چون هرچه دارم دراختیار بنیاد مستضعفان است و خواستم اگر مصلحت هست به خارج بروم. باسقوط دولت بازرگان دیگر موقعیتی نبود که بشود مراکمك کند. مدت دوسال مخفی بودم.

شاهرخ پسرم درلندن با جم ملاقات کرده بود. جم به اوگفت: (خوشحالم که پدرت درجمهوری اسلامی شغلی دارد). پسرم گفت: به نظرنمی آید که چنین باشد. چون همیشه درخانه است. جم گفته بود: (لازم نیست که شما بدانید. همه می گویند. حتی دوستان انگلیسی من... بابات خیلی ناقلاست. بلداست چگونه کارکند که شماهم نفهمید).

درکتاب خاطرات فردوست چنین توضیح داده شده است:

شایعات پیرامون فردوست موجباتی فراهم ساخته است که او بتواند سال ها ازپیگرد قضائی و اطلاعاتی مصون بوده و آزادانه زندگی کند. حتی انتشارداشت که اوریاست (ساواما) را برعهده دارد که سازمانی شبیه ساواك می باشد. وقتی وزارت اطلاعات تأسیس شد نخستین کارش حل (معمای فردوست) بود. گفته می

شد چرا فردوست بازداشت نشد ؟ چرا فردوست ازایران خارج نگردید ؟ درنتیجه درتاریخ ۶۲/۸/۲۱ فردوست درخانهٔ پدری اش درخیابان وصال شیرازی بازداشت شد وبه‌دوران پنج سال زندگی نیمه پنهانی او پایان داده شد .

مجموعهٔ بررسی ها چنین بود که پدیدهٔ فردوست بیش ازآن که یك (معمای سیاسی و اطلاعاتی باشد) یك پدیدهٔ قابل بررسی تبلیغی و روانی است.

درنخستین روزهای انقلاب، حوادث سیری به سود فردوست داشت. بابازداشت فردوست معلوم شد که خاطرات ارزشمندی دارد . ازفردوست خواسته شد که خاطرات خودرا تنظیم کند . فردوست زنده نماند تا خاطرات خودرابه پایان برساند و درتاریخ ۶۶/۲/۲۷ درگذشت وخاطراتش ناتمام ماند .

اظهار نظر فردوست
درباره (ارنست پرون) و (تقی امامی)

ارنست پرون سویسی از مدرسه لوروزه درکنار محمد رضاشاه بود . تقی امامی نیز درسال های نخستین پهلوی دوم پایش به دربار بازشد .

شایعات درباره کارهای این دو نفر در دربار زیاد بود .

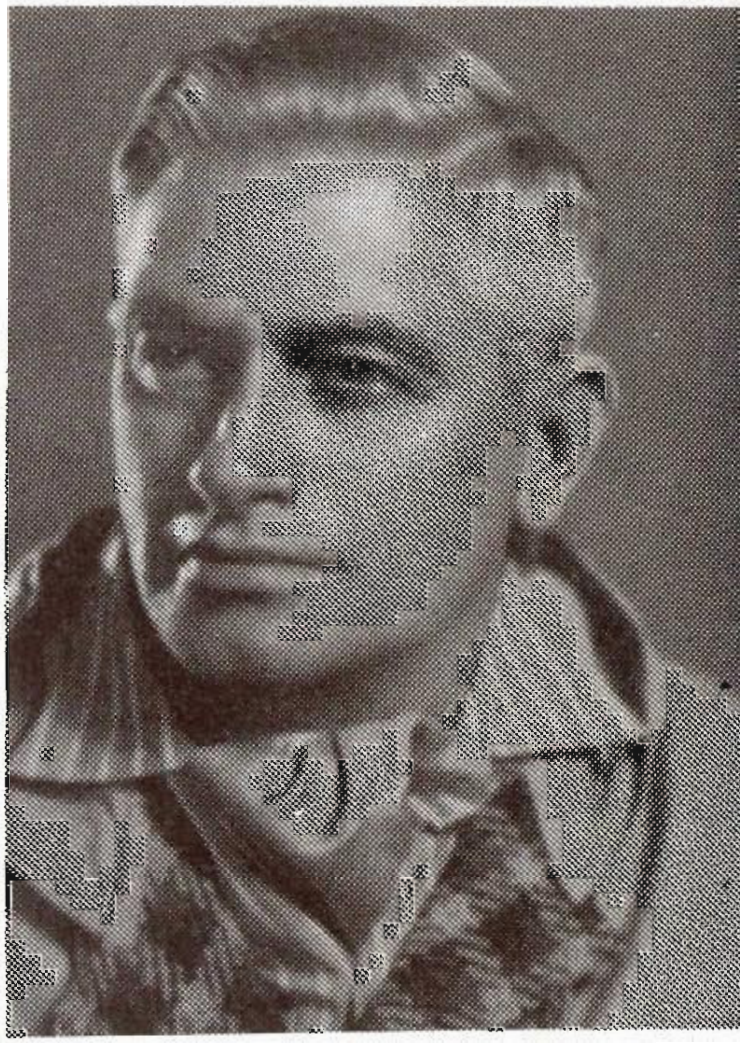

ارنست پرون

تقی امامی

اظهارنظرها دربارهٔ گفته ها و نوشته های فردوست و خاطرات منتسب به او

باانتشارگفته ها و نوشته ها وخاطرات منتسب به فردوست که مخصوصاً جمهوری اسلامی سعی داشت خاطرات او به مقدارزیاد توزیع ومنتشر گردد، کسانی که نامشان دراین خاطرات آمده و یا مطالبی به آنها نسبت داده شده درصددتوضیح برآمدند. در این رابطه نامه هائی هم به نویسندهٔ کتاب نوشته شده و تذکر داده اند که درنقل مطالب مراقب گفته های منتسب به فردوست باشم. مهم ترین نامه ازارتشبدفریدون جم می باشد که یك شخصیت نظامی عالیمقام و مورد وثوق و اعتماد طبقات مختلف می باشد که عیناً نقل می گردد:

حضرت آقای الموتی

دوست گرامی اخیراً کتابی درتهران به نام "خاطرات فردوست" چاپ و منتشر گردیده ودراین کتاب درجاهای مختلف نام من برده شده است. من کتاب را فقط با نظری سطحی، درآن قسمتها که نام من برده شده مرورکرده ام و به این نتیجه رسیدم که خواندن آن جزاتلاف وقت ثمری ندارد. چون ممکن است درتألیفات

خودمراجعاتی به این کتاب بفرمائید، لازم دیدم بعضی نکات را به عرضتان برسانم:

من نمی دانم تا چه حداین نوشته ها خاطرات فردوست است و چه مقدار تلقینات و اضافات دستگاه تهران. به هرصورت نه ازشخص فردوست دروضعی که گرفتار بود و نه ازمقامات رژیم انتظارذکرحقایق می رود.

به فرض هم که فردوست واقعاً این حرفهارا زده باشد، حداکثر ممکن است استنباطات و اشتباهات شخصی اوباشد. قدرمسلم آن است که درتمام مواردلغزش های بسیار، نادرستی های فراوان و تصورات بی اساس، درهمه جا دیده می شود. ازنوشته ای که توسط دستگاه منتشرمی گردد، غیرازاین انتظاری نمی رفت. فقط نگرانی ازاینست که این گفته های ناصحیح بعداً مورداستفادهٔ تاریخ یا تاریخچه نویسان واقع گردد و درصددمقابله و پی بردن به حقایق برنیایند. بدیهی است تنها نمی شود به قاضی رفت وبه مردم نسبت های ناروا داد و تهمت های افترا آمیز زد.

من نمی دانم رژیمی که خودرا پیرو "اسلام ناب محمدی" می داند، چگونه کارش تهمت و افتراست؟!

من دربارهٔ خودقضاوت را به کسانی که درسالیان دراز خدمت خواه نسبت به من ریاست داشته اند یا مرئوس من بوده اند و یاازنزدیك ناظراعمالم بوده اند واگذار می کنم و قصدجوابگوئی به مقامات تهران را ندارم ـ معتقدم که ازقول فردوست خاطره نویسی کرده اند ـ لذا هرچه می خواهند بگویند. چندنکته را فهرست وار ذکرمی کنم تا معیاری به دست آید.

۱ ـ مرا آدمی دم دمی و نفوذپذیر اعلام نموده اند. ـ درصورتی که بین همکاران همیشه به خودرائی متهم می شده ام ـ من همیشه آمادگی داشته ام که همهٔ نظرات مخالف را بشنوم ولی هیچگاه بدون وقوف و اطمینان به نظر درست تر و بهتر نظرخودراتغییر نداده ام. اگر این ضعف را می داشتم دروهلهٔ نخست دربرابرشاهنشاه، فرمانده

و رئیس مستقیم خود تسلیم می شدم. فکر می کنم همهٔ همکاران من می دانند که شایدتنها کسی بوده ام که به سهولت اوامری را که کاملاًبه نفع نمی دانستم نپذیرفته ام. گمان ندارم درتمام ارتش کسی پیداشود که این نسبت نادرست و ناجوانمردانه را تصدیق کند.

۲ ـ گفته شده که من با سرلشگر علاءالدین ناظم دوست بوده ام و ایشان سلطهٔ بسیاری برمن داشته و درواقع من مجری افکارایشان بوده ام. کاملاً صحیح است که ناظم دوست نزدیك من بوده ایشان هم باپدرم نسبت خانوادگی دارد و هم اززمان فرماندهی من دردانشکدهٔ افسری، همکار ومرئوس من بوده است. یقین قطعی دارم خودناظم بیش ازهرکس به این ادعا که من تسلیم آراء اوبوده ام خواهدخندید.

۳ ـ درکتاب آمده است که شاپورجی، دوست نزدیك من بوده و بامن مراودهٔ مستمرداشته است. من اصلاً شاپورجی را نمی شناسم و حتی اگر امروز اورا درجائی ببینم نخواهم شناخت. هیچ نوع رابطهٔ دور یانزدیك باوی نداشته ام و هیچگاه به خانهٔ من یادیدارمن نیامده است. امکان دارد که دریك میهمانی که من حضورداشته ام ایشان هم بوده اند بدون این که سابقه ای ایجادشود... این مطلب را کاملاً تکذیب می کنم و محال است که فردوست این حرف را زده باشد.

٤ ـ گفته شده که من دربارهٔ خرید تسلیحات نیروهای مسلح به نفع انگلیس یاآمریکا و به اغوای کسانی دخالت ها وتلاش هائی می کرده ام. همه کس می داند که تمام این مسائل منحصراً بین اعلیحضرت و طوفانیان حل می شد و هیچگاه دربررسی، انتخاب، سفارش، خرید وترتیبات مالی ستادبزرگ ارتشتاران و یا حتی وزیرجنگ دخالت داده نمی شد. حتی نیروی زمینی، پس ازقطعیت یافتن خریدها ازموضوع مطلع می گردید ودچاراشکالات عظیم می شد. تحقیق این امر بسیارآسان است.

۵ ـ ماجرای تانك انگلیسی چیفتن به کلی ساختگی و بی

اساس است. من فقط هنگامی که درلندن میهمان رسمی رئیس ستاددفاعی انگلستان (**Sir Charles Elworthy**) بودم ازخرید هشتصدتانك چیفتن مطلع شدم. مخالفت و مذاکرات من دراین باره با اعلیحضرت دروغ محض است. گفته شده که تانك چیفتن انگلیسی مجهز به موتور آمریکائی بوده است. این حرف کاملاً نادرست است. تانك چیفتن کلاً انگلیسی و موتورآنهم انگلیسی است. دست کم مقامات تهران می توانستند با سئوال ازافسران این نکته را تحقیق کنند و رمان نویسی ننمایند.

۶ ـ درجائی آمده است که من با یك افسرهوائی آمریکا و خانمش دوست بوده ام. این امرصحت دارد. افسرمزبور وابستهٔ هوائی آمریکا ذکرشده. درصورتی که به گمانم معاون وابستهٔ هوائی بوده است. این دوستی هیچگونه ارتباطی با موقعیت و کارمن یا اونداشته و کاملاً جنبهٔ خصوصی و شخصی داشته است. هیچگاه دربارهٔ سیاست،امورنظامی، تجهیزات، خریدها و نه حتی مسائل روزمرهٔ جاری کلمه ای بین ما رد وبدل نمی شد. افسرمزبور خیلی زود مأموریت ویتنام پیداکرد و اعزام گردید. خانم و فرزندان کوچکش موقتاً درتهران ماندند. گاه به گاه خانم افسرمزبور که دوست همسرم و من بودند به دیدارما می آمد.

فردوست که مرتب همه شبها به دیدن ما می آمد وشب را باما می گذرانید این مطلب راکاملاً می دانست و حرف دیگری واشارات دیگری به کلی بی اساس و دروغ محض است.

۷ ـ ماجرای کودتا که به ناظم نسبت داده شده و نظرداده شده که عاملی دربرکناری من و بازنشستگی ناظم بوده است، صحت ندارد. آیا قابل قبول است که یك امیرارتش به رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ازکودتا صحبت کند و این مطلب به اطلاع سازمان های امنیتی و شخص شاه برسد و فوراً مورد تعقیب و رسیدگی، محاکمه و محکومیت واقع نشود؟! بازنشستگی من و ناظم باهم روی نداده. من دراسپانیا سفیر ودرسال دوم مأموریت بودم که همزمان بانصیری

وعده ای دیگر بازنشسته شدم. ناظم سال ها بود که درفکر ترك ارتش بود و مکرر درخواست بازنشستگی می کرد که بیشتر به علت مخالفت من موفق نگردید. وقتی من به اسپانیا اعزام شدم، ایشان به "تقاضای شخصی" بازنشسته گردید و به شغل آزاد روی آورد.

اگردنبال حقیقتی برویم، آنست که سالها پیش، درزمانی که فرمانده دانشکدهٔ افسری بودم، ناظم به من گفت: که با آریانا چنین صحبتی کرده که فوراً به اوگفتم این مزخرفات را کناربگذار و حاضربه شنیدن این قبیل حرفها نیستم.

ممکن است "پس ازانقلاب" ناظم برای خودنمائی اشاره ای به این امرکرده باشد. من هیچگاه خیانت را درهیچکس و هیچ سازمانی قابل قبول ندانسته و نمی دانم.

۸ ـ مرا درامورنظامی وارد و ذیفن و علاقمند بیان کرده اند. آیا قابل قبول است که شخصی مانند من باتحصیلات عالیهٔ نظامی درفرانسه و انگلستان و ایران و سال ها استادی و پژوهش درفن نظام، نظرکسی را که این تحصیلات و پژوهش هارا نداشته تعبداً بپذیرم؟! اگرصحیح است که من باژنرال های خارجی درمسائل نظامی به بحث و استدلال می پرداخته ام، چطور یك باره وقتی رئیس ستادبزرگ ارتشتاران یا فرمانده ارتش می شوم، نظر دوستان کمتر واردرا بپذیرم.

۹ ـ فردوست اززمان بازگشت ازاروپا، دوست نزدیك من بوده و همیشه باهم ازنزدیك مربوط بوده ایم و اوکه تقریباً به طورمستمر، هرشب به خانهٔ من می آمد چگونه می تواندگفته باشدکه دست کم هرشب یکصدنفرمیهمان داشته ام!!!

من جز به همسرم وفرزندم و ارتش به هیچ چیز دیگر بستگی نداشته ام و زندگی من بین محل کارو خانه خلاصه می شد وهرفرصتی هم که دست می داد به مطالعات نظامی، نوشتن و یاترجمهٔ مدارك نظامی و سخنرانیها تخصیص می دادم. من اهل

مراوده و نشست و برخاست و ساز و آواز ومیهمانی و قمارو مشروبخواری نبوده ام و این امر را تمام کسانی که مرا شناخته یامی شناسند می دانند.

جای تأسف است که درایران خاطره نویسی معنی لجن مالی دارد.

حال هم که به همت جمهوری اسلامی، ناچارجلای وطن کرده و بایادهای گذشته وغم جانگداز مرگ یگانه فرزندم روزگاررا می گذرانم و مسلماً باردیگر به دیارمأنوس قدم نخواهم گذارد، به این حرفها و شایعات وقعی نمی گذارم. بسیاری ازخاطرات دربارهٔ دیگران، ازهمین قماش است.

"توخود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل"

فریدون جم - لندن - فروردین ۱۳۷۰

❁ ❁ ❁

ارتشبدجم به ماهنامهٔ روزگارنو هم چنین نوشته است:

من ازسال ۱۳۱۵ مدت ۹ سال به علت بستگی درخانوادهٔ سلطنتی ایران بوده و پس ازآن هم مراوده ام قطع نگردید. بنا براین ازبسیاری ازمسائلی که ازقول فردوست نقل شده ازنزدیك آگاهی داشته ام و پس ازآن هم درمشاغل مهم نظامی ازجریان بی اطلاع نبوده ام. این بارنخست است که می بینم خاطرات کسی را سازمان دیگری می نویسد. اگرفردوست آزادی می داشت خود خاطراتش را تألیف می کرد. بنابراین معتقدم که این ها خاطرات فردوست نیست بلکه نوشته دستگاه تهمت و افترای رژیم است وبه قدری انباشته ازلغزش ها و دروغ ها و ساختگی های اغراض آمیز است که هیچگونه ارزشی نمی توان برای آن قائل شد. دستگاهی که کیانوری واحسان طبری را پس ازعمری وادار به بیانات آنچنانی کرد مسلماً بافردوست گرفتار همین کاررا کرده است وجائی هم که حرفهای اوراکافی ندانسته خودبه رمان نویسی اقدام کرده است. روشن است که نیت دستگاه خراب کردن و لجن مال کردن همهٔ

کسانی است که دررژیم گذشته نقشی ومقامی داشته اند. تردیدی نیست که حرفهائی ازفردوست شنیده اند و سپس آنهارا مطابق میل و هدف خود تغییر داده، اضافه کرده و افکارپلید خودرا به نام فردوست منتشر کرده اند.

من دست کم چهل سال متوالی دوست نزدیك اوبوده ام و تقریباً روزانه محشوربوده ایم و درچنین مدت طولانی نمی توان به تظاهر و دوروئی پرداخت. من بدون کوچکترین تردید فردوست را قدردان - وفادار - معتقد و مدیون اعلیحضرت دیده ام و هنوزهم می دانم و محال است بدون فشار وتهدید و شکنجه بیاناتی که به او نسبت داده اند برزبان آورده باشد.

به همین نحو مطالب درمورداشخاص مختلف غرض آلود، افترا آمیز ودروغ و ساختگی است. ازقول فردوست نسبت های بسیارناروائی به اعلیحضرت فقیدداده شده که دروغ محض است. دراین صورت تکلیف دیگران روشن است. آنچه فردوست بود وشد درپرتو عنایات شاه بود و من هیچگاه اورانمك نشناس وخائن و دورو نشناخته و اکنون هم نمی شناسم.

ارتشبدجم همچنین می نویسد: (این که فردوست نوشته همه فرزندان رضاشاه همه روزه درسرمیزغذا حاضرمی شدند راست نیست) تا آنجا که شاهدبودم ولیعهد و والاحضرت اشرف وعلی قوام درناهارها حضورداشتند وسرمیزشام والاحضرت شمس و من وشاپورعلیرضا بودیم. درناهارهای فصل زمستان روزجمعه ملکه مادر حضورپیدا می کردند و دیگرشاپورها و شاهدخت فاطمه هیچگاه سرمیزشام و ناهار نبودند. بااین که روابط ملکه مادر بازن سوگلی شاه ملکه عصمت خصمانه بود قضیهٔ دعوا با چوب وچماق بکلی ساختگی است زیرا هیچکس جرأت نداشت درقلمروکاخ های سلطنتی کمترین هتك حرمتی به عمل آورد.

اعلیحضرت رضاشاه به من محبت داشتند. درعکسی که مرحمت فرمودند مرا (دامادمهربان) خواندند و به فرزندخود

سفارش مرا کردند. ولی من هیچگاه ازاعلیحضرت محمدرضاشاه چیزی نخواستم و این دروغ است که هرچه من می خواستم شاه انجام می داد. چنانکه یکبار دردرجهٔ سرهنگ دومی و یکباردردرجهٔ سرلشگری، من از همطرازان خود عقب افتادم.

وقتی ارنست پرون جعبه ای ازخاك ایران را برای رضا شاه به آفریقای جنوبی آورد، رضاشاه بادیدن آن گریست وگفت: به اعلیحضرت بگوئید این خاك برای پوشاندن بدنم کافی نیست یعنی باید جنازهٔ مرا به ایران منتقل کنید. ارنست پرون درحکم نوکرشاه بود و نسبت به معظم له دلبستگی درحدستایش داشت. با این همه رضاشاه ازاوچندان خوشش نمی آمد. این که فردوست نوشته، من درمراجعت ازآمریکا سپهبدازهاری را به خدمت برگرداندم دروغ است. وقتی بعدازبرکناری آریانا، من به ریاست ستادارتش منصوب شدم؛ اعلیحضرت دربارهٔ جانشین من سئوال فرمودند. به عرض رساندم: جانشین برای موقعی است که رئیس ستادنتواند درخدمت اعلیحضرت باشد. بنا براین هرکسی را میل دارید انتخاب فرمائید. چندروز بعدارتشبدعظیمی رئیس سرای نظامی وقت ازمن خواست که سپهبد ازهاری را که بازنشسته شده بود به خدمت برگردانم و به سمت جانشین خود بگمارم. من درمدت ریاست ستاد اگر دستوری را صحیح نمی دانستم یاخلاف مصلحت ارتش تشخیص می دادم یا خلاف قانون بود تذکر می دادم و راهی را که بهتر می شناختم بیان می کردم. این وظیفهٔ اصلی ستادبود و افسر دیگری را نمی شناسم که درآن موقع دربرابر شاه می توانست عرض اندام کند و نظرخودرا بدهد.

روزی که مرا مرخص کردند همان روزلباس نظام را درآوردم و چندروز بعد به سفارت ایران دراسپانیا منصوب شدم. دراین انتصاب و تمدید آن کسی که هیچ دخالت نداشت فردوست بود و آنچه دراین زمینه درکتاب آمده جعلی است.

دلبستگی اعلیحضرت محمدرضاشاه به اعضای خانواده اش به

حدی بود که محال می نمود برای حفظ تاج وتخت خود برادرکشی کند. این تهمت را به شدت رد می کنم که شاه درحادثهٔ سقوط هواپیمای علیرضا دخالت داشته است.

شاپور علیرضا نسبت به شاه فدائی بود و درروزهای بحرانی پشت دراتاق شاه می خوابید و احترام فوق العاده ای نسبت به برادر خودداشت.

وقتی دردولت بختیار پست وزارت دفاع را نپذیرفتم تیمساران فردوست - قره باغی - مبصر اصرار داشتند که پست وزارت دفاع را قبول کنم. ولی من به لندن بازگشتم و آقایان مشیری و علی زاده ازطرف آیت الله خمینی ازپاریس به لندن آمدند ومرا دعوت به قبول همان پست در دولت موقت کردند. ولی آن را هم نپذیرفتم.

❁ ❁ ❁

پاسخ نویسنده کتاب:

درصفحهٔ ۲٤۱ جلد دوم ظهور وسقوط سلطنت پهلوی (دنباله خاطرات فردوست) که توسط مؤسسه مطالعات وپژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی منتشر گردیده چنین نوشته شده است:

(اسدالله علم به تشکیل باندی گسترده و متنفذ ازعوامل خود دست زد که همه درمقامات رسوخ داشتند وعلم نیز ازپرداخت پاداش به آنها درازای خدمات ابائی نداشت که این پاداش ازجیب دولت بود. یك قلم بسیار کوچك ازپاداش ها، اعطای اتومبیل های سهمیه دولت به سرلشگر فرزانه - مصطفی الموتی سردبیر روزنامه داد - دکترمهدی ملکزاده و اسدالله سپهری است که درسند مورخ ۱۳۳٦/۵/۳ ساواك مضبوط است).

نویسنده وقتی دوجلد کتاب منتسب به (خاطرات فردوست) را می خواندم و مخصوصاً جلددوم که مقداری اسناد ساواك توأم با نامه های وارده را درآن دیدم خیال می کردم این سازمانی که خودرا (مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی) نامیده ازمیان خروارها کاغذ و نامه، آنهائی را انتخاب کرده است که با واقعیت وحقیقت

نزدیکتر می باشد. اما وقتی درصفحهٔ ۲۴۱ جلد دوم مطلب مربوطه به خودرا خواندم دچار حیرت شدم.

چون اولاً درسال ۱۳۳۶ که نوشته امیراسدلله علم به من اتومبیل داده است من کوچکترین نقشی درکارهای سیاسی نداشتم. آن وقت سردبیر روزنامهٔ داد هم نبودم. بلکه ازسال ۱۳۳۳ به انتشار روزنامهٔ صبح امروز پرداختم که آنهم دردولت زاهدی، هنگام نوشتن مقالاتی دربارهٔ کنسرسیوم نفت وبه سبب انتشار کاریکاتوری توقیف گردید. با استفاده ازفرصت چون کوردکترای حقوق دردانشگاه تهران افتتاح شده و من هم درکنکور موفق شده بودم، به دانشگاه رفته و شب وروز دررشتهٔ اقتصاد به تحصیل مشغول بودم و حتی کار مطبوعاتی هم نداشته ام.

ثانیاً تا آن روز امیراسدالله علم را نه دیده ونه با اوآشنائی داشتم ونه علم نقش کارگردانی کشوررا داشت که بتواند ازمال دولت بذل و بخششی بکند و اتومبیلی هم به من بدهد.

ثالثاً درتمام دورانی که درکارهای سیاسی ومطبوعاتی بوده ام کوچکترین رابطه ای باامیراسدالله علم نداشته ام و دوستان او وهمهٔ کسانی که آن روزها درکارهای سیاسی بودند، می دانند که من جزو همکاران دکتراقبال بوده ام وهیچگاه روابط دکتراقبال باعلم هم خوب نبود مخصوصاً ازسال ۱۳۳۸ که واردحزب ملیون شدم. چون آنها رهبران دوحزبی بودند که دربرابرهم قرارداشتند. روزنامهٔ صبح امروز که وابسته به حزب ملیون بود مطالبی برعلیه علم داشت و نطقها و سخنرانیهائی که درحزب ملیون می شد بیشتر علیه علم و افراد حزب مردم بود که به شهادت شماره های موجودِ روزنامهٔ صبح امروز این مطالب چاپ شده است. با آن وضع چگونه ممکن است علم حاضربوده که ازخود یا ازبودجهٔ مملکت به من اتومبیل بدهد؟

رابعاً تاروزی که درایران بودم ارتباط من باعلم تا حدآشنائی بود که آنهم گاهی درضیافتها، دیداری پیش می آمد که خیلی معمولی بود. شایدهم علم مرا ازنزدیك نمی شناخت. فقط درسال

های آخررژیم به علت همسایگی با امیراسدالله علم که (انجمن محلی کوی علم) تأسیس شده بود و دکترحسن زاهدی آن را اداره می کرد چندجلسه درمنزل زاهدی دیدارکوتاهی دراجتماع ساکنین محلی رخ داده که آنهم دلیل همکاری سیاسی نبود.

تعجب این است که درانتشار این مطلب به سند مورخ ۱۳۳۶/۵/۳ ساواك استناد شده که واقعاً باورکردنی نیست. ساواك باهمهٔ ادعاها و داشتن اطلاعات ازهرگوشه وکنار مملکت چگونه چنین مطلبی راکه سرتاپای آن دروغ است روی کاغذ آورده است؟

وقتی مطلب مربوط به خودراخواندم گفتم: قطعاً درمورد سایراشخاص هم گزارشات ساواك و مطالب این دوجلد کتاب منتسب به فردوست ازهمین مقوله است که به یاداین شعر افتادم:

دفتراوراق باطل را سراسر خوانده ایم
خط غلط، معنا غلط، املاءغلط، انشاءغلط.

مصطفی - الموتی - ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۷۰

امیرحسین خزیمه علم سناتور سابق را درلندن دیدم و ازمطالبی که فردوست درکتاب خاطراتش دربارهٔ اونوشته سئوال کردم. به نویسنده کتاب گفت: موضوع به کلی دروغ است. اینکه نوشته من می خواستم همواره درسفر به سیستان و بلوچستان استاندار و مقامات محلی به استقبال من بیایند صحت ندارد. ترجیح می دادم که هروقت به حوزهٔ انتخابیه می روم بدون اطلاع باشد که پس ازخستگی راه طولانی برای استراحت به منزل بروم و پس ازآن ازمقامات محلی دیدن کنم.

اما دربارهٔ تغییر رئیس ساواك بلوچستان که اشاره شده باید بگویم که جریان امرچنین است:

یك روز اعلیحضرت ازمن خواستند که تعدادی ازافرادرشید بلوچستان را معرفی کنم که تعلیمات چریکی ببینند تا درمواقع ضروری ازآنها استفاده شود. من هم امرشاه را پذیرفته ازسران قبایل خواستم که هریك چندتن ازسلحشوران بلوچ را معرفی کنند.

اکثراً این پیشنهادرا پذیرفتند. غیرازیکی دونفر که خیلی تعجب کردم زیرا آنها بامن روابط صمیمانه ای داشتند. مطلع شدم که سرهنگ شقاقی (که بعداً دردرجهٔ سرلشگری خودکشی کرد) رئیس ساواك به آنها گفته بامن همکاری نکرده و از معرفی افراد خودداری کنند. ازاین کار خیلی دچارحیرت شدم. من می خواستم امراعلیحضرت راپیاده کنم ولی رئیس ساواك درصدد کارشکنی برآمده بود. شاید ازاین ناراحت شده که چراخود اورا مأمور این کارنکرده اند؟ به ناچار جریان را به مرکز گزارش کردم و مخالفت رئیس ساواك را یادآورگردیدم که این امرمنجر به تغییر شغل سرهنگ شقاقی شد که کاردیگری به او محول گردید. تا درجه سرلشگری هم رسید ولی به علت اختلافاتی که با امرای ارتش پیدا کرد و چون درکارها اهل تندروی وافراط بود، دست به خودکشی زد.

❁ ❁ ❁

سرلشگر مزین طی نامه مفصلی که به نویسنده کتاب نوشته ضمن تشریح اقدامات خود در ۳۵ سال خدمت درسازمانهای مختلف و ۱۶ سال درمأموریت گرگان درباره خاطرات فردوست چنین می نویسد:

یکی از مخالفین من دردوران خدمت درکشور شخص فردوست بود که امر گردید به او قطعه زمین مرغوبی حدود صدهکتار واگذارشود و چون زمین مرغوبی که بتوان به او اختصاص داد وجود نداشت به اعلیحضرت گزارش دادم این شخص نالایق که با درجه ارتشبدی حساس ترین مشاغل کشوررا عهده داراست بهیچوجه اعلیحضرت را به اوضاع کشور واقف نمی سازد. به علت سوءاستفاده مأمورین درنقاط مختلف کشور و عدم توجه به شکایات و تقاضاهای مردم روز به روز برتعداد ناراضی ها و مخالفین افزوده می شود و این وضع عاقبت خطرناکی دارد و بالاخره درموقعی که هرج و مرج شروع شد صریحاً به اعلیحضرت گزارش دادم که فردوست به اعلیحضرت خیانت می کند و مسئولین امور به وظایف

خود عمل نمی کنند و تقاضا دارم دراین مورد توجه سریع فرمائید. فردوست که ازگزارشات من به شاه مطلع گردید موقعی که رژیم فعلی اورا بازداشت نمود و درمدت ۱۱ سال ازاو پذیرائی کرد با وعده و وعید اورا وادار نمود که به عنوان خاطراتش تمام رجال کشور خادم وخائن را یکجا لجن مال کند و بهترین موقع بود که به تلافی گزارشات و مخالفتهای من با او دهها افترا درکتابش به من نسبت دهد. شاید خود آخوندها به نوشته های او آب روغن هم داده باشند ولی خوشبختانه مجبور شده این جمله را درکتابش اضافه کند (من فردی را به جز مزین ندیدم که درمقابلم بایستد و ازمن شاکی شود).

فردوست از۱۲سال قبل با آخوندها درتماس بود. امرای ارتش را فریب داد که اعلامیه بیطرفی را امضاکنند درصورتی که اکثرآنها به فکر جلوگیری از ورود خمینی به ایران بودند.

بعداً فردوست درمحلی مخفی گردید ولی ازهرلحاظ درآسایش بود و با وعده و وعیدهائی واداراش نمودند به عنوان رضا و محمدرضا این دوپادشاه و تمام اشخاصی را که درمشاغل مختلف با آنها کارکرده اند پاك و ناپاك یکجا به عناوین مختلف به لجن بکشد و به عنوان اطلاعاتی که دارد طبق میل آنها به رشته تحریر درآورد و پس ازآنکه منظورشان تأمین شد اورا اعدام کردند تا مبادا روزی این حقایق از پرده برون افتد و بعد گفتند که با بیماری سکته قلبی فوت کرده است. سپس این دوجلد کتاب را منتشرساخته اند. آنچه دراین دوجلدکتاب هست از روی غرض و دشمنی بوده است. من حدود پنجاه صفحه مطلب تهیه کرده و به تمام جراید و نشریات خواهم فرستاد تا اشخاص دیگری هم که مورد اتهام بیجا قرار گرفته اند درصدد اقدام برآیند.

من مکرر به اعلیحضرت گزارش داده بودم فردوست به شما خیانت می کند زیرا شما مکرر فرموده اید سازمان اطلاعات و امنیت چشم و گوش شماست درصورتیکه او نه چشم شماست و نه

گوش شما . زیرا درتمام نقاط کشورسوءاستفاده هائی می شود و بهیچوجه به شکایات رسیدگی نمی گردد . این کار عواقب وخیمی دارد زیرا فردوست به اعلیحضرت گزارش نمی دهد و به احتمال قوی این گزارشات را به اطلاع او رسانیده اند و اکنون به این شکل درکتابهایش منعکس شده است . ولی این نوشته ها بقدری مهمل است که تصور میکنم آخوندها این جملات را ساخته و پرداخته اند .

شاهدگزارشات من شخص معینیان میباشد که انسان شریفی است .

ماهنامهٔ روزگارنو دربارهٔ خاطرات فردوست چنین می نویسد:

این خاطرات واقعی حسین فردوست که وضع او یکی ازاسرارآمیزترین جریانات انقلاب ایران به حساب می آید نیست. برای این که درکنار یك مشت مطالب درست و انبوهی پرونده های امنیتی، خروارها دروغ و مطالب نادرست چاپ شده که نمی توان به زبان وقلم مردی باشد که چشم وگوش وحتی مغزشاه معرفی شده است. مگراین که حدس بزنیم برای به لجن کشیدن نظام گذشته ایران و شخصیت های آن، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی آنقدر مطالب دروغ درلابلای نوشته های فردوست چپانده که این مطالب رابه صورت یك پول سیاه درآورده است. جمهوری اسلامی چرا موضع خودرا درقبال فردوست روشن نکرده که چرادرآن بگیرو به بندهای نخستین کاری به فردوست نداشته و حدودپنج سال اورا آزادگذاشت و بعداورا گرفت و زندانی کرد تا به طورمشکوکی جان سپرد .

برای سنجیدن مطالبی که به فردوست نسبت داده شده به قدری سند وجوددارد که خنده آوراست.

درمقدمهٔ کتاب اظهار امیدواری شده که دستمایه ای برای پژوهشگران باشد .

پژوهشگران بایدخیلی ازمرحله پرت باشند که خیال کنند درشهریور۱۳۲۰ ایران ازطرف سه کشور شوروی وانگلیس و آمریکا مورد حمله قرارگرفت درحالیکه آن وقت آمریکا هنوز واردجنگ نشده بود که درخرمشهر نیروپیاده کند. یاپژوهشگران این ادعای دروغ راچگونه بپذیرند که روزچهارم شهریوررضاشاه بی خبر به خانهٔ فروغی رفت و دست به دامن اوشد که بیا ایران را نجات بده و او جواب داده بود که تو راه نجات نداری، شاید بتوانم برای پسرت کاری بکنم. موضوعی که یکدست جعل است. درحالیکه حقیقت این است که درروز پنجم شهریور رضاشاه استعفای منصوررا پذیرفت و ازمجیدآهی خواست که کابینه را تشکیل دهد ولی آهی پیشنهاد کرد که فروغی نخست وزیرشود. با اینکه رضاشاه نظرموافقی نداشت ولی وقتی وزراء دسته جمعی اصرار کردند رضاشاه با اکراه گفت: بفرستید بیاید ببینیم.

معمای فردوست باخاطراتی که به او نسبت می دهند دریك راستا نیست. نمی دانیم چه شده که این رفیق گرمابه و گلستان شاه بعدازپنجاه سال تروخشك کردن نظام شاهنشاهی، ناگهان عصیان کرده که درروز ۲۲ بهمن ۵۷ ازشورای فرماندهان نظامی ازپیشنهاد سپهبدحاتم دربارهٔ بی طرفی ارتش حمایت کرده و گفته خوب است ارتش ازحمایت بختیار دست بردارد و خود را دراختیار ملت بگذارد. بعدهم دست اندرکاران نظام تازه ازاوخواستند که فرماندهان نیروهای زمینی و دریائی و هوائی و ریاست ساواك را پیشنهاد کند.

اگرما درمورد فردوست نمی توانیم یك داوری قاطعانه به عمل آوریم ولی برای گرفتن مچ دست آنهائی که خاطرات او را جعل کرده اند باهیچ ابهامی روبرونیستیم و هزارها سند و مدرك هست که دروغگورا رسوا می کند.

این راست است که متفقین درسال۱۳۲۲ قریب ۱۲۰ نفرازشخصیت های ایرانی رابه عنوان هواخواهان آلمانیها بازداشت

کرده بودند. ولی این دروغ است که این افرادرا که بعضی شان ازمخالفان سرسخت انگلیسها بودند گفته شود، همه طرفدارانگلیسها بوده اند وانگلیسها بااین عملشان خواسته اند روسهارا دربارهٔ مشرب سیاسی آنها به اشتباه بیاندازند.

این راست است که نخست وزیران دورهٔ محمدرضاشاه کم و پیش درجهت سیاست دنیای غرب گام برمی داشتند ولی این دروغ است که همهٔ آنها حتی مصدق وابسته به انگلیسها بوده اند و آنهائی هم که متمایل به آمریکائی ها بودند به دستورانگلیسها جاعوض کرده بودند.

به همین ترتیب صدها مورد می توان شمرد که واقعیت ها حسابی قلب شده اند ولی آنهائیکه مطالب را گل هم کرد، به خود زحمت نداده اند تادروغهائی نگویند که زود مچشان گیربیفتد.

ارتشبدقره باغی هم درماهنامهٔ روزگارنو چنین نوشته است:

این باراولی نیست که جمهوری اسلامی ایران دست به تحریف حقایق وبه خصوص بحران سال ۵۷ ایران می زند. درسال ۱۳٦٤ بعدازانتشارخاطرات من، جمهوری اسلامی با تغییر و تحریف قسمتی و اضافه کردن مطالبی درتهران چاپ کرد ولی چون کتاب اصلی نیزدرایران بود نتوانست آن را به صورت خاطرات فردوست جعل نماید. ولی درپایان هربخش هرچه دل تنگش می خواست ازناسزا به من و دروغ به تاریخ ایران درآن توضیحات نوشت.

بررسی شما دربارهٔ تجزیه وتحلیل خاطرات فردوست به اندازهٔ کافی گویای واقعیت هاست و مشتی است از نمونهٔ خروارها دروغ که دراین کتاب انباشته شده است. و الا تکذیب مطالب لازمه اش نگارش کتابی است به همان حجم که به نظرمن اتلاف وقت است. به خصوص این که درمدت ۱۲ سال سوءنیت رژیم جمهوری اسلامی نسبت به رژیم گذشته و کلیهٔ مقامات آن زمان برای تمام ایرانیان روشن و مسلم شده است.

❁ ❁ ❁

روزنامه کیهان چاپ لندن می نویسد: یکی ازمقامات سابق کشور که بافردوست سابقهٔ صمیمیت داشته می گوید: این حرفها همه بی پایه است. به اویادداده اندکه بگوید حتی خود انگلیسها هم نوشته اند که باسلطنت محمدرضا شاه مخالف بودند و می خواستند یك شاهزادهٔ قاجاررا بیاورند. چون نشد می خواستند فروغی رئیس جمهور یا ساعدنایب السلطنه بشود.

ادعاهای فردوست درمورد دست نشانده بودن رئیس مدرسهٔ لوروزه ازطرف انگلیسها و اقداما ت ارنست پرون و ادعای حمایت آمریکا وانگلستان ازشاه فقید و این که اوبه دستور انگلیسها به شاه فقید گفته بود برود به مجلس قسم بخورد و دستور شاه به او دربارهٔ ارتباط باشاپورجی مبنای اساسی ندارد ومثل این می ماند که همهٔ این حرفهارا به فردوست آموخته اند تا بیان کند. شاید قضایائی درکاراست که هیچکس نمی داند ولی موجب گردیده که فردوست دروغ بگوید.

روزنامه کیهان چاپ لندن دربارهٔ مرگ فردوست هم چنین نوشت:

رادیو جمهوری اسلامی درسال ۱۳۶۸، درگذشت فردوست را دراثر سکتهٔ قلبی اعلام کرد و مسئولان رژیم نیز دراین باره سکوت کرده اند. مرگ فردوست مانند زندگی او درهاله ای ازابهام قرارگرفت. مرگش درکجابود؟ درزندان یا اقامتگاهش یا در بیمارستان؟ دنبالهٔ اعترافات تلویزیونی اش به کجا کشید؟ ارتشبد۶۸ سالهٔ یکی ازنزدیك ترین افراد به شاه فقید بود و نیز گفته اند که با محافل مختلف روحانیون، برای استقرار رژیم اسلامی همکاری داشته است. او درگذشته همیشه درسایه زندگی میکرد و کمتر عکسی ازاوچاپ می شد یانامش درروزنامه ها به میان می آمد. پس ازانقلاب اسلامی به مردی نامرئی بدل شد که درپشت دستگاههای محرمانهٔ حکومت اسلامی وجود داشت اما کسی اورا نمی دید. جز مسئولان رژیم که به اواحتیاج داشتند و احتمالاً

همکاران اسلامی وی... دراسناد به دست آمده ازسفارت آمریکا فردوست به آمریکائیها توصیه کرده که آیت الله خمینی راپذیرند وگرنه کشور به دست کمونیستها خواهدافتاد. گفته می شود فردوست دربازسازی سازمان امنیت رژیم اسلامی (ساواما) نقش عمده ای داشته است. گزارشها نشان می داد که پیش از انقلاب با مهندس بازرگان - موسوی اردبیلی - خامنه ای تماس داشته است. کسانی که وی را می شناختند اورا باهوش و منضبط می دانند ومسئولان جمهوری اسلامی هم از همین استعداد او استفاده کرده اند و زمانی که دیگرنیازی نداشتند اوراهمانند خیلیهای دیگر به کناری افکندند. شایعهٔ دیگری نیز حاکی است که سالها باسازمانهای اطلاعاتی شوروی ارتباط داشته است و ضمن پناهندگی یك مأمور اطلاعاتی شوروی به غرب، نام فردوست به عنوان یکی ازعوامل شوروی به غرب داده شده که دراختیار جمهوری اسلامی قرار گرفت. (شوتلویزیونی فردوست) کسی رانگرفت. جمهوری اسلامی می خواست بااعترافات فردوست گناه همه تیره روزیها و جنگ و شکنجه و اعدام را متوجه رژیم گذشته ایران کند. فردوست رژیم گذشته را وابسته به انگلستان معرفی کرد درحالی که درایران امروز، شایعات زیادی ازحمایت همین دولت، ازجمهوری اسلامی برسرزبانهاست. زمانی که فردوست ازفساد مالی گذشته سخن می گفت کسی به این نتیجه نرسید که دامن مسئولان کنونی رژیم کاملاً پاك است. زیراسوءاستفادهٔ کلان آنها فاش شده است.

مردم می گویند وقتی مأمورین دست سوم و چهارم ساواك اعدام شده اند، چگونه این (عنصرفاسد و خیانت پیشه) به قول خودآنها هنوز محاکمه نشده و چنین بااحترام دربرنامهٔ تلویزیونی ظاهر می شود؟ یك نکته تقریباً مسلم است که هیچیك اززندانیان سیاسی و مقامات برجسته رژیم گذشته که درزندان بوده اند فردوست را درزندان ندیده اند. مردم می پرسند که وقتی اطفال ۱۲ ساله بامحاکمه های دودقیقه ای به خاطر فروش روزنامهٔ مخالف اعدام می

شوند چگونه چنین فردی بی سروصدا به زندگی ادامه داده و حتی دوسال پیش شایع شد که برای معالجه به لندن آمده است. یکی ازنمایندگان جمهوری اسلامی هم گفت: (چرا شورایعالی قضائی فردوست را که ساخته وپرداختهٔ استعمار انگلیس بوده و همه جادوشادوش شاه درهمهٔ جنایات وخیانتها شرکت داشته محاکمه و مجازات نکرده است؟)

❁ ❁ ❁

دراینجا بود که جمهوری اسلامی متوجه شد که دیگر فردوست هم برایش استفاده ای ندارد بلکه دردسرهای فراوان به وجود خواهدآورد وخیمه شب بازی جمهوری اسلامی دربارهٔ (شو فردوست) بی نتیجه است. به همین جهت بازی فردوست هم به پایان رسید وخبرسکته قلبی اورا رادیو تهران منتشر ساخت.

❁ ❁ ❁

مطلعی دربارهٔ مرگ فردوست می گفت: اورا درزندان به شدت مضروب ساخته و شکنجه کرده بودند به نحوی که دیگر کلیه هایش ازکارافتاده بود. به عنوان معالجه کلیه اورا اززندان به بیمارستان آوردند و پزشکی که اورا معالجه می کرد گفت: دیگر فایده ندارد و مرگش حتمی است. سرانجام همین شکنجه ها به مرگ اومنتهی شد.

❁ ❁ ❁

دوست مطلع دیگری ازقول یکی ازبستگان نزدیك قرنی نقل می کرد که درخانه اوبودم که با سرلشگرقرنی تلفنی صحبت کرد و دربارهٔ فردوست بارمز واشاره حرف می زد. معلوم شد فردوست درشبهای اول انقلاب مدتی درمنزل سرلشگرقرنی و برادرش به سربرده تا ازدستگیری مصون ماند. بعد هم از آنجا مرتب جای خودرا تغییر می داده است. چون مقامات رژیم اسلامی بادستگیری او مخالف بودند ولی ازمجاهدین و سایرگروهها که مقامات سابق را دستگیرمی کردند نگران بودند که اگرفردوست را بگیرند و به

زندان ببرند برای آنها مشکلی ایجاد خواهدشد و فردوست که برای سقوط رژیم سابق وروی کارآمدن رژیم جمهوری اسلامی با مقامات رژیم همکاری داشته درخطراعدام قرارخواهدگرفت. چنانکه سپهبدمقدم دستگیر وبرخلاف خواسته مقامات دولت موقت به جوخهٔ اعدام سپرده شد.

فرد موثقی ازقول برادرفردوست چنین نقل کرده است:

یك روز از بیمارستان به ما خبردادند که فردوست دربیمارستان بستری است. فوراً به دیدار اورفتم. حالش اندکی بهبود یافته بود و می گفت: درزندان مسموم شده بودم که مرافوراً به بیمارستان آوردند. الان حالم خیلی خوب شده است.

شب ازاوجداشده و به منزل آمدم. روزبعد وقتی به بیمارستان رفتم گفتند دیشب ارتشبدفردوست درگذشته است. اطلاع دیگری دراختیارمن نگذاردند.

آنچه درسال های اخیرگفته ونوشته شده همه اش دربارهٔ نمك نشناسی فردوست به محمدرضاشاه و خانواده پهلوی بوده است. فقط دکترمحمدباهری استاددانشگاه ومعاون سابق وزارت دربار که اوراشخص مطلع و متفکری می دانم و به محمدرضاشاه وفاداری خودرانشان داده دربارهٔ فردوست چنین گفته است:

(فکر می کنم رویه ای که فردوست درپیش گرفت، رویه ای بود اندیشیده و تحت تعلیمات شاه. شاه فکر می کرد برمی گردد. احتمال بسیار می داد برمی گردد... در این صورت شاه تصمیم گرفته بود، کسی رادرایران باقی بگذارد که زمام اموررا به دست بگیرد و اطلاعاتی داشته باشد. پس به فردوست گفته بودکه باملایان به صورتی بسازد تا بازگشت مجددشاه، بتوان رشتهٔ اموررا آسانتر به دست آورد. شاه روزپیش ازحرکت به قاهره مرا احضارکرده بود و چون ازسفر اواظهارنگرانی کردم، گفت: ـ اینها می آیند و چندماهی می مانند و پس ازآن به جان هم می افتند.

درحقیقت شاه می گفت: چون چندماه بعدآنها به جان هم افتند، زمان بازگشت من فرا می رسد.

دلیل دیگر که شاه به بازگشتش امیدواربود، این که آمریکائیها موجبات اقامتش را درایالات متحده فراهم کرده بودند، اما او به مصررفت و ازآنجا به مراکش، نمی خواست ازایران دور شود. شاه می خواست درمراکش بماند. اما سلطان حسن دوم به علت اقامت شاه دچاردشواریهائی شد که میهمانش ناچارمراکش را ترك گفت...

ازسوی دیگردوتن ازرؤسای ستادرژیم اسلامی ازکارمندان مستقیم فردوست بوده اند. سرتیپ فربد که کارمند دفتر مخصوص بود و آن دیگری سرتیپ شاکری. فردوست بایدترتیب این انتصابات را داده باشد.

افزون براین، فردوست، یك "نیروی ویژه ضربت" دراختیارداشت با اعتبار سی میلیون تومان درسال ازمحل بودجهٔ حزب رستاخیز. این گروه ویژهٔ ضربت را برای چه تشکیل داده بود؟ حتماً پیش بینی می شد که درشرایط فوق العاده به چنین نیروئی نیاز خواهدبود. ازاین نیروی ویژه هیچکس باخبرنبود و من تصادفاً به هنگام دبیرکلی حزب رستاخیز ازاین بودجه و این نیروباخبرشدم...).

دکترمحمدباهری با برشمردن این قرائن حدس می زندکه فردوست اگرپس ازعزیمت شاه درایران ماند، مأموریتی ویژه داشت. او که برکشیده ازشاه و دوست کودکی و نوجوانی اش بود، اگرهم قصد خیانت و یابه قول برخی انتقام جوئی داشت، چنین راه خطرناکی را انتخاب نمی کرد. فردوست ازمطلع ترین افراد دررژیم شاهنشاهی بود.

روزنامه جبهه چاپ لندن می نویسد: فردوست دارای عقاید مذهبی بوده و به نمازو روزه می پرداخته و همسرش نیز بدون حجاب دیده نشده است. شاه موافقت کرده بود که خانه های امن ساواك به نام فردوست خریداری شود. حدودسیصد باب خانه

دردفترخانه ای واقع درچهارراه امیراکرم به نام فردوست خریداری شده بود. اینها مستغلاتی هستند که اسناد انتقال آن را به نام بنیادمستضعفان امضاءکرده بود. همچنین مطابق عرف بین المللی ایران نمی توانسته اجازهٔ تملك ساختمان دیگری را داشته باشد. به پیشنهاد نصیری وموافقت شاه ساختمان ساواك درآمریکا به نام منصوررفیع زاده رئیس ساواك آمریکا خریداری می شود.

درسال ۱۳۶۲ معلوم شد فردوست کلیه ثروت خودرا به بنیاد۱۵ خرداد منتقل ساخته که اسناد آن چنین منتشر شده است:

(صلح نامه) فردوست

بسمه تعالی: این جانب حسین فردوست فرزند سیف الله دارنده شناسنامه شماره (٤٥٤٥) ازبخش ٥ تهران

باکمال رقبت و خوشبختی تمام اموال خود اعم ازمنقول و غیرمنقول شامل زمین و ساختمان و پول نقد وغیره را به بنیاد ۱۵ خرداد تقدیم می دارم تا بنیاد ۱۵ خرداد ازاین اموال درجهت خدمت به مستضعفین و آنچه خود صلاح می داند استفاده نموده و گامی درجهت پیشبرد و اهداف مقدس جمهوری اسلامی برداشته شود. امیدوارم که این امرموجب شود تاگناهانی ازاین حقیر درجمهوری اسلامی و درآخرت بخشوده شود. امضا حسین فردوست.

بسمه تعالی ـ خط و امضای فوق از آن حسین فردوست می باشد.

محل مهر دادگاه انقلاب ارتش جمهوری اسلامی ایران. مهر دفترخانه اسنادرسمی شماره ۲۷۹ حوزه تهران.

حاضرگردید آقای حسین فردوست فرزندسیف الله دارنده شناسنانه شماره ٤٥٤٥ ازبخش ٥ تهران که بموجب اصل نامه مورخه ۱۳۶۲/۲/۱ تمام اموال خودرااعم از منقول وغیرمنقول شامل زمین و ساختمان وپول نقد وغیره، به بنیاد ۱۵ خرداد مقیم تهران خیابان ولیعصر میدان ولیعصر مقابل اداره گمرك تقدیم نموده است. بدین وسیله صلح نامه مذکوررا به صورت صلح قبول و مورد تأیید قرارداد

واین سند رابارضایت کامل امضا نمود .

این است متن

صلح نامه

خطی فردوست

(صلح نامه) فردوست

بسمه تعالی

[illegible] حسین فردوست فرزند سیف الله دارنده شناسنامه شماره (۵۴۵)
[illegible] ۵ تهران
[illegible] رضایت و خوشبختی تمام اموال خود اعم از منقول و غیر منقول شامل
زمین و ساختمان و پول نقد و غیره را به مبلغ ۱۵ خرداد تقدیم میدارم تا
مبلغ ۱۵ خرداد از این اموال در جهت خدمت به مستضعفین و آنچه
[illegible] صلح میدارند استفاده نمایند و در جهت پیشبرد اهداف مقدس
جمهوری اسلامی برداشته شود. امید دارم با این امر مرحمت شود تا
[illegible] از این حقیر در جمهوری اسلامی و در آخرت [illegible] شود.

حسین فردوست

بسمه تعالی

[illegible] و امضای فوق از آقای حسین فردوست میباشد

[illegible]

حاضر گردید آقای حسین فردوست فرزند سیف الله دارنده شناسنامه شماره ۵۴۵
از بخش ۵ تهران که موجب صلح نامه مورخه ۱/۲/۱۳۶۲ تمام اموال خود را اعم از
منقول و غیر منقول شامل زمین و ساختمان و پول نقد و غیره به مبلغ ۱۵ خرداد
[illegible] تهران خیابان ولیعصر میدان ولیعصر [illegible] تقدیم نمودند
[illegible] صلح نامه مذکور را بصورت صلح [illegible] قرار داد و این سند
با رضایت کامل امضا نمود

شماره ۱۶۶۵۱۹/۲ پیوست ـ شورای عالی قضائی ـ دادگستری جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی ـ سرپرست محترم بنیاد ۱۵ خرداد: بازگشت به نامه شماره ۱۰/۲۴۱۲ ـ ۶۲/۳/۲۰ به اطلاع می رساند با توجه به صلح نامه حسین فردوست فرزندسیف الله دارنده شناسنامه شماره ۴۵۴۵ صادره ازبخش ۵ تهران مبنی براین که تمام اموال خودرا اعم ازمنقول وغیرمنقول شامل زمین و ساختمان و پول نقد و غیره دراختیار بنیاد ۱۵ خرداد قرارداده درجهت خدمت به مستضعفین واین صلح نامه درتاریخ ۶۲/۲/۱ که قبل ازتاریخ ۶۲/۹/۵ حکم استرداد اموال نامبرده توسط دادگاه انقلاب اسلامی مرکز شعبه نهم مستقر درچهارراه شهیدقدوسی می باشد و این صلح نامه درتاریخ مذکور به تأیید دادگاه انقلاب ارتش رسیده فلذا حکم مورخ ۶۲/۹/۵ توسط دادگاه انقلاب اسلامی مرکز شعبه نهم نقض و کَأَنْ لَمْ یَکُن تلقی می گردد زیرا قبل ازتاریخ مذکور اموال مصادره ازملکیت متهم پرونده خارج ودراختیار بنیاد ۱۵ خرداد قرارگرفته علیهذا لازم است تمام اموال متهم دراختیاربنیاد ۱۵ خردادقرارگرفته که انشاءالله درجهت خدمت به مستضعفین وخانواده محترم شهدا به مصرف برسد. ـ ازطرف شورایعالی قضائی ـ موسوی بجنوردی

❁ ❁ ❁

روزنامه های خارج ازکشور درباره این قبیل خیانت نزدیکان داستانها نوشته اند که دونمونه آن چنین است :

پرنس سیهانوك پادشاه سابق کامبوج درباره (لون لول) که برعلیه اوکودتا کرد به اوریانافالاچی چنین می گوید: این خواست نیکسون بود که می خواست مرا ازمیان بردارد. به همین جهت باکمك (لون لول) باعث اغتشاشاتی شدند. من هم خیلی گناهکارم. گناه من انتخاب (لون لول) بود. او دست راست من و فرمانده ستادمن و نخست وزیرمن بود. هرگز سوء ظن نبردم که او خائنی است درخدمت سیا. برای استقلال کامبوج مبارزه کرده بود. کی به

فکرش می رسید که آمریکائیها ازاو استفاده کنند؟ ازاینها گذشته احمق غریبی است. هرگز یك کلام حرف حسابی را درك نمی کرد. قبل ازفین کردن دماغش استخاره می کرد. هرگز فکر نمی کردم که بتواند حقه بزند و دروغ بگوید. تاریخ جهان پراست ازخائنین و ماجرای من و لون لول استثنائی نیست. ولی خائنها معمولاً باهوش هستند نه ابلهی مثل لون لول که من ازنژادخود شرم دارم که احمقی مثل لون لول را به دنیا آورده است. ولی ابله ترین ابلهان لون لول نیست بلکه سیهانوك است که لون لول رابه خدمت گرفته بود.

زندگی هرمرد سیاسی مملو ازاشتباهات است. ولی اعتماد کردن به لون لول وکلك خوردن ازاو بخشودنی نیست. او مرتب زیرپای مرا خالی می کرد. می گفت: خمرهای سرخ می خواهند رژیم راواژگون کنند که من باآنها مبارزه می کردم واین بزرگترین اشتباه زندگی من بود. درحالی که خمرهای سرخ بعداً به من گفتند مامی دانستیم لون لول دشمن شماست وبالاخره روزی به شما هم رحم نخواهدکرد. لون لول حتی مادر و بچه های مرازندنی کرد که نیکسون به او دستورداد آزادشان کند. ولی مادرشیرزن من گفت: بارژیم لون لول مذاکره نکن بگذاردوباره مارا توقیف کند. همیشه مادرم را تحسین می کنم. وقتی فرانسویها مرا به تخت سلطنت نشاندند مادرم گفت: (پادشاه بودن تحت قدرت فرانسه یا هرقدرت دیگری شرم آوراست). روزی که من به دنیا آمدم ستاره شناسان به او گفتند من نباید درقصرشاهی بمانم والاکشته خواهم شد. اومرا به مادربزرگم سپرد که مرا به دهقانی دادند و با بچه ها دردهات بزرگ شدم. مرا به مدرسهٔ معمولی فرستادند نه مدرسه اشراف. به همین جهت ازنوجوانی چپی بودم.

یك بار مارشال کره شمالی به من گفت: علت این که رئیس ستادشما کودتا کرد این بود که به ارتش توجهی نداشتید. جواب دادم: من هنرمند متولد شده ام. مدرسهٔ نظام برای من کششی نداشته است. اگرقرارباشد زندگی رادوباره شروع کنم حتماً زندگی

گذشته راشروع نمی کنم. سیاست چرخ دندهٔ وحشتناکی است که اگردرلای دنده ها گیر کردی راه گریزی نداری. من لای این چرخ گیر کرده مرتکب کارهای احمقانه ای شده ام. اگرسیاست وجودنداشت به خودافتخار می کردم.

روزنامه آرا دربارهٔ فردوست چنین می نویسد: بااشاره به یك خاطرهٔ تاریخی می توان به کارفردوست پی برد. (پروتوس) ازدست پروردگان قیصرروم درسنای روم خنجر را برشانهٔ قیصرفرودآورد. قیصرازتوطئه سنابرعلیه خود خبرداشت ولی هرگز تصور نمی کرد کسی‌راکه دردامان او الفبای سیاست آموخته درقفای خویش خنجر به دست به بیند که شانه اش را مجروح سازد.

اگردرتاریخ یك (پروتوس) ظهور می کند درتایخ ما (پروتوس) زیاد است ولی فردوست نمونه ایست که تاریخ کمتردیده است. فردوست چشم وگوش شاه بود. مشاور و محرم اسرار و گنجینهٔ رازهای پادشاه بود که همه را به آقابخشید و دراعدام سران سلطنتی نقش مهمی داشت. مسافری ازایران که یکی از بستگان زندانی اش را دیده ازاوشنیده که فردوست درزندان توده ایها مسئولیت تمیزکردن دستشوئیها راداشت. این بود عاقبت (پروتوس وطنی.)...

اظهار نظرها دربارهٔ اخلاق و رفتار و اقدامات پهلوی دوم

اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی درطی ۳۷ سال سلطنت خود یادگارهائی از خودبه جای نهاده که به صورت نطق و مصاحبه و نوشته دردسترس می باشد و به علاوه به علت تماسی که باخیلی از خارجیها داشته کتابهائی درباره او نوشته اند که نشان می دهد دومین پادشاه سلسلهٔ پهلوی چه روشی داشته و چه برنامه هائی رابرای ترقی کشور و رفاه ملتش می خواست اجرا کند و سرانجام نقش اودرتاریخ معاصر ایران چه بوده است؟ سعی خواهدشد تا حدودامکان گفته ها و نوشته ها و مطالبی که دراین باره نشریافته به نظرتان برسد.

(برتان دوکاستل باژاك) دیپلمات فرانسوی دربارهٔ محمدرضا شاه چنین می نویسد:

شاه مردی بسیارمنظم بود. این ازپدرش به او ارث رسیده بود. برعکس پدرش، با همه مؤدب رفتار می کرد. هیچگاه کلمات درشت ازدهانش شنیده نمی شد وحال آن که رضاشاه زبانش سربازی وخشن بود.

به همه اطرافیان حتی همسرو فرزندانش (شما) خطاب می کرد به همین جهت همه به او احترام می گذاشتند. به خاطرهمین خجالتی بودنش همیشه فاصله میان او ودیگران حفظ می شد. بارها

درسفر هوائی با هواپیمای خصوصی اش از میهماندار خواهش می کرد ازغذائی که خوشش آمده قدری دیگر به او بدهد. آموزش او وپدرش یکسان نبود. اوفرزند یك شاه بود. ادب چشمگیرترین جنبهٔ شخصیت اوبود، اما مهمترینش نبود. اوانسانی با ایمان و وطنپرست بود. به خداوند ودین اسلام عمیقاً ایمان داشت. درپایان زندگی اش رنجهای عمیق خودرا که رنجهای کشورش بود پذیرفت. دردورهٔ سلطنت خود هرچه می توانست درراه مذهب و میهنش انجام داد. اگر درباره امور دنیوی میان او و بعضی از روحانیون شیعه اختلافی وجود داشت ولی همواره به آئین اسلام و مذهب شیعه احترام می گذاشت. هرسال به زیارت مشهد می رفت و به پیشرفت طرحهای عمرانی پیرامون مرقد امام هشتم سرکشی می کرد. عشقی که به میهنش داشت آن قدر شدید و سرشار ازحساسیت بودکه گاهی بیمارگونه می شد. او درزمانی به تخت نشست که ایران دراشغال اجنبی بود. سفرای روس وانگلیس فهرست نمایندگان مجلس و هیئت دولت را تهیه می کردند. هنگامی که به سلطنت رسید همان اشخاصی را که درزمان پدرش خدمت می کردند نگه داشت. هیراد منشی مخصوص ـ هامبارسون ارمنی خیاط ـ امیرصادقی راننده ـ همان سلمانی قدیمی که درنتیجه لباس هایش شبیه پدرش بود، و به مُدروز اهمیتی نمی داد. سلمانی سرش را به شکل سربازان پادگان بدون ریزه کاریها و ظرافت آرایشگران دقیق، اصلاح می کرد. وقت شناسی اومثل پدرش بیمارگونه بود. درست سرِ ساعت یك بعدازظهر سرمیزناهار می نشست وپیشخدمت رابه دنبال شهبانو می فرستاد. سرِساعت ۲ ازسرمیزغذا بلند می شد تابه اخبارادیو گوش بدهد. پس ازمطالعهٔ روزنامه ها وگوش دادن به چندنوار حدود یك ساعت درمبل راحتی اش استراحت می کرد وکارروزانه را ازساعت ۳ بعدازظهر دنبال می کرد و شبها هم دربرنامه های شام رسمی اگربرقراربود شرکت می کرد. یکبار به انتظارپادشاه مراکش ٤٥ دقیقه معطل شد وگفت: (پادشاهی که

همیشه دیر می رسد). همیشه قبل ازنیمه شب به رختخواب می رفت و ساعت ۷ صبح برمیخاست. ورزش رابا مطالعه بولتن های خبری دستگاههای اطلاعاتی و روزنامه های ایرانی و فرانسوی و انگلیسی آغاز می کرد. حتی اسم کوچك بعضی از وزرای فرانسه را می دانست ولی به مسائل سیاست خارجی انگلستان کمتر توجه داشت.

هرروز ساعت ۹ صبح واردفترکارش می شد. منشی مخصوص و رئیس تشریفات و وزیردربارا به حضور می پذیرفت. ازساعت ۹ ونیم صبح شرفیابیها شروع می شد. هرگز خارجیهارا منتظر نمی گذاشت ولی ممکن بود ملاقات بعضی ازایرانیها دچارتأخیر شود. نخست وزیر هفته ای دوبار - وزیرخارجه یا معاون وقائم مقام او هرروز ساعت ۱۲ ونیم تلگراف های خارجی را معروض می داشت. دوروز درهفته مخصوص باریابی نظامیان بود. سه روز به غیرنظامیان ازقبیل رؤسای مجلسین و وزیران و مقامات بلندپایه ورئیس شرکت نفت وسفرای خارجی ورؤسای دانشکده ها ودیگران اختصاص داشت... نظامیان درحضورش ایستاده گزارش می دادند. تنها پاکروان بودکه شاه اورا دعوت می کرد به نشیند.

شبهائی که مراسمی نبود شام را باخانواده و بستگانش صرف می کرد. هرگز به سفارت خارجی نمی رفت و سالی یك بار به خانهٔ دوستان نزدیکش برای شام می رفت. ازقبیل پروفسورعدل - پروفسور جمشید اعلم - مجیداعلم. اما شخص مورداعتمادش درطول سلطنت امیراسدالله علم بود که وقتی به خانه او می رفت بریج بازی می کرد. تفریح موردعلاقه اش فیلم های فرانسوی وانگلیسی بود. فیلم های کمدی فرانسه را می پسندید و هنرپیشگان مورد علاقه اش (فرناندل - بورویل - لوئی دوفونس) بودند.

ازصبح شنبه تاظهر پنجشنبه کار می کرد و آخرهفته به ورزش می پرداخت. همیشه ورزشکار برجسته ای بود. فوتبال - تنیس -

اسکی ـ شنا ـ شنای روی آب را دوست داشت. دلبستگی اصلی اش پروازباهواپیما بود. برادرش علیرضا هم شیفته پروازبود که دچارحادثه شد. بااین که شاه چندبار هواپیمایش بی بنزین ماند و آتش گرفت و موتورش ازکارافتاد وفرود اجباری داشت، معهذا شوق اورا ازپرواز نکاست. او فرزندش را هم خلبان هواپیمای جنگی بار آورده است.

شاه ایران وتزارروسیه و لوئی شانزدهم هرسه به دنبال وقوع انقلابی که ازخارج حمایت می شد سلطنت خودرا ازدست دادند. هرسه درداشتن ضعف اراده برای جلوگیری ازانقلاب مشترك بودند. هرسه آنان درارزیابی موقعیت مخالفین اشتباه کردند، زیرا به هرسه آنها اطلاعات غلطی داده شده بود. هرسه آنها تصمیم گرفتند که ازمیزان سرکوبی و سختگیری نسبت به مخالفین خودبکاهند اما، هرسه نفر به نتایج تلخی رسیدند. هرسه آنها حریفان کاملاً مصممی دربرابرخودداشتند که برای دستیابی به قدرت ازخشونت استفاده می کردند. هرسه آنها ازخونریزی جلوگیری کردند. کمترمردانی درتاریخ به اندازهٔ محمدرضاشاه برای کشور خود آرزوها و جاه طلبی های بزرگی داشته اند. برای او آسان بود که با درآمدسرشارنفت، پول پخش کند تا فرمانروائی محبوب باشد که همه درمرگش اشک بریزند ولی او می خواست کشورش صنعتی شود. می خواست سلسلهٔ جوان پهلوی را به تداوم طولانی مبدل سازد. خداوند رحمتش کند گرچه درطول سلطنتش اشتباهاتی کرد، اما، آن اشتباهات هرگز به خاطر مسائل کوچك نبود. همه از آن جهت بود که عظمت و سربلندی کشورش رامی خواست.

* * *

روزنامه هرالد تریبون می نویسد:

محمدرضاشاه پهلوی پادشاه پیشرو وصاحب بصیرت سرزمینی کم توسعه بود که استعداد هرگونه پیشرفت و سرمایه کافی برای جهش به عصر تکنولوژی راداشت. او لکوموتیو سریع السیری بود

که یك قطار سنگین رابه دنبال می کشید.

سیمای امروزشاه درایران باسیمای اودردوران انقلاب تفاوت بسیارکرده است. امروز بسیاری ازمردم با توجه به آشوب و کشتاراهدائی انقلاب دریافته اند که پادشاه با همهٔ اشتباهاتش چه اندازه وجودش برای ایران مغتنم بود. اویك میهن پرست سرسخت بود که ایران را قادرترین کشور آسیائی می خواند. درمسیری که می پیمود و بسیار سریع هم می پیمود، دچار اشتباهاتی شدکه خود سرانجام برآنها آگاهی یافت. شاه به نظر بسیاری ازناظران،رهبری بود که می خواست مواهب قرن بیستم را به یك سرزمین کم توسعه ارمغان دهد. باهمهٔ نسبتهائی که دشمنان شاه به او می دهند، جای تردیدنیست که علاقهٔ او به کشورش واقعی بود. دشمنان او بیشترکسانی بودند که منافعشان براثراصلاحات به خطر افتاده بود. هنگامی که شاه باچشم اشکبار ایران را ترك گفت، سرزمینی را پشت سرگذاشت که می توانست درجهان نقشی خیلی بهتر ازنقش ایران کنونی ایفاکند.

❁ ❁ ❁

گزارش ۱۱ اوت ۱۹۷۳ جان وشبورن به هلمز سفیرآمریکا درایران:

شاه چهره ای است بزرگتر ازاندازهٔ معمولی، فرمانفرمائی است سختگیر و عبوس، پرکارو متجدد، که راه ملتش را ترسیم کرده و درکلیه سطوح دخالت می کند تا مطمئن شود که ملت دراین راه باقی است. شاه درمورد مسائل سیاسی ازدیگران کمتر مشورتی می خواهد. بنا براین پاره ای ازناظران براین باورند که او ازواقعیت ها جداشده است. تنها کسانی که جرأت دارند ازشاه سئوال کنند عبارتند از: اشرف - فرح - اسدالله علم.

بین محمدرضا شاه پهلوی و مقامات ارتشی پیوند مهمی وجود داشت و هیچکس هم تصور نمی کرد با وجود چنان ارتش نیرومندی رژیم سلطنت درایران سقوط کند.

نظارت دقیق شاه برارتش موجب گردیده بود که ارتش دارای انضباط کاملی بشود. آریامهر به ارتش و ارتشیان علاقه مخصوص داشت و برهمه کارهای ارتش از نزدیك نظارت می کرد. به همین جهت کشورهای منطقه روی شاه و قدرت ارتش ایران حساب می کردند. با این طرز چه شد که اوضاع کشور ازهم گسیخت؟ موضوعی است که قابل مطالعه و بررسی می باشد.

* * *

دکترمحمدباهری که سال ها معاون وزیردرباربوده، دربارهٔ محمدرضا شاه پهلوی چنین می نویسد:

واقعیت این است که محمدرضاشاه پهلوی دربند قیود و قواعد مشروطهٔ سلطنتی نبود. غالباً سهم ملت را درانتخاب سیاست ها به عهده می گرفت. در روزگار او دموکراسی آن طورکه ایده آل عشاق و آرزومندان حاکمیت تام و تمام ملی است رواج نداشت. وی زیربار نمی رفت که خودرا در قالب پادشاهان مشروطه به عنوان یك مقام تشریفاتی و یك موقعیت نمایشی وبی حرکت معرفی کند. به همین جهت وفاداران به خاطرات محمدرضا شاه پهلوی درصدد اغوای تاریخ نیستند و ازاو به عنوان پادشاه مشروطه دفاع نمی کنند، لکن مقارن با قبول این واقعیت، ضرورتاً سئوال می کنند که آیا حکومت ملی حقیقت و واقعیتی داشت که محمدرضا شاه پهلوی با آن درآویخته باشد و یااین که درطی سی و هفت سال سلطنت هرگز اویااسباب ظهورو استقرار حکومت ملی درافتاد و به مبارزه برخاست؟ پاسخ به این گونه پرسش ها درشأن تاریخ است.

خدمت بزرگ محمدرضا شاه پهلوی به دموکراسی و حاکمیت ملی عبارت است ازالغاء رژیم ارباب ورعیتی وکوشش دربرقراری شرایط مساوی میان روستائیان و سایر افراد مملکت. کار کارِ کوچکی نبود. درزمانی که برنامهٔ الغای رژیم ارباب ورعیتی به مرحلهٔ اجراء درآمد بیشتر از۷۵ درصد ازجمعیت ایران درروستاها به صورت رعیت زندگی می کردند و درشرایط غیرمساوی باسایر افراد ملت به سر می بردند. محمدرضاشاه نه فقط با الغاء رژیم ارباب ورعیتی سلطهٔ مالکان بزرگ رابرروستائیان برانداخت، بلکه برای تقویت شخصیت روستائیان به ایجاد سپاهیان دانش، ترویج و آبادانی، بهداشت وهم چنین ایجادخانه های انصاف همت گماشت. سپاه دانش به منظور تعلیم و تربیت اطفال روستائیان، سپاه ترویج و آبادانی برای آشنا ساختن روستائیان به کشاورزی مدرن و فلاحت

علمی، سپاه بهداشت جهت تأمین درمان و بهداشت درروستاها، خانه های انصاف برای تأمین عدالت و جلوگیری ازخودسری های قوای ژاندارمری بود.

کوشش دیگر محمدرضاشاه پهلوی، درفراهم آوردن اسباب و شرائط استقرار حاکمیت ملی، تأمین حقوق و آزادیهای سیاسی زنان ایران است. نصف جمعیت کشور زنان هستند. بدون حضورآنها سخن از حاکمیت ملی گفتن سخن بیهوده ای است.

درارتباط باقدرتهای خارجی که من غیرمستقیم درامرحکومت دخالت داشتند و عملاً درعرصهٔ بین المللی حاکمیت ملی ایران را فلج می کردند، محمدرضا شاه موقعیت درخشانی داشت. با استفاده ازتدابیرماهرانهٔ سیاسی توانسته بود بابرقراری یك موازنهٔ مفید برای منافع ایران جلوی هرنوع نفوذی را ازجانب بیگانگان درسیاستهای داخلی و خارجی بگیرد. همبستگی ایران با آمریکا به طوری که مخالفان می گویند عبارت نبود ازتکیه کردنِ ایران به آمریکا یا تسلیم شدن به مقاصد و سیاستهای آمریکا، به عکس شاه توانسته بود که آمریکائیهارا وادارکند درحفظ مصالح سیاسی خود درمنطقه خلیج فارس متکی باشند بریك سیاست مشترك امنیتی باایران. درواقع این آمریکا بود که وابستگی به ایران را پذیرفته بود.

حسنین هیکل دربارهٔ محمدرضاشاه پهلوی چنین می نویسد:

اولین ملاقات من باشاه دربهار۵۱ درخانهٔ اشرف صورت گرفت. درخانهٔ او تصاویر و مجسمهٔ ناپلئون به چشم می خورد. تمام صندلیها باپوست ببرپوشانده شده بود. حد اقل صدپوست ببرآنجا بود. فکرمی کنم اشرف پدرش رادارای شخصیت ناپلئونی وخودش را به عنوان فرزند یك ببر قدیمی می دانست. شاه را دلتنگ دیدم. ازملی شدن نفت نگران بود و می گفت: اگر نفت ملی شود حقوق ۵۳ هزارکارمند چگونه پرداخت خواهدشد؟ و مشکلات فراوان

دیگرکه حوادث نشان داد بسیاری از گفته های او کاملاً صحیح بود.

بعداز آن که درسال ۱۹۵۳ شاه دراثرمداخلهٔ (سیا) به تخت سلطنت بازگشت، تمام سفرای آمریکا که بعدازآن تاریخ به ایران آمدند ارتباطی باسیا داشتند. حتی درسال ۷۳ ریچاردهلمز رئیس وقت سیا به عنوان سفیرآمریکا درتهران منصوب گردید. درابتدا شاه هرهفته یك بار بارئیس دفترسازمان سیا درتهران ملاقات می کرد. به همان اندازه که شاه قوی تر می شد، روابط او وسفارت دچارتحول می گردید. شاه احساس می کرد که آمریکائیها به او بیشتر محتاج هستند تا او به آمریکائیها. آمریکائیها درسخنان دست نشاندهٔ خود برای کنترل منطقه، آن قدر روحیهٔ خودستائی دیدند که (سیمون) وزیرخزانه داری دولت نیکسون در کمیتهٔ سنا، شاه رابه عنوان شخصی که (عقدهٔ خود بزرگ پنداری دارد) توصیف نمود. منافع شاه و آمریکائیها دیگر یکسان نبود. هریك درامور دیگری شروع به جاسوسی کردند. شاه می کوشید تا درسفارت آمریکا مأمورانی داشته باشد و سفارت نیز تلاش داشت تاعُمالی برای خود درکاخ شاه دست و پاکند. دراین زمینه هردو تاحدی موفق بودند.

بعداز واقعهٔ ۱۵ خرداد ٤۲، که شاه بازی را برده بود و مخالفان درهم شکسته شدند وخمینی تبعید گردید سال های استبدد ومطلق گرائی آغازشد. پارلمانها و کابینه ها و احزاب سیاسی آن چنان که شاه دلش می خواست تشکیل می شد و ازبین می رفت. حوادث دیگرجهان به استحکام موقعیت شاه کمك کرد. شکست مصر درجنگ ژوئن ۷٦ اقتدار عبدالناصررا به عنوان رهبر جنبش عرب درهم شکست، جنبشی که همیشه شاه ازآن ترس و وحشت داشت. قدرت اسرائیل متحد مخفی شاه به نحو وسیعی افزایش یافت. شاه دیگر هیچ فرمانفرمائی را درمنطقه ازنظرقدرت و منابع، قابل مقایسه باخود نمی دید. حتی ازنظرشاه تصمیم بریتانیا برای دست کشیدن از متحدانش درخلیج فارس نفع بیشتری داشت.

به نظرشاه خلیج فارس مهمترین منطقهٔ استراتژیك درجهان می شد که کنترل آن باید بین ایران و عربستان سعودی تقسیم گردد که ایران باید شریك برتر به حساب آید و هردو کشور برای کسب حمایت دیپلماتیك ونظامی به آمریکا روی آورند. شاه درسال ۷۵ گفت: نیروی دریائی ما درخلیج فارس اکنون ۱۰ و۲۰ برابر نیروئی است که قبلاً بریتانیا داشت. این اشارات نمونه ای ازنقش حکمروائی مطلق و مستبد شاه درمنطقه به شمار می رفت.

بعدازمرداد۳۲ همهٔ کسانی که به تقویت رژیم شاه کمك کرده بودند، پاداش گرفتند. درتشریفات دربار دیدارکنندگان مجبور بودند عقب عقب راه بروند. تعظیم و چاپلوسی و اظهاربندگی به طورمداوم رعایت می شد. هرچه تشریفات دردربار زیادترمی شد، مردم ازفشارِ بیشتر رنج می بردند که دردیدار باشاه متوجه این رفتارشدم. اوقبلاً آزادانه صحبت می کرد، اما اکنون خودپسندانه به سخنان گوش می داد. تنها به ایراد چند اشاره اکتفا می کرد. او ترجیح می داد خودراهمانند یك معما معرفی کند. همانند عروسك روسی که به هنگام بازکردن، شخص دیگری را درآن می دیدی. شاه افکار خودرا درپس پوسته های غیرقابل رسوخ سلطنتی پنهان می داشت. اوبه طور آگاهانه خودرا به پادشاه شرقی مبدل می کرد. گوئی پادشاهان ایرانی، فراعنه مصر، امپراطوری روم همگی دریکنفر جمع شده اند. این پادشاهان که شاه درپی تقلید ازآنها بود نه تنها درشکوه و عظمت تشریفات درباریِ خود مشترك بودند، بلکه همگی یك سنت استبدادی ومطلق گرائی نیز داشتند. این صفات نشانه و مشخصهٔ پادشاهی پهلوی نیزگردید. تنها یك مرد بود که می توانست تصمیم بگیرد. تمام اطرافیان شاه درمقابل او خم می شدند زیرا ازمخلوقات اوبودند. هرچقدر که قدر وقیمت او دردیدگان خودش افزایش می یافت قدرو قیمت اطرافیان اوکم می شد. بدون اواطرافیان هیچ بودند.

درهمان ایام شاه، به یکی از شخصیت های برجستهٔ سلطنتی

گفته بود: (اکنون ما ارباب هستیم و اربابان سابق بردگان ما هستند. آنها هرروز درخانه را می زنند و خواهان مساعدت می شوند تا چگونه می شود به آنها کمك کرد؟ آیا اسلحه می خواهیم؟ نیروگاه هسته ای می خواهیم؟ ما فقط کافی است تقاضا کنیم تا آنها با عجله آرزوهای مارا برآورند).

شاه به معنای کامل کلمه خودرا دررأس جهان احساس می کرد. افزایش بهای نفت هم مزید برعلت شد. شاه به تصمیم خود درباره افزایش قیمت نفت اعتماد داشت.

شاه دردسامبر ۷۳ گفت: غرب غرق درانحطاط و تباهی است. غرب می خواهد اندیشهٔ خودرا که منحط است ودموکراسی می نامد به ما تحمیل کند. اما این چیزی است که ما نمی توانیم بپذیریم. غرب باید درفکر منابع انرژی دیگری غیرازنفت باشد.

شاه می خواست ایران را تبدیل به پنجمین قدرت صنعتی جهان بکند. رؤیاهای او برای کشورش پایانی نداشت. او مربیان خودرا درغرب پشت سر گذاشته بود. اما ازبخت بد او، همانطور که حوادث نشان داد اومردم خودرا نیز به همان ترتیب عقب گذاشته بود.

شاه وقتی قدرت یافت می خواست به عنوان یك شریك برابر و یك سان (نه تابع و زیردست) با آمریکائیها رفتارکند. او می خواست تمام ارتباطات ازطریق کاخ نیاوران به شورای امنیت ملی آمریکا به رهبری کیسینجر کانالیزه شود. این کار انجام شد وشاه از آن زیان دید زیرا دیگر سیا قادر نبود اطلاعات مورد احتیاج را به دست آورد. اطلاعاتی که می توانست واشنگتن را قادر به یك ارزیابی صحیح بکند و شاید تاج و تخت شاه را نجات بدهد. برطبق سندی که بعداً فاش شد، پول ایران به آمریکا فرستاده می شد تا به مبارزهٔ انتخاباتی نیکسون کمك کند. حاکمیت ایران برسه جزیرهٔ خلیج فارس شاه را از این توسعهٔ اقتدار راضی ساخت. دریك مصاحبه ای شاه به من گفت: (ایران اکنون یك کوه آتشفشان

نیست. ما درامتحان قبول شده ایم. بریتانیا مرا ازطریق مصدق امتحان می کرد. روسها ازطریق پیشه وری و آمریکائیها ازطریق علی امینی. مصدق کارخودرا به عنوان یك مردخوب آغازکرد اما درپایان مرد بدی ازکاردرآمد، فکر می کنم فاطمی نابغهٔ شیطانی مصدق بود. مصدق صادق بود ولی فاطمی نبود. خانوادهٔ فاطمی درمحل تبعید خود دراصفهان ازبعضی منابع پول دریافت می کردند. بعضیها مرا متهم می کنند که دست نشانده و عروسك آمریکائیها هستم. چراباید چنین نقشی را بازی کنم؟ شما نمی دانید که چه مقدار برخوردهائی با آمریکائیها دارم. آخرین آن دراوپك بود. آمریکائیها می خواستند آن را ازدرون بشکنند. عربستان ترسید ولی من مشقت رویاروئی را تحمل کردم. به همین جهت غرب یك مبارزهٔ نفرت علیه من به راه انداخت. من نمی توانم اجازه بدهم که ثروت مارابه تاراج ببرند. اگرنفت صادرکنیم بشکه ای ۲۰ دلار به دست می آید ولی اگر مواد پتروشیمی بفروشیم بشکه ای ۱۲۰ دلار به دست می آوریم. من می خواهم برای فرزندم کشور بهتری به ارث بگذارم. بهتراز کشوری که پدرم برایم به ارث گذاشت. مثل هموطنان عرب شما نیستم که پول نفت را درلندن و پاریس و نیویورك مصرف می کنند. می خواهم سطح زندگی مردم ایران را تا ده سال آینده به اروپا و تا بیست سال آینده به آمریکا برسانم).

دربارهٔ روابط بااسرائیل شاه گفت: همکاری ما بااسرائیل خیلی وسیع است. عناصری ازتمام شاخه های ارتش و امور غیرنظامی به اسرائیل فرستاده ام. درزمینهٔ اطلاعات نیزهمکاری داریم. ولی وقتی گفتم اسرائیل نمی تواند سرزمین های اعراب را به زور اشغال کند، دیدید مطبوعات اسرائیل چگونه به من حمله کردند؟

هیکل می نویسد: ظاهراً تغییر و تحولی که ظرف ۲۵ سال درشاه به وجود آمده بود حیرت انگیز به نظر می رسید. مردجوان مضطرب تبدیل به یك اتوکرات خودخواه شده بود. شاهزادهٔ ترسو تبدیل به سیاستمدار مسنی شده بود. شاگردآمریکائی ها اکنون

براساس شرایط برابر با آنها معامله می کند. جاه طلبی های او ازجاه طلبی های آنها بزرگتر بود. تنها ازدو جهت تغییر نکرده بود. یکی این که تهدید اصلی را برای خود، کمونیستها می دانست ودیگر این که هنوز به سیاستمداران کشورش اعتماد نداشت. هم شاه و هم سعودیها از آمریکائیها ناامید بودند.

(اریك جانسون) فرستاده ویژهٔ آیزنهاور به خاورمیانه برایم شرح داد که به هنگام دیدارشاه و ثریا درسال ۱۹۵٤ ازآمریکا، شخصیت های صنعت فیلم تصمیم گرفتند ازآنها دریکی از هتل های لوس آنجلس پذیرائی بکنند. شاه و ملکهٔ ایران با تمام هنرپیشه های زیبا شام خوردند و بعداً شاه به تنهائی دراتاق مجاور باهنرپیشگان زن و ثریا دراتاق دیگری با هنرپیشه های مرد ملاقات داشتند. این شاه خوشگذران دردههٔ ۱۹۷۰ تبدیل به یك شخص بسیارجدی وخطرناك شده بود. تمام قدرتها دردست او متمرکز شده بود. قاجاریه فاقد وسایل و ارادهٔ لازم برای دیکتاتوری بودند ولی شاه هردو آنهاراداشت. تمام تصمیمات با نظراوبود. تنها کسانی سهمی درقدرت داشتند که اطراف خانوادهٔ سلطنتی بودند. با افزایش ثروت درکشور، فساد هم فزونی یافت. سران بعضی ممالك بین ۱۰۰ تا۲۰۰ و نخست وزیران بین ۵۰ تا ۱۰۰ ووزیران خارجی بین ۲۰ تا۵۰ هزاردلار ازشاه کمك دریافت می داشتند. من اسامی آنهارا درسندی تایمز منتشرساختم. گیرندگان حواله سکوت کرده و آن را پذیرفتند. نیکسون رئیس جمهور و کنستانتین پادشاه یونان و (اسقف موزوروا) نخست وزیر رودزیا ازاین کمکها بهره مند شده اند. دفتر شاه توزیع پولهارا درخارج به عهده داشت ومن چند حوالهٔ آن را دیده ام. ملکه فرح هم دراین افراط کاریها دخالت فراوان داشت. هویدا نخست وزیرشاه فاسد نبود، اما مثل اربابش ازواقعیت ها بریده بود. نصیری مهرهٔ قابل اعتماد شاه بود. ساواك یك کمپانی ساختن قفل وکلیدرا دراختیارداشت که وقتی بازرگان به مقرساواك رفت به اوکلیدهائی نشان دادند که به درهایِ همه

سفارتخانه ها وگاوصندوقها می خورد. تفنگهای بی صدا، تفنگهای گازی، وسایل استراق سمع، وسایل شکنجه دراین انبار دیده می شد که بازرگان گفت: این مثل داستان (الیس درسرزمین عجایب) است.

نصیری رئیس ساواك می کوشید که با اعتراف کامل جان خودرا نجات دهد اما تیرباران شد. یکی ازاسراری که اوفاش کرد نام عامل ساواك درسفارت آمریکا بود که اورا (حافظ) نامیدند. مقامات انقلابی به او دست یافتند و قول دادند درصورت ادامهٔ همکاری به نفع آنها مصونیتش را تأمین نمایند. اوهم اسنادی راتحویل داد که دراختیار هاشمی رفسنجانی قرارگرفت. حافظ بادادن اطلاعات بیشتر بایکی از مرسدس بنزهای ضدگلولهٔ شاه به فرودگاه تهران برده شد وبه پاریس اعزام گردید و ازآنجا ناپدید گردید. با این طرز دولت انقلابی ازسپتامبر ۷۹ تمام مبادلات بین تهران و واشنگتن را دراختیار داشت. همین اسناد نشان می داد که سفرشاه به آمریکا ازمدتها پیش طرح ریزی شده بود که منجر به اشغال سفارت گردید.

به هرحال سفارت آمریکا درتهران درزمان شاه تبدیل به مرکز کنترل منطقه شده بود. وقتی ایران به ایفای نقش ژاندارم منطقهٔ خلیج فارس پرداخت، این سفارت آمریکا بود که به ایستگاه ژاندارم مبدل گردید. وظیفهٔ کارکنان سفارت نه تنها حفظ روابط دیپلماتیك با دولت شاه نبود، بلکه آنها بیشتر به عنوان حافظان رژیم عمل می کردند. مفهوم این امراین است که قدرت بین شاه درکاخ نیاوران و آمریکائیها تقسیم می شد. اما این سفارت بود که درحقیقت مهمترین نقطهٔ واحدکل درایران به شمار می آمد. جای تعجب نیست که عامل سیا درمیان کارکنان سفارت بسیار مشخص بود. (هاشمی رفسنجانی موضوع حافظ و اسناد دریافتی از اورا تکذیب کرده و گفته است نصیری هیچگونه اطلاعاتی دراختیار مقامات جمهوری اسلامی نگذاشت و نام مستعار حافظ هم تاکنون

شناخته نشده و اسنادی هم دراختیار نگذاشته است)

حسنین هیکل می نویسد: شاه برای سالها به عنوان یکی از قابل اعتماد ترین دوستان و باارزش ترین متحدانی بود که آمریکا بعد ازجنگ دوم جهانی به دست آورد. درهم شکستن موقعیت ظاهراً رسوخ ناپذیر او ضربهٔ وحشتناکی بود.

❁ ❁ ❁

اعزاز نیك پی می نویسد: برای ساختن سدکوهرنك مرتب حضوراعلیحضرت شرفیاب می شدم. می دیدم چقدرفرق است بین وضع شاه درمحافل رسمی و تشریفاتی باجلسات غیررسمی. دیگر آن لباس های زرین و نشان های رنگارنگ دیده نمی شود. شاه به سادگی وخندان مسائل را طرح و ازیکایك بستگان احوالپرسی می کند. سرشارازمهربانی و محبت است. می بینید چقدربه کار مملکت علاقمند می باشد. محمدرضا شاه می گفت: (چه فایده دارد که انسان پادشاه کشوری باشد که ازقافلهٔ تمدن عقب بیفتد ودیگران با چشم تحقیر به او بنگرند. من آرزو دارم برکشوری سلطنت کنم که آباد بوده و مردمش خوشبخت و درجامعهٔ بشریت سربلندباشیم. من آنچه درقدرت دارم برای ترقی کشور و رفاه ملتم انجام می دهم. من مایل نیستم تاریخ دربارهٔ من مثل احمدشاه و امثال او قضاوت کند. پول و تمول خوب است ولی نه این که درجامعه عده ای ازپرخوری بترکند وعده ای گرسنه بخوابند. مسلماً این وضع کینه ایجادخواهدکرد).

یك بارعرض کردم این پیشرفتها خیلی مردم را شاد کرده ولی چون باجامعهٔ روحانیت به خصوص آیت الله بهبهانی تماس دارم مصلحت این است که بین شاهنشاه و پیشوایان روحانی روابط حسنه ای برقرار باشد. فرمودند: (من حداعلای دلبستگی را به مذهب دارم و مایلم پیشوایان مذهبی را هم ازهرحیث تقویت کنم و به پیشنهادات آنان تا آنجا که مانع ترقی کشورنباشد توجه نمایم. لیکن متأسفانه دربعضی موارد آنها بدون توجه به موقعیت کشور و

درك زمان و سیاست های پیچیدهٔ دنیا مطالبی رامطرح می سازند که برای مردم گمراه کننده وبرای دولت زیان بار و برای خودشان هم نتیجه ای ندارد). عین جریان را به آیت الله بهبهانی گفتم، ایشان هم مطالب را تصدیق کرده وعلاقهٔ خودرا به مقام سلطنت ابراز داشتند و گفتند: اگرمطلبی پیش آید حتماً یادآورخواهند شد. ضمناً سئوال کردند که چرا اعلیحضرت پس ازطلاق فوزیه ازدواج نمی کنند؟ زیرا بدون ولیعهد صحیح نیست. وقتی جریان رابه عرض رساندم فرمودند: بسته به تقدیر و ارادهٔ خداوند می باشد و از روحانیت هم متشکرم که تا این حد به فکر آیندهٔ مملکت هستند.

او می نویسد: هروقت به کاخ اختصاصی می رفتم شاهد بودم که دوسگ قوی هیکل خاکستری رنگ (شین لو) مثل دوقراول سنگی کشیك می دادند. نظیر سربازان قراول بی سروصدا درجای خود قرارداشتند. وقتی اعلیحضرت عازم کاخ مرمر می شدند، چون شخصاً رانندگی می کردند این دوحیوان یکی درجلو و دیگری درعقب اتومبیل دوان دوان حرکت می کردند ووظایف پاسداری خودرا انجام می دادند. جلوی کاخ مرمر انتظار می کشیدند تا کارشاه تمام شود و باز هم به همان صورت مراجعت می کردند. شبها هم تاصبح پشت دراتاق خواب شاه کشیك می دادند.

❁ ❁ ❁

سرلشگر اخوی دربارهٔ محمدرضاشاه پهلوی چنین می نویسد:

با وجود این که رضاشاه دقت زیادی درتربیت نظامی اوداشت، بسیاررقیق دل و مهربان بود. درسال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ که دردانشکدهٔ افسری تحصیل می کردم ولیعهد درکلاس مخصوص دبستان نظام درس می خواند و گاهی روزهای تعطیل به محوطهٔ دانشکده افسری می آمد و وسیلهٔ عفو دانشجویان تنبیه شده را فراهم می ساخت. ازمهرماه ۱۳۱۵ تا مهرماه ۱۳۱۷ که دورهٔ دانشکده افسری راطی می نمود درتمام دروس و تعلیمات مرتب شرکت می

کرد. متانت و سادگی رفتارایشان همه راتحت تأثیر قرار می داد. بعدها که آن دانشجویان افسر ارشدبودند وقتی نام یکی ازآنها به میان می آمد آنهارا با صفات و مشخصات صحیح معرفی می کردند و این نشان می داد که دردورهٔ تحصیل دردانشکدهٔ افسری با دانشجویان همدوره خودخیلی نزدیك بوده و آنهارا به خوبی شناخته اند. وقتی ولیعهد دارای دفتر نظامی شد می خواست یکی از افسران مربی خودرا دردانشکدهٔ افسری که ازخانوادهٔ مشهوری بود، رئیس دفترکند. ولی رضاشاه به اوگفت: (رئیس دفتر شماباید ازتودهٔ مردم بیرون آمده و به زندگی و روحیهٔ افسران آشناباشد). درنتیجه افسردیگری که این روحیه را داشت به این سمت منصوب شد. مطالب را علی قوام که حضورداشت برایم نقل کرده است.

درمانورهای نظامی شاهد بودم که می کوشیدند به معلومات نظامی خود بیفزایند. بعداً هم که دردوران سلطنت شاهدبودیم درهررشته ای سعی درافزایش اطلاعات خودداشتند. به توضیحات مسئولان مملکت توجه عمیق داشتند و شخصاً هم مطالب و کتابها و مقالات مربوط به هرموضوع رامطالعه می نمودند و ازاظهار نظرایشان روشن می شد که به مطالب وارد هستند. وقتی رئیس جنگلبانی بودم گزارشی برای وضع جنگل ها دادم ۱۵ سال بعد روحانی وزیرکشاورزی وقت به من گفت: شاهنشاه گفته اند سرلشگر اخوی گزارشی دربارهٔ بهره برداری جنگل ها داده آن رابه دست آورده و مورد استفاده قراردهید. منظور این است که مسائل مهم درمغزشان نقش می بست. سعی داشتند وضع طبقات ضعیف رابهبود بخشند. این که می فرمودند (سلطنت برملت گرسنه افتخاری نیست) منظور این نبود که ازانجام وظیفه ای که تاریخ به عهدهٔ ایشان گذارده کناره گیری کنند، بلکه ارادهٔ خودرا درازبین بردن فقر اعلام داشتند و دائم دراین راه اقدام نمودند. باتقسیم اراضی سلطنتی بین زارعین و سپس تقسیم دهات خالصه و بالاخره اصلاحات ارضی، همیشه به فکر رفاه زارعین بودند. دردولت

دکتراقبال که وزیرکشاورزی بودم برای تسریع درتقسیم اراضی سلطنتی و خالصه مطالبی معروض داشتم که دستوردادند رؤسای مجلسین با تشکیل کمیسیون مشترکی درکارتسریع کنند و به دنبال آن هم دستور تقسیم اراضی مالکان بزرگ داده شد ولی چون لایحه درمجلس مسخ شد، برنامه انقلابی اصلاحات ارضی پیاده گردید.

با حمایت ایشان توانستم گاردجنگل را تشکیل داده تا ازغارت جنگل ها جلوگیری شود. می گفتند همهٔ جنگل های سلطنتی را ملی کنید که این ثروت گران قیمت ازبین نرود. درآخرسال وزارت کشاورزی من، یکی ازنزدیکان مقام سلطنت پیشنهادی برای بهره برداری جنگلها ازطرف یك کمپانی خارجی داد که سالی ۳۰ میلیون تومان برای حسابداری املاك پهلوی تأمین می شد. به عرض رساندم کمپانی می خواهد بادادن ۵۰۰ یا ۶۰۰ میلیون تومان به حسابداری املاك پهلوی جنگل هارامخروبه کند. نظر مراتأیید فرمودند و پیشنهاد کمپانی رد شد. وقتی قرارشد گاردحمایت جنگل ازصید قاچاق ماهی جلوگیری کند فرمودند این کاررا بکنید به شرطی که مزاحم دهقانان و سکنهٔ مجاور که برای ارتزاق خود ماهی می گیرند نشوند. درسال ۳۶ قرارداد ایران و شوروی برای استفاده مشترك مرزی تنظیم گردید که برای امضاء پروتکل، شاهنشاه گفتند نزد من بفرستید تا مطالعه کنم. عرض کردم بعضی نکات فنی واختصاصی درآن است. فرمودند با وجود این بفرستید بخوانم بعدامضا کنید. یکی از وزرا می گفت این جواب چنین تعبیر می شد که ایشان به اصطلاحات فنی واردنیستند. گفتم مقصود این بود که وقت ایشان تلف نشود. درمسائل خارجی خیلی مراقبت و دقت داشتند. دراثر همین مراقبت اختلاف باهمسایگان به ویژه شوروی وعراق حل شد..

درمورد ارتش هرتغییری را زیرنظر داشتند و سلاح های ارتش ایران را باکشورهای همسایه تطبیق می کردند. به نحوی که هیچ کشوری درمنطقه بنا برجاه طلبی خود یا تحریك یك ابرقدرت

جرأت حمله به ایران نمی کرد. حتی درمقابل شوروی آن قدر مقاومت نمود تا دنیای آزاد به کمك آمد و معتقد بودند که دنیا ودوستان فقط به زنده ها کمك می کنند و کمك به مردگان مورد ندارد.

من شاهنشاه آریامهر را یك انسان واقعی و دلسوز مردم (دوست و دشمن) و عاشق حفظ مصالح ایران و آیندهٔ ملت ایران دیده ام. روزی درشورایعالی اقتصاد وزیربازرگانی به اظهارات رئیس سازمان برنامه معترض شد و باصدای بلند درحضور ایشان مطالبش را بیان نمود. همه دچار تعجب شدند ولی ایشان بی خشونت فرمودند مثل این که حال شماخوب نیست بفرمائید اتاق دیگر استراحت کنید. بعد اورا معزول وظاهراً به صورت کناره گیری ولی استعفا بود. دلسوزی ایشان به صورتی بود که حتی به نظامیان محکوم دادگاهها، حقوقشان به خانوادهٔ آنها داده می شد و همچنین کمك به بازماندگان محکومین سیاسی را به دولت وقت تأکید می فرمودند.

وقتی نظم و ثبات در کشور به وجودآمد و خزانه پول کافی داشت، امور کشور به نخست وزیران واگذار وخود به سیاست خارجی و تقویت ارتش می پرداختند. دردومورد مطالبی به عرضشان رساندم با این که شغلی نداشتم و کنار بودم و دستوررسیدگی دادند وقتی صحت عرایضم معلوم شد دستور اقدام دادند. اگرهمهٔ متصدیان مطالب را صادقانه به عرض می رساندند ازخیلی انحرافات جلوگیری می شد. روحش شاد که همیشه شادی و آسایش دیگران را می خواست.

دکتر غنی هنگامی که سفیر ایران درترکیه بوده نامهٔ علاء سفیر ایران درآمریکارا منتشر می سازد که ازخاطرات اونقل می گردد:

شنیده ام روابط ایران وترکیه آن طوری که باید صمیمانه نیست. ترکهاخودراکشور اروپائی می دانند و همیشه چشم به غرب دارند وتقریباً پشت به آسیا کرده اند. دولت آمریکا کمال اعتماد رابه

ترکیه دارد. رئیس جمهوری آمریکا همیشه ازحسن رابطه باترکیه و نظم امور آنجا واستفادهٔ بسزائی که از کمك های مالی و فنی ونظامی آمریکا می نمایند تعریف و تمجید می کند. مجلات آمریکائی ارتش ترکیه را تنها قوه ای می دانند که قادر به دفاع وجلوگیری ازحمله وتعرض شوروی درشرق وسطی می باشد. ولی ایران وسایر ممالك را درحکم صفر می دانند. اینها همه ناشی ازحسن سیاست ترکیه و داشتن سیاست روشن و ثابت و نداشتن عناصر خائن است. حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران برای آمریکائیها قابل اهمیت است ومیل دارند به ما مساعدت کنند منتها اختلافات داخلی وتردید و بزدلی دولت کارمارا مشکل کرده است.

تنها امید ما به وجودشاه باشهامت و وطن پرست وخیرخواه میباشد. آن وجودنازنین را می خواستند ازمیان بردارند که خداوند باز به ایران ترحم کرد و بایك معجزی مانع شد. فقدان چنین قائد و رئیس مهربان وفداکاری مصیبت عظیمی برای ایران وخاورمیانه می باشد. باید فوراً ولیعهد تعیین شود که درموقع ضرورت شلوغ نشود وبدون معطلی کشور دارای سلطانی باشد. اگرچه هیچیك ازبرادران شاه دارای آن صفات عالیه وهوش وحسن نیت خوداعلیحضرت نیستند.

خیال می کنم اگرجنابعالی با اولیای ترکیه صحبت نمائید وجلب توجه آنهارا به لزوم اتحاد ویگانگی ایران بفرمائید به جا و به موقع خواهدبود. ممکن است عجالتاً پیمان سعدآباد را احیاء وتوسعه دهیم تا برسیم به قرارداد امنیت و دفاع دسته جمعی خاورمیانه یا مدیترانه. درملاقات با وزیرامورخارجه ترکیه متوجه شدم که نظر آمریکا بیشتر متوجه دفاع ایران و ترکیه ویونان است ولی ترکیه سعی دارد که به پیمان آتلانتیك ملحق گردد. تا این مرحله پایان نیابد ترکها حاضر نخواهندبود واردمذاکره میثاق مدیترانه یاخاورمیانه گردند. قوای ترکیه وایران برای مقابله با ارتش سرخ کافی نخواهدبود. باید حتماً آمریکا به داد ما برسد و مصونیت و امنیت

ایران یا ترکیه را به موجب پیمان مدیترانه یا خاورمیانه تضمین نماید.

به هرحال اعلیحضرت همایونی دائماً گله گزاری می فرمایند که آمریکائیها تبعیض قائل هستند و ترکیه رابه ایران ترجیح می دهند و به ما هیچ کمکی نمی کنند. کی دولت ایران راست ومردانه سیاست خودرا روشن ساخته و رسماً ازدولت آمریکاکمك نظامی واقتصادی خواسته است؟ ترکها و یونانیها ازسالیان دراز ازانگلیس کمك می گرفتند. پس از آن که انگلیس ناتوان شد، ازآمریکا خواهش کردند که به جای انگلیسها به آنان کمك کند. با اصرار زیاد بنده آمریکا حاضرشده مقداری اسلحه به ایران بدهد. وعدهٔ کمکهای مالی واقتصادی داده است منتها خودمان استفاده نمی کنیم. عوض این که دنبال کارهای حیاتی برویم هنوز داریم موضوع بحرین را تعقیب می کنیم و دوستان خودرا می رنجانیم. ظنین هستم که مبادا سفیرانگلیس دردربار زیادنفوذ پیداکرده، همکار آمریکائی خودرا تحت الشعاع قرارداده است. انگلیسها باطناً میل ندارند آمریکا درایران علاقه پیداکند.

عیب دیگر این که شاه به ترکها ظنین هستند و تقویت ترکیه راخطری برای ایران می دانند درحالی که ترکها سوءقصدی به ایران ندارند، نهایت میل به استحکام موقعیت ما وعمران و آبادی ایران دارند. دودفعه از خود محمدرضاشاه شنیدم که درطی صحبت ازایران واصلاحات می فرمودند اگر چنین و چنان نشود من استعفا می کنم. فایدهٔ این کار چیست؟ خدا کند پیش آمدی نشود.

ژراردوبلیه فرانسوی دربارهٔ قدرت محمدرضاشاه چنین می نویسد:

طبق قانون اساسی ایران شاه به هیچوجه قدرتی بیش از ملکهٔ انگلیس ندارد ولی درعمل شاه تمام اختیارات قوهٔ قضائیه و مقننه و اجرائیه را دردست گرفته و دررأس هرم قدرت قراردارد که همه چیز

منبعث ازاوست.

ساواك یکی ازعناصر وحشتناك رژیم بود ولی دستگاههای دیگر بودندکه به شدت اعمال اوکمك می کردند. غیرازساواك شاه به سه نهاد دیگر متکی است. اول وزارت دربارو اطرافیانش که مسائل داخلی و زندگی روزمرّه ومسافرتها و تشریفات را اداره می کند ولی درحقیقت وظایفی بیش ازاین را نشان می دهد. دوم دولت که مرکب ازنخست وزیر و تعدادی وزیر است که آ لتهائی هستند که اوامر شاه را درقالب اجراء می ریزند. سوم حکومت نامرئی اواست که (مانند همهٔ رهبران مستبد جهان به سرویسهای رسمی اعتمادی ندارند) که حتی ساواك را تحت نظارت قرار می دهد. گرچه ساواکیها مستقیماً تحت نظر خود اوهستند، بنابراین یك (سوپرساواك) تأسیس نمود به نام (سازمان بازرسی شاهنشاهی) که مدتی سپهبد یزدان پناه و بعداً فردوست دررأس آن قرارگرفتند. این سازمان کاملاً مستقل و دردست نزدیك ترین فرد به شاه بود. اوقدرت آن را داشت که همه جا وهمهٔ سازمانها وحتی ساواك را تحت نظربگیرد. به هیچ کس جزشاه حساب پس نمی داد و درمقابل هیچ مقامی مسئول نبود. غالباً شاه به اومراجعه می کرد که راجع به عالیترین مقام دولتی تحقیق کند. این سازمان ۲۰۰ عضوداشت که غالباً ازافسران انتخاب شده بودند. هیچ کس حق نداشت کوچکترین مطلبی را ازاین سازمان و فردوست پنهان کند. او مردخطرناکی بود. هیچ کس نمی توانست اورا ملاقات کند. دسترسی به او به سختی امکان پذیربود. همهٔ دعوتهارا ردمی کرد. حتی خیلی از ایرانیها از وجود او اطلاع نداشتند. درخفا زندگی می کرد. فردوست درعین حال یك سازمان دیگری را هم زیرنظر داشت به نام (دفترویژه) که دارای ۱۵ عضوبود و آنهاهم جز به شاه به هیچ کس حساب پس نمی دادند. اعضای آنهم افراد صحیح العملی بودند ومعروف بود که افرادفاسد نشدنی هستند. یك روز ارتشبد جم رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران خواست به قصر نیاوران

برود که درجلسات هفتگی شورای ستاد شرکت کند. وقتی از اتومبیل پیاده می شود، قراولان راه را براو می بندند. ابتدا مطلب را جدی نمی گیرد ومیخواهدعبور کند، ولی به او می گویند نامش جزو کسانی که امروز شرفیاب شوند نیست. خیلی ناراحت می شود و مراجعت می کند، معلوم می شود مغضوب شده است. شاه هرکس را که می خواهد می پذیرد و هرکس را که نمی خواهدمطرودمی کند. اوست که تصمیم می گیرد ودلیلش را هم فقط خودش می داند. ازچشم شاه افتادن خیلی شدید است. زیاد هم اتفاق می افتد. قوهٔ مجریه و مقننه و قضائیه را مطیع خود ساخته است.

❁ ❁ ❁

دکتر سنجابی می گوید: شاه یك صفتش خودبزرگ بینی بود. جوان بود و درسی هم خوانده و باهوش هم بود. درذهن خودتصوری هم ازایران باستان و امپراطوری وشاهنشاهی ساسانی وهخامنشی داشت و برای خودش نقشی مانند آن پادشاهان بزرگ قائل بود. علاوه براین،موقعیت جغرافیائی ایران هم به او این تصور و توهم را می داد که می تواندداراینجا یك نقشی داشته باشد که درتاریخ مقام پادشاهان بزرگ را پیدا کند. روی همین خود بزرگ بینی بود که با حسن استقبال سیاستهای خارجی و راهنمائی عمال اسرائیلی ایشان جشن دوهزاروپانصدساله را با آن مخارج گزاف ترتیب دادند. با آن تظاهرات و نمایش رفتن روی قبرکوروش و باکبرو غرورگفتن که ای کوروش آسوده بخواب ما بیدار هستیم، درواقع می خواست خودرا کوروش و داریوش دیگری درتاریخ ایران جلوه بدهد.

این خودخواهی و بزرگ بینی ذاتی او بود و ضمن سخنرانی متعددش درمواقعی که تأمین ازجهت سیاست خارجی داشت نیشهائی هم حتی به زمامداران دولت های خارجی، به آمریکائی و انگلیسی و غیره می زد و یك نوع تحقیری هم گاهی دربارهٔ آنها ضمن بحثهایش بود. صفت دیگری هم که داشت خیلی ترسوبود و درنتیجه سوءظن شدت پیدا می کرد. ازقوام می ترسید وبرای

ساقط کردن او توطئه چید. ازرزم آرا می ترسید با این که منتخب خودش بود علیه او تحریکات می کرد، حتی متهم شد که شاید ازقتل او بی اطلاع و حتی بی دخالت نبوده است. از مصدق می ترسید ونفرت فوق العاده داشت، چون درتوطئه علیه او موفق نشد از مملکت گریخت. بازاهدی که عامل آن کودتا و وسیلهٔ برگشت او به سلطنت بود ازدرمخالفت درآمد. با دکترامینی به همین ترتیب... باهرفردی که کفایتی داشت مخالفت می کرد. درنتیجه تحمل شخصیتهای با اراده وصاحب مسلك ودرستکارراننداشت. نسبت به آدمهای درستکار واصولی تحقیر ونفرت داشت. ازدوروئی وتذبذب برخورداربود. یعنی با اشخاص خوشروئی نشان می داد ولی حقیقت نداشت. همین ترس و سوء ظن باعث می شد که دردستگاههای دولتی وارتشی ودستگاههای امنیتی تقسیم وتجزیه به وجود بیاید برای این که بتواند همه را کنترل کند. همه باهم رقیب بودند واین رقابت را شاه تشویق می کرد. ارتش را به واحدهای مختلف تقسیم کرده بود ویا هرفرماندهی جداگانه ارتباط داشت وآنها درحال رقابت باهم بودند. همهٔ سازمانها ازساواك بیمناك بودند. با همهٔ اینها شاه دستگاه امنیتی دیگری درمقابل ساواك قرارداده بود. بازرسی شاهنشاهی - شهربانی - رکن ۲ ستادارتش که مستقیماً به شاه گزارش می دادند ودراکثر مواقع گزارش یکدیگررا خنثی می کردند. درزمان سپهبدبختیار وسرلشگرپاکروان درساواك کوشش می شد افراد درست وبی غرضی را وارد بکنند که گزارش نادرست ندهند، ولی درزمان نصیری وعامل فعالش پرویزثابتی، رعایت هیچ اصولی را نمی کردند که تجاوزات وتعدیات فراوان شد. دست به کشتارها و تصفیه ها زده شد.

غربیها خیال می کردند که شاه ایران تنها کسی است که می تواند درمقابل نهضت های انقلابی ایستادگی کند درنتیجه زمینه رابرای او فراهم کردند که بتواند یکه تازمیدان بشود، نه تنها درایران، بلکه درخاورمیانه ...

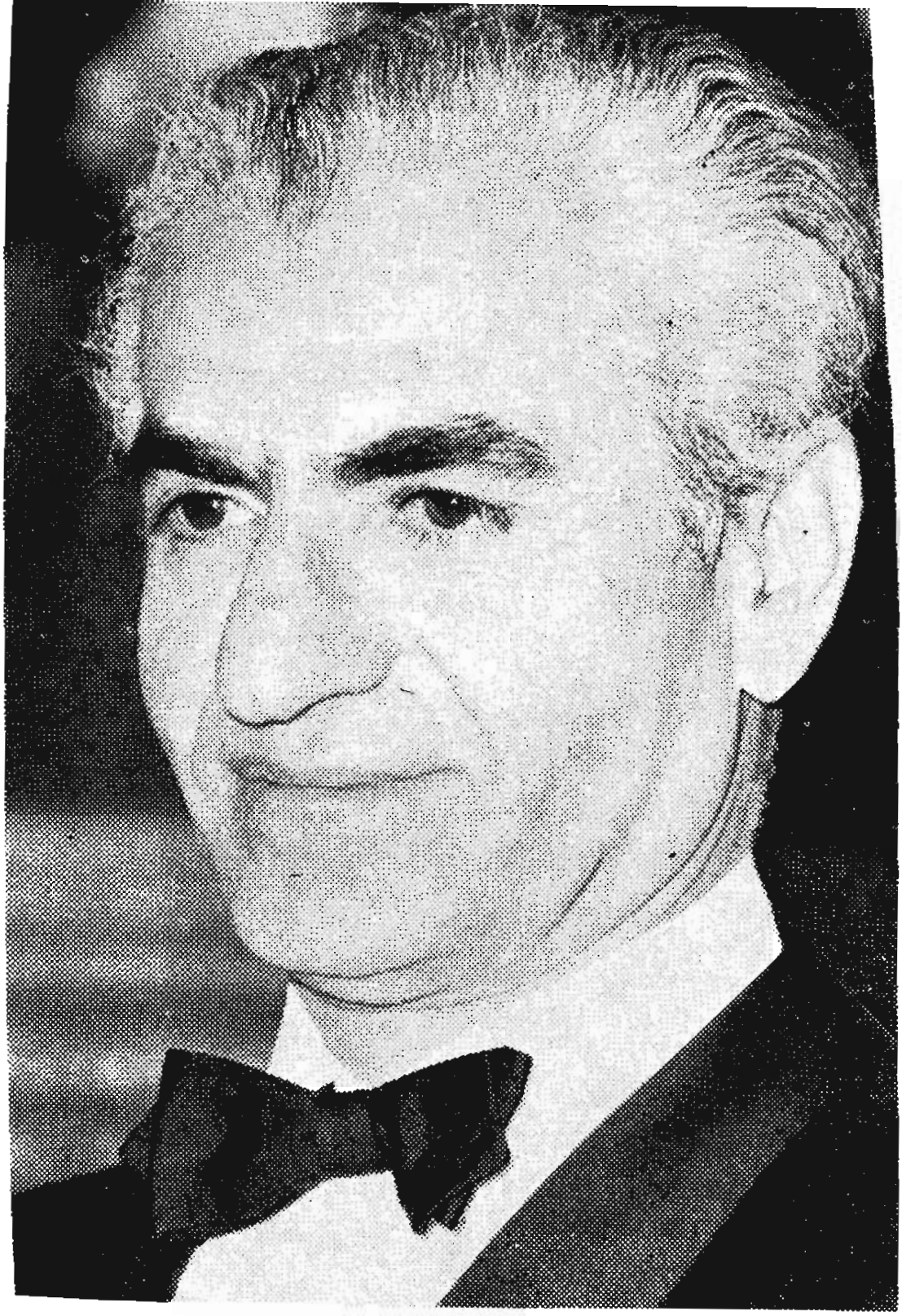

محمد رضا شاه پهلوی نمی خواست خون از دماغ کسی بریزد. می گفت نمی خواهم برای ماندن برسرقدرت خونریزی کنم. سلطنت چیزی نیست که پایه آن را روی خون بنا کنند. گاردیها التماس می کردند که از کشور نروید ولی من می گفتم صبور باشید برمی گردیم.

فرح پهلوی

محمدرضا شاه پهلوی باهرکس که شخصیت وقدرتی داشت ومی توانست درمقابل او ایستادگی کند، ولو اینکه بسیارکارآمد ودرستکار ووطن دوست وخدمتگذار بود مخالفت می کرد. اصولاً بادونوع افراد مخالف بود یکی افراد قوی و محکم و صاحب اراده ودیگری درستکار وصدیق... درطول حکومتش بااغلب رؤسای دولتی که دارای قدرت وشخصیت بودند مخالفت می کرد. علاوه برآن ترسوبود. روزی که فردوست مرانزدشاه می برد، می گفت: اگرشاه دربارهٔ تظاهرات مردم صحبت کرد اورا تقویت کنید که نگرانی نداشته باشد. باهرکسی چه خوب وچه بد که درمقابل اوایستادگی می کرد مخالفت می نمود. علت این که قوام مخفیانه تمایل داشت که دوستان و طرفدارانش درمجلس به دکتر مصدق رأی تمایل بدهند این بودکه می دانست تنها کسی که می تواند دربرابر هوسهای شاه مقاومت کند مصدق است. ولی سفارشات او تأثیر نکرد و حکیم الملك آمد وشاه استقراریافت.

جعفررائد درماهنامهٔ روزگارنو می نویسد:

وقتی که هلمزرئیس اسبق سیا سفیرآمریکا درتهران بود، سفری به عربستان سعودی کرد. ازاوپرسیدم خلعت بری وزیرخارجه را می بینید؟ گفت: نه مگر درمیهمانیهای سفارتخانه ها ولی شاه وعلم را مرتب ملاقات می کند. دوسال قبل اورادرآمریکا دیدم. مطلبی که هلمز درجده به من گفته بود یادآورشدم و نتیجه آنگونه تمرکز مسئولیتها وکارها آن بود که همه شاهدبودیم.

سردنیس رایت سفیرسابق انگلستان می گفت دربارهٔ سرنوشت بحرین مذاکراتی را باشاه آغازنمود وبعد ازشاه پرسید ازطریق اردشیر زاهدی وزیرخارجه می تواند مذاکرات را ادامه دهد؟ شاه گفت: وزیرخارجه را درجریان نگذارد باقائم مقام او امیرخسروافشار دنبال مطلب را بگیرد. ماههای طولانی هروقت به دربار می رفت افشارهم به آنجا می آمد و موضوع بحرین را تعقیب می کردند

واردشیر هم خبرنداشت. بعداً وقتی علتش را از اردشیر زاهدی پرسیدم گفت: چون نظر خوشی به دنیس رایت نداشته ام دستورداده بودم اورا به وزارت خارجه راه ندهند.

سردنیس رایت به من گفت: قبل از جشنهای ۲۵۰۰ ساله به دولت متبوع خود نوشت که بهتراست ملکهٔ انگلستان دراین جشنها شرکت نکند و دولت انگلیس هم به نطراوعمل کرد. او می گفت اگرشاه ازاین موضوع باخبرمی شد حتماً ازمن می رنجید.

ازیادداشت های دوسفیرانگلیس و آمریکا چنین مفهوم می شود که آن دوسفیر چه درایام عادی وچه درروزهای بحرانی مستقیماً و مرتباً باشاه تماس داشته اند. درحالی که ازیادداشتهای گلشائیان استنباط می شود که سفیران دولتهای بزرگ راهی به رضاشاه نداشتند و تمام مذاکرات با وزیر امورخارجه یا حداکثر بانخست وزیران بوده است. شاید تسلط محمدرضا شاه به زبان های خارجی به نزدیکی سفیران دول بزرگ غربی به شخص شاه کمك کرده است. اما اگر علاقهٔ درونی شاه درمیان نبود، چنین ارتباطی پیش نمی آمد. البته سفیران نهایت آرزویشان این است که درمحل مأموریت کارشان باشخص اول کشورباشد. دراردن هاشمی هم وضع همین طوراست. سفیران دولتهای مهم باخود ملك حسین سروکاردارند وهروقت لازم می دید، سفیر ایران رامی خواست وپیام خودرا به تهران می فرستاد. عملاً وزیرخارجه درمتن سیاست خارجی کشورش قرار نمی گرفت. درحاشیه وظایفی به او محول می گشت.

رضاشاه یك رمیدگی فطری ازبیگانگان داشت. رمیدگی یك روستائی هوشیار و شکاك و احتیاط کار. او جز درکمترین حد ضرورت، بابیگانگان ارتباط مستقیم برقرار نمی کرد. دوسلیقه متفاوت رضاشاه و محمدرضاشاه را دردوپیمان (سعدآباد و بغداد) به وضوح مشاهده می کنیم.

با وجود این که درزمان رضاشاه شخص برجسته ونیرومندی

چون آتاتورك ترکیه را رهبری می کرد، پایتخت ایران و کاخ سعدآباد برای پیمان دفاعی میان چهارکشور (ایران - ترکیه - عراق - افغانستان) انتخاب شد و هیچ دولت خارجی دیگردرآن شرکت نداشت تابهانه ای به دست دولتهای خارجی دیگر داده نشود. ولی درپیمان بغداد دولت انگلیس از اعضای پایه گذار رسمی بود و دولت آمریکا هم با آن بی ارتباط نبود. طبیعی است که دولت شوروی چون پیمان را نمی پسندید و ما که درسرتاسر شمال مرزهای مشترك باشوروی داریم بیش ازدیگر اعضای پیمان بغداد درمعرض تهدید آن دومین ابرقدرت دنیا واقع می شدیم. بعدازکودتای قاسم وخروج عراق تبدیل به پیمان سنتو شد ومرکز آن به آنکارا منتقل گردید. سپهبد باتمانقلیچ سفیرایران درعراق می گفت: این چگونه پیمانی است که هنوز اختلافات ایران وعراق درشط العرب لاینحل مانده است.

فتح الله فرود به نویسنده کتاب چنین گفت:

دردوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی وقتی شهردارتهران بودم، هفته ای یکبار شرفیاب می شدم. محمدرضاشاه بسیارباهوش و مترقی ومطلع بود ولی متأسفانه ارتباطش باتودهٔ مردم کم بود و صرفاً به گزارشات توجه داشت. یکبار ازمن دربارهٔ شمیران نو سئوال کرد گفتم: عده ای ازمردم فقیر درآنجا خانه ساخته اند و ازمن هم تقاضای آب لوله کشی کرده اند و دستورداده ام برای رفاه آنها چندشیرآب نصب شود. محمدرضاشاه قدری ناراحت شد و گفت: آنجا عده ای آلونك ساخته اند که باعث آبروریزی است بایدفوری خراب شود، شما به آنها تازه آب داده اید، شهرداری باید درتخریب آنجا که برخلاف قانون ومقررات ساخته شده اقدام کند. من که خیلی به ادامهٔ کاردرشهرداری علاقه نداشتم مطالب را صریح می گفتم. عرض کردم اگراجازه می فرمائید یك مطلب تاریخی رابگویم آن وقت هردستوری را که می فرمائید شهرداری انجام

خواهدداد . وقتی اجازه دادند گفتم: درزمان خلافت عثمان یك روز خلیفهٔ مسلمین گفت چون اطراف حرم پیغمبر تعدادی ازمردم سکونت کرده مناظر زشتی به وجود آمده باید کلیه این خانه ها خراب شود . سلمان فارسی گفت آیا می خواهید ازاین بابت به مردم پولی هم بدهید که به جای دیگر بروند ؟ خلیفه گفت به طورمسلم. سلمان گفت پس بهتراست ازآن پول استفاده کرده منطقه ای برای آنها بسازید و همه را به آنجا کوچ بدهید ، آن وقت وقتی خانه ها خالی شد به راحتی منطقه را پاکسازی کنید که مردم مسلمان هم ناراضی نشوند . حال پیشنهاد این است که اجازه بفرمائید برای اینها درمنطقه ای تعداد کافی خانه باآب وبرق ووسایل لازم بسازیم و پس ازآن انتقال صورت گیرد وظرف چندروز باچندبلدزر خانه ها ویران ومنطقه پاکسازی شود . اعلیحضرت باشنیدن این مطلب گفتند: پس هرطورمصلحت می دانید اقدام کنید که هم شمیران نو ازاین صورت زننده خارج شود و هم مردم ناراضی نشوند . منظوراین است که وقتی ایشان دستوری می دادند اگر راه حل منطقی ارائه می شد می پذیرفتند . درحالی که عده ای با اشاره به این که (امرفرمودند) ، (مقررداشتند) ، کارهائی انجام می دادند و همهٔ گناهان را به گردن شاه می انداختند . ولی اگر مطالب را روشن می کردند ایشان هرپیشنهاد منطقی را می پذیرفتند .

قسمتی از مندرجات اسناد منتشره سفارت آمریکا دربارهٔ شاه:

محمدرضاشاه پهلوی حاکمی است مستبد ، به روش منسوخ روشنفکری نوگرا ، برکشوری حکومت می کند که ازحدود یك قرن رکود و تحت سلطه بودن سربدرآورده است.

قدرت سلطنت مشروطه ایران درتئوری به وسیلهٔ سه قوهٔ مجریه ـ قضائیه ـ مقننه محدود می گردد . لیکن واقعیت امراین است که شاه برتمام شاخه های سطوح دولتی سلطه داشته و مهمترین تصمیمات سیاسی و اقتصادی و نظامی را اتخاذ می کند . بااعتقاد

به این که وی دارای یك مأموریت الهی است سعی کرده دررفتار وگفتار خود این ادعارا به کرسی بنشاند ، وی برای کشورش دوهدف را درمدنظر قرارداده که یکی ازآنها دستیابی به نوعی کامیابی اقتصادی غربی و دیگری تبدیل ایران به یك قدرت بزرگ، با ارتشی عظیم می باشد . گذشته ازاین وی خواستار مشارکت بیش ازپیش عموم درامورسیاسی گردید که می بایست ازطریق تنها حزب قانونی ایران یعنی حزب رستاخیز کشور صورت پذیرد .

شاه نزدیکی روابط با آمریکارا تداوم بخشیده است و ازسرمایه گذاری آمریکائیها درکشورش استقبال کرده و استفاده ازخاك کشورش رابرای عملیات ارتباطی و اطلاعاتی ویژهٔ امریکا مجاز می شمارد . مهمترین مورداختلاف شاه بارهبران آمریکا موضوع قیمت نفت می باشد . اوسعی دارد درآمدهای نفتی را آن چنان بالاببرد که ایران بتواند ازآن برای توسعهٔ اقتصادی خودبهره گیرد و درنهایت به صورت یك کشور صنعتی و ژاپن آسیای غربی درآید .

اودردوران مصدق تقریباً حکومت وتاج وتخت را ازکف داده بود . یك کودتای نظامی سبب بازگشت شاه به قدرت گردید . ازآن زمان به بعد به هیچ سیاستمدار یا فرد نظامی اجازه نداد که برای خود ایجاد محبوبیتی کند تا درنهایت به مبارزه باتاج و تخت شاهی برخیزد .

شاه فردی است روشنفکر - خوش برخورد - تحصیل کرده - ایده آلیست ودرعین حال عصبی و حساس وهمیشه ازجوامع غربی انتقاد می کند .

به ورزشهای متعدد علاقمنداست. خلبانی راخیلی دوست دارد . با ولع بسیار کتاب می خواند وجزئیات و اطلاعات بسیاری را درحافظه نگاه می دارد . به زبان های انگلیسی و فرانسه به خوبی صحبت می کند .

وجهه و شهرت باقی مانده ازخاندان سلطنتی هرچه باشد برشاه تأثیر می بخشد . با این وصف تنها معدودی از اعضای

خاندان سلطنت برتصمیم گیریهای وی اعمال نفوذ می کنند. ملکه فرح با به دنیا آوردن ولیعهد، شاه را ازیك فردعیاش بین المللی به صورت یك همسرنمونه و پدرخوب ایرانی درآورده است. هنوز معلوم نیست ملکه هنگام اتخاذ تصمیمات مهم تا چه حدبرطرز تفکرشاه تأثیر می گذارد. خواهرش اشرف احتمالاً بیش ازدیگران برشاه اثردارد و شایعات اعمالش هم زیاد است. غیرازملکه و ولیعهد روش بقیه به حیثیت خاندان سلطنت لطمه می زند. به همین جهت مهمترین مسئولیت های پردردسر شاه اعضای خاندان سلطنت هستند. شاه کوشیده است تا اعضای خاندان سلطنت را ازفعالیت های سیاسی دورنگاه بدارد لکن ازفعالیت عمومی آنها جلوگیری نکرده و آنها رادر معاملات تجاری آزاد دانسته است. این مداخلات شایعات زیادی به وجود آورده است. ملکه فرح عضو باارزش خاندان شاه می باشد ولی ثروت سرشارخانواده های دیبا وقطبی موجب انتقاداتی ازاوشده است.

* * *

شهبانو فرح درسال ۱۳۶۸ به فردریك میتران فرانسوی، دربارهٔ شاه چنین گفته است:

محمدرضاشاه مردی فوق العاده بود. خیلی وطن پرست که برای استقلال ایران تلاش زیاد می کرد. درخردمندی اش تردید نیست. احساساتی عمیق داشت. برای او ایران و ایرانیان بیش ازهرچیز اهمیت داشتند. چیزهای دیگربرایش دردرجهٔ دوم و سوم بود. فکر می کنم درقضاوت دربارهٔ او بی عدالتی شده است.

او هنگامی به سلطنت رسید که کشور دراشغال بیگانگان بود. برای نجات آذربایجان واستیفای حقوق ایران درنفت کوشش فراوان کرد. اوباهمهٔ مشکلات می جنگید تا کشور خودرابه پیش ببرد. من به تلاش های شاه اعتقادداشتم. آنچه که به آن انقلاب سفید می گفت معتقدبود. درپاره ای ازمسائل باهم گفتگو می کردیم ولی درمورد سیاست های اصلی و مهم مملکت ایشان تصمیم می

گرفتند. غم بزرگ همسرمن این بود که ما همیشه زیرنفوذ خارجیها بوده ایم. شاه توانست درآمد نفت را که درسال ۱۹۶۰ حدود ۳۸۰ میلیون دلار بود، درسال ۱۹۷۸ به ۲۱ میلیارد دلار برساند. او دیکتاتور نبود ونمی خواست خون مردم رابریزد.

س - آیا شما برروی شوهرتان نفوذ داشتید؟

ج - درپاره ای زمینه ها و به ویژه درزمینه های اجتماعی و فرهنگی و آموزشی اجازه می داد فعالیت داشته باشم. درپاره ای مسائل باهم گفتگو می کردیم. بعضی مواقع با هم موافق نبودیم. اما درمورد سیاست های اصلی و مسائل مهم مملکت ایشان بودند که تصمیم می گرفتند.

س - سرسخت ترین منتقدان همسرشما می پذیرند که شاه آگاهی عمیق ازمسائل سیاست خارجی و موضوعات بین المللی داشت وحوادثی که صحنهٔ بین المللی را آشفته می ساخت بسیار خوب می شناخت. آیا شما هم همین عقیده را دارید؟

ج - گمان می کنم ایشان دید خارق العاده ای نسبت به سیاست جهان و آگاهی عمیق ازژئوپولتیك دنیا داشت وبسیاری ازشخصیتهای دنیا این را می دانند و می گویند.

س - آیا شاه اندکی اززندگی واقعی ایران دورنگردیده واز آنچه درکشور می گذشت جدا نشده بود؟ آیا او دچار همان مشکلی نشده بود که ژنرال دوگل شد؟ اوهم دنیارا خوب می شناخت اما نتوانست فرارسیدن حوادث سال ۱۹۶۸ را پیش بینی کند زیرا قدری ازمسائل فرانسه دورشده بود.

ج - این امکان وجود دارد. دلیلش هم شاید این باشد که اکنون درتبعید می بینم بعضی چیزها آن طورکه فکر می کردم پیش نرفت، شاید درقضاوت دچاراشتباه شدیم. اشتباهاتی که هرکس ممکن است بکند، چه ما وچه مردم وچه دیگران، همه درمورد واقعهٔ بهمن ۵۷ اشتباه کرده اند. شاید همسر من به اندازهٔ کافی نظرات خودرا برای دیگران تشریح نکرد و تصور می نمود مردم اورا

کاملاً درك می کنند درحالی که گاهی اوقات مردم متوجه نظرات ایشان نمی شدند. با تمایلات و عشقی که به ایران داشت و امکاناتی که دراختیارش بود درك حوادث سال ۵۷ دشواربود.

شهبانو درمصاحبه ای دیگر چنین گفتند:

اعلیحضرت نمی خواستند خون ازدماغ کسی بیاید. می گفتند من پادشاه مملکت هستم دیکتاتورنیستم که برای ماندن سرقدرت خونریزی کنم. نمی خواهم یك قطره خون مردم روی دست من باشد. سلطنت چیزی نیست که پایه آن را روی خون بناکنند.

لحظه خروج ازکشور مستخدمین و گاردی ها التماس می کردند و می گفتند نروید نروید... من می گفتم صبورباشید ما برمی گردیم. ولی وقتی سوارهلیکوپتر شدم احساس کردم که بارآخراست.

❁ ❁ ❁

فرح پهلوی درمصاحبه با هفته نامه فرانسوی (پوان دووو) محمدرضاشاه را یك "رهبرهوشمند و وطن پرست" خواند و گفت پیشرفت های سریع ایران درزمان سلطنت تعادل منطقه رابهم زد و موجب برانگیختن حسادتها و دشمنی های عمیقی شد. اتحاد وهماهنگی دشمنان داخلی وخارجی شاه موجب شد که رژیم او ساقط شود.

فرح گفت: درخیلی ازکتابها و نشریات انتقاداتی ازشاه شده که دورازانصاف می باشد.

❁ ❁ ❁

شهبانوفرح درمصاحبه ای پس ازدرگذشت شاه چنین گفت: شاه ایران به آیندهٔ کشورش خیلی امیدواربود. آرزوداشت پسرش و پس ازاو نوه هایش جانشین او شوند. اودرفکررفاه مردم وحفظ نظام سلطنتی بود که موجب یکپارچگی کشور واتفاق مردم و اقوام گوناگون شده بود. دربارهٔ این که به او گفته می شد با آشوبگران خشونت به خرج بدهد، می گفت اویك پادشاه است نه یك دیکتاتور. حاضرنبود باعث خونریزی بشود. او فکر می کرد باترك

کشور ملت ایران آرامش خودراخواهد یافت و به دیوانگی جمعی درآن کشور پایان داده خواهدشد. دراین تصمیم گیری به فکرپسرش و امکان استقرارمجدد نظام سلطنتی درکشورش بود. همانطوری که پدرش موجبات روی کارآوردن اورا فراهم ساخته بود.

شهبانو فرح دربارهٔ شاه چنین قضاوت می کند: تصوری که از همسرمن به وجودآورده شد، غیرعادلانه و کاملاً خلاف حقیقت بود. شاهی بودند با قلبی مهربان، صادق، رك گو، مؤدب و بی آلایش... میهن پرستی بزرگ بودند که تمام زندگی شان صرف مبارزه برای حفظ استقلال ایران، تمامیت ارضی، شکوه و عظمت ایران گردید. من کمتر کسی را باخصایل وویژه گیهای انسانی ایشان می شناسم.

شاهدخت اشرف پهلوی خواهر دوقلوی شاه که بیش ازهرکس درشاه نفوذ داشت و نقش مهمی دردوران سلطنت پهلوی دوم داشته دربارهٔ خود و برادرش چنین می نویسد:

پس ازبرقراری آرامش به نظر برادرم، منافع ایران اقتضا می کرد که قاطعانه حکومت رابه دست بگیرد. زیرا ایران هنوز ازبلوغ و تجربهٔ سیاسی کافی برای تقلید ازنظامهای دموکراسی غربی و یا پارلمانتاریسم بهره مندنشده ونمی توانست تحت این نظام ها باکارآئی عمل کند. حکومت ایران هرروز بیشتر به حکومت شاه تبدیل می شد. هرچه قدرت برادرم افزایش می یافت، من ازمشارکت درسیاست های داخلی پرهیز می کردم و به مسائل رفاه اجتماعی می پرداختم. به آرامی ازشفیق جدا شده بابوشهری ازدواج کردم. بیش از اندازه پشت سرمن لاطائلات می گفتند. مرا متهم می کردند که باهرسیاستمداری کار کرده ام. ازنخست وزیران فقید هژیرو رزم آرا گرفته تادیگران سروسری داشته ام. درحقیقت دومرد یعنی پدر وبرادرم برزندگی من تسلط داشته اند. مهدی به من این فرصت را داد که دراروپا بی بندوبار باشم. من هرگز

ازتصویر خود درآئینه و یا حتی وقتی که مردان به من می گفتند "جذاب" هستم چندان خوشم نمی آمد. همیشه آرزو می کردم صورت شخص دیگری را می داشتم یعنی پوست سفیدتر و قدبلند تررا دوست می داشتم. وقتی شخصی را می دیدم که ازمن کوتاه تراست احساس رضایت خاطر می کردم ولی مهدی به من می گفت: تو نقصی نداری و مرا وادار کرد که خودرا باعیوب کمتری ببینم.

هدف اساسی من این بود که به زنان ایران کمك کنم تادرکلیه شئون اجتماعی راه یابند و بادیگر اعضای جامعه مساوی و برابرباشند. درسال های آخرهنگامی که سازمان زنان یك میلیون عضو و ٤٠٠ شاخهٔ سازمانی و٧٠ هرازداوطلب فعال داشت، ما به فعالیت سیاسی مستقیم مثل پشتیبانی ازکاندیداهای انتخابات دست زدیم.

❁ ❁ ❁

شاهدخت اشرف پهلوی بعدازفوت برادرش چنین نوشت:

او زندگی اش را وقف ملت ایران کرد. برای ایران زنده بود و برای ایران مرد. اودارای نظری صائب به معنای واقعی کلمه بود. اونه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دنیا خواهان صلح و رفاه بود. هدفش همانگونه که تعقیب می کرد، ساختن ایرانی نیرومند و آزاد و غنی بود که درصلح و آرامش وبا سربلندی درکنار سایر کشورهای جهان زیست کند. اووارث کشوری بود تحت اشغال نیروهای بیگانه و ازنظرمالی ورشکشته و بازیچهٔ سیاستهای خارجی و درچندقدمی تجزیه. او باتمام وجودش برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال وحیثیت ایران کوشید و مبارزه کرد وبرای رساندن ایران به مقامی که همهٔ ما آرزوی آن را داشتیم سازندگی مستمری برپایه های اساسی که پیش ازآن توسط پدرمان بنا شده بود انجام داد که همه ما درآن سهیم بودیم.

امروز این آرزوها دورازتصور بوده و جز وهم وخیال نیست

وحقیقتی که ما ایرانیان با آن مواجهیم. جنگ، مرگ، فقر، مرض، دربدری، شرمندگی ازسقوط و بالاخره مورداستهزاء آنان که مارا برای تمدن و فرهنگ مان و برای سهم مان دراحقاق حقوق بشر چه دردوران باستان و چه امروز می ستودند.

من اطمینان دارم امروز اکثریت قابل توجهی از هموطنان من، ازبرادرعزیزم که عمرخودرا وقف خدمت و آبادانی و پیشرفت و سعادت و نیکبختی هموطنانش کرد، به خوبی یاد می کنند. چه همه می دانند بارفتن او ازایران آبرووحیثیت و امن و امان ورفاه از جامعهٔ ایرانی رخت بربسته است.

❁ ❁ ❁

مجلهٔ فرانسوی ' لوپوان ' دردهمین سال انقلاب اسلامی چنین نوشت:

دراین دهمین سال انقلاب، ایران فرسنگها با رؤیاهای شاه که می خواست ازاین کشور یك کالیفرنیای آسیائی بسازد، فاصله پیداکرده است. ایرانیان پس ازسال ها دیکتاتوری سلطنتی و ده سال ماجراجوئی رژیم جمهوری اسلامی دیگر از هرکسی که بتواند اوضاع و احوال رابه حال عادی بازگرداند ومملکت را به جانب امنیت و آرامش و پیشرفت و ترقی سوق دهد، استقبال می کنند بدون اینکه کاری به ایده ئولوژی او داشته باشند. امروز وقتی ازهرایرانی بپرسید فرق حالا باسابق چیست؟ می گوید درزمان شاه درمنزل نماز می خواندند و درخارج مشروب می نوشیدند ولی حالا درمنزل مشروب می خورند و درخارج نماز می گزارند.

❁ ❁ ❁

دریکی ازاسناد سیاسی سفارت آمریکا خوانده شد که دبیردوم سفارت به واشنگتن چنین گزارش می دهد: (درصورتی که شاه ازشوروی اسلحه بخرد، پیش بینی می شود که آمریکا ازاو ناراضی شده و کاری خواهدکرد که روزهای بقای شاه را به توان به شمارش آورد.)

❁ ❁ ❁

شاه درپاسخ به تاریخ می نویسد: (پس ازسال ۱۳۵۲ وکوشش من برای فروش نفت به قیمت عادلانه مبارزه علیه من شدت یافت. بعدازنطق تهدیدآمیزسایمون وزیروقت دارائی آمریکا دربارهٔ من و سیاست کشورهای صادرکننده نفت، لحن مطبوعات غربی به تدریج تغییر یافت ومرا مسئول افزایش قیمت نفت و گناهکاراصلی دانستند. گناه من این بود که برای میهنم بلندپروازی می کردم ومرا متهم به داشتن جاه طلبی های شخصی می نمودند. مگر نه اینست که احتمال زنده ماندنم تاپایان این طرحهای طویل المدت ناچیزبود. من برای خودم هیچ نمی خواستم. هدف و آرزوی من این بود که همه پیش بینی ها برای تأمین آینده ایران انجام شود، وحدت وتمامیت ارضی ایران تضمین گردد، همهٔ ایرانیان مرفه باشند. هدف من نه خواب وخیال بود و نه اهریمنی. آرزوی من این بود که آینده ملت ایران افتخارآمیز، سعادتمند، پررونق ترباشد. آینده ای فراخورتاریخ چندهزارساله کشورم که همواره یکی ازسازندگان اصلی تمدن جهانی بوده است. آرزو داشتم که نسلهای آیندهٔ ملتم، باسربلندی وغرور مقام والائی که شایستهٔ آنست درخانوادهٔ بزرگ انسانی به دست آورند ونقش مسئولیت خودرا درجهان ایفاکنند. درتمام مدت پادشاهی ام من فقط به خاطراین آرمان بزرگ زیستم وکوشیدم.

❁ ❁ ❁

کیهان چاپ لندن درشمارهٔ ۲۸ مرداد۱۳۶۶ چنین نوشت:

گذشت ایام چنین شد که مردم ازخواب جسته ایران یاد محمدرضاشاه را گرامی دارند و به او لقب (خداییامرز) بدهند. او می گفت ایران بایدامن باشد تامردمش درسایهٔ امنیت بتوانند درشاهراه ترقی گام بردارند. او می دانست که با هرج ومرج آجرروی آجر بند نمی شود ولی دشمنان داخلی وخارجی مانع کارش بودند. اوهم دائم ناچاربود با همهٔ آنها بجنگد.

محمدرضاشاه با ایجاد ارتش نیرومند امنیت رامنحصر به درون مرزهای خود کافی نمی دانست ومی خواست با همهٔ همسایگان روابط حسنه داشته باشد. او باشاهکارقرارداد ۱۹۷۵ الجزایرباعراق و گرفتن امضای صدام حسین حق مسلم ایران را درشط العرب، به دنیا شناساند.

ازروزی که اورفت، انهدام همه چیز آغازشد. دشمنان دوست نما درلباس مذهب و دیگرمخالفان هریك به نوعی ساخته هارا ویران کردند. ارتش نیرومند ایران متلاشی شد. خلیج فارس که امن ترین نقطهٔ جهان بود ناامن ترین منطقه گردید. درزمان او ایران و ایرانی درهمه جا سربلند بود و او توانست به کارهای بزرگ دست بزند. بزرگترین خدمت او به ملت ایران این بود که زنان ومردان هموطنش درهمه جای جهان عزت و احترام و شخصیت و غرور داشتند. درروزگار او ایرانیان به هرکشوری آزادانه سفر می کردند ومقدم آنهارا گرامی می داشتند. شاه می گفت: تا به حال هرچه نفت مارا به غارت برده اند کافی است. باید از امروز بهای عادله بپردازند تاصرف ساختن ایران گردد. او ازسال ۱۹۷۳ به گونه ای خستگی ناپذیر درراه استیفای حقوق ملت ایران درنفت اقدام کرد و درآمد آن را صرف کارهای تولیدی و عمرانی کرد تامردم ایران را ازژرفنای فقر بیرون کشد. ازهمان هنگام کارتل های نفتی دیدند بامردی مصمم سروکاردارند که منافعشان را به خطر انداخته است به همین جهت درصدد آزارش برآمدند. از روزی که او رفت تاراج دارائی های ایران آغاز شد. حتی میلیونها بشکه نفت ارزان بخشیده شد. اکنون نه تنها ساخته های عصرپهلوی ویران شده، بلکه درمقابل هم مردمی بی پول، بی نشاط، آواره، گرسنه وبیمار برجای مانده اند.

محمدرضاشاه می خواست سطح دانش مردم ایران بالارود وبه همین جهت هزاران محصل برومندایرانی دردانشگاههای جهان وتعدادی بابورسهای تحصیلی به عالی ترین مدارج علمی رسیدند، که اکنون اکثرآنها درگوشه وکنارجهان آواره اند، زیرا ازترس حاکمان

جلای وطن کرده اند.

❁ ❁ ❁

آرتورکنت پژوهشگر فرانسوی درباره شاه ایران می نویسد:

درمدت بیست سال شاه زیربنای اقتصاد کشورخودرا دگرگون ساخت. قدرتهای بزرگ جهان را تحقیرکرد. فئودالها وقشریون را درداخل ایران از میدان بدرکرد. موجبات اتحاد این نیروهارا علیه خودفراهم ساخت. ایران فقط ظرف ۱۵ سال قدرتمندشد و۱۵ تا۲۰ سال دیگر تا صنعتی شدن کامل وتبدیل شدن به یک رژیم دموکراتیک وقت می خواست. ایران به انگلستان وام می داد و شیربریتانیارا تحقیر می کرد. خطربزرگتر این بود که ایران به تدریج سرمشقی برای کشورهای درحال توسعه می شد. ازهمین جا بود که توطئهٔ ویرانگرانه علیه شاه پروپا گرفت. هیچکس فکر نمی کرد چنین کشوری درگرماگرم چنان جهشی به چنین فاجعهٔ مرگباری دچارشود. ولی این فاجعه به دلیل همین موفقیت ها طرح ریزی شده بود.

❁ ❁ ❁

شاه درکتاب (تمدن بزرگ) می نویسد:

تلاش من برای رهبری ملتم به سوی آینده ای پرشکوه، برای من مستلزم کارطاقت فرسائی بود ودائماً باتحریکات وتوطئه ها ودشمنی ها روبرو بودم. اگربرای من فقط استفادهٔ بی دردسر ازامتیازاتِ مقامی که دارم مطرح بود، سرمشق پادشاهان ۱۵۰ سالهٔ گذشته برای من و پدرم مطرح بود که ازآنها پیروی می کردیم.

❁ ❁ ❁

ریچاردنیکسون رئیس جمهورسابق آمریکا دربارهٔ شاه درکتاب "رهبران" چنین می نویسد:

شاه ایران فقط به خاطر کشورش می زیست وسراپای وجودش با مملکتش درآمیخته بود. آنچه راکه اورا به حفظ تاج وتختش وامیداشت، تجمل سلطنت نبود، بلکه برای این بود که ملت ایران

را ازدوران قرون وسطائی به ایران مستقل و صنعتی و مدرن و نیرومند برساند. همین تلاشها بود که موجب شد، ملاها، بازاریها، مالکان بزرگ، خوانین وعشایر و عناصردست چپی دربرابرش به ایستند.

نیکسون اضافه می کند: ازسال ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۷۹ ایران تحت رژیم شاه به عنوان ستون اصلی امنیت غرب درمنطقه خدمت می کرد. درسال های دههٔ ۱۹۶۰ که انگلیس ازشرق سوئز خارج شد آمریکا با بیش ازپانصدهزار نیرو درویتنام نمی توانست شکاف به وجود آمده را ازمیان بردارد. این شاه بود که خلاء قدرت را پرکرد. اوبرنامهٔ گسترده ای را برای نوسازی نیروهای مسلح خود تقبل کرد. نیروهای دریائی وی به گشت درخلیج فارس پرداخت و ارتشش مانعی قدرتمند دربرابر هرگونه پیشروی شوروی به وجود آورد. باعربستان سعودی و دیگرشیخ نشین های خلیج فارس برای ایجاد ترتیبات امنیت منطقه ای همکاری کرد. وقتی حکومت شاه درسال ۷۹ سقوط کرد، یك خلاء قدرت تازه ای به وجود آمد. آن هم درست زمانی که مسکو داشت به توانائی پرکردن آن دست می یافت. اگرشاه باقی مانده بود، به احتمال بسیارزیاد، شورویها به افغانستان حمله نمی کردند. امروز آمریکا تنها کشوری است که می تواند ازمنافع غرب درخلیج فارس حراست کند. تهدید ایران انقلابی، برای دوستانِ ما درمنطقه به مراتب ازتهدید شوروی بزرگتر است. ما باید به آنهااطمینان بدهیم که شکست مفتضحانهٔ ما درایران اشتباهی بوده که هرگز تکرار نخواهدشد.

❁ ❁ ❁

هنری کیسینجر وزیر خارجهٔ سابق آمریکا درکتاب "سالهای من درکاخ سفید" می نویسد:

شاه یك مصلح واقعی بود که برای کشورش صمیمانه تلاش می کرد. او صمیمانه باعشق و علاقه می خواست تا کشورش را به صورت کشوری مترقی وپیشرفته درآورد وبه همین جهت به

پیشرفتهائی دست یافت که در هیچیك ازکشورهای همسایه ایران نظیرنداشت. برنامه های شاه ایران درازمدت بود ونسل های آینده را نیز دربرمی گرفت.

❁ ❁ ❁

گاری سیك عضو شورای امنیت ملی آمریکا که کتاب مستندی دربارهٔ انقلاب ایران نوشته، دربارهٔ شاه چنین می گوید:

من شاه را چندبار ملاقات کردم. دردیدار کارتر وشاه حضورداشتم. شاه به طرزجالبی خجالتی بود. به هیچوجه آدم قلدر یانیرومندی نبود. بسیارمطلع وآگاه بود. بسیارکتاب خوانده بود. درجزئیات مسائل نظامی و سیاست خارجی مطالعه کرده واطلاعات عمیقی داشت. دیدگاه ویژه ای نسبت به جهان ومسائل بین المللی داشت.

فردی بود بسیار قابل احترام. درهررشته اطلاعات وسیعی داشت. اما درجلب وفاداری اطرافیان موفق نبود. چون درکاخ سلطنتی اورا دیدم شاید قضاوتم درست نباشد ولی می دیدم که اطرافیان به او وفاداری زیادی نداشتند. فقط چون شاه بود ازاو اطاعت می کردند. شاه خدمات بزرگی به ایران کرد. اشتباه است که بگوئیم هرچه کردنادرست بود. شاه درسال های آخر اراده و توانش را ازدست داده بود. او چون می دانست بزودی خواهدمرد، باشتاب می خواست موانع را ازبین ببرد. شاه پول زیادی دراختیارداشت و می خواست این پول ها درکشورش به کار افتد و خودرا درگیرهمه چیز کرده بود که این امر به زیانش تمام شد زیرا باسیستم روبرو نبود بلکه بامردم روبرو بود وباید مردم را قانع می کرد که باتحولات مملکت هم آهنگ باشند. اما او چنان شتاب داشت که تماسش بامردم قطع بود و این امر به نظرمن به طرز تأسف آوری علیه او به کارگرفته شد.

❁ ❁ ❁

شاه در"کتاب پاسخ به تاریخ" چنین می نویسد:

ازسال ۱۹۷۳ ، بعداز آن که من نقش قاطع خودرا درماجرای نفت ایفا کردم موج گستردهٔ تحریکات علیه من چه درزمینه های سیاسی و چه درزمینه های روانی درمقیاس جهانی بالاگرفت. دیری نکشید که به صورت اتحاد نامقدسی میان کنسرسیوم بین المللی نفت که کارگردان اصلی فاجعه بود ومحافل خاصی درآمریکا و انگلستان و رسانه های گروهی جهان غرب و محافل مرتجع مذهبی و نیروهای چپگرای داخلی و خارجی درآمد. درآغاز باور نمی کردم این ترکیب نامتجانس نمایانگر دسیسهٔ سازمان یافته ومنظمی علیه من باشد که درآن هربخشی ایفای نقش خاص و حساب شده خودش را به عهده داشته باشد. ولی زود دریافتم که هرکدام ازاین عوامل دلیل خاصی برای ساقط کردن من داشتند، بی آن که جز درمورد نابودی من وجه مشترکی بایکدیگر داشته باشند.

به طور وضوح طرح برنامه انقلابی به دقت تدارك شده بود. گروههای کوچك تروریستی مسلح به سلاحهای خودکار ومواد منفجره بابرنامه ای دقیق جنگهای چریکی شهری را درشهرهائی که حکومت نظامی وجود داشت آغازکردند. متعاقب آن حملات به ابنیه عمومی، مدارس وغیره شروع شد که هدف تخریب سریع بود.

شاه به خبرنگار تایمز گفت: نه تنها دارائی من بلکه جان من وقف خدمت به مردم ایران است و رفاه و سعادت آنان، یگانه و پرارزش ترین پاداش من به شمار می رود.

دکتر منوچهر کلالی درنشریه (تدبیری برای ایران) چنین می نویسد:

محمدرضا شاه پهلوی پادشاه موروثی ایران پس از دوازده سال نا آرامی و تقسیم قدرت درسال ۱۳۳۲ سرشته اموررا به دست گرفت.

این پادشاه بنا برشهادت خیلی ازکسانی که با او برخورد داشته اند رئوف و مخالف شدید خشونت و خونریزی و شدت عمل بود و تا آخرین سالهای زندگی نیز این خصائل را حفظ نمود. این

موضوع ازنظر مجریان و مسئولان کشور گاه به ضعف و کمبود اراده تعبیر می شد.

او از مقابله مستقیم و سرزنش و توبیخ مسئولان و حتی نزدیکان خود پرهیز داشت و حتی برخلاف شهرتی که یافت اختیارات کافی به مجریان می داد ولی براثر خیانتها و حوادث دوره سلطنتش مراقب اوضاع بود. درجائیکه اقدامات سخت و مجازاتهای شدید درپیش بود از مشارکت و صدور دستور مستقیم خودداری می کرد و بالعکس برای تخفیف مجازاتها و قبول عفو همیشه آمادگی داشت.

این پادشاه براثر تجربه و ازسرگذراندن دوره های خطرناك دریافته بود که برای اداره امور کشوری مانند ایران نیاز دارد که به قدرت تظاهر کند و شخصاً مراقب کلیه امور بوده و اصلاحات لازم را مستقیماً دریافت کرده و دستورنهائی را شخصاً صادر نماید که دراثراستمرار و یا تشویق اطرافیان و دولتمردان وکلیه کسانی که از این قدرت بهره مند می گردیدند تبدیل به عادت و رویه ای گردید که همه وقت به سود جامعه نبود ولی باید قبول کرد که براثرهمین قدرت فردی، کشور ما به ترقیات چشمگیری نایل آمد.

اکنون همه می دانیم که محمدرضاشاه درسنوات آخر سلطنت به شدت بیماربود و تمرکز کامل فکری و تسلط خودرا در امور کشور از دست داده بود.

هنگامیکه سررشته کلیه امور در دست یك نفر متمرکز شده و برای انجام هر امری موافقت و دستوری لازم باشد آن وقت به خوبی روشن می شود که چگونه درسال آخر سلطنت کشتی ایران ناخدا نداشت و سکان آن به حال خود رها شده بود.

کیسینجر وزیرخارجه وقت آمریکا اعتقاد داشت که وجود محمد رضاشاه پهلوی درخلیج فارس موجب ثبات و امنیت منطقه بوده و شاه ایران برنامه های ترقیخواهانه اش افراطی است و به سرعت می خواهد ایران را به ردیف کشورهای مهم دنیا برساند.

حمایت بی قید و شرط نیکسون و کیسینجر از محمدرضاشاه پهلوی موجب شد که شاه ایران اقتدار زیادی به دست آورد.

درزمان نیکسون و کیسینجر بین ایران و آمریکا قراردادهای مهم نظامی و مالی به امضا رسید. دوکشور دارای بهترین روابط دوستانه بودند.

نکته هائی از زندگی محمدرضا شاه پهلوی

برای اینکه شاهی را که مدت۳۷ سال برکشورما سلطنت کرده بهتر بشناسیم، لازم است از گفته ها و نوشته های کسانی که بااو نزدیکی وآشنائی داشته اند و یا با او مصاحبه کرده ومطالبی راانتشار داده اند، نکاتی را منتشر سازیم تاقضاوت دربارهٔ دومین پادشاه سلسلهٔ پهلوی آسان تر باشد.

محمدرضاشاه برعکس پدرش که تمام وقت خودرا صرف امور

داخلی می کرد وارتباط بین المللی زیادی نداشت، درحقیقت قسمت زیادی از وقتش صرف (سیاست خارجی) و (امور دفاعی کشور) می شد. رضاشاه حتی به رانندگی هم آشنائی نداشت ویکی از تفریحات محمدرضاشاه رانندگی وخلبانی هواپیمابود، که به گفتهٔ چند خلبان معروف کشور، محمدرضاشاه خلبان بسیارماهری بود. درمصاحبه ها وگفتگوهای خصوصی شاه این مطلب نیزاستنباط شده که اگر شاه نبود به مشاغلی در (وزارت خارجه یا وزارت دفاع یا به کارخلبانی) بیش ازکارهای دیگر علاقمند بود ومیخواست که یکی از این مشاغل راداشته باشد. درحالی که رضاشاه یك سرباز لایق و یك سردار دلاور و رشید بود که می کوشید مملکت را باقدرت واراده وروشِ حکومت مطلقه، ازنظرعمران و آبادی به پیش ببرد. بی جهت نیست که می بینیم رضاشاه درتمام مدت سلطنت خود فقط به کشور ترکیه سفرنموده است ولی تصور نمی کنم کشور مهمی دردنیا باشد که محمدرضا شاه دردوران سلطنتش چندبار به طور رسمی و غیررسمی به آن سفرنکرده باشد.

محمدرضاشاه درمدت ۳۷ سال سلطنت، خیلی ازرهبران بزرگ دنیارا دیده و باآنها به گفتگو نشسته است. ازروزولت وچرچیل واستالین گرفته تا دوگل وکندی ونیکسون ونهرو وتیتو وخروشچف، باهمه دیدار داشته است.

او می نویسد: استالین مرد مؤدبی بود. به من گفت: ازوضع پنجاه سال آینده نگران نباشید. ژنرال دوگل مردبزرگی بود. این مرد وطن پرست برای من سرمشق و نمونه بود. درسال ۱۹۴۳ وقتی عازم مسکو بود و من خیلی جوان بودم، اورا درتهران دیدم. اودرآرزوی یك فرانسهٔ مستقل بود و به آیندهٔ کشورش خیلی امیدوار. کراراً درتهران و پاریس یکدیگررا می دیدیم و روابط دوستانهٔ عمیقی داشتیم و مرتباً بهم کاغذ می نوشتیم. هنگام مرگش درمراسم کلیسای نتردام شرکت کردم. سران همهٔ کشورها بودند. مادام دوگل تنها کسی را که خواست در (کلمبی) درمنزل شخصی

اش با اوملاقات کند من بودم. ازمرگ او خیلی ناراحت شدم. او درقدرت و بازنشستگی اش خواهان بزرگی وعظمت فرانسه بود. چرچیل یك شخصیت برجسته ومرد بزرگ تاریخ ورهبر پیروز جنگ بود. روزولت یك سیاستمدار غربی برجسته و ممتازبود. با اینکه بابعضی ازکارهای او درسیاست خارجی مخالف بودم ولی به او با دیدهٔ تحسین می نگرم. نیکسون سیاستمداری مطلع و لایق هست، هنگام تبعید به دیدارمن آمد، او ازآن آمریکائیهائی نیست که وفاداری خودرا نسبت به دوستان قدیم فراموش کند بلکه به عکس وفاداری خودرا ثابت نمود. کیسینجر سیاستمدار لایق و باحقیقتی است که نقش مهمی درحفظ صلح جهان بازی کرد. درجهٔ دوستی باایران را به حداکثر رسانید وایران وآمریکا درزمان نیکسون وکیسینجر دارای بهترین روابط بودند.

استالین سرداری بزرگ و درحقیقت فاتح جنگ دوم جهانی بود. مناسبات من با جانشینانش همیشه آسان نبود. درمسکو درسال ۱۹۵۶ با خروشچف ملاقات کردم. او مردی سخت و لجوج بود و درعین حال دررفتارش ساده ومحیل... او ازپیمان بغداد ناراضی بود وگفت این پیمانی است تهاجمی که برضدما تدارك دیده شده است. گفتم: این خط دفاعی درکوههای زاگرس است وپیمان بغداد تدافعی است نه تهاجمی. خروشچف خندید و گفت: بامن شوخی نکنید. خودتان می دانید که مامی توانیم انگلستان را با هفت بمب اتمی و ترکیه را با۱۲ بمب اتمی نابود کنیم. این پیمان مانند حباب صابون منفجر ونابود خواهدشد. بعداز ربع قرن باید قبول کرد که حق باخروشچف بود.

دکترفاطمی درروزنامهٔ باخترامروز مورخ سه شنبه ۱۳ آبان ۱۳۲۸ می نویسد:

درجلسهٔ اخیرهیئت دولت که درپیشگاه همایونی تشکیل گردید، اعلیحضرت باپای گچ گرفته درحالی که عصا به دست گرفته بودند

درسرمیز هیئت دولت تشریف فرما شدند و بلادرنگ به آقای دکتراقبال (وزیرکشور) فرمودند: من ازشکایت مردم خسته شده ام. اگرنظری ندارید چرامأمور خلافکاررا معزول نمی کنید؟ اعلیحضرت دراین جلسه بسیار عصبانی به نظرمی رسیدند و از شکایات متوالی مردم بی نهایت متأثر بودند.

* * *

یکی ازاعضای اتاق صنایع ومعادن می گفت: دریکی از شرفیابیها، مهندس عضدگزارشی ازوضع بدکارخانه های قند ومشکلات و زیان آنان معروض داشت و منتظربود که شاه دستوراتی دراین باره بدهد.

شاه بلافاصله گفت: همین زیانها موجب شد که بعضی از صاحبان کارخانه های قند، درآمریکای جنوبی جزیره خریداری ـد (منظورخودعضدبود) شاه این مطلب را گفت و به سرعت بورکرد.

* * *

یك مقام نظامی می گفت وقتی درخوزستان بودم شبی شاه به میان خانوادهٔ افسران آمد و معمولاً نسبت به آنها خیلی محبت می کرد. خانم یکی ازافسران خودرابه شاه رسانید وگفت: به کسالت سختی مبتلامی باشم و ازاعلیحضرت کمك می خواهم که موجبات سفرمرا فراهم فرمائید. اعلیحضرت پرسیدند طبیب شماکیست؟ خانم گفت: دکترایادی. شاه گفت بهتراست پزشك خودرا عوض کنید. اگر او گفته به اروپا برای معالجه بروید به حرفش گوش نکنید. من هم به حرف او گوش نمی کنم.

* * *

درسرمیزناهار درخانهٔ شخصی پرزیدنت تیتو نویسندهٔ کتاب شاهد بودم که وقتی خانم تیتو غذاهارا شخصاً روی میز می چید ورؤسای دومملکت و همراهان نشسته بودند، تیتو شروع به خوردن غذائی کرد و گفت: خوشحال هستم که پزشك من اینجا نیست و

الا مرا ازخوردن غذا منع می کرد. شاه هم گفت: من هم عقیدهٔ شمارادارم، هرچه این دکترایادی پزشك من می گوید گوش نمی کنم. ایادی هم گفت: ماسلامت اعلیحضرت را می خواهیم حال خوددانید. صلاح و مصلحت خویش خسروان دانند.

کراراً درمراسم نظامی شاهدبودم که شاه ازافسران سئوالات فنی می کرد. مثلاً این تانك چه خواصی دارد؟ ازاشعهٔ لیزردرسلاحهای اتوماتیك چگونه استفاده می شود؟ چون شاه درهمان روز یاشب قبل دقیقاً مطالعه کرده بود وموضوع را می دانست. ولی اکثر افسران ازجواب وامی ماندند ولی شاه به ملایمت نظیر معلمی موضوع را برایشان توضیح می داد که مثلاً این تانك جدید که درارتش عراق به کارافتاده علاوه برتمام خواصی که دارد مین هارا هم جمع می کند، یا اشعهٔ لیزر درسلاحها به این صورت مورد استفاده قرار می گیرد. کراراً می دیدم شاه به امرای ارتش می گفت: این دستگاههای فنی که خریداری شده برای انبارها وداخل قفسه ها واتاق های دربسته نیست، افسران باید با آنها آموزش داده شوند.

یکبار هم شاهدبودم که یك مسئلهٔ فنی استفاده ازبعضی تانکهارا از یك سرباز یا گروهبان پرسید که بکلی اظهار بی اطلاعی کرد. ارتشبد اویسی پیش دوید وگفت: استفاده ازاین تانکها خیلی مشکل است حتی افسران ورزیده هم به سهولت آن را فرا نمی گیرند ونمی توان به راحتی به افراد وسربازان آموخت، ولی درطول زمان باید یاد بگیرند. شاه گفت: ولی ایرانی خیلی باهوش است اگردقت کنید زیاد طول نمی کشد وزود یاد می گیرند. لااقل تعدادی افسر آماده کنید که یاد بگیرند و به سربازان بیاموزند.

ارتشبد فردوست درخاطراتش می نویسد:

محمدرضا ولیعهد درریاضیات بسیار ضعیف بود و اصولاً حوصلهٔ فکرکردن نداشت. او ازهمان کودکی اهل تفکرعمیق وهمه

جانبه نبود. زودخسته می شد وعلاقه داشت پیشنهادات را بپذیرد چون قبول پیشنهاد زحمتی نداشت. اگر پیرامون مسئله ای مطالعه هم می کرد سطحی بود بدون درنظرگرفتن نتایج آن. این امر درمسئله کشورداری اش تأثیرعمیق گذارد. درزمینهٔ تاریخ وادبیات که احتیاج به تفکرعمیق نداشت وحفظ کردنی بود، نمرات خوبی می گرفت ولی برای حل مسئله ریاضی توجهی نمی نمود. می گفت: (همین را که نوشتی به من بده). مکراراً درسویس اتفاق می افتاد که معلم ریاضی اورابه پای تخته می برد تا مسئله ای راحل کند ولی او درمی ماند و معلم می پرسید که مسئله را چه کسی به توداده است؟ او جوابی نمی داد ولی من دست بلندکرده می گفتم من حل کرده ام. درعلوم طبیعی هم ضعف داشت ولی درشیمی و فیزیك نمرهٔ متوسط به دست می آورد. خلاصه درتمام مدت تحصیل، ریاضیات رامن حل می کردم وولیعهد ازآن کپی برمی داشت. ولیعهد دردوره تحصیل خیلی ازشاگردان را آزار می داد، ولی هیچوقت مرا اذیت نکرد و همواره بامن صمیمی بود.

درمدرسه گاهی ولیعهدرا مسخره می کردند که منجر به زدوخورد می شد. یکبار چارلی یکی ازشاگردان با او دست به یقه شد و اورا روی زمین انداخت و مانند اسب برروی اونشست که ناگهان ولیعهد فریادزد بخشش، درحالی که ازبینی اش خون می آمد و پیراهنش هم پاره شده بود باچارلی دست داد. از آن پس مادیگر هیچگونه ناراحتی از ولیعهد ندیدیم.

یکی ازنقاط ضعف محمدرضا شاه گذشت ازتقصیرات بزرگ دوستان بود. اگرکسی تخلف می کرد و چپاولگر کشوربود به محض این که به او می گفتند (فلانی ناراحت می شود) دستور می داد پرونده به بایگانی راکد می رفت. ازاین مورد صدها نمونه در دوران سلطنتش وجود داشت.

* * *

(محمدرضاشاه پهلوی) درکتاب های خود می نویسد: درتهران

همیشه دردرسها نمره عالی می گرفتم واقعاً نمی دانم که ازروی لیاقت بود یا موقعیت ومقام من. ولی درسویس هم که مقام من درنمره دادن تأثیرنداشت نمره های عالی می گرفتم. فقط درهندسه نمرهٔ خوب نداشتم درحالی که به جبرو مقابله ومثلثات و فیزیك و شیمی دلبستگی داشتم ودربیشتر رشته های درسی نمرات ممتازمی گرفتم. تاریخ وجغرافیا وعلوم طبیعی ازجمله رشته های جالب درس من بودند. درزبان فرانسه بسیار پیشرفت کرده بودم و ازمطالعهٔ ادبیات فرانسه لذت می بردم.

فردوست می نویسد: محمدرضاشاه ازکوتاهی قدخود ناراحتی داشت. گاهی قامت خودرابا قامت پدرش می سنجید. به همین جهت سعی داشت روی پاشنه حرکت کند. چنان عادت کرده بودکه درمراسم دیده می شد روی پنجه پا حرکت می کرد تابلندقد به نظربرسد.

بعدازه۲۸ مرداد قدرت دردست شاه تمرکزیافت. اشتباهات رضاشاه از محمدرضاشاه کمتربود. ازآن تاریخ دیگر شاه خودرا ازنخست وزیرانی نظیر مصدق وقوام راحت کرد و نخست وزیر هرچه مطیع تربهتر بود که هویدا بهترین فرد برای اجرای مقاصدشاه بود.

رضاشاه حتی هیزم مصرفی بخاری اش را وزن می کرد. ولی محمدرضاشاه میلیونها تومان صرف هزینهٔ تجملی اعضای خانواده اش می کرد. رضاشاه پول کمتری درخارج ذخیره کرد درحالی که محمدرضاشاه پول زیادتری خارج نمود. رضاشاه فقط به ترکیه سفرکرد ولی محمدرضاشاه به خیلی ازکشورها سفرنمود باهزینه های هنگفت وازخارج هم میهمان دعوت می کرد. برای جشن های شاهنشاهی هزینهٔ زیادی کرد.

رفتار محمدرضا شاه اوایل سلطنت بامقامات مملکتی خوب بود وملاقات کنندگان از او راضی بودند و می گفتند باپدرش تفاوت

زیادی دارد. خیلی ملایم است و خیلی راحت می توانیم با اوصحبت کنیم.

شاه بازنهای زیادی ارتباط داشت که وسیلهٔ ارتباط او بودم. درمسافرت آمریکا من دونفررا به محمدرضا شاه معرفی کردم یکی (گریس کلی) آرتیست سینما بود که بعداً همسرپرنس موناکو شد. شاه یك سری جواهر به ارزش یك میلیون دلار به او داد. نفردوم یك دخترآمریکائی ۱۹ سالهٔ بود که ملکهٔ زیبائی جهان گردید. من اورا باشاه آشنا کردم و یك سری جواهرهم به اوداد که یك میلیون دلارارزش داشت.

ملکه ثریا درباره محمدرضاشاه می نویسد:

من دردوران مصدق شاه راخیلی غمگین می دیدم. یك بارگفت: من وقتی جوان بودم فکر می کردم که می توانم ملتم را خوشبخت کنم ولی چطور می توانم؟ خزانهٔ مملکت خالی است.

محمدرضاشاه مبتلا به درد معده بود. پزشکان درآمریکا تشخیص داده بودند که قسمت فوقانی معدهٔ او به طورغیر طبیعی ورم کرده واحتیاج به عمل جراحی داشت که شاه قبول نمی کرد ومی گفت دردها عصبی است وبایدصبرکرد. درزمان مصدق این درد شدت یافت و پزشکان آمریکائی به تهران آمدند وعمل جراحی به خوبی انجام شد. پزشکان گفتند بیماری شاه یك نوع عجیب وغریب آپاندیس بود. من هم درکاخ خیلی رنج می کشیدم زیرا ازمحبت پدرومادر محروم شده و مواظب بودم که خانوادهٔ پهلوی به من ضربه ای نزنند. من گریه می کردم و ساعتها دراتاق خوابم تنها می ماندم.

شاه هم دراتاق کارش داستان می خواند ویا می خوابید. وزراء و مقامات دیگر خیلی کم برای مشورت نزد اومی آمدند. اوتصور می کرد آدم بیخودی شده ومصدق بازنشستگی اجباری را براو تحمیل کرده است. شام های فامیلی که پایان ناپذیربود دقیقاً سرساعت

هفت ونیم باحضوربرادران وخواهران شاه آغاز می شد. شمس خواهان دوستی من بود ولی اشرف می خواست جای مرابگیرد وزن اول شود. تاج الملوك ملکه مادر به سردی بامن رفتار می کرد.

من هرروز ساعت ۹ صبح ازخواب بلند می شدم. طرف دیگرتخت هرروز خالی بود چون شاه صبح زود به دفترکارخود درکاخ مرمر می رفت. بسیاری شبها هم دراتاق خواب خود می خوابید زیرا ما هرکدام آپارتمان مستقلی داشتیم. شاه اگر وقت می کرد عصرها برای دیدن من به اتاق خواب سلطنتی می آمد. شاه صبح ها درحالی که روزنامه های بین المللی را می خواند یك تکه نان شیرینی و آب میوه باچای صرف می کرد. شاه به ندرت سیگار می کشید وخیلی کم مشروب می خورد. او همیشه خودراکنترل می کرد. بالاخره شاه شاهان بود.

محمدرضاشاه درسال های اول سلطنت وضع راچنان می دید که احتمال نمی داد سلطنتش دوام داشته باشد. اززمانی که به سلطنت رسیده بود یك لحظه آرام نداشت. بعدازظهر ها دیپلمات هارا می پذیرفت.

درزمان مصدق به شاه خیلی سخت گذشت. هرروز به صورت تشریفاتی به دفترکاخ خود می رفت ولی کسی سراغش را نمی گرفت. به صورت سایهٔ یك امپراطور درآمده بود. وقتی افراد به دیدن من می آمدند شاه ازمن می پرسید آیا آنها دست شمارا بوسیده اند؟ آیا حرفهای شمارا گوش می دادند؟

شاه فکر می کرد بااین کارها می توان به وفاداری آن هاپی برد. من سعی می کردم لبخندبزنم و شاه را آرام کنم. شاه شبها طپانچه را زیرمتکای خودمی گذاشت و اتاق خوابش را مرتب عوض می کرد. او فکر می کردشکارچیان دنبالش هستند. من برایش صفحات موسیقی می گذاشتم که مشکلات را فراموش کند اما وقتی خودم تنها می شدم ازناراحتی هائی که درکاخ شاه داشتم گریه می کردم. شاه مرتب می گفت دیگرجای من درکشورنیست و بایدخارج

شویم. اوخود را در دفترکارش محبوس می دانست. درنهم اسفند وقتی می خواستیم به خارج برویم نمی دانستیم موقتی است یامثل ملك فاروق رفتن ما ابدی خواهدبود. نمی دانستیم کجابایدبرویم؟ درمزرعهٔ تکزاس و یا نزد مادرش تاج الملوك. مصدق از رفتن ما خوشحال بود وفکر می کرد دیگر اولین و تنها مرد ایران خواهدبود. مصدق به شاه ۱۱ هزاردلار داد وگفت لازم نیست کسی ازمسافرت شما مطلع گردد. من شاه را تشویق می کردم که علیه مصدق کودتا کند ولی او می گفت تا به حال کدام پادشاهی علیه نخست وزیرش کودتا کرده است؟ من گفتم شما اولین پادشاه باشید. ولی شاه می گفت: فقط یك نفر می تواند (شیرپیر) را سرنگون کند وآن هم سرلشگرزاهدی است. روزملاقات زاهدی باشاه من حضورداشتم . بازهم دودل بود، من اورا تشویق کردم و دو فرمان صادر شد.

* * *

(ا ـ ع تافته ای) درمجله روزگارنو چنین می نویسد:

وقتی ثریا ملکهٔ ایران بود، یکی ازدرباریان چنین نقل کرده است:

درنوروز سال ۱۳۳۱ باشاه درکاخ بابل بودم. هرروز بعدازظهر ازساعت ۵ تا ۱۲ شب شاه پوکربازی می کرد. همبازیهای او عبارت بودند از فتح الله امیرعلائی ـ خانم پروفسورعدل ـ مجید بختیار ـ (مجید بختیار همراه مهندس پالانچیان که گفته می شد موردعلاقه والات حضرت اشرف بود هنگام پرواز بایك هواپیمای تفریحی درشمال سقوط کرد وکشته شد که موجب بروز شایعات زیادی گردید.)

دربین بازیکنان من فقط حریف شاه بودم. هروقت به او توپ می زدم، ناراحت می شد و ورق هارا ازپشت روی میز می گذاشت و می گفت: می دونم که دست نداره بلوف زده است اما ازشانس بدمن ممکن است دست داشته باشد و پول مرابرد. درتمام ایام

عیدبازی ادامه داشت. درآخر سرژتون هارا شمردم معلوم شد ۱۵ هزارتومان برنده شده ام. شاه دستورداد دسته چکش را بیاورند. گفتم ۱۵ روز میهمان اعلیحضرت بودم نمی توانم این پول را قبول کنم. شاه قبول کرد ولی ملکه ثریا گفت: (چطورممکن است تو چنین چیزی را قبول کنی؟) گفتم اگر اعلیحضرت پول به من بدهند ازشما ملکه ایران خواهم رنجید. با این طرز دیگر پولی رد وبدل نشد. ملکه ثریا درتمام دوران زندگی اش برشاه مسلط بود.

یك روز جمعه شاه عده ای را ازتهران احضارکرد. پروفسورعدل - محمود حاجبی - مسعود فروغی وخانمش. بعداز ناهار شاه گفت: ببینیم هرکدام از ما به درد چه کاری می خوریم؟ من ازخودم شروع می کنم می توانم یك کارمندعالیرتبه دولت باشم وصبح اول وقت سرکاربروم و آخروقت هم به منزلم برگردم. به ملکه ثریا گفت: شما به درد ملکه ای نمی خورید. باید رئیس یك مدرسهٔ شبانه روزی دخترانه باشید. ولی ثریا گفت: من خودم می دانم به درد چه کاری می خورم. همیشه آرزومی کردم یك هنرپیشهٔ روی صحنه باشم.

دربارهٔ اعتیادشاه درسالهای آخراقامت درایران شایعات زیادی انتشار یافته بود، که خیلی از آن شایعات خالی ازحقیقت بود. درسفری که نویسنده کتاب باشاه به خارج از کشور رفته بودم ازنزدیك شاهد دقایق زندگی شاه بودم. انسانی دقیق و منظم و آرام و مهربان بود. روزی چندسیگار می کشید و درمیهمانیهای رسمی به مقدارکمی مشروب می نوشید. درصرف غذا به مختصراکتفا می کرد. به بازیهای ورزشی از جمله اسکی واسکی روی آب و تنیس علاقهٔ زیادی داشت. گاهگاهی هم به اسب سواری و ماهیگیری می پرداخت. رانندگی وخلبانی را خیلی دوست داشت. با تعدادی چند ازبانوان داخلی وخارجی روابطی داشت و درمقابل نسوان تا حدودی ضعیف بود. این که دشمنانش شهرت داده بودند که مبتلا به تریاك شده و نقش مهم امیرهوشنگ دولورا درنزدیکی به شاه ناشی از این

امرمی دانستند ، صحت نداشت. از تریاك و تریاکی نفرت داشت ووقتی می شنید فردی مبتلا به تریاك شده ولو ازنزدیکانش بود به شدت ناراحت می شد . به بازی ورق علاقه داشت و افراد معینی دربعضی ازمواقع که فرصت به دست می آورد درجلسات بازی با او شرکت داشتند که نام جواد مسعودی ـ اسدالله رشیدیان ـ پروفسوریحیی عدل ـ مهندس مجید اعلم و چند تن دیگر برده می شد که پای بازی شاه بودند .

جواد مسعودی راکه عمری باخوشی و لذت و گردش گذرانیده بود ودراوایل سال ۱۳۷۰ درسویس درگذشت ، چندسال قبل در ـ "کان" دیدم وچون می دانستم دخترش هم از دوستان ملکه ثریا بود و ارتباط نزدیکی با درباریها داشت دراین مورد جویاشدم.

او می گفت: من سال های درازی پای ثابت بازی باشاه بودم ولی هیچگاه دراین باره باکسی صحبت نمی کردم زیرا از نشستن درکنار شاه و بازی با او قصد بهره برداری نداشتم ولی به راستی ازمصاحبت او به عنوان یك انسان باارزش لذت می بردم. باوجوداصرار خیلی ازدوستان ، سعی من این بود که هرگز ازشاه مطلبی را نخواهم. غیرازیکی دومورد که کمك به اشخاص بود و ضرورت داشت ، هیچ وقت خواهشی نمی کردم. ولی دیدارشاه را از هرجهت مغتنم می دانستم. یك بار یك مقام مهم دولتی ازمن خواست که دراین بازیها شرکت کند . گفتم درفرصت مناسب به عرض خواهم رساند . اتفاقاً فرصتی پیش آمد که یك نفرازبازیکنان نبود وآن دولتمرد هم دراتاق دیگری درمیهمانی شرکت داشت. وقتی من پیشنهاد کردم خوبست آن شخص دعوت به بازی شود ، شاه گفت: مقامات دولتی نباید دراین بازیهای خصوصی شرکت کنند و باذکر این مطلب برای همیشه دولتمردان دراین بازیها ممنوع شدند .

به هرحال بازی باشاه خیلی جدی بود . نه تنها اصراری نبود که شخص شاه ببرد بلکه گاهگاهی هم با (بلوف) شاه را ازبازی خارج می کردیم و خود او هم به این کارتوجه داشت و می خواست که

بازی از هرحیث جدی باشد. وقتی شاه دراین بازیها می باخت، تا آخرین دینارا چك می کشید و وقتی هم می برد تا آخرین شاهی را وصول می کرد ودیگر اصطلاح (بازی شاه بالله) مصداق پیدا نمی کرد. کراراً من خودم ازشاه چك گرفتم و به حساب شخصی خودم گذاردم وچندبارهم چك دادم که به حساب مخصوص خودمنظور داشت. یکی دوبارصحبت از اعتیاد افرادی به تریاك شد. شاه به سختی از این امرناراحت می شد و همه را از (تریاك کشی) منع می نمود. من تأیید می کنم که هرگونه شایعه در بارهٔ اعتیادشاه دروغ است ولی بازی باورق را آن هم به صورت جدی دوست داشت.

هلاکو رامبد می گفت: علاء وزیردربار درسال ۱۳۳۶ گروهی ازطبقات مختلف رابرای بررسی مسائل مملکتی به دربارد‌عوت می کرد، تادرملاقاتهائی که با اعلیحضرت صورت می گرفت مسائل را درمیان بگذارند.

دراین جلسات عبدالله انتظام ـ حبیب الله آموزگار ـ مطیع الدوله حجازی ـ دکتر محمدعلی هدایتی ـ دکترجمشید آموزگار ـ دکترقاسم رضائی وبنده و چندتن دیگرشرکت داشتیم.

گاهی مسائل را که قبلاً مورد مذاکره قرارگرفته بود جمشید آموزگار تهیه می کرد که اعلیحضرت هم بعد ازشنیدن، یك بارگفتند: (بله ـ انشاء خوبی است).

گفتگو به صورتی بود که گاهی باصراحت با اعلیحضرت صحبت می شد. حتی یك بار علاء به اعلیحضرت گفت: اعلیحضرت ازاین مسائل زیاد اطلاع ندارید وتحصیلات اعلیحضرت هم طوری است که دراین موارد وارد نیستید.

وقتی هم انتظام مدیرعامل شرکت ملی نفت بود، یکبار گزارشی به اعلیحضرت داد که با تندی با انتظام رفتارکرد. انتظام به قدری ناراحت شدکه حالش بهم خورد وروی صندلی نشست وگفت: می

یك ایرانی هستم وباید حرف خود رابزنم و حق دارم نظرم را بگویم، اعلیحضرت هم یك ایرانی منتها درمقام سلطنت نباید جلوی حرف من گرفته شود.

شاه از جریان متأثرشد. وقتی که حال انتظام قدری جا آمد گفت: من دردواتاق زندگی می کنم و احتیاج به شغل و مقام ندارم، ولی وظیفهٔ خود می دانم آنچه به نظرم می رسد که به صلاح مملکت است بیان کنم و به عرض برسانم.

❁ ❁ ❁

شاه ازعبدالناصر نفرت داشت و هیچ حاضرنبود اسم اورابشنود. درسفری که نویسنده کتاب همراه شاه به یوگوسلاوی رفته بودم، می دیدم هروقت پرزیدنت تیتو که روابط نزدیکی باعبدالناصر داشت اسم او را می برد شاه ناراحت می شد و تحمل شنیدن اسم اورا نداشت.

آرام وزیرخارجه اظهار داشت، شاه نزد تیتو ازروش عبدالناصر گله کرده وگفت: برقراری تفاهم با عبدالناصر کارآسانی نیست. تیتو گفت: مطمئن است که می تواند ترتیب برقراری مجدد مناسبات دیپلماتیك عادی بین ایران ومصررا بدهد. تیتو به شاه توصیه کرد که دررابطه باناصرصبور باشد. تیتو همچنین اظهارداشت که امیدواراست که سرانجام ایران وپاکستان به صفوف کشورهای غیرمتعهد به پیوندند.

❁ ❁ ❁

فریدون هویدا می نویسد: شاه دردورهٔ نخست وزیری منصور، تمام گروههای سیاسی و اجتماعی را که درمقابلش قرارداشتند منزوی ساخت ومثل تمام دیکتاتورها، اتکای اصلی خودرابریك ارتش تابع فرمان و پلیس امنیتی خشن و جمعی رجال سیاسی بازیچهٔ دست خود قرار داد. نسبت به هردیدگاهی غیرازآنچه خود می اندیشید، بی تفاوت ماند وبا ازبین بردن زمینهٔ رقابت درتمام سطوح به روشنفکران، مطبوعات، وکلای مجلس و بالاخره به تمام

مردم دهن بند زد. شاه درادامهٔ قدرت بلامنازع خود، فقط این شانس را داشت که چون دست به اجرای برنامه های اصلاحی زد توانست بدون کسب حمایت مردم وحداقل خودرا درانظار ملت و به خاطر سایراقداماتش تبرئه کند. دربدو امراینطور نشان داده می شد که چون ازقدرت و اختیارات خود درراه صحیحی بهره می گیرد لذا گرچه درظاهر صورت مستبد دارد ولی درباطن پادشاهی است روشنفکر.

من کراراً شاه رادیده ام. احساس کرده ام که او علیرغم موقعیتش به عنوان یك حاکم بلامنازع هنوز استدلال های دیگران راگوش می دهد و گهگاه از دلجوئی اطرافیانش دریغ ندارد. ولی ازآغاز دههٔ ۱۳۵۰ شخصیت شاه به گونه ای تغییر یافت که تاپایان دوران سلطنتش جز استبداد رأی وخود محوری از اومشاهده نشد.

شاه به طورکلی حسودبود. می گفت وقتی درآمریکا بودم هرجا می رسیدم همه احوال دکترامینی را می پرسیدند. گوئی اصلاً مرا به حساب نمی آوردند. وقتی نصرالله انتظام رئیس مجمع عمومی سازمان ملل شده بود گفت: درسال ۱۹۵۰ طوری بامن رفتارکرد که گوئی مقام ریاست اورا به صورت تافتهٔ جدا بافته ای درآورده و دیگرنباید به وظیفه اش عمل کند ودست مرابوسد. ازدوتن ازرؤسای جمهورآمریکا انتقاد می کرد. یکی روزولت که درسفرش به ایران شاه را مجبورکرد که به دیدنش برود و دیگری کندی که هیچ وقت شاه را به عنوان شخصیت مهم توصیف نکرد. ازجمال عبدالناصر بیزاربود وقتی اسم اورامی شنید حالت عصبی پیدا می کرد. شاه چشم نداشت کسی را درقدرت ببیند. محبوبیت مصدق درملی کردن نفت اورا به خشم آورده بود. درموارد مختلف شنیدم که می گفت: مصدق دلقكِ حقوق بگیر انگلیس است. حس حسادت شاه به آنجا رسیده بود که درسال ۱۹۷۳ شهبانوطی نطقی از متملقین وچاپلوسان انتقاد کرد ولزوم برقراری آزادی بیان را خاطرنشان ساخت. شاه برادرم را خواست و به اوگفت: فوراً به

شهبانو بگو دیگر نباید ازاینحرفها بزنند. امیرعباس گفت: چکارکنم؟ چطور می توانم به خود اجازه دخالت درکارهای این دورا بدهم؟ شاه چون خودش جرأت کاری را ندارد موقعی که می بیندکس دیگری توانسته همان کاررا انجام دهد ناراحت می شود.

دین راسك وزیرخارجهٔ اسبق آمریکا شاه را جزو مردان بسیارمطلع دنیا بعدازرؤسای جمهور آمریکا به حساب می آورد. کیسینجر اوراپادشاهی مستبد ولی روشنفکر می دانست. بعضی ها اورا مجموعه ای ازتضادها می دانستند. دررابطه باخانواده اش ضعف هائی داشت. بین خواهران وبرادران شاه علاقه و محبتی نسبت به یکدیگر وجود نداشت. آشکارا پشت سرهم بد می گفتند. هریك برای خود تشکیلاتی به مثابه دربارکوچك داشتند. اطرافیان نیز دراشاعهٔ احساسات ناخوشایند، علیه دیگراعضای خانواده، ازهیچ کوششی فروگذار نمی کردند. رفتاراعضای خاندان سلطنت و دوستان و اطرافیان شاه، درتخریب پایه های سلطنت بی تأثیرنبود وشاه ازخطاهای آنها چشم پوشی می کرد. شاه ازهمهٔ اعضای خانواده و اطرافیان و ژنرال هایش وحشت داشت. حتی یکبار وسیلهٔ علم به شاپور غلامرضا پیغام داد که یاسبیلش را بتراشد ویااز ارتش استعفا بدهد. یا اینکه رئیس تشریفات دربارا به خاطر فروش نشان ومدال، عزل کرد. امابه خواهش مادرش ازخطای او درگذشت وگفت: بهتراست چشمش به چشم او نیفتد.

رضاشاه و محمدرضاشاه سخت کوشا بودند تا ارتشی سازمان یافته تحت فرمان خود به وجود آورند. هردو عفو واغماض داشتند. ولی درمواردی ازخود سنگدلی نشان می دادند. چنانچه رضاشاه چندتن ازایادی سابق خودرا به زندان انداخت و به قتل رساند. اعدام هائی که درزمان سلطنت محمدرضاشاه صورت گرفت بیش از زمان رضاشاه بود تاجائی که حتی اعدام بعضی از همکارانش پس ازانقلاب راهم باید به حساب اوگذاشت که آنهارا به زندان انداخت وخودش را نجات داد وآن هارا جا گذاشت.

دربارهٔ ثروت شاه و خاندان پهلوی ارقام نجومی انتشار یافته که طبق نوشتهٔ نیویورك تایمز درژانویه ۱۹۷۹ فقط اوراق بهادار متعلق به شاه بیش از یك میلیارددلار قیمت دارد و مبلغی معادل دو تا چهار میلیارد دلارتنها طی دوسال آخر ازسوی خاندان سلطنتی به آمریکا منتقل شده است.

شاهزادگان پهلوی اقلام قابل توجهی به صورت دلالی یاشرکت درفروش کمپانی های مختلف به دست می آوردند. بنیاد پهلوی و خانوادهٔ شاه جزو مهمترین سهام داران اکثرمؤسسات تجاری ایران بودند. شایع بودکه پهلوی ها درپیش ازنیمی ازفعالیت های اقتصادی کشور دارای منافع هستند. به هرحال این راز نامکشوف نبود که خاندان شاه درحقیقت برای خودسکه ضرب می زدند ولی درباریان تصورشان این بود که چنین مسئله ای هرگز نمی تواند کوچك ترین آسیبی به شاه بزند.

دربررسی شخصیت شاه حداقل تا آغاز دههٔ ۱۳۵۰ به آثاری که نشان ضعف مفرط او درحل مشکلات باشد بر نمی خوریم. ولی شخصیت او پس از جشن های ۲۵۰۰ ساله و دیدار نیکسون ازایران تغییرکرد و افزایش قیمت نفت نیز عامل سریع دیگری دردگرگونی وضع شاه بود. توجه به مصاحبه های شاه بعدازسال ۱۳۵۳ این سئوال رامطرح می کند که آیادچار قدرت طلبی شده بود یا آنکه پیش از موعد به تصلب شرائین مغزی گرفتارآمده بود؟ زیراچطورمی توانست بگوید مادرایران شکنجهٔ بدنی را تبدیل به شکنجهٔ روانی کرده ایم. یا غربیهارا متهم به نادانی کند و سخنان تحقیرآمیزی علیه روحانیان بگوید ومصدق را با انگلیسها مربوط بداند وخلاصه مسائلی رابگوید که اززبان رئیس مملکت شنیدنش باورنکردنی باشد. شبیه کسانی گردیده بود که به عقده خودبزرگ بینی دچارمی شوند چنان که خیالبافیهای اورا درکتاب تمدن بزرگ می بینیم. درحقیقت عقده شاه این بود که اوباید تصمیم بگیرد وبقیه اطاعت کنند. بعداز افزایش قیمت نفت شاه احساس می کرد که باپول

فراوان به هرکاری می توان دست زد و خودرا یکی ازبزرگان دنیا می دانست. به همین جهت می گفت به من ده سال فرصت بدهید تاایران رابه یکی ازقدرت های بزرگ جهان تبدیل کنم. یا می گفت: که ایران تا قبل از آغاز هزارهٔ سوم، جزو پنج قدرت صنعتی جهان درخواهدآمد وکاری خواهدکرد که تمدن بزرگش برای جهان سوم وکشورهای غربی که درحال فروپاشی بودند مدل قرارگیرد. ولی اشتباه اواین بود که اشتهایش درخریداسلحه چنان درآمدنفت رابلعید که جائی برای امورتولیدی باقی نگذاشت. شاه عاشق افکار خودبود و افکارش آن قدرساده لوحانه بود که گاه شکلی خطرناك به خود می گرفت.

وقتی امیرعباس هویدا باشاه برفراز چالوس باهلیکوپتر پرواز می کرد، نخست وزیر ویلاهای تازه ساز نصیری رئیس ساواك رانشان داد که به قیمت کلانی به مردم می فروشد، شاه گفت: دراین کار سرمایه گذاری کرده و کارخوبی است وبعداً به برادرم گفته بود که تو اززندگی درلانهٔ کبوتر خوشت می آید.

شاه مخالفینش را مشتی خرابکار وتروریست وتوطئه گر واوباش لقب می داد. شاه مسائل مملکت را ازروی یك دریچهٔ محدود ویا ازطریق سخنان درباریان متملق می دید. به همین جهت درسال۱۹۷٦ میگفت: فساد درمملکت ریشه کن شده است. حتی وقتی ازاو، خبرنگاران خارجی دربارهٔ جمهوری می پرسیدند، می گفت: نمی توانم درك کنم که چه دلیلی برای ایرانیها وجود دارد که به فکر تغییر رژیم بیفتند. حتی شاه می گفت: درواقع مخالف واقعی خودم هستم زیراعملاً همه مخالفین نابودشده اند.

این امر محدود به شاه نبود. اکثر کسانی که دوره زمامداریشان طولانی می شود به همین حال در می آیند وقادربه تشخیص باطن قضایا نیستند.

وقتی شاه تقصیرهارا به گردن اطرافیان و نزدیکان خودانداخت، چنان تنها ماندکه ناچارگردید خودرا درپناه قدرتهای خارجی قراردهد. این کارسبب شد که به سرعت ازنردبان پرتاب شود. تقریباً همه کسانی که در۸ ماههٔ آخرسلطنت بااو ملاقاتی داشته اند متفق القولند که درآن ایام شاه به صورت فردی گیج و منگ درآمده بود. حرفهارا می شنید ولی اصلاً مطالب را نمی فهمید. درحقیقت توانائی لازم را برای ارزیابی رویدادها و انجام عکس العمل های مناسب ازکف داده بود و اوضاع به تدریج وخیم می شد. به همین جهت طبق روند دیکتاتوری، همهٔ سران کشور به گونه ای پرورانده شده بودند که هیچیك ابتکارعمل نداشتند وباید منتظر دستورشاه باشند. درمیان اطرافیان شاه هم شخصیتی نبود تا راهنمائی را به عهده بگیرد زیرا دردوران صعود همه را پراکنده کرده بود.

شاهی که سال های دراز حالت رهبربلامنازع راپیداکرده بود، درعرض مدتی کوتاه به صورت یك عروسك خیمه شب بازی درآمده بود که باید نخهایش رادیگران بکشند. یکی ازدوستان شاپوربختیار می گفت فرح درتشکیل کابینهٔ جدید نقش اساسی را بازی می کرد وشاه جزیك تماشاچی وظیفه ای نداشت. وقتی کشوررا ترك می گفت، ضعف او به حد اعلای خود رسیده بودکه حتی توانائی آن رانداشت که دوستان و همکاران سابق را که زندانی کرده بود نجات بدهد. حتی درمراکش هم ازگفتگو با ژنرال هایش خودداری می کرد.

(مایکل لدین) و (ویلیام لویس) درکتاب سقوط چنین می نویسند:

سلسلهٔ پادشاهی پهلوی وسیلهٔ یك قزاق مقتدر به وجودآمد و باضعف پسرش خاتمه یافت. رضاشاه دیکتاتوربودودرمدت سلطنتش دست به یك سلسله کارهای اساسی زد. او توانست روحانیون بزرگ شیعه را ازصحنه خارج کرده و از نفوذ و قدرت آنها دردستگاهها

بکاهد. رضاشاه درسرکوبی مخالفین و قدرت طلبان داخلی موفق شد ولی درمقابله بانیروهای بیگانه عاجز ماند. این مرد عامی فاقدژرف نگری درمسائل اجتماعی بود و درمبارزه جز تحکیم قدرت خودبه هیچ چیز نمی اندیشید. مردی خشن وفاقد هرگونه ظرافت و انعطاف سیاسی بود. او درمقام پادشاهی هم یك زندگی سربازی داشت و اونیفورم ساده نظامی را برهرلباس دیگری ترجیح می داد. همیشه روی زمین می خوابید. حتی خوردن غذاهای سربازی رابرغذاهای دیگر ترجیح می داد. هروقت ازسربازخانه ها دیدن می کرد بااشتها ازغذاهای سربازها می خورد و لذت می برد.

رضاشاه می خواست ولیعهد هم مثل او خشن و جدی باربیاید. به همین جهت اورابه مدرسهٔ نظام فرستاد ولی وقتی به سلطنت رسید خیلی جوان و ناتوان بود. محمدرضاشاه در۱٤ سال اول سلطنت فاقد قدرت و اختیاربود ولی ۲۳ سال با اختیارات یك سلطان مستبد و مطلق العنان برایران حکومت کرد.

چهارده سال اول سلطنتش از متشنج ترین ادوارحیات سیاسی ایران بود. قوام و رزم آرا و مصدق قصدبرکناری اوراداشتند. شاه که از مقاصد قوام مطلع بود پشت پرده علیه او توطئه می کرد. باسقوط قوام نقشهٔ جمهوری او بهم خورد. شاه تحت تأثیر فشارهای داخلی و خارجی رزم آرا را نخست وزیرکرد. بدون تردید صدورفرمان نخست وزیری رزم آرا، علیرغم میل شاه بود. زیرا یکی شدن دولت و ارتش برای او خطر بزرگی بود. به علت سازش رزم آرا با روسها وانگلیسها خطر او از قوام جدی تربود. معلوم نیست که رزم آرا می خواست رژیم را جمهوری کند یارژیم سلطنتی را حفظ کرده و قدرت را داشته باشد. حتی گفته می شد می خواهد شاه راخلع کرده برادر اورا به صورت شاه تشریفاتی نگه دارد. فدائیان اسلام رزم آرا را کشتند، ولی شاه راضی به نظر می رسید زیرا بزرگترین خطر برای او ازبین رفت.

دکتر مصدق شاه را به ضعیف ترین موضع خود ازآغاز سلطنت

به عقب راند. مصدق به خاندان قاجار وابسته بود وعملاً اختیارات شاه را سلب کرد. دوران حکومت مصدق تلخ ترین ایام سلطنت شاه بود.

مصدق باتبعیداشرف موجبات سقوط خودرا فراهم ساخت. برای اینکه این زنِ بازیگر، آرام ننشست و باسیا تماس گرفت و باکرومیت روزولت برای سقوط مصدق همکاری کرد. شاه دربازگشت ازرم با اینکه به صورت فرار رفته بود، خودراشاه انتخابی اعلام داشت. زاهدی که تاج و تخت را نجات داده بود، تصورمی کرد تا زمانی که بخواهد نخست وزیر خواهدبود ولی شاه که ازهرنخست وزیرمقتدری حتی نجات دهندهٔ خود می ترسید، علیه او هم دست به کارشد تاسرانجام به عنوان سفیرفوق العاده اورا به سویس فرستاد.

دولتهای اقبال وعلم دست نشاندگان شاه بودند. دوحزب ملیون و مردم که رقیب هم بودند هردو ازیك چشمه سیراب می شدند. باروی کارآمدن کندی، یکی ازمهره های مورد اعتماد آمریکائیها روی کار آمد و کندی دکترامینی را نخست وزیری شایسته و لایق نامید. شاه درسفر به آمریکا به کندی قبولاند هرکاری که امینی می خواهد پیاده کند خودش بهتر انجام خواهدداد. امینی هم که مرتکب اشتباهاتی شده بود و اصرار درحکومت بدون مجلس داشت کناررفت ولی برنامه اصلاحات مورد حمایت آمریکائیها ازجمله اصلاحات ارضی ادامه یافت. شاه با نگه داشتن ارسنجانی که مبتکر اصلاحات ارضی بود برنامه (انقلاب سفید) راپیش کشید. با این که برنامهٔ موفقی بود، ولی ازاعماق جامعه حرکت مخالفی ازشهر مذهبی قم آغازشد که سرانجام به دوران رژیم سلطنتی درایران پایان بخشید. شاه به مقابله بااین رهبر مذهبی پرداخت و اورا به تبعید فرستاد.

باکشته شدن منصور و نخست وزیری هویدا که درخدمتگذاری و فرمانبرداری از همه پیشینیان به جلو افتاد، شاه دراوج قدرت قرارگرفت. زیرا دولت مطیع، پارلمان فاقد اختیار، مطبوعات تحت

فشار و سانسوربودند. ساواك هم با اختیار کامل جلوی مخالفین را می گرفت. جشن های شاهنشاهی را می توان نقطهٔ عطفی درتاریخ سلطنت شاه دانست و هم آن را باید آغاز سقوط رژیم سلطنتی به شمارآورد. شاه و اطرافیانش به جای این که درفکر اساسی و محکمی برای جامعهٔ ایرانی باشند بیشترسرگرم کارهای نمایشی بودند. شاه می خواست روش پدرش را پیش گیرد درحالی که نه خود او توانائی وجسارت ذاتی پدررا داشت و نه زمان بادورهٔ سلطنت پدرش قابل تطبیق بود. شاه هنگام خطر، اعتماد به نفس را ازدست می داد. چون نمی خواست کسی را شریك قدرت بکند درسال های آخرسلطنت تقریباً تنها مانده بود، زیرامشاورین و اطرافیانش عده ای مطیع و متملق بودند.

❁ ❁ ❁

هولمز سفیرسابق آمریکا درایران می نویسد: (همهٔ رهبران کشورها مردان تنهائی هستند. ولی شاه ایران یکی ازتنهاترین آنهاست) او مشاورین خوب و صدیق نداشت، آنهم به خاطرسوءظن اودربارهٔ مقاصد جاه طلبانهٔ دیگران بود. به تدریج افرادلایق و کاردان از اطرافش پراکنده شدند. درموقع قیام خمینی در۱۵ خرداد شاه قصد عقب نشینی داشت ولی علم خواهان شدت عمل بود که مسئولیت را پذیرفت و حتی خمینی را بازداشت کرد. درسال ۵۷ وقتی خمینی قیام کرد دیگر علم مرده بود. شاه دراطرافش جز فرح واشرف واردشیر کسی را نداشت. تازه اردشیر هم ازاعتماد کامل برخوردارنبود. یکی ازدلائل شکست شاه وابستگی ارتش به شخص اوبود که بارفتن او یکپارچگی خودرا ازدست داد و متلاشی شد.

ضعفهای درونی شاه را می توان یکی ازمهمترین عوامل سقوط رژیم دانست. بدون شك هررژیمی که دربرابر شورش و انقلاب عقب نشینی کند متلاشی می گردد. شاه چون مرگ خودرا نزدیك می دید ازخشونت پرهیز می داشت. حتی نتوانست تخت لرزان سطنت را به پسرخود تحویل بدهد.

* * *

رابرت گراهام انگلیسی درکتاب خود (سراب قدرت) دربارهٔ شاهان پهلوی چنین می نویسد:

به طورکلی رضاشاه هنگام نیل به قدرت به شدت تحت تأثیر مصطفی کمال (آتاتورك) قرارگرفته و می خواست ایران را جمهوری کند. ولی درمهر ۱۳۰٤ به دوران سلطنت ۱۵۰ سالهٔ قاجار که فقط یك یادونفر ازپادشاهانش به مرگ طبیعی تخت خودرا ترك کرده بودند، پایان داد. کلمهٔ (پهلوی) نام زبان (پارت) ها بود که پس ازتسلط اسکندر برایران حکمروائی کرده بودند. رضاشاه ازاین جهت پهلوی را انتخاب کرد تا درمقابل قاجار که ازترکها بودند نژاداصیل ایرانی را به اثبات برساند. با این که رضاشاه آتاتورك را سرمشق قرارداده بود نتوانست مثل او ایران را غیرمذهبی کند. عدم تمایل و یا عدم توانائی اودر ازمیان بردن نیروی مرتجع مذهبی برای پسرش مشکلات زیادی به وجود آورد که موجب خطرعظیمی شد. محمدرضاشاه می نویسد که یکی از اشتباهات پدرم این بود که ازچهره های مشخص چاکرمنشی محاصره شده بود. او از پدرش موجودی پیچیده تربود. پدرش سختگیری و اراده اش را به او تحمیل می کرد. مثل ازدواج با فوزیه که اصلاً اورا ندیده بود. درکودکی مریض حال بود و بیماری ونفوذ پدر، ازاوجوان مصممی ساخت تاآخرین حدممکن. نسبت به قد خودعقده داشت وکفشهای پاشنه بلند می پوشید. ازبسیاری جهات نقطهٔ مقابل پدرش بود. درمقابل شیوهٔ خشن و آمرانه پدر خجول بود و لحن ملایمی داشت. رضاشاه دیدزمینی داشت و پسرش مدعی بود خواب نماشده است. رضاشاه خودرا وطن پرست می دانست و پسرش می خواست به سلطنت جنبهٔ الهی بدهد. محمدرضاشاه برخلاف پدرش تحصیلات عالی داشت واولین پادشاه ایران است که درخارج تحصیل کرده بود و همین امر چشم اورا به دنیای جدید بازکرده بود و نسبت به تمدن و فرهنگ غرب مجذوبیت خاصی داشت، توأم با افراط

دروطن پرستی و ارزش سنت های ملی... شاه می کوشید که ایران وارد جرگه کشورهای پیشرفته بشود. او نقش خود کامه را به صورت ترکیبی از نقش پدرانه، انقلابی و رهبر میهن تصورکرده بود. او می گفت درامرانقلاب رهبر ملت نقش حیاتی دارد. یك رهبرقوی و روشنفکر بادرك کامل شرایط موجود، مفهوم انقلاب رادرمغز خود ایجاد کرده و آن را به مردم منتقل می ساخت و آنگاه به پیاده کردن آن می پرداخت. شاه نقش فرمانده و رهبر رادارد واین نوع شاهان همیشه از پشتیبانی مستقیم مردم برخوردار شده اند. براثرفلسفهٔ انقلاب ایران (شاه و ملت) دوقدرت برتراند و اجازه نمی دهند که دررابطهٔ مستقیم آنها هیچ واسطه ای دخالت کند، واین دو باهم بقای ایران را تضمین می کنند. شاه فقط رهبر سیاسی ملت نیست، بلکه معلم و رهبر روحانی ملت هم هست که هم کارهای اصلاحی و عمرانی می کند و هم روح وفکر وقلب مردم را هدایت می نماید که البته این فلسفه هیچ ربطی به نقش شاه، درقانون اساسی ۱۹۰۶ ندارد. شاه سخن ران خیلی خوبی نبود وبریده بریده سخن می گفت.

بحران آذربایجان شاه را دراردوی ضدشوروی قرارداد و با انگلستان و آمریکا متحدساخت. او اکثر زندانیان سیاسی را مارکسیست می دانست. مصدق باتجربه ترین مرد سیاسی ایران بود. در۷۰ سالگی به نخست وزیری رسید و شاه قدرت مخالفت بااورا نداشت و باتمام نفوذی که اشرف درشاه داشت اوراتبعیدکرد. مصدق می خواست طرفداران شاه را ازارتش اخراج کند. واقعهٔ ۲۸ مرداد ترکیبی ازنیروهای وفادار به شاه و کمك سیا بود که با توزیع پول بین اشخاص ایجاد گردید. اشتباه مصدق این بود که تصور می کرد آمریکائیها از او وملی شدن نفت حمایت می کنند، درحالی که آنها ازترس نفوذ کمونیستها با کمك انگلیسیها برای ساقط کردن مصدق اقدام کردند. با اینکه کرومیت روزولت نقش سیارا درواقعهٔ ۲۸ مرداد منتشرساخت ولی شاه سقوط مصدق را عکس العمل

خودساختهٔ طرفداران پهلوی قلمداد می کرد.

کسانی که درواقعهٔ ۲۸ مرداد به شاه کمك کردند، پاداش گرفتند. نصیری ارتشبد و رئیس ساواك شد. خاتم خلبان شاه به مقام ارتشبدی و فرماندهی نیروی هوائی و دامادی شاه رسید. امیرهوشنگ دولو که آن موقع درپاریس بود و پول هایش رادراختیار شاه گذاشت انحصارخاویار را دراروپاداشت. سرشاپور ریپورتر به خاطر سازمان دادن فعالیت های سیاسی پای مهمی درتجارت ایران شد، یك حق الزحمهٔ یك میلیون لیره ای درمعاملات تانکهای چیفتن به او رسید. زاهدی سپهبد و نخست وزیرایران شد. با این که نخست وزیر وفاداری بود، به علت قدرتمند شدن، محترمانه درژنو مقیم شد. بختیار سپهبد و رئیس ساواك شد ولی چون خیالهائی درسر می پرورانید، به اروپارفت و ازآنجا عازم عراق گردید و برای حمله به ایران آماده می شد که توسط ساواك کشته شد. دکترامینی که به علت فشارآمریکائیها روی کارآمد و شاه از اوخوشش نمی آمد، به صورتی برکنارشد، او آخرین نخست وزیری بود که جزئی قدرت داشت. شاه روحانیون راتحت مراقبت داشت و به سرکوبی قدرت بازارپرداخت ولی آنها سلاح آتشینی دردست داشتند که خمینی بود و با تبعید، جاده او هموارگردید. انقلاب سفید درحقیقت شروع سلطنت مستبده شاه بود، ولی بدون شك این اصلاحات موردلزوم بود. شاه گفته بود دیکتاتورهای کمونیست فقط اجازه می دهند یك حزب وجودداشته باشد وهرکس سعی کند حزب دیگری به وجود آورد ویاعلیه حزب حاکم حرف بزند درمعرض نابودی است درحالی که خود او درسال ۱۹۷۵ سیستم تك حزبی را به وجودآورد. شاه از دوحزب وفادارخسته شده بود و می ترسید که مبادا ازیکی از آنها به عنوان پایه ای برای مخالفت بااو استفاده شود.

شاه دربارهٔ مصدق می نویسد او ازخانواده قاجاربود و با به قدرت رسیدن پدرم هم مخالف بود. سیاستش بی اعتبارکردن

سلسلهٔ پهلوی بود. منتها به آرامی روزی یك میلیمتر پیشرفت می کرد تا این سلسله را مضمحل سازد. قبل از سانحهٔ ارتشبدخاتم تصورمی رفت اگربرای شاه اتفاقی بیفتد او ارتش را تحت کنترل خواهدداشت. او نظامی به وجود آورده بود که هم می توانست حکومت کند و هم براریکهٔ قدرت باقی بماند. قانون اساسی درعمل به صورت مرجعی برای مواردی که به کار شاه می خورد مورد استفاده قرار می گرفت. تمایز اختیارات شاه و قوای مجریه و قضائیه و مقننه به صورت مبهم درآمده و همهٔ اینها مجموعه ای ازقدرت اجرائی شاه بودند و همهٔ تصمیمات توسط فرامین شاه ابلاغ می شد.

دستگاه سلطنت تنها نهاد موجود مملکت بود که همهٔ قدرتها در اطراف آن می چرخید، بدون این که هیچ کنترلی باقدرت موازنهٔ رسمی وجود داشته باشد. تنها علاقهٔ شاه به حفظ تاج و تخت بود و علاقهٔ مقامات به مشاغل و امتیازات، به همین جهت همه به شاه متکی بودند. درتمام موارد عنصرثابت، ارتباط مستقیم باشاه بود. شاه دربارهٔ نظام حکومتی اش می گوید: یکی ازاشتباهات پدرم این بود که به دایرهٔ محدودی از مشاوران متکی بود. آنهائی که ازپدرم می ترسیدند، به جای حقیقت به او تملق می گفتند و فساد ناپذیرهم نبودند. روش کارمن کاملاً متفاوت است. می دانم که مشاورین هراندازه قابل باشند معهذا منافع ملت را تحت الشعاع منافع خود قرار می دهند. بنا براین به کانالهای اداری و دسترسی داشتن به مسیرهای مختلف به شدت معتقدم.

درزمان قدرت شاه، نخست وزیردستورات شاه را اجرا می کرد وهویدا بااجرای خوب این نقش، طولانی ترین نخست وزیر دوران مشروطیت شد. هویدا به شاه وفادار بود ولی شاه برای نجات خود احتیاج به قربانی داشت که آن وضع برای هویدا پیش آمد. درسال ۵۵ بودجهٔ نخست وزیری ۱۴۰ میلیون دلاربود که قسمت اعظمش برای مخارج جاری و پرداخت به افراد و سازمانهای تحت نفوذ یا

مورد لطف نخست وزیربود. هویدا کنارگذاشته شد که آزادیخواهی ایران به حکومت کارتر ثابت شود. درواقع یکی ازدلایل تأسیس حزب رستاخیز کاستن نفوذ هویدابود. هیئت وزیران هیچگونه تصمیمی اتخاذ نمی کرد، مگر آنکه قبلاً توسط شاه و نخست وزیر مورد مذاکره قرارگرفته باشد. حداکثرکارکابینه این بود که برای پیدا کردن راههای پیاده کردن تصمیمات شاه بایکدیگر مشورت کنند. هویدا همهٔ مذاکرات را تحت نفوذ قرار می داد.

مجلسین درانتخاب نخست وزیر ووزراء نقشی نداشتند. اخراج یك وزیر نشانهٔ ضعف نخست وزیر درحکومت شاه تلقی می شد. وزراء بیش ازنخست وزیر یك کالای دورریختنی بودند. وزراء افکارخودرا کنترل می کردند و سعی شان این بود که نظرشاه راجلب کنند و غیرازشاه تکیه گاهی نداشتند. مدیرعامل شرکت نفت و رئیس سازمان اتمی مستقیماً به شاه گزارش می دادند نه به هیئت وزیران. ادارهٔ امورارتش و سیاست خارجی باشاه بود.

ایجاد حزب رستاخیز به سیستم حزبی غرب درایران پایان داد وشاه می خواست که درسیستم حکومتی اوحزب عنصر مهمی در رابطه بین او وملت باشد ولی درعمل این حزب دنبالهٔ اجرائی قدرت حاکم شد. رهبران جناحهای حزب آموزگار و انصاری دورقیب نخست وزیری درکنارهویدا بودند. این حزب مخلوق شاه بود و مرگ و زندگی اش بستگی به میل اوداشت. قوهٔ قضائیه به طورکامل درقوهٔ مجریه ادغام شده بود و شعاع عمل قوهٔ قضائیه با گسترش دادگاههای نظامی و اختصاصی محدود شده بود. دربار و بازوی اجرائی اش دفتر مخصوص، ازجهاتی مثل دفتر رئیس جمهورآمریکا درکاخ سفید عمل می کرد. به همین جهت دربار خیلی قدرتمند بود. وزیردربار همردیف نخست وزیربود. بودجه دربار درسال ۷۷ـ ۱۹۷۶ حدود ٤٠ میلیون دلاربود ولی قسمتی ازهزینه ها به حساب سازمانهای دولتی پرداخت می شد. علم وزیردربار تنها فرد خارج ازخانواده سلطنت بود که قدرت اظهار

نظردربرابر شاه را داشت. فرح پهلوی هم بی پرده باشاه صحبت می کرد. اشرف پهلوی یکی از مهره های اصلی حکومت شاه بود. اورا زیرك ترین فرد خاندان پهلوی می دانند، نقش مهمی درتحکیم سلطنت ایران داشت. مقامات رسمی که به خاطر مصالح سیاسی برکنار می شدند، دردفترمخصوص اشرف جمع می شدند. این دفتر آن قدر وزنه های سنگین دولتی را درخود جای داده بود که به (گورستان فیلها) معروف شده بود. ازسازمان های مخلوق شاه که خلاف قانون اساسی هم بود، می توان سازمان بازرسی شاهنشاهی را نام برد که نه به مجلس و نه به دولت و نه به ساواك و نه به هیچ نهاد دیگری گزارش نمی داد. فقط شاه را می شناخت. صلاحیت این سازمان به حدی بود که حتی ساواك را هم دربر می گرفت. درتمام مدت فقط دورئیس داشت (سپهبد یزدان پناه - ارتشبد فردوست) که هردو از نظامیان نزدیك به شاه بودند. بودجه اش سالی ۸ میلیون دلاربود. فردوست خیلی به شاه نزدیك بود. این سازمان حتی فعالیت های افراد خاندان سلطنت را هم زیر نظرداشت. در سال ۱۹۷٦ شاه کمیسیون شاهنشاهی را تشکیل داد که هویدا آن را قوی ترین بازوی اجرائی نامید. تشکیل این کمیسیون تغییر جهت مهمی درسیاست شاه بود. این کمیسون نشانهٔ بارزی برطبیعت سیستم حکومت شاه بود که درآن، مجلس ندیده گرفته می شد. قدرت کمیسیون صرفاً ازشخص شاه بود که مقامات عالیرتبه بازرسی شاهنشاهی وساواك و ارتش درآن شرکت می کردند.

در۲۰ سال گذشته سازمان های امنیتی ستون اصلی نظام حکومتی شاه بودند و نیروهای مسلح آخرین تضمین کنندهٔ این قدرت. این نیروها چشم و گوش شاه و درمواردی مشت آهنین شاه بودند.

شاه می خواست جامعه ای بیافریند که همهٔ طبقات درآن از وضع موجود راضی باشند تا انتقال قدرت به پسر وجانشینش به

راحتی صورت گیرد. با افزایش درآمد نفت فرصت بی سابقه ای به دست آمده بود تا بتواند موقعیت خودرابیشتر تحکیم بخشد. این برای اولین بار بود که امکانات مالی لازم برای رضایت همه طبقات جامعه به دست آمده بود ولی بابرگزیدن هدف رشد بالا و دست کم گرفتن قدرت جذب درآمدهای اضافی، خطائی بزرگ پیش آمد. یعنی پیدایش تورم وارداتی و داخلی، بابالارفتن دستمزدها و هزینه های تولید، کمبودها، تنگناها، کمکهای وسیع به خارج، عدم کارآئی عمومی و حیف و میل زیاده ازحد، نتایج زیانباری داشت. مملکت براثر واردکردن دستگاههای بسیارپیچیده و پیشرفتهٔ صنعتی بارگرانی از هزینهٔ تعمیرات و نگاهداری را بردوش گرفت. اولویت بخش نظامی و صنایع اتمی قسمت مهمی ازدرآمد ایران رابلعید. کشاورزی تا حدودی فدای صنعت شد.

مخالفین شاه از خودکامگی او می نالیدند. درحالی که درتمام تاریخ شاهنشاهی ایران سنت آزادیخواهی بسیارنادر است. درمشروطیت هم، ایران دچار سلطنت استبدادی شد. مصدق هم مجلسین را منحل کرد و اختیارات گرفت و نوعی حکومت نظامی به وجود آورد. محمدرضاشاه بیش از هرشاهی روی ارتش توجه داشت. ازنیروهای مسلح خواسته می شد که نقش دوگانهٔ ضمانت استقلال کشور و تضمین قدرت شاه را بازی کنند. نیروهای مسلح کلید اصلی تمدن بزرگ بودند. شاه درمورد عظمت کشور و استقلال ایران نظری شبیه نظر (دوگل) داشت. نیروهای نظامی مملکت منعکس کنندهٔ موقعیت کشور دردنیامی باشد. اموردفاعی و نیروهای مسلح قسمت اعظم وقت شاه را می گرفت. او می گفت اگرشاه فرمانده کل قوا نباشد، همه چیز ممکن است اتفاق بیفتد. بودجهٔ نظامی کمتر از۲۳ درصد بودجهٔ کشورنبود و تا ۳۵ درصد هم می رسید. درماه مه ۱۹۷۰ یك کمیسیون سازمان ملل اعلام کرد بحرینی ها استقلال می خواهند و شاه می دانست که حضور نظامی بریتانیا دراین جزیره مانع دستیابی ایران به موردادعایش می باشد واین امر

که به بحرین استقلال داده شود غرورملی ایرانیان را جریحه دار می سازد. اما درسال ۱۳۴۷ وقتی بریتانیا تصمیم گرفت به نقش نظامی خود درخلیج فارس خاتمه دهد، درهمان شبی که نیروهای انگلیسی منطقه را ترك می گفتند، نیروهای ایران سه جزیرهٔ کوچك تنگهٔ هرمز (تنب بزرگ و تنب کوچك و ابوموسی) را به تصرف درآورده و شاه می خواست شکست بحرین را جبران کند. تصرف این جزایر موجب ترور حاکم شارجه شد که باشاه ایران همکاری کرد و همسایه های عرب ایران به علت ترس ازگسترش جاه طلبی شاه به حالت تدافعی درآمدند. حکومت بریتانیا ازنیات حکومت ایران آگاه بود و آنهارا تأیید می کرد. کمك های نیکسون وکیسینجر دراین مورد خیلی اهمیت داشت. ژنرال ویلیامسون آمریکائی گفت: شاه ایران انتظار داشت به جزسلاح های اتمی هرچیز دیگری را که می خواهد ازآمریکا بگیرد.

برای تقویت نقش جدید ایران درمنطقه ازشاه خواسته شد که بایك سیستم الکترونیکی اطلاعاتی عملیات همسایگانش و به خصوص آزمایش موشکهای شوروی را کنترل کند که هزینهٔ آن حدود ۸۵۰ هزار دلار بود. نیکسون خوشحال بود که باپول ایران این کار را انجام داده است. پلیس امنیتی ایران معتقدبود که کشته شدن سه تن آمریکائی که درنصب این تأسیسات دست داشتند نشانهٔ عدم رضایت شورویها بود. خریدسلاحهای پیچیدهٔ ازآمریکا موجب شد که تاسال ۱۹۷۶ حدود ۲۴ هزار آمریکائی درارتش ایران خدمت کنند که احتمال داده می شد به ۶۰ هزار نفرهم برسند. توجه دائمی شاه به وفادار نگاه داشتن نیروهای مسلح موجب شده بود که او سه نیرورا از یکدیگر جدا نگاه بدارد. ارتباط آنها فقط ازطریق شاه بود. بستگان شاه درسمت استراتژیکی بودند. ارتشبدخاتم شوهرخواهرشاه فرمانده نیروی هوائی بود و درصورت مرگ شاه او کسی بود که وفاداری نیروهای مسلح را به ولیعهد جلب می کرد. یکی از چهره های مهم نیروی دریائی ایران شهریارشفیق، خواهرزادهٔ

شاه بود که درکالج (دارتموت) شمشیر افتخار گرفته بود. شاه وضعی به وجود آورده بود که فرماندهان نیروها فقط بااو سروکارداشته باشند. امکان نداشت که گروهی درارتش بتوانند بایکدیگر جمع شوند زیرا عوامل امنیتی گزارش می دادند. نیروهای ضربتی ارتش و گروهی که از همه بهتر مسلح شده بودند گاردشاهنشاهی بود که وظیفهٔ آنها حفظ شخص شاه بود. افسران ارشد مزایای زیادی داشتند. هیچکس ازدرجات پائین تراز سرهنگی حق ملاقات باخارجیها رانداشت به خصوص وابسته های نظامی را. حتی ژنرال ها درمیهمانیهای دیپلماتیك حاضر نمی شدند. درنتیجه ایران به طور هزینه سرانه چهاربرابر ترکیه خرج اموردفاعی می کرد و حال آنکه نیروهای دفاعی اش ۳۰ درصد کمترازترکیه بود. همین روشها موجب گردید که ناراضیها خواستارتغییر رژیم شدند. هیچ تغییر انقلابی درایران قابل ایجاد نبود، مگراین که جامعه مذهبی ازآن پشتیبانی کند. باوجود همهٔ این اقدامات درایران ثابت شد که خاموش کردن اعتراضات مذهبی از همه مشکلتر است.

❁ ❁ ❁

مجله تایم چنین نوشت:

شاه ایران یك صدمیلیون دلار خرج جشنهای شاهنشاهی کرد. چرا که می خواست اصل و نسب گمنام خودرا ازخاطره هاببرد. به همین جهت خودرا به زنجیرسلاطین ۲۵ قرن گذشته پیونددداد. وقتی نمایش بزرگ تخت جمشید رافراهم ساخت، هیچکس فکر نمی کرد که تاریخ ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی به محمدرضاشاه پهلوی ختم می گردد.

❁ ❁ ❁

فریدون هویدا نوشت که: (شاه ذاتاً ضعیف بود ولی ماسك قدرت به چهره داشت). شاه عاشق افکار و اسیرپندارهای خودبود و خودرا موجودی برتر ازدیگران می شمرد. به همین جهت به

افکاردیگران توجهی نداشت. شاه درمقابل عقاید مخالف نظر خود خشمگین می شد. به همین جهت درسال های آخرسلطنت جز تأیید نظریات او چیزی باقی نمانده بود.

شاه حتی دربارهٔ تأسیس حزب رستاخیز باهویدا نخست وزیرخود هم مشورت نکرد. آنچه بیش از هرچیز شاه را مغرور ساخته بود درآمدروز افزون نفت بود که تاسال ۱۹۷۸ قریب ۳۶ میلیارد دلار آن صرف خرید اسلحه شد وحال آنکه اکثردهات ایران که بیش از۶۶ هزارقریه بود، راه و آب لوله کشی نداشت.

شاه روزی ۱۵ ساعت کار می کرد. رؤیاهای شاه درماههای آخر سلطنتش به کابوس مبدل شد که تادم مرگ دست ازسراو برنداشت.

* * *

روزنامهٔ لوموند چنین نوشت:

شاه خیلی تیزهوش بود ولی دچار خود بزرگ بینی گردید. ازاین که اصل و نسبی نداشت رنج می برد. با این که می خواست خودرا شجاع و نترس نشان بدهد، دچار ترس و وسوسهٔ دائمی بود.

خودشاه می نویسد (یك نگاه خشم آورپدرم کافی بود که وحشت مرگ برمن مستولی شود). عکسها نشان می هد که او پسری لاغر و نحیف با چشمانی غمگین و وحشت زده درکنار پدری تنومند و قوی هیکل، باقدی حدود ۲ متر و نگاههای تیز و رعب آور قرارداشت که به هیچوجه این دو قابل مقایسه نبودند.

رضاشاه که با شجاعت و قدرت و با گذشت ازجان به دنبال محرومیت های فراوان به سلطنت رسیده بود می خواست پسررا هم شجاع و دلیر باربیاورد و شرط شجاعت و مردبودن را درتحمل مشقات و انضباط سربازی می دانست به همین جهت اورا به سربازخانه فرستاد. فشار ومحرومیتی که درنظام و هنگام تحصیل درسویس به او تحمیل شد درنتیجه اورا گوشه گیر و اسیر اوهام و خیالات به بارآورد. او حتی حق انتخاب همسر را نداشت و اجباراً به ازدواج بافوزیه که تصمیم پدرش بود تن درداد. ازدواجی که

هرگز توأم باعشق نبود وخیلی زود ازهم گسست. باتبعید پدر تکیه گاه خودراازدست داد. محمدرضاشاه درجلب رسانه های گروهی غرب مهارت کامل داشت وغالباً تسلط او رابرمسائل بین المللی تأیید می نمودند. اوبا هرگروهی ازشرق و غرب و شمال وجنوب می دانست چگونه و با چه زبانی صحبت کند و درلابلای آن پیشرفت های سریع ایران و برنامه های تمدن بزرگ رابه رخ بکشد. او می خواست به زودی ایران را پنجمین قدرت جهان بسازد. درسالهای آخرسلطنت باید گفت مهارت او درسیاست های خارجی علیرغم نارضایتی درداخل،اورا حفظ کرد. متأسفانه این بازیگر ماهر بین المللی، به افکار عمومی ملت خود بی اعتناء بود. به مطبوعات ورسانه های گروهی داخل توجهی نداشت. بااینکه درمسائل جهان تبحر زیادی داشت مسائل ایران را خوب نمی شناخت. وقتی فریاد مرگ برشاه راشنید متوجه وضع داخلی شد و درصدد ترمیم برآمد که دیگر دیرشده بود.

باری رویین می نویسد: درفوریه سال ۱۹۵۰ شاه علی منصوررا که شخصیت خوشنامی نبود به نخست وزیری برگزید. این انتخاب برای آمریکائیها نومید کننده بود و نشان می داد که شاه برای انجام اصلاحاتی که آمریکائیها انتظاردارند آمادگی یا تمایل ندارد. منصور درمجلس هم موقعیت خوبی نداشت و برای جلب پشتیبانی یکی از نمایندگان که پزشک خصوصی سفیرآمریکا هم بود واسطه ای فرستاد و ازاو پرسیده بود که برای پشتیبانی ازدولتش چقدرازاو می خواهد؟ دریك گزارش رسمی وزارت خارجه آمریکا نوشته شده که بااین وضع، زمان سقوط ایران چندان دورنیست. سرانجام شاه ناچارشد رزم آرا را بیاورد. او نه سیاستمدار قابلی بود و نه برنامه مدونی داشت و نه از اعتماد و پشتیبانی افکارعمومی برخورداربود. به علاوه مخالفت باطنی شاه هم مانع موفقیت اوبود. شاه به همان دلایل که با قوام نظرمساعدی نداشت بعداً بامصدق و امینی هم

ازدرمخالفت درآمد و نمی توانست با رزم آرا هم موافق باشد. زیرا هرنخست وزیر قوی و با شخصیتی راخطری برای قدرت سیاسی خود وحتی تهدیدی برای تاج و تخت می دانست. به همین جهت اشخاص ضعیف را می آورد که سرانجام قربانی همین بله قربان گوها شد.

❁ ❁ ❁

درتاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۳۹ (۲ ژانویه ۱۹۶۱) یك هیئت برجستهٔ فرانسوی که برای انتخاب بزرگترین رهبران جهان درعصر حاضر به مطالعه پرداخته بود، ژنرال دوگل وجان کندی ومحمدرضا پهلوی را به عنوان برجسته ترین رهبران معرفی نمود. هیئت داوران عبارت بودند: از شابان دلماس رئیس مجلس فرانسه ـ آندره مالرو نویسندهٔ معروف و وزیر روابط فرهنگی فرانسه ـ ارنست همینگوی نویسندهٔ آمریکائی و چند شخصیت دیگر...

❁ ❁ ❁

تی ـ ان ـ کول سفیرسابق هندوستان درایران، درکتابی تحت عنوان (خاطرات فاش شدنی و نشدنی) می نویسد: نهرو نخست وزیرهند به دعوت شاه ایران درکاخ سلطنتی حضور می یابد. سربازان تفنگ به دست دراطراف کاخ مراقب بودند. این اقدامات مبالغه آمیز توجه نهرورا جلب کرد وموجب ناراحتی وبرآشفتگی وی گردید. درچشم های نهرو آثار انزجار وخشم رامی خواندم.علت را پرسیدم گفت شاه حتی درمحوطهٔ کاخ فرودگاهی ساخته که عنداللزوم بتواند با هلیکوپتر کاخ را ترك کند.

پس ازناهار برای گردش دردرون اتومبیلی که شیشه های آن بسته بود همراه اسکورت مفصلی به سوی شهر حرکت کردیم. کنار نهرو نشسته بودم که ناگهان ازجا دررفت وباحال خشم به راننده دستورداد توقف کند و افزود حاضر نیست دراتوموبیلی باشیشه های بسته درشهر حرکت کند. بانظر سفیرایران درهند مشفق کاظمی، راننده کروك اتومبیل را بالا کشید. نهرو خوشحال شد وگفت

هرچه می توانید باسرعت حرکت کند که ازاسکورت دوربماند. نهرو دست های خودرا برای تظاهرکنندگان تکان می داد. گفته شد که بعداً راننده وپلیس اسکورت مورد تنبیه ساواك قرارگرفتند.

روز بعد نهرو به ایراد سخنرانی دراستادیومی پرداخت. هرچندشاه ازاین سخنرانی خرسند به نظر نمی رسید، ولی نمی خواست خلاف میل نهرو عمل کند. نهرو همچنین اشعاری رابه زبان فارسی خواند که موجب شور وشعف حاضرین شد. درمراسم اعطای دکترای افتخاری دردانشگاه نیز حدود یك ساعت سخن گفت که به فارسی ترجمه شد. درضیافت شامی که درسفارت هند ترتیب داده شد، حدود ۱۵۰ نفر ازشخصیت های داخلی وخارجی شرکت داشتند. پس ازشام نهرو بازوی چپ خودرا روی شانهٔ آشپز سفارت درمقام ابراز محبت گذاشت واین خود موجب تجلیل ازشخصیت نهرو شد. ایرانیان باخود می گفتند آیاشاه هیچوقت با آشپزخود این رفتار را داشته است؟.

کول می نویسد: لردمونت باتن، نایب السلطنهٔ سابق هند نیز به اوضاع ایران بدبین بود و می گفت: عده ای متملق شاه را احاطه کرده اند. عدم رضایت درایران، مثل کوه آتشفشان می باشد که روزی خواه ناخواه منفجر خواهدشد. کول می نویسد: به دولت متبوع خود گزارش داده ام که تصور نمی کند فرزند شاه بتواند براریکهٔ سلطنت بنشیند. زیرا مونت باتن عقیده داشت که شمارش معکوس سلطنت شاه شروع شده است.

روزی که مونت باتن ازایران رفت، وزیرخارجه ایران عباس آرام مرا خواست وگفت آیا مونت باتن نظریاتی علیه شاه ایران به او (کول سفیرهند) اظهارداشته است؟ به وزیرخارجه گفتم گفتگوی محرمانه داشته ایم که مجاز نیستم آن را فاش کنم. بعداً آگاه شدم که مونت باتن از این که وزیرخارجهٔ ایران از گفتگوی من و اوآگاه شده درمحظور قرار گرفته است.

❁ ❁ ❁

اسماعیل رائین درکتاب (هفت سال درزندان آریامهر) می نویسد: سلدن چیپن سفیرآمریکا درایران که بعداز ۲۸ مرداد درایران اشتغال داشت مرتب علیه شاه به آمریکا گزارش می داد. هنگامی که مانوردریائی درجنوب برگذارمی شد، درمقابل شاه به طوری می ایستد که پاهایش راگشاد گذارده و دستهایش را ازپشت بهم حلقه زده بود. دوبار حضورشاه پاهای خودرا روی هم انداخته و بی اعتنا به شاه روی صندلی نشست. عکس این منظره به تحریك علی دشتی روی مجله روشنفکر چاپ شد و شاه آن مجله را به واشنگتن فرستاد و تقاضای احضار سفیرراکرد که چنین شد و به جای او جرج آلن به ایران آمد.

❁ ❁ ❁

ویلیام شاکراس می نویسد: وقتی شاه به قرارداد نفتی باکنسرسیوم خاتمه داد، پس ازپایان جنگ اعراب و اسرائیل بهای نفت را بانقش زیرکانهٔ خود دراوپك حدود ٤٠٠ درصدافزایش داد و شاه درمقابل حملات روزنامه های غربی گفت: (هیچکس نمی تواند نظرش را به ما دیکته کند. هیچکس نمی تواند انگشتش راروی ما بلندکند. چون ماهم انگشت خودرابلندخواهیم کرد. ازنفت می توان حدود ۷۰ هزارکالا ازجمله مواد پتروشیمی وداروئی به دست آورد بنابراین افزایش بهای نفت عادلانه و منطقی است ومی توان انرژی دیگری جانشین سوخت قرارداد).

باسرازیرشدن درآمد نفتی به ایران هویدا گفت: ایران تا ۳۰ سال دیگر ازژاپن جلو خواهد افتاد و درسال های آینده بیش از اروپا و شوروی فولاد تولید خواهدکرد. شاه هم گفت: پیش از پایان قرن بیستم ایران تبدیل به یکی از ۵ کشور بزرگ صنعتی جهان خواهدشد وظرف یك دهه به پای آلمان غربی خواهدرسید. حتی ظرف ۲۵ سال آینده از کشورهای اروپای غربی پیشی خواهیم گرفت.

با قرارداد منعقده بین هنری کیسینجر و هوشنگ انصاری

درسال۱۹۷۵ حجم بازرگانی غیرنفتی بین دوکشور، به ۱۵ میلیارد دلار افزایش یافت. درسال ۱۹۷۶ شاه سفارش ۱۱ میلیارد دلاراسلحه را به آمریکا داد وبیش از این مقدار از اروپا اسلحه خرید.

❁ ❁ ❁

دکترعبده ازقول دکترکاظم زاده وزیرسابق علوم نقل می کند:
درسال ۱۳۵۰ درکنفرانس رامسرکه موضوع دانشگاهها مطرح بود، شاه خطاب به وزیران چنین گفت: (شما مانند یابو هستید اگررکاب بزنم خودرا ازجای می کنید، اگر آرام بمانم از جاحرکت نمی کنید).

❁ ❁ ❁

شاه دردانشگاه جرج واشنگتن گفت: دلیل ومنطق اقدامات ما فقط براین پایه است که سطح زندگی مردم کشورمان را درچهار چوب آزادیهای فردی و شخصی و ترقی وتعالی روح و فکر آنان بالاببریم. زیرا باتکنولوژی و پیشرفتهای امروزی مردم باید روزبروز از زندگی بهتری برخوردارشوند وما به کوشش های خویش دراین زمینه ادامه خواهیم داد.

❁ ❁ ❁

مجله فیگارو درآستانهٔ انقلاب ایران چنین نوشت:
شاه از پنجرهٔ قصرخود درنیاوران شاهد فریاد خشم وکین مردم با (ندای الله اکبر) بود که ازنمك ناشناسی ملتی که می خواست ازدوران ملوك الطوایفی به قرن بیست و یکم سوقش دهد متأثر بود. حتی تا آستانهٔ استعفا پیش رفته بود.
شاه پس از ۳۷ سال سلطنت دیگر شاهد بودکه سلطنت پهلوی (شکست برداشته) ودرهم شکسته است. مخالفین می گفتند فساد غول آسائی خانوادهٔ پهلوی را دربرگرفته و بنیاد پهلوی به مؤسسات بساز و بفروشی تبدیل گردیده و پناهگاه طلائی برای همهٔ مشتریان خاندان سلطنت شده است. درخانوادهٔ پهلوی یك شخصیت خارق

العاده وجود دارد که خواهر دوقلوی شاه اشرف می باشد که همواره روحیهٔ برادرش راتقویت می کند. اشرف ازپدر سازمان دهی واستبداد و انعطاف ناپذیری را به ارث برده است. او در وقایع انقلاب نیز معتقد به تندروی بود ولی معتکف (نوفل لوشاتو) بانعره های خود بساط خاندان پهلوی را بهم زد و به نام جهادخونین سلطنت پهلوی را واژگون نمود.

❁ ❁ ❁

جرج بال می نویسد: (شاه حافظ منافع غرب درمنطقهٔ خلیج فارس می باشد).

جرج بال درباره فروش تسلیحات زیاد آمریکا به ایران می نویسد: (مثل این است که ما کلید یك مغازهٔ بزرگ مشروب فروشی را به یك الکلی بدهیم).

درتاریخ آمریکا سابقه ندارد که رئیس جمهوری دستوربدهد که کشوری هرمقدار اسلحه می خواهد به او داده شود. این دستوری بود که نیکسون دربارهٔ شاه ایران داده بود. این ضایعه ای برای ایران و آمریکا وشاه شد.

❁ ❁ ❁

دکترهوشنگ نهاوندی دربارهٔ شاه و ادارهٔ مملکت چنین نوشته است:

من وظایفی را که به من سپرده شده بود، سعی داشتم خوب اداره کنم تا نام نیك داشته و رضایت شاه و مردم را هم داشته باشم. وظیفهٔ خود می دانستم کاری که به من سپرده شده خوب اداره شود. چون می دانستم که ادارهٔ سرنوشت مملکت وحفظ کشور باشاه است. گمان می کنم شاه لااقل تا اواخر سلطنتش تا حدزیادی هم این کارراکرد. علت این که نتوانستیم درآخرچاره ای بکنیم این بود که فکر می کردیم او بیداراست درحالی که اودیگر بیدارنبود یا نمی گذاشتند بیدارباشد، یا وضع مزاجی اش اجازه نمی داد بیدارباشد، همهٔ این عوامل راباید پهلوی هم گذاشت. به

این ترتیب ما به کسی امید بسته بودیم که دیگر نمی توانست مملکت را اداره کند. شاید علت اصلی سقوط ما هم همین شد.

دراواخر سلطنت شاه فقید، یکی دوعامل دیگر هم درایران وجود داشت که آنهم رقابتها و اختلافات سیاسی وخصوصی بود که درداخل نظام حکومتی وجودداشت. رقابتها و کارشکنی های همکاران رژیم درداخل، ووجود مخالفان رژیم درلباس موافق یا منتقد وفادار یا حتی ستون پنجم دشمنان شاه گاهی دربالاترین جایگاهها کار می کردند که بعد از انقلاب دیدیم بسیاری از اینها حتی خصومت شان رابارژیم پیشین نشان دادند ولی مسلماً عوامل خارجی دراین باره مهمتر ازعوامل داخلی بود.

* * *

پینه نخست وزیر اسبق فرانسه به خسرو اقبال گفته بود: (شاه سریشمی است که ارتش را یك پارچه نگه می دا.د).

* * *

شاه درخرداد ۱۳۵۷ به خبرنگار هرالد تریبون گفت: (هیچکس نمی تواند مراسرنگون سازد. چون از پشتیبانی ۷۰۰ هزار سپاه و حمایت بیشترکارگران و اکثریت مردم برخوردار هستم).

* * *

امیرعباس هویدا به دوستان نزدیك خودچنین گفته است: (موضوع فساد به کرات بااعلیحضرت درمیان گذاشته شد. شاه ظاهراً ازدرك اهمیت اخلاقی و اجتماعی سیاسی ازمیان بردن فسادعاجزاست).

* * *

شاه به روزنامه نگاران گفته بود: (باطرح های وسیعی که درهمه رشته ها درکشور ما درحال اجراست به خواست خداوند تا ۲۰ سال دیگرایران به پایهٔ ملل کاملاً مترقی و مرفه دنیا خواهدرسید و عقب ماندگی سالهای گذشته ما بکلی جبران خواهدشد. درامرصنایع نفت ما قراردادهائی بسته وقوانینی گذرانده ایم که دردنیا

بی سابقه است. ما ازگازهای طبیعی که بیشتر از پنجاه سال می سوخت استفادهٔ کامل خواهیم کرد).

* * *

شاه دراسفند ۱۳۴۵ گفت: (روزی را پیش بینی می کنیم که شرکت ملی نفت ایران بزرگترین شرکت نفتی دنیا باشد وقادر خواهدبود که نه تنها تفحصات نفتی را انجام دهد، بلکه دست به استخراج نفتی دردنیا بزند ونفت خام یا تصفیه شده را درکشتی های نفتی ایران به بازارهای خارج ببرد وحتی پمپ های بنزین ایرانی درخارج مستقلاً یا باشرکت سایرین تأسیس کند.

* * *

درجلد ششم کتاب روابط خارجی آمریکا چنین نوشته شده است:

در۱۸ نوامبر سال ۱۹۴۹ ملاقاتی بین شاه وآچسن وزیرخارجهٔ آمریکا روی داد. آچسن گفت: تلاش شما درراه به وجودآوردن ارتشی که قادربه مقابله باتهدید نظامی شورویها باشد، علاوه براینکه نتیجه بخش نیست، بکلی ایران را ازنظراقتصادی به قدری ضعیف خواهدکرد که زمینهٔ سقوط کشور و شمارا بدون حملهٔ نظامی شوروی فراهم خواهدساخت. بهترین راه جلوگیری از جنگ ایجاد یك ارتش بزرگ نیست، بلکه ایجاد یك زیربنای سالم ومحکم اقتصادی واجتماعی است که موجب خواهدشد مانع تجاوز روسها به ایران بشود. نمونهٔ آن وضع چیانکایشك می باشد که به جای دست زدن به اصلاحات اجتماعی به یك ارتش بزرگ تکیه کرد ولی عدم تعادل اقتصادی، آن ارتش بزرگ را هم آسیب پذیر ساخت. شاه گفت: وضع ایران باچین فرق دارد چیانکایشك ازفساد ازپا درآمد ولی درایران چنین فسادی وجود ندارد. شاه طرفدار اصلاحات اجتماعی است ولی از تشکیل یك ارتش نیرومند هم نمی تواند صرفنظرکند، زیرا دیگر حاضر به تحمل یك شکست نظامی نیست.

* * *

سردنیس رایت می نویسد: (محمدرضاشاه پهلوی دست دولت انگلستان را پشت سر مطالب انتقادآمیز بی بی سی و روزنامهٔ تایمز لندن از خود می دید و هرگز این امررا قبول نکرد که دولت انگلیس قادر به خاموش کردن منتقدان وی نبوده است).

❁ ❁ ❁

شاه ایران به بسیاری از شاهان سرنگون شده کمك می کرد. پادشاهان سابق افغانستان ـ آلبانی و یونان زیرچترحمایتی شاه بودند. اومبرتو پادشاه سابق ایتالیا وخانواده اش باسازمان های دولتی ایران قراردادهائی منعقد می کردند. سیمون پادشاه سابق بلغارستان یك قرارداد تهیهٔ مواد خوراکی با ایران داشت. کنستانتین پادشاه سابق یونان امورشاه را دراروپا اداره می کرد و مقرری دریافت می نمود.

❁ ❁ ❁

علیقلی اردلان آخرین وزیردربار شاهنشاهی به پادشاه فقید صریحاً اظهار کرده بود: (اعلیحضرتا! هیچکس درزمان سلطنت رضاشاه کبیر جرأت نداشت دروغ به عرض ایشان برساند، ولی درزمان سلطنت شاهنشاه هیچکس شجاعت گفتن حرف راست را ندارد).

❁ ❁ ❁

دردی ماه ۵۷ خبرگزاری آسوشیتدپرس ازتهران چنین گزارش داد:

یك مقام بلندپایهٔ ایرانی گفت: دردیداری که فرماندهان ارتش با شاهنشاه داشتند پیشنهاد شد که برای بازگردانیدن قدرت مطلقه به مقام سلطنت، ازنیروهای مسلح ۴۳۰ هزارنفری استفاده شود ولی شاه تأکید کرد که او ترجیح می دهد از کشورش خارج شودتا مبادا موجب خونریزی شود. شاه گفت: اگرکودتا هم بشود باز عده ای به قتل خواهند رسید که او موافقتی باکودتا هم ندارد.

❁ ❁ ❁

روز ۳۰ خرداد۴۹ شاه طی فرمانی کاخ مرمر را با کلیه زمین ها و منضمات و متعلقات به شهرداری تهران اهداء نمود تا به موزهٔ سلسلهٔ پهلوی تبدیل شود. تولیت به عهدهٔ شهردار تهران بوده وبرای نظارت درحسن ادارهٔ آن، هیئت امنائی از نخست وزیر و رؤسای مجلسین و وزیردربار تشکیل گردد.

* * *

دان ژانیل فرانسوی که قرار است درفیلمی نقش شاه ایران را بازی کند می گوید: ۳۰ سال پیش هنگامی که برای ایفای نقش یك شاهزادهٔ شرقی دریك برنامهٔ تلویزیونی گریم شده بودم شباهتم باشاه ایران دوستانم را بهت زده کرد. شاهدخت اشرف پهلوی هم که همسایهٔ خواهرم درجنوب فرانسه است همین را می گوید. ژان دانیل که برای بازی درفیلم (ماجرای ایرانی) نقش شاه را برعهده دارد می گوید: برای شبیه نمودن خودم باشاه که به راستی شخصیت تراژدی یونانی را دارد، بارها فیلم های ویدیوئی شاه را تماشا کرده ام. شاه حرکاتی باشکوه اما نرم داشت. به نحوی دوست داشتنی و آرام و شرقی سخن می گفت. بسیار با عینکش بازی می کرد و درفواصل منظم نفسی بلند با آهی عمیق می کشید.

* * *

شجاع الدین شفا می نویسد: مردی که تاسال ۱۳۵۷ رهبری ایران را برعهده داشت یکی از بهترین پادشاهان تاریخ ایران بود. زیرا یکی ازسازنده ترین پادشاهان ایران به شمار می رفت. درتاریخ چهارده قرن اخیر، این کشور به یاری او درراه یك سازندگی بنیادی قدم گذاشت. او ازتنها راه صحیح، یعنی پی ریزی اقتصاد وآموزش پیش رفته کوشید تا ملت را قدم به قدم از جهان آدمهای درجه دوم بیرون بیاورد.

دردوران اوتنها طی یك ربع قرن درآمدسرانه از۱۶۰ دلاردرسال به ۲۲۰۰ دلارافزایش یافت. تولید ناخالص از۳۴۰ میلیارد ریال

درسال به ۶۵۷۲ میلیارد رسید یعنی ۱۵ برابرشد. رشد صنعتی سالانه به بیست درصد رسید، بزرگترین رقم رشد جهانی راداشت. پیش بینی می شد که درسال ۱۳۷۶ درآمد سرانه ایرانیان به ۶۶۸۵ دلاردرسال برسد.

ازسال ۱۳۵۳ تا سال ۱۳۵۷ ایران یکی ازده قدرت اقتصادی اول جهان درمیان کلیه کشورهای عضو صندوق بین المللی پول به شمار می آمد. درسال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران با درآمدی معادل ۲۳ میلیارد دلار، درمقام یکی از ده شرکت بزرگ درمیان ۵۰۰ شرکت سودآور درجه اول جهان قرارگرفت.

نشریهٔ (اینوسترماگازین) که درمحافل اقتصادی جهان، اخبار و ارقام آن به عنوان مدرك مورداستناد قرار می گیرد، می نویسد: درسال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ ایران درفهرست جزو ده کشورمعتبر جهان درردیف نهم قرار داشت. درحالی که درجمهوری اسلامی، ایران به ردیف نود وهفتم تنزل یافت.

* * *

محمدرضا شاه پهلوی درمصاحبه ای باروزنامهٔ فیگارو چنین گفته است:

شما تصور می کنید من به طوراصولی طرفداراستبداد پادشاهی هستم. این تصور مطلقاً صحیح نیست. زیرا اقتدار کنونی من برای پیشرفت فعالیتها ضروری است. اما هدف نهائی من رسانیدن ایران به مرحله ای از پیشرفت است که دیگر ملت ایران احتیاجی به رهبر مقتدر نداشته باشد وخودش با استحکام به راه خویش ادامه دهد.

* * *

محمدرضاشاه دربارهٔ خود چنین می نویسد:

پدرم مایل بود که من ازنزدیك با مسائل مملکتی آشنا شوم و راه و روش پادشاهی را بیاموزم. به همین جهت هرروز چندساعت درکنارپدرم بودم و همراه او دربیشترمسافرت های داخلی اش شرکت

می کردم. پدرم از تبعید برایم پیامی فرستاد که چنین بود: (فرزندم هرگز ازهیچ چیز هراس نکن).

هنگام اعزام قوا به آذربایجان (من شخصاً ترجیح می دادم که شرافتمندانه درنبرد به خاطر استقلال و تمامیت و آزادی مردم کشورم جان بسپارم، تا این که پادشاهِ کشوری سرافکنده باشم). علت عدم اعتماد من به مصدق آن بود که درگذشته تناقض هائی بسیار میان گفتار وکردارش مشاهده کرده بودم ولی داوری دربارهٔ سیاستمداری چون مصدق آسان نیست.

تاریخ نشان داد که با رئیس مملکتی که به آیندهٔ ملتش دلبسته بود وجهان را به همبستگی و تعاون می خواند، چه رفتار شد؟ گناه من این بود که برای میهنم بلندپروازی می کردم. من برای خودم هیچ نمی خواستم. آرزوی من این بود که وحدت و تمامیت و استقلال ایران تضمین و ایرانیان مرفه باشند. من می دانستم که هدفهای بلندپایهٔ من بامنافع بیگانگان هماهنگ نیست زیرا آنها ایران را ذلیل و ناتوان می خواستند. تاریخ قضاوت خواهدکرد که من ایران را از همهٔ بلیات مصون و محفوظ نگاه داشته ام. می خواستم ملت کهنسال ایران راباشتابی که بیش از توانش بود به سوی استقلال و فرهنگ ورفاه پیش ببرم، شاید اشتباه اصلی من همین شتاب بود. می خواستم پیش ازپایان ذخایرنفتی، کار سازندگی ایران را به سرمنزل مقصود برسانم.

درطول زندگی خود، من کوشیده ام که همواره جویندهٔ حقیقت باشم. اشتباهات خودرا پذیرفتم و درمقام جبران آن برآمدم.

به همهٔ ایرانیان وطن خواه فکر می کنم. آنهائی که درزمان پدرم و من کشورمارا ازتاریکی های قرون وسطائی نجات دادند و ملتی بزرگ و سربلند به وجود آوردند.

محمدرضاشاه پهلوی درسالهائی که قدرت زیادازحدیافته بود دست به کارهائی می زد که فقط درزمان رضاشاه نظیرآن دیده می

شد. گاهی رضاشاه باشرکت درهیئت دولت کلك خیلی از وزرا ومقامات رابا جمله ای می کند وزمانی با اشاره ای کابینه ای راتغییر می داد.

ا ـ معاش درروزنامهٔ کیهان لندن دراین موارد چنین می نویسد: درشرکت ملی نفت ایران مهندسِ لایق ودانشمندی داشتیم همپای دکترفلاح به نام مهندس فتح الله نفیسی که یکی ازدورکن اعظم شرکت نفت بود. وقتی خواستند نیروگاه اتمی برای ایران بخرند، نامه ای به شاه نوشت که کشورما برروی دریایی ازگاز قراردارد که نیاز چندین قرن ایران رابه مواد سوختی تأمین می کند وهیچ سوختی ازآن ارزانتر وباصرفه ترنمی شود پیداکرد، حال آنکه ساختن نیروگاه اتمی گذشته ازمخاطراتی که درآلوده کردن محیط زیست دارد، چون مافاقد سوخت آن یعنی اورانیوم هستیم ماراهمیشه محتاج خارجی ها می کند وبه این ترتیب وادارمی شویم که حتی درمورد سوخت مملکت که خودکفا هستیم به دیگران وابسته شویم. می دانید جواب این تذکرخیرخواهانه چه بود؟

دراولین جلسه ای که هیئت مدیرهٔ شرکت ملی نفت شرفیاب شد اعلیحضرت به مهندسی نفیسی رو کردند و گفتند: (شما هنوز درشرکت نفت هستید؟) که فی المجلس مهندس نفیسی استعفاکرد ورفت.

❁ ❁ ❁

نزدیکان محمدرضا شاه پهلوی می گویند وقتی پزشکان خارجی ازسرطان شاه آگاه شدند، پیش بینی کردند که حداکثر۸ سال دیگر عمر خواهدکرد. درحالی که شاه یك سال زودترازآن پیش بینی چشم ازجهان فروبست. شاید فشارهائی که درآخرسال سلطنت و پس ازخروج ازکشور براو واردشده موجب گردید که زودتراز جهان برود.

❁ ❁ ❁

دکتریزدی درکتاب خود گزارش پزشکان (سیا) را که در سال

۱۹۷۵ انتشاریافته چنین منتشر می سازد:

شاه ایران مردی است تیزهوش ولی به طرز خطرناکی دچارخودبزرگ بینی شده وازنظر روانی تحت تأثیر چندعامل، مانند رفتارخشن یك پدر وسپس سقوط او قرارگرفته و درباطن ازاین که اعقاب او مردمی معمولی و گمنام بودند رنج می برد. شاه علیرغم تظاهر به قدرت دچارعقدهٔ حقارت است وبااینکه می خواهد خودرا شجاع ونترس نشان دهد، دچار ترس و وسوسهٔ دائمی است.

❁ ❁ ❁

تمپل موریس رئیس اتحادیهٔ بین المللی پارلمان انگلستان می گوید: آنچه درهرج و مرج دوران انقلاب ایران به چشم می خورد اعتبار معنوی شاه بود که با وجود حوادث ناگوار وعلیرغم تلقین هائی که به او می شد، هرگز لولهٔ تفنگ نیروهای زیرفرمان خودرابه سوی ملّتش نشانه نگرفت و با وجدانی بیدار دربرابر وسوسه دیگران ایستادگی کرد. درحالی که این نیروها می توانستند درحفظ اوعاملی تعیین کننده باشند. شاه بهیچوجه حاضر به ریختن خون هموطنانش نشد.

❁ ❁ ❁

محمدرضاشاه پهلوی چنین گفته است: من می خواستم قرن ها عقب ماندگی را بایك برنامهٔ ضربتی ۲۵ ساله جبران کنم وهمهٔ گرفتاریها ازسرعت عمل وشتاب دراجرای برنامه آغازشد. برای اجرای این برنامه ما به یك دورهٔ اضطراری نیازمند بودیم که طی آن می بایست هرگونه خرابکاری وموانع پیشرفت ازمیان برداشته شود. مسئله انتخاب بین دیکتاتوری ودموکراسی یا استبداد وحقوق انسانی نبود. ما می بایست بین مصالح واقعی کشور وتظاهر به دموکراسی وتأمین خواستهای نامعقول عده ای عوامفریب، یکی را انتخاب کنیم و طبیعی است که اولی را انتخاب می کردیم.

برنامه ای که پدرم آغاز کرد ومن دنبال نمودم، تبدیل ایران به یك کشور مدرن با الهام از تمدن غرب بود که این هدف با

تقاضای روحانیون وطرزتفکر رهبران شیعه مغایرت داشت. آنها حکومت را ازخود می دانستند ودربرابر قدرت یافتن حکومت مرکزی که امتیازات آنهارا محدود می ساخت مقاومت می کردند. خمینی علیه برنامه های اصلاحی من، که به انقلاب سفید معروف شده بود وشامل اصلاحات ارضی و اعطای تساوی حقوق سیاسی به بانوان بودقیام کرد.

من حتی حاضر بودم که اگر اکثریت مردم خواهان تغییر رژیم باشند، تسلیم رأی آنها بشوم. ولی نظر اکثریت باید دریك انتخابات آزاد ومحیطی خالی از وحشت و ارعاب معلوم گردد.

محمد رضا شاه پهلوی به مسائل مذهبی اعتقاد داشت. مرتب برای زیارت به مشهد وقم می رفت. درسفر حج نیز تمام و کمال مراسم حج را بجا آورد.

اعتقادات مذهبی شاه

پهلوی دوم به مذهب اعتقادداشت. با این که درسویس درس خوانده بود بعضی از گفته ها و اعتقادات او مورد اعتراض روشنفکران قرارداشت که اوراشاه خرافاتی می دانستند که نمونه هائی ازآن درجلدهای قبل نقل شده و حالا به بعضی از گفته های محمدرضاشاه اشاره می شود :

هیچکس نه به تجربه و نه درعمل نمی تواند ادعا داشته باشد که بیش ازمن به خداوند یا ائمهٔ اطهار نزدیك است. پس درعمل نیز هرچه ممکن بود درراه خدا انجام بدهم داده ام. هرشب قبل ازرفتن به خواب باخدای خودم رازونیاز کرده ام ودعای خودرا خوانده ام.

من که پیرو اصول دیانت مقدس اسلام هستم، ایمان به عدالت الهی دارم.

من مسلمانم وبه عقاید مذهبی خودم پای بند می باشم. پنهان نمی کنم که درسفرعتبات دراماکن مقدس از خداوند متعال چیزهائی برای سعادت ملت ایران خواسته ام که انشاءالله برآورده گردد .

البته با تحولات اجتماعی که دراغلب ممالك اسلامی به ظهور پیوسته ماهم باید برای اجرای کامل عدالت الهی بعضی محدودیت هائی را که درقوانین ما نسبت به حقوق زن و مرد به وجود آمده تغییردهیم و قوانین خودرا تا آنجا که با اصول وحقایق اسلامی مغایرت نداشته باشد، بااوضاع و احوال تمدن امروز تطبیق دهیم. زیرا این محدودیت ها، تنها درقوانین ایران باقی مانده و الا سایرممالك اسلامی ازقبیل پاکستان - عراق - مصر - سوریه و اردن تقریباً حقوق زن و مرد به خصوص حقوق اجتماعی آنهارا درقوانین خود براصل مساوات قرارداده اند. به همین جهت اروپائیها محدودیت حقوق زنان را درایران، یکی ازنقاط ضعف ودلیل عقب ماندگی مامی دانند. ماباید کوشش کنیم که لااقل درحقوق اجتماعی وسیاسی تفاوت زن ومرد را ازبین ببریم وبا اعطاء حق رأی، آنهارا درکارهای سیاسی و اجتماعی واردکنیم که آنها هم استعداد خودرا نشان دهند و همهٔ بارها هم به دوش مردها نباشد.

شاه در ۲۸ اسفند درمراسم سلام عیدغدیر گفت: من ازروی ایمان شخصی وتجارب گذشته نه فقط به معتقدات دینی عمیقاً وابستگی دارم، بلکه استحکام اصول دینی را برای مملکت لازم می دانم و معتقدم که هیچ جامعه ای بدون ایمان واقعی ومعتقدات مذهبی نمی تواند به ترقی حقیقی نائل آید.

شاه در ۲٤ فروردین ۱۳۳۸ به سناتورها گفت: (پیوسته توکل من به خداوند متعال بوده ومعتقدم که ازدرگاه باریتعالی مأموریت دارم تا وظایف وتکالیفی را که نسبت به میهن عزیزدارم انجام بدهم).

تمام اقدامات اصلاحی ما بافلسفه اسلام تطبیق دارد و به همین جهت ما به مذهب خودمان افتخار می کنیم که چنین مذهب پیشرفته ایست.

شاه درنطقی گفت: من معتقدم که ازاول خلقت بشرتاکنون هیچ دینی مثل دین مبین اسلام این همه اصول اخلاقی راکه توام بافعالیت دنیوی بوده و باترقیات زمان هم موافق باشد درنظر

نگرفته است. خوشبختانه دین ما باسیر تحولات اجتماعی وسیر تمدن وترقی بشری موافق ومناسب ومنطبق است. حیف است که نونهالان ما ازفلسفه ومبانی دین ما اطلاع پیدانکنند و ازکوچکی روح ایمان حقیقی که موجب سعادت واقعی است درآنها پرورش نیابد.

* * *

یوسف مازندی می نویسد: با توجه به گفتار وکردار محمدرضاشاه درطول سلطنت وی می توان پی برد که به (قدرتهای ماوراءالطبیعه) همواره باوری مبهم آمیخته به (بیم و اضطراب) داشته است.

او به مناسبت مختلف، نذورات و تحفه هائی به صورت ضریح خاتم کاری، چلچراغهای گرانبها، فرشهای پرقیمت به بارگاه ائمه مذهب شیعه درعراق و ایران می فرستاد. به دستور وی یکی از زیباترین و نفیس ترین قرآن، تحت عنوان (قرآن آریامهر) چاپ و منتشرشد.

دشمنان شاه به خصوص آخوندهای افراط گرا ادعا می کردند که رفتار مذهبی شاه تظاهری به منظور جلب توده های متعصب بوده است. حتی اگر این نظرقابل پذیرش باشد نمی توان منکربود که شاه زیارت مشهدرا وظیفه خود می شمرد.

شاه پس از رفع مسئله آذربایجان درسال ۱۳۲۵ تا پایان سلطنت خود همه ساله درآغاز سال نو به مشهد و زیارت امام رضا می رفته است. این وظیفه هیچگاه ترك نشده بود. معمولاً شاه صبح با هواپیما به مشهد می رفت و پس اززیارت و احتمالاً بازدید از چند طرح عمرانی عصرهمان روز باز می گشت.

ازسال ۱۳٤۸ زیارت (حرم شاه چراغ) درشیراز که گفته می شد برادر امام رضا می باشد براین برنامه اضافه شد.

واقعیت این است آنطور که از گفته های شاه برمی آید او به (قضا و قدر) عمیقاً اعتقاد داشت. برای خود (رسالت الهی) قائل بود که باید درتاریخ ایران اعمال کند. (هرکجا که تأیید خدا

پشتیبان اوست موفقیت نیز نصیب اوست) مفهوم مخالف چنین باوری می توانست اینگونه باشد که مشکلات سیاسی اواخر سلطنت او ناشی از (پایان رسالت وی) از سوی خدا بوده است. شاید یکی از عوامل ضعف شاه دربرابر کوه حوادث سیاسی زمان انقلاب را بتوان در چنین اعتقادی جستجو کرد. شاه می گفت (من همواره شخص صوفی و درویشی بوده ام. چون حوادث زندگی نوعی حالت رمزی به سرنوشت من بخشیده اند. لذا همه حوادث را به خواست خدا و یا سرنوشت و یا هرچه شما نام بگذارید برایم اتفاق بیفتد با کمال میل پذیراهستم.)

محمد رضا شاه پهلوی با خیلی از روحانیون روابط نزدیک داشت. مراجع تقلید توسط افرادی مطالب خودرا به اطلاع شاه می رساندند و اوهم می کوشید حتی المقدور پیشنهادات آنهارا قبول کند. وقتی شاه برای زیارت به اعتاب مقدسه می رفت روحانیون شرفیاب می شدند و به شاه دعا می کردند.

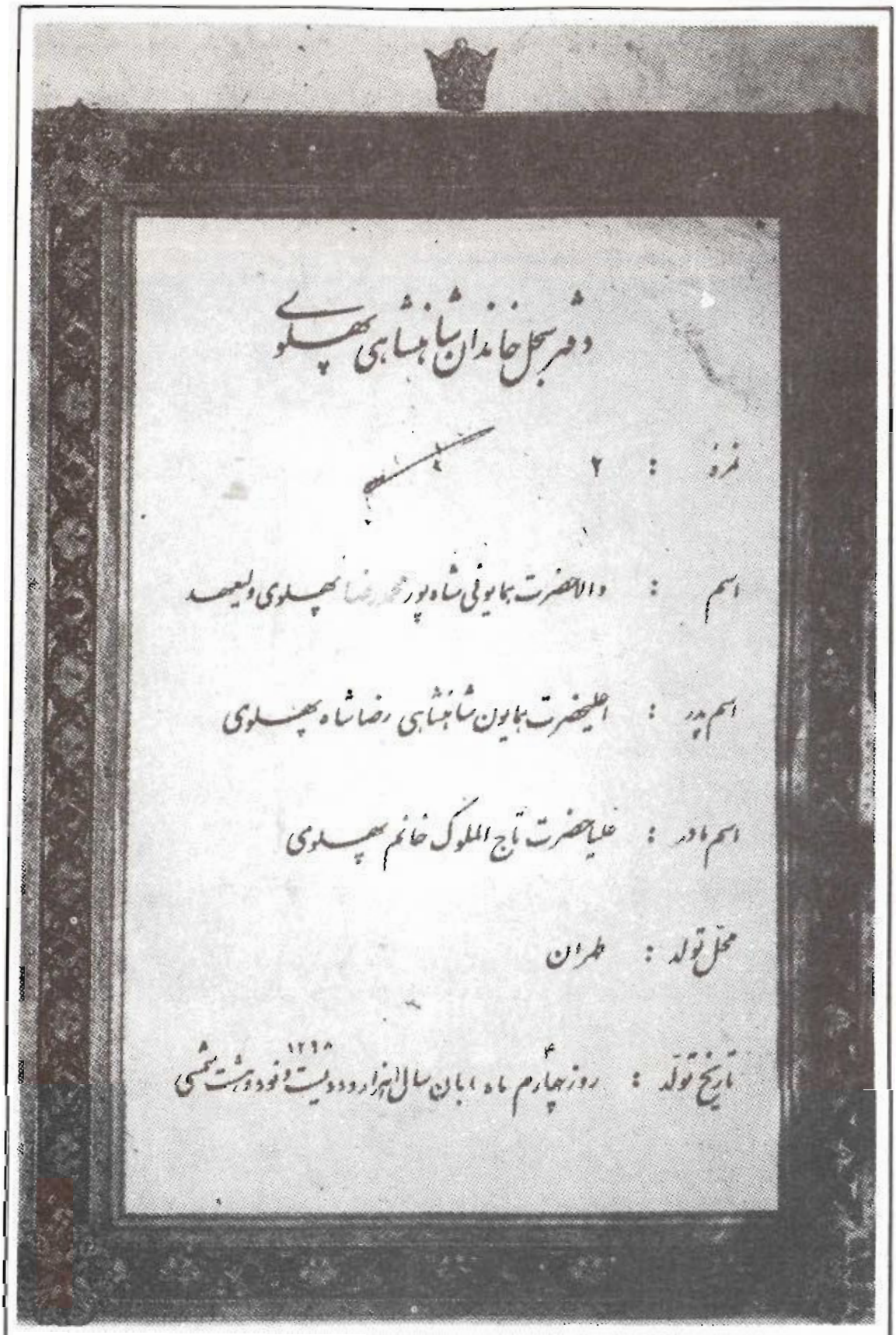

دفتر سجل خاندان شاهنشاهی پهلوی

نمره : ۲

اسم : والاحضرت همایونی شاهپور محمدرضا پهلوی ولیعهد

اسم پدر : اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رضاشاه پهلوی

اسم مادر : علیاحضرت تاج الملوک خانم پهلوی

محل تولد : طهران

تاریخ تولد : روز چهارم ماه آبان سال هزار و دویست و نود و هشت شمسی ۱۲۹۸

شناسنامه ویژه برای «ولیعهد»

ضمیمهٔ کتاب

بعدازانتشار هرجلد ازکتاب، مطالب تازه ای دردسترس قرار می گیرد که لازم است برای اطلاع خوانندگان گرامی منتشر گردد. ازاین جهت مطالبی که دربعضی جلدها به صورت ضمیمه منتشر می شود، قسمتی مربوط به جلدهای قبلی است و قسمت دیگر نکات مهم تاریخی است که انتشار هردوقسمت ضروری به نظر می رسد.

۱ ـ علامهٔ دهخدا قصد خودکشی داشت

علامهٔ دهخدا از مفاخر فرهنگی ایران ایامی از زندگی چنان خسته و وامانده شده بود که از پاریس به یکی از دوستان خود درتهران می نویسد که کیهان لندن آن را چنین نقل کرده است:

سه ماه است از تهران و ایران اخراجم کرده اند و به این گوشهٔ دنیا پناه برده ام... الان بستگان من درتهران دردست حوادث... روزگار گذشته ازخوف، جا و نان هم ندارند و خبری هم ازشان ندارم و نمی خواهم که خبری داشته باشم... قصد خودکشی دراین یك ماه اخیر مرا واداشت که کم کم حُب همه چیز و همه کس را ازخاطر دورکنم برای این که حاضر تر به مرگ باشم.... درهرحال یك هفته ای است که به این فکر

افتاده ام که با آخرین کوشش های خود بلکه بتوانم قدری مدت زندگی خودرا طول داده وباز بارگران مادر و خواهرم و قدری بعدها را تخفیف بدهم. بعد ازاین که همهٔ دنیارا باپای خیال به هم زده ام خیالم براین قوت گرفته که به استامبول بروم و درآنجا به روزنامه نگاری و یا به شاگردی یك تجارتخانه یا حمالی و یا عملگی دنبالهٔ حیات خودرا امتداد بدهم و ننگ خودکشی و گریختن از زیربار تکلیف و مسئولیت طبیعی را قبول نکنم. علت این که به اسلامبول می روم برای این است که آنجا تجارایرانی خیلی است و گذشته ازاین کارهمه قسم زیاد است و زندگی ارزان است، خاصه که من برای هرقسم زندگی مهیا ومستعد شده ام. اما اجرای این خیال هم بسته به تحصیل یك مقداروجوهی است که قروض خودرا دراینجا بپردازم و به قدرمسافرت تا آنجا هم داشته باشم . امروز درتمام دنیا یك نفررا که بتوانم به او اظهار فقر خودرا بکنم ندارم و اگر هم اظهارکنم مطمئن نیستم که همراهی کند ...

۲ ـ انتشار اسناد مربوط به دوران قاجار و پهلوی

خوشبختانه خاطره نویسی درداخل و خارج ازکشور خیلی افزایش یافته و همه سعی دارند که مطالبی را به تاریخ بسپارند. روزنامهٔ کیهان هوائی مصاحبه ای با محمدرضا جواهری و حشمت الله منعم مدیر عامل و معاون مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات سیاسی وابسته به بنیاد مستضعفان را منتشر ساخته که قسمتی از آن چنین است:

دراجرای احکام دادگاههای انقلاب و مصادرهٔ اموال عمال رژیم پهلوی، بنیاد مستضعفان اسنادی از اماکن مصادره شده به دست آورده که حاوی اطلاعات بسیارارزندهٔ تاریخی می باشد. حدود ۴۰ هزارگونی اسناد و مدارك دراختیار مؤسسه قرارگرفت و قسمت های

مربوط به دوران قاجار وپهلوی مورد استفاده واقع شد. به دنبال آنهم (بانك اطلاعات تاریخ معاصر ایران) تشکیل گردید. همچنین این مؤسسه درصدد برآمد تا (تاریخ شفاهی ایران) را تنظیم کرده که به تدریج به انتشاربقیه اسناد ومدارك مبادرت خواهدشد.

تاکنون مقداری ازاسناد اصلی و نامه های دولتی وخصوصی و عکسهای خصوصی و کارتهای عضویت افراد دراحزاب و یاسازمانها گردآوری شده است. حدود یك میلیون عکس موردبازدید قرار گرفته و مقداری ازآن نیز انتشاریافته است.

دربرنامهٔ انتشاراتی سال ۱۳۷۰ مؤسسه نشر بیش از ۸ جلد کتاب قرار دارد. بخشی ازفعالیت انتشاراین مؤسسه انتشارکتابی تحت عنوان (رجال) است که اسناد مربوط به قیام کلنل محمدتقی خان پسیان - مطالبی دربارهٔ شاپور جی و اردشیر جی (ریپورتر) وجود دارد.

انتشار خاطرات، ازجمله فعالیت های این مؤسسه به حساب می آید. ازآن جمله است خاطرات (ژنرال آیرون ساید) و خاطرات منتشر نشدهٔ سپهبد امیراحمدی و خاطرات توران امیر سلیمانی همسر سوم رضاشاه و خاطرات جعفر شریف امامی مراحل نهائی چاپ را طی می کند. بخش دیگری از فعالیت های این مؤسسه انتشارسفرنامه است. ما برای تکمیل این مطالعات تاریخی آمادگی داریم که نشریات خودرا برای مؤسسات مختلف بفرستیم از آنها نیز می خواهیم که اسناد ومدارك خودرابرای ما ارسال دارند. علاقهٔ زیادداریم با مؤسساتی که درخارج ازایران به کارمشابه مشغول هستند همکاری کنیم.

اردشیر جی

شاپور ریپرتر

۳ ـ رضاشاه وشاپورجی
ونقش پدر و پسر، دردوران شاهان پهلوی

مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش های سیاسی متن وصیتنامهٔ اردشیر جی، پدرشاپور ریپرتر که رضاخان را به (آیرون ساید) معرفی کرده و نقش مهمی دردوران سلطنت پهلوی داشته منتشر کرده که قسمت هائی از آن نقل می گردد:

این قسمتی از خاطراتم می باشد که لااقل ۳۵ سال بعدازمرگم دراختیار شاپورجی فرزندم باید گذاشته شود.

در۲۷ سالگی پس ازپایان تحصیلاتم درانگلستان به بمبئی بازگشتم و ازطرف نایب السلطنه هند با مقام مستشاری عازم تهران شدم.

دراکتبر ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشناکرد. دیدارما درآبادی (پیربازار) بین رشت و طالش صورت گرفت. من جزئیات وضع صاحب منصبان ایرانی و واحدهای قزاق روسی را بررسی کرده بودم و با تعدادی ازآنان ملاقات داشتم. دربارهٔ رضاخان گزارش داشتم (بی باك ـ تودار ـ مصمم) می باشد و صاحب منصبان ایرانی از او حرف شنوائی دارند. با اوقرار ملاقات گذاشته شد. درهمان برخورد اول سیمای پرغرور وقامت بلند وقوی وسبیل چخماقی وچشمان نافذش مرا تحت تأثیر قرارداد. سرانجام برایم روشن شد بامردی مشغول گفتگو هستم که آتش مهرایران دردلش شعله وراست ومی تواند ناجی کشورش باشد. رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیك نداشت ولی کشورش را می شناخت. ملاقات بعدی درنقاط مختلف وبیشتر درقزوین وتهران صورت می گرفت وحس اعتماد ودوستی بین ما برقرارشد. او ترکی و روسی را تاحدی تکلم می کرد و به هردو زبان به روانی فحش می داد.

حافظهٔ بسیارقوی و استعداد خارق العاده ای جهت درك مطالب داشت و آنهارا خوب بهم پیوند می زد و نتیجه می گرفت. سئوالاتی می کرد که می رساند به افق دورتری می نگرد و مایل است که ازاصول مملکت داری آگاه شود. هرچه بیشتراورا می دیدم برایم روشنتر می شد که رضاخان مرد سرنوشت است. دیدایران پرستی توأم با استعداد خداداد وهیکل و قامتی توانا وسیمای مردانهٔ قابلیت و قدرتی به او می داد که بتواند کشورش را از نیستی و زوال برهاند. حوادثی که منجر به قیام رضاخان شد متعلق به تاریخ است ولی آنچه را هم که سیدضیاءالدین طباطبائی برعهده

داشت، به خوبی انجام داد و محرك او خدمت به ایران بود ولی بیش ازآنچه لازم یا مطلوب بود، تظاهر به همگامی باانگلیس می کرد. بیم آن دارم که به آیندگان چنین غلط وانمود شود که رضا خان مهرهٔ شطرنجی بیش نبود که دربازی دوحریف مقتدر روس و انگلیس به کارگرفته شد.

تردید نیست که برچیده شدن رژیم قاجار به دست رضاخان به ضررسیاست روس و مورد استقبال انگلستان بود. ولی رضاخان مردی نبود که آلت دست بیگانه شود و اطاعت محض و کورکورانه نماید. باکیاست ذاتی خود توانست حداکثر استفاده را ازجریانات وقت به سود هدف شرافتمندانهٔ خودبنماید. نهایت این که بین سیاست و آنچه منجر به کودتاشد یك نوع اشتراك وتصادف منافع و مصالح وجودداشت. هرگاه دراثرانقلاب روسیه وضع جهان تغییر نمی کرد، چه بسا قاجاریه به وضع خود ادامه می داد و حقوق و منافع ایران تابع مقاصد دودولت همسایه بود.

قیام رضاخان زائیدهٔ و مخلوق سیاست انگلیس نبود. صحیح تراین است که بگوئیم انگلیس درمناسبات خود باایران چنین تشخیص داد که صلاحش دراین است که با آمال میهن پرستانهٔ رضا خان همگام شود. چنانچه درجنگ استقلال آمریکا جرج واشنگتن از کمك نظامی فرانسه بهره مندبود و این مطلب سرسوزنی از ارزش خدمات میهن پرستانهٔ سردارآمریکائی، درراه میهنش نکاسته است. من درمتن اموربودم و نیك می دانم که استقلال ایران قبل ازکودتا هرآن درخطر محوشدن بود.

شاه قاجارعلاوه برمقرری ماهی بیست وپنج هزارتومان از انگلیس، سعی می کرد عواید فوری دیگری برای خودتأمین کند. آنچه من به نایب السلطنه هند گزارش دادم این بود که خانهٔ ایران ازپای بند ویران است و قرارداد ۱۹۱۹ هرچه زودتر باید باطل شود. رضاخان درمنزل ارباب جمشید درتهران به من توضیح داد که افسران روسی قزاق درحالت جلب همکاری عده ای از قزاقهای

ایرانی هستند که پایتخت را اشغال کنند. دراین مرحله به دستور وزارت جنگ درلندن و نایب السلطنه هند، همکاری من و ژنرال آیرون ساید آغازگردید ورضاخان را به او معرفی کردم و اوهم همان صفاتی را دررضاخان دید که من دیده بودم. وقتی امورلشگری درشمال ایران به دست فرمانده نیروهای انگلیسی افتاد، کمال مطلوب این بود که حکومتی درتهران روی کارآید و قوای انگلیسی ایران را تخلیه کندکه بهانه به دست روسها نیفتد. من اظهار نظر کردم که رفتن شاه قاجار نه تنها فاجعه ای به بار نخواهدآورد، بلکه موهبتی است ازسوی باریتعالی... سرانجام با اقدام جسورانه وبه موقع رضاخان، ایران ازخطر تجزیه و هرج ومرج ونیستی نجات یافت.

درچندسال گذشته رضاشاه بارسلطنت ایران را برشانه های فراخ خود حمل می کند وعلاقه اش به پیشرفت و ترقی این سرزمین صورت تعصب به خود گرفته و کوشش می کند نظم نوین سیاسی و اجتماعی برقرار کند. احیای ایران، برای رضاشاه شهوت ارضاءناپذیری است که اگر می توانست وجب وجب ایران را با دست خود آباد می کرد. با مردمی که از میان آنهابرخاسته بود همدردی فراوان دارد. تربیت نظامی اورا متقاعد کرده بود که بدون انضباط شدید درشئون مملکت کاری به ثمر نمی رسد. بیم آن دارم که مورخین شدت عمل شاه را نسبت به کسانی که مستحق آن هستند به سنگدلی تعبیر نمایند و حال آنکه درزیراین صورت مردانه و سخت، قلبی پراحساس می طپد. او می دانست که باید زهرچشم گرفت ولی درمواردی هم اظهارملاطفت می کرد. رضاشاه قدرت بلامنازع را صرفاً برای به جلو راندن ایران می خواست.

رضا شاه ازکسانی که مذهب را وسیلهٔ سودجوئی شخصی و جاهل وخرافاتی نگاه داشتن مردم قرار می دهند، بیزار است. من به تفصیل برایش شرح دادم که طبقهٔ علماء و آخوندها و ملاها چگونه درگذشته حتی آمادهٔ وطن فروشی بودند. علماء به طور کلی

می خواستند که جیبشان پرشود و تسلط شان برمردم پایدار بماند وهمیشه برچندبالین سرمی نهادند. چندنمونه ازپول گرفتن آخوندهارا برای شاه تعریف کردم. درپایان رضاشاه آنهارا (قحبه های بی همه چیز) نامید. به رضاشاه گفتم: آخوندها درشهرمقدس مشهد با زوار تماس گرفته و بدون هیچ شرم وحیائی موجبات عیش و لذات جنسی آنهارا فراهم می ساختند و باقرارداد های یك روزه زنهای نادان را وادار به این کار می کردند و می گفتند این کارثواب دارد و موجب رضایت ائمهٔ اطهار می شود و به مردان هم می گفتند زیارت آنها هنگامی قبول است که خودرا ازبارشهوت جنسی سبك کنند و بعد به عبادت بپردازند.

علماء به همکاران مذهبی خود اجازه می دادند که باعبا و عمامه به اعمال زشت بپردازند. عده ای هم روحانی شرافتمند هستند که انگشت شمار می باشند اما، نمی توان آنهارا نمونهٔ واقعی جامعهٔ روحانیت ایران دانست. رضاشاه به خدا معتقد بود ولی درمذهب متعصب و خشك نبود.

آنچه را دربارهٔ عشایر و قبایل می دانستم با روابطشان با دول بیگانه، برای رضاشاه بیان کردم. می گفت: دررژیم ایران جائی برای حکومت های غیررسمی و خودمختار محلی وجودندارد و قدرتهای محلی باید قلع و قمع شوند.

درایران سیستم پارلمانی به چشم می خورد. ترکیب مجلس با نظر وتصویب شاه می باشد نه انتخاب مردم و رضاشاه نیازی ندارد که مجلس را به توپ ببندد. شاید خود او متوجه نباشد، قرنها پیش افلاطون این نوع را پسندیده بود. رضاشاه با اشتیاق می خواست جوانان ایرانی با فرهنگ امروزی اروپا آشنا شوند تا در پیشرفت ایران نقش فعالی داشته باشند.

من صریحا می گویم تطمیع دولت بیگانه درصورتی موثراست که استعداد خود فروشی و وطن فروشی وجوددارد. باید برخودفروشان نفرین کرد نه خریداران بیگانه که هدفشان تأمین منافع ملی خود می

باشد .

قدرت ونفوذ واقعی دررضاشاه است و باحس مسئولیت نسبت به وظایف خطیر سلطنت درراه اعتلای ایران احترام می نماید . چشم تمام حکام و مأمورین به دستورات صادره ازشاه می باشد . مأمورین بیگانه می دانند که مداخلات آنان برای رضاشاه غیرقابل تحمل است و منافع مشروع کشورشان به مخاطره خواهدافتاد و ایرانیان باید بدانند که درسرزمین خودبایدصاحب اختیارباشند . یکی ازاشکالات عمده این است که گروهی می اندیشند آنچه که درایران می گذرد ، نتیجهٔ تصمیمات بیگانگان است و برای هرامرساده هزارکاسه می چینند که درزیر هرکاسه نیم کاسه ای است . درایران تاهمین ده سال اخیر ایرانیان نفوذ انگلیس را حاکم وحاضر دانسته ولو آنکه هیچ سرباز وحاکم انگلیسی به چشم نخورد . دوست مشفقم حسینقلی نواب می گفت هنوز دوستان ایرانی من ، گاندی و حزب کنگره رابازی سیاست انگلیس تصور می کنند .

می ترسم روزی مورخین تحولات شگرف ایران را به دست رضاشاه ، سطحی و فاقد اساس وعمق بدانند . جواب من این است که رضاشاه مانند طبیب حاذق ودلسوز به مداوای بیماری پرداخته که جهان اورا درحال نزع می دانست و امروز برپای خود استواراست .

گاهی از خود می پرسم که مبادا شاه هم تماس سابق را بامردم ندارد و بیش از آنچه واقعیت حکم می کند آسوده خاطرشود .

دول بزرگ درمقابل مردانی چون رضاشاه نرمش و انعطاف را برجبر و تحمیل ترجیح می دهند و این حقیقت راقبول دارند که هدف رضاشاه تأمین مصالح ایران است که نباید تابع منافع دیگران شود .

به رضاشاه عرض کردم که خطر مسکو موقعی جدی خواهدشد که از گرفتاریهای داخلی آسوده و متوجه کشورهای همسایه گردد . روسها این خصیصه رادارند که درراه نیل به مقاصد خود خشونت به

خرج دهند وهر قراردادی رالگد مال کنند. هم اکنون قرائنی دردست است که روسیه از افکارانقلابی به عنوان حربه علیه رژیم استبدادی ایران استفاده خواهدکرد. من اکنون افق سیاسی ایران را روشن می بینم.

شناسائی و دوستی بارضاشاه بزرگترین افتخارزندگی من است. ایرانیان باید بدانند که رضاشاه عمردوباره به ایران داد و فرصتی را دراختیار ایرانیان گذاشت که به خود آیند و به صورت مردمی آزاد باتاریخ و فرهنگ درخشان درعرصهٔ گیتی عرض اندام کنند. این برایرانیان است که خودرا مستحق فرصتی سازند که رضاشاه به آنهاداده است. اردشیرجی - نوامبر ۱۹۳۱

دراین کتاب به بیوگرافی اردشیرجی و فرزندش شاپورجی اشاره کرده و آنهارا که تابعیت انگلیسی داشته اند، مأمور دولت انگلستان دانسته که درسلطنت پهلوی مأموریت مهمی را عهده داربوده اند. برای پدر درکودتای ۱۲۹۹ و برای پسر درماجرای ۲۸ مرداد نقش فعالی یادآور شده و نوشته اند ازاین بابت کمسیونهائی درمعاملات، ازجمله خرید تانك چیفتن ازانگلستان، کمیسیون یك میلیون پوندی به شاپورجی پرداخت شده، که طی چك شماره ۱۶۲۵۰۰ مورخ ۱۳۵۷/۵/۲۴ بانك ایران و خاورمیانه شعبهٔ تخت جمشید مبلغ ۴۲۵۷۹۲۸۰ ریال مالیات به وزارت دارائی ایران پرداخته و از و زارت دارائی نیز طی نامهٔ شماره ۸۳۲۴/۳۱ مورخ ۱۳۵۷/۶/۱۵ تقاضای مفاصا حساب مالیاتی نموده است.

٤ ـ خاطرات ملکه ثریا

ملکه ثریا سالها قبل خاطرات خودرا منتشر ساخت که به فارسی هم ترجمه گردید و قسمتهائی ازآن درجلدهای قبلی انتشاریافت. درسال ۱۳۷۰ خاطرات دیگری از ملکه ثریا با عنوان (کاخ تنهائی) به زبان فرانسه منتشرشد که روزنامه نیمروز چاپ لندن آنرا منتشر ساخت و طی آن چنین نوشته است:

وقتی پدرمن بزرگ شد متوجه گردید عمویش که قیم اوبود بسیاری از میراث پدری اورا بالاکشیده و تنها چیزی که برای او مانده بود کمی زمین و تعدادی سهم از شرکت نفت جنوب که کفاف مخارج تحصیل پدرم را درخارج می داد. با این طرز خلیل اسفندیاری بختیاری درسال ۱۹۴۲ برای تحصیل دربرلن اقامت گزید. مادرم درشهر مسکو به دنیا آمده بود وپدربزرگ او اسلحه سازبود که به دستور تزارالکساندر دوم به روسیه رفته بود تا مدیرکارخانهٔ اسلحه سازی شود. پسراو که نمایندهٔ دوشرکت برق وداروسازی بود، بایك زن آلمانی ازدواج کرد که صاحب سه فرزند شدند. مادرم (اوا) و خاله ام (باربارا) و دائی ام فرانس نام داشتند.

مادرم می گفت: درجنگ جهانی اول پدربزرگ و مادربزرگ به سیبری تبعید و زندانی شده بودند وپس از انقلاب موفق شدند ازروسیه بگریزند. روسها خانهٔ آنهارا سوزانده بودند.

پدرم در۲۲ سالگی که یك دانشجوی علوم سیاسی بود مادرم را که ۱۶ سال داشت دید و خواستارازدواج بااوشد. ولی چون ازدواج بازن اروپائی مشکل بود، کسب اجازه از خانوادهٔ پدرم دوسال طول کشید.

دوسال بعد پدرومادرم به ایران مراجعت کردند و من دراصفهان متولدشدم.

وقتی بزرگ شدم کلفت ها سعی می کردند برای دخترها شوهر پیداکنند و نام هرکس را که می بردند من جیغ می زدم و می گفتم هرگز...

وقتی رضاشاه سهام نفت بختیاریهارا به قیمت کمی خرید، سرداراسعد بختیاری که وزیرجنگ رضاشاه بود بازداشت گردید و تمام عموهای من نیز زندانی شدند. سرداراسعد درزندان جان سپرد و بزرگترین عمویم هم اعدام گردید. درنتیجه وضع مالی ما بدشد.

من در۹ سالگی تصمیم گرفتم هنرپیشه شوم. مادرم می گفت:

چرانه ولی می گفت علاوه برزبان آلمانی و فارسی باید زبانهای فرانسه و انگلیسی را هم یادبگیری. ولی پدرم معتقدبود که آینده فرزندش درازدواج است و نبایدکارکند.

وقتی ۱۳ ساله بودم، عکسی از محمدرضا پهلوی و ملکه فوزیه درکلاس ما نصب شده بود که دوستانم می گفتند من شبیه فوزیه هستم و من هم آن عکس را دوست داشتم چون فوزیه بسیار زیبا بود.

بعد به همراه پدر و مادرم به زوریخ درسویس رفتیم و من درمدرسهٔ مونترو شروع به خواندن درس کردم ولی فکر هنرپیشه شدن همیشه درمغز من بود که پدرو مادرم می گفتند اول باید تحصیلات راتمام کنی و فرانسه یادبگیری بعد به مدرسهٔ هنرپیشگی بروی... برای فراگیری زبان انگلیسی مدتی به لندن آمدم و با عمه و سه تن از فرزندان عمویم زندگی می کردیم. چندتن خواهان ازدواج بامن بودند، مخصوصاً یك فرد ازخاندان قاجار، که به پدرم گفتم هیچیك از آنهارا دوست ندارم.

درلندن تنها با بستگانم گودرز و ملکشاه بودم که درهمان مدرسه زبان بامن تحصیل می کردند و مورداطمینان پدرم بودند. یك روز گودرز ازمن چندعکس گرفت. زیرافروغ ظفر از اوخواسته بود که عکسهارا به تهران بفرستد.

یك هفته بعد ملکشاه گفت: ثریا اگردلت می خواهد امشب بامن به سفارت ایران بیا که ضیافتی به افتخاروالاحضرت شمس برپاست. با این که به علتِ آزار ایل بختیاری، از پهلویها خوشم نمی آمد، ولی شنیده بودم که والاحضرت شمس زنی جذاب و خوشروی است. به همین جهت دلم می خواست اورابیینم. درآنجا والاحضرت بامن خیلی صحبت کرد و سرانجام گفت دلت میخواد فردا شب بامن به تئاتربیائی؟ از آن شب ببعد ماهیچگاه از هم جدانبودیم. حتی مرا به پاریس دعوت کرد.

ازگودرز و ملکشاه موضوع را پرسیدم آنها گفتند: فروغ ظفر

عکسهای تورا به ملکهٔ مادر نشان داده است. ملکهٔ مادر گفته از زمانی که شاه ازفوزیه جدا شده درکاخ خود بسیار تنهاست. او دوست دختر زیاد دارد ولی علاقمنداست که همسری داشته باشد. هردختری را که به او معرفی کرده اند نپسندیده ولی خیال می کنم که ازعکسهای تو خوشش آمده و می خواهد تورا ببیند. آیا علاقمندهستی ملکهٔ ایران شوی؟

همان روز هم این نامه از پدرم رسید، از زوریخ نوشته بود: (خواهرزاده ام رستم که دیروز ازطرف شاه آمده بود ازمن خواهش کرده تورا به دربار معرفی کنم. بنا براین زودتر به تهران خواهیم رفت).

پدرم با تلفن گفت: (شاه عکس تورا دیده است. ازدواج تو باشاه،خانواده های بختیاری و پهلوی را متحد خواهد ساخت. آیا تو موافق هستی بااو ملاقات کنی؟)

گفتم من بسیارعلاقمند هستم ولی باید قبلاً قسم بخوری اگر ازاو خوشم نیامد و یا او ازمن خوشش نیامد، شما مرابه مدرسهٔ هنرپیشگی درآمریکا بفرستی. پدرم گفت قول می دهم و چون همیشه برسرحرف خودش بود پذیرفتم.

با این طرز می دیدم من از یك طرف علاقمند بودم که هنر پیشه شوم و ازطرفی دیگر ممکن است ملکهٔ ایران باشم. ملکهٔ ایران شدن کم نبود. من روی ابرها پرواز می کردم.

شاهدخت شمس زیبا، همیشه مراقب من بود. او می گفت: برادرش خیلی تنهاست و آرزوی تشکیل خانواده را دارد. خیلی عالی می شود که دخترجوانی مثل تو درزندگی او سهیم شود. آیا می دانی که برادرم هرروز از تهران تلفن می کند و می خواهد تورا ببیند. نامه خودرا به شاه خواند که مملو از تعریف از رنگ چشمهایم بود وازلبهایم و... گفت: می خواهم این نامه را برای شاه بفرستم زیرا توجای مخصوصی درقلب اوداری... تو اگربابرادرم ازدواج کنی ما دوستان خوبی خواهیم بود. شمس می گفت درزمان

ملکه بودن فوزیه من اغلب اوقات خوشحال نبودم . فوزیه خواهرم اشرف را برمن ترجیح می داد. آنها همیشه با هم بودند و سرانجام اشرف باعث شد که ازدواج آنها ازهم پاشید. به خواهرم اطمینان نکن او بسیار جاه طلب است.

این اولین باربود که من به اختلاف دوخواهرشاه پی بردم. شمس آداب درباری را به من آموخت. اومی گفت: برادرم ازتو مسن تراست. او ورزشکار بسیار خوبی است. اگر می خواهی دوستت داشته باشد توهم باید ورزش کنی. او زیاد بلندقد نیست و خیلی کم لبخند می زند. بسیار وفادارو مؤدب است. قلب بسیار مهربانی دارد. شاه از مادرم تاج الملوك هراس دارد توباید به او احترام زیادی بگذاری، زیرا او دوست ندارد کسی درمقابلش بایستد. شاه از زنان با فرهنگ خوشش می آید. تو باید مطیع باشی و بچه برایش بیاوری مخصوصاً یك پسر... باید به کارهای خیریه بپردازی.

با این طرز پس از چندروز عازم تهران شدم. درفرودگاه رم یك روزنامهٔ ایتالیائی خریدم که نوشته بود، شاهدخت شمس همراه دوشیزه ثریا اسفندیاری نامزدشاه عازم تهران است. این اولین باربود که نام خودرا درمطبوعات دیدم.

درفرودگاه تهران همه مسافرین پیاده شدند. از پنجرهٔ هواپیما دیدم که شاهدخت شمس مشغول دیده بوسی بابرادران خود و همسران آنها می باشد. ناگهان زن گنده ای بالا آمد و به من خوش آمدگفت. او فروغ ظفر همان فرشته ای بود که عکس مرا خواسته بود. پشت سراو دکترایادی گفت: (سلام ثریاخانم) منهم گفتم: سلام آقا. من درآن لحظه نمی دانستم که دکترایادی از نزدیکترین و بهترین دوستان من خواهدشد.

وقتی به خانه رفتم هنوز چمدانهایم راباز نکرده بودم که تلفن زنگ زد که امشب برای شام خصوصی درکاخ علیا حضرت ملکهٔ مادر هستید. به ضیافت رفتم. ملکهٔ پیر مرا دراتاق خصوصی خود پذیرفت. درکناراو خواهران و برادران شاه ایستاده بودند. مرا

بوسید. ناگهان خدمتکاراعلام کرد: (اعلیحضرت همایون شاهنشاه) همه از جا بلند شدند. شاه درحالی که لباس نظامی برتن داشت وارد شد. بسیارعالی به نظر می رسید. مثل برق زده ها برجای ماندم. شمس همه چیز را به من اشتباه گفته بود. شاه بسیار خوش تیپ بود و لبخند برلب داشت. قدش مناسب وخوش هیکل بود. ازقیافه اش جوانی و شادابی می بارید. باید اعتراف کنم که دراولین نگاه عاشق اوشدم. شاه بامادر خود روبوسی کرد. خواهران و برادرانش درمقابل او با احترام ایستاده بودند. شاه یکراست به سراغ من آمد. ادای احترام کردم، ازمن خواست که بنشینم. دربارهٔ تحصیلاتم سئوالاتی کرد. وقتی میزشام آماده شد شاه از من خواست درسمت چپ او بنشینم، پس ازشام ما به اتاقی رفتیم. ملکه مادر دروسط نشسته بود و مشغول یك بازی بنام (جغرافی) شدیم که اسامی کشورها و رودخانه و شهرها پرسیده می شد که درحقیقت آزمایش هوش بود.

ساعت ۱۱ آن شب عمه ام فروغ ظفر مرا به خانهٔ برادرش امیرحسین خان ظفر برد. پدرم گفت: ثریا، شاه از توبسیارخوشش آمده و تصمیم دارد باتو ازدواج کند. مثل فنرازجابلندشدم. او گفت: ولی قرارم را فراموش نکرده ام، اگرراضی به ازدواج نباشی به هولیوود خواهی رفت. گفتم: (نه به شاه بگو زن او می شوم)

میان شاه و من کشش عجیبی به وجود آمد. خجالتی بودن او برای من تشویقی عاشقانه بود. هوش او جزئی از فرهنگ کامل اوبود. بی صبری اش مرابسیارمغرور کرد، زیرا ازمیان تمام دخترانی که دیده بود بادیدن عکس مرا انتخاب کرده بود. روزبعد عکس من درتمام روزنامه ها منتشر شد و در۱٦ سالگی نامزد شاه شدم که آنها می گفتند ۱۸ سال دارم.

درآن زمان چون حکومت رزم آرا سرکاربود ووضع کشور بحرانی، شاه گفت: نامزدی مابه طور خصوصی برگذار می شود. برای لباس نامزدی شمس به کمك من آمد و خیاطی فرستاد و ظرف مدتی

کوتاه لباس حاضرشد.

با موزیك والس باشاه می رقصیدیم که مرا به اتاقی برد و گفت: این اتاق را ازهمهٔ اتاقهای دیگر بیشتردوست دارم. کتابخانهٔ بزرگی بود که سقف اتاق نقاشی شده بود. پرسید: خوشت می آید؟ گفتم: عالی است. برای اولین بار مرا بوسید.

روز عقد ما نزدیك می شد. مادرم با این که خود در۱٦ سالگی ازدواج کرده بود به من می گفت تو در۱٦ سالگی هنوز جوان هستی.

بعضی روزها برای دیدن ملکه مادر به کاخ او می رفتم. او به تنهائی زندگی می کرد. دوستان نزدیکش درکناراو بودند. هیچوقت مرگ شوهرش را درآفریقای جنوبی فراموش نمی کرد. با این که ضعیف به نظر می رسید، اما زنی بسیار قوی و مصمم بود. وقتی به کنار دریای خزررفتیم شاه گفت به دریا برویم. من فهمیدم که می خواهدهیکل همسرآینده خودراببیند. بعد از شنا برای قدم زدن رفتیم، نمی دانم این کار ازمن بود یا ازاو. ناگهان لبهای من واو برای یك بوسهٔ طولانی برروی هم قفل شدند. هنگام بوسه از چشمهای شاه مهربانی می بارید.

با این که محمدرضاشاه قبلاً ازدواج کرده بود وقبل از من دهها دختر به اومعرفی کرده بودند، هنوز درمقابل زنان خجالتی بود. درسرمیزشام دوخواهرشاه سربسر او می گذاشتند و می گفتند: (نامزدت برایت خیلی جوان است. شما ۳۰ سال داری واو ۱٦ سال) شاه می گفت: دراین کشور ملکه ها زود رشد می کنند. بازندگی که انتظار اورا می کشد به زودی جوانی را فراموش خواهدکرد. دراین لحظه فهمیدم زندگی آینده ام خیلی مشکل است ولی آرزو داشتم همیشه با او باشم، مگراین که مرگ مارا از هم جداکند.

مراسم عروسی ماهفت شب طول کشید و هفت سال بعد هم از یکدیگر جداشدیم.

لباس عروسی من بابرلیان های بدلی تزئین شده بود زیراشاه

می گفت: (بیهوده نباید خرج کرد. کشور دراوضاع خوبی قرارندارد) ولی نیم تاج و گردن بند و دستبند من زمرد واقعی بود که ازجواهرات سلطنتی به قرض گرفتیم و پس از عروسی بازگردانده شد.

وقتی امام جمعهٔ تهران خطبهٔ عقدرا خواند و پرسید که: (آیا شما حاضرید...) بارهاشنیده بودم که بایدصبر کرد تا سئوال تکرار شود ولی من بدون تأمل جواب دادم (بله) زیرا نباید یك امپراطور را منتظر گذاشت. باهمان بله ما زن و شوهر شدیم. بلافاصله سکه های کوچك طلا برسرمن باریدن گرفت. این وظیفهٔ ملکه مادربود که سکه ها را برسرمن بریزد.

به اتاق دیگر رفتیم که دیپلماتهارابببینیم. من خیلی خسته شده بودم. شاه دستورداد قیچی آوردند و دنبالهٔ سنگین لباس مرا بریدند. شاه برای اینکه مرا آرام کند زیرگوشم می گفت: (من تورا خیلی دوست دارم، من دیوانهٔ توهستم) برای اولین بارحس کردم با مردی که ازدواج کرده ام خیلی دوستش دارم و به وجودش افتخار می کنم.

جشن عروسی درکاخ گلستان برگذارشد. من معنی آنهمه شکوه وجلال راحس نمی کردم. من درروٴیاها سیر می کردم. مردان محترم باموهای جو گندمی به من تعظیم می کردند. به من الهام شده بود که این زندگی دوام نخواهدداشت.

دوساعت بعداز نیمه شب که واردکاخ اختصاصی شدیم شاه به من گفت: (ازامروز تو ملکهٔ ۲۰ میلیون ایرانی هستی) با این که خیلی خسته بودم دلم می خواست شب را درآغوش او بگذرانم. می خواستم زن اوباشم. ندیمه ها لباس خواب آوردند. درآن لحظه هیچ چیز نمی توانست احساس مرافروکش کند.

من فکر می کردم که شاه قدرت فوق العاده ای دارد که برتمام مشکلات غلبه می نماید ولی ناراحتی های زیادی داشت که از من پنهان می کرد.

وضع داخلی کاخ حالت غم انگیزی داشت. مبل و اثاثیه کهنه و فرسوده بود. وضع آشپزخانه هم خراب بود. من مسئولیت را خودبه عهده گرفته و ترتیبات خاصی برای آنها دادم و شاه از وضع خیلی راضی شد. اعضای خانوادهٔ پهلوی همه از رضاشاه می ترسیدند. فقط تاج الملوك مادر شوهر من درمقابل او توانسته بود به ایستد. من درنگاه تاج الملوك همیشه خشم وغضب را می دیدم و با من به سردی رفتار می کرد. شهناز فرزند شاه هم به من اعتنائی نمی کرد. وقتی او را به سویس بردم گفت: انگشتر شما خیلی زیباست بلافاصله اورا به شهناز دادم و از آن ساعت با من دوست شد و گفت: (مادر شما کی برمی گردید ؟)

وقتی همراه شاه درحکومت مصدق به رم رفتیم درآن زمان شایع بود که خانوادهٔ پهلوی صاحب یك ثروت افسانه ای است، ولی این موضوع کاملاً بی اساس بود. تمام ثروت، املاك پهلوی بود و درآمدحاصله از آن نیز برای زندگی پرخرج شاه و شاپورها و شاهدختها کافی نبود. از طرف دولت به بستگان شاه مخارج شان داده نمی شد. سالیانه مبلغی بودجهٔ دربار بود که ازطرف خزانه پرداخت می گردید. با این که مارا متهم کرده بودند ولی من قسم می خورم که ما هیچ حساب بانکی رمزی درسویس نداشتیم.

شکی نیست که محمدرضا گرایشی به خودبزرگ بینی داشت. عاشق این بود که درمقابل مقامات مملکتی قدم بزند وکلمهٔ (ما) را تکرارکند.

بعداز ۲۸ مردادکه به کشور بازگشتیم کاخ اختصاصی را تعمیر و مبلمان لوئی شانزدهم را عوض کردیم. اگرشاه متنفرنبود من می توانستم میهمانی های بزرگی درکاخ برگذارکنم. ولی سالی سه باربه مناسبت تولدهایمان و سال روز ازدواجمان میهمانی می دادیم. من هنوز جشن بالماسکه منزل شاهدخت اشرف را به یاد دارم.

محمدرضا شاه تصمیم گرفت درنقش (شیر) ظاهرشود و من هم درنقش مادام (پومپادور) درآیم. من موضوع را به یکی ازدوستانم

گفتم و اظهار داشتم هیچکس نباید آن را بداند. او گفت: من قسم می خورم. ولی عصرهمان روز همه این موضوع رامی دانستند. ولی من یکی ازخانم هارا که هم هیکل خودم بود صداکردم و لباس (مادام پومپادور) را به اودادم و خودم درلباس ژاندارك ظاهرشدم. درتمام مدت جشن، همهِ بامادام پمپادور می رقصیدند و حتی مردانی که بامن می رقصیدند، چشمان خودرا به او دوخته بودند و خیال می کردند اوملکه است. درحالی که بامن مشغول رقص بودند. ولی متأسفانه قراگوزلوی جوان مراشناخت و منهم ماسك را از چهره برداشته نزد مادام پمپادور رفته پرسیدم: ازنقش خودت به عنوان ملکه خوشت آمده؟ من هیچ وقت به اندازهٔ این میهمانی لذت نبرده بودم.

آن شب شاه ازمن پرسید که شما فکر نمی کنید که باید دربارهٔ جانشین سلطنت جدی فکر کنیم؟ دردربار شایعات زیاد بود. تاج الملوك ازمن می پرسید: (فکر می کنی چه وقت به من پسر ولیعهدی خواهی داد؟) پس از مدتی شاه تصمیم گرفت که به اتفاق من تاجگذاری کند. ما به بانك ملی رفتیم که جواهرات سلطنتی آنجا بود تا جواهراتی که به درد من می خورد پیداکنم. این ثروت بی حساب متعلق به شاه نبود بلکه متعلق به دولت بود و شاه و ملکه و خانوادهٔ سلطنتی حق نداشتند بدون رسید ازاین جواهرات استفاده کنند. من گفتم متأسفم که نمی توانم این جواهرات را به صورت بهتری دربیاوریم و به قیمت آن بیفزائیم. پس از مذاکراتی، ما (هاری وینستون) جواهرساز معروف نیویورکی را به تهران خواستیم تا زیرنظر مراقبین بانك سنگ های خودرا انتخاب و یك تاج هم برای من بسازد. من هیچگاه آن تاج را برسرنگذاشتم. من ازجواهرات فوزیه استفاده کردم. سرنوشت چنین بود که جواهرات ثریا بختیاری هم مورد استفادهٔ ملکه فرح قرارگیرد.

ثریا سپس ماجرای طلاق ازشاه و زندگی در دربار و عشق ها و ناکامی های خودرا شرح داده که درجلد چهارم به آن اشاره شده

و درباره آخرین روزهای زندگی شاه چنین می نویسد:

تمام کسانی که محمدرضاشاه پهلوی را همراهی می کردند پس از اینکه او ازتخت خود سرنگون و از ایران اخراج شد، اورا فراموش کردند. اما انورسادات رئیس جمهوری مصر اورا پذیرفت و اجازه داد که دربیمارستان نظامی معادی قاهره تحت درمان قرار بگیرد. البته دراین زمان شاه دیگر شبیه سایه ای ازخود شده بود.

درآن روزها، اردشیر زاهدی که شهناز را طلاق داده بود و می دانست که من درکجا هستم، به دیدنم آمد.

«اردشیر، راجع به او برایم بگو... حالش چطوراست؟ چکارمیکند؟ کجاست؟»

اردشیر بطور خصوصی به من گفت که شاه در یك کاخ قدیمی زمان امپراطوری عثمانی که چهارصداتاق دارد مشغول استراحت است. آن قصر درحال ازهم پاشیده شدن بود، لوله کشی آن غیرقابل اتکا و تلفنها دائماً خراب بودند. مبلمان بسیارکهنه و تابلو ها درحال پوسیده شدن بودند.

«چرا او دراین قصر بزرگ منزوی شده است؟»

«مصریها می خواستند که دراین آخرین لحظات زندگی او، تنها محلی را که لایق شاه شاهان است دراختیار اوبگذارند.»

با خود فکر کردم «عظمت یا اضمحلال؟» و یك آن به فکرم رسید که به دیدن شاه بروم و یکبار دست اورا بفشارم. فکر می کردم که این کاررا به او مدیون هستم.

ولی تسلیم احساسات خودنشدم. این کار بهیچ وجه قابل توجیه نبود. نه برای من، نه برای او و نه برای خانواده اش و کسانی که دراطراف او بودند.

صبح روزبیست و هفتم ژوئیه سال ۱۹۸۰، ساعت نه وپنجاه و شش دقیقه صبح، محمدرضا آخرین نفس خودرا کشید و به این ترتیب شاه شاهان از این دنیا رخت به سرای باقی کشید.

چهارسال قبل من و برادرم تصمیم گرفتیم که به مصر برویم و

روی رودخانه نیل کشتیرانی کنیم. درمصر ما ازاهرام ثلاثه، دره پادشاهان و دیگر مناطق دیدنی دیدار کردیم و درقاهره به مصرالقاهر که درکنار مسجد رفاعی قرار دارد رفتیم.

زن پیری راهنمای ما در داخل شهر بود. او ناگهان چیزی درگوش برادرم زمزمه کرد.

من با تعجب از بیژن پرسیدم: «چی درگوشت گفت؟»

اظهارداشت که اوگفت «مقبره محمدرضا درکنار مسجد رفاعی قراردارد. دلت میخواهد آن راببینی؟»

شانش یا بدشانسی، سرنوشت ترتیب این ملاقات غیر منتظره را داده بود. درحالی که قلبم به شدت می طپید، بدنبال پیرزن به داخل مسجد کوچکی رفتیم. آنجا درمقابل دخمه ای پیرمردی نشسته بود که صورت بی احساسی داشت. او فوراً شروع به معذرت خواهی کرد. من معمولاً گل و شمع برده بودم ازجا بلندشد و دوچراغ کوچك را روشن کرد. درمیان تاریکی، من گور محمدرضا را دیدم. یك سنگ مرمر ساده که روی آن نوشته شده بود:

محمدرضا، شاه ایران.

محمدرضا هم مانند پدرش رضاشاه، درخارج ازایران و دور از ایران که او عاشقانه دوستش داشت، به خاك سپرده شده بود.

۵ ـ خیبرخان گودرزی

وزیرخارجه آمریکارا چگونه نگران کرده بود؟

هنگامی که جلددهم کتاب زیر چاپ بود (خاطرات ابوالحسن ابتهاج) در دوجلد منتشرگردید که ضمن مطالعه متوجه شدم که به نام (خیبرخان گودرزی) اشاره ای کرده و چون دراین جلد مطالبی درباره او منتشر شده است ازاین جهت لازم دیدم که خلاصه ای در اینجا نقل گردد.

ابتهاج می نویسد: هنگامی که درسازمان برنامه بودم یك روز وقتی درسلیمانیه گلف بازی می کردم (وارن) رئیس اصل چهار

درایران، گودرزی را همراه خود آورد و به عنوان یکی ازمقاطعه کاران اصل ٤ به من معرفی کرد. وقتی بازی شروع شد خیبرخان مانند گلف باز حرفه ای بازی میکرد. از آن ببعد گودرزی گاهی با من گلف بازی می کرد و چندی بعد تماس ما قطع شد و از او خبری نشد.

یك بار درسفر به واشنگتن درنیویورك توقف کرده و درهتل (آمباسادور) اقامت کردم. چون هیچکس از محل اقامت من درنیویورك اطلاعی نداشت باعث حیرت من گردید که روز بعد از ورود، گودرزی تلفن کرد که درسرسرای هتل منتظر من است. وقتی از او پرسیدم چگونه از محل توقف من اطلاع پیدا کرده خندید و گفت من راههای مخصوص برای بدست آوردن اطلاعات دارم. جلوی درهتل اتومبیل کادیلاك شکاری را که نظیر آن را شاه درتهران داشت به من نشان داد و گفت آنرا به عنوان جایزه مسابقه گلف برده است. از او پرسیدم درآمریکا چه می کند گفت مقاطعه کاری. گفتم ما درایران برای راهسازی متوسل به شرکتهای خارجی می شویم و شما که توانسته اید درنیویورك مقاطعه کاری کنید معنی ندارد برای همین کار به ایران نیایید. به فاصله چند روز گودرزی درتهران به دیدن من آمد و گفت به دستور شما برای مقاطعه کاری به ایران آمده ام. اورا به اداره ارتباطات معرفی کردم و گفتم طبق مقررات با او رفتار شود. بعد مطلع شدم که بایك شرکت ایرانی شریك شده و محلی درخیابان تخت جمشید متعلق به یکی از دوستانم مهندس رضا گنجه ای را اجاره کرده و یکی ازسناتورها هم به عنوان رئیس هیئت مدیره شرکت انتخاب شده است. پس از مدتی درحین بازی گلف اظهار داشت من در مناقصه هائی که تا بحال شرکت کرده ام بهیچوجه نتیجه ای بدست نیامده است. گفتم اگر تصور می کنید من می توانم دستور دهم بدون تشریفات و مقررات بدون اینکه برنده مناقصه بشوید کاری به شما ارجاع شود اشتباه می کنید. تنها راهی که برای شما وجود دارد این است که

درمناقصه برنده شوید.

مدتی بعد مطلع شدم که دستگاه پرشکوه گودرزی برچیده شده و خود او به امریکا فرار کرده و مبالغی بابت کرایه محل و خرید اثاثیه و حقوق مستخدمین بدهکار است.

بعداً فهمیدم که گودرزی طی توقف خود درتهران بدون اطلاع و اجازه من به عده ای ازسفرای خارجی گفته بود که از طرف ابتهاج اجازه دارد برای ایجاد یك زمین گلف همکاری تعدادی از سفرای خارجی را جلب کند. وقتی مطلع شدم شدیداً از گودرزی خواستم هرچه زودتر به این اشخاص اطلاع دهد که اقدامات او بدون اجازه و اطلاع من بوده است.

چندسال بعد یك روز معاون دادستان نیویورك دربانك ایرانیان بدیدنم آمد و گفت گودرزی از یکی از شرکتهای بزرگ ساختمانی آمریکا که درایجاد باشگاههای گلف تخصص دارد سوء استفاده کرده و سپس فتوکپی صورتحساب بانکی شاه و امضای اورا که گودرزی جعل کرده بود و همچنین نامه ای را که از طرف من به عنوان وارن رئیس اصل چهار بود نشان داد. یکبار هم مارتین هرتز که درغیاب سفیرآمریکا کاردار سفارت بود مطالبی را که معاون دادستان نیویورك بیان کرده بود تکرار کرد و تقاضا نمود درتعقیب گودرزی با آنها همکاری نمایم. من گفتم مدارکی که گودرزی جعل کرده به حدی ناشیانه است که هربچه ای به سهولت می تواند آن را تشخیص دهد و من بهیچوجه حاضر نیستم برای کشف موضوعی که درآمریکا مورد رسیدگی قرار گرفته شرکت کنم و گذشته از این علاوه برامضای من امضای افراد دیگری از جمله احمد شفیق شوهر اشرف پهلوی و حتی دیوید راکفلر و چند نفر دیگر جعل شده و دولت آمریکا می تواند از آنها کمك بخواهد.

درهمان موقع درایران گفته میشد که گودرزی درآمریکا شایع کرده بود که شاه رشوه های کلانی گرفته است.

درپائیز سال ۱۳۴۴ برای شرکت درجلسه سالانه بانك جهانی و

صندوق پول به واشنگتن رفتم. یکی از اعضای وزارت خارجه به دیدن من آمد و گفت (دین راسك) وزیرخارجه آمریکا خواهش کرده روز بعد به دیدار او بروم. وقتی بدیدارش رفتم ازمن خواست به عنوان شاهد درمحاکمه گودرزی شرکت کنم. از درخواست وزیر خارجه آمریکا یکه خوردم و گفتم شما فردا عازم شرکت درجلسات شورای امنیت سازمان ملل هستید آنوقت چگونه وقت خودرا برای این موضوع بی اهمیت صرف می کنید. راسك گفت بعداز مسئله جنگ ویتنام مسئله گودرزی بیش از هرچیز باعث بیخوابی من شده است.

درآن تاریخ دولت آمریکا می خواست گودرزی را از آمریکا اخراج کند و تلاش می کرد مدارکی به دست آورد. گفتم حاضر نیستم به عنوان شاهد درمحاکمه گودرزی شرکت کنم. گفتم چرا امضای اشخاص دیگری را که جعل کرده از آنها درخواست شهادت نمی کنید. او گفت شما به درستی معروف هستید و شهادت شما وزن دیگری دارد. گفتم چنانچه درمحکمه وکیل گودرزی از من پرسید به دادگاه توضیح دهید به چه دلیل شما ۸ ماه در حبس بودید و چرا برای آزادی شما ۱۸۰ میلیون دلار تعیین شده درچنین صورتی آیا می توانم سکوت کنم؟ راسك گفت چنین سئوالی نخواهند کرد تا محکوم نشده اید حق ندارند از شما چنین سئوالی بکنند. گفتم درآن صورت ناچار می شوم وضع کنونی و فساد دستگاه و دخالت شمارا درحمایت ازشاه برای دادگاه شرح دهم آن وقت محاکمه گودرزی تبدیل به یك محاکمه سیاسی و پرجنجال علیه آمریکا درایران می شد.

مدتی بعد (آرمین مایر) سفیرآمریکا درتهران از من خواست به دیدارش بروم. دردفتر او یکی از مشاورین حقوقی وزارت خارجه آمریکا شرکت داشت. مایرگفت شاه ازسفارت آمریکا و وزارت خارجه گله منداست که به تقاضای او وقعی نگذاشته و اطمینان دارد که هرگاه مقامات آمریکائی جدا از من می خواستند علیه

گودرزی شهادت بدهم ممکن نبود از انجام تقاضای آنها خودداری کنم.

درپایان مذاکرات سفیرآمریکا به من اخطار کرد که چنانچه بار دیگر گرفتاری برای شما پیش آمد و زندانی شدید از ما توقعی نداشته باشید و ما نیز فراموش نخواهیم کرد هنگامی که به شما احتیاج داشتیم شما از کمك به ما خودداری کردید. ناگهان فریاد زدم که شما مرا تهدید می کنید. خیال می کنید من نمی دانم چه چیزی باعث رهائی من از زندان شد؟ دولت شما کوچکترین دخالتی نداشت. من بخوبی می دانستم که اگر شاه از ناحیه شما اطمینان نداشت هیچگاه مرا به زندان نمی فرستاد. نجات من از زندان فقط و فقط در اثر فشار افکار عمومی و اقدامات دستجات مختلف و دوستانم درآمریکا بود و حالا شما مرا تهدید می کنید و می خواهید وانمود کنید که دولت آمریکا از من حمایت کرد. مایر شروع به عذر خواهی کرد و بعد آن دیگر کسی مزاحم من نشد.

نامه هائی از خوانندگان

با انتشار هرجلد ازکتاب، نامه هائی ازطرف خوانندگان گرامی می رسد که ضمن تشکر ازهمهٔ آنان که به نشر کتابهای ایران در عصرپهلوی ابراز علاقه می کنند خلاصه ای از نامه های رسیده منتشر می گردد.

۱ ـ حسین مکی و خدمت درنیروی هوائی

جناب آقای دکتر الموتی ـ پس ازسلام درجلد هشتم کتاب ایران درعصر پهلوی تحت عنوان خاطرات (سرباز فداکار) دربارهٔ حسین مکی چنین آمده است: «مکی قبل از شهریور به خدمت وظیفه رفته بود که دوران خدمت رادرنیروی هوائی دردوشان تپه طی می کرد و هربار که مخالفین می خواستند اورا مورد حمله قراردهند 'استوارنیروی هوائی' خطابش می کردند» دراین مورد لازم می دانم توضیحاً به استحضار جنابعالی برسانم که حسین مکی یکی از فارغ التحصیلان دورهٔ آموزشگاه فنی نیروی هوائی بود که به منظور تأمین کادر درجه داری فنی درنیروی هوائی تأسیس گردیده بود و هنگامی که این جانب بادرجه ستوانی درکارخانجات شهباز نیروی هوائی مشغول انجام وظیفه بودم (بین سال های ۱۷ ـ۱۳۲۰) حسین مکی با درجهٔ استواری و مرئوس یکی از افسران همدورهٔ مخلص درشعبهٔ

بازرسی فنی آن کارخانجات خدمت می کرد.
ارادتمند - محمد هادی اسفندیاری سپهبد بازنشستهٔ نیروی هوائی - دوم می ۱۹۹۱

۲ - چرا مقامات ایرانی خاطرات خودرا نمی نویسند؟

دکترمرتضی مشیرنماینده سابق مجلس و حقوقدان و وکیل دادگستری از لوس آنجلس چنین نوشته است:
دوست عزیز و ارجمند - پس ازسال ها بی خبری اخیراً ازمژدهٔ سلامتی بسیار مشعوف شدم وانشاءالله همیشه موفق ومؤیدباشید. نخست همت و پشتکار خلل ناپذیرشمارا تبریك می گویم که با نوشتن کتابها و خاطرات پنجاه سال اخیر خدمتی به تاریخ ایران کرده و یادگارارزنده ای برای نسل جوان به جا گذاشته اید که مرور برآن آموزنده خواهدبود. چون ازروحیهٔ توأم با انصاف حضرتعالی اطلاع دارم امیدوارم با کمال شجاعت همراه با متانت از ابراز حقیقت گوئی فرو گذاری نکرده باشید و حتی درمسائلی که مخالف نظرخودتان هم باشد از ذکر واقعیات دریغ نورزیده باشید. ای کاش رجال مملکت ما و به خصوص آنان که آلوده به فساد نبوده اند بعداز ماجرای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ قلم به دست گرفته و با بیان خاطراتشان کمکی به روشن شدن ماجراهای پرفراز ونشیب کشورمان می نمودند که اکنون به روزی افتاده که چندین میلیون آواره و دوراز وطن درهمهٔ عالم پراکنده هستند. اوایل دکتر سیف پورفاطمی محقق برجسته شروع به نوشتن مقالاتی کرد که کمتر ایرانی دیده ام خاطره بنویسد و یادگاری از خود به جای بگذارد. خودمن بدون داشتن هیچ وسیله ای شروع به نوشتن برخی از خاطراتم نمودم که درروزنامه ها و مجلات به چاپ رسید و اغلب باب طبع کسانی که عامل بدبختی و پریشان روزی ایرانیان بوده اند قرارنمی گرفت. تأسف می خورم چرا مقامات سابق که ساکن

آمریکا هستند هراسناك می باشند که چیزی بنویسند و یا اگرهم ناچیزی نوشتند جز مدح و ثنا نبود که مردم را بیشتر عاصی و نگران می سازد. ولی حقا شما دین تان را ادا کردید وبا این خدمت بزرگ سرمشقی برای سایرین شدید که از حقیقت گوئی نترسیده و دیگر درصدد ساختن (بت) نباشند زیرا به راستی شرم آوراست که وقتی سیاهان افریقا هم دنبال آزادی و عدالت و حکومت مردمی هستند، هنوز گروهی نمی خواهند قبول کنند ما از زمانی که درسال ۱۲۸۵ که قانون اساسی به دست آوردیم ، غیراز مدتی کوتاه هیچ پادشاه و دولتی حاضر نشد به وظایف قانونی خود عمل کند، آنهائی هم که به قانون و حکومت ملی عقیده داشتند بدبختانه دراقلیت بودند. البته باید گفت: مردم هم گناهکارند که به ظلم و قانون شکنی تمکین کردند و اگر مردم تربیت سیاسی صحیح می داشتند هرگز چنین نمی شد.

به هرحال اکنون قسمتی از خاطراتم را برای شما می فرستم امیدوارم، مورد توجه قرارگیرد. ارادتمند - مرتضی مشیر ۱۳۷۰/۲/۲۴

۳ - خاطره (روح انگیز) از میهمانی تیمورتاش

جناب آقای دکترالموتی

با درود فراوان بر شما چندی پیش جلدیکم از نوشته های پرارج، آموزنده و تاریخی شما 'رسید از دست محبوبی به دستم' چون از خوانندگان خواسته بودید که اگر از رخدادها یا سرگذشتی آگاهی دارند آن را برای شما بنویسند، بجا دانستم که واقعهٔ زیررا برایتان شرح دهم.

درحدود۲۵ سال پیش، چنانکه مرسوم گزارشگران رادیو ایران بود، به دیدن هنرمندان می رفتند و باآنها مصاحبه می کردند. یکی از این مصاحبه ها با خوانندهٔ مشهور آن زمان 'روح انگیز' از دست پروردگان کلنل، وزیری صورت گرفت. گزارشگر از اوخواست تلخ

ترین و شیرین ترین خاطرهٔ خودراشرح دهد.
روح انگیز چنین گفت:
شبی تیمورتاش درمنزل خودمیهمانی مجللی ترتیب داده بود که من هم درآن حضورداشتم. دربحبوحه ی باده گساری، هنگامی که من ترانه ای می خواندم ناگهان گربه سیاهی واردسالن شد. تیمورتاش که سخت به سعدو نحس اعتقادداشت ازدیدن گربه سیاه درسالن چنان برآشفت که دستورداد گربه را گرفته دربخاری انداختند و سوزاندند! از اینکار سکوت مرگ آسائی برمجلس حکمفرما شد و من هم دیگر نتوانستم درآنجا بمانم...
مهرتان افزون و کامتان شیرین باد - آیرملو.

٤ - من به جمال امامی سیلی زدم

تیمسار اعظمی از کانادا نامهٔ مفصلی دربارهٔ (واقعهٔ ١٥ اسفند ١٣٢٣ درجلو مجلس شورایملی) مرقوم و ارسال داشته اند که خلاصه اش نقل می گردد:
دراسفندماه سال ١٣٢٣ دکترمصدق وکیل تهران درمجلس شورایملی درجلسه روز یکشنبه ١١ اسفنداز روش اکثریت مجلس عصبانی شده و با اظهار این جمله که اینجا مجلس نیست (دزدگاه است) از جلسه خارج می شود و به عنوان اعتراض دیگر درمجلس حاضر نمی گردد. روزپنجشنبه ١٥ اسفند عده ای از طرفداران وی و دانشجویان دانشکده حقوق به خانهٔ مصدق رفته و از اومی خواهند که سنگر خودرا درمجلس ترك نکند و وی را آماده می کنند که به مجلس بیاید. از آنجا که دولت وقت و اکثریت نمایندگان مجلس از مخالفین دکتر مصدق بودند، ازطرف دولت به ارتش و فرمانداری نظامی تهران ابلاغ می گردد که عده ای آشوبگر به بهانهٔ رساندن دکتر مصدق به مجلس قصد تخریب و غارت مجلس شورایملی و ضرب و قتل وکلارا دارند و باید ازحرکت آنها

جلوگیری شود. به همین جهت چند واحد نظامی اعزام می گردد که یکی از واحدها تحت فرماندهی من قرارداشت که چندماهی بود از لشگر فارس به مرکز آمده و به کلی از سیاست و حوادث مختلف شهری ناآگاه بودم.

با رسیدن به میدان بهارستان و استقرار گروهان جلوی درب ورودی مجلس، معاون فرماندارنظامی به من گفت: عده ای آشوبگر از خیابان نادری درحرکت هستند، شمابایکدسته سرباز بروید و از حرکت آنها جلو گیری کنید. وقتی به چهارراه مخبرالدوله رسیدم افراد درحال حرکت را آشوبگر ندیدم و چون کارخلافی هم مرتکب نمی شدند ازآنها خواستم که با نظم و آرامش حرکت کنند و خود من با سربازان درجلوی آنها حرکت کردیم تا به میدان بهارستان رسیدیم و سربازان هم درآنجا به گروهان خود ملحق شدند.

درمیدان بهارستان طرفداران دکتر مصدق تظاهراتی می کردند. افراد ناشناس دیگری هم وارد جمعیت شدند که ناگهان هجوم به طرف درب مجلس آغازشد. دراین موقع سرتیپ گلشائیان فرماندار نظامی تهران که در میدان بهارستان بود، جلوی درب بزرگ مجلس ایستاد و به من گفت: نگذارید جمعیت وارد مجلس شود. درنتیجه برخورد مردم با صف سربازان موجب گردید که چند تیر هوائی شلیك شود که جمعیت با شنیدن صدای گلوله ها به عقب رفتند. ولی دراثر این تیراندازی هوائی، دانشجو رضا خواجه نوری که دربالکن خانه خود روبروی مجلس دراولین ساختمانِ ابتدای خیابان سرچشمه درحال تماشا یا دادن شعاربود، مورد اصابت گلوله قرارگرفته و کشته می شود، که وسیلهٔ یکی از بستگانش و تعدادی جمعیت نعش اورا به میان جمعیت می آورند. دراثر ازدحام و تیراندازی تعدادی از وکلاء از جمله جمال امامی از مجلس خارج شده که بادیدن جمعیت و نعش خواجه نوری و وضع دکترمصدق که درحال ضعف و ناراحتی بود و هم چنین تعدادی افراد که براثر اصابت سرنیزهٔ سربازان جراحت برداشته بودند، جمال امامی خطاب

به سرتیپ گلشائیان می گوید: چه کسی به شما گفته به روی مردم اسلحه بکشید و درب خانهٔ ملت رابروی مردم ببندید؟ و باعصبانیت به سوی فرماندارنظامی حمله کرد وبا کف دست به صورت سرتیپ گلشائیان زد، من که درکنار سرتیپ گلشائیان ایستاده بودم بلاتأمل کشیدهٔ محکمی به صورت جمال امامی نواخته و باکوبیدن چند مشت به سینهٔ وی، اورا به عقب راندم که براثراین وقایع وهجوم مردم و تیراندازی سربازان جمعیت به عقب رفتند. دراین ازدحام و سروصدا کمترین عکس العملی از جمال امامی ندیدم فقط مردی که بعداً فهمیدم عباس خلیلی مدیر روزنامهٔ اقدام است گفت: این مرد که به او سیلی زده اید جمال امامی وکیل مجلس است و مصونیت پارلمانی دارد.

دراین هنگام عده ای از وکلای مجلس بیرون آمده وقرارشد دکترمصدق و تعدادی از همراهان ایشان وارد مجلس شوند و بقیه همراهان درمیدان بهارستان بمانند که به همین ترتیب هم عمل شد و تیمسار گلشائیان هم بلافاصله از صحنه خارج گردید و همان روز به علت اعتراض به توهین از سمت خود استعفا کرد ولی من تافردا به عنوان احتیاط درمجلس ماندم.

چون دکتر مصدق درخاطرات خود نوشته که درروز ۱۵ اسفند درجلوی مجلس سربازی مأمور قتل من بود که اشتباهاً تیر به رضا خواجه نوری اصابت کرده است باید بگویم که چنین مطلبی صحت ندارد. زیرا دکتر مصدق دروسط جمعیت بود و کسی اورا نمی دید که هدف تیراندازی باشد. درحالی که خواجه نوری درطبقهٔ دوم ساختمان دربالکن بود و از نظر مسافت بیش از پنجاه متر از میدان بهارستان دور و از نظر سمت حدود ٤٥ درجه اختلاف زاویه داشتند. اگر کسانی این مطلب را به دکتر مصدق گفته اند، صحت نداشته و با تمام ارادتی که به دکتر مصدق دارم درمقام حقگوئی این ادعارا تکذیب می کنم.

کلونا ـ کانادا ـ ۱۵ بهمن ۱۳٦۹ سپهبد سابق اصغر اعظمی

۵ ـ گفته ها و نوشته هادربارهٔ حزب توده

دوست بزرگوارم: جلد نهم ایران درعصرپهلوی را بادقت مطالعه کردم. دربارهٔ حزب توده و فعالیت کمونیستها درایران مطالب زیادی انتشار یافته ولی چون (له) و (علیه) با اغراض ونظریات شخصی بوده لذا چنگی به دل نمی زد. حالا که دراثر زحمات خستگی ناپذیر و تحقیقات عمیق جنابعالی اهمّ مطالب و باروشن کردن بعضی اطلاعات بِکرْ که کمتر درجای دیگر ذکر شده و مجموعه ای به طور فشرده و آنهم با لحنی شیرین و خواندنی دردسترس علاقمندان و محققین و مورخین گذارده شده، باید گفت حقیقتاً کاربزرگی انجام شده است. امیدوارم زنده باشم و سه جلد دیگررا هم که وعده داده اید بخوانم (چون حالم بداست وبوی اَلْرحمن می آید). سلامتی و موفقیت دوست گرامی خودرا آرزو دارم.

ارادتمند. علی مشیری ـ لندن ۱۹ ژوئن ۱۹۹۱

۶ ـ اهمیت تاریخ معاصر ایران

جناب آقای مصطفی الموتی

این بنده تمام ۸ جلد کتاب شمارا خوانده ام. قرائت این کتابها وکتاب های دیگر مشابه آن مرا زنده کرده است. خداوند به شما سلامتی و طول عمر بدهد که بتوانید این ۱۲ جلد رابه پایان برسانید. برای من و میلیونها دیگر ایرانی مطالبی که دراین کتابها روشن گردیده همه اش مجهول بود. من که ۶۰ سال ازعمرم گذشته و مدتی دراسرائیل بسربرده و اکنون درکانادا هستم کوچك ترین اطلاعی از تاریخ معاصر ایران نداشته ام. امیدوارم همهٔ ایرانیها این کتابهارا بخوانند تا بدانند ایران ما چه بوده و اکنون چه شده است. آرزومی کنم که درتکمیل این کارمهم و بزرگ توفیق

یابید و امثال من هم که مشتاق انتشار این کتابها هستیم توفیق شمارا دراین امرخطیر آرزو داریم.

سلیمان فرزان کلیمی کاشانی ۱۹۹۱/۵/۱۵

۷ - دربارهٔ سرلشگر آیرم

نویسندهٔ گرامی ایران درعصر پهلوی

چون درکتاب های منتشره مطالب مهمی انتشار یافته که درتاریخ ایران خواهد ماند به عنوان یکی از بستگان سرلشگر آیرم لازم دانستم مطالب زیررا به اطلاع شمابرسانم:

۱ - آیرم از خانوادهٔ سرشناسی ازآذربایجان بود که پس از جدائی قفقاز، به ایران مهاجرت کرده اند. اودارای تحصیلات عالی نظامی از روسیه بود و درکارهایش بسیارسختگیر و انعطاف ناپذیربود.

۲ - آیرم بارضاشاه بستگی فامیلی داشت. یعنی پسرش باجناق رضاشاه بود. دوخواهر از فرزندان میرپنج ایروانلو یکی با رضاشاه و دیگری با پسر آیرم ازدواج کرده بودند.

۳ - بعداز فرار آیرم از ایران رضاشاه به قدری از اوعصبانی شد که چون به اودسترسی نداشت، دستورداد اموال آیرم را مصادره کنند. آیرم دوخانهٔ شیك درتهران داشت که یکی ازخانه ها پراز عتیقه بود و می گفتند شباهتی به یکی از سالنهای کاخ ورسای دارد. این خانه تبدیل به مدرسه شد و اموالش راهم معلوم نشد به کجا بردند.

٤ - آیرم خواجه نبود برای این که دارای دوفرزند یکی پسر و دیگری دختر بود که پسرش دچار بیماری شد و فوت نمود ولی از او فرزندی باقی مانده که (هرمز) نام دارد و درایران زندگی می کند. دخترآیرم هم زنده است. با این که آیرم دارای اموالی درسویس می باشد و کراراً به نوهٔ او یاد آوری شده که برای گرفتن املاك

خودبه سویس بیاید به علت ترس از هواپیما از تهران خارج نشد و پس از ٤٠ سال این اموال و املاك به مالکیت دولت سویس درخواهدآمد .

٥ ـ غضب رضاشاه دربارهٔ بستگان آیرم به صورتی بود که همهٔ فامیل آیرم مجبور شدند فامیل خودرا عوض کنند و هریك فامیل دیگری برای خود انتخاب نمودند . ولی پس از شهریور ١٣٢٠ باردیگر همان فامیل قبلی را از ادارهٔ ثبت احوال گرفتیم و دیگر کسی با بستگان آیرم کاری نداشت.

٨ ـ توضیح بستگان اسمعیل رائین

یکی ازبستگان اسمعیل رائین محقق گرامی به نویسنده کتاب چنین گفته است:

مطالبی که درجلد هشتم درصفحات ١١٥ و ٢٠٠ ازقول دیگران درباره اسمعیل رائین نقل شده صحت ندارد .

٩ ـ توضیحاتی درباره جلد نهم

یکی از نزدیکان (محمدیریا) وزیرفرهنگ فرقه دمکرات آذربایجان توضیح داده اینکه نوشته شده اورا درتبریز کشته اند چنین نبوده است. او به بیمارستان شوروی پناهنده شد و با کمك مقامات شوروی به آن کشور رفت و پس ازسقوط رژیم به ایران بازگشت و در زندان جمهوری اسلامی درگذشت.

یکی از محترمین کرمانشاه نیز توضیح داده است اینکه نوشته شده مادر مریم فیروز (کرد) بوده چنین نیست. مادر مریم خانم بتول اعتضادی خواهر اعتضادالسلطان ازشاهزادگان قاجار و مقیم کرمانشاه بوده است.

دکترکیانوری هم جزو ٥٣ نفر زندانی قبل ازشهریور ٢٠ نبود .

منابع و مآخذ

۱ ـ پاسخ به تاریخ ـ مأموریت برای وطنم ـ محمدرضاشاه پهلوی
۲ ـ گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی ـ ۵ جلد
۳ ـ چهل سال درصحنه ـ دکترجلال عبده
٤ ـ ایران، ابرقدرت قرن ـ یوسف مازندی ـ ناشر مهدی سیاح زاده (انستیتو پژوهش ایران)
۵ ـ ایران، سراب قدرت ـ رابرت گراهام ـ ترجمه فیروز فیروزنیا
٦ ـ چهره هائی درآینه ـ اشرف پهلوی
۷ ـ آخرین سفرشاه ـ ویلیام شاکراس ـ ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی
۸ ـ اسرار قتل و زندگی شگفت انگیز سپهبد تیمور بختیار ـ اسرار بستن پیمان الجزیره ـ ارتشبد فردوست (خدمت یا خیانت) سرهنگ عیسی پژمان
۹ ـ خاطرات ارتشبد فردوست ـ جستارهائی ازتاریخ معاصرایران ـ ناشر موسسه مطالعات پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی با عنوان (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی)
۱۰ ـ کاخ تنهائی ـ خاطرات ثریا ـ باهمکاری لوئی ولانتن فرانسوی ـ ترجمه روزنامه نیمروز
۱۱ ـ ازسیدضیاء تا بختیار ـ مسعود بهنود

۱۲ ـ یکرنگی ـ دکتر شاپور بختیار
۱۳ ـ قصه ساواك ـ سیاوش بشیری
۱٤ ـ شاهد ـ منصور رفیع زاده
۱۵ ـ تدبیری برای ایران ـ دکتر منوچهر کلالی
۱٦ ـ کوه آتشفشان ـ حسنین هیکل
۱۷ ـ خاطرات دکتر قاسم غنی ـ به کوشش سیروس غنی
۱۸ ـ میراث خوار استعمار ـ دکتر مهدی بهار
۱۹ ـ امیدها و نا امیدی ها ـ خاطرات دکتر کریم سنجابی ـ به کوشش احمد انواری
۲۰ ـ الماس و ریگ ـ نویسنده ا ـ معاش ـ از انتشارات سازمان آمیغ ـ نیویورك
۲۱ ـ فرازهائی ازتاریخ انقلاب به روایت اسناد سفارت آمریکا ـ از انتشارات جمهوری اسلامی
۲۲ ـ خاطرات ابوالحسن ابتهاج ـ در دوجلد ـ به کوشش علیرضا عروضی
۲۳ ـ غرور و سقوط ـ آنتونی پارسونز ـ ترجمه دکتر منوچهر راستین
۲٤ ـ حاجی واشنگتن ـ اسکندر دلدم
۲۵ ـ پنجسال در حضور شاهنشاه ـ اشرف احمدی
۲٦ ـ گزارشات شورایعالی اقتصاد ـ دکتر غلامرضا نیك پی
۲۷ ـ خاطرات ژنرال ایوان پاسه رئیس سابق اطلاعات کشور رومانی
۲۸ ـ برای آگاهی نسل جوان ـ احمد خلیل الله مقدم
۲۹ ـ خاطرات آخرین سفیر شاه درلندن ـ پرویز راجی
۳۰ ـ ایران روایتی که ناگفته ماند ـ محمد حسنین هیکل ـ ترجمه حمید احمدی
۳۱ ـ سقوط شاه ـ فریدون هویدا
۳۲ ـ دولت و حکومت درایران ـ دکتر شاپور رواسانی
۳۳ ـ از ظهور تا سقوط ـ اسناد لانه جاسوسی

۳٤ ـ روزشمار تاریخ ایران ـ از مشروطه تا انقلاب اسلامی ـ باقرعاقلی
۳۵ ـ تاریخ معاصر ایران ـ سیدجلال مدنی
۳٦ ـ احزاب سیاسی درایران ـ اسناد لانه جاسوسی
۳۷ ـ مجاهدان و شهیدان راه آزادی ـ شمس الدین امیرعلائی
۳۸ ـ خاطرات (آرانت هامر)
۳۹ ـ جنبش ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ـ سرهنگ غلامرضا نجاتی
٤۰ ـ دیروز و فردا (سه گفتار درباره ایران انقلابی) ـ داریوش همایون
٤۱ ـ خاطرات اعزاز نیك پی
٤۲ ـ نقل مطالبی از مطبوعات داخلی و خارجی
٤۳ ـ گفتگوی نویسنده کتاب با مقامات و شخصیت های ایرانی

توضیح فرزند دکتر شریعتی

درصفحات ۲۱۰ و۲۱۱ مطلبی ازقول احسان شریعتی فرزند دکتر شریعتی ازکیهان لندن ۱۰مرداد۱۳۷۰ نقل شده که درکیهان لندن روز ۱٤ شهریور۱۳۷۰یادآوری گردیده که احسان شریعتی باارسال نامه ای انتساب مطلب را که بنام ایشان چاپ شده تکذیب نموده و تأکید کرده که نامه مزبور از طرف شخص دیگری نوشته شده است.

لطفاً پیش از مطالعه لغزش های تایپی را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ث	۱۰	می شود	می شد
۸٤	٤	رابت	رابرت
۱۰۰	۱۹	آمریکایها	آمریکائیها
۱٤۲	۲٦	۲۵	۲۵۰۰
۱۵۱	۵	جمهور	جمهورفرانسه
۱٦۵	۲۰	حضرت	حضرت مسیح
۱۷٦	۲۵	حفظ و نظم	حفظ نظم
۱۷٦	۲٦	پرآشوب	پرآشوب را
۱۷۷	۲۳	آمده است	است
۱۷۹	۱۷	سریریده	سربریده
۲۲۰	۹	و صدام و	و صدام حسین
۲۲۳	۱۷	به پول	با پول
۲٦۱	۱۹	روزنانه	روزنامه
۲٦۹	۷	و و	و
۳۰۳	۷	شدند	شد
۳۵۸	۱	حسن	سید حسین
٤۱۰	۲۰	استبدد	استبداد
٤۱۵	۲۱	نبود	بود
٤۲۰	۱۸	بودم و	بودم
٤۲۰	۲۳	نامه علاء	نامه ای به علاء
٤٤۹	۱۲	ند	کنند
٤٦۲	۲۳	روحانیان	روحانیون
٤۹۱	۸	بین المللی	بین المجالس
۵۰۷	۳	احترام	اقدام